بوستان کتاب

الفوائد الرضویة

فی احوال علماء المذهب الجعفریه

سرگذشت عالمان شیعه

جلد اول

خاتم المحدثین حاج شیخ عبّاس قمی
تحقیق ناصر باقری بیدهندی

بسم الله الرحمن الرحيم



الفوائد الرضويّة

في احوال علماء المذهب الجعفرية

زندگی نامه: ۲۴ (تاریخ: ۹۴)

- تخصصی (طلاّب و دانشجویان)

- عمومی

۶۶۷

۲۸۴۴

قمی، عباس، ۱۲۵۴ - ۱۳۱۹.
[الفوائد الرضویة فی احوال علماء المذهب الجعفریة]
الفوائد الرضویة: سرگذشت عالمان شیعه / شیخ عباس قمی؛ تحقیق ناصر باقری بیدهندی . . قم: مؤسسه بوستان کتاب (مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیهٔ قم)، ۱۳۸۵.
۲ ج . - (مؤسسه بوستان کتاب؛ ۶۶۷) (زندگی‌نامه؛ ۲۴ . تاریخ؛ ۹۴)
ISBN 978 - 964 - 548 - 203 - 7 (دوره) .- ISBN 978 - 964 - 548 - 202 - 0 (ج . ۱) ۷۰۰۰۰ ریال :
فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.
ص . ع . به انگلیسی: Hāj Sheyẖ Abbās-e Ghomī . Nāser-e Bāgherī-ye Bīd-Hendī.
al-Fawā'id ar-Raḍawīyyah Sargozasht-e Ālemān-e Shī'eh
[al-Fawā'id ar-Raḍawīyyah The Story of Shī'ah Scholars]
کتابنامه.
نمایه.
۱. شیعه - سرگذشتنامه. ۲. مجتهدان و علما - سرگذشتنامه. ۳. دانشمندان اسلامی - سرگذشتنامه.
الف. باقر بیدهندی، ناصر، ۱۳۳۷ - محقق. ب. دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیهٔ قم. مؤسسه بوستان کتاب. ج. عنوان. د. عنوان: سرگذشت عالمان شیعه. هـ. عنوان: فوائد الرضویة فی احوال علماء المذهب الجعفریة.
۹ ف ۸ ق / BP ۵۵/۲ ۲۹۷/۹۹۶
۱۳۸۵ ف ۷۷۳ ق
۱۳۸۵

الفوائد الرضويّة

فی احوال علماء المذهب الجعفرية

سرگذشت عالمان شیعه

کتابخانه
مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی
شماره ثبت: ۰۰۴۳۵۱
تاریخ ثبت:

جلد اوّل

خاتم المحدّثین حاج شیخ عبّاس قمی

تحقیق: ناصر باقری بیدهندی

تعمیداری اموال
مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی
شماره اموال
۱۴۰۰

بوستان کتاب
۱۳۸۵

الفوائد الرضویّة فی احوال علماء المذهب الجعفریة / ج ۱

سرگذشت عالمان شیعه

● نویسنده: حاج شیخ عبّاس قمی ● تحقیق: ناصر باقری بیدهندی

● ناشر: مؤسسه بوستان کتاب (مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیهٔ قم)

● لیتوگرافی، چاپ و صحافی: چاپخانهٔ دفتر تبلیغات اسلامی ● نوبت چاپ: اوّل / ۱۳۸۵

● شمارگان: ۱۲۰۰ ● بها: ۷۰۰۰ تومان

تمامی حقوق © محفوظ است

printed in the Islamic Republic of Iran

✓ دفتر مرکزی: قم، خیابان شهدا (صفائیه)، ص پ ۹۱۷، تلفن: ۷۷۴۲۱۵۵-۷، نمابر: ۷۷۴۲۱۵۴، تلفن پخش: ۷۷۴۳۴۲۶

✓ فروشگاه مرکزی: قم، چهار راه شهدا (عرضه ۱۲۰۰ عنوان کتاب با همکاری ۱۷۰ ناشر)

✓ فروشگاه شمارهٔ ۲: تهران، خیابان فلسطین جنوبی، دست چپ کوچه دوم (پشن)، تلفن: ۶۶۴۶۰۷۳۵

✓ فروشگاه شمارهٔ ۳: مشهد، چهارراه خسروی، مجتمع پاس، جنب دفتر تبلیغات اسلامی شعبه خراسان رضوی، تلفن: ۲۲۳۳۶۷۲

✓ فروشگاه شمارهٔ ۴: اصفهان، چهارراه کرمانی، جنب دفتر تبلیغات اسلامی شعبه اصفهان، تلفن: ۲۲۲۰۳۷۰

✓ فروشگاه شمارهٔ ۵: اصفهان، میدان انقلاب، جنب سینما ساحل، تلفن: ۲۲۲۱۷۱۲

✓ نمایندگی‌های فروش کتاب مؤسسه در داخل و خارج کشور (ضمیمه برگه نظرخواهی آثار انتهای کتاب)

پست الکترونیک: E-mail:info@bustaneketab.com

جدیدترین آثار مؤسسه و آشنایی بیشتر با آن در وب سایت:

http://www.bustaneketab.com

با قدردانی از همکارانی که در تولید این اثر نقش داشته‌اند:

● ویراستار: بوذر دیلمی معزی ● استخراج فهرست‌ها: بیژن مهرابی ● کنترل متون عربی: ولی قربانی ● ترجمه چکیدهٔ انگلیسی: اصغر سلطانی، عبدالمجید مطوریان ● ترجمه چکیدهٔ عربی: سهیله خاتمی ● فیبا: مصطفی محفوظی ● حروف‌نگار: سید صادق حسینی، مرضیه رضائیان، سکینه زمانی و حکیمه معافی ● اصلاحات حروف‌نگاری: محسن عسکری ● صفحه‌آرایی: احمد اخلی و احمد مؤتمنی ● نمونه‌خوانی: قربان مخدومی، محمد دانشی، سید حسین حسینی، علی میری، شکرالله آقانژاد، ابوالحسن مسیب‌نژاد، سید امیر حسین حسینی، حسن حسنی، عیسی اسفندیار و محمد یوسفی ● کنترل نمونه‌خوانی: جلیل حبیبی، غلامرضا معصومی، محمد جواد مصطفوی ● کنترل فنّی صفحه‌آرایی: سید رضا موسوی‌منش ● نظارت و کنترل: عبدالهادی اشرفی ● طراح جلد: محمود هدایی ● آماده‌سازی: حسین محمدی ● پی‌گیر چاپ: سید رضا محمدی

ناشر

فهرست

جلد اول

یادداشت محقّق ۹
مقدمه ۱۵
باب الالف ..... ۲۱ ـ ۱۰۹
باب الباء ..... ۱۱۱ ـ ۱۱۳
باب التاء ..... ۱۱۵ ـ ۱۱۶
باب الثاء ..... ۱۱۷ ـ ۱۱۸
باب الجیم ..... ۱۱۹ ـ ۱۶۱
باب الحاء المهملة ..... ۱۶۳ ـ ۲۸۸
باب الخاء ..... ۲۸۹ ـ ۳۰۰
باب الدال ..... ۳۰۱ ـ ۳۰۴
باب الذال ..... ۳۰۵ ـ ۳۰۶
باب الراء ..... ۳۰۷ ـ ۳۱۶
باب الزای ..... ۳۱۷ ـ ۳۳۶
باب السین ..... ۳۳۷ ـ ۳۴۹
باب الشین ..... ۳۵۱ ـ ۳۵۵
باب الصاد ..... ۳۵۷ ـ ۳۶۷
باب الضاد ۳۶۹
باب الطاء ..... ۳۷۱ ـ ۳۷۲
باب الظاء ۳۷۳
باب العین ..... ۳۷۵ ـ ۵۵۹
باب الغین ۵۶۱
باب الفاء ..... ۵۶۳ ـ ۵۸۲
باب القاف ..... ۵۸۳ ـ ۵۹۲
باب الکاف ..... ۵۹۳ ـ ۵۹۶
باب اللام ..... ۵۹۷ ـ ۵۹۹

جلد دوم

باب المیم ..... ۶۰۱ ـ ۱۰۵۲
باب النون ..... ۱۰۵۳ ـ ۱۰۶۴
باب الواو ..... ۱۰۶۵ ـ ۱۰۷۰
باب الهاء ..... ۱۰۷۱ ـ ۱۰۸۰
باب الیاء ..... ۱۰۸۱ ـ ۱۰۹۸
آیات ۱۱۰۱
روایات ۱۱۰۳
معصومان علیهم‌السلام ۱۱۰۴
اعلام ۱۱۰۶
اشعار ۱۲۰۹

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

یادداشت محقّق

الحمد لله الّذي رفع رايات أهل العلم، و جعل منهم ائمة و سادة لكل عصر، فكان منهم أعلامٌ نجوم يهدون النّاس لكل خير، و يرشدونهم لما فيه نجاتهم في الدارين.

والصلاة والسلام على سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد و على آله حملة علومه و ورثة مكارمه و معاليه، لاسيّما ابن عمّه و باب علمه أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام و بعد:

کتابِ فوائد الرضویة فی احوال علماء المذهب الجعفریة، یکی از میراث‌های ماندگار محدّث قمی ـ رضوان الله علیه ـ است که به زبان فارسی در شرح حال علما و بزرگان شیعه نوشته شده و برای تشنگان و پویندگان حق و حقیقت سرچشمه‌ای زلال و گواراست.

این کتاب و دیگر آثاری که محدّث قمی دربارهٔ زندگانی علما، شعرا، حکما و صحابه به نام‌های الکنی و الألقاب، هدیة الاحباب فی المعروفین بالکنی و الألقاب و تحفة الأحباب فی تراجم الأصحاب به قلم شیوای خود نوشته است، به دلیل تتبع و استقصای کامل، اتقان و اعتبار مطالب، و حسن ترتیب و تبویب و کثرت اشتمال آنها بر مطالب مفید و تذکرات لازم و سودمند، از زمان تألیف تاکنون چون درّی فروزان در آسمان مطبوعات می‌درخشد. به واسطهٔ شهرتی که مؤلّف و مؤلّفات او در میان ارباب فضل و دانش دارد، از تعریف و توصیف بی‌نیاز است. نظر به اهمیت کتاب و موضوع آن، تصمیم گرفتیم که به صورت ویراسته و تحقیق شده در دسترس علاقه‌مندان قرار گیرد ازاین‌رو چاپ ... اساس کار قرار گرفت و کارهای زیر در آن انجام شد:

۱. سعی در ارائه صحیح‌ترین و کامل‌ترین متن بر مبنای منابع اصلی کتاب؛

۲. افزودن منابع شرح حال‌ها در پاورقی، ذیل نام آنان؛ تا چنانچه پژوهنده‌ای بخواهد آگاهی بیشتری دربارهٔ شخص موردنظر خود به‌دست آورد از آنها بهره‌مند گردد؛

۳. استخراج آیات و روایات؛

۴. استخراج اقوال؛

۵. افزون فهرست‌های لازم؛

۶. تغییر رسم‌الخط قدیمی کتاب و تطبیق با رسم‌الخط جدید؛

۷. کوشیده‌ایم با نقطه‌گذاری، و اعراب‌گذاری در موارد لازم در مواردی،! اضافه کردن کلمه یا کلماتی که با علامت [ ] مشخص ساخته‌ایم، خواندن متن را بر خواننده آسان‌تر کنیم.

نکتهٔ دیگر آن‌که با پیشنهاد این‌جانب، آیة الله حاج سید مهدی لاجوردی یادداشت‌های محدودی براین کتاب افزودند که به نام خود ایشان ثبت شد.

گفتنی است که حضرت مؤلّف و سلیل نبیل او پاورقی‌هایی داشته‌اند. حواشی مؤلف با لفظ «منه ﷺ» و حواشی فرزند ارشدشان تحت عنوان «علی[1] بن المؤلف» معنی شده، و سایر پانوشت‌ها از این بنده است.

امیدوارم کسانی که بعد از این، به چاپ این کتاب دست می‌یازند، خود را در زمرهٔ «ینطق في المهد صبیاً» نشمارند و به فضیلت «الفضل للمتقدم» از این حقیر به دعای خیر یاد کنند.

به این امید که مقبول درگاه الهی افتد و موجب خشنودی روح ملکوتی اسوهٔ تقوا و فضیلت، حاج شیخ عباس قمی گردد و نفعش دیگران را نیز فراگیرد. ان شاء الله تعالی.

امید به کرم عمیم خوانندگان بصیر و باریک‌بین و صاحب‌نظران صاحب ذوق این‌که هر سهو و لغزشی را به دیده اغماض نگرند و بر این فرد خرده نگیرند.

دربارهٔ مؤلف

محدّث بزرگوار و تاریخ‌نگار نامدار، مرحوم حاج شیخ عباس قمی ـ رضوان الله علیه ـ حدود سال ۱۲۹۴ هـ. ق. در شهر جهاد و اجتهاد (قم) به دنیا آمد و دوران طفولیت و جوانی را در این شهر مذهبی گذرانید و به تحصیل علوم مقدماتی و فقه و اصول پرداخت. وی بخشی

---

۱. شرح حال این عالم خدوم را در «آرمیدگان شیخان» آورده‌ایم.

از علوم حوزوی را از محضر مرحوم آیة الله حاج میرزا محمد ارباب قمی (م ۱۳۴۱ هـ.ق.) آموخت.

معظم له در سال ۱۳۱۶ هـ. به منظور تکمیل معلومات و اندوخته‌های علمی خویش به نجف اشرف مهاجرت کرد و در درس علما و مراجع بزرگ آن‌جا همچون مرحوم آیة الله سید محمد کاظم یزدی صاحب عروة الوثقی (م ۱۳۳۷ هـ.) حاضر شد، اما به سبب علاقهٔ زیاد به علم الحدیث و رجال و درایه، بیشتر ملازم درس مرحوم علامه حاج میرزا حسین نوری (م ۱۳۲۰ هـ.) بود و از آن بزرگوار فراوان استفاده کرد. دو سال بعد (به سال ۱۳۱۸) به زیارت خانه خدا مشرف شد و بعد به قم آمد و پس از توقفی کوتاه، مجدداً به نجف اشرف بازگشت و تا پایان حیات مرحوم نوری﵀ ملازم محضر پر فیض این محدّث عالی مقام بود و در استنساخ کتاب گران‌قدار مستدرك الوسائل ایشان را یاری می‌کرد. و در اواخر عمر استاد، به افتخار دریافت اجازه از او مفتخر شد. و از علمای بزرگ دیگر همچون مرحوم سیدحسن صدر مؤلف تأسیس الشیعه، و مرحوم میرزا محمد ارباب و دیگران نیز به دریافت اجازه موفق گردید. آشنایی و تحقیق و تتبع او در علم حدیث و نیز دقت و امانت در نقل آن به جایی رسید که از ارکان علم حدیث و روایت در اعصار اخیر به شمار می‌رفت.

مراجعت به قم

بعد از درگذشت مرحوم محدّث‌نوری، محدّث‌قمی بیش از دو سال در نجف‌اشرف نماند وبه علت عارضهٔ تنگی نفس ناچار آن‌جا را به قصد وطن اصلی خود ترک کرد و در سال ۱۳۲۲ به قم بازگشت و در طول مدت اقامت خود به تألیف و ترجمه و ارشاد مردم همت گماشت.

در سال ۱۳۲۹ برای دومین بار موفق به زیارت خانهٔ خدا شد، پس از انجام مناسک حج به قم باز گردید. این عالم بزرگوار همواره برای خدمت به انسان و اسلام قلم در دست داشت و کتاب در پیش رو.

سکونت در مشهد مقدس

علامه شیخ عباس قمی در سال ۱۳۳۲ شهر قم را ترک و در ارض اقدس رضوی رحل

اقامت افکنده، به تدوین و تألیف و تدریس اخلاق و ارشاد مردم پرداخت.

این فرد خود ساخته و مربّی اخلاق در سال ۱۳۴۱ به درخواست طلاب حوزهٔ علمیه مشهد شب‌های پنج‌شنبه و جمعه در مدرسهٔ میرزا جعفر، درس اخلاق می‌گفتند نزدیک به هزار نفر از حوزه علمیه مشهد و شهرهای اطراف در درس او شرکت می‌کردند. و آن بزرگوار، نزدیک سه ساعت یک‌سره به افادات خود ادامه می‌داد و مستمعان با اقبال تام و توجه کامل، سخنان او را استماع می‌کردند.

شادروان استاد محمود شهابی می‌نویسد:

مرحوم حاج شیخ عباس قمی بی‌اغراق و مبالغه، خود چنان بود که برای دیگران می‌خواست، و چنان عمل می‌کرد که به دیگران تعلیم می‌داد. سخنان و مواعظ او چون از دل خارج می‌شد و با عمل توأم بود، ناگزیر بر دل می‌نشست، و شنونده را به عمل وا می‌داشت. هر کس او را با آن حال و صفا و خلوص می‌دید، عالم بود یا جاهل، عارف بود یا عامی، بازاری بود یا اداری، فقیر بود یا غنی، و سخنان سر تا پا حقیقت را از او می‌شنید، بی‌اختیار انقلابی در حال وی پدید می‌آمد و تحت تأثیر بیانات صادقانه و نصایح مشفقانهٔ او واقع می‌شد و به فکر اصلاح خویش می‌افتاد.[1]

حج دوباره

معظم له برای سومین بار به سفر حج موفق شد و پس از مراجعت به قم با تأسیس حوزه به دست توانای آیة الله مؤسس حائری﵀ مواجه شد. برخی از علمای شهر از ایشان تقاضای اقامت و همکاری با آیة الله حائری کردند و ایشان این دعوت را اجابت کرد و در مرجعیّت تامه آیة الله حائری و تأسیس حوزه نقش مؤثر و مؤیّد و همکاری مستمر و قاطع داشت.

بازگشت به نجف

معظم له پس از فاجعهٔ تأسف بار مسجد گوهرشاد و تبعید آیة الله مجاهد حاج آقا حسین قمی، به نجف اشرف هجرت کرد و تا پایان عمر در آن سامان رحل اقامت افکند.

---

۱. فوائد الرضویه، مقدمه.

معظم له از مشایخ بسیاری از بزرگان در روایت بوده است.

آثار علمی

کارنامهٔ مکتوب شیخ عباس قمی این دانشور فرزانه و محدّث بزرگوار بسی پر برگ و پر بار است و بیش از یکصد اثر[1] از او به یادگار مانده است که از اتقان و استحکام خاصّی برخوردار است.

شیخ عباس قمی در نگاه دیگران

دانشمندان و بزرگان علم و عمل به فراخور شناختی که از این عالم برجسته داشته‌اند، به توصیف وی پرداخته‌اند:

مرحوم علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی درباره دوست صمیمی و هم درس و هم حجره‌ای دانشمند خود می‌نویسد:

> من سه سال جلوتر از محدّث قمی به نجف اشرف وارد شدم، و دو سال زودتر از ایشان به حوزهٔ درس محدّث نوری راه یافتم، از همه عالمان بیشتر، با محدّث قمی مأنوس و محشور بودم و مدت‌ها در حجره یکی از مدارس علمی نجف اشرف، زندگی می‌کردیم، در این مدت او را انسانی نمونه، کامل، دانشمند و فاضل یافتم. و به راستی که عنصری ارزشمند، پرواپیشه، فروتن، خوش اخلاق، پارسا ... و سلیم النفس بود ... او همواره مشغول نوشتن بود، عشق فوق العاده‌ای به نوشتن و تحقیق و تدوین داشت به طوری که هیچ امری نمی‌توانست او را از این کار باز دارد، تا این‌که پس از مراجعت از سومین سفر روحانی حج بعضی از علما از معظم‌له خواستند تا برای تحکیم و گسترش حوزه علمیه قم در کنار آیة الله العظمی شیخ عبدالکریم حائری بماند، او اجابت کرد و در قم ماند و از اصحاب آیة الله حائری﵀ بود و به عنوان یکی از یاران مخلص و با وفای او خوانده می‌شد.[2]

---

۱. مفاخر اسلام، ج ۱۱.

۲. نقباء البشر، ج ۳، ص ۹۹۸؛ الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۲۹۸.

علامه سید محسن امین﵀ وی را به‌عنوان: عالم، فاضل، محدّث، واعظ، عابد و زاهد یاد کرده است.[۱]

مرحوم آیة الله مرعشی نجفی او را این‌گونه ستوده است:

علّامهٔ بحّاثه نقاد، مؤلف و نویسنده کتب بسیار، دانشور بزرگوار و بلندمرتبه، راهنمای آگاه در علم حدیث ... دانا و متبحّر در نقل احادیث ....[۲]

مرحوم علامه امینی (م ۱۳۹۰) در کتاب گرانقدر الغدیر به مناسبت ذکر کتاب فیض القدیر فیما یتعلق بحدیث الغدیر اثر مرحوم محدّث قمی می‌نویسد:

... مؤلّف از نوابغ و بزرگان علم حدیث است و در عصر حاضر در فن تألیف، مقام ارجمندی را احراز نموده و خدمات او در این راه بر احدی پوشیده نیست.[۳]

مؤلّف کتاب معارف الرجال دربارهٔ ایشان می‌نویسد:

عالم عامل، ثقه عدل متتبّع بحاثهٔ عصر، امین مهذّب، زاهد عابد صاحب مؤلفات مفیدة[۴]

مرحوم مدرس تبریزی در کتاب ریحانة الادب می‌نویسد:

از افاضل علمای عصر حاضر ماکه عالم، فاضل، کامل، محدّث، متتبع ماهر بوده و ....

مرحوم علامه حاج میرزا علی اکبر نوقانی نویسنده کتاب ارزشمند و شیرین سه مقاله نوقانی در مقدمهٔ مفاتیح الجنان می‌نویسد:

کتاب مفاتیح الجنان که از قلم حضرت مستطاب عماد العلما، زین الاتقیا، العالم العامل الجلیل، و المحدّث الکامل النبیل، البحر الخبیر و النقاد البصیر، حامل لواء الحدیث و کوکب سمائه، ثقة الاسلام و المسلمین مولانا الحاج شیخ عباس قمی متّعنا اللّه ببقائه ....

در کتاب معجم رجال الفکر و الادب فی النجف الاشرف خلال الف عام، ج ۳، ص ۱۰۱۵ آمده است: فقیه اصولی محدّث رجالی، محقّق متتبع، مؤلّف مؤرخ، ثقة ورع صالح، کثیر التحقیق و التصنیف و التتبّع، عرف بالحزم و الصلابة و الایمان و العزم، و العقل السلیم و العلم الناجع و الثقافة الواسعة ...

---

۱. اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۴۲۵.
۲. مقدمهٔ مفاتیح الجنان، ص ۱۵، ط فراهانی.
۳. الغدیر، ج ۱، ص ۳۱۳.
۴. معارف الرجال، ج ۱، ص ۴۱۰.

محقّق گران‌قدر آیة اللّه حاج میرزا ابوالحسن شعرانی﵀ ایشان را این‌گونه توصیف کرده است:

وی ادیبی بارع و محدّثی خبیر و مطّلع و در ضبط مطالب دقیق و در فارسی و عربی فصیح و مردی با ذوق و خالی از تعصّب و شجاع بود و مایل بود از آثار خود مردم را بهره‌مند گرداند و از ضبط مطالبی که فایدهٔ کمتر داشت احتراز می‌جست و در نقل حدیث و تواریخ به طریقیت قدما می‌رفت و به مضمون «الحکمة ضالّة المؤمن حیثما وجدها أخذها» «حکمت گمشده مؤمن است هر جا که پیدایش کند دریافت می‌کند» سخن حق را از هر کس می‌شنید می‌گرفت و جمود نداشت[1].

غروب نور

مرحوم حاج شیخ عباس قمی پس از یک عمر زندگی پربار و پرتلاش و با عزّت، در شب سه‌شنبه ۲۳ ذی‌حجه سال ۱۳۵۹ هـ.ق. به ملکوت اعلی شتافت و مرحوم آیة الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی﵀ بر پیکر پاکش نماز گزارد و بعد از تشییع بسیار مفصل و با شکوه که با حضور علما و طبقات مختلف مردم در نجف اشرف انجام شد، در صحن مطهّر حضرت امیرالمؤمنین علی﵇ در ایوان سوم از ایوان‌های شرقی باب القبله کنار تربت شریف استادش مرحوم محدّث نوری به خاک سپرده شد.

خداوند او را با اولیای پاکش محشور گرداند.

سپاس‌نامه

در این‌جا، مناسب آن است که شکرانهٔ توفیق در انجام این مهم را به‌جای آوریم؛ خدای توانا را حمد و سپاس بی‌قیاس بگوییم، از اولیای مؤسسه بوستان کتاب دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّهٔ قم قدردانی کنیم که طبع و نشر کتاب را تقبل کردند. نیز از زحمات ویراستار مؤسسه آقای بوذر دیلمی کمال تشکر را دارد.

همچنین از سرورانی که با دقت بسیار، زحمت حروف‌چینی و صفحه‌بندی،

---

۱. دمع السجوم فی ترجمة نفس المهموم، (مقدمه) ۱۵۷.

نمونه‌خوانی و فهارس کتاب را به‌عهده داشتند، سپاس‌گزارم.

امید است کلیهٔ کسانی که در این خدمت علمی سهیم هستند از نتایج معنوی آن بهره‌مند شوند و در سرای دیگر از شفاعت عالمان ربّانی برخوردار گردند و در سایهٔ تفضل الهی و ولایت عترت علیهم‌السلام راهی «دارالسلام» شوند.

ناصر باقری بیدهندی



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

الحمد للّه الّذی أوضح لنا السبیل إلی الأحکام، وجعل الروایة طریقاً إلی أخذها من هذه الأنام. والصّلاة والسلام علی محمّد سید أنبیاء الکرام، وعلی خلفائه الراشدین حجج اللّه العلّام. سیّما علی خاتمهم وقائمهم، الإمام المأمول، المنتظر لکشف الظلام، علیه منّی ما حدا سائق، أو غرد القمری، ألف سلام.

وبعد چنین گوید این فقیر بی‌بضاعت و متمسک به ذیل اهل علم و روایت، عباس بن محمد رضا القمّي ـ ختم اللّه لهما بالحسنی والسعادة ـ: همانا در مطالعهٔ تواریخ علمای اعلام و مراجعه به تراجم فضلای عالی مقام، لذّت و ابتهاجی روی دهد از برای نفس که، تشویق کند انسان را به متابعت آثار ایشان و اقتدای به صالح افعال ایشان، و باعث شود که به اندک زمانی از حضیض جهل به اوج علم و مرتبهٔ نقصان به مدارج کمال صعود نماید.

قال شیخنا المحدّث النوري الطبرسي﵀في کتاب الفیض القدسی[1]: إن فی ذکر السلف الصالحین، والعلماء الراسخین الذین اهتدوا بنور أئمتهم، واقتفوا آثارهم، واقتدوا بسیرتهم وأناخوا رحلهم بفنائهم، ولم یشربوا من غیر کأسهم وإنائهم، تذکرة وموعظة للخلف الباقین، وأُنساً وتسلیة للّاحقین، وإعانة لهم علی الصعود علی مدارج الکمال، والعُکُوف علی صالح الأعمال[2].

---

۱. این اثر که در سال ۱۳۰۲ق. تألیف شده، شرح زندگانی غوّاص بحار علوم اهل بیت عصمت و طهارت﵈ علّامه مجلسی﵀ است. اخیراً آن را آقای سیدجعفر نبوی به فارسی ترجمه کرده و شرکت انتشارات علمی و فرهنگی در بهار ۱۳۷۴ به چاپ رسانده است.

۲. در وصیت امام المتقین علی﵇ به فرزند برومندش امام مجتبی﵇ می‌خوانیم:

←

وفيه مع ذلك إحياء لذكرهم الّذي فيه ذكر أئمتهم وسادتهم، وإتمام لنورهم الّذى اكتسبوه من ولايتهم، وعمل بما ورد من الحثّ على مجالستهم ومخالطتهم[1]، والحضّ على محادثتهم؛ فإنّ المسرّح طرفه فى أكناف سيرة من غاب عنه وما هو عليه من العلم والعبادة والفضل والزهادة، كالمجالس معه [له] المستأنس به، فى الانتفاع بأقوا له وحركاته، واقتفاء سيرته وآدابه.

ولذا استقرّت طريقة المشايخ، على ضبط أحوالهم وجمعها وتدوينها في صحف مكرّمة وكتب شريفة، وأتعبوا أنفسهم في ذلك، حتّى تحمّلوا أعباء السفر، وقطعوا الفَيافي والقِفار، وركبوا البَراري والبحار، ورغّبوا حافظيها ومصنّفيها، ومدحوا جامعيها ومؤلّفيها، وبالغوا في الثناء عليهم[2]. انتهى كلامه رفع مقامه.[3]

واين احقر قليل البضاعه را از عنفوان جوانى و رَيَعان زندگانى در خاطر فاتر بود كه، كتابى در رجال ـ وهم كتابى خالى از حشو و زوايد ـ در احوال علماى اعلام و فقهاى فخام بنويسم، تا در چند سال قبل كه به اعانت الهى كتاب تحفة الأحباب فى نوادر آثار الأصحاب [را] ـ كه در ترجمهٔ جمله‌اى از مشاهير از صحابهٔ رسول خداﷺ، و معروفين از اصحاب ائمهٔ هدىؑ و علماى زمان غيبت صغرى بود ـ نگاشتم و همّ آن را از خاطر خود برداشتم. لكن شواغل روزگار و عوايق دهر غدّار و تراكم آلام و محن و تهاجم هموم و فتن مرا مانع بود از آن كه اين خدمت را به پايان رسانم و احوال علماى اعلام را نگارش دهم و مع هذا از وصول به مأمول مأيوس نمى‌شدم و به نيل مسئول، خود را تمنى و تسلى مى‌دادم تا در سنهٔ ۱۳۳۲ ـ كه به جهت شدّت ابتلا و گرفتارى و كثرت هموم و غموم كه بر اين داعى روى داد و شرح آن طولانى است ـ به خاطرم رسيد كه پناه برم به امام اتقيا و زبدهٔ اصفيا و پناه غربا و شهيد زهر جفا، حضرت ابوالحسن علي بن موسى الرّضا ـ صلوات الله عليه وعلى آبائه

← «إنّي و إن لم أكُ قد عمّرت عمر من كان قبلي، فقد نظرت في أعمارهم [اعمالهم]؛ و فكّرت في أخبارهم، و سرت في آثارهم حتى عددتُ كأحدهم، بل كأنّي بما انتهى إليّ من أمورهم قد عمّرت مع أوّلهم إلى آخرهم، فعرفت صفو ذلك من كدره، و نفعه من ضرره.» (نهج البلاغه، عبده، ج ۳، ص ۴۱).

۱. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۹۸.

۲. الفيض القدسي، ج ۱۰۲؛ بحار الأنوار، ص ۲ و ۳.

۳. الفيض القدسي، ۷۷.

وأبنائه ـ چه در روایت وارد شده که، رسول خداﷺ فرمود که، «به زودی مدفون می‌شود پاره‌ای از تن من به خراسان، زیارت نمی‌کند او را غمناکی، مگر آن که برطرف کند حق‌تعالیٰ غم او را و نه گناه کاری مگر آن که حق تعالیٰ بیامرزد گناهان او را.»[1]

و هم روایت شده که، شخصی در خواب دید که ملکی با جامهٔ سبز از آسمان نازل شد و این دو شعر را بر شاذروان* قبر مطهّر آن حضرت نوشت:

مَنْ سَرَّهُ أنْ یَریٰ قَبْراً بِرُؤیَتِه ... یُفرِّجُ اللّهُ عَمَّنْ زارَهُ کُرَبَهْ

فَلْیَأتِ ذَالقبرِ إنَّ اللّهَ أسکَنَهُ ... سُلالَةً مِن رَسُولِ اللهِ مُنتَجَبَهْ

پس اسباب سفر مهیّا کردم و از دار الایمان قم به صوب ارض اقدس توجه نموده و چون به تقبیل آن سدهٔ سنیه و عتبهٔ عالیه فایز گشتم چندان مراحم و الطاف و نعمت از آن رحمت الهی و نعمت نامتناهی در خود مشاهده کردم که هوس مجاورت آن آستانهٔ مقدسه را نمودم و با خود گفتم:

إذا کُنْتَ تَأمَلُ أوْ تَرْتَجي ... مِنَ اللّهِ في حالَتَیكَ الرِّضا

فَلازِمْ مَوَدَّةَ آلِ الرَّسولِ ... وَجاوِرْ عَلِيَّ بْنَ مُوسَی الرِّضا

* * *

قبر امام هشتم و سلطان دین رضا ... از جان ببوس و بر درِ آن بارگاه باش

با آن‌که در این قطعه از زمان، که فتنه‌های بی‌پایان چون پاره‌های شب مظلم متراکم و بر تمام بلاد و عباد متهاجم گشته، و به حکم «إذا عَمَّتِ البُلْدانَ الفِتَنُ والبَلایا فَعَلَیکم بقُمَ وحَوالیها وَنَواحیها؛ فَإنَّ البلایا مَدْفُوعٌ عَنْها»[2] شایسته است که هر کس بتواند مهاجرت به بلدهٔ طیبهٔ قم نماید، تا چه رسد به کسی که قم وطن او باشد، لکن این شکستهٔ مهجور، چندان مغمور در نعمت بی‌پایان حضرت سلطان خراسان ـ صلوات الله علیه ـ گشتم که مرارت غربت را در این آستان ملایک پاسبان بر کام خود شیرین دیدم، و رغبت مراجعت به وطن را در خود ندیدم، بلکه سختی‌های کشیده و تلخی‌های چشیده را شکرها گفتم و منت‌ها پذیرفتم.

---

۱. در همین کتاب (ص ۱۵۶) داستان مفصل آن براساس نقل شیخ آمده است.

*. شاذروان: خیمه، پرده.

۲. بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۱۴.

منّت از بخت مساعد که پس از راه دراز

بر در کعبهٔ جان بست دلم عقد نماز

آن‌چنان کعبه که هر کس به صفا دید در آن

منّت از خار مغیلان کشد و راه دراز

و هم پیوسته عرضه می‌دارم:

شاها من ار به عرش رسانم سریر فضل

مملوک آن جنابم و محتاج این درم

گر بر کنم دل از تو و مهر از تو بگسلم

این مهر بر که افکنم این دل کجا برم؟

نامم زکارخانهٔ عشاق محو باد

کز جز محبّت تو بود ذکر دیگرم

ای عاشقان کوی تو از ذره بیشتر

من کی رسم به وصل تو کز ذره کمترم

وممّا أنعم اللّه تعالى عليّ ببركة هذا الإمام ـ عليه الصلاة والسلام ـ انّه قد أنزلني بمنزل السيّد الأجل والكهف الاظل، العالم المحقّق والفاضل المدقق الورع البرع التقي الزكي، ثقة الاسلام ملاذ الانام أبي المكارم والمحاسن، حجة الاسلام وسيّدنا الحاج آقا حسين القمّي[1] ابن السيّد الحسيب الجليل، ذي الشرف الأصيل، غرّة ناصية العزّة والجلال، وقدوة أرباب الشرف والكمال، الواصل إلى رحمة ربّه الودود المرحوم المغفور، الحاج السيد محمود ـ عطر اللّه مرقده ونوّر مضجعه ـ وكان من سعادة هذا السيد السعيد أن رزق أولاداً علماء وفقهاء أتقياء، منهم:[2] السيّد الأجل المذكور الذي هو من أعاظم فضلائنا المتأهلين للثناء بكلّ جميل، عادم العديل، وفاقد الزميل، مسلماً تحقيقة في الاصول، بل ماهراً في المعقول

---

۱. مرحوم آیة الله قمی آقای حاج آقا حسین در چهاردهم ربیع الاول سنهٔ ۱۳۶۶ در بلدهٔ طیبهٔ کاظمین به رحمت الهی واصل شد و جنازهٔ شریفش را به نجف اشرف حمل کردند و در صحن مقدس، مرحوم شریعت به خاک سپرده شد ـ رضوان الله علیه (علی ابن المؤلف ﷺ).

۲. و منهم: السيد الأجل العالم الورع التقي، مولانا الحاج آقا احمد القمّي ـ رضوان الله عليه ـ أولادي من بنته الجليلة العلوية (منه ﷺ).

والمنقول، حسين الاسم، حسن الرسم والأخلاق جيّد الخلق، طيّب الخلق والأعراق، لم أرفى قدسية الذات ثانية، ولا في ملكية الصفات مدانيه، كأنه ماجبل إلّا بالرّضا والتسليم وما أتى اللّه إلّا بقلب سليم.

وبالجمله: چون به برکت مجاورت ارض اقدس، فراغتی درخود دیدم، اسباب اشتغال خود را مهیّا ساختم و به نگارش این کتاب مستطاب ـ که در تراجم علمای امامیه است ـ پرداختم و استعانت جستم در اکثر مطالب آن، به کتاب امل الآمل و خاتمهٔ مستدرك شیخ خود، ثقة الاسلام جناب حاجی میرزا حسین محدّث نوری ـ نوّر الله مرقده ـ و تکملة جناب العالم الماهر آقا سید حسن کاظمی ـ ادام الله بقائه ـ و سلافة العصر من محاسن اعیان العصر، تصنیف سید نجیب و جوهر عجیب، صدرالدین سید علیخان شیرازی مدنی ـ طاب ثراه ـ و روضات الجنات عالم فاضل ماهر جناب آقا سید محمد باقر اصفهانی ـ رضوان الله علیه ـ.

و به جهت اختصار رقم کردم از امل الآمل به «مل» و از صاحب آن شیخ أجل محدّث ربّانی، شیخ محمد بن الحسن الحر العاملی ـ رحمة اللّه علیه ـ «ح مل» و از خاتمهٔ مستدرك «خک» و از تکمله «کمله» و از سلافه «فه» و از روضات «ضا» و گاهی به توسط «مل» یا غیر آن، از شیخ منتجب الدین علی بن عبیداللّه القمّی ـ روّح الله روحه ـ نقل می‌کنم و در آخر آن «م» رسم می‌نمایم و مرتب گردانیدم آن را به ترتیب حروف به مراعات اوّل و ثانی بر نهج مألوف.[1]

ولمّا كان تصنيف هذا الكتاب في جوار الروضة المقدسة المطهّرة، وببركات الحضرة الشريفة المعطرة، مهبط ملائكة الله ومعدن رضوان الله الّتي هي روضة من رياض الجنّة واللّه المستقر بها امام المتقين، وبضعة رسول ربّ العالمين سيّد الانس والجنّة وثامن الائمة المدفون بأرض الغربة، مولانا المظلوم وإمامنا المسموم، السلطان ابوالحسن الرضا علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب ـ صلوات اللّه عليهم اجمعين ـ فبالحَري أن أسميه بالبركات الحضرة الرضوية في تواريخ مروّجي الشريعة النبوية.

---

۱. یعنی نام افراد را با احتساب حرف اول و دوم ذکر می‌کنم.

تـبارک اللّـه از آن روضـهٔ بـهشت آیـین
که یک غبارِ درش آبروی نـه چـمن است
چه جای گلشن عالم که هشت باغ بـهشت
طفیل روضهٔ سلطان دین، ابوالحسن است
عـلی مـوسی جـعفر، امـام گـلشن وحـی
که طوف بارگهش از فرایض و سنن است
به گرد روضهٔ تـو گـر نـعیم هشت بـهشت
شود نثار یکایک، به جای خـویشتن است
فـرو گـرفت جـهان را چـراغ دولت تـو
چو آفتاب که خنجر گـذار و تـیغ زن است
گـلی کـه از چـمن کبریای تـو سـر زد
شکفته باد که چشم و چـراغ انـجمن است

وإن شئت فسمّه «الفوائد الرضوية في أحوال علماء المذهب الجعفرية». وأسأل اللّه تبارک و تعالى أن يوفقني للاقتفاء بآثارهم، والإقتداء بسيرتهم والحشر في زمرتهم، وأن يجعل كتابي هذا مرجعاً للأفاضل الأعلام وذكراً لي في الدنيا مدى الشهور والأعوام بمحمّد وأهل بيته المنتجبين الكرام عليهم آلاف الصلاة والسلام.

باب الالف

إبراهيم بن إبراهيم بن فخر الدين العاملي

بيايد به‌عنوان ابن‌فخرالدين.

إبراهيم بن جعفر بن عبدالصمد العاملي الكركي[1]

شيخ عالم، فاضل فقيه، محدّث محقّق، ثقهٔ عابد، صاحب كتاب و رسائل متعدّده معاصر «ح مل» و ساكن در بلاد فراه از نواحى خراسان بوده.

إبراهيم بن جعفر بن أحمد بن إبراهيم بن نوبخت[2]

عالم متكلّم فقيه و كان جدّه أبوجعفر أحمد بن إبراهيم بن نوبخت من أعلام المتكلمين وشيوخ أهل الفقه والحديث، وكان صهر المولى أبي‌جعفر محمد بن عثمان العمروى و من أعيان علماء بنى نوبخت واختص بعد موت مولانا أبي‌جعفر العمروى بالشيخ أبي‌القاسم الحسين بن روح النوبختى. وابراهيم هذا في طبقة ابن عمته الشيخ أبي‌نصر هبة الله بن محمد ابن بنت أم‌كلثوم بنت الشيخ أبي‌جعفر العمروى وهما ممن رويا من الشيخ أبي‌القاسم الروحى. «تكمله».

---

۱. براى مزيد اطلاع ر.ك: امل الآمل، ج ۱، ص ۲۷؛ اعيان الشيعه، ج ۲، ص ۱۱۵؛ الروضة النضره، ص ۹؛ رياض العلماء، ج ۱، ص ۸؛ الكواكب المنتثره، ص ۱۴؛ معجم المؤمنين العراقيين، ص ۱۸۱.

۲. براى مزيد اطلاع ر.ك: تعليقه امل الآمل، ص ۳۵؛ امل الآمل، ج ۱، ص ۲۷؛ اعيان الشيعه، ج ۲، ص ۱۲۵.

إبراهيم بن الحسن العاملي

فاضل، فقيه صالح، روايت می‌کند. از شیخ محمد بن داود جزینی و شیخ محمد بن حسام العاملی.

إبراهيم بن الحسن قفطان النجفي[1]

عالم عامل، فاضل كامل، فقيه من تلامذة الشيخ جعفر كاشف الغطاء معاصراً لصاحب الجواهر، مرجعاً للفحول في القضايا المشكلة والمسائل المعضلة. توفّي سنة ۱۲۷۹ في النجف. و بيت قفطان بيت معروف في النجف فيهم أهل العلم والفضل إلى الآن «كمله».

إبراهيم بن الحسين الحسيني[2] الهمداني[3]

سید عالم نحریر، مدقق خبیر، مبرّز در فنون علم و حکمت و فضل، صاحب حاشیه بر الهیات شفا و غیره. بین او و شیخ بهائی﵀ خلطه و آمیزش بوده و مکاتبات لطیفه ما بین این دو بزرگوار رد و بدل شده.

نقل است که، وقتی شاه عباس به زیارت شیخ بهائی رفت در مقابل جناب شیخ کتاب‌های بسیار دید که زیاده از اُلوف (هزاران) بود. سلطان پرسید که، آیا در عالم

---

۱. برای مزید اطلاع ر.ک: اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۱۲۵؛ معارف الرجال، ج ۱، ص ۲۱؛ شعراء الغری، ج ۱، ص ۲۷؛ ماضی النجف و حاضرها، ج ۳، ص ۹۶؛ معجم رجال الفکر و الأدب، ص ۳۵۳؛ مکارم الآثار، ج ۱، ص ۹۷؛ الاعلام، ج ۱، ص ۳۵؛ الکنی والالقاب، ج ۳، ص ۷۹؛ الکرام البرره، ج ۱، ص ۱۲؛ ریحانة الادب، ج ۴، ص ۴۸۳؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۱، ص ۵۲.

۲. در سلافة العصر و امل الآمل نیز چنین است، اما در مناقب الفضلاء «حسنی» آمده است.

۳. برای آگاهی بیشتر از تفصیل حالات او ر.ک: اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۱۲؛ الاعلام، ج ۱، ص ۳۶؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۱، ص ۲۴؛ روضات الجنات، ج ۱، ص ۳۳؛ الکنی والالقاب، ج ۳، ص ۵۰؛ لغت‌نامه دهخدا، «ابراهیم»، ص ۱۵۷؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۹؛ الذریعه، ج ۲، ص ۴۰۹ و ج ۶، ص ۱۱۳؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۵۰۴؛ بحارالأنوار، ج ۱۰۶، ص ۱۰۱؛ سلافة العصر، ص ۴۸۰ـ۴۸۱؛ الاجازة الکبیره، ص ۲۶؛ نجوم السماء، ج ۱، ص ۲۱ـ۲۳؛ تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۴۹ و ۷۵۶ و ۹۱۴؛ ریاض العلماء، ج ۱، ص ۹ـ۱۳؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن یازدهم)، ص ۱۲ـ۱۴؛ کشف الحجب والاستار، ج ۶، ص ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۲ و ۱۸۵؛ هدیة العارفین، ج ۱، ص ۲۹؛ الایرانیون والادب العربی، ج ۳، ص ۴۷۱؛ الطلیعه، ج ۱، ص ۶۷.

کسی هست که حفظ داشته باشد مطالب جمیع این کتاب‌ها را؟ فرمودند: نه و اگر باشد، پس آن میرزا ابراهیم است. و مرادش همین سید اجل بود[1]. صاحب سلافه نیز او را مدح کرده و فرموده: وفات یافت سنهٔ ۱۰۲۶.

إبراهيم الحسيني النيشابوري ثمّ المشهدي[2]

في «ض»: عالم محقّق، ماهر في العلوم الرياضية، وقد صار من مدرس الحضرة المقدسة. توفّي في شهور سنة ۱۰۱۲، ودفن بالروضة المقدسة، وله رسالة في مسألة صلاة الجمعة بالفارسية، ورسالة في تحقيق أنّ يوم النيروز بعينه ما هو المعروف؛ لأنه من تحويل الشمس من الحوت إلى الحمل بالفارسية، ورسالة في تحقيق أنّ مولد النّبي ﷺ يوم السابع عشر من شهر ربيع الأول، لا الثاني عشر منه كما قيل «كمله».

إبراهيم بن الحسين بن علي الخوئي[3]

عالم فاضل كامل، كان من تلامذة المحقّق الأنصاري، له شرح النهج[4] و تلخيص المقال ورسالة في الأصول وغيرها[5] قتل في ۶ شعبان وحملت جنازته إلى النجف الأشرف، ودفن بوادى السلام قرب بقعة الحاج مولى علي بن الحاج ميرزا خليل. رحمة الله عليه.

---

۱. سلافة العصر، ص ۴۸۰.

۲. نویسندهٔ محترم زندگی‌نامه علامه مجلسی (ج ۲، ص ۴) احتمال داده ایشان همان میرزا ابراهیم نیسابوری شاگرد علامه مجلسی باشد. و نیز ر.ک: تلامذة العلامة المجلسی و المجازون منه، ص ۷؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۱۳۶؛ الروضة النضره، ص ۱۲؛ ریاض العلماء، ج ۱، ص ۶؛ الذریعه، ص ۱۵، ۲۴، ۶۳ و ۳۸۱.

۳. در ترجمهٔ شهید و الامقام خوئی دنبلی ر.ک: اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۱۳۵؛ طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۱۳؛ الاعلام، ج ۱، ص ۳۰؛ ریحانة الادب، ج ۲، ص ۱۹۴؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۱، ص ۲۴؛ مکارم الآثار، ج ۴، ص ۱۳۰۷؛ شهداء الفضیله، ص ۳۴۲؛ علماء معاصرین، ص ۸۹؛ مصفی المقال، ص ۹؛ دانشمندان آذربایجان، ص ۱۵؛ تاریخ خوی، ج ۱، ص ۲۴۹؛ احسن الودیعه، ج ۲، ص ۳۳؛ الغدیر، ج ۴، ص ۲۹۱؛ الذریعه، ج ۱، ص ۴۰۹، ج ۴، ص ۴۲۱، ج ۶، ص ۱۵۲، ج ۸، ص ۱۱۲ و ۱۹۹، ج ۱۴، ص ۱۱۳ و ج ۲۲، ص ۲۱۴؛ مؤلفین کتب چاپی، ج ۱، ص ۵۳؛ التراث العربی، ج ۳، ص ۲۳ و ج ۵، ص ۲۱۵؛ ایضاح المکنون، ج ۲، ص ۵۵۳.

۴. الدرة النجفیه فی شرح نهج البلاغه الحیدریه؛ الذریعه، ج ۸، ص ۱۱۲.

۵. دیگر آثار آن بزرگ: ملخص بحار الأنوار؛ الدرة النجفیه؛ حاشیة علی فرائد الاصول؛ الاربعون حدیثة الدعوات؛ شرح الشرایع؛ جُنگ.

إبراهيم بن خليفة سلطان[1]

فاضل محقّق وعالم مدقق وماهر متقن، له حاشية على شرح اللمعة وعلى المدارك، وله مناقشات على حاشية أبيه سلطان العلماء على شرح اللمعة ـ «كمله».

إبراهيم بن سليمان القطيفي البحراني[2]

المجاور حيّاً وميتاً بالغريّ السّريّ.

شيخ أجل أكمل، فاضل صالح، عالم ربّانی، معاصر محقّق ثانی، صاحب تصنيفات فايقه [بوده] و اجازات نافعه و مقامات عاليه از جمله مؤلفات اوست. كتاب تعيين الفرقة الناجيه، و الهادی إلى سبيل الرشاد فی شرح الإرشاد، و نفحات الفوائد (و آن كتابی است به منزله سؤال و جواب) و شرح بر الفيه شهيد، شرح اسماء حسنی، و اربعين، نوادر الأخبار الظريفه و رسائلی در «رضاع» و«صوم» و«شكوك» و«محرمات ذبيحه» ودر «ادعيه سعة رزق و قضاء دين» وغيره.

و حق تعالى روزی فرمود مرا رسالة نجفيه فی سهو الصلواة اليوميه از تأليفات آن

---

۱. نام پدر او سيد حسين فرزند رفيع‌الدين محمد حسينی مرعشی معروف به «خليفه سلطان» و «سلطان العلما» است. ر.ک: الكنی و الالقاب، ج ۲، ص ۳۱۹. در مورد عالم محقّق، ميرزا ابراهيم، ر.ک: اعيان الشيعه، ج ۲، ص ۱۳۵؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۸؛ رياض العلماء، ج ۲، ص ۵۳؛ تتميم امل الآمل، ص ۵۰؛ ريحانه الادب، ج ۳، ص ۵۷؛ الروضة النضره، ص ۱ ـ ۲؛ نجوم السماء، ص ۲۲۸؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۱، ص ۲۴.

۲. برای اطلاعات بيشتر ر.ک: اعيان الشيعه، ج ۲، ص ۱۴۱؛ امل الآمل، ج ۱، ص ۸؛ الاعلام، ج ۱، ص ۳۴؛ روضات الجنات، ج ۱، ص ۲۵؛ الكنی و الالقاب، ج ۳، ص ۷۶؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۱، ص ۳۶؛ ريحانة الادب، ج ۴، ص ۴۸۰؛ لغت‌نامه دهخدا، «ابراهيم»، ص ۲۶۴؛ نامهٔ دانشوران، ج ۳، ص ۳۷ ـ ۴۵؛ انوار البدرين، ص ۲۸۲؛ لؤلؤة البحرين، ص ۱۵۹؛ كشكول بحرانی، ج ۱، ص ۲۸۹؛ خاتمهٔ مستدرك، ج ۲، ص ۲۱۶؛ رياض العلماء، ج ۱، ص ۱۵ ـ ۱۹؛ رياض الجنه، ج ۱، ص ۷۸؛ تكملة امل الآمل، ص ۳۱۶؛ الذريعه، ج ۲، ص ۳۰۷، ج ۵، ص ۱۱، ج ۶، ص ۲۲، ج ۱۱، ص ۱۸۸، ۲۰۴ و ۲۲۷، ج ۱۲، ص ۱۶۴ و ۲۶۶، ج ۱۶، ص ۱۷۷ و ج ۲۴، ص ۴۳۹ و ج ۲۵، ص ۱۵۰ ـ ۱۵۲؛ طبقات اعلام الشيعه، (قرن دهم)، ص ۴ ـ ۵؛ معجم مؤلفی الشيعه، ص ۳۱۹ ـ ۳۲۰؛ كشف الحجب و الاستار، ص ۱۱، ۱۵، ۱۶۹، ۱۷۷، ۲۲۵، ۲۵۸، ۲۶۹ و ۲۸۰؛ الجامع فی الرجال، ج ۱، ص ۴۲؛ سفينة البحار، ج ۱، ص ۷۷؛ هدية الاحباب، ص ۲۲۰؛ انيس المسافر، ج ۱، ص ۱۹۲ ـ ۱۹۵؛ لباب الالقاب، ص ۳۹ ـ ۴۰؛ تنقيح المقال، ج ۱، ص ۱۹؛ مقتبس الأثر، ج ۲، ص ۳۲۶؛ مرآة الكتب، ج ۱، ص ۱۱۱؛ هدية العارفين، ج ۱، ص ۲۶.

جناب که بر او قرائت شده و در آخر آن خط مبارک اوست و تاریخ آن ۱۹ ج ۲ سنهٔ نهصد و بیست و هفت است.

و در لؤلؤه است که امام زمان﷿ وارد شد براو به صورت مردی که می‌شناخت او را. پرسید از او که «چه آیه‌ای است در قرآن که أبلغ و اعظم است در موعظه؟» شیخ گفت: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا﴾[1] الآیة. امام﷿ فرمود: «راست گفتی ای شیخ!» و بیرون تشریف برد. شیخ از اهل بیت خود پرسید که، آیا بیرون رفت این شخص؟ گفتند: ما کسی را ندیدیم که وارد شود یا خارج گردد[2].

و این شیخ با این که از آقا شیخ علی محقّق کرکی روایت می‌کند، معارضات بسیار با او دارد، بلکه جمله‌ای از رساله‌های او رد است بر مطالب شیخ محقّق، مانند رسالهٔ سراج الوهّاج لدفع لجاج قاطعة اللّجاج و رسالهٔ قاطعة اللّجاج فی حل الخراج [که] از محقّق کرکی است و مانند رسالهٔ حرمت جمعه در زمان غیبت [که] رد بر رسالهٔ محقّق کرکی در وجوب جمعه به شرط فقیه جامع الشرائط [است]، و مثل رساله‌ای در قول به عموم منزله در رضاع، در رد شیخ مذکور و هکذا. و فی اللؤلؤه، أیضاً: «إنه أی الشیخ إبراهیم﷿ کان بمشهد الحسین﷿ والمشهد الغروی ـ علی مشرفه أفضل الصلاة والسلام ـ واتّفق ورود الشیخ علی المذکور﷿ هناك، واجتمعا خلف القبر المبارك فی الرّواق، وکان السّلطان شاه طهماسب[3] قد أرسل فی تلك الأوقات إلی الشیخ إبراهیم جائزةً وردّها الشّیخ واعتذر عن ذلك بأنه لاحاجة لی فی أخذها فقال له الشیخ علی وردّ علیه: إنّك قد أخطأت فی ذلك وارتکبتَ إمّا محظوراً أو مکروهاً واستدل علی ذلك القول بأنّ مولانا الحسن بن علی﷿ قد قبل جوائز معاویة، ومتابعیه والتأسی به﷿ إما واجبة أو مندوبة، وترکها إما حرام أو مکروه کما تحقق فی الاصول، وهذا السلطان لم یکن أنقص درجة من معاویة، وأنت لم تکن أعلیٰ مرتبه من الحسن﷿ فأجابه الشیخ إبراهیم بجواب إقناعي. انتهی[4].

---

۱. فصلت (۴۱) آیه ۴۰.

۲. لؤلؤة البحرین، ص ۱۶۰.

۳. دومین شاه صفوی (متولد ۲۶ ذی حجة ۹۱۹ق. و متوفای ۱۵ صفر ۹۸۴ق.) که در سال ۹۳۰ق. بر به تخت سلطنت نشست.

۴. لؤلؤة البحرین، ص ۱۶۰ـ۱۶۱.

إبراهيم بن علي بن الحسن بن محمّد العاملي الكفعمي[۱] مولداً اللُّوَيْزي محتداً، الجبعي أباً التقي لقباً[۲]

شیخ ثقة جلیل، فاضل ادیب[۳] محدّث، شاعر نبیل، عابد زاهد ورع، لوزعي ألمعي، معروف به «شیخ کفعمی» که «کفعم» «زَمْزَم» قریه‌ای است از جبل عامل و هم‌چنین «لویز»، وجبع کصرد.

و این شیخ صاحب تألیفات شریفه است؛ مانند، جُنّة الواقیه و جَنّة الباقیه[۴] معروف بمصباح کفعمی و آن کتاب، خصوص باحواشی آن ـ که از خود کفعمی است ـ کتابی است کثیر الفائده. تاریخ فراغ از آن، سنهٔ ۸۹۵است، و مختصر آن کتاب، و بلد الأمین در عبادات بزرگ‌تر از مصباح، و شرح صحیفه، و المقصد الأسنی فی

---

۱. دربارهٔ کفعمی تحقیقی در تکملة امل الآمل (ص ۷۶) وجود دارد.

۲. برای آشنایی بیشتر به شرح حال کفعمی ر.ک: اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۱۸۴؛ امل الآمل، ج ۱، ص ۲۰ و ۲۸؛ روضات الجنات، ج ۱، ص ۲۰؛ الکنی و الألقاب، ج ۳، ص ۱۱۶؛ الأعلام، ج ۱، ص ۴۷؛ ریحانة الادب، ج ۵، ص ۶۶؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۱، ص ۶۵؛ تاریخ التراث، ص ۱۸۶ و ج ۱، ب ۴، ص ۲۳۷؛ لغت‌نامه دهخدا، «ابراهیم»، ص ۲۶۳؛ یادداشتهای قزوینی، ص ۱۶۳۰؛ فرهنگ تراجم‌نگاران؛ تکملة امل الآمل، ص ۷۵ (در این کتاب به استناد کتاب دروس که به خط کفعمی است، وی خود را این‌گونه معرفی کرده است: شیخ ابراهیم بن علي بن حسن بن صالح بن إسماعیل عاملي کفعمي)؛ ریاض العلماء، ج ۱، ص ۲۱ـ۲۵؛ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۷؛ کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۹۸۲؛ منتهی المقال، ج ۱، ص ۲۷؛ رجال بحر العلوم، ج ۲، ص ۱۶۷؛ احسن الودیعه، ج ۱، ص ۱۶۴؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن دهم)، ج ۱۰، ص ۶؛ ایضاح المکنون، ج ۱، ص ۱۹۲، ۳۶۹، ۳۹۹، ۴۷۱ و ۵۷۰ و ج ۲، ص ۶۸، ۲۰۷ و...؛ تأسیس الشیعه، ص ۱۷۵؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج ۱، ص ۸۴ـ۲۸۶؛ هدیة الأحباب، ص ۳۵؛ الغدیر، ج ۱۱، ص ۲۱۱؛ مصفی المقال، ص ۹؛ سفینة البحار، ج ۱، ص ۷۷؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۷؛ مقتبس الأثر، ج ۲، ص ۳۵۰ـ۳۵۱؛ انیس المسافر، ج ۱، ص ۱۹۵ـ۱۹۸؛ نفح الطیب، ج ۷، ص ۳۴۳.

۳. قال شیخنا الحرّ العاملی فی «مل»: إعلم أنی سأذکر فی أحوال بعض العلماء إنه شاعر أدیب، وربما ذکرت بعض أشعارهم المشتملة علی المعانی اللطیفة والمطالب المهمة وذلك إنه نوع کمال فی الجملة. وقد ذکر بعض علماء المعانی والبیان أن العالم إذا کان شاعراً کان أفصح تقریراً وتحریراً، وأحسن فهماً لدقائق المعانی، وأعلم بنکت الکلام و أشدّ تحقیقاً و تدقیقاً من العالم الذی لیس بشاعر. وکذلك المعرفة بالإنشاء و تتبع مؤلفات العلماء شاهد بصحة هذا الکلام، فإن الأثر دال علی المؤثر، وقد روی بطرق معتمدة عن النبی ﷺ إنه قال: «إن من الشعر لحکمة وإنّ من البیان لسحراً». و عن الصادق ﷺ: «إنّما سمّی البلیغ بلیغاً؛ لأنه یبلغ حاجته بأهون سعیه». انتهی (منه ﷺ).

۴. نام کامل این کتاب جنّة الأمان الواقیة وجنّة الایمان الباقیه است. تاریخ چاپ اول آن ۱۳۱۲ هـ.ق. و محل چاپ آن بمبئی است.

شرح الأسماء الحسنى، و محاسبة النفس[۱]، و نهاية الأرب في أمثال العرب، و تلخيص مجمع البيان، و صفوة الصّفات، و شرح دعاء السّمات، و فروق اللّغه، و المنتقى في العوذ والرّقى، و الحديقة الناضرة والنّحله، و فرج الكرب، و الواضحة في شرح سورة الفاتحه، و العين المبصره، و الكوكب الدّرّى، و تاريخ وفيات العلماء، و ملقحات الدّروع الواقيه، و مجموع الغرائب[۲] وتعليقات بر كشف الغمّه، وارجوزه در ايّام شريفه كه مستحب است روزه در آن، و قصيدهٔ فاخره در مدح اميرالمؤمنين عليه السلام و صفات روز غدير[۳].

والدش از اعاظم فقها بوده و برادرش شيخ احمد صاحب زبدة البيان در عملِ شهر رمضان نيز عالم بوده و كفعمى در كتاب‌هاى خود گاهى از هر دو نقل مى‌كند.

و در «ضا» حكايتى غريب نقل است ملخصش آن كه، وقتى يكى از برزگرهاى جبل عامل، زمين را گاو شخم مى‌كرد براى زراعت كردن كه ناگاه به سنگ بزرگى برخورد. آن را كند، مرده‌اى را با كفن ديد كه مثل شخص مستوحش متحير سر از خاک برداشت و به طرف راست و چپ نظر كرد آن گاه گفت: مگر قيامت برپا شده؟ اين بگفت و بيفتاد. آن شخص زارع نيز غش كرد و افتاد! چون به هوش آمد تفتيش از حقيقت امر كردند ديدند بر روى آن سنگ نوشته بود: «هذا قبر إبراهيم بن علي الكفعمي»[۴].

إبراهيم بن علي العاملي الجبعي[۵]

فاضل صالح، شاعر اديب، معاصر «ح مل» و صاحب رساله‌اى در اصول،

---

۱. اين كتاب با تحقيق آقاى فارس حسّون منتشر شده است.

۲. مجموع الغرائب، با تحقيق سيد مهدى رجايى.

۳. در پايان اين قصيده آمده است:

و هذى الصّفات و هذى النّعوت — لحامى الغرىّ الإمام الأمير
بحقّك مولاى! فاشفع لمن — أتاك بمدح شفاء الصّدور
هو الجُبعىُّ المُسيءُ الفقير — إلى رحماتِ الرحيم الغفور

۴. روضات الجنات، ج ۱، ص ۲۲.

۵. امل الآمل، ج ۱، ص ۲۹؛ اعيان الشيعه، ج ۲، ص ۱۹۵؛ رياض العلماء، ج ۱، ص ۱۹.

وارجوزه‌ای در مواریث و غیر ذلك.

إبراهيم بن علي العاملي الشامي

عالم فاضل ماهر، معاصر «ح مل»[۱]، ادیب شاعر، ساکن قسطنطنیه، صاحب کتاب الصبح المنبی عن حیثیة المتنبی است، و در آن فواید بسیار است.

إبراهيم بن علي بن عبدالعالي العاملي الميسي[۲]

عالم فاضل صالح، زاهد عابد ورع، محقّق مدقق، فقیه محدّث ثقه، جامع محاسن در زهد و عبادت. او را افضل از پدرش گفته‌اند. محقّق ثانی اجازه داده به او و به پدر او و ستایش بلیغ از هر دو فرموده. و این شیخ خوش خط بوده، «ح مل» فرموده که، من قرآنی به خط او دیدم در غایت خوبی و صحّت.

بدان که این شیخ جلیل، پدر دو عالم صالح فاضل جلیل، شیخ حسن و شیخ عبدالکریم، و جدّ شیخ لطف الله بن عبدالکریم است که مدرسهٔ شیخ لطف الله در اصفهان منسوب به اوست و بیاید ترجمه‌اش و روایت می‌کند این شیخ از والدش نیز.

إبراهيم بن [إبراهيم بن] فخرالدين العاملي البازوري[۳]

شیخ فاضل، صدوق صالح، شاعر ادیب، معاصر «ح مل» [که]. قرائت کرده بر شیخ بهائی و محمد بن الحسن ابن الشهید الثانی ـ رضوان الله علیهم ـ وفاتش

---

۱. امل الآمل، ص ۳۰.

۲. همان، ص ۲۹ ـ ۳۰؛ تکملة امل الآمل، ص ۸۲؛ احیاء الدائر؛ ریاض العلماء، ج ۱، ص ۱۹؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۱۹۵.

۳. امل الآمل، ج ۱، ص ۲۵؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۱۰۶ ـ ۱۰۸؛ اسماء المدن اللبنانیه، ص ۱۷؛ تاریخ جبیاع، ص ۲۸۳؛ دائرة المعارف فؤاد افرام، ج ۲، ص ۱۴۷ ـ ۱۴۸؛ ریاض الجنة، ص ۶۷؛ ریاض العلماء، ج ۱، ص ۶ ـ ۷؛ الذریعه، ج ۱، ص ۹ و ۱۴ و ج ۱۰، ص ۱۷۰؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن یازدهم)، ص ۳ ـ ۴؛ کشف الحجب و الاستار، ص ۲۱۷، ۲۱۹ و ۳۲۳؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۱، ص ۲ ـ ۳؛ نجوم السماء، ص ۶۹؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۱۸۲ ـ ۱۸۳؛ طرائف المقال، ج ۱، ص ۷۶؛ مطلع الشمس، ج ۲، ص ۶۹۵.

در طوس واقع شده و از برای اوست رسالهٔ رحلة المسافر و غنیة عن المسامر[۱] و دیوان شعر[۲] و از جمله قصیده اوست که در مرثیهٔ شیخ بهائی گفته و این چند بیت از آن است:

شیخ الأنام بهاءالدین لابرحت ... سحائب العفو ینشئها له الباری
مولی[۳] به اتّضحت سبل الهدی وغدا ... لفقده الدین فی ثوب من القار
والمجد أقسم لاتبدوا نواجذه ... حزناً وشقّ علیه الفضل أطمار
والعلم قد درست آیاته وعفت ... عنه[۴] رسوم أحادیث وأخبار
وکم بکته محاریب المساجد إذ ... کانت یضیء دجی منه بأنوار
فاق الکرام ولم تبرح سجیته ... إطعام ذی سغب مع کسوة العاری
جلّ الذی اختار فی طوس له جدثاً ... فی ظل حام حماها نجل أطهار
الثامن الضامن الجنات أجمعها ... یوم القیامة من جود لزوّار

إبراهیم بن محمّد بن إبراهیم الشیرازی[۵]

نجل حکیمِ متأله آخوند ملا صدرا، فاضل متکلّم، جلیل نبیل، عالم به اکثر علوم، خصوص در عقلیات و ریاضیات، صاحب تفسیر عروة الوثقی و حاشیه بر شرح لمعه تا کتاب زکات. طریقه و مسلک او به عکس والدش بوده. در ایّام شاه عباس ثانی، در عشر هفتمِ بعد از هزار، وفات کرد به شیراز. رحمة الله علیه.

---

۱. ر.ک: کشف الحجب والاستار، ص۲۱۹.
۲. همان، ص۲۲۳.
۳. در لؤلؤة البحرین، ص۲۳، «میت» است.
۴. در اعیان الشیعه «منه» است.
۵. برای کسب اطلاعات بیشتر ر.ک: الکنی و الالقاب، ج۲، ص۴۱۱؛ اعیان الشیعه، ج۲، ص۲۰۳؛ ریحانة الادب، ج۳، ص۴۲۰؛ الاعلام، ج۱، ص۶۴؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج۱، ص۸۰؛ الذریعه، ج۶، ص۱۰، ۶۴، ۱۶۵ و ۱۴۱ و ج۱۵، ص۲۴۹ و ۲۵۲؛ تتمیم امل الآمل، ص۵۱؛ لؤلؤة البحرین، ص۳۸۱؛ ریاض العلماء، ج۱، ص۲۶ـ۲۷؛ ریاض الجنه، ص۸۲؛ الاجازة الکبیره، ص۳۹ و ۷۲؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن یازدهم)، ص۸ـ۹؛ نجوم السماء، ص۸۸؛ کشف الحجب و الاستار، ص۳۸۱؛ کشکول بحرانی، ج۱، ص۲۹۷ـ۲۹۸؛ طرائف المقال، ج۱، ص۷۶.

إبراهيم بن محمّد الأصفهاني[۱]

قاضی اصفهان، قاضی عسکری نادری [بود]، متمهّر در اصول و فقه، و حاذق در حکمت و معقول، دقیق الذّهن، عمیق الفکر، کامل العلم، شیرین کلام و عذب البیان و صاحب رساله‌ای در تحریم غنا [بود][۲] و [نیز] رساله‌ای در این که درهم و دینار، مِثلی است یا قیمی[۳].

إبراهيم بن محمّد باقر الموسوي القزويني الحائري[۴]

سید جلیل، فاضل نبیل، سید العلماء و رئیس الاصولیین النبلاء. منتقل شد با والد ماجدش از محالّ قزوین به کرمانشاه و قرائت کرد مبادی علوم را بر فضلای آن‌جا. پس وداع کرد پدر را و مهاجرت کرد به کربلای معلّا و تلمّذ کرد بر افاضل مشهدین، مانند مولانا شریف الدین محمد بن المولی حسنعلی الآملی و بر شیخ افقه افخر شیخ موسی بن جعفر تا آن که یگانهٔ زمان گردید و ریاست و تدریس

---

۱. در مورد این عالم شهیر و فقیه گران‌قدر، برخی از نویسندگان دچار اشتباه شده‌اند که علّامه امینی در شهداء الفضیله گوشزد فرموده است. از جمله: مؤلّف نجوم السماء ایشان را که خوزانی اصفهانی است به خوی منسوب کرده و مستدرک الوسائل او را «خورانی» و وفیات الاعلام او را «حویزی» خوانده است.

برای مزید اطلاع ر.ک: اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۲۰۳؛ تتمیم امل الآمل، ص ۵۷؛ نجوم السماء، ص ۲۳۱؛ الکواکب المنتثره، ص ۹؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۸۷.

۲. این رساله، ردّ رسالهٔ سید ماجد بحرانی است.

۳. و رساله‌ای در تفسیر آیهٔ ﴿واذا قرء القرآن فاستمعوا له وانصتوا﴾.

۴. برای اطلاعات افزون‌تر دربارهٔ صاحب ضوابط﴾ ر.ک: اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۲۰۴؛ الاعلام، ج ۱، ص ۶۶؛ طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۱۰؛ روضات الجنات، ج ۱، ص ۳۸؛ ریحانة الادب، ج ۳، ص ۳۷۶؛ معجم المؤلفین العراقین، ج ۱، ص ۸۷؛ الذریعه، ج ۶، ص ۲۷۶؛ لغت‌نامه دهخدا، «ابراهیم»، ص ۲۶۴؛ نامه دانشوران، ج ۱، ص ۳۷۷؛ معارف الرجال، ج ۱، ص ۱۸؛ معجم رجال الفکر و الادب، ص ۲۴۸؛ مکارم الآثار، ج ۲، ص ۵۱۸؛ قصص العلماء، ص ۸؛ هدیة الاحباب، ص ۱۷۶؛ منتخب التواریخ، ص ۲۶۳؛ نجوم السماء، ص ۳۷۶؛ هدیة العارفین، ج ۱، ص ۱۴؛ شهداء الفضیله، ص ۲۵۰؛ سفینة البحار، ج ۱، ص ۷۸؛ مقتبس الأثر، ج ۲، ص ۳۵۹؛ دائرة المعارف الاسلامیه، ج ۱، ص ۱۰۴ـ۱۰۵؛ شرح روضات الجنّات، ص ۹۰؛ لباب الألقاب، ص ۶۹؛ طرائف المقال، ج ۱، ص ۴۷؛ نجوم السماء، ص ۳۷۶.

به او منتهی گردید. و از تصانیف اوست: ضوابط الأصول[1] و دلائل أحکام الفقه و نتایج الأفکار.

و مابین او و صاحب روضات الجنّات مراسلات و مکاتیبی است. در سنهٔ ۱۲۶۴[2] به وبای عراق وفات کرد.

قبر شریفش در نزدیک درِ مقدس حسینی ـ صلوات الله علیه ـ است؛ آن دری که [از آن‌جا] می‌رود به زیارت جناب عباس بن امیرالمؤمنین ـ صلوات الله علیهما ـ مقابل قبر مرحوم آقا شیخ محمد حسین صاحب فصول.

و با او دفن است سمیّ او، مرحوم خلّد مقام، عالم علّام، فقیه ربّانی، ابو محمد فاضل اردکانی﵀.

و آن جناب استاد زندهٔ جاودانی، عالم ربّانی سمیّ خود، حاجی میرزا محمد حسین شهرستانی است. و در سنهٔ ۱۳۰۲ وفات کرده. تلمیذ او جناب شهرستانی مذکور در تاریخ فوت او فرموده:

زبس آه بر شد زماهی به ماه نهان گشت تاریخ در زیر آه

مراد، تکرار عدد آه است که شش باشد ۲۱۷ مرتبه که مطابق عدد زیر است. و ایضاً گفته شده: «رزء الحسین أذا به قلب محمد».

---

۱. در نامه دانشوران آمده است که: صاحب ضوابط بعد از شریف العلماء، عرشهٔ منبر افادات او را مسلّم آمد و در مدرسهٔ حسن خان سردار، مجلس درس بیاراست. فحول افاضل که تحت منبر وی قرار گرفتند و شمار شاگردان او از هشتصد الی هزار در پیوست و از مدرسش بسی مجتهدین فخام برخاست که هر یک در صقعی از اطراف از اعلام اسلام و مروّجین دین آمدند. پس شمرده جمله‌ای از آنها را، مانند سید فقیه حاجی سید حسین ترک مجاور نجف اشرف و شیخ الاساطین حاجی شیخ زین‌العابدین مازندرانی، رئیس المجتهدین حاج ملاعلی کنی، سلالة العلم الحاج سید اسداله، شیخ العراقین حاجی شیخ عبدالحسین، بقیة الشیوخ حاجی شیخ مهدی کجوری، فحل الافاضل حاجی میرزا محسن اردبیلی، فاضل کامل آقا میرزا محمد باقر خونساری صاحب روضات الجنات، نجم الشریعه سید ابوالحسن تنکابنی قزوینی، ابوالفضائل میرزا محمد تنکابنی صاحب قصص العلماء، شیخ محمد طاهر گیلانی و غیر ایشان﵀ (منه﵀).

۲. این تاریخ براساس نقل شاگرد او صاحب قصص العلماء است، ولی تاریخ صحیح آن است که علامهٔ متتبع شیخ آغا بزرگ تهرانی در الذریعه (ج۸، ص۲۳۹) نقل کرده است و آن ۱۲۶۲ است: ر.ک: شرح روضات الجنّات، ص۹۶.

إبراهيم بن محمّد حسن الخراساني الكاخكي[۱] الكرباسي الأصفهاني[۲]

شيخ اجل افقه، عالم ربّانی، مصدر العلوم والحِكَم والآثار ومركز دائرة الفضلاء الأخيار، ركن الشيعة وشيخها، الجليل المنزلة والمقدار، صاحب كتاب اشارات الأصول و كتاب الإيقاظات فی الاصول و شوارع الهداية إلى شرح الكفايه، و النخبة الفارسية المشهوره و مناسك الحاج و رسالة فی تنقيح مسألة الصحيح و الأعمّ و رسالة فی إبطال التوتون الصوم، و منهاج الهداية در فقه نظير قواعد و تحرير [علاّمهٔ حلّی﵀] و غير ذلك.

و منهاج را شرح كرده نجل جليلش، شيخ فقيه نبيه، جليل المولی[۳] محمد مهدی، و آن شرح موسوم است به معراج الشريعه فی شرح منهاج الهدايه، و من زيارت كردم بعض مجلّدات آن را در ارض اقدس [رضوی].

و بدان كه، اين شيخ بزرگوار، معروف است به كرباسی و متوطّن در اصفهان بوده. صاحب روضات فرموده كه، اين لقب والد ماجدش بوده به جهت آن كه مدّتی در محلهٔ «حوض كرباس» هرات توطّن فرموده به اين سبب او را كرباسی می‌گفتند.

و اما وجه تسميهٔ اين محله به حوض كرباس، بدان جهت است كه زنی از شيعيان از

---

۱. «كاخک» يكی از قرای خراسان، نزديک گناباد است.

گويند: از جويمند تا آن‌جا، چهار فرسخ است مشتمل بر آب‌های جاری و باغات و خوش هواست و مزار امام زاده سلطان محمد، برادر حضرت رضا﵇ در آن‌جا واقع است. آثار بقعه و ايوان دارد و بسيار با روح است (منه﵀). و نيز ر.ک: اعيان الشيعه، ج۵، ص ۳۵۰؛ لغت‌نامه، «كاخک»، ص۹۴؛ تاريخ و جغرافيای گناباد، ص ۱۳۸ـ۱۵۱.

۲. علاقه‌مندان برای مزيد اطلاع ر.ک: الكنی و الالقاب، ج ۱، ص۱۵۹ و ج۳، ص۱۰۹؛ اعيان الشيعه، ج۲، ص۲۰۶؛ الاعلام، ج۶، ص۱۹۵؛ ريحانة الادب، ج۵، ص۴۲؛ مكارم الآثار، ج۵، ص۱۶۴۳؛ روضات الجنّات، ج ۱، ص۳۴؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۱، ص۹۱؛ الذريعه، ج۲، ص۹۷ و ۵۰۷؛ معجم مؤلفی الشيعه، ص۳۵۷؛ لغت‌نامه دهخدا، «ابراهيم»، ص۲۶۴؛ قصص العلماء، ص۱۱۲ـ۱۱۷؛ تاريخ نصف جهان، ص۸۸ـ۸۹؛ تذكرة القبور، ص۱۵۵ـ۱۶۳؛ الكرام البرره، ج ۱، ص۱۴ـ۱۵؛ التذكرة العظيميه، ص۱۵ـ۵۱؛ لباب الألقاب، ص۹۹؛ شرح روضات الجنات، ص۸۳؛ البدر التمام و البحر الطمطام، فی احوال الحجرين النحريرين و البحرين السفسيرين؛ طرائف المقال، ج ۱، ص۵۸؛ تكملة نجوم السماء، ج ۱، ص۶۷؛ هدية العارفين، ج ۱، ص۴۲.

۳. جناب ملا محمد مهدی، داماد سيد اجل، حجةالاسلام آقا سيد محمد باقر است. (منه﵀).

مزد کرباسی که به دست خود عمل آورده بود در آن محله، حوضی درست کرده و وقف بر شیعیان نموده.[۱]

و بالجمله: این شیخ بزرگوار، تلمذ کرده بر بحرالعلوم و آقا شیخ جعفر و آقا سید علی و آقا سید محسن و غیر ایشان، بلکه درک کرده مجلس آقای بهبهانی را. رضوان الله علیهم اجمعین.

و در بعض مجامیع است که، این بزرگوار یک سال شب تا به صبح به عبادت ملک علّام قیام نمود برای این که ادراک کند عمل در شب قدر را!

و از آن جناب نقل کرده که گفته: هرگز مرافعه نکردم و می‌خواستم رساله هم ننویسم، لیکن میرزای قمی حکم کرد رساله برای فتاوا نوشته باش. من جواب نوشتم که استخوان بدنم طاقت جهنّم ندارد. پس به اصرار او رساله نوشتم. و اگر در خارج، فتوایی از او می‌پرسیدند می‌فرمود: به رساله رجوع کنید.

و در عبادت کردن، نهایتِ خضوع و خشوع و حضور قلب داشت. و اگر فقیری چیزی از او می‌خواست شاهد می‌خواست و آن شاهد را قسم می‌داد. و آن فقیر را هم قسم می‌داد که این تنخواهی که به تو می‌دهم اسراف نکنی و به اعتدال خرج کنی. پس خرج یک‌ماه به او می‌داد.

گویند: شخصی خدمت ایشان برای مهمی شهادت داد آن جناب پرسید که، پیشهٔ تو چیست؟ عرض کرد: من غسّالم. پس شرایط غسل دادن را یک یک از او سئوال فرمود. آن مرد بیان کرد. پس آن مرد گفت که، ما بعد از آن که مرده را دفن می‌کنیم یک چیزی در زیر گوش او می‌گوییم. فرمود که، آن چیست؟ گفت: می‌گوییم خوشا به سعادت تو که وفات کردی و برای ادای شهادت خدمت حاجی کلباسی[۲] نرفتی!

و هم گویند که، وقتی از اوقات حاکم اصفهان با جناب حاجی کم اخلاصی کرد،

---

۱. روضات الجنات، ج ۱، ص ۸۶.

۲. صاحب ریحانة الادب می‌نویسد: کلباسی غلط مشهور و کرباسی صحیح است. ر.ک: ریحانة الادب، ج ۵، ص ۴۴. ولی ظاهراً کلباسی صحیح است و برای رفع اشتباه با تاجران کرباس‌فروش، «راء» را به «لام» تبدیل کرده‌اند. ر.ک: خاندان کلباسی، ص ۸۷.

حاجی دعا فرمود؛ به اندک زمانی آن حاکم معزول و منکوب گردید. پس جناب حاجی برای او نوشت:

دیدی که خون ناحق پروانه شمع را

چندان امان نداد که شب را سحر کند[۱]

و هم نقل است که، وقتی یکی از همسایگان آن مرحوم به لهو و لعب و ساز و طرب اشتغال داشت، حاجی مرحوم یکی از ملازمان خود را فرستاد نزد او، که این عمل را ترک کن. آن شخص در جواب گفت: به آقای خود بگو که، غُل به خایهٔ من بگذارد! آن شخص همین مطلب را بعینه به مرحوم حاجی عرضه داشت. آن بزرگوار چون وقت ظهر شد به مسجد رفت بعد از نماز موعظه فرمود و بعد از موعظه دعا فرمود و عرض کرد که، خدایا من که صنعت نجاری نمی‌دانم که غل به خایهٔ او بگذارم. فوراً بیضهٔ آن محروم از سعادت، ورم کرده وکم کم بزرگ شد و در همان شب به هلاکت رسید. و در شفاء الصدور از آن بزرگوار نقل کرده که، وقتی یکی از فضلای با دیانتِ اهل منبر در محضر آن جناب گفت در ذیل قصه‌ای که حضرت سیدالشهداؑ گفت، فرمود: یا زینب، یا زینب. آن فقیه ورع، بی محابا در ملأ عام به آواز بلند فرمود: خدا دهنت را بشکند! امام دو دفعه یا زینب نفرمود، بلکه یک دفعه فرمود[۲] و از این نحو حکایات از آن بزرگوار بسیار است.

و این احقر رساله‌ای دیدم که در آن، صورت دو اجازه بود از آن مرحوم که برای پسرش عالم جلیل آقا محمد[۳] نوشته بود، و در آخرِ یکی از آنها در حاشیه نوشته بود: اِعلام برادران دینی و اخلای ایمانی ـ وفقهم الله تعالی لمرضاته ـ می‌دارد که به عالی‌جناب، نور چشم مکرم، قرة العین المعظم، آقا محمد ـ زید توفیقه ـ مواجههً گفتم: راضی نیستم که ترک جماعت کرده باشید، بلکه مبالغهً گفتم. یک نماز به غیر جماعت کرده باشید.

---

۱. حکیم سنایی، امثال و حکم، ج ۲، ص ۸۴۶.

۲. موحد ابطحی، شفاء الصدور، ج ۲، ص ۳۰۶.

۳. وی ابوالمعالی محمد (۱۲۴۷ـ۱۳۱۵ ق.) صاحب رسائل الرجالیه است.

بالجمله: در سنهٔ ۱۱۲۶۲[1] به رحمت الهی پیوست. قبر شریفش در اصفهان معروف است.

إبراهيم بن محمّد بن علي الحرفوشي العاملي الكركي[2]

شیخ فاضل صالح. «ح مل» فرموده که، در سنهٔ ۱۰۸۰ در طوس وفات کرد و من در تشییع جنازهٔ او حاضر بودم[3].

وفي التكملة: الشيخ إبراهيم بن محمد بن علي الحرفوشي نزيل المشهد الرضوي، يروي عن مولانا تاج‌الدين حسن، والد الفاضل الهندى مسنداً عن السيد صفى‌الدين بن عبدالرحمن الحسيني اللاهيجي، حديث الجن عن رسول الله ﷺ: «من تزيّا بغير زيّه فقتل فلاقود ولادية»[4]. وصلّى الله على سيّدنا محمّد وآله.

إبراهيم بن محمّد علي الدرودي[5] الخراساني

كان سيداً زاهداً متقشفاً خرج إلى المشهد الرضوى في طلب العلم، ثمّ هاجر إلى العراق وبقى في النجف مكبّاً على الاشتغال، ثمّ رحل إلى سامراء وتلمّذ على حجة الإسلام الميرزا الشيرازى ـ عطّر الله مضجعه ـ مع كمال جِدّه واجتهاده فى طلب العلم وكان بها إلى أن توفّي أستاذه ﷺ ثمّ هاجر بعد وفاته بسنتين إلى بلدة الكاظمين فجاور بها إلى أن جاور ربّه وكان ذلك كما فى «كملة» فى ۱۲ ذى‌الحجة سنة ۱۳۲۸ ودفن فى الرواق الشريف الشرقى، وقام مقام أبيه السيد محمد مهدى. سلّمه الله تعالى[6].

---

۱. در کتاب خاندان کلباسی، ص۱۳۵، «۱۲۶۱» صحیح دانسته و چندین مدرک قطعی به عنوان مؤید ذکر کرده است.

۲. الایجی. ر.ک: تکملة امل الآمل، ص۸۵.

۳. امل الآمل، ج ۱، ص ۳۰.

۴. بحار الانوار، ج ۶۳۶، ص ۱۲۷.

۵. در هدیة الرازی إلی الامام المجدد الشیرازی، ص۵۳، «دوری» ثبت شده است.

۶. آقا سید مهدی در اوایل جمادی الاولی ۱۳۶۹ هـ.ق. وفات یافت. هدیة الرازی، ص۵۲.

إبراهيم بن محمّد علي المحلّاتي الشيرازي[۱]

كان من تلامذة السيد العلاّمة حجة الإسلام الشيرازى ـ عطّر الله مرقده ـ وبقى بعد وفاة أستاذه بسامراء إلى سنة ۱۳۱۵ ثمّ رحل إلى شيراز وكان بها إلى أن توفّي بها ليلة ۲۴ صفر سنة ۱۳۳۶. له حاشية على رسالة الاستصحاب للشيخ الأنصاري. وله أخ فاضل جليل صالح اسمه الشيخ محسن. «كملة».

إبراهيم بن محمّد معصوم الحسيني القزويني[۲]

سراج وهاج، و بحر متلاطم مواج، تلميذ علاّمهٔ مجلسی و پدر بزرگوار آقای سید حسین قزوینی است. هفتاد مجلد کتاب به خط خود نوشته که بعضی از آنها از تألیفات خود آن بزرگوار است. در سنهٔ ۱۱۴۸، یا در سنهٔ ۱۱۴۵ وفات کرد. قریب به هشتاد سال عمر کرده بود. قبر شریفش در قزوین است. و از جمله تألیفات اوست کتابی در دعا و احراز، موسوم به سلاح المؤمنین که مرتّب کرده آن را فرزند جلیلش، سید اجل امجد آسید احمد و نسخه‌ای از او در ارض اقدس در خدمت یکی از احفاد آن جناب ـ سلّمه الله ـ دیدم و فعلاً نزد من است و دیگر تتمیم امل الآمل کما فی «ضا». و بیاید ترجمهٔ او در محمد ابراهیم نیز.

أحمد بن إبراهيم بن أحمد بن صالح بن عصفور الدرازي البحراني[۳]

شیخ عالم فاضل، ماهر در اکثر علوم عقلیه و ریاضیه، فقیه محدّث نحوی، استاد صاحب حدائق و شیخ عبدالله سماهیجی، صاحب تصنیفات کثیره است. ازجمله

---

۱. ر.ک: هدیة الرازی الی الامام المجدد الشیرازی، ص ۵۷.

۲. برای مزید اطلاع ر.ک: تتمیم امل الآمل، ص ۵۲؛ اللآلی الثمینه، اثر فرزندش (حسین)؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۲۲۷ـ۲۲۸؛ تلامذة العلاّمة المجلسی، ص ۸ـ۹؛ الذریعه، ج ۳، ص ۵۳ و ۳۹۶، ج ۱۲، ص ۳۰۹، ج ۱۵، ص ۳۱۷ و ج ۲۰، ص ۹۴؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۱، ص ۱۱۴؛ الکواکب المنتزه، ص ۱۵ـ۱۷؛ طرائق الحقائق، ج ۱، ص ۱۸۲؛ نجوم السماء، ص ۲۵۰؛ الاعلام، ج ۱، ص ۷۴.

۳. لؤلؤة البحرین، ص ۷۱؛ انوار البدرین، ص ۱۶۱؛ طرائف المقال، ج ۱، ص ۶۶؛ ریحانة الادب، ج ۱، ص ۲۳۰؛ الذریعه، ج ۱، ص ۸۷؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۴۶۳؛ نجوم السماء، ص ۲۴۲؛ علماء البحرین، ص ۲۴۸.

رسائلی در بیان قول به حیات اموات، و در بیان جوهر و عرض، و در جزء لا یتجزی، و در ثبوت ولایت بر بالغهٔ رشیده، و در تقیه، و در مسألهٔ هدم طلقه او طلقتین به محلل و عدمه، و در شرح عبارت لمعه در مبحث زوال، در دعوی بر میّت، در دخول رقبه در سر در غسل، در صلح و غیر ذلك. وفات کرد در ۲۲ صفر سنهٔ ۱۱۳۱. و در لؤلؤه، احوال او مسطور است.

أحمد بن إبراهيم بن إسماعيل بن داود بن حمدون بن النديم أبوعبدالله[1]

الشيخ الفاضل الأديب النحوى اللغوى قال السيوطى ـ كما عن طبقاته ـ قال ياقوت ذكره أبوجعفر العلوى فى مصنّفى الإمامية وقال: «هو شيخ اهل اللغة ووجههم واستاد أبى العباس تغلب.» الخ.

أحمد بن إبراهيم بن سلام الله بن عمادالدين مسعود الحسيني[2]

سید جلیل، حکیم عالم، ملقّب به «سلطان الحکماء» و«سید العلماء». جدّ اعلای سید علیخان است. و در «فه» ثنا بر او شده. در سنهٔ ۱۰۱۵ وفات کرد. و از مؤلفات اوست رساله‌ای در اثبات واجب.

أحمد بن إبراهيم بن نوبخت[3]

أبوجعفر صهر الشيخ أبى جعفر محمد بن عثمان بن سعيد على ابنة السيدة أمّ كلثوم، وكان أحد خواصّه. ولمّا توفّي الشيخ اختص أحمد بالشيخ أبى القاسم

---

۱. اباة الرواة، ج ۱، ص ۲۵؛ ایضاح الاشتباه، ص ۱۱؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۴۶۷؛ بغیة الوعاة، ج ۱، ص ۲۹۱؛ مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۱۱۶؛ معجم الادباء، ج ۲، ص ۲۰۴؛ معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۱۸؛ بهجة الآمال، ج ۲، ص ۷؛ تأسیس الشیعه، ص ۷۲ و ۱۵۵؛ روضات الجنات، ج ۱، ص ۱۹۵؛ لسان المیزان، ج ۱، ص ۱۳۸؛ الوافی بالوفیات، ج ۶، ص ۲۰۹؛ الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۲۶۷؛ قاموس الرجال، ج ۱، ص ۳۷۰؛ الجامع فی الرجال، ج ۱، ص ۸۷؛ نفحة الریحانه، ج ۵، ص ۴۷؛ منتهی المقال، ص ۳۰؛ تعلیقات منهج المقال، ص ۳۱؛ رجال علامه حلّی، ص ۱۶؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴۷؛ ریحانة الادب، ج ۶، ص ۱۵۹.

۲. امل الآمل، ج ۲، ص ۹.

۳. برای مزید اطلاع ر.ک: اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۴۷۲؛ خاندان نوبختی، ص ۲۴۳.

الروحی وکان یکتب له الأجوبة من المسائل التی یخرج جوابها علی یده قال یوماً لأبی‌جعفر العمروی: شوقی إلی رؤیة مولانا ـ عجّل الله فرجه ـ فقال وله: مع الشوق تشهتی أن تراه؟ فقال له: نعم. فقال: شکر الله لك شوقك وأراك وجهه فی یسر و عافیة. لاتلتمس یا أباعبدالله أن تراه؛ فإنّ أیام الغیبة تشتاق إلیه ولا تسأل الاجتماع معه. إنه من عزائم الله والتسلیم لها أولی ولکن توجه إلیه بالزیارة ـ «کمله».

أحمد بن أبي جامع العاملي[1]

فاضل عالم، ورع ثقه. محقّق کرکی او را اجازه داده و بر او ثنای بسیار گفته.

أحمد بن أبي‌طالب الطبرسي

بیاید در احمد بن علی بن ابی طالب.

أحمد الأردكاني اليزدي[2]

سید فقیه، محدّث حکیم و فاضل، معاصر شیخ احمد احسائی است. هنگامی که شیخ احمد وارد یزد شد، جملهٔ علما به تعظیم شیخ پرداختند، مگر سید احمد مذکور[3].

و ازبرای او مصنّفاتی است، مانند فضائل الشیعه، و سرور المؤمنین در احوال جناب امیرالمؤمنین ﷺ، و رساله‌ای در فضایل صلوات بر پیغمبر و آل ـ صلوات الله علیهم ـ وکتابی در انساب سادات مشتمل بر جدول‌ها و شجره‌ها، و ترجمهٔ چند مجلد کتاب عوالم. نقل شده این ترجمه از نجوم السماء.

---

۱. امل الآمل، ج ۱، ص ۳۰.

۲. برای اطلاع بیشتر ر.ک: نجوم السماء فی تراجم العلماء، ص ۴۱۸؛ الکرام البرره، ج ۱، ص ۱۰۶؛ مقدمهٔ لباب الانساب، ص ۱۲۳؛ تاریخ اردکان، ج ۱، ص ۱۹۶؛ تراجم الرجال، ج ۱، ص ۲۰۳؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۴۷۸ و ج ۳، ص ۲۲۱؛ الذریعه، ج ۲، ص ۳۷۳ و ۳۸۲، ج ۱۲، ص ۱۷۶ و ج ۱۶، ص ۲۶۰ و ۲۶۱؛ معجم مؤلفی الشیعه، ص ۱۹؛ فهرست مجلس، ج ۵، ص ۴۶۸ و ۶۶۹؛ ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ج ۲، ص ۹۴۹؛ آینهٔ دانشوران با اضافات این جانب، ص ۶۸۴؛ گنجینه دانشمندان، ج ۷، ص ۴۲۸؛ مطلع الشمس، ج ۲، ص ۹۵۴؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۲، ص ۸۰.

۳. نجوم السماء، ص ۴۱۸.

فقیر گوید که: کتاب انساب او موسوم است به شجرة الاولیاء. ابتدا کرده به حضرت حجة بن الحسن، صاحب الزّمان ـ صلوات الله علیه ـ امام ثانی عشر و ختم کرده به حضرت آدم ابوالبشر ﷺ.

أحمد بن إسماعيل الجزائري النجفي[1]

فاضل محقّق مدقق، صاحب آیات الاحکام، و شرح تهذیب، و رساله‌ای در ارتداد و غیر ذلك. وفات کرد در نجف اشرف در حدود سنهٔ ۱۱۵۰. روایت می‌کند از او شیخ یوسف بحرانی به یك واسطه.

أحمد بن جعفر بن سفيان البزوفري[2]

شیخ اجل اقدم مکنّا به ابی عبدالله. شیخ تلعکبری از او روایت می‌کند و در سنهٔ ۳۶۵ حدیث از او سماع کرده. و بزوفری منسوب است به «بزوفر» کغضنفر؛ قریهٔ بزرگی است از اعمال قوشان در نزدیکی واسط در غربی دجله.

أحمد بن الحسن بن علي الحرّ العاملي[3]

برادر «ح مل» فاضل صالح، عارف به تواریخ بوده. از مصنفات اوست تفسیر قرآن، و تاریخ کبیر و صغیر، و حاشیه بر مختصر نافع، و جواهر الکلام فی الخصال المحمودة فی الأنام.

---

۱. الاجازة الکبیره، ص۴۷، ۸۲، ۸۶ و ۸۸؛ اعیان الشیعه، ج۲، ص۴۷۹؛ الاعلام، ج۱، ص۹۵؛ ریحانة الادب، ج۳، ص۳۵۹؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج۱، ص۱۶۳؛ روضات الجنات، ج۱، ص۸۶؛ الذریعه، ج۱، ص۴۳۷؛ لغت‌نامه دهخدا، «احمد»، ص۱۱۳۷؛ هدیة العارفین، ج۱، ص۱۷۲؛ ماضی النجف وحاضرها، ج۲، ص۸۱؛ مستدرك الوسائل، ج۳، ص۴۰۳؛ لؤلؤة البحرین، ص۱۱۱؛ تتمیم امل الآمل، ص۵۸؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن دوازدهم)، ص۲۱؛ منتقی المقال، ص۴۳ و ۳۰۶؛ ماضی النجف و حاضرها، ج۳، ص۸۳؛ طرائف المقال، ج۱، ص۶۸؛ نجوم السماء، ص۲۳۵؛ کشف الحجب والاستار، ص۱۲۶، ۲۳۴ و ...؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج۱، ص۳۸۰؛ ایضاح المکنون، ج۱، ص۵.

۲. امل الآمل، ج۲، ص۱۰؛ تنقیح المقال، ج۱، ص۵۲؛ اعیان الشیعه، ج۲، ص۴۹۰؛ اعلام الشیعه، (قرن چهارم)، ص۲۱؛ رجال الطوسی، ص۴۴۳؛ معجم رجال الحدیث، ج۲، ص۵۲؛ جامع الرواه، ج۱، ص۴۲.

۳. برای مزید اطلاع ر.ک: اعیان الشیعه، ج۲، ص۴۹۴؛ ریحانة الادب، ج۲، ص۳۰؛ امل الآمل، ج۱، ص۳۱؛ الذریعه، ج۴، ص۲۵۹ و ج۳، ص۲۲۸؛ لغت‌نامه دهخدا، «حر عاملی»، ص۴۴۱؛ معجم رجال الحدیث، ج۲، ص۷۹؛ نجوم السماء، ص۱۴۳؛ الکواکب المنتثره، ص۳۱؛ ریاض العلماء، ج۱، ص۳۲.

أحمد بن الحسن بن علي الفلكي، الطوسي، المفسّر[۱]

قال ابن شهرآشوب: له منار الحق، وهو إبانة ما في التنزيل من مناقب آل الرسول ﷺ، و شرح التهذيب في الإمامة. والفلكي نسبة الى الفلك، كفلس قرية من قرى سرخس.

أحمد بن الحسن بن محمّد بن علي الحرّ العاملي[۲]

پسر خواهر «ح مل» و پسرِ پسر عم او. عالم عامل، فاضل ماهر محقّق، عارف به عقليات و نقليات، خصوص رياضيات، محدّث فقيه ثقه. شرح كرده ارجوزهٔ «ح مل» را در ميراث، كه مسمات [است] به خلاصة الأبحاث في مسائل الميراث، وله حواش و فوائد كثيرة.

أحمد بن الحسين بن الأحمد الخزاعي. نزيل الري[۳]

شيخ ثقهٔ جليل القدر. جدّ ابوالفتوح رازى حسين بن على بن محمد بن احمد و والد شيخ حافظ عبدالرحمان مفيد نيشابورى است. قرائت كرده بر شيخ و سيدين. و از مصنّفات اوست: امالى در حديث، و عيون الاحاديث، و الروضة در فقه، و المفتاح در اصول و غير ذلك.

أحمد بن الحسين بن الحسن الموسوي العاملي الكركي[۴]

برادر ميرزا حبيب الله عاملى، فاضل عالم، صالح فقيه، معاصر شيخ بهائى است. بر

---

۱. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۱؛ معالم العلماء، ص ۲۳؛ رياض العلماء، ج ۱، ص ۳۲؛ الذريعه، ج ۲۲، ص ۲۴۳.
۲. امل الآمل، ج ۱، ص ۳۲؛ رياض العلماء، ج ۱، ص ۳۳؛ نجوم السماء، ص ۱۴۱؛ الكواكب المنتثره، ص ۳۲.
۳. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۱؛ اعيان الشيعه، ج ۲، ص ۵۱۲؛ تنقيح المقال، ج ۱، ص ۵۶؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۴۶؛ فهرست شيخ منتجب‌الدين، ص ۷؛ معجم رجال الحديث، ج ۲، ص ۸۹؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۰۵، (فهرست منتجب‌الدين)؛ مقابس الانوار، ص ۴؛ رجال بحر العلوم، ج ۳، ص ۱۳۹؛ رياض العلماء، ج ۱، ص ۳۳.
۴. امل الآمل، ج ۱، ص ۳۲.

آن جناب قرائت نموده و از او روایت می‌کند.

أحمد بن الحسين بن عبيد الله الغضائري[1]

شیخ اجلّ، صاحب کتاب رجال[2]، معاصر شیخ طوسی. قال فی «ضا»: الشیخ أبوالحسین أحمد بن حسین بن عبیدالله الغضائری من المشایخ الأجلّة الثقات الّذین لایحتاجون إلی التنّصیص بالوثاقة، ویذکر المشایخ قوله فی الرّجال ویعدّونه فی جملة الأقوال ویأتون به فی مقابلة أقوال أعاظم الرّجال. ویعبّرون عنه بـ«الشیخ» ویذکرونه مترحّماً علیه، وهو المراد بابن الغضائری علی الإطلاق. کذا فی تعلیقات شیخ مشایخنا البهبهانی علی الرجال الکبیر[3].

وأقول: لا شبهة ـ بحمدالله ـ فی شیءٍ من هذه المقامات الثّمانیة من الأوصاف، عند أهل الإحاطة فی عالم الإنصاف، بل الرّجل فوق ذلك کلّه بکثیر. ولا ینبّئك مثل خبیر[4].

ثمّ أطال الکلام فی ذلك وقال فی آخره:

ثمّ لیعلم أنّ «الغضائر» ـ بفتح الغین والضاد المعجمتین ـ جمع غضارة، وهی الآنیة المعمولة من الخزف، وماقد یُصنع منه لدفع العین. وأمّا «الغضائری» علی وزن القلانسی، فهی نسبة جدّ هذا الرّجل أو أبیه ـ کما ستعرف فی أحواله ـ وجماعةٍ أُخریٰ من المحدّثین إلی صنعة الغضائر وبیعها، کما قاله صاحب طراز اللّغة، ولم أر أحداً سواه تعرّض بمثله لضبط هذه اللّغة، وبیان أنّ النسبة إلیها کذلك انتهی[5].

---

۱. برای کسب اطلاعات بیشتر ر.ک: الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۳۷۱؛ روضات الجنات، ج ۱، ص ۴۷؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۲؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۵۶۲؛ ریحانة الأدب، ج ۸، ص ۱۳۳؛ مجمع الرجال، ج ۱، ص ۱۰۸؛ الذریعه، ج ۱۰، ص ۸۷؛ لغت‌نامه دهخدا، «أحمد»، ص ۱۱۷۴؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۵۷؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۴۸؛ معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۹۵؛ فهرست شیخ طوسی، ص ۱؛ تأسیس الشیعه، ص ۲۶۹؛ قاموس الرجال، ج ۱، ص ۴۴۰؛ مصفی المقال، ص ۴۵؛ بهجة الآمال، ج ۲، ص ۳۸؛ الجامع فی الرجال، ج ۱، ص ۱۰۹؛ لؤلؤة البحرین، ص ۴۰۹؛ نقد الرجال، ص ۲۰؛ تعلیقة امل الآمل، ص ۹۰؛ رجال علامه حلّی، ص ۵، ۶، ۱۲ و ۱۴؛ التحریر الطاووسی، ص ۲۴؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن پنجم)، ص ۱۵.

۲. رجال ابن غضائری با تحقیق سید محمد رضا حسینی جلالی.

۳. ر.ک: منهج المقال، ص ۳۵؛ رجال بحرالعلوم، ج ۲، ص ۶۴؛ معجم الادباء، ج ۲، ص ۲۰۲.

۴. روضات الجنات، ج ۱، ص ۴۷.

۵. همان، ص ۵۹.

أحمد بن الحسين بن محمّد العاملي النباطي[۱]

عالم فاضل، ادیب صالح، عابد ورع، شریك «ح مل» در درس در حال قرائت بر شیخ زین‌الدین بن محمد بن حسن ابن‌شهید ثانی ـ رضوان الله علیهم ـ وفات کرد در قریهٔ نباطیه سنهٔ ۱۰۹۷. وقرأ علی جماعة، منهم السید نورالدین العاملی فی مکّة.

أحمد بن الحسين بن يحيى أبوالفضل الهمداني[۲]

فاضل جلیل امامی، شاعر مشهور و ادیب منشیء معروف، الکامل الفصیح، البارع الأمین، مهذّب الملّة والدین، علّامهٔ همدان، معروف به بدیع الزمان، صاحب مقامات و مبدع آن ـ که حریری بر منوال او نسج نموده. و از برای اوست رسائل بدیعه و دیوان شعر. و او از اعاجیب زمان بوده در حفظ و بدیهه. و در سنهٔ ۳۹۸ در هرات مسموماً وفات کرد.

و حکایت شده که سکته کرد، گمان کردند مرده است، تعجیل کردند در دفن او چون قبرش را پوشانیدند در قبر به هوش آمد. دروقت شب بود که صدای او را شنیدند. قبرش را شکافتند یافتند او را که دست خود را بر ریشش گرفته و از هول قبر وفات کرده[۳].

وللبديع الانشاءات الفائقة، والنظم المليح، فمن إنشاءاته:

الماء إذا طال مكثه ظهر خبثه، وإذا سكن متنه تحرك نتنه.

---

۱. امل الآمل، ج ۱، ص ۳۲؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۵۶۹؛ معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۹۷.

۲. برای دریافت اطلاعات بیشتر ر.ک: امل الآمل، ج ۲، ص ۱۳؛ وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۱۲۷؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۵۷۰؛ انساب سمعانی، ج ۵، ص ۶۵۰؛ معجم الادباء؛ ج ۲، ص ۱۶۱؛ روضات الجنات، ج ۱، ص ۲۳۸؛ الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۷۵؛ الذریعه، ج ۲، ص ۳۰۸ و ج ۹، ص ۱۳۱؛ الاعلام، ج ۱، ص ۱۱۲؛ لغت‌نامه دهخدا، «احمد»، ص ۱۱۷۵؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۱۱۸؛ تاریخ الاسلام، حوادث سال ۳۸۱ ـ ۴۰۰، ص ۳۴۹ ـ ۳۵۳؛ معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۱۰۰؛ ریاض العلماء، ج ۱، ص ۳۶؛ قاموس الرجال، ج ۱، ص ۲۸۶؛ الوافی بالوفیات، ج ۶، ص ۳۵۵؛ شذرات الذهب، ج ۳، ص ۱۵۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۶۷؛ یتیمة الدهر، ج ۴، ص ۲۹۳؛ معجم المؤلفین، ج ۱، ص ۲۰۱؛ الطلیعه، ج ۱، ص ۱۰۱.

۳. وفیات الأعیان، ج ۱، ص ۱۰۹ ـ ۱۱۰؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۵۹؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۴۹؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن چهارم)، ص ۲۷؛ رجال الطوسی، ص ۴۴۹؛ ضیافة الاخوان، ص ۱۰۵؛ معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۱۰۳.

وكذلك:

الضيف يسمج لقاؤه إذا طال ثواؤه، ويثقل ظله إذا انتهى محله.

قلت: ويقرب من هذا المعنى قول من قال بالفارسية:

میهمان گرچه عزیز است ولی همچو نفس

خفه می‌سازد اگر آید و بیرون نرود

ومنها: حضرته التی هی کعبة المحتاج لاکعبة الحاج، ومشعر الکرم لامشعر الحرام، ومنی الضیف لامنی الخیف، وقبلة الصلاة لاقبلة الصلاة. ومن شعره:

همذان لی بلد أقول بفضله ... لکنه من أقبح البلدان

صبیانه فی القبح مثل شیوخه ... وشیوخه فی العقل کالصبیان[1]

ونقل من غایة مهارته فی الکتابة والإنشاء أنه کان یبدأ بآخر الکتاب والأرقام ویکتب إلی أن ینتهی بأوّله بعکس الجمهور؛ وناهیك به فضلاً وکمالاً.

أحمد بن حمدان القزويني[2]

از قدمای شیوخ امامیه است که درک کرده بعض زمان غیبت صغریٰ را. و حمدانیون طایفه‌ای بوده‌اند در قزوین که علما و محدّثین در میان ایشان بسیار بوده؛ مانند ابوعبدالله حسین بن مظفّر بن علی حمدانی، و محمد، برادر احمد مذکور، و حفید او حسن بن حسین بن محمد و غیر ایشان که فاضل قزوینی در «ضیافة الاخوان» ذکر فرموده و رافعی در کتاب تدوین ـ که موضوع است از برای احوال علما به قزوین ـ ذکر کرده که، احمد بن حمدان با ابوالحسن قطان سماع کردند از ابوعبدالله محمد بن الحجاج بزاز[3] و ابوالحسن قطان علی بن ابراهیم بن مسلمة بن بحر القطان قزوینی

---

۱. و این دو بیت نیز به بدیع الزمان همدانی منسوب است که در نکوهش همدان سروده است:

الهاهم والمیم محنة ... والذال ذل والالف آفة

والنون ندم لقاطنها ... نعوذ بالله من ذی المخافة

(رساله بدیع الزمان، ص۲۸)

۲. التدوین فی اخبار قزوین، ج۲، ص ۱۷۰.

۳. همان، ج۳، ص۳۱۸.

همان است که صاحب تدوین در وصف فضل اوگفته:

إمام كبير، له من كلّ علم حظّ موفور، كان صاحب قراءة وتفسير وتاريخ وحديث وفقه ولغة ونحو. وفي وصف عبادته وزهده أنّه صام خمساً و أربعين سنة. ونقل من كتاب المواعظ والزواجر جمع أبي أحمد العسكري أنه قال:

بلغني أن أبا الحسن القطان بقزوين أصابه علة البطن فتوضّأ في يوم واحد أكثر من تسعين مرّة، وقال: لألقى ملك الموت على الطهر.

وقال أيضاً:

ولا يكاد يضبط شيوخه لكثرتهم، ولا ما جمعه وكتبه وألفه وخطه في الأغلب دقيق يعادل ورقة ورقتين، وثلاثا.

ورأيت بخطه﵀ سمعت أبا شوخطة دلهاث بن عكرشة، وهو أعرابي رأيته في مسجد بغداد ـ وكان فصيحاً ـ يقول: افتخر الناس على عهد رسول‌الله. فذكر فخر أبي‌بكر وعمر وعثمان ثم قال: فقال علي﵇:

أنا للحراب إليها وبنفسي أتقيها

لا ترى[1] في حومة الهيجاء لي فيها شبيها

ولي السبقة في الإسلام طفلاً ووجيهاً

ولي الفخر على الناس بعظم[2] وأبيها

ثم فخري برسول الله إذ زوجنيها

لي وقعات ببدر يوم حار الناس فيها

وبأحد وحنين لي صولات تليها

وأنا الحامل للراية حقا احتويها

وإذا ما أضرم حرباً أحمد قدّمنيها

وإذا ما قال لي: قم يا علي، قلت: أيها

---

۱. همان، ص ۳۲۰«لاتولی».

۲. همان، «بقطم».

هبة الله فمن مثلى فى[1] الناس نبيها

نبه ـ بالضم ـ شرف واشتهر فهو نبيه.

أحمد بن خاتون العاملي[2]

مسمّا به این اسم، دو نفرند و هر دو از علما و فضلا و عبّاد عصر خویشند: یکی شریک است با محقّق کرکی دراجازه از شیخ شمس‌الدین محمد بن خاتون عاملی، و دیگر[ی] ادیب و شاعر، و معاصر است با جناب شیخ حسن صاحب معالم. وجری بینه وبین الشیخ حسن أبحاث انتهت إلی الغیظ والمباعدة.

أحمد بن خليل القزويني[3]

عالم فاضل محقّق، صاحب حواشی بر حاشیهٔ عدهٔ والد ماجدش. وفات کرد سنهٔ ۱۰۸۳.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

أحمد بن رضا [عبدالرضا] مهذّب‌الدين[4]

الشیخ الفاضل الخبیر، المحدّث الرجالی، تلمیذ الشیخ الحرّ، صاحب کتاب فائق المقال فی الحدیث والرجال[5]، فرغ منه سنة ۱۰۸۵ بحیدرآباد هند، و منهج القویم وغیرهما. (کمله).

---

۱. همان، «من».

۲. امل الآمل، ج ۱، ص ۳۳ و نیز ر.ک: بحارالأنوار، ج ۱۰۶، ص ۱۵۲، ۱۵۵ و ۱۵۷.

۳. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۴؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۵۸۲؛ ریاض العلماء، ج ۲، ص ۲۶۴، (در ضمن ترجمه پدرش)؛ الروضة النضره، ص ۳۱.

۴. برای مزید اطلاع ر.ک: اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۶۰۵؛ الاعلام، ج ۱، ص ۱۳۵؛ طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۱۰۲؛ مکارم الآثار، ج ۴، ص ۱۳۹۱؛ ریحانة الادب، ج ۴، ص ۴۸۱؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۱، ص ۲۵۲؛ الذریعه، ج ۳، ص ۴۱۱، ج ۴، ص ۱۶۵، ج ۹، ص ۸۸۶ و...؛ علماء معاصرین، ص ۳۸۸؛ انوار البدرین، ص ۲۵۳؛ زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۱۸۳.

۵. با تحقیق غلامحسین قیصریه‌ها.

بقیه آثار مؤلّف (احمد بن عبدالرضا البصری) در مقدمهٔ کتاب فائق المقال معرفی شده است.

أحمد بن زين‌العابدين الحسيني العاملي[۱]

سيد جليل، عالم فاضل، متكلم محقّق، تلميذ ميرداماد و شيخ بهائی. رضوان الله عليهم.

أحمد بن سلامة [سلام خ ل] الجزائري[۲]

فاضل صالح فقيه، معاصر «ح مل» قاضی حيدرآباد و صاحب شرح ارشاد در فقه و غيره.

أحمد بن صالح البحراني

نزيل قطيف وعالمها والمرجع فی الدين والدنيا فی تلك[۳] البلاد، كان عالماً فاضلاً فقيهاً أصولياً متبحراً فی الحديث والرجال. من علماء آل محمد ﷺ علماً ونسكاً وعبادة. له كتاب زاد المجتهدين في شرح البلغة الماحوزی[۴]، و رسالة قرة العين فی حكم الجهر بالبسملتين[۵]، و الصحيفة الصادقية، و قبسة العجلان فی وفاة الضامن[۶] بخراسان، و رسالة فی الحياة[۷] وغيرها. توفّي يوم الفطر سنة ۱۳۱۵ فی البحرين، ودفن فی مقبرة الشيخ ميثم، وأقيمت له ما ينيف على ستين فاتحة فی البلاد الهَجَرية.

---

۱. امل الآمل، ج ۱، ص ۳۳؛ تكملة امل الآمل، ص ۹۵؛ اعيان الشيعه، ج ۲، ص ۵۹۳؛ رياض العلماء، ج ۱، ص ۳۹؛ تتميم امل الآمل، ص ۶۴؛ الروضة النضره، ص ۲۷؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۱، ص ۲۲۹؛ مقدمه شرح القبسات او، كه به تحقيق حامد ناجی اصفهانی چاپ شده است.

۲. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۵؛ رياض العلماء، ج ۱، ص ۳۹؛ اعيان الشيعه، ج ۲، ص ۵۹۹؛ معجم رجال الحديث، ج ۲، ص ۱۲۳؛ نجوم السماء، ص ۱۳۵؛ رياض العلماء، ج ۱، ص ۳۹؛ الروضة النضره، ص ۱۹؛ منتهی المقال، ص ۳۴.

۳. ر.ک: مقدمه الرسائل الأحمديه، ج ۱، «الحقّ الواضح فی احوال العبد الصالح» به قلم شيخ علی بلادی؛ علماء البحرين، ص ۴۲۵.

۴. در علم رجال است.

۵. در الرسائل الاحمديه، ج ۱، ص ۲۱۷ به بعد قرة العين فی حكم الجهر بالبسملة فی ما عدا الاوليين منتشر شده است.

۶. لبسة العجلان فی وفاة غريب خراسان ظ.

۷. ظاهراً رسالة فی الحبوه است.

وهو غيرسميّه أحمد بن صالح القطيفي المعاصر للشيخ الإحسائي صاحب جامعة الشتات و نزهة الألباب. و شرح «من عرف نفسه فقد عرف ربّه» وغير ذلك ممّا يبلغ أربعين مصنفاً. (كمله).

أحمد بن صالح البحراني الدرازي[1]

عالم فاضل، زاهد ورع متقی، معاصر والد شیخ یوسف بحرانی. مهاجرت کرد به جهرم از توابع شیراز و متوطن شد در آن‌جا و به هدایت انام و نشر احکام خیر الانام مشغول گردید. در لؤلؤه است که، این شیخ جلیل در امر به معروف و نهی از منکر و ضیافت غربا و واردین، خصوص از اهل بحرین بی‌اختیار بود. رساله‌ای در استخاره و کتاب دیگر تألیف کرده و هو الطب الأحمدی جمع فیه الروایات الواردة فی الطب.

و مرتبهٔ یقین او به آخرت به حدی بود که [هر گاه] ذکر شداید آخرت می‌شد صعقه می‌کشید و غش می‌کرد.

اصل او قریهٔ «دراز» است که همان قریهٔ شیخ یوسف بحرینی باشد. وفات کرد در ماه صفر سنهٔ ۱۱۲۴.

أحمد بن عبدالله بن سعید بن متوّج[2] البحراني

عالم فاضل، مفسّرادیب، شاعر عابد، عالم ربّانی، معروف به ابن‌المتوّج البحرانی،

---

۱. اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۶۰۵؛ طرائف المقال، ج ۱۵، ص ۷۶؛ انوار البدرین، ص ۱۳۱؛ لؤلؤة البحرین، ص ۴۰۱؛ روضات الجنات، ج ۱، ص ۸۷ و ج ۴، ص ۱۱۸؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن دوازدهم)، ص ۲۲؛ نجوم السماء، ص ۱۹۰؛ کشف الحجب والاستار، ص ۸۶، ۲۳۴ و ۳۷۶.

الرسائل الاحمدیه، مجموعهٔ مؤلفات علامه بحرانی است که توسط دارالمصطفی ﷺ تحقیق و منتشر شده است.

۲. از اشعار ابن متوّج است در مرثیه:

ألا! نوحوا و ضجّوا بالبکاء — علی السّبط الشّهید بکربلاء
ألا! نوحوا بسکب الدّمع حُزناً — علیه وامزُجوه بالدماء
ألا! نوحوا علی من قد بکاه — رسولُ الله خیر الأنبیاء

المنتخب طریحی، ص ۱۵۳؛ ادب الطف، ج ۴، ص ۲۶۵.

←

صاحب مؤلفات بسیار از جمله النّهایة فی تفسیر خمسمائة آیة، و الوسیلة، وکتابان فی التفسیر مختصر ومطول، و الناسخ والمنسوخ، وکتابٌ فیما یجب علی المکلفین.

و از برای اوست اشعاری در مراثی ائمه علیهم السلام که شیخ طریحی بعض آنها را در منتخب[1] ایراد کرده.

و والدش شیخ عبدالله نیز از علمای جلیل و صاحب تصنیفات است. و شیخ احمدِ مذکور، تلمیذ فخر المحقّقین و از مشایخ ابن فهد است.

و نقل من غایة حفظه أنّه ما فطن شئیاً فنسیه.

وقیل فی حقّه فی بعض الإجازات: خاتم المجتهدین المنتشر فتواه فی جمیع العالمین، شیخ مشایخ الإسلام وقدوة أهل النقض والابرام.

و در بعضی از مجامیع است که قبر او معروف است در جزیره أُکُل ـ به ضم کاف بعد از همزهٔ مضمومه ـ و آن را جزیرهٔ صالح پیغمبر می‌گویند و از جمله بلاد بحرین است.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

← و له أشعار یوازن فیها بین صفات محمّد و علی ـ علیهما و علی آلهما السلام ـ و معجزاتهما الباهرات و قد أنافت مبعین بیتاً، و سمیت بقصیدة المعاجز «منها»:

أصْغِ واستمعْ یا طالب الرشدا: ما الّذی ... به المصطفی قد خُصّ و المرتضی علیّ
محمّد مشتقٌّ من الحمد اسمه ... و مشتقّ من اسم المعالی کذا علیّ
محمد محمود الفعال ممجّدُ ... کذلك عالٍ فی مراقی العلا علیّ
محمد شقّ البدر نصفین معجزاً ... له و کذا الشمس قد وردّها علیّ
محمّد قد زوّجه ربّی خدیجة ... و فاطم بنت المصطفی زوجها علیّ

وهکذا صدر البیت: بمحمّد و ختمها بعلی ـ صلوات الله علیها و آلهما (منه علیه السلام)

درباره ابن متوّج بحرانی (متوفای ۸۱۰ یا ۸۲۰ هـ.ق.) ر.ک: امل الآمل، ج ۲، ص ۱۶؛ انوار البدرین، ص ۱۰؛ لؤلؤة البحرین، ص ۱۷۷؛ کشکول، ج ۱، ص ۲۹۹؛ تعلیقة امل الآمل، ص ۹۱ ـ ۹۲؛ الاجازة الکبیره، ص ۱۱۶؛ ریاض العلماء، ج ۱، ص ۴۳ ـ ۴۵؛ طرائف المقال، ج ۱، ص ۹۷؛ روضات الجنات، ج ۱، ص ۶۸ ـ ۷۱؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۶۵؛ الکنی والالقاب، ج ۱، ص ۴۰۲ ـ ۴۰۳؛ اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۱۳ ـ ۱۵؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن هشتم)، ص ۷ ـ ۸؛ ریحانة الادب، ج ۸، ص ۱۹۴؛ مستدرك الوسائل، ج ۳، ص ۴۳۵؛ الاعلام، ج ۱۱، ص ۱۵۹؛ الذریعه، ج ۴، ص ۲۴۶ و ۲۴۸، ج ۱۸، ص ۹۳ و ج ۲۵، ص ۷۵؛ ریاض الجنه، ج ۱، ص ۶۱۲؛ علماء البحرین، ص ۸۶

۱. المنتخب فی جمع المراثی و الخطب، ج ۱، ص ۱۵۳ ـ ۱۵۴، ط نجف.

أحمد بن عبدالواحد بن أحمد البزاز[۱]

ابو عبدالله، شیخ اقدم اجل اکبر، معروف به «ابن عبدون» و«ابن الحاشر»، صاحب کتاب تاریخ و کتاب تفسیر خطبة فاطمه ﷺ و کتاب عمل الجمعة و غیره.

وکان ﷺ قویاً فی الأدب؛ قد قرأ کتب الأدب علی شیوخ [أهل] الأدب وکان کثیر السماع والروایة. توفّي سنة ۴۲۳.

أحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي[۲]، أبو منصور[۳]

شیخ عالم فاضل، فقیه محدّث، ثقهٔ جلیل، صاحب کتاب الاحتجاج علی أهل اللجاج[۴] المعروف المعول علیه عند أصحابنا وهو حسن کثیر الفوائد. و نیز از کتب اوست کافی در فقه، و مفاخر الطالبیة[۵] و تاریخ الأئمه ﷺ، و فضائل الزهراء ﷺ.

و این شیخ جلیل از مشایخ ابن شهرآشوب است[۶] و روایت می‌کند از سید عالم عابد فاضل، فقیه ورع، مهدی بن ابی حرب الحسینی المرعشی، از شیخ ابو علی، از

---

۱. در مورد ابن عبدون ر.ک: امل الآمل، ج ۲، ص ۱۶؛ رجال الطوسی، ص ۴۵۰؛ رجال ابن داود، ص ۳۹؛ ریاض العلماء، ج ۱، ص ۴۵؛ معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۱۴۴؛ قاموس الرجال، ج ۱، ص ۳۳۴؛ مجمع الرجال، ج ۱، ص ۱۲۴.

۲. طبرسی منسوب به طبرستان است که «مازندران» باشد. قیل معنی طبرستان بالفارسیة، أی آخذة الفأس و کأنّه لکثرة وجود هذه الآلة فیها من جهة ضرورة قطع الأشواك و قمع الأشجار و قلع الموانع من طریق المارّ (منه ﷺ). محقّقین، این نظر مرحوم محدّث قمی را که بر گرفته از معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۳ است، نمی‌پذیرند. ر.ک: مقدمهٔ آیة الله سبحانی بر احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۲۵.

۳. معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۱۵۵؛ الجامع فی الرجال، ج ۱، ص ۱۳۳؛ الکنی والالقاب، ج ۲، ص ۹۹؛ الاعلام، ج ۱، ص ۱۶۹؛ ریحانة الادب، ج ۱، ص ۲۸۸ و ج ۴، ص ۳۵؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۲، ص ۲۵؛ الذریعه، ج ۱۴، ص ۲۲۶؛ لغت‌نامه دهخدا، «احمد»، ص ۱۲۲۶؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۷؛ اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۲۹؛ ریاض العلماء، ج ۱، ص ۴۸؛ معالم العلماء، ص ۲۵؛ تعلیقة امل الآمل، ص ۹۲؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۹ و ۲۸؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۶۹؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن ششم)، ص ۱۱؛ سفینة البحار، ج ۲، ص ۸۰؛ روضات الجنات، ج ۱، ص ۶۴-۶۶؛ کشف الحجب والاستار، ص ۲۵؛ الذریعه، ج ۱، ص ۲۸۱؛ فهرست کتاب‌های چاپی عربی، ص ۲۳؛ مقدمه آیة الله سبحانی بر احتجاج چاپ انتشارات اسوه.

۴. این کتاب، بارها چاپ شده است و اخیراً با تحقیق آقایان شیخ ابراهیم بهادری و شیخ محمد هادی بهٔ زیر نظر آیة الله سبحانی و توسط انتشارات اسوه منتشر شده است.

۵. شاید صحیح آن مفاخر الطالبیین باشد.

۶. ر.ک: معالم العلماء، ص ۲۵، (رقم ۱۲۵).

والدش شیخ ابوجعفر طوسی.ﷺ.

أحمد بن علي بن أحمد بن العباس بن محمّد بن عبدالله بن إبراهيم بن محمّد بن عبدالله النجاشي[۱]

-بتخفيف الجيم- المنتهى نسبه إلى معد بن عدنان، وهو أي عبدالله كان زيدياً، ثمّ رجع وهو الّذى ولى الأهواز، وكتب إلى أبى‌عبدالله ﷺ يسأله. فكتب إليه ﷺ رسالة معروفة بالرسالة[۲] الأهوازية، التى نقلها الشهيد الثانى ﷺ فى كشف الريبة[۳].

وبالجمله: شيخ احمد مذكور همان ابوالعباس نجاشى عالم نقّاد بصير و مطّلع خبير، صاحب كتاب رجال معروف است كه كافهٔ اصحاب بر او اتكال و اعتماد كرده‌اند.

وهو ﷺ الثقة الثبت المعتمد، من أعظم أركان الجرح والتعديل وأعلم علماء هذا السبيل وهو الرجل كلّ الرجل لايقاس بسواه، ولا يعدل به من عداه، أجمع علماؤنا على الاعتماد عليه والاستناد إليه.

جلالت شأن او اشهر است از آن كه ذكر شود: علما قول او را مقدم بر اقوال [ديگران] مى‌دارند، و كتاب او را افضل كتب رجاليه مى‌دانند، بلكه ظاهر از بعض علما آن است كه قول او مقدم است بر قول شيخ طوسى -رضوان الله عليه- به چند جهت:

اوّل آن‌كه، شيخ فهرست و رجال را پيش از رجال نجاشى تصنيف كرده و نجاشى در وقت تأليف رجال خويش، ملاحظهٔ كتب شيخ را نموده، و به علاوه اطلاع او بر

---

۱. لسيد علاءالدين گلستانه شرح على الرسالة الاهوازية الصادقية ﷺ. (منه ﷺ).

۲. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۵؛ الاجازة الكبيره، ص ۹۹؛ اعيان الشيعه، ج ۲، ص ۶۲۴ و ج ۱۰، ص ۲۰۵؛ روضات الجنات، ج ۱، ص ۶۰؛ التحرير الطاووسى، ص ۲۵؛ مجمع الرجال، ج ۱، ص ۱۲۷؛ معجم رجال الحديث، ج ۲، ص ۱۳۲ و ص ۱۵۶ - ۱۶۵؛ تأسيس الشيعه، ص ۲۶۷؛ قاموس الرجال، ج ۱، ص ۵۱۷؛ ريحانة الادب، ج ۶، ص ۱۳۴؛ مستدرك الوسائل، ج ۳، ص ۵۰۱؛ منتهى المقال، ص ۳۷؛ بهجة الآمال، ج ۲، ص ۸۲؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۵۱؛ نقد الرجال، ص ۲۵؛ لؤلؤة البحرين، ص ۴۰۴؛ روضة البهيه، ص ۲۴۸؛ رياض العلماء، ج ۱، ص ۳۹ و ۴۴۵؛ رجال بحر العلوم، ج ۲، ص ۲۳؛ منهج المقال، ص ۳۹؛ مصفى المقال، ص ۵۸؛ طبقات اعلام الشيعه، (قرن پنجم)، ص ۱۹؛ الجامع فى الرجال، ج ۱، ص ۱۳۳؛ سفينة البحار، ج ۲، ص ۵۷۲؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۱، ص ۳۱۷؛ كليات فى علم الرجال، ص ۵۵.

۳. و سيد محيى‌الدين در اربعين خود، ر.ك: اربعين ابن زهره، ج ۴، ص ۶

مطالب شیخ، واقف شده بر چیزهایی که شیخ برآن واقف نشده و واقع شده مصدوقهٔ «کم ترك الأول للآخر».

دوم آن که، شیخ در فنون کثیره اشتغال داشته و تصنیف می‌نموده لاجرم تشتت حواس برای ایشان روی می‌داده به خلاف نجاشی که عنایت بر این فن داشتند لهذا کتابش اضبط واتقن واقع شده.

سیم آن‌که، این علم را مدد می‌دهد علم انساب و اخبار قبایل و امصار، و نجاشی در این علم ماهر بوده چنانکه از کتابش معلوم می‌شود که ذکر می‌کند گاهی در حال شخصی، حال اولاد و اخوان و اجداد و منازل ایشان را، گویا که یکی از ایشان است.

چهارم آن‌که، بیشتر راویان از اهل کوفه و نواحی کوفه‌اند ونجاشی از وجوه اهل کوفه و از بیت معروف و مرجوع إلیهم است لاجرم او اعلم به حال روات است و فی المثل: «أهل مکّة أعرف بشعابها».

پنجم آن که، نجاشی مشایخ این علم را بیشتر از شیخ ادراك کرده، چه آن که مدتی مصاحبت کرده شیخ جلیل عارف به این فن، خبیر به این شأن، ابن‌غضایری را، و او از خِصّیصین و مُشارکین با او بوده و از او اخذ کرده و بر اوقرائت کرده، بلکه درک کرده بعضی از مشایخ این فن راکه شیخ، درکِ آنها نکرده، مانند احمد بن نوح سیرافی و ابوالفرج محمد بن علی کاتب وغیرهم[1].

و بالجمله: ولادتش در صفر سنهٔ ۳۷۲ و وفاتش پیش از وفات شیخ واقع شده به ده سال، در قریهٔ مطیر[2] آباد در جمادی الأولی سنهٔ ۴۵۰، موافق کلمهٔ «إنّ الرحمة علیه»[3].

و سید مرتضی و شریف ابویعلی الجعفری و سلّار او راغسل دادند.

و بدان که، کتاب رجال او که در کتب اصحاب از او «جش» رقم کنند برترتیب حروف است، مگر در بعضی و ملاحظهٔ حرف دوم و اسمای آبا نشده و چون صعب

---

۱. ر.ک: خاتمهٔ مستدرك الوسائل، ج۳، ص۱۴۸ و ۱۵۹.

۲. المطیرة، کسفینة قریة بنواحی سرّ من رأی «ق» در رجال علامه، ج۲، ص۵۳ «مطرآباد». ر.ک: اللباب فی تهذیب الأنساب، ج۳، ص۱۵۲؛ معجم البلدان، ج۵، ص۱۵۱؛ تاج العروس، ج۳، ص۵۴۵.

۳. ر.ک: نقد الرجال، ص۲۵.

بود پیداکردن اسمی ازآن جناب، مولی عنایت الله قهپائی ـ که تلمیذ او شیخ بزرگوار، مقدس اردبیلی و ملا عبدالله شوشتری است ـ او را مرتب کرده و بر آن حواشی نافعه نوشته به رمز «ع».

و نیز بدان که، شیخ نجاشی بر جماعت بسیاری از علما به غیر آنان که ذکر شد تلمذ کرده، مانند ابوعبدالله المفید، و ابوعبدالله محمد بن علی بن شاذان قزوینی و محمد بن جعفر قمی ادیب و احمد بن محمد معروف به «ابن جندی» و ابن عبدون و هارون بن موسی تلعکبری و غیر ایشان که زیاده از سی نفر می‌باشند. و علّامهٔ بحر العلوم﵀ در رجال خود و شیخ استاد در «خک» احوال او و مشایخ او را ذکر نموده‌اند[1]. و از برای او غیر از کتاب رجال کتبی دیگر است؛ مانند کتاب اعمال الجمعه و کتاب فضل الکوفة، و انساب نصر بن قعین، و مختصر الانواع و غیر ذلك.

أحمد بن علي بن أمير كالقوسي[2] جمال‌الدين[3]

شیخ فاضل ورع، صاحب کتاب کشف النکات [الزکاة خ ل] فی علل النجاة[4]. قرائت کرده بر او شیخ منتجب‌الدین﵀.

أحمد بن علي بن الحسن بن شاذان القاضي القمي[5]

شیخ اقدم فقیه، صاحب زاد المسافر و امالی است. شیخ نجاشی روایت می‌کند از او به توسط پسرش ابوالحسن محمد بن احمد بن علی صاحب کتاب ایضاح دفائن النواصب مشهور به مائه منقبه.

---

۱. ر.ک: خاتمهٔ مستدرك الوسائل، ج ۳، ص ۱۴۶ و مشایخ ایشان، ج ۱، ص ۱۵۳ به بعد.

۲. در فهرست منتجب‌الدین «کالقوسینی» است. ر.ک: بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۱۰؛ ریاض العلماء، ج ۱، ص ۵۱؛ اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۳۹؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۸؛ الجامع فی الرجال، ج ۱، ص ۱۳۵.

۳. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۸؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۵۵.

۴. در امل الآمل «النجاة» دارد.

۵. برای کسب اطلاعات گسترده‌تر دربارهٔ مورخ امین و نسابه معروف سده ۸ ـ ۹ هجری ر.ک: امل الآمل، ج ۲، ص ۱۸؛ اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۳۹؛ رجال النجاشی، ص ۶۲؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن چهارم)، ص ۳۳؛ لغت‌نامه دهخدا، «احمد»، ص ۱۱۹۵؛ ابن شاذان، ص ۳۲۲؛ ریحانة الادب، ج ۸، ص ۴۲؛ الذریعه، ج ۱۲، ص ۷.

أحمد بن علي بن الحسين بن علي بن مهنّا ابن عِنَبَة الأصغر الداودي الحسني[1]

صاحب عمدة الطالب[2] في انساب آل أبي طالب، صهر السيد تاج‌الدين بن مُعَيّه النسابة، شيخ شيخنا الشهيد الأول، ذكره في البحار وذكر أنه من عظماء علماء الإمامية وكان أحمد المذكور تلميذه وصهره. والّذي وقفت عليه من مصنّفاته في علم الأنساب غير عمدة الطالب، كتاب في الأنساب، فارسي على نهج عمدة الطالب وذكر فيه أنّه دخل المزار المعروف به بلخ قال: وكشفت عن الصخرة الموضوعة على أصل القبر تحت الصندوق وإذا مكتوب عليها: إن هذا قبر أميرالمؤمنين أبي‌الحسن علي بن أبي طالب بن عبيدالله بن علي بن الحسن بن الحسين بن جعفر بن عبيدالله بن الحسين الأصغر بن علي بن الحسن السبط بن أميرالمؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام، فعلم أنه من بني الحسن الّذين ملكوا تلك البقاع، والاشتراك في الاسم واللقب والكنية ـ هو الّذي أوجب الاشتباه للعوام العامة فنسبوا المزار إلى أميرالمؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام ـ.

ثمّ له عمدة الطالب الكبرى والصغرى. وكان من علماء الإمامية ولو كان من غيرها ما كان السيد تاج‌الدين يصاهر على ابنته من غير امامي وما كان يلازمه ويدرس عليه ولم نعثر على أحد نسبه إلى غير التشيع. (كملة).

أحمد بن علي بن سعيد بن سعادة

شیخ محقّق، متکلم نحریر، از مشایخ علی بن سلیمان بحرانی است و از مصنّفات اوست رسالهٔ علم که خواجه نصیرالدین طوسی او را شرح کرده و از این شیخ در دیباچهٔ آن ستایش عظیمی فرموده.

---

۱. برای اطلاع بیشتر ر.ک: اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۴۰؛ الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۳۶۷؛ الاعلام، ج ۱، ص ۱۷۲؛ ریحانة الادب، ج ۸، ص ۱۲۷؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن نهم)، ص ۱۱؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۲، ص ۶؛ الذریعه، ج ۲، ص ۳۷۵ و ج ۳، ص ۴۲۴؛ لغت‌نامه دهخدا، «احمد»، ص ۱۴۱۸؛ مقدمه عمدة الطالب؛ تاریخ آداب اللغة العربیه، ج ۲، ص ۱۷۴؛ مقدمه الفصول الفخریه، به اهتمام سید جلال‌الدین محدّث ارموی و شرکت انتشارات علمی و فرهنگی؛ سراج الانساب، ص ۵۵؛ اکتفاء القنوع، ص ۱۰۰؛ روضات الجنات، ج ۶، ص ۳۲۴؛ کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۱۶۷.

۲. جدیدترین چاپ این کتاب در سال ۱۴۱۷ هـ. ق. توسط انتشارات انصاریان در قم صورت پذیرفته است.

أحمد بن علي بن سيف‌الدين العاملي الكفرحوني[۱]

فاضل فقیه صالح روایت می‌کند از صاحب معالم و از سید اسماعیل کفرحونی. و از برای اوست حواشی بر کتب.

أحمد بن علي الشبلي العاملي[۲]

فاضل واعظ و عابد حافظ، فقیه محدّث، معاصر «ح مل». قال: لمّا مات رثاه بقصیدة منها:

لقد جاءنی خبر ساءنی — وأحرق قلبی بنار الحزن
مصاب أخ، عالم، عامل — فتی فاضل کامل ذی لسن
فما ذاق قلبی طعم السرور — ولا ذاق جفنی طعم الوسن[۳]

«الأبیات»

أحمد بن علي بن العباس بن نوح السيرافي[۴]

نزیل بصره، ثقهٔ جلیل، عارف به حدیث و روایت، استاد نجاشی است، صاحب کتب کثیره از جمله کتاب المصابیح فی ذکر من روی عن الأئمه علیهم السلام، کتاب التعقیب والتعفیر وغیره.

أحمد بن علي بن محمّد بن جعفر بن عبدالله بن الحسين بن الإمام السجاد عليه السلام[۵]

المعروف بأبی طالب العقیقی الرجالی منسوباً إلی عقیق المدینة. کان مقیماً بمکّة

---

۱. ر.ک: امل الآمل، ج ۱، ص ۳۴.

۲. امل الآمل، ج ۲، ص ۳۴؛ اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۴۴؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن یازدهم)، ص ۲۴؛ الجامع فی الرجال، ج ۱، ص ۱۳۷ـ۱۳۸؛ ریاض العلماء، ج ۱، ص ۴۶؛ معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۱۷۲؛ نجوم السماء، ص ۹۶.

۳. ر.ک: امل الآمل، ج ۲، ص ۳۴.

۴. سیراف، شهر بزرگی بوده در ساحل دریاکه فاصله‌اش با بصره، هفت روز بوده است. (منه رحمه الله).

۵. ترجمه ابوطالب عقیقی (م ۲۸۰ هـ.ق.) در این منابع نیز وجود دارد: اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۴۲؛ ←

المشرفه و سمع أصحابنا الكوفيين و أكثر منهم. و صنّف كتاب المعرفة و كتاب فضل المؤمن و تاريخ الرجال وكتاب مثالب الرجلين والمرأتين.

أحمد بن علي المهابادي[1]

فاضل متبحّر، صاحب كتاب شرح اللمع و كتاب البيان في النحو و كتاب التبيان[2]. «م»

أحمد بن علي نصيرالدين التتوي السندي[3]

مدرس حنفی مذهبان و قاضی سند بود ولکن بر مذهب شیعه بوده. قاضی نورالله در مجالس، او را ذکر کرده وستایش بلیغی از او فرموده و نقل نموده مناظرهٔ او را با بعضی از علمای اهل سنّت و ذکر کرده برای او مؤلفاتی، مانند رسالهٔ تریاق فاروق و رساله‌ای در اسرار حروف و رموز اعداد و رساله‌ای در احوال حکماء و فرموده: در لاهور، شهید از دنیا رفت.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

أحمد بن فهد

بیاید در احمد بن محمد بن فهد.

← تنقیح المقال، ج ۱، ص ۷۳؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۵۵؛ رجال النجاشی، ص ۵۹؛ رجال الطوسی، ص ۲۵۳؛ فهرست الطوسی، ص ۲۴؛ معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۱۷۰؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن چهارم)، ص ۳۵؛ رجال ابن‌داود، ص ۴۰؛ بحارالأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۰۷.

۱. کانت مهاباد قریة مشهورة بین قم و أصفهان.

۲. امل الآمل، ج ۲، ص ۲۰؛ اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۴۸؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۷۳؛ فهرست شیخ منتجب‌الدین، ص ۱۴؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۵۵؛ معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۱۷۶؛ ریاض العلماء، ج ۱، ص ۲۲۱؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۷۲؛ طرائف المقال، ج ۱، ص ۱۲۷؛ الجامع فی الرجال، ج ۱، ص ۱۴۰؛ الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۱۵۸؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۱، ص ۳۰۱؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن پنجم)، ص ۲۱؛ بغیة الوعاه، ج ۱، ص ۳۲۰؛ کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۵۶۳؛ نکت الهمیان، ص ۱۱۰.

۳. مجالس المؤمنین ج ۱، ص ۵۹۰ در این‌جا احمد بن نصر الله الدبیلی التتوی السندی﵀ است و در امل الآمل، ج ۲، ص ۳۱ «احمد بن نصیرالدین علی الشنوی السندی و در اعیان التتوی» است. و نیز ر.ک: مطلع انوار، ص ۶۸؛ اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۱۹۵؛ احیاء العواش، ص ۱۳؛ روضات الجنات، ج ۱، ص ۳۶۶؛ شهداء الفضیله، ص ۱۷۰؛ نجوم السماء، ص ۱۷۰؛ ریاض العلماء، ج ۱، ص ۴۷.

أحمد بن القاسم بن زهرة الحسيني[۱]

عالم فاضل جليل، روايت می‌کند از شیخ شهید. رحمة الله علیه.

أحمد بن محمّد بن أحمد بن إبراهيم بن زهرة الحسيني[۲]

فاضل جليل القدر، روايت می‌کند از آیة الله علّامه و علّامه از برای او و پدر و عم و برادر و ابن عم او اجازه داد و در آن اجازه، ستایش بلیغ از ایشان فرموده. و بیت بنی زهره از بیوت جلیله است در حلب، چنانکه در ترجمهٔ حمزة بن علی بن زهره اشاره به آن خواهد شد. و مخفی نماند که این بزرگوار غیر از احمد بن محمد بن احمد الحسینی صاحب کتاب تبر المذاب است.

أحمد بن محمّد بن أحمد الخزاعي[۳]

عالم فاضل ثقه، پسر برادر شیخ اجل جمال‌الدین ابوالفتوح رازی است.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

أحمد بن محمّد الأردبيلي النجفي[۴]

شیخ اجل، عالم ربّانی و فقیه محقّق صمدانی، معروف به «محقّق اردبیلی» است که

---

۱. امل الآمل، ج ۲، ص ۲۱؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۷۶؛ اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۶۷؛ معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۱۹۲.

۲. بحار الأنوار، ج ۱۰۴، ص ۶۰ به بعد؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۲۲.

۳. امل الآمل، ج ۲، ص ۲۲؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۵۲؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۰۹.

۴. دربارهٔ محقّق اردبیلی ر.ک: اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۸۰؛ الاعلام، ج ۱، ص ۲۲۳؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۲۳؛ روضات الجنات، ج ۱، ص ۷۹؛ ریحانة الادب، ج ۵، ص ۳۶۶؛ الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۲۰۰؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۲، ص ۷۹؛ الذریعه، ج ۱، ص ۴۲ و ج ۲، ص ۳۷؛ فهرست مشترک، ج ۴، ص ۲۶۶؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۳۹۶؛ لغت‌نامه دهخدا، «احمد»، ص ۱۳۴۴؛ تاریخ اردبیل و دانشمندان، ج ۱، ص ۴۸ـ۷۲؛ معاصران مقدس اردبیلی (از این جانب)؛ نقد الرجال، ص ۲۹؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۶۱؛ لؤلؤة البحرین، ص ۱۴۸؛ الروضة البهیه، ص ۸۳ـ۸۶؛ منهج المقال، ص ۴۲؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۸۰؛ دانشمندان آذربایجان، ص ۳۱؛ ریاض العلماء، ج ۱، ص ۵۶؛ بهجة الآمال، ج ۱۵، ص ۱۰۷؛ المقابس، ص ۱۵؛ قصص العلماء، ص ۲۴۵؛ طرائق الحقایق، ص ۹۹؛ لباب الالقاب، ص ۱۹؛ مقابس الانوار، ص ۲۰؛ سفینة البحار، ج ۱، ص ۳۰۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۹۲.

در مراتب علم و فضل و عبادت و زهد و کرامت و وثاقت و تقوا و ورع و جلالت به درجه‌ای رسیده که توصیف نشود و در قدس و تقوا به مرتبه‌ای رسیده که به او مَثَل زده شود. و به راستی اشعهٔ انوار جمال و پرتو حسن آن عالم مفضال، چنان تجلّی کرده که برهیچ دیده پوشیده نیست.

لقد ظهرت فما تخفی علی أحد　　إلّا علی أکمه لم یعرف القمرا

قال العلاّمة المجلسی في البحار:

والمحقّق الأردبیلی في الورع والتقوی والزهد والفضل بلغ الغایة القصوی، ولم أسمع بمثله في المتقدمین والمتأخرین. ـ جمع الله بینه وبین الأئمة الطاهرین ـ، وکُتُبه في غایة التدقیق والتحقیق[1]. انتهی.

سید جزائری نقل کرده[2] که، در سال‌های گرانی، آن بزرگوار اطعمه‌ای که داشت با فقرا قسمت می‌نمود و از برای خود سهمی مثل یکی از فقرا بر می‌داشت تا آن که در یک سالی چنین کرد، زوجهٔ او بر او غضب نمود و گفت: اولاد خود را در مثل چنین سال، فقیر می‌گذاری که لابد شوند از مردم سؤال کنند. آن مرحوم چیزی نفرمود و به مسجد کوفه برای اعتکاف رفت، روز دوم اعتکافِ او بود که مردی گندم پاکیزه و آرد نرم کرده آورد در خانهٔ مولانا و گفت: صاحب منزل این را برای شما فرستاده و خود او در مسجد کوفه معتکف است. چون مولانا آمد زوجه‌اش با وی گفت که، طعامی راکه با اعرابی فرستاده بودید خوب طعامی است. مولانا خبر نداشت. آن وقت دانست که از جانب خدا بوده، حمد خدای را به جا آورد[3].

و در «ضیا» نقل شده که، مولانا در یک سفری از اسفار خود به کاظمین مالی کرایه

---

۱. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۴۲.

۲. انوار نعمانیه، ج ۲، ص ۳۰۲.

۳. قلت: ویشبه هذه الحکایة ما روی عن الصادق﵇: أول من حول الرمل دقیقاً وذلك أنه قصد صدیقاً له بمصر فی قرض طعام فلم یجده فی منزله، فکره أن یرجع بالحمار خالیاً فملأ جرابه رملاً، فلما دخل منزله خلی بین الحمار وسارة استحیاء منها و دخل البیت و نام، ففتحت سارة عن دقیق أجود ما یکون فخبزت وقدمت إلیه طعاماً طیباً. فقال إبراهیم: من أین لك هذا؟ فقالت: من الدقیق الذی حملته من خلیلك المصری. فقال إبراهیم: أما إنه خلیلی و لیس بمصری فلذلك أعطی بالخلة فشکر الله وحمده وأکل﵇. (منه﵇).

کرده بود و صاحبش همراه نبود. چون خواست از کاظمین بیرون شود یکی از اهل بغداد کاغذی به وی داد که به نجف اشرف برساند، مولانا آن کاغذ را گرفت لکن پیاده به نجف رفت و مرکوب را سوار نگشت و فرمود: من از مُکاری (کسی که حیوان خود را کرایه می‌داده است) اذن حمل رَقیمه را نداشتم[۱].

فقیر گوید که، من در تحفة الاحباب در حال ثقهٔ جلیل صفوان بن یحیی[۲] نگاشتم شبیه به این را، ازورع آن بزرگوار در حمل[۳] دو دینار[۴].

و هم از ورع مولانا نقل شده که، درسفر زیارت مخصوصهٔ حضرت امام حسین علیه السلام ـ که از نجف مشرّف می‌شد ـ نماز خود راجمع می‌نمود و می‌فرمود: می‌ترسم سفرم سفر معصیت باشد؛ چون که طلب علم واجب است و زیارت امام حسین علیه السلام سنّت، با این که در سفر حتی الامکان از مطالعه و تفکّر در مشکلات علوم فارغ نبود با این حال نماز خود را احتیاطاً جمع می‌فرمود[۵].

نقل است که، در یکی از سفرهای او یکی از زوّارها که آن جناب را نمی‌شناخت با وی گفت که، این جامه‌های مرا ببر نزدیک آب و بشوی و چرک آن را بگیر! مولانا قبول کرد و جامه‌های او را شست و شوی فرمود آورد که تسلیم وی کند که آن مرد آن جناب را بشناخت و خجالت کشید. مردم نیز آن مرد را توبیخ کردند. آن بزرگوار

---

۱. روضات الجنات، ج ۱، ص ۸۱؛ از حدائق المقربین (مخطوط) و انوار نعمانیه، ج ۲، ص ۳۰۲؛ انیس المسافر، ج ۱، ص ۲۶ـ۲۷؛ مستدرك الوسائل، ج ۳، ص ۳۹۲. برخی این داستان را با مقام محقّق اردبیلی منافی می‌دانند و می‌گویند: هیچ عاقلی چنین نمی‌کند با این که مرکوب را کرایه کرده و قهراً احتیاج به سوار شدن آن داشته و فاصلهٔ کاظمین تا نجف نیز حدود بیست و چهار فرسنگ است و پاکت هم سنگینی چندانی نداشته است. سید الاعیان، سید محسن امین می‌نویسد: «ان صح ذلك فی حق صفوان، فلا یکاد یصح فی حق الأردبیلی مع فقاهته، و حاشا الأردبیلی أن یصدر منه مثلها، و إلا کانت إلی القدح أقرب منها إلی المدح؛ لأن ذلك نوع من البلاهة». این فرمایش، قابل ملاحظه و پاسخ گویی است و ما باید بین مقام بیان مسائل حلال و حرام و مقام تورع و شدت احتیاط شخصی فرق بگذاریم و مقدس اردبیلی در مقام احتیاط بوده است.

۲. رجال نجاشی، ص ۱۴۰ و خاتمهٔ مستدرك، ج ۲، ص ۸۸.

۳. حکی الدمیری عن عبدالله بن المبارك، إنه استعار قلماً من الشام فعرض له سفر فصار إلی أنطاکیة و کان قد نسی القلم معه، فتذکره هناك، فرجع من انطاکیة إلی الشام ماشیاً حتی رد القلم إلی صاحبه و عاد. (منه رحمه الله).

۴. فهرست شیخ، ص ۸۳ و ۳۴۶.

۵. روضات الجنات، ج ۱، ص ۸۱.

فرمود که، چرا او را ملامت می‌کنید، مطلبی نشده، حقوق برادران مؤمن بر یکدیگر زیاده از این است[۱].

مؤلّف گوید که، مولانا در این کار اقتدا کرد به حضرت ثامن الائمه﵇، چه در روایت وارد شده که، روزی آن حضرت داخل حمام شد، شخصی در حمام بود که آن حضرت رانمی‌شناخت. عرض کرد که، بیا مرا کیسه بکش. حضرت مبادرت فرمود و مشغول کیسه کشیدن او شد. بعد از زمانی مردم درآمدند و حضرت را شناختند و مشغول معذرت شدند. حضرت دلداری ایشان فرمود ومشغول کیسهٔ او بود تا کیسهٔ او را تمام کشید[۲].

گویند که، عادت مولانا بر آن بودکه می‌پوشید از جامه هر چه از حلال باشد ـ خواه پر قیمت باشد یا ارزان ـ و هرگاه کسی به آن بزرگوار جامهٔ نفیسی هدیه می‌کرد قبول می‌فرمود و می‌پوشید. و مکرر اتفاق می‌افتاد که عمامهٔ گران‌بها به ایشان تقدیم کرده بودند که معادل بوده با زر خالص. چون به زیارت مشرّف می‌شده هر سائلی که چیزی ازایشان می‌طلبید قطعه‌ای از آن را پاره می‌کرد و به او می‌داده تا آن که باقی می‌مانده بر سر ایشان مقدار ذراعی که به خانه مراجعت می‌نموده[۳].

و از کتاب مقامات سید جزائری نقل است که، مقدس اردبیلی از ساکنین حرم امیرالمؤمنین﵇ نجف اشرف بوده هرگاه مسأله‌ای بر او مشتبه می‌شده در شب‌ها خود را به ضریح مقدس می‌رسانیده و جواب می‌شنیده و گاهی بوده که آن حضرت او را به حضرت صاحب الأمر ـ روحی فداه ـ حواله می‌فرموده، هر گاه آن امام بزرگوار در مسجد کوفه تشریف داشته[۴].

و با این اعمال خالصهٔ از اغراض دنیویه، بعد از موت او بعضی از مجتهدین او را درخواب دیدند که با هیأت نیکو و جامهٔ پاکیزه از روضهٔ علویه بیرون شد. از آن

---

۱. همان و حدائق المقربین (مخطوط).

۲. لئالی الاخبار، ج۲، ص۱۷۸.

۳. مقامات النجاة ورق، ۱۲۰ب، به نقل از خاتمهٔ مستدرک، ج۲، ص۸۹؛ روضات الجنات، ج۱، ص۸۲ و در کتاب‌های دیگر نیز این داستان آمده است. ر.ک: منتخب التواریخ، ص۱۸۱؛ هدیة الاحباب، ص۲۶۵.

۴. اعیان الشیعه، ج۹، ص۲۹۵.

مرحوم پرسید که، چه عمل شما را به این مرتبه رسانید؟ فرمود که، بازار اعمال را کساد دیدیم، یعنی عملی که به درجهٔ قبول برسد خیلی کم است. و فرمود: نفع نبخشید ما را مگر ولایت صاحب این قبر و محبّت او[۱].

فقیر گوید که، روایت شده از ابن عباس که وقتی جناب سلمان﵁ را به خواب دید با حلل و حلی و تاجی از یاقوت. پرسید: ای سلمان، بگو در بهشت بعد از ایمان به خدا و رسول چه عملی افضل است؟ فرمود: چیزی افضل از حبّ علی﵇ و اقتدای به آن حضرت نیست.

و نیز سید جزائری گفته که، وقتی مولانا کاغذی نوشت به جهت اعانت سیدی برای شاه طهماسب صفوی. چون آن کاغذ به شاه رسید برای تعظیم آن برخاست و چون خواند دید نوشته برای او «برادر». فرمود که، کفنش را حاضر کردند وآن رقیمهٔ شریفه را در جامهٔ کفن خود گذاشت و وصیّت کرد که چون مرا دفن کردید این کاغذ را در زیر سر من در لحد گذارید که با نکیرین احتجاج کنم که من آن کسم که ملا احمد اردبیلی مرا برادر خطاب نموده[۲].

و هم نقل است که، شخصی تقصیری بزرگ کرده بود در خدمت شاه عباس، از ترس سلطان، پناه به مشهد امیرالمؤمنین ـ صلوات الله علیه ـ برد و از مولانا استدعا کرد که کاغذی برای شاه بنویسد که از تقصیر او بگذرد و او را اذیت ننماید. مولانا برای شاه عباس مرقوم فرمود: «بانی ملک عاریت عباس، بدان که اگر چه این مرد اوّل ظالم بود، اکنون مظلوم می‌نماید. چنانچه از تقصیر او بگذری شاید حق ـ سبحانه تعالی ـ از پاره‌ای از تقصیرات تو بگذرد. کَتَبَهُ بندهٔ شاه ولایت، احمد اردبیلی.

جواب: به عرض می‌رساند عبّاس، که خدماتی که فرموده بودید به جان منّت داشته به تقدیم رسانید. امید که این محب را از دعای خیر فراموش نکنند. کَتَبَهُ کلب آستانهٔ علی﵇ عبّاس[۳].

---

۱. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۹۰.

۲. روضات الجنات، ج ۱، ص ۲۰۳؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۹۳؛ زهر الربیع، ص ۶۴؛ قصص العلماء، ص ۳۴۳.

۳. روضات الجنات، ج ۱، ص ۸۴ـ۸۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۹۳۹؛ زهر الربیع، ص ۶۴؛ قصص العلماء، ص ۳۴۳.

و مرحوم شاه عباس ماضی﵀ بسیار مبالغه می‌کرد در تعظیم مولانا و بسیار فرستاد به خدمت ایشان و استدعا کرد ازجناب او که توجه به ایران فرماید، آن جناب تحاشی فرمود از قبول.

فقیر گوید که، این جمله را که از سیّد جزائری نقل کردم به توسط خاتمهٔ مستدرك بود که شیخ مرحوم﵀ نقل کرده بود، من نیز نقل کردم؛ لکن لازم است در این‌جا اشاره به مطلبی نمایم که رفع کند اعتراض بعضی از افاضل را بر این حکایت به آن که عصر شاه عباس موافق نبوده با عصر مقدس اردبیلی، تا آن که این حکایت صحیح باشد. پس گویم امر به حسب ظاهر چنان است که فرموده، زیراکه وفات این بزرگوار در سال نهصد و نود وسه است و جلوس شاه عباس در سال نهصد و نود و شش است که مطابق با کلمهٔ «ظل الله»[1] ـ چنانچه درترجمهٔ محمد بن الحسن بن محمد اصفهانی مشهور به «فاضل هندی» بیاید ـ لکن بر اهل تاریخ و اطلاع معلوم است که شاه طهماسب صفوی، که دوم سلاطین صفویه است، در سنهٔ نهصد و هشتاد و چهار وفات کرد و از او نه نفر پسر به جای بود که بزرگ‌تر آنها سلطان محمد میرزا، فرمانفرمای مملکت فارس بود، لکن به سبب ضعف باصرهٔ او، ارباب حل و عقد در باب سلطنت، نامی از او نبردند، بلکه امر سلطنت دایر شد ما بین دو برادر او: سلطان اسماعیل میرزا و سلطان حیدر میرزا. امرا در باب تفویض سلطنت به یکی از این دو نفر بر دو قِسْم شدند و نزدیک شد فتنه شود تا بالأخره حیدر میرزا را مظلوم کشتند و سلطنت را به شاه اسماعیل ثانی تفویض کردند. او قریب یک سال و نیم سلطنت کرد و در سنهٔ ۹۸۵ وفات کرد. پس از وی برادرش سلطان محمد مکفوف بر اریکهٔ سلطنت مستقر شد، لکن به واسطهٔ عدم بینایی او، تمامت امورات در قبضهٔ اختیار مهدعلیا فخرالنساء بیگم، حرم محترم او بودتا درسنهٔ ۹۸۷ که امرا و اعیان، آن مخدّرهٔ محترمه را به قتل رسانیدند.

و سلطان محمد را دو پسر بود: حمزه میرزا و شاهزاده عباس میرزا. پس جماعتی از امرای عراق از ترکمانان و غیره هواخواه شاهزاده حمزه بودند و جماعتی از امرای

---

۱. تاریخ عالم آرا، ج ۱، ص ۳۸۱؛ زندگانی شاه عباس اول، ج ۱، ص ۱۳۳.

خراسان قرار سلطنت را برای شاهزاده عباس میرزا دادند و درهمین سنهٔ ۹۸۷، علی‌قلی‌خان شاملو و مرشد قلی‌سلطان، شاهزاده عباس میرزا را به سلطنت برداشتند، تا در ششم ذی الحجة سنهٔ ۹۹۶که شاه سلطان محمد تاج سلطنت را به دست خود بر سرفرزند ارجمند خود، شاهزاده عباس میرزا نهاد و او را شاه عباس خطاب کرد و امر سلطنت بر او مستقر شد. پس معلوم شد که شاه عباس قبل از استقرار سلطنت نیز کارهای سلطنتی به او ارجاع داشته پس درست می‌آید این حکایت راکه سید جزائری نقل فرموده. [اکنون] رجوع کنیم به ترجمهٔ مقدس اردبیلی.

و بالجمله: جلالت این شیخ معظم، زیاده از آن است که ذکر شود. معاصر است با شیخ بهائی. رضوان الله علیه.

و از برای اوست تصنیفات فائقه، مانند شرح ارشاد[۱]، و آیات الاحکام[۲]، و شرح إلهیّات تجرید، و تعلیقات بر شرح مختصر عضدی، و بر خواجیهٔ آشیخ علی [کرکی].

وامّا حدیقة الشیعه[۳] پس ظاهر، بلکه موافق مشهور و تصریح جمعی از علما و محدّثین خبیر، مسلّم است که از تصنیف آن بزرگوار است و تصریح کرده بر این، جناب شیخ حر عاملی[۴] و شیخ یوسف بحرانی[۵] و ملا محمد طاهر قمی در ملاذ الاخیار و نقّاد خبیر صاحب ریاض العلماء[۶] و محدّث صالح شیخ عبدالله بن صالح و عالم ربّانی شیخ سلیمان بن عبدالله بحرانی، بل عن شیخ الجلیل الآغا محمد علی ابن‌الأستاذ الاکبر. إن اشتهار نسبة هذا الکتاب به کاشتهار الشمس، وإنکار کونه منه کإنکار المیرزا مخدوم السنی في نواقض الروافض، کون کتاب الاستبصار من الشیخ

---

۱. مجمع الفائده یا مجمع البرهان فی شرح ارشاد الاذهان است که جز ابواب نکاح و توابعش، سایر ابواب فقهی را داراست. بر این کتاب برخی از دانشمندان، حواشی‌ای نگاشته‌اند از جمله آقا محمد باقر بهبهانی (از متاجر تا آخر قضا) و سید امیر رفیع‌الدین محمد بن حیدر طباطبائی نائینی.

۲. زبدة البیان بارها چاپ شده و بسیاری بر آن حاشیه نوشته‌اند و به فارسی نیز ترجمه شده است.

۳. دربارهٔ حدیقة الشیعه ر.ک: الذریعه، ج ۶، ص ۳۸۵؛ شرح حال محقّق اردبیلی و معرفی تألیفات او، ص ۴۸۱؛ مقالهٔ آیت‌الله کریمی جهرمی.

۴. امل الآمل، ج ۲، ص ۲۳.

۵. لؤلؤة البحرین، ص ۱۴۸.

۶. خاتمهٔ مستدرک، ج ۲، ص ۱۰۱؛ ریاض العلماء، ص ۳۸۳ (قسم دوم ـ مخطوط).

الطوسی﵀ و نسبه إلی العلاّمة الحلّی. انتهی.

و تأیید می‌کند کلمات ایشان را آن‌که، خود آن بزرگوار، گاهی درآن کتاب اشاره می‌کند به کتاب زبدة البیان خود در شرح آیات احکام القرآن، چنانکه در طی احوال حضرت صادق﵇ در حال ابوهاشم کوفی صوفی اشاره به آن کتاب فرموده[1]. و نیز در شأن نزول ﴿هل أتی﴾ در اهل بیت﵈ فرموده[2]: چنانکه در شرح ارشاد فقه این فقیر نوشته‌ام[3].

و از عجایب آن است که شخصی[4] که در لباس اهل علم بوده و حظّی از کلام و تألیف نداشته در زمان سلطان عبدالله قطب شاه امامی در هند مسافرت به هندوستان کرده و کتاب حدیقة الشیعه را نسبت به خود داده و آن را هدیهٔ سلطان کرده، و ساقط کرده از آن، خطبهٔ آن را با چند سطر و هر کجا که مولانا کلام را حواله کرده به دیگر تألیفات خود، دیده است اگر اسقاط کند کلام ناتمام ماند و اگر حواله دهد خوف افتضاح است گفته که، ملا احمد اردبیلی درفلان کتاب همچنین گفته، بلکه گاه گاهی چند شعری با بعضی کلمات در آن کتاب درج کرده و در احوال حضرت صادق﵇ مذمت‌های صوفیه را ساقط کرده به جهت میل سلطان به ایشان و در آخر آن کتاب مسروق، شروع کرده در مدح شاه اسماعیل، اوّل سلاطین صفویه و سلطان عبدالله مذکور. و ابیاتی آورده که اولش این است:

شکر حق را که این خجسته کتاب — که در او نیست غیر صدق و صواب

تا آن که گفته:

بود پنجاه و هشت بعد هزار — که به پایان رسید این گفتار[5]

و بدان که، در زمان مولانا احمد، سید جلال‌الدین آمحمد بن غیاث‌الدین آن کتاب

---

۱. حدیقة الشیعه، قسمت حالات حضرت صادق﵇، چند سطر قبل از ذکر مذاهب صوفیه.

۲. همان، چاپ قدیم، ص ۲۰.

۳. محدّث نوری می‌فرماید: ظاهر آن است که این مطلب را در کتاب صدقه شرح ارشاد نوشته است.

۴. مراد ملا معزّ اردستانی (در سال ۱۰۵۸ هـ.ق.) و کتاب کاشف الحق است که تفاوت مختصری با حدیقة الشیعه دارد.

۵. مستدرك الوسائل، چاپ قدیم، ج ۳، ص ۳۹۴. این اشعار ۳۳ بیت است که در وصف شاه عبدالله و تاریخ اتمام کتاب سروده شده، ر.ک: کاشف الحق، نسخهٔ مدرسهٔ حجتیه، ص ۵۲۶.

را تلخیص نموده؛ یعنی آن بابی را که در عقاید صوفیه است کتابی مخصوص کرده و شیخ ما محدّث متبحّر نوری ـ نوّر الله مرقده ـ نسبت حدیقه را به مولی احمد، مسلّم گرفته[1] وکلام «ضا» را رد کرده و فرموده که، شنیدم از بعضی مشایخ که، اصل این شبهه از بعض صوفیه شده که چون قبایح و مفاسد قوم را در این کتاب دیدند و عظمت شأن و مقبولیت مؤلّف آن را نزد کافهٔ مردم دیدند نتوانستند برای مؤلّف آن چیزی بگویند لاجرم نسبت کتاب را به آن جناب انکار نمودند و متشبث شدند به چیزی که سست‌تر است از خانهٔ عنکبوت. انتهی.

و بدان که، جناب ملا احمد را شاگردان بسیار است که همگی فُرسان میدان علم و عبادت و تقوا و زهادت بودند، مانند مولانا عبدالله شوشتری و صاحب معالم و صاحب مدارك و امیر فیض الله تفریشی و امیر علّام.

و در وقت وفات مولانا از او پرسیدند که، بعد از شما به که رجوع کنیم؟ فرمود: رجوع کنید در شرعیات به امیر علّام و در عقلیات به امیر فیض الله[2].

و در ماه صفر سنهٔ ۹۹۳ وفات کرد و در ایوان حرم مقدس شاه ولایت ـ صلوات الله علیه ـ به خاک رفت. قدّس الله رمسه ورزقنی من علمه وقدسه.

أحمد بن محمّد التوني البشروي[3]

فاضل عالم زاهد، ورع عابد، معاصر «ح مل» و مجاور به طوس. صاحب حاشیه بر شرح لمعه و رساله در حرمت و رساله در رد بر صوفیه. برادر ملا عبدالله صاحب وافیه است و بیاید در ترجمهٔ برادرش، که این دو بزرگوار در ورع و قدس شبیه به جناب مولی احمد اردبیلی بوده‌اند.

و از نعمت‌های سنیهٔ الٰهیّه بر این احقر آن‌که، نسخه‌ای از کتاب شریف اصول کافی روزی به من فرموده که مصحح است به تصحیح این بزرگوار، و بعضی حواشی هم به

---

۱. خاتمهٔ مستدرك، ج ۲، ص ۹۱ و مستدرك، چاپ قدیم، ج ۳، ص ۳۹۵.

۲. ر.ك: طبقات اعلام الشیعه، (قرن دهم)، ص ۱۴۳.

۳. برای مزید اطلاع دربارهٔ این محقّق وارسته ر.ك: امل الآمل، ج ۲، ص ۲۳؛ اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۸۸؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۲۴۵؛ ریحانة الادب، ج ۱، ص ۳۵۵؛ الذریعه، ج ۶، ص ۹۱.

خط خویش بر آن نگاشته است. والحمد لله علی ما أنعم، والصلاة علی محمد وآله وسلّم.

أحمد بن محمّد بن الحسن بن الوليد[1]

از مشایخ اجازهٔ شیخ مفید است.

أحمد بن محمّد الحسيني الأردكاني

گذشت به عنوان أحمد الأردكاني.

أحمد بن محمّد بن خاتون العاملي الغياثي [العيناثي][2]

شیخ جمال‌الدین روایت می‌کند از پدرش و روایت می‌کند از او شهید ثانی و ثنا گفته بر او و فرموده که، او حافظ متقن بوده.

أحمد بن محمّد بن خالد البرقي[3]

شیخ اجل اقدم، از ثقات علما و اصحاب امامیه، صاحب کتاب محاسن[4] معروف است و ساکن بوده دربَرْقه‌رود[5] قم. و چون از ضعفا روایت می‌کرد و بر مراسیل

---

۱. امل الآمل، ج ۲، ص ۲۴.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۲ و ۳۵.

۳. برای اطلاع بیشتر ر.ک: بحارالأنوار، ج ۱، مقدمه، ص ۹۰؛ اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۱۰۵؛ رجال الکشی، ص ۵۵۷؛ رجال نجاشی، ص ۵۵؛ روضات الجنات، ج ۱، ص ۴۴؛ الاعلام، ج ۱، ص ۱۹۵؛ رجال طوسی، ص ۳۹۸؛ ریحانة الادب، ج ۱، ص ۱۵۰؛ معالم العلماء، ص ۱۱؛ الفهرست شیخ طوسی، ص ۲۰؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۲، ص ۹۷؛ المحاسن با تحقیق سید مهدی رجائی، مقدمه؛ الذریعه، ج ۲۰، ص ۱۲۲ و ۱۲۳ و ج ۲۱، ص ۲۸۹؛ منهج المقال، ص ۴۲؛ هدیة الاحباب، ص ۱۲۰؛ جامع المقال، ص ۹۹ و ۱۴۳؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۸۲ـ۸۴؛ مصفی المقال، ص ۵۹ـ۶۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۵۵۲ـ۵۵۳؛ رجال البرقی، تحقیق قیومی اصفهانی (مقدمه).

۴. برخی از نویسندگان به غلط این کتاب را به پدر احمد، یعنی محمد بن خالد برقی نسبت داده‌اند، مانند ابن‌الندیم در الفهرست ص ۲۳۱ و عمر رضا کحاله در معجم المؤلفین العراقیین، ج ۹، ص ۲۷۷ یا ۲۸۰ هـ.ق.

۵. بَرقه‌رود ظاهراً رودخانه‌ای به برقون قم است که معروف و در پنج فرسخی قم است و بسیار هوای خوبی دارد و در آن‌جا امامزاده‌ای است معروف به شاهزاده اسماعیل. اهل قم در ایّام تابستان به زیارت آن امامزاده می‌روند و به جهت تنزّه چند روزی در کنار آن رودخانه می‌مانند. (منه‌ﷺ).

اعتماد داشت قمیّین طعن در او نمودند.

و شیخ ثقهٔ جلیل ابوجعفر احمد بن محمد بن عیسی قمّی[۱] ـ که شیخ و رئیس و فقیه قم بود ـ او را از قم بیرون کرد، لکن بعد از آن او را به قم برگردانید و از او معذرت خواست و در سنهٔ ۲۷۴ وفات کرد. احمد بن عیسی با سرو پای برهنه، تشییع جنازهٔ او نمود.

قبر شریفش ظاهراً در دارالایمان قم است، لکن معلوم نیست، چنانکه قبور مبارکهٔ جمله‌ای از محدّثین و علمای شیعه ـ که در قم مدفونند ـ در زمان ما معلوم نیست. علّامه مجلسی﵀ در مزار بحار می‌فرماید: و قبرستان قم، مملو است از افاضل و محدّثین و تعظیم و اکرام ایشان مانند گرامی داشتن ائمهٔ طاهرین ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ است. انتهی.

و احقر در هدیة الزائرین به قبور مبارکهٔ بعضی از ایشان اشاره کردم. و از برای شیخ برقی حکایتی است نافعه، که آیة الله علّامه آن را نقل کرده و شیخ مرحوم در دارالسلام[۲] و کلمه طیّبه آن را ایراد کرده و من نقل می‌کنم آن را در این‌جا از کلمهٔ طیّبه: فرموده آیة الله علّامه حلّی در منهاج الصلاح: نقل فرموده از عالم جلیل احمد بن محمد بن خالد برقی صاحب کتاب محاسن که، درک کرده عصر امام حسن عسکری﵇ و غیبت صغریٰ را که گفت: من فرود آمدم در ری و میهمان ابوالحسن مادرانی[۳]، منشی کوتکین بودم. و برای من در نزد او وظیفه‌ای بود هر سال، که آن را از مالیّات قریه‌ای که در کاشان داشتم محسوب می‌کردم. پس از من مطالبهٔ مالیات کردند و او به جهت پاره‌ای از کارها از من غفلت کرد. پس در روزی که در سختی و اضطراب و اندوه بودم که داخل شد بر من شیخی عفیف که سست شده بود از بس که خون از او رفته بود [چون مأموران دولتی او را زده بودند و زخمی شده و خونریزی کرده بود] و

---

۱. سید شفتی مقاله‌ای دربارهٔ او نوشته که در ضمن مجموعهٔ رسائل رجالیهٔ او (ص۴۴ـ۴۶)، چاپ شده است. ر.ک: تنزیه القمیّین، ص۱۱؛ فهرست ابن ندیم، ص۳۲۶؛ لسان المیزان، ج۱، ص۲۶۰؛ تنقیح المقال، ج۱، ص۹۰ـ۹۲؛ شرح روضات، ص۱۰۳، به نقل از: اعیان الشیعه، ج۱۰، ص۷۵ـ۸۳.

۲. دارالسلام، ج۳، ص۳۷۲.

۳. ابوالحسن مادرانی احمد بن الحسن بن الحسن است که از شیعیان خاص و مورد توقیع خاصّ امام عصر﵇ بوده، چنانکه سید ابن طاووس در فرج المهموم روایت کرده (منه﵀).

او مرده‌ای بود در صورت زنده‌ها، پس گفت: ای ابوعبدالله، جمع کرده میان من و تو را عصمت دین و موالات ائمهٔ طاهرین ﷺ پس برخیز برای من دراین ایّام به جهت رضای خداوند و سادات ما. پس به او گفتم: درد تو چیست؟ گفت. در حق من گفتند که من در نهانی نوشتم به سلطان در امر کوتکین، پس حلال کردند به این سبب، مال مرا و خون مرا. پس او را وعده دادم که حاجت تو را برمی‌آورم و او رفت.

و پس از رفتن او من اندیشه کردم و گفتم: اگر طلب کنم حاجت خود و حاجت او را، هر دو با هم برآورده نمی‌شود و اگرخواهش کنم حاجت او را، حاجت مرا برنخواهد آورد. پس در همان ساعت برخاستم و رفتم به خزانهٔ کتب خودم پس یافتم حدیثی راکه روایت کرده بودم آن را از جناب صادق ﷺ و آن این است که، هر کس خالص کند قصد خود را در حاجت برادر مؤمن، خداوند مقدر می‌کند انجاح آن را بر دست او و بر می‌آورد هر حاجتی که خود دارد.

پس همان ساعت برخاستم و بر استر خود سوار شدم و آمدم بر در خانهٔ ابوالحسن مادرانی. پس مرا بعضی حاجبان مانع شدند و بعضی اذن دادند پس متفق شدند بر داخل‌شدن من. پس داخل شدم و یافتم او راکه نشسته بر چهار بالش خود و تکیه کرده‌بود بر مسند ملوکانه و بر دست او چوبی بود. پس سلام کردم بر او، جوابم داد. پس اشاره کرد، بنشین. پس خداوند جاری کرد بر زبان من این آیه راکه به آواز بلند آن را خواندم:

﴿وابتغ فیما آتیكَ اللهُ الدّارَ الآخِرةَ ولاتَنْسَ نصیبَكَ مِن الدّنیا وأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللهُ الیكَ ولا تَبغِ الفَسادَ فی الأرض إنّ الله لایُحِبُّ الْمُفْسِدینَ﴾[1].

حاصل مضمون: بجوی در آنچه خدای به تو داده از مال و جوارح و جاه دار آخرت را، هر نعمتی که به تو داده‌اند از داخلی و خارجی و ظاهری و باطنی، در راه خیر صرف کن و آخرت را آباد نما و فراموش مکن قسمت و حظّ خود را از دنیا، از حیات و صحّت و فراغت و جوانی و نشاط و توانگری، که اگردرراه خیرصرف نکنی حظّی از دنیا نبردی و فراموش کردی که چه به تو دادند و برای چه دادند و نفع آنها

---

۱. قصص (۲۸) آیه ۷۷.

برای توچیست و در کجا خواهد بود و نیکی کن چنانکه خداوند نیکی کرده به تو که آنچه را محتاجی بی‌سؤال، بلکه بی استحقاق بدون منّت واذیت، به نحوی که ندادی داده و می‌دهد. تو نیز به دیگران ده و طلب مکن فساد را بر زمین، که نشود، مگر به فاسد و تباه کردن زمینِ بدن خود به معاصی و انداختن آن از قابلیت آنچه از او خواستند پس به سبب آن سریان کند فساد در زمین به بردن برکت از آب و گیاه و غیره، چنانکه در باب سیم اشاره به آن شده (یعنی در باب سیم کتاب، که کلمه طیبه باشد). به درستی که خدا دوست ندارد فساد کنندگان را.

پس ابوالحسن گفت: خداوند مستدام کند اکرام تو را ای ابوعبدالله، تفضّل کرد به ما به اموالی که قرار می‌دهیم آن را قیمت برای دار آخرت.

﴿وَابتَغِ فیما آتیكَ اللهُ الدّارَ الآخِرَةَ ولا تَنْسَ نَصیبَكَ مِنَ الدّنیا﴾ اشاره است به معاش و جامه و لباس پاکیزه، یعنی این دو فقره از آیه راکه خواندی به جهت ترغیب به دادن آنهاست. ﴿وأَحْسِنْ كَما أَحْسَنَ اللهُ إلیكَ ولاتَبغِ الفَسادَ فِی الأرض إنّ اللهَ لایُحِبُّ الْمفسدین﴾[1].

این مقدمهٔ حاجتی و اسباب انجاح اوست پس ذکر کن آن را با روی گشاده به تأنی و آرامی. گفتم: فلان کس را در حقش چنین و چنان گفتند. گفت: آیا او از شیعیان است که می‌شناسی او را؟ گفتم: آری. پس چوبی که در دست داشت انداخت و از کرسی فرود آمد پس اشاره کرد به سوی غلام خود و گفت: بیار آن دفتر را. پس دفتری آورد که در ثبت بود مال آن مرد و آن مالی بود بی حساب. پس امر کرد که رد کردند به او و امر کرد برای او خلعتی و استری، و برگرداند او را به سوی اهلش معزّز و مکرّم. پس گفت: ای ابوعبدالله، کوتاهی نکردی در نصیحت و تدارک کردی کار مرا به سبب او. پس پاره کرد از جانب خود رقعه‌ای بدون خواهش من و نوشت در او:

بسم الله الرحمن الرّحیم. یطلق لأحمد بن محمد بن خالد البرقی عشرة آلاف درهم وذلك من خراج ضیعته بقاشان؛ داده شود برای احمد بن محمد ده هزار درهم و این باشد از مالیات مزرعهٔ او به کاشان؛ یعنی از آن بابت حساب شود.

---

۱. همان.

پس اندکی صبر کرد و گفت: ای ابوعبدالله، خداوند تو را پاداش نیک دهد از جانب من، به تحقیق که تدارک کردی کار مرا به سبب او و تلافی کردی حال مرا به جهت او؛ یعنی اصلاح کردی خرابی کار من را که به جهت ظلم به او پیدا شده بود، پس از جانب خود رقعه‌ای دیگر پاره کرد و نوشت در او:

بسم الله الرّحمن الرّحیم. یطلق لأحمد بن محمد بن خالد البرقی عشرة آلاف درهم وذلك لاهتدائه الصنیعة والعارفة إلینا؛ حاصل، آن [که]: ده هزار درهم دیگر به او دهند چون ما را دلالت کرد به خیر و نیکویی.

احمد گفت: پس من قصد کردم ببوسم دست او را. گفت: ای ابوعبدالله، کار مرا مشوب مکن. والله اگر دست مرا بوسیدی من پای تو را می‌بوسم. این کم بود [در حق او، چه آن که] این متمسک است به حبل آل محمد ﷺ[1].

أحمد بن محمّد بن داود القمّي أبوالحسین[2]

از مشایخ اجلّاست و از پدر خود روایت می‌کند[3].

احمد بن محمّد بن [محمّد أبي‌طاهر بن][4] سلیمان بن الحسن بن الجهم بن بکیر بن اعین الشیبانی، أبوغالب زُراری[5]

ثقهٔ جلیل است که شیخ مشایخ زمان خود و تلمیذ کلینی و صاحب کتب نافعه

---

۱. کلمهٔ طیّبه، ص ۳۱۱ و محاسن برقی، مقدمه.

۲. در امل الآمل کنیهٔ او «ابوالحسن» آمده است.

۳. امل الآمل، ج ۲، ص ۲۵.

۴. نجاشی، ص ۸۳، رقم ۲۰۱ که بسیاری نیز آن را صحیح دانسته‌اند، از جمله شیخ سلیمان بحرانی صاحب المعراج فی شرح فهرست طوسی. ر.ک: تنقیح المقال، ج ۱، ص ۸۶؛ سید محسن امین، اعیان الشیعه، چاپ جدید، ج ۳، ص ۱۵۰.

۵. در مورد ابوغالب زراری، ۲۸۵ـ۳۶۸ هـ. ق. ر.ک: الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۱۲۹؛ معالم العلماء، ص ۱۹؛ فهرست شیخ طوسی، ص ۳۱؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن چهارم)، ص ۵۳؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۲۵؛ رجال شیخ طوسی، ص ۴۴۳؛ رجال نجاشی، ص ۶۱؛ روضات الجنات، ج ۱، ص ۴۵؛ ریحانة الادب، ج ۷، ص ۲۱۸؛ الاعلام، ج ۱، ص ۲۰۲؛ اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۱۱۶؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۲، ص ۱۰۸ و رسالهٔ ابی غالب الزراری، مقدمه.

است از جمله رساله در احوال آل اعین[۱] نوشته، و من آن رساله را در نجف اشرف دیده‌ام و از آن نقل کرده‌ام. «ضا» و ممّا ذكره في تلك الرّسالة أنّه قلّ رجل منّا إلّا وقد روى الحديث.

ونقل أيضاً عن عبدالله بن الحجّاج: أنّه جَمع من آل أعين ستّين رجلاً يروون الحديث.[۲] وعن سائر مشايخه: أنّهم بقوا أربعين رجلاً لا يموت منهم رجلٌ إلّا ولد فيهم غلامٌ.

وقال في كيفيّة نسبه: إنّه كانت أُمّ الحسن بن الجَهم ابنة عُبيد بن زُرارة، ومن هذه الجهة نسبنا إلى زرارة ونحن من وُلد بُكير، وكنّا قبل ذلك نُعرف «بولد الجهم».

إلى أن قال: وأوّل من نُسب منّا إلى زرارة. جدّنا سليمان، نسبه إليه سيّدنا أبوالحسن عليّ بن محمّد، صاحب العسكر ﷺ توريةً وسرّاً، ثمّ اتّسع ذلك وسُمّينا به[۳].

و در احوال زراره گفته که، روایت شده که زراره مردی وسیم و جسیم و ابیض اللون بوده و گاهی که به نماز جمعه می‌رفت بر سرش برنسی بود و در پیشانی‌اش اثر سجده و بر دست خود عصایی داشت. مردم احتشام او را به پا می‌داشتند و صف می‌زدند و نظر به حسن هیأت و جمال او می‌نمودند. و در جدل و مخاصمت در کلام، امتیازی تمام داشت و هیچ کس را قدرت آن نبود که در مناظره، او را مغلوب سازد الّا آن که کثرت عبادت او را از کلام وا داشته بود. متکلّمین شیعه در سلك تلامیذ او بودند. هفتاد (نود خ ل) سال عمر کرد. و از برای آل اعین فضایل بسیاری است[۴].

فقیر گوید که، بیت اعین از بیوت شریفه است و غالب ایشان اهل حدیث و فقه و کلام بوده‌اند و اصول و تصانیف و روایات بسیار ازایشان نقل شده است و من به

---

۱. این اجازهٔ مبسوطه تحت عنوان رسالة أبي غالب الزّراري الى ابنه في ذكر آل أعين و تكملتها لأبي عبدالله الغضائري، با تحقیق سید محمد رضا حسینی به وسیلهٔ مرکز البحوث و التحقیقات الاسلامیة قم به چاپ رسیده است.

۲. در روضات چنین و در رساله أبی غالب: ابی عبدالله بن الحجاج، «وكان من رواة الحديث».

۳. روضات الجنات، ج ۱، ص ۴۶؛ رساله ابوغالب زاری، ص ۱۳۶.

۴. سید بحر العلوم ﷺ در رجال خود (ج ۱، ص ۲۲۲ ـ ۲۲۳) می‌نویسد: «آلُ أعيَنَ، أكبَرُ بيتٍ في الكُوفةِ مِن شيعة أهل البيت ﷺ وأعظَمُهم شأناً، و أكثَرُهم رجالاً وأعياناً، وأطولُهم مُدّةً وزماناً، وكان فيهم العُلماءُ والفقهاءُ والقُرّاءُ والأُدباءُ ورواةُ الحديثِ». و نیز ر.ک: تحفة الاحباب، ص ۱۵۹.

جمله‌ای از ایشان در تحفة الاحباب [1] اشاره کردم. و ابوغالب مذکور وفات کرد در جمادی‌الاولی سنهٔ ۳۶۸ و جنازه‌اش را به نجف اشرف حمل کردند و به خاک سپردند.

أحمد بن محمّد بن عبدالله بن الحسن بن عيّاش بن إبراهيم الجوهري المعروف بـ«ابن عيّاش» [2]

معاصر شیخ صدوق و صاحب کتاب مُقتَضَبُ الأثر فی النَّصّ عَلَی الأئِمّة الإثنی عَشَر [3] و کتاب اغسال است. علّامه مجلسی روایت می‌کند از او در بحار.

أحمد بن محمّد الصدر الكبير بن علي بن عيسى الأربلي

فاضل شاعر ادیب. کتاب کشف الغمّه جدّش را از جدش روایت کرده و جدش او را اجازه داده.

أحمد بن محمّد بن علي بن محمّد بن محمّد بن خاتون العاملي [4] الغياثي [5]، جمال الدين

عالم جلیل، از مشاهیر مشایخ اجازه است. روایت می‌کند از محقّق کرکی. و بیت

---

۱. تحفة الاحباب، ص۱۵۹.

۲. در مورد عالم صاحب نظر در ادب و تاریخ و حدیث، ابن عیاش (م ۴۰۱ هـ.ق.) ر.ک: مقدمه کتاب پیرامون ائمهٔ اثنی عشر؛ اعیان الشیعه، ج۳، ص۱۲۵؛ الکنی و الالقاب، ج۱، ص۳۶۹؛ فهرست شیخ طوسی، ص۳۳؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن پنجم)، ص۵۱؛ روضات الجنّات، ج۱، ص۶۰؛ رجال شیخ طوسی، ص۴۴۹؛ رجال نجاشی، ص۶۲؛ معالم العلماء، ص۲۰؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج۲، ص۱۲۶؛ ریحانة الادب، ج۸، ص۱۳۰؛ الذریعه، ج۲، ص۱۰۱؛ اتقان المقال، ص۲۵۷ـ۲۵۸؛ تنقیح المقال، ج۱، ص۸۸؛ خلاصة الاقوال، قسم ثانی، ص۹۸؛ منهج المقال، ص۴۵؛ بحارالأنوار، ج۱، ص۳۷؛ جامع الرواة، ج۱، ص۶۸ و ۶۹؛ مستدرک الوسائل، ج۳، ص۴۸۰.

۳. این کتاب کم حجم و بسیار ارزنده در پاییز ۱۳۶۳ با عنوان پیرامون ائمه اثنی عشر با مقدمه آیت الله صافی گلپایگانی به چاپ رسیده است.

۴. راجع به شرح احوال او ر.ک: اعیان الشیعه، ج۳، ص۱۳۶؛ روضات الجنات، ج۱، ص۷۶؛ الکنی و الالقاب، ج۱، ص۲۷۱؛ ریحانة الادب، ج۷، ص۴۸۹؛ لغت‌نامه دهخدا، «احمد»، ص۱۳۲۹؛ تعلیقة امل الآمل، ص۳۹؛ الروضة البهیة، ص۱۰۱؛ مقتبس الاثر، ج۳، ص۲۳۶؛ لؤلؤة البحرین، ص۱۴۲.

۵. العیناثی صحیح است. در صفحهٔ ۲۹ نیز این خطا تکرار شده است.

بنی خاتون از بیوت جلیله است در جبل عامل و غالب آنها اهل علم و حدیث بوده‌اند و از جملهٔ ایشان است: جمال‌الدین احمد بن نعمت الله بن علی بن احمد بن محمد بن خاتون، صاحب حواشی و مقتل الحسین علیه السلام و از جمله: محمد بن علی بن نعمت الله است که معروف است به ابن خاتون، شارح ارشاد و اربعین شیخ بهائی، و جامع عباسی و غیر ذلك.

أحمد بن محمّد بن علي بن يوسف الاصبغي البحراني[1]

شیخ فاضل محقّق. والدش از تلامذهٔ سید ماجد بحرانی است و شرحی بر باب حادی عشر نوشته ناتمام و آن احسن شروح آن است.

و شیخ احمد مذکور قاضی بحرین بوده وقتی شخصی زوجهٔ خود را طلاق گفت زوجه پس از انقضای عده، شوهر کرد، زوج اول غایب بود، چون از سفر آمد گفت: من در بین عده رجوع کرده‌ام به زوجهٔ مطلقه و اقامهٔ بیّنه کرد. شیخ احمد گفت: زوجه برمی‌گردد به زوج اول خود. شیخ علی معاصر او گفت: زوجه از زوج دوم است. گفت‌وگو زیاد شد قضیه را به علمای شیراز و اصفهان نوشتند. ایشان بر طبق قول شیخ احمد جواب نوشتند. شیخ علی از این جهت از او مکدر شد و او را از قضاوت عزل نمود چنانکه در لؤلؤه مسطور است.

اصبغ به فتح وآخرش غین معجمه اسم وادی است از بحرین.

أحمد بن محمّد بن عمر بن موسى معروف به «ابن جندي»[2]

استاد شیخ نجاشی و صاحب کتب است.

---

۱. انوار البدرین، ص ۱۲۰؛ لؤلؤة البحرین، ص ۱۳۸ ـ ۱۳۹؛ اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۱۳۹.
۲. رجال النجاشی، ص ۶۷؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۲۶.

أحمد بن محمّد بن فهد الحلّي الأسدي[١]

شيخ ثقه، فقيه صالح، زاهد عابد، عالم ورع، جمال السالكين و مصباح المتهجدين، صاحب مقامات عاليه در علم و عمل، ابوالعباس جمال‌الدين معروف به «ابن فهد» صاحب تصانيف رايقه و تأليفات فايقه، مانند مهذّب البارع شرح مختصر نافع، وعدّة الدّاعي، وتحصين، و شرح الفية شهيد، و غاية الايجاز لخائف الاعواز في فروض الصلاة، مصباح المبتدى و هدايه المقتدى، و شرح ارشاد و اسرار الصلاة و اللمعة فى النية، و كفاية المحتاج فى مسائل الحاج و رساله در تعقيبات و غيرها.

وقال العلاّمة الطباطبائى في ترجمة هذا الشيخ: له كتاب عدة الداعى[٢] في آداب الدعاء كتاب حسن وذكر في آخره: «أنه فرغ منه سنة ٨٠١» واختصار العدة وريقات قليله والظاهر: إنها منه[٣].

وحكى شيخنا المحدّث النورى ـ نوّر الله مرقده ـ عن النقاد الخبير الشيخ عبدالنبى الكاظمى إنه قال في ترجمة ابن فهد في تكملة الرجال: إنه قد ناظر في زمان ميرزا أسبند التركمان والى العراق ـ من علماء المخالفين فأعجزهم فصار ذلك سبباً لتشيع الوالى وزين‌الخطبة والسكة بأسماء الأئمة المعصومين عليهم السلام[٤]. ومن تصانيفه المشهورة كتاب

---

١. براى دريافت اطلاعات بيشتر ر.ك: الكنى و الالقاب، ج١، ص٣٨٠؛ اعيان الشيعه، ج٣، ص١٤٧؛ الاعلام، ج١، ص٢١٧؛ طبقات اعلام الشيعه، (قرن نهم)، ج٦، ص٩؛ روضات الجنات، ج١، ص٧١؛ ريحانة الادب، ج٨، ص١٤٥؛ الذريعه، ج٢، ص٣٩٢ و ج٣، ص٣٩٨؛ معجم المؤلفين، ج٢، ص١٤٤؛ لغتنامه دهخدا، «احمد»، ص١٣٣٢؛ معجم رجال الحديث، ج٢، ص١٨٩؛ رجال بحر العلوم، ج٢، ص١٠٧ و ج٣، ص٣؛ تنقيح المقال، ج١، ص٩٢؛ تكملة امل الآمل، ص١٥٣، ١٨٣ و ٢٤٩؛ مستدرك، ج٣، ص٤٣٤؛ معجم مؤلفى الشيعه، ص١٤١؛ مقدمة المهذب البارع؛ مقابس الانوار، ص١٨؛ وقايع السنين و الاعوام، ص٣٩٩؛ بهجة الآمال، ج٣، ص٩٤؛ الوسائل العشر و المنتصر من شرح المختصر، تحقيق آقاى سيد مهدى رجائى، مقدمه.

دو ابن فهد وجود داشته كه هر دو معاصر بوده‌اند و هر دو از ابن متوّج بحرانى روايت كرده‌اند و هر يك شرحى بر كتاب ارشاد علّامه دارند. ابن فهد حلى متوفاى ٨٤١هـ.ق. است.

٢. اين كتاب اخيراً با تحقيق مؤسسه المعارف الاسلامية منتشر و ترجمه آن توسط حسين غفارى ساروى صورت پذيرفته است.

٣. رجال سيد بحر العلوم، ج٢، ص١٠٧ ـ ١١٠.

٤. تكملة نقد الرجال، پاورقى رجال سيد بحر العلوم، ج٢، ص١٠٩ ـ ١١٠ واصل داستان اين مناظره در كتاب ←

المهذّب، والموجز، والتحرير، وعدّة الداعي، والتحصين ورسالة اللمعة الجلية ـ بالجيم كما ضبطه بعضهم ـ في معرفة النية. ويروي أنه رأى في الطَيْف أميرالمؤمنين عليه السلام آخذاً بيد السيد المرتضى عليه السلام يتماشيان في الروضة المطهّرة الغروية وثيابهما من الحرير الأخضر، وتقدم الشيخ أحمد بن فهد وسلّم عليهما فأجاباه، فقال السيد له: أهلاً بناصرنا أهل البيت. ثم سأله السيد عن أسماء تصانيفه فلما ذكرها له قال السيد: صنّف كتاباً مشتملاً على تحرير المسائل و تسهيل الطرق والدلائل واجعل مفتتح ذلك الكتاب: بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله المقدس بكماله عن مشابهة المخلوقات.

فلما انتبه الشيخ الأجل شرع في تصنيف كتاب التحرير وافتتحه بما ذكره السيد[1].

قلت: ويشبه هذا المنام ما نقله شيخنا المحدّث الحر العاملي في الفائدة التاسعة من خاتمة «مل» قال: اعلم أني في السنة الّتي قدمت فيها المشهد الرضوي عليه السلام وهي سنة ١٠٧٣ وعزمت على المجاورة به والإقامة فيه رأيت في المنام كأنّ رجلاً عليه آثار الصلاح يقول لي: لأي شيء لاتؤلّف كتاباً تسمّيه أمل الآمل في علماء جبل عامل؟ فقلت له: إني لاأعرفهم كلهم ولا أعرف مؤلفاتهم وأحوالهم كلها. فقال: إنك تقدر على تتبعها واستخراجها من مظانّها.

ثم انتبهت فتعجبت من هذا المنام وفكرت في أن هذا بعيد من وساوس الشيطان ومن تخيلات النفس، ولم يكن خطر ببالي هذا الفكر من قبل أصلاً، فلم ألتفت إلى هذا المنام، فإنه ليس بحجة شرعاً ولا هو مرجح لفعل شيء أو تركه، فلم أعمل به مدة أربع وعشرين سنة لعدم الاهتمام بالمنام وللاشتغال بأشغال آخر ثم خطر ببالي أن أفعل ذلك لأسباب كثيرة أشرت إلى بعضها في المقدمات. انتهى[2].

صاحب رياض العلماء گفته كه، جد اعلای سيد عليخان حويزاوی، سيد محمد بن فلاح از شاگردان ابن فهد بوده و ابن فهد برای او رساله تأليف[3] كرده و ذكر فرموده در

← مجالس المؤمنين، ج ١، ص ٥٧٩ ـ ٥٨٠، در ترجمهٔ احمد بن فهد حلّی و ج ٢، ص ٣٧٠ در ترجمهٔ ميرزا اسبند بن قرا يوسف بن قرا محمد، آمده است.

١. اعيان الشيعه نقل از حاشيهٔ علامه حلّی بر كتاب تكملة الرجال شيخ عبدالنبی كاظمی و الوسائل العشر، ص ٢٢، مقدمه.

٢. امل الآمل، ج ٢، ص ٣٧٠.

٣. استخراج الحوادث، ر.ك: الذريعه، ج ٢، ص ٢١.

آن وصیت‌های چندی و از جمله در آن کتاب خبر داده از ظهور شاه اسماعیل ماضی و گفته که، حضرت امیرالمؤمنین ﷺ در جنگ صفین بعد از شهادت عمار یاسر خبر داده به پاره‌ای از ملاحم و اخبار غیبیه از طلوع چنگیز و ظهور شاه اسماعیل ماضی. و از این جهت، ابن فهد در آن رساله وصیت فرموده کسانی را که والی شوند در حویزه، و درک کنند زمان شاه اسماعیل مذکور را، اطاعت کنند او را به جهت ظهور حقیقت او و بهور غلبهٔ او[1] و ما ذکر کردیم شرح این روایت و این وصیت را در کتاب ترجمهٔ جاماسب‌نامه به فارسیه، طالبان تفصیل به آن‌جا مراجعه نمایند.

فقیر گوید که، شیخ ابن فهد این خبر را زمانی ذکر کرده هنوز دولت صفویه طلوع نکرده بود بلکه شاه اسماعیل اوّل، که اوّل سلاطین صفویه است در آن وقت متولد نشده بود؛ چه آن که ولادت ابن فهد در سنهٔ ۷۵۷ و وفاتش درسنهٔ ۸۴۱واقع شده و شاه اسماعیل به سن چهارده سالگی بود که به سلطنت رسید و ابتدای سلطنت مبارکهٔ او سنهٔ ۹۰۶ بوده که مطابق است با «مذهبنا حق» و به فارسی «شمشیر ائمه» و از لطایف در این مقام آن است که، یکی از دشمنان دین به شیخ اجل مروّج مذهب و دین، محقّق کرکی گفته: دلیل بر بطلان مذهب شما آن است که ترویج آن از ابتدای سلطنت صفویه شده که سنهٔ ۹۰۶ بوده و آن مطابق می‌شود با عدد «مذهب ناحق». شیخ در جواب او فرمود که، زبان ما عربی است .فارسی مگو، بلکه عربی بگو تا «مذهبنا حق» شود.

و شیخ ابن فهد روایت می‌کند از جماعتی از اساطین ملّت و دین از اجلای تلامذهٔ شهید اول و فخر المحقّقین، مانند شیخ مقداد سیوری وشیخ زین‌الدین ابی الحسن علی بن الخازن الفقیه و شیخ فخرالدین احمد بن المتوج بحرانی و علاّمهٔ نحریر بهاء الدین سید علی بن سید غیاث‌الدین عبدالکریم. رضوان الله علیهم اجمعین[2].

---

۱. ریاض العلماء، ج۴، ص ۸۰.

۲. بدان که این شیخ غیر از شیخ احمد [ابن محمد بن] ابن فهد بن حسن بن محمد بن ادریس المقری الاحسائی عالم فاضل مشهور به ابن فهد است. نیز روایت می‌کند از ابن متوج بحرانی از شیخ ←

بالجمله: در سنهٔ ۸۴۱ شیخ ابن فهد وفات کرد و قبر شریفش در کربلای مقدس نزدیک به خیمگاه واقع است با بقعه و قبهٔ عالیه. و ارباب تقوا و قدس چون به خاک وی بگذرند شرط تعظیم به جای آورند و از باطن آن شیخ بزرگوار استمداد نمایند چنانکه ثقات گفته‌اند که، سیداجل صاحب ریاض، مکرر به زیارت او می‌رفت و تبرّک می‌جست به او و صاحب نامه دانشوران گفته که کرامات چند ازآن مزار شریف حکایت می‌شودکه نگارش آنها موجب اطناب گردد.

أحمد بن محمّد علي بن محمّد باقر البهبهاني[1]

تولد سنة ۱۱۹۱ في كرمانشاه، وفي سن ست سنين شرع بدرس القرآن المجيد والكتب الفارسية، وفي مدة ستين حصل النحو والمنطق والمعاني والكلام، وصار يحضر الفقه بخدمة والده. ولمّا بلغ خمسة عشر سنة شرع في التصنيف والتأليف، وفي سنة ۱۲۱۰ هاجر إلى العتبات العاليات وحطّ رحله في النجف الأشرف، وتلمذ على كاشف الغطاء وصاحب الرياض والميرزا مهدى الشهرستاني والسيد محسن وغيرهم ﷺ ويروي عن المولى حمزة القائيني، وله شرح مختصر النافع ورسالة قوت لايموت ومرآة الاحوال وهي رحلته إلى

← فخرالدین بن علّامه و او معاصر است با ابن فهد صاحب ترجمه و از برای هر کدام شرحی است بر ارشاد علّامه و گاهی متحد می‌شود بعض مشایخ این دو بزرگوار و از این چند جهت بسیار شود که به هم مشتبه شوند (منه ﷺ). درباره ابن فهد احسائی ر.ک: مقدمهٔ خلاصة التنقیح فی المذهب الحق الصحیح که شرح ارشاد الاذهان است و اخیراً در قم تحقیق و منتشر شده است.

دربارهٔ این ابن فهد، ر.ک: روضات الجنات، ج ۱، ص ۷۵؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۶۶؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن نهم)، ص ۳۰۲؛ ریحانة الادب، ج ۸، ص ۱۲۴؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۲، ص ۴۶؛ لغت‌نامه دهخدا، «احمد»، ص ۱۲۰۵؛ بهجة الآمال، ج ۲، ص ۹۹ ـ ۱۰۰ ذیل ابن فهد حلّی؛ معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۱۸۸؛ روضة البهیه، ص ۲۳ ذیل ترجمهٔ ابن متوّج؛ لؤلؤة البحرین، ص ۱۷۶؛ ریاض العلماء، ج ۱، ص ۵۵؛ الاجازة الکبیره، ص ۱۱۶؛ نامهٔ دانشوران، ج ۱، ص ۳۷۵؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۷۶؛ الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۳۷۵؛ الروضة البهیه، ص ۱۲۱ ـ ۱۲۲؛ نخبة المقال، ص ۱۶۲؛ لؤلؤة البحرین، ص ۱۷۳ ـ ۱۷۴؛ دائرة المعارف الاسلامیه، ج ۱، ص ۱۹۴ ـ ۱۹۵.

۱. در شرح احوال و آثار او ر.ک: الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۱۱۰؛ اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۱۳۶؛ مکارم الآثار، ج ۳، ص ۹۹۴؛ ریحانة الادب، ج ۳، ص ۳۹۹؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۲، ص ۸۸؛ الذریعه، ج ۳، ص ۲۱۳، ۴۱۳، ۴۶۶ و ... و شرح حال خود نوشت او در مرآة الاحوال، با تحقیق آقای علی دوانی و توسط انتشارات امیرکبیر؛ وحید بهبهانی، ص ۳۳۸؛ نجوم السماء، ص ۳۸۳؛ الفوائد الرجالیه، ج ۱، ص ۶۷.

الهند وتحفة المحبين في المناقب وكشف الشبهة عن حكم المتعة إلى غيرذلك ـ[1] (كمله)

أحمد بن محمّد معصوم الحسيني[2]

سید اجل امیر نظام‌الدین. عالم فاضل، عظیم الشأن، جلیل القدر، شاعر، صاحب دیوان شعر و رسایل متعدّده[3] است و در سنهٔ ۱۰۸۶ در حیدرآباد هند وفات نمود.

ونجل جلیل اوسید علیخان در «فه» او را مدح و ثنای بلیغ گفته و اشعار بسیار از او نقل کرده[4] و شعرای زمان او را نیز مدح کرده‌اند. «ح مل» گفته که، او مانند صاحب بن عباد بود در عصر خویش. وفات کرد در زمان ما به حیدرآباد و بود مرجع علما و ملوک آن‌جا. و ما بین من و او مکاتبات و مراسلات بود.

أحمد بن محمّد بن مكّي الشهيدي العاملي[5]

خلاصة الأتقياء والفضلاء والنبلاء، از احفاد شهید اوّل است. معاصراست با «ح مل» وعالم و فاضل و ادیب و شاعر و منشی بوده. مدتی در هند و چند سالی در مکهٔ معظمه مجاورت داشته.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

أحمد بن محمّد بن المهنّا[6]

جامع المتبحّر فی أنساب سادات آل ابی طالب و هو فی طبقة المحقّق والعلاّمة أحمد بن محمد بن یوسف البحرانی[7].

---

۱. در کتاب وحید بهبهانی، ص۳۴۳، نام بیست و چهار اثر او ذکر شده است.

۲. برای مزید اطلاع ر.ک: اعیان الشیعه، ج۳، ص۱۵۴؛ امل الآمل، ج۲، ص۲۷؛ ریحانة الادب، ج۶، ص۲۰۰؛ فرهنگ سخنوران، ص۶۰۸؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج۲، ص۱۵۹؛ الذریعه، ج۹، ص۸۵؛ لغت‌نامه دهخدا، «نظام»، ص۵۹۲.

۳. آثار دیگر او عبارتند از: رسالة فی المعاد الجسمانی؛ النبوة الخاصه.

۴. سلافة العصر، ص۱۰ـ۲۲.

۵. امل الآمل، ج۱، ص۳۵.

۶. برای کسب اطلاعات بیشتر ر.ک: اعیان الشیعه، ج۳، ص۱۵۶ و ۱۸۸؛ ریحانة الادب، ج۴، ص۱۰۳ و ۱۰۴؛ لغت‌نامه دهخدا، «عبدلی»، ص۹۶.

۷. برای دریافت اطلاعات بیشتر ر.ک: اعیان الشیعه، ج۳، ص۱۷۲؛ امل الآمل، ج۲، ص۲۸؛ الاعلام، ج۱، ←

کشّاف دقائق المعانی، عالم عابد، فاضل محقّق، شاعر ادیب کامل، صاحب ریاض الدلائل و حیاض المسائل، والرموز الخفیة فی المسائل المنطقیه، و رسائلی در عینیت صلاة جمعه واستقلال الأب بولایة البکر الرشیدة. و در بداء در سنهٔ ۱۱۰۲ و به قولی در سنهٔ ۱۱۰۰ به طاعون عراق با دو برادر خود شیخ یوسف و شیخ حسین در زندگی پدرش وفات کرد و درکاظمین در جوار امامین همامین﵈ به خاک رفت.

صاحب روضات گفته که، نزد من این شیخ، افضل علمای بحرین است[1] و نقل شده که، محقّق سبزواری صاحب ذخیره در هر هفته دو روز با او خلوت می‌کرد و از او استفاده می‌نمود. انتهی.

و علّامه مجلسی﵀ ستایش بلیغی از او فرموده، قال فی حقه:

إنه کان من غرائب الزمان، وغلط الدهر الخَوّان، بل من فضل الله علیّ ونعمة البالغة لدیّ اتفاق صحبة المولی الأولی، الفاضل الکامل، الورع البارع، التقی الزکی، جامع فنون الفضائل والکمالات، حائز قصب السبق في مضامیر السعادات، ذی الأخلاق الرضیة والأعراق الطیبة البهیة، علم التحقیق وطود التدقیق، العالم النحریر والفائق في التحریر والتقریر، کشاف دقائق المعانی، الشیخ أحمد البحرانی ـ أدام الله تعالی ایّامه ـ وقرن بالسعود شهوره وأعوامه، فوجدته بحراً زاخراً في العلم لایساجل وألفیته حبراً ماهراً في الفضل لایناضل.

و مخفی نماند که، این شیخ احمد غیر از شیخ احمد بن زین‌الدین احسائی بحرانی[2] حکیم متأله، فاضل عارف، عالم عابد، محدّث ماهر، شاعر، صاحب

← ص ۲۲۹؛ روضات الجنات، ج ۱، ص ۸۷؛ ریحانة الادب، ج ۲، ص ۱۴۱ و ۲۳۰؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۲، ص ۱۶۹؛ الذریعه، ج ۱۱، ص ۲۵۲ و ۳۲۴؛ لغت‌نامه دهخدا، «احمد»، ص ۱۳۴۳؛ لؤلؤة البحرین، ص ۳۶.

۱. روضات الجنات، ج ۱، ص ۸۷.

۲. در ترجمهٔ شیخ احمد احسائی به کتب زیر می‌توان مراجعه کرد: اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۳۹۰ و ۴۰۷؛ روضات الجنّات، ج ۱، ص ۲۶؛ الاعلام، ج ۱، ص ۱۲۴؛ هدیة العارفین، ج ۱، ص ۱۵۸؛ اعلام هجر، ج ۱، ص ۱۱۲ـ۱۹۸؛ ریحانة الادب، ج ۱، ص ۷۹؛ فلاسفه شیعه، ص ۱۲۱ـ۱۲۴؛ تراجم الرجال، ج ۱، ص ۲۰۹؛ مؤلفین کتب چاپی، ج ۱، ص ۳۴۶؛ آئینه دانشوران، ص ۶۸۷؛ فهرست کتب شیخ اجل روحه از ابوالقاسم ابراهیمی؛ احسن الودیعه، ص ۳۰۶ـ۳۰۹؛ الآیات البیّنات القسم الثالث، ص ۱۸؛ اجازات الأحسائی، ص ۵ـ۶۳؛ إجازة الأحسائی للکاظمی، ص ۵ـ۲۸؛ اجازة الأسکوئی لولده، ص ۳۵ (مخطوط)؛ الأعلام، ج ۱، ←

شرح الزیاده و شرح حکمت عرشیهٔ ملاصدرا و شرح تبصره و رساله‌های بسیار است[1] که در اوایل سنهٔ ۱۲۴۳ در سفر حج وفات کرد و در ظهر بقعهٔ مبارکهٔ ائمهٔ بقیع ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ به خاک رفت و من بر سر قبر او رفته‌ام بر لوح مزارش نوشته بود:

لزین الدین (أحمد) نور علمٍ — یضيء به القلوب المُدْلَهِمَّة
یرید الجاحدون لیطفؤه — ویأبی الله إلا أن یُتمّه

واین دو شعر را از اشعار منسوبه به حضرت سیدالشهداء﵇ اقتباس کرده‌اند. قال﵇:

سبقتُ العالَمینَ إلی المعالی
بحسن خلیقةٍ وعلوّ همّة
ولاح بحکمتی نور الهدی فی
لیالٍ فی الضلالةِ مُدْلَهِمّة
یرید الجاهلون [الجاحدون ظ] لیطفؤوه
ویأبی الله إلّا أن یتمّه[2]

روایت می‌کند از آسید علی صاحب ریاض و از شیخ اکبر و آمیرزا مهدی شهرستانی و غیرهم. و شیخ احمد احسائی مذکور بسیار متعبّد بود و بر نوافل اهتمام

← ص۱۲۴؛ أدب الطف، ج۶، ص۲۶۷ـ۲۶۹؛ انوارالبدرین، ص۴۰۶ـ۴۰۹؛ تاریخ ادبیات ایران، ج۴، ص۲۷۸ـ۲۷۹ و ۲۸۶؛ تاریخ العراق بین احتلالین، ج۶، ص۲۹۸ـ۲۹۹، ج۷، ص۶۵ـ۷۲؛ تاریخ فلاسفه اسلام، ص۵۲ـ۱۰۶؛ شهداء الفضیله، ص۳۱۱؛ سیمای بزرگان، ص۱۷۳ـ۲۰۴؛ الروضة البهیه، ج۱، ص۳۹ـ۴۲؛ شرح العرشیه، ص۱۱۲؛ لباب الالقاب، ص۵۲ـ۵۶؛ مستدرک الوسائل، ج۳، ص۳۹۹؛ معجم المطبوعات، ص۳۶۸ـ۳۶۹؛ قصص العلماء، ص۳۴ـ۶۶؛ مجله یادگار، شماره ۵، ص۴ و ۱۰۶ـ۱۱۸؛ علاوه بر اینها کتب مستقلی نیز درباره او نوشته شده است: ۱. ترجمة الشیخ احمد الاحسائی شیخ عبدالله نجل او. و این کتاب توسط محمد طاهر خان کرمانی به فارسی ترجمه و در ۱۳۱۰ هـ.ق. در بمبئی چاپ شده است. ۲. تنبیه الغافلین و سرور الناظرین سید هادی هندی. ۳. سیرة الشیخ احمد الاحسائی نوشته خود او در بغداد سنة ۱۳۷۶ هـ. ۴. شیخ احمد احسائی، مرتضی چهاردهی مروی. ۵. عبقریة الشیخ الأوحد شیخ محمد حسین السابقی پاکستانی کویت ۱۳۹۶ هـ. ۶. نور الأنوار فی ترجمة الشیخ احمد و تلمیذیه الرشتی والکرمانی میرزا علی نقی قمی هندی.

۱. در کتاب اعلام هجر، ج۱، ص۱۴۵، تعداد ۱۶۸ اثر (کتاب و رساله) او آمده است.

۲. مقتل خوارزمی، ص۳۳؛ المناقب، ج۲، ص۷۲؛ بحار الأنوار، ج۱۰، ص۱۹۴.

تمامی داشت و در حق او گفته‌اند: من نظر إلی عباداته مدحه وإلی عباراته قدحه[۱].

ولمّا مات قام بمراسم عزائه المسلمون وجلس له صاحب الاشارات والمنهاج ثلاثة أيام بإصبهان.

أحمد بن منير العاملي الطرابلسي الشامي، مهذّب‌الدين[۲]

شاعر ماهر امامی، حافظ قرآن و عالم به لغت و ادب،صاحب دیوان شعر[۳] و مدایح در حق اهل بیت علیهم‌السلام. ولادتش در طرابلس ـ به فتح مهمله وضم موحده ولام که نام شهری است در ساحل شام ـ واقع شده و در سنهٔ ۵۴۸ وفات کرده. ابن خلکان گفته که، قبرش در جبل جَوْشن[۴] در حلب است و من زیارت کرده‌ام قبر او را و دیدم بر لوح مزارش نوشته بود:

مَن زارَ قبري فَلْيكُن موقِناً ... أنّ الذي ألقـــاه يـــلقاهُ

فـيرْحمُ الله امـرءاً زارَنـي ... وقـال لي: يـرْحَمُكَ اللّـهُ[۵]

مؤلّف گوید که، سید ابوالمکارم بن زهره ـ رحمة الله علیه ـ و شیخ اجل ابن‌شهرآشوب نیز در جبل جوشن مدفونند. و در آن‌جاست مشهد السقط، چنانکه

---

۱. این سخن استاد ایشان، میرزا مهدی شهرستانی است، ر.ک: تراجم الرجال، ج ۱، ص ۳۰۹.

۲. برای مزید اطلاع ر.ک: امل الآمل، ج ۱، ص ۳۵؛ اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۱۷۹؛ الاعلام، ج ۱، ص ۲۴۵؛ روضات الجنات، ج ۱، ص ۲۶۱؛ الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۴۲۹؛ ریحانة الادب، ج ۸، ص ۲۳۶؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۲، ص ۱۸۴؛ لغت‌نامه دهخدا، «احمد»، ص ۱۳۶۵؛ الذریعه، ج ۹، ص ۷۸۰؛ مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۵۳۷؛ مجله یغما، سال سوم، ش ۲۲، ص ۱۴۱ (مقاله این جانب تحت عنوان معرفی برخی از حافظان قرآن)؛ تهذیب ابن عساکر، ج ۲، ص ۹۷؛ الوافی، ج ۸، ص ۸۷؛ النجوم الزاهره، ج ۵، ص ۲۹۹؛ وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۱۵۶؛ الطلیعه، ج ۱، ص ۱۲۲.

۳. دیوان شعر او چاپ شده است.

۴. قال صفي‌الدين عبدالحق في مراصد الاطّلاع: جَوشَن ـ بالفتح ثم السكون و الشين المعجمة و النون ـ جبل مطل على حلب في غربيها في سفحه مقابر و مشاهد الشيعة. وقال في معجم البلدان في «جوشن» هذا لفظه: جوشن جبل في غربي حلب، ومنه كان يحمل النُحاس الأحمر وهو معدنه ويقال انه بطل منذ عبر عليه سبي الحسين بن علي ونساؤه، وكانت زوجة الحسين حاملاً فأسقطت هناك فطلبت من الصنّاع في ذلك الجبل خبزاً او ماءاً فشتموها و منعوها فدعت عليهم. فمن الآن من عمل فيه لايربح. و في قبلي الجبل مشهد يعرف بمشهد السقط ويسمّى مشهد الدكة: و السقط يسمّى محسن بن الحسين عليه‌السلام. انتهى (منه رحمه‌الله) و نیز ر.ک: منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۰۵؛ فوائد، ج ۲، ص ۵۶۸، در ترجمه ابن شهرآشوب.

۵. وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۱۵۹.

حموی در معجم البلدان، و فاضل قزوینی در عجائب المخلوقات گفته‌اند که، جبل جوشن در یمین شهر حلب واقع است و در آن کوه، معدن نُحاس است که چندان فایده ندارد؛ زیرا که چون اهل بیت امام حسین﵇ را به شام عبور می‌دادند نزدیک آن کوه رسیدند یکی از پردگیان آن حضرت را درد زاییدن گرفت و استمداد از اهالی آن سرزمین کردند مددی در حق ایشان ننمودند، بلکه ایشان را ناسزا گفتند. آن طفل در آن‌جا ساقط شد اهل‌بیت﵈ در حقّ آن گروه نفرین کردند. از نفرین آن مخدّرات، برکت از آن معدن برداشته شد[1] و از معجم البلدان نقل شده که اسم آن طفل محسن بن حسین﵇ بوده[2]. انتهی.

والبته آن جناب را در اسم و وصف اقتدا و اقتفا به عم مکرّم خود محسن بن علی﵇ شده.

فانظر إلى حظّ هذا الاسم كيف لقى ... من الأواخر ما لاقى من الأول

ومن شعر أحمد بن منير المذكور من قصيدة له:

وإذا الكريمُ رأى الخُمولَ نزيلَه ... في منزل فالجزمُ أن يتحولا[3]

كالبدر لما أن تضاءَل جَدّ في ... طلب الكمال فحازَهُ مُتنقِّلا

سفهاً لحلمك أن رضيت بمَشْرَبٍ ... رَنِقٍ ورزقُ الله قد ملأ المَلا

فارق تَرُقْ كالسيف سُلَّ فبان في ... متْنَيْهِ ما أخفى القِراب وأخْمَلا

لا تحسَبنّ ذهابَ نفسِكَ ميتةً ... ما الموتُ إلّا أن تعيش مُذلّلاً

لاترضَ من دُنياك ما أدناك من ... دنَسٍ وكن طيفاً جلاثم انْجَلى

وصِلِ الهجيرَ بهجْرِ قوم كلما ... أمطَرتَهُم شَهداً[4] جَنَوا لك حنظلا

مِنْ غادرٍ خَبُثَتْ مَغارسُ ودّه ... فإذا محضتَ له الوفاءَ تأوَّلا

---

۱. عجائب المخلوقات مطبوع در ضمن حیاة الحیوان، ص ۱۱۱.

۲. معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۸۶.

۳. این براساس نقل وفیات الأعیان است و در امل الآمل (ص ۳۸) «فالرأی أن یترحلا» است و در وفیات الأعیان «أن یترحلا» و در الطلیعه، ج ۱، ص ۱۲۳ «أن یترجلا».

۴. امل الآمل، ج ۱، ص ۳۶-۳۷.

قال في «مل»: وهذا الرجل كان من فضلاء عصره، شاعراً أديباً، قدم بغداد وأرسل إلى السيد الرضى[۱] هدايا مع مملوكه «تتر»، وكان مشهوراً بحبه له وتغزّله بـه، فأخـذ الرضـى الهدية والغلام، فلما رأى ابن منير ذلك، التهب أحشاؤه، وكان يضرب به المثل فـى الهـزل الّذي يراد به الجد، فكتب إليه قصيدة طويلة، أذكر منها أبياتاً دالة على تشيعه، منها قوله:

بـالمشعرين وبـالصفا والبيت أقسـم والحـجر

قلت: ثمّ ذكر أبياتاً منها، والقصيدة مذكورة بتمامها في انوار الربيع وغيره وملخّصها في مجالس المؤمنين[۲]. من أرادها فعليه به وهي مشتملة على عقائد أهل السـنة والجـمهور، ومنها ما يتعلق بأيّام العاشور، يقول:

وحلقت في عشرالمحرم ما استطال مـن الشـعر

ونـويت صـوم نـهاره وصـيام أيّـام أخـر

ولبست فـيه أجـلّ ثـوب للـملابس يـدّخر

وسهرت في طبخ الحبوب من العشاء إلى السـحر

وغدوت مكتحلاً أصافح مـن لقـيت مـن البشـر

ووقفت في وسط الطريق أقصّ شارب مـن عـبر

در این چند شعر اشاره کرده به عقیدهٔ اهل سنّت در ایّام عاشوراکه تبرّک می جستند به روز قتل امام حسین علیه السلام و اقامهٔ مراسم عید می‌کردند از توسعهٔ رزق برعیال و تجدید ملابس و قصّ شارب و تقلیم اظفار و مصافحه و تعییدات دیگر که مرسوم است مردم در اعیاد می‌کنند.

عبدالملك بن حبيب السلمي ـ که عالم اندلسیین بوده است و می‌گویند هزار کتاب تألیف کرده و در تهنیت به روز عاشورا یکی از خلفای اموی اندلس را خطاب کرده ـ این ابیات را سروده:

لاتنس لاتنسك الرحمان عـاشوراء وأذكره لازلت في التاريخ مـذكوراً

قـال النّـبي صـلوات الله يشـمله قـولاً وجـدنا عـليه الحـق والنـورا

---

۱. مراد سید رضی رازی است که تقریباً صد سال متأخر بوده از سید اجل اعظم مرتضی علم الهدی ـ رضوان الله علیه ـ اشتباه نشود سید رضی برادر سید مرتضی ـ والله العالم (منه ﷺ).

۲. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۵۳۷.

فـيمن تـوسع فـي إنـفاق مـوسمه أن لايـزال بـذاك العـام مـيسورا

نعوذ بالله من الخذلان والفضيحة وأن نقول بأهوائنا ماليس في الشريعة.

أحمد بن موسی بن جعفر[۱]

داماد شیخ طوسی، ابن محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن أبی‌عبدالله محمّد ملقّب به «طاووس» به جهت حسن صورت و جمال او، اوّل کسی که «نقابت» پیدا کرد به سوراء، ابن اسحاق، که در هر شبانه‌روزی هزار رکعت نماز می‌گزاشت و پانصد رکعت برای خود، و پانصد رکعت برای پدر خود، ابن الحسن بن محمد بن[۲] سلیمان بن داوود، برادر رضاعی حضرت صادق؈؛ چه آن که فاطمه مادر داوود، آن حضرت را به شیر داوود شیر داده بود، واین مخدّره همان است که حضرت صادق؈ عمل استفتاح را تعلیم او کرد که برای خلاصی داوود از زندان منصور به جای آورد. اُمّ داود آن عمل را در نیمهٔ رجب به جای آورد و داوود خلاصی یافت. و از این جهت است که آن عمل را عمل «اُمّ‌داود» می‌گویند. و داوود پسر حسن مثنی، پسر امام حسن مجتبی؈ است و بالجمله: سید احمد بن طاووس شیخ الفقهاء و فقیه اهل البیت؈ فاضل شاعر، عالم صالح، زاهد عابد، ورع فـقیه، مـحدّث مـدقق، ثـقهٔ جـلیل القـدر، فخر الفقهاء و سند الافاضل، جمال الدین[۳]، ابوالفضائل، صاحب تصانیف کثیره است

---

۱. برای کسب اطلاعات بیشتر ر.ک: امل الآمل، ج ۲، ص ۲۹؛ اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۱۸۹؛ الاعلام، ج ۱، ص ۲۴۶؛ روضات الجنات، ج ۱، ص ۶۶؛ الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۳۴۰؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۲، ص ۱۸۷؛ لغت‌نامه دهخدا، «احمد»، ص ۱۳۶۷؛ الذریعه، ج ۱، ص ۳۶۲ و ص ۵۳۲؛ خاتمهٔ مستدرک، چاپ جدید، ج ۲، ص ۴۳۲؛ منهج المقال، ص ۴۸؛ نقد الرجال، ص ۳۵؛ جامع المقال، ص ۱۴۲؛ انیس المسافر، ج ۱، ص ۲۰۴ـ۲۰۶؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۷۲؛ لؤلؤة البحرین، ص ۲۱۱ـ۲۱۷؛ منتهی المقال، ص ۴۶؛ مقابس الانوار، ص ۱۶؛ ملخص المقال، ص ۲۶ و ۳۶؛ الروضة البهیه، ص ۱۴۹ـ۱۵۳؛ اتقان المقال، ص ۲۲؛ قصص العلماء، ص ۴۱۸؛ نامهٔ دانشوران، ج ۱، ص ۱۷۸ـ۱۸۲؛ لباب الألقاب، ص ۳۱ و ۶۰؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۹۷؛ مقتبس الأثر، ج ۳، ص ۲۶۷ـ۲۶۸؛ رجال ابن داوود، ص ۴۵؛ عمدة الطالب، ص ۱۹۰؛ طرائف المقال، ج ۱، ص ۱۰۲ و ج ۲، ص ۶۱۴؛ طرائق الحقایق، ج ۱، ص ۲۲۳.

۲. محمد بن سلیمان بن داود، گفته شده در ایّام ابوالسرایا در مدینه خروج کرد و ابونصر بخاری گفته که کشته شد و سلیمان، والد او [و] مادرش ام‌کلثوم دختر حضرت امام زین‌العابدین؈ است (منه؈).

۳. بدان که سید جمال‌الدین احمد مذکور را سه برادر است: یکی رضی‌الدین علی که ترجمه‌اش بیاید؛ ←

که عدد آنها به هشتاد و دو می‌رسد و از جملهٔ آنهاست: ملاذ و بشری در فقه و کتاب شواهد القرآن، و عین العبرة فی غبن العتره[1] و الاختیار فی ادعیة اللیل والنهار، و نور الأقاحی النجدیه، و الأزهار فی شرح لامیة المهیار، و عمل الیوم واللیله، و کتاب بناء المقالة العلویة فی نقض الرسالة العثمانیه.

فقیرگوید که رسالهٔ عثمانیه[2] از تألیفات جاحظ است، و ابوجعفر اسکافی معتزلی نیز ردی بر آن نوشته در زمان خود جاحظ، و شیخ مفید﵀ نیز ردی بر آن نوشته. و کتاب بناء المقالة العلویه را این احقر در کتابخانهٔ شیخ خود محدّث نوری ـ نوّر الله مرقده ـ دیدم که به خط تلمیذش شیخ حسن بن داود صاحب رجال معروف بود و بر سیّدِ مؤلّف قرائت کرده بود و به خط سید تعلیقاتی بر آن بود.

و بدان که، این سید بزرگوار اوّل کسی است که نظر کرد در رجال و متعرّض شد ازبرای کلمات ارباب رجال در جرح و تعدیل و جمع در متعارضین و فتح این باب نمود برای علمای بعد از خود، و هم از مصنفات اوست کتاب حل الاشکال فی علم الرجال ونسخهٔ اصل آن رسیده به شیخ شهید ثانی[3] و نقل می‌فرماید از آن، و از او به پسرش شیخ حسن و شیخ حسن او را تحریر و تهذیب فرموده و نام نهاده به تحریر طاووسی.

و نیز بدان که، در مباحث فقه و رجال ابن طاووس هرگاه گفته شود، این سید جلیل مراد است چنانکه در کتب دعوات و مصابیح اگر ابن طاووس گفته شود مراد برادر او سید رضی‌الدین علی بن طاووس است. و در «ضا» گفته که،

← ۲. شرف‌الدین محمد؛ ۳. عزالدین حسن. واو والد مجدالدین محمد است که سیدی جلیل بوده و به نزد هلاکوخان رفت و کتاب بشارت را برای او تصنیف کرد، و به جهت خاطر او سالم ماند حله و نیل و مشهدین شریفین از قتل و نهب. کذا قال صاحب عمدة الطالب. و قال صاحب النخبة فی تاریخ وفات السید جمال‌الدین احمد﵀. فقیه اهل البیت ذوالشمائل، هو ابن طاووس ابوالفضائل هو ابن موسی شیخ بن داوود: فی باخع (۶۷۳) مضی إلی الخلود (منه﵀).

۱. با تحقیق آقای ارگانی چاپ شده است.

۲. نام دیگر آن، مقالات العثمانیه است، خطی؛ کتابخانه کوپرپلی ۸۱۵ به نوشتهٔ مسعودی، متکلمان شیعی همچون ابوعیسی وراق و غیر او در نقض این رساله، رسائلی نوشته‌اند. ر.ک: مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۰۳، چاپ عبدالسلام هارون، مصر، ص ۱۹۰۰؛ زندگی و آثار جاحظ، ص ۷۴.

۳. ر.ک: بحارالأنوار، ص ۱۰۸ و ۱۵۴.

وفات سید احمد بن طاووس در حدود سنهٔ ۶۷۳ واقع شده، و دفن شد در حلهٔ بهیه، و قبر او در آن جا معروف است که قصد می‌کند او را موافق و مخالف به هدایا و نذور. انتهی[۱].

أحمد بن موسى العاملي النباطي[۲]

والد شیخ علی نباطی، فاضل صالح عابد، ساکن نجف اشرف بوده و در آن‌جا وفات نموده.

أحمد بن مهدي بن أحمد آل أبي سعود[۳] الخطي

أحد أركان الدهر، ونبلاء العصر، وفصحاء المصر، له السبع العلويات جارى بها ابن‌ابی‌الحدید فقاقه، وله مائة قصيدة في رثاء الحسين عليه السلام و أشعار كثيرة في مناقب الأئمة عليهم السلام ومثالب أعدائهم. توفّي سنة ۱۳۰۶ و دفن بـ«الحباكة» المقبرة المعروفة بالقطيف. (كمله).

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

أحمد بن مهدي النراقي[۴]

عالم عابد فاضل، فقيه نبيه، شاعر اديب، سراج وَهّاج و بحر عجاج، فَحْل الفُحول،

---

۱. روضات.

۲. امل الآمل، ج ۱، ص ۴۰.

۳. برای کسب اطلاعات بیشتر ر.ک: اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۵۳؛ علماء معاصرین، ص ۳۹۰.

۴. برای کسب اطلاعات بیشتر ر.ک: طبقات اعلام الشیعه، ج ۲، ص ۱۱۶؛ اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۱۸۲؛ نجوم السماء، ص ۳۴۳؛ مرآة الاحوال، ج ۱، ص ۲۱۷؛ الاسناد المصطفی، ص ۷؛ الروضة البهیه، ص ۱۶؛ مجمع الفصحاء، ج ۲، ص ۳۳۰؛ لباب الالقاب، ص ۹۴؛ طرائف المقال، ج ۱، ص ۵۷؛ الاعلام، ج ۱، ص ۲۴۵؛ ریحانة الادب، ج ۶، ص ۱۶۰؛ روضات الجنات، ج ۱، ص ۹۵؛ مکارم الآثار، ج ۴، ص ۱۳۳۵؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۲، ص ۱۸۵؛ فرهنگ سخنوران، ص ۳۳۸؛ الذریعه، ج ۱، ص ۲۶۷، ج ۲، ص ۴؛ عبدالرحیم کلانتر ضرابی، تاریخ کاشان، ص ۲۸۲؛ زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۶۹، ۱۰۳ و ۱۲۳؛ جامع السعادات، مقدمهٔ مرحوم محمدرضا مظفّر؛ مثنوی طاقدیس، مقدمهٔ حسن نراقی؛ مجله پیام حوزه، سال اول، ش ۲، تابستان ۱۳۷۳، ص ۹۴، دستور العملی از مولی احمد نراقی از آقای محسن صادقی؛ مستدرک، ج ۳، ص ۳۸۸. مقدمه دیگر آثار او که توسط کنگره بزرگداشتش چاپ شد؛ شرح احوال و آثار ملامهدی نراقی و ملااحمد نراقی از رضا استادی، ص ۲۰۵ به بعد، گروهی از دانشمندان شیعه، ص ۲۵۳.

و فخر اهل المعقول والمنقول، العالم الربّانی الذی یکفی فی حقّه أن یقال: أنه استاذ الشیخ الأنصاری. و از برای اوست کتب جلیلهٔ نافعه، مانند مستند[1] در فقه و عوائد الأیّام و شرح تجرید و أساس الأحکام و مناهج الوصول إلی علم الأصول و مفتاح الأحکام و معراج السعاده و خزائن و طاقدیس[2] و سیف الامه در ردّ پادری و غیره. و معراج السعاده را این احقر مختصر کرده‌ام مسمّی به مقامات العلیة فی مراتب السعادة الانسانیه. وفات کرد ـ رحمة الله علیه ـ در حدود سنهٔ ۱۲۴۴ در نراق به وبای عام و نعشش را حمل کردند به نجف اشرف و در صحن مطهّر در پشت سر حضرت شاه ولایت ـ صلوات الله علیه ـ به خاک رفت.

قال صاحب الروضات:

وحکی لی بعضُ فضلاء تلامذته من جملة کرامات جثّته المقدّسة: إنّی لاقیتُها في بعض المنازل وکانت موضوعةً في أنزه مکان وحولها القرّاء مشغولون بتلاوة القرآن، وکنت خائفاً علیها لشدّة حرارة الهواء والتحام ذلك الجسد جدّاً. فلماجلستُ عنده لم أجدْ منه إلّا رایحةً طیّبةً تشبه رایحة المسك الأذفر، بل لم یوجد في بدنه الشّریف تغیُّرٌ أصلاً، إلی أن ورد في کنف مولانا أمیرالمؤمنین ﷺ وهذا من جملة خوارق العادات.

نعم! «یرفع الله الّذین آمنوا وعملوا الصّالحات والّذین اُوتوا العلم درجات»[3].

وقد بقی العلم والاجتهاد في بیته الشّریف ونسله المُنیف إلی هذه الأوان، وسوف یتصل ذلك بیمن باطنه المبارك إلی دولة إمامنا صاحب الزّمان. علیه سلام الله الملك المنّان[4].

---

۱. کتاب مستند الشیعه فی احکام الشریعه توسط مؤسسهٔ آل البیت ﷺ لاحیاء التراث تحقیق و منتشر شده است.

۲. «طاقدیس» معناه کما قال المحدّث البیرجندی المعاصر: اسم لسریر سلاطین العجم المزیّن بکلّ زینة. (منه ﷺ).

۳. از آیهٔ شریفهٔ سورهٔ مجادله گرفته شده است.

۴. روضات الجنات، ج ۱، ص ۹۸.

قلت: وابنه المولى محمد[۱]، عالم جليل فاضل نبيل صاحب التصنيف[۲]، توفّي بكاشان سنة ۱۲۹۷، وكذلك ابنه الآخر نصيرالدين[۳]، وله مصنّفات منها شرحه على الكافي و قد رأيته في مشهد الرضوى.

أحمد بن النجّار هو الشيخ الجليل[۴]

العالم الفقيه، جمال‌الدين، من أخصّ تلامذة الشهيد الأول، صاحب الحاشية المعروفة بالنجارية على القواعد ذكر فيها إفادات الشهيد وتحقيقاته على القواعد وهي حاشية جليلة مشحونة بالفوائد. (كمله).

أحمد بن نعمة الله العاملي[۵]

شيخ عالم زاهد، فاضل عابد، شاعر اديب، صاحب قيود و حواشى و مؤلفات كه از جملهٔ آنهاست مقتل الحسين عليه السلام. قرائت كرده بر او مولانا احمد اردبيلى و از او اجازه گرفته.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

آدم بن يونس النسفي[۶]

ثقهٔ عدل، قرائت كرده بر شيخ طوسى عليه السلام تصانيف او را. (م)[۷].

---

۱. شرح احوالش در المآثر، ص۱۴۴؛ لباب الالقاب، ص۲۳؛ فهرست كتابخانه رضويه، ج۵، ص۱۴؛ تاريخ كاشان، ص۳۸۳؛ نراق در آيينهٔ تاريخ، ص۸۱؛ نام‌هاى ماندگار، ص۷۵ آمده است.

۲. از اوست: انوار التوحيد؛ المراصد و مشارق الاحكام.

۳. دربارهٔ او نک: تاريخ كاشان، ص ۲۸۴؛ لباب الالقاب، ص ۱۰۳؛ مكارم الآثار، ج ۳، ص ۶۷۵؛ هدية الانام، ص ۳۹؛ بزرگان كاشان، ج ۲، ص ۲۳۰.

۴. براى مزيد اطلاع ر.ک: الكنى و الالقاب، ج ۱، ص۴۳۸؛ اعيان الشيعه، ج ۱، ص۱۹۴؛ ريحانة الادب، ج۸، ص۲۴۷؛ طبقات اعلام الشيعه، (قرن نهم)، ص ۱۱؛ الذريعه، ج ۶، ص ۱۶۹.

۵. در ترجمهٔ ابن خاتون ر.ک: اعيان الشيعه، ج ۳، ص۱۹۷؛ امل الآمل، ج ۱، ص ۴۰؛ روضات الجنات، ج ۱، ص ۷۶؛ الكنى و الالقاب، ج ۱، ص ۲۷۲؛ ريحانة الادب، ج ۷، ص ۴۸۹؛ لغت‌نامه دهخدا، «احمد»، ص ۱۳۷۴؛ تعليقه امل الآمل، ص ۴۰؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۶، ص ۸۸؛ رياض العلماء، ج ۱، ص ۷۷؛ الاجازة الكبيره، ص ۲۳؛ رياض الجنه، ج ۱، ص ۱۷۱؛ احياء الداثر، ص ۱۱؛ تكملة امل الآمل، ص ۱۰۳؛ معجم رجال الحديث، ج ۲، ص ۳۵۱.

۶. امل الآمل، ج ۲، ص ۷؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۸.

۷. بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۰۷، (فهرست منتجب‌الدين).

اسحاق بن إسماعيل بن التربتي المشهدي[۱]

عالم عامل، و فاضل كامل، فقيه نبيل، و ورع جليل، صاحب تعليقات بر شرح لمعه و غيره از خانواده علم بوده و كراماتى به او نسبت داده‌اند. در سنهٔ ۱۲۳۷ وفات كرد و در قتلگاه مدفون گشت در همان قبرى كه به دست خويش در ايّام حيات ساخته بود و روزها در كنار آن سجاده مى‌فكنده و عبادت خدا مى‌نموده. رزقنا الله التّجافى عن دار الغرور والإنابة إلى دار الخلود.

أسدالله بن إسماعيل الكاظمي[۲]

شيخ عالم جليل و فقيه نبيه، محقّق مدقق فاضل ماهر متتبّع، صاحب مقابس الأنوار فى احكام النبى المختار ﷺ وكشف القناع عن وجوه حجّيّة اللإجماع، ومنهج التحقيق فى حكمَى التوسعة والتضييق ونظم زبدة الأصول الى غير ذلك قال في «كملة»: أسد الله بن الحاج اسماعيل، خريّت طريق التحقيق ومالك أزمّة الفضل بالنظر الدقيق ذوالفكر الصائب والحدس الثاقب شديد الاحتياط في الفتاوى الشرعية. نقل عنه أنه ما اضطجع بمرقده إثنا عشر سنة ولا رأى للنوم لذة لاشتغاله بالتأليف، ونقل أنه كان يجتمع مع الجن ويباحثهم.

بالجملة: تلمذ كرده بر استاد كلّ آقاى بهبهانى و بر علاّمهٔ بحرالعلوم و محقّق قمى و ميرزا مهدى شهرستانى و شيخ كبير مرحوم شيخ جعفر. رضوان الله عليهم اجمعين.

---

۱. براى دريافت اطلاعات بيشتر ر.ك: اعيان الشيعه، ج ۳، ص ۲۶۲؛ فردوس التواريخ.

۲. دربارهٔ محقّق نحرير علاّمه كاظمى، ر.ك: روضات الجنّات، ج ۱، ص ۹۹؛ اعيان الشيعه، ج ۳، ص ۱۳۵؛ طبقات اعلام الشيعه، ج ۲، ص ۱۲۲؛ ريحانة الادب، ج ۳، ص ۳۹۷؛ مكارم الآثار، ج ۳، ص ۹۷۸؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۲، ص ۲۴۱؛ الذريعه، ج ۱۸، ص ۵۴، ج ۲۱، ص ۳۷۵ و ج ۲۳، ص ۱۸۴؛ مصفى المقال، ص ۷۶؛ هدية الاحباب، ج ۱، ص ۲۰۳؛ وحيد بهبهانى، ص ۲۷۸؛ مقابس الانوار، ص ۱۷؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۶؛ مرآة الكتب، ص ۴۴؛ هدية العارفين، ص ۲۰۳؛ معجم رجال الفكر و الادب، ص ۳۶۸؛ قصص العلماء، در ضمن شرح حال مرحوم شيخ جعفر نجفى؛ موسوعة العتبات المقدسة، «قسم الكاظمين»، ص ۸۰؛ تاريخ علمى و اجتماعى اصفهان در دو قرن اخير، ج ۳، ص ۱۹۹؛ مرآة الاحوال، ج ۱، ص ۱۹۹؛ بهجة الآمال، ج ۲، ص ۲۴۴.

و از شیخ کبیر، به جد اولاد تعبیر می‌کند به جهت آن است که داماد شیخ بوده. وفات کرد در سنهٔ ۱۲۲۰[1].

و او را پسری بوده عالم فاضل، صالح تقی فقیه، زاهد جلیل نبیل، مسمّا به «شیخ اسماعیل»، اعجوبهٔ دهر و مُجاز از اغلب اساتید عصر خود بوده، لکن روزگار او را مهلت نداد در عنفوان جوانی و ریعان زندگانی به سن سی سالگی نرسیده بود که به طاعون عراق وفات یافت. و کان ذلك في حدود بضع وأربعين ومائتين وله المنهاج في الأصول ورسائل في الفقه.

وللشيخ أسد الله ايضاً ولد آخر فاضل جليل ماهر، اسمه الشيخ باقر، كان رئيساً مطاعاً، له اهتمام كثير في الزيارات والقربات وصلة الأرحام وإقامة عزاء الحسين عليه السلام وهو أوّل من سنّ اللطم على الصدور في الصحن الشريف، وله مساعي جميلة في تعظيم شعائر الأئمة عليهم السلام، توفّي سنة ۱۲۵۵. (كملة).

أسدالله بن عبدالله البروجردي[2]

عالم فاضل کامل، در فقه و اصول تلمیذ صاحب قوانین و داماد آن بزرگوار است و صاحب اولاد[3] فضلاست. «ضا»: وكان يدّعي الأفضليّة على جميع علماء عصره، وأُوتي

---

۱. در وفات ایشان اختلاف است از ۱۲۲۰ ـ ۱۲۳۷ قائل دارد. و آنچه در متن آمده با اجازهٔ شیخ احمد احسائی به او در سال ۱۲۲۹ هـ. هماهنگ نیست.

۲. برای مزید اطلاع ر.ک: طبقات اعلام الشیعه، ج ۲، ص ۱۲۸؛ اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۲۸۶؛ ریحانة الادب، ج ۲، ص ۲۵؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۲، ص ۲۴۲؛ مکارم الآثار، ج ۶، ص ۱۹۵۲؛ روضات الجنات، ج ۱، ص ۱۰۱؛ لغت‌نامه دهخدا، «اسد الله»، ص ۲۲۶۴؛ الذریعه، ج ۶، ص ۱۷۰؛ تاریخ بروجرد، ج ۲، ص ۳۱۸؛ الدرالبهیه، ص ۶؛ منتظم ناصری، ج ۳، ص ۲۳۶؛ ناسخ التواریخ، (جلد قاجاریه)، ج ۳، ص ۲۰۵؛ المآثر و الآثار، ص ۱۴۰؛ لباب الالقاب، ص ۵۹؛ الروضة البهیه، ص ۲۶۲ ـ ۲۶۳؛ قصص العلماء، ص ۱۱۵ ـ ۱۱۷، ۱۴۵ و ۱۸۲؛ الکرام البرره، ص ۱۲۸؛ زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۶۶ ـ ۶۷؛ دانشنامه جهان اسلام، ج ۳، ص ۲۵۰ ـ ۲۵۱.

۳. و ایشان جمال‌الدین محمد، فخرالدین محمد و نورالدین محمد می‌باشند که هر سه از فضلا بوده‌اند و والدهٔ ایشان صبیهٔ مرحوم میرزا قمی رحمه الله بوده که ملك الشعراء فتحعلی خان صباء در تاریخ این عرس گفته:

عقل گفتا اسد اللهی باز — همدم دخت ابوالقاسم شد

و آقا جمال‌الدین در فقه، حدیث و تفسیر متبحّر و مسلّم بوده در تهران توقف داشته و اما نورالدین در عتبات عالیات در اوقاتی که در حوزهٔ علمیهٔ شیخ الکلّ محقّق انصاری اشتغال داشته در عنفوان جوانی وفات کرد. رضوان الله علیهم أجمعین (منه رحمه الله).

سَعةً في أمر الدنيا، وعزّةً شامخةً عند الخواصّ والعوامّ، وطولاً في العمر؛ إلّا أنّه كان ذاجُربُزةٍ عجيبةٍ، لايستقرّ رأيه الشّريف على فتويً غالباً.

وكان﵀ أوّل السلسلة في بيت العلم. ومات في أواخر سنة ۱۲۷۰ سبعين ومائتين بعد الألف، وقام بمراسم تعزيته غالب بلاد الشيعة. وكان مسقط رأسه ومصرع نفسه في بلدة دار السرور بروجرد[۱]. انتهى.

قلت: والظاهر أنه﵀ توفّي سنة ۱۲۷۱ و دفن ببلدة بروجرد.[۲]

أسدالله بن محمّد باقر بن محمّد تقي الموسوي الجيلاني الأصفهاني[۳]

سيّد سند، مروج الأحكام، فخر الفقهاء الأعلام، ابن سيدنا الحجة الاسلام، از اجلای تلامذهٔ شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام است. والد بزرگوارش عنایتی عظیم به او داشته و مردم را به متابعت و اجلال او تحریص می‌فرموده. کافهٔ مردم برجلالت او متفق بوده‌اند و او را به ورع و تقوا و علم و حلم ستوده‌اند.

در سال وفات والد ماجدش از نجف به اصفهان آمد و بر جنازهٔ والدش، او نماز گزارد. و مردم در اغلب مکارم اخلاق و محامد اوصاف، او را بر پدرش مقدم می‌داشتند. گویند آب فرات را این بزرگوار درنجف اشرف جاری ساخت، و تعمیر مسجد سهله را او نمود، و در سنهٔ ۱۲۹۰ از اصفهان به عتبات حرکت کرد، در منزل کرند از منازل راه عتبات عالیات از دنیا رحلت فرمود. جنازه‌اش را به عتبات حمل کردند و به خاک سپردند. و قبر شریفش درنجف اشرف درنزدیکی باب قبلهٔ صحن

---

۱. روضات الجنات، ج ۱، ص ۱۰۱.

۲. مؤید این مطلب سخن منتظم ناصری (ج ۳، ص ۲۳۶) و مادهٔ تاریخ صادق مداح و لوح قبر آن مرحوم است. صادق مداح گفته:

گریست صادق مداح و گفت تاریخش　　عمود دین بشکست و نمند کعبهٔ دین

۳. برای کسب اطلاعات بیشتر ر.ک: تذکرة القبور، ص ۱۲۷؛ زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۱۹۰ـ۱۹۱؛ دائرة المعارف تشیع، ج ۲، ص ۱۳۳؛ اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۲۸۷ و ج ۱۱، ص ۱۵۲؛ الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۱۷۴؛ طبقات اعلام الشیعه، ج ۲، ص ۱۲۴؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۲، ص ۲۴۲؛ ریحانة الادب، ج ۲، ص ۲۶؛ الذریعه، ج ۱۰، ص ۹۵؛ المآثر و الآثار، ص ۱۳۹؛ مکارم الآثار، ج ۳، ص ۸۳۶؛ نجوم السماء، ج ۱، ص ۶۵؛ معارف الرجال، ج ۱، ص ۹۴. مقدمهٔ کتاب الامامه که با تحقیق آقای سید مهدی رجایی، توسط کتابخانهٔ مسجد سید اصفهان منتشر شده است؛ علماء النجف الاشرف، ج ۱، ص ۵۰۲ـ۵۰۳.

مطهّر مقابل قبر مرحوم شیخ انصاری است و با اوست قبر جناب سید اجل، عالم کامل، صاحب مقامات عالیه، آقای حاجی سید علی شوشتری[1]. رضوان الله علیه.

أسعد بن عبدالقاهر بن أسعد الأصفهاني[2]

شیخ فاضل جلیل، ابوالسعادات، صاحب کتاب توجیه السؤالات فی حلّ الإشکالات ومنبع الدلائل ومجمع الفضائل، ورشح الولا[3] فی شرح الدعاء (یعنی شرح دعاء صنمی قریش) که شیخ کفعمی در حواشی جنة الواقیه از آن نقل کرده. «ح مل» فرموده که، سید علی بن طاووس از این شیخ روایت می‌کند و خواجه نصیر طوسی و میثم بن علی بحرانی نزد او تلمذ کرده‌اند و علاّمهٔ مجلسی﵀، در [جلد] ۱۷ بحار فرموده که،این شخص جمع کرده ما بین کتاب شهاب که در کلمات حضرت رسولﷺ است و ما بین کلمات امیرالمؤمنین﵇ در کتاب مجمع البحرین و مطلع السعادتین.

اسکندر بن درییس[4] بن عکبر[5] الورشیدي الخرقاني[6]

از اولاد مالك اشتر نخعی، صالح وَرع ثقه است ـ(م). و نقل عنه: أنه قد رأی القائم﵇ کرّات.

---

۱. بعضی از عرفا در حال این سید بزرگوار حکایتی نوشته از ارادت او به ملاقلی شوشتری و کراماتی از ملاقلی، لکن آثار وضع از ناصیهٔ آن لایح است. (منه﵀).

۲. برای مزید اطلاع ر.ک: امل الآمل، ج ۲، ص ۳۲؛ روضات الجنات، ج ۱، ص ۱۰۲؛ اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۲۹۷؛ ریحانة الادب، ج ۷، ص ۱۲۴؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۲، ص ۲۴۷؛ لغت‌نامه دهخدا، «اسد»، ص ۲۳۰۶؛ سفینة البحار، ج ۱، ص ۶۲۱؛ مقتبس الأثر، ج ۴، ص ۲۴۹؛ مصفی المقال، ص ۳۰۲؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۱۲۴؛ مستدرك الوسائل، ج ۳، ص ۴۷۳؛ الذریعه، ج ۲، ص ۲۷۸ و ج ۱۱، ص ۲۳۶؛ ریاض العلماء، ج ۱، ص ۸۱؛ معجم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۸۶؛ الجامع فی الرجال، ج ۱، ص ۲۳۷؛ الانوار الساطعه، ص ۱۷؛ موسوعات رجال الشیعه، ج ۲، ص ۲۱۲.

۳. در بحارالأنوار، ج ۵، ص ۲۶۲: البلاء آمده است.

۴. در بعض نسخ امل الآمل «دوبیس» بن عسکر است.

۵. عکبر ـ بضم العین ـ و ورشید، قریة من قری همدان. (منه﵀).

۶. امل الآمل، ج ۱، ص ۳۳؛ اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۳۰۱؛ ایضاح الاشتباه، ص ۳۱۵؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۹۰؛ لسان المیزان، ج ۱، ص ۴۳۳؛ التابس، ص ۳۰ـ۳۱.

إسماعيل بن أحمد العلوي العقيلي الطبرسي النوري[۱]

سید جلیل، فقیه محدّث، کامل بی بدیل، صاحب کفایة الموحدین در چند مجلد و شرح کبیری بر نجات العباد که از ملاحظهٔ این دوکتاب معلوم می‌شود کثرت‌اطلاع و تبحّر آن جناب. ساکن درنجف اشرف بود. درغرهٔ شعبان سنهٔ ۱۳۲۱ در بلدهٔ شریفهٔ کاظمین وفات کرد. جنازه‌اش را به نجف اشرف حمل کردند و در صحن مطهّر در پایین ایوان مبارک ـ ظاهراً ـ مدفون گشت. و من آن بزرگوار را در نجف‌اشرف ملاقات کرده لکن موفق نشدم که از آن جناب اخذ نمایم. رحمة الله و رضوانه علیه.

إسماعيل بن أبي عبدالله الحسين شرف‌الدين العودي العاملي الجزيني[۲]

عالم فاضل علّامه، شاعر ادیب، له أرجوزة فی شرح الیاقوت فی الکلام وغیر ذلك.

إسماعيل بن الحسن بن محمّد الحسني[۳]

نقیب نیشابور، فاضل، ثقه، صاحب کتاب انساب الطالبیه، و کتاب شجون الأحادیث و زهرة الریاض است.

---

۱. ترجمه یا یادکردی از این بزرگوار در این منابع آمده است: اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۳۰۹؛ طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۱۵۱؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۲، ص ۲۶۰؛ ریحانة الأدب، ج ۶، ص ۲۵۸؛ اختران تابناک، ج ۱، ص ۸۱؛ دانشمندان و رجال مازندران، ص ۲۳؛ الذریعه، ج ۲، ص ۲۰۳، ج ۱۸، ص ۱۰۱ و ج ۲۵، ص ۸۴؛ معجم مؤلفی الشیعه، ص ۲۸۹؛ مؤلفین کتب چاپی، ج ۱؛ لغت‌نامه دهخدا، «نوری»، ص ۸۷۹؛ زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۱۹۷؛ هدیة الرازی، ص ۷۳؛ تکملة نجوم السماء، ج ۱، ص ۳۵۱.

۲. امل الآمل، ج ۱، ص ۴۱.

۳. برای مزید اطلاع ر.ک: اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۳۱۸؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۳۳؛ ریحانة الادب، ج ۷، ص ۲۶۸؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۲، ص ۲۶۵؛ فرهنگ تراجم نگاران (خطی)؛ لباب الانساب، ج ۲، ص ۶۴؛ الشجرة المبارکه، ص ۴۳؛ ریاض العلماء، ج ۱، ص ۸۳؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۹۵.

إسماعيل بن الحسين بن محمّد بن الحسين بن أحمد بن محمّد[1] بن عزيز بن الحسين بن محمّد الأطروش ابن علي بن [أبي] الحسين علي بن [...] محمّد الديباج ابن الإمام جعفر الصادق عليه السلام أبوطالب المروزي العلوي النسّابة الحسيني

اول کسی که از جداد او منتقل شد به مرو از قم، احمد بن محمد بن عزیز است.

و از برای اوست از مصنّفات، حظیرة القدس حدود شصت مجلد وغیر آن از مصنّفات دیگر که همگی در انساب بوده. اجتمع به یاقوت الحموی بمرو سنة ۶۱۴ و عقد له ترجمة مفصلة فی معجم الادباء[2]. (کمله).

إسماعيل بن رضي الحسيني الشيرازي النجفي السامرائي[3]

سید جلیل عالم، پسر عموی حجة الاسلام میرزا شیرازی ـ عطّر الله مرقده ـ و برادرزن آن بزرگوار و افضل شاگردان آن جناب بوده. در سنهٔ ۱۳۰۵ در کاظمین وفات کرد و جنازه‌اش را به نجف حمل کردند و در حجرهٔ جنوبی صحن شریف در جهت شرقی، در همان حجره‌ای که خواهرش مدفون بود مدفون گشت و چون خبر فوتش به حجة الاسلام میرزا رسید فرمود که، «او نتیجهٔ عمر من بود».

له اشعار في رثاء الحسين عليه السلام وفي مدح أمير المؤمنين عليه السلام. (كمله).

إسماعيل بن عبدالغفور العلوي السبزواري[4]

السيد العالم الفاضل، توفّي سنة ۱۲۶۲، وحمل نعشه إلى المشهد الرضوي، ودفن في التوحيدخانه.

---

۱. برای دریافت اطلاع بیشتر ر.ک: اعیان الشیعه، ج۳، ص۳۱۹؛ الاعلام، ج۱، ص۳۰۸؛ ریحانة الادب، ج۳، ص۱۱۲؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج۲، ص۲۶۶؛ الذریعه، ج۳، ص۶۰۱، ج۷، ص۱۳۰، ج۱۲، ص۲۹؛ فرهنگ تراجم نگاران.

۲. معجم الادباء، ج۶، ص۱۴۵.

۳. برای مزید اطلاع دربارهٔ او، ر.ک: علماء معاصر، ص۲۳۷؛ الحصون المنیعه، ج۲، ص۲۷۹؛ تأسیس الشیعه، ص۶؛ شعراء الغری، ج۱، ص۳۱۸؛ طبقات اعلام الشیعه، ج۱، ص۱۵۶؛ آشنایی با زندگانی آیت الله سید عبدالهادی شیرازی؛ هدیة الرازی، ص۷۲؛ الکنی و الالقاب، ج۳، ص۲۲۵؛ دانشمندان و سخن سرایان فارس، ج۱، ص۲۶۷.

۴. مطلع الشمس، ج۲، ص۴۱۹؛ مکارم الآثار، ج۵، ص۱۶۷۹.

إسماعيل بن عباد بن عباس الطالقاني كافي الكفاة[1]

معروف به صاحب ابن عباد. پایهٔ فضل و کمال و معالی و افضال آن قدوهٔ ارباب جلال از آن گذشته است که زبان تواند ثنای او گوید، چه ظاهر است که چون جمال به غایت رسد دست مشّاطه بیکار ماند و چون بزرگی و جلال به حدّ کمال رسد بازار وصّافان شکسته گردد.

آن جناب از وزرای آل بویه و ملجأ عوام و خواص و مرجع ملّت و دولت و از خانوادهٔ شرف و عزّت بوده.

وَرِثَ الوَزارَةَ كابِراً عن كابرٍ ... مَوْصُولَةَ الإسْنادِ بالإسنادِ

يَروى عَنِ العبّاس عَبّادٌ وَزا ... رَتَهُ وإسْماعِيلُ عن عَبّادِ[2]

و یگانهٔ عصر خویش بود در فضل و کمال و علم و ادبیت، و علویین و سادات و علما و فضلا نزد او محلّی منیع و منزلتی رفیع داشتند. و از علما ترویج می‌کرد و ایشان را به تصنیف و تألیف تشویق می‌نمود. به جهت خاطر او شیخ فاضل خبیر ماهر،

---

۱. ترجمه احوال این مرد نامور و بزرگوار در این منابع نیز آمده است: اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۳۲۸؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۳۴؛ الاعلام، ج ۱، ص ۳۱۲؛ التدوین، ج ۲، ص ۲۹۳؛ تاریخ التراث، ب ۴، ص ۲۴۸ و ج ۸، ص ۳۷۲؛ دانشنامهٔ ایران و اسلام، ص ۶۸۲؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن چهارم)، ص ۶۲؛ فهرست ابن ندیم، ص ۱۵۰؛ ریحانة الادب، ج ۸، ص ۸۹؛ الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۴۰۳؛ معالم العلماء، ص ۱۰؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۲، ص ۲۷۴؛ روضات اسفزاری، ج ۱، ص ۵۳۶؛ الذریعه، ج ۱، ص ۵۶ و ج ۹، ص ۵۷۷؛ مقدمه دیوان صاحب بن عبّاد، تحقیق شیخ محمد حسن آل یاسین؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۱۹؛ تعلیقة امل الآمل، ص ۱۰۳؛ معجم الادباء، ج ۶، ص ۱۶۸؛ وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۷۵؛ الدرجات الرفیعه؛ الطلیعه فی شعراء شیعه، ج ۱؛ شرح درایة الحدیث از شهید؛ شذرات الذهب، ج ۳، ص ۱۱۳؛ بغیة الوعات سیوطی، ص ۱۹۶؛ بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۲۶۴ ـ ۲۶۶؛ تجارب السلف ابن سنجر، ص ۲۴۳؛ مرآة الجنان، ج ۲، ص ۴۴۱؛ منتهی المقال، ص ۵۶؛ سفینة البحار، ج ۲، ص ۱۳؛ معاهد التنصیص، ج ۲، ص ۱۶۲؛ نهایة الارب، ج ۳، ص ۱۰۸؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۱۱، ص ۳۱۴؛ تاریخ ابن خلکان، ج ۱، ص ۷۸؛ کامل ابن اثیر، ج ۹، ص ۳۷؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۱۳۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۵۱۱ ـ ۵۱۴؛ یتیمة الدهر، ج ۳، ص ۱۹۲؛ طبقات النحاة و اللغویین، ص ۲۱۹ ـ ۲۲۶؛ نزهة الأولیاء، ص ۳۹۷ ـ ۴۰۱؛ مرآة الجنان، ج ۳، ص ۴۲۱ ـ ۴۲۶؛ المختصر فی اخبار البشر، ج ۲، ص ۱۳۷؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۴، ص ۴۶۶؛ مصفی المقال، ص ۱۲۹؛ کشف الظنون، ج ۱، ص ۳۰، ۶۱۹، ۷۹۶ و ۹۰۰، ج ۲، ص ۱۲۸۷، ۱۳۷۶، ۱۳۹۱، ۱۳۹۴، ۱۳۹۸ و ...؛ وقایع السنین و الاعوام، ص ۲۳۷؛ الجامع فی الرجال، ج ۱، ص ۲۵۴؛ نجوم الزاهره، ج ۴، ص ۱۶۹ ـ ۱۷۱؛ کشف الحجب والاستار، ص ۳۸۸، ۴۲۳، ۴۲۴ و ۴۲۵؛ هدیة العباد از ادیب.

۲. شعر از ابوسعید رستمی است. ر.ک: یتیمة الدهر، ج ۳، ص ۲۳۷؛ معجم الادباء، ج ۶، ص ۲۵۷.

حسن بن محمد قمی، تاریخ قم را تألیف کرده و در اوّل آن برخی از فضایل جناب صاحب را ذکر کرده[۱]، و نیز شیخ صدوق به جهت او عیون اخبارالرضاؑ را تألیف نموده و مصدّر کرده آن را به ذکر دو قصیده از او در اهدای سلام به سوی مولانا الرضاؑ و ابن فارس کتاب الصاحبی را ـ که درلغت است ـ به اسم او معنون کرده و شیخ اجل حسین بن علی بن بابویه برادر صدوق نیز، کتابی به اسم او تألیف کرده، و ثعالبی به جهت او یتیمة الدهر را تصنیف کرد در احوال شعرا. و جمله‌ای از علمای عامه به مدح و ستایش او کتاب‌های خود را زینت داده‌اند.

ثعالبی در وصف جنابش گفته: لیست تحضرني عبارة أرضاها للإفصاح عن علوّ محله في العلم والأدب، وجلالة شأنه في الجود والكرم، وتفرده بغايات المحاسن، وجمعه أشتات المفاخر؛ لأن همة قولی تنخفض عن بلوغ أدنى فضائله ومعاليه، وجهد وصفی يقصر عن أيسر فواضله ومساعيه[۲]. الخ.

و جناب صاحب، اعجوبهٔ زمان و نادرهٔ دوران ودرتشیّع وحبّ اهل بیتؑ اوحدی زمان بود حتی آن که اهل اصفهان مذهب تشیّع را به او می‌دادند و می‌گفتند فلانی بر دین ابن عباد است.

نقل است که، در ایّام حکومت صاحب ابن عباد در اصفهان و ترویج مذهب حق در میان ایشان، روزی پیرمردی وارد خانهٔ خود شد دید مردی با خاتونِ خانهٔ او مباشرت می‌نماید تازیانه بگرفت و خاتون را تأدیب می‌نمود. خاتون چون مخالف شیعه بود لاجرم در اثنای تازیانه خوردن می‌گفت: بالقضا والقدر؛ یعنی در زنا دادن، من تقصیر ندارم از روی قضا و قدر بوده. شوهربا وی عتاب کرد که، ای دشمن خدای، زنا می‌دهی و عذر ناموجّه می‌گویی؟ خاتون چون این سخن شنید از روی درد دین فریاد بر کشید و گفت: آه! آخرتو ترک سنّت کردی و مذهب ابن عَبّاد را اختیار کردی. آن شیخ متنبّه شد تازیانه از دست افکند و عذر خواست و گفت: أنت سنّية حقّاً[۳]!

---

۱. تاریخ قم، ص۴.
۲. یتیمة الدهر، ج۳، ص۲۲۵.
۳. مجالس المؤمنین، ج۲، ص۴۵۱.

و جناب صاحب را تألیفات بسیار است از جمله: کتاب محیط است در لغت درهفت مجلد، و کتاب الکافی فی الرسائل [۱]؛ و کتاب الأعیاد، و فضایل النّیروز، و مقاله‌ای در حضرت عبدالعظیم و این رساله را شیخ ما در «خک» در ترجمهٔ عبدالعظیم ذکر فرموده و کتاب التذکره، و کتاب الوزراء، و کتاب الأنوار، و کتاب العروض، و کتاب جوهرة الجمهره، وکتاب الشواهد، و کتاب القضاء والقدر، و کتاب الإمامه و در آن کتاب ذکر کرده تفضیل امیرالمؤمنین﵇ و تثبیت امامت آن حضرت را، إلی غیر ذلك.

و اشعار بسیار که موافق آنچه در کامل بهائی گفته، ده هزار در مدح ائمه﵈ و تبرّی از اعدای ایشان انشاد نموده و بسیاری از اشعار او را ابن شهرآشوب ایراد کرده و از اشعار اوست:

حُبّ عليّ بن أبی طالب﵇ هُوَ الّذی يَهْدي إلی الجنّة
إنْ كانَ تَفضيلي له بِدْعَةً فَلَعْنَةُ اللّهِ علی السُنّةِ [۲]

(وقوله)

أبا حسنٍ لو [۳] كان حبُّكَ مُدْخِلي جَهَنَّم [۴] إنّ الفوزَ عند[ی] جَحيمُها
فكيفَ يخافُ النّارَ من هو مُؤمنٌ بأنّ أمير المؤمنينَ قَسيمُها [۵]؟

(وقوله)

أنَا وَجَميعُ مَنْ فوقَ التُّرابِ فِداءُ تُرابِ نَعْلِ أبي تُرابٍ

و سید مرتضی﵀ در درر و غرر این دو بیت را از او نقل کرده:

لو شُقَّ عن قلبي يُرى وَسْطُه سَطْران قَدْ خُطّا بلا كاتبٍ:
ألْعَدلُ والتوحيدُ في جانبٍ وحُبّ أهْلِ البَيتِ في جانبٍ [۶]

---

۱. الکافی فی الترسل یا کافی الرسائل. ظاهراً مجموعه‌ای است از رسائل صاحب و کتاب مستقل نیست. ر.ک: هدیة العباد، ص ۱۷۶.

۲. دیوان صاحب بن عباد، ص ۹۷؛ یتیمة الدهر، ج ۳، ص ۲۴۷.

۳. در دیوان صاحب بن عباد، ص ۲۷۵ به جای «لو» «ان» است.

۴. در دیوان صاحب بن عباد، ص ۲۷۵ به جای «جهنّم ان»، «جحیماً فان» است.

۵. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۴۴۹؛ کشکول، ص ۱۷۷؛ روضات الجنات، ج ۱، ص ۲۹؛ دیوان صاحب بن عباد، ص ۲۷۵.

۶. دیوان صاحب بن عباد، ص ۱۸۴؛ امل الآمل، ص ۴۳؛ امالی سید مرتضی، ج ۱، ص ۴۰۰.

و هم از اشعار اوست:

قالت: تحبّ معاوية) قلت: اسكتي يا زانِيَةُ
قالَتْ: أسأتَ جوابية فأَعَدْتُ قَوْلي ثانِيَة
يا زانية، يا زانية، يا بنت ألفي زانيَة
[أأحببّه و] أحبّ من شتم الوصي علانية؟[1]
فعلى يزيد لعنةٌ وعلى أبيه ثمانية

وكان إذا شرب ماءَ الثلج أنشد على أثره:

قعقعةُ الثلج بماءٍ عذْبِ تستخرجُ الحمد من أقصى القلبِ[2]

ثمّ يقول: اللّهمّ جدّد اللعنَ على يزيد.

وله أيضاً في مدحِ أميرالمؤمنين عليه السلام:

كان النبيّ مدينةَ العلم التي حَوت الكمال وكنتَ أفضلَ باب
ردَّتْ عَلَيْكَ الشمسُ وهي فضيلةٌ ظهرت فلم تُستَر بلفٍّ نقاب
لم أحْكِ إلّا ما رَوَتْهُ نواصِبٌ عَادَتْكَ وَهي مُباحَةُ الأسباب[3]

ومن شعره كتبه إلى علوى يعرض عليه من تعديه:

لعمركَ ما الإنسانُ إلّا بدينِهِ فلا تترك التقوى اتّكالاً[4] على النَّسبَ
فَقَد رَفَعَ الإسلام سلمانَ فارِس وقد وضع الشركُ الشريفَ أبالهب

وكان نقش خاتمه عليه السلام:

شفيع إسماعيل في الآخرة محمّد والعترة الطاهرة

ومن كلماته الطريفة[5]: «مَنْ لَمْ تُهَذّبْهُ الإقالَةُ هَذّبهُ الْعِثارُ»؛ «وَمَنْ لم يُؤَدِّبه والِداهُ أدَّبَهُ

---

١. كامل بهائي، ص٢١٥ با تفاوت مختصر «النبي».
٢. ديوان صاحب بن عباد، ص١٩٣؛ يتيمة الدهر، ج٣، ص١٧٧؛ المعاهد، ج٢، ص١٥٧ و در ديوان صاحب، ص١٠٣ «بهرت» آمده است.
٣. يتيمة الدهر، ج٣، ص٢٢٣.
٤. در ديوان صاحب، ص١٨٣ «اعتماداً» است؛ الكنى و الالقاب، ج٢، ص٣٦٧.
٥. ثعالبي در يتيمة الدهر، ج٣، ص٢٨١، تحت عنوان «و هذه غرر من فقر الفاظ صاحب تجرى مجرى الأمثال» از اين قصيره‌ها فراوان نقل كرده است. ر.ك: شيخ كامل محمّد محمّد عويضه، صاحب ابن عباد الوزير الاديب، ص١٣٤ـ١٣٥.

اللّيلُ والنّهار» وهذا نظير قولهم من لم يؤدّبه الأبوان أدّبه المَلَوان»؛ «مَنْ كَفَرَ النِّعْمَةَ اسْتَوْجَبَ النِّقْمَةَ»؛ «مَنْ نَبَتَ لَحْمُهُ من الحرامِ لمْ يحْصُدْهُ غَيْرُ الحُسام»؛ «رُبَّ لطائفِ أقوالٍ تَنُوبُ عن وظائِف أموالٍ»؛ «الصّدرُ يَطْفَحُ بما جَمَعَهُ. وكُلُّ إناء مُؤدّ ما أودَعَهُ»؛ «الشيءُ يَحْسُنُ في إبانه كما أنّ الثَّمَرَ يُسْتطاب في أوانِه»؛ «رُبَّما كان الإقرارُ بالقُصُورِ، أنْطَقُ من لسان الشَّكُورِ»؛ «بَعْضُ الْوَعْدِ كَنَقْع الشراب، وبَعْضه كَلَمْحِ السَّراب»؛ «بعض الحلم مَذلّة وبعد الاستقامة مَزلّة».

ومِن كلامهِ﵇ في وصف أميرالمؤمنين﵇: «صنوه الّذي واخاه وأجابَهُ حينَ دَعاهُ، وصدّقه قبل الناس، ولَبّاهُ وساعَدَه وواساهُ وشَيَّد الدّين وبناهُ وهَزَمَ الشِّركَ وأخزاهُ وبِنَفْسِه عَلَى الفِراش فَداهُ ومانَعَ عَنْهُ وحَماهُ، وأرغَمَ من عانَدُه وقلاه [علاه ظ]، وغَسَلَهُ وواراه، وأدّى دَيْنَهُ وقَضاهُ، وقام بجميعِ ما أوْصاهُ، ذلك أميرالمؤمنين ـ صلوات الله عليه ـ لاسِواهُ».

ووجه تلقّب صاحب ابن عباد به لقب «صاحب» برای آن است که او از اتباع ابوالفضل محمد بن عمید قمی وزیر رکن الدوله بود که در علم فلسفه و نجوم و ادب، اوحد عصر خویش بود و او را «جاحظ ثانی» می‌گفتند. چنانکه بیاید در ترجمه‌اش ـ ان شاء الله. و به ملاحظهٔ مصاحبت ابن عباد با آن جناب، او را «صاحب» گفتند. وبالجمله: كان الصاحب﵀ نسيج وحده في العربية ضربت إباط الابل إليه ويحكى عنه: أنه لمّا جلس للإملاء حضر عنده خلق كثير، وكان المستملى الواحد لايقوم بالإملاء حتى انضاف إليه ستة كلّ يبلغ صاحبه. وحكي أنه بعث إليه بعض الملوك يسأله القدوم عليه. فقال في الجواب: احتاج إلى ستين جملاً أنقل عليها كتب اللغه الّتي عندى.

وذكر ابن خلكان وغيره أنه كان يحتاج في نقل كتبه إلى أربعمائة جمل[1]. وقال «ح مل» على ما وجدت بخطه على حاشية «مل».

وقال صاحب كتاب عمدة الطالب في أنساب آل ابى طالب، في ترجمة السيد المرتضى لما ذكر أن كتبه كانت ثمانين ألفاً: ولم أسمع بمثل هذا إلّا ما يحكى عن الصاحب إسماعيل بن عباد، أنه كتب إلى فخرالدولة بن بويه، وكان قد استدعاه للوزارة فتعذّر بأعذار

---

١. وفيات الاعيان، ج ١، ص ٢٣١.

منها أن قال: إنّي رجل طويل الذيل وإنّ كتبي تحتاج إلى سبعمائة[١] بعير. وحكى الشيخ الرافعي أنها كانت مائة ألف وأربعة عشر ألفاً وقد أناف القاضي [الفاضل] عبدالرحمن الشيباني على جميع من جمع كتباً فاشتملت خزائنه على مائة ألف وأربعين ألف مجلداً. انتهى كلام «ح مل»[٢].

وهو أستاد الشيخ عبدالقاهر الجرجاني وأبي علي حسن بن قاسم الرازي صاحب المبسوط في اللغة وغيرهما ـ ولقّب بـ«الكافي الكفاة» لأنّه كفى السلطان فخر الدولة الديلمي مهمّات ملكه؛ لأنه كان وزيره، وله من المفاخر في العلم والجود والكتابة وسياسة الملك ما اعترف البلغاء بالعجز عن توصيفه، ومن حسنات الزمان وبقيته مما ترك الأعيان ذا مروة فاتت الواصف وجود أخجل الغمام الواكف. وحكى من مآثره أنه كان ينفذ إلى بغداد في السنة خمسة آلاف دينار، تفرق على الفقهاء والأدباء. ومرض في الأهواز بالإسهال فكان إذا قام عن الطست ترك إلى جانبه عشرة دنانير حتى لا يتبرم به الخدم فكانوا يودون دوام علته ولما عوفي تصدّق بنحو خمسين ألف دينار.

وكان في الصغر إذا أراد المضي إلى المسجد ليقرأ تعطيه والدته ديناراً ودرهماً كلّ يوم وتقول: تصدّق بهذا على أوّل فقير تلقّاه فجعل هذا دأبه في شبابه إلى أن كبر. وماتت والدته، وله في ذلك حكاية لايساعدها المقام. وحكى أنّه أنشده أبوالقاسم الزعفراني:

أيا منْ عَطاياهُ تُهْدِي الْغِنىٰ ... إلى راحَتَيْ مَن نأى أودنا[٣]

كَسَوْتَ المُقيمينَ وَالزّائرينَ ... كِساً لَم يخل مِثْلَها ممكناً

وحاشِيَةَ الدّارِ يَمْشُونَ في ... صنوف من الخَزِّ إلّا أنا

فقال الصاحب: قرأت في أخبار معن بن زائدة الشيباني، أنّ رجلاً قال له: احملني أيها الأمير فأمر له بناقة وفرس وبغلة وحمار وجارية. ثمّ قال له: لو علمت أنّ الله تعالى خلق مركوباً غير هذا لحملتك عليه وقد أمرنا لك من الخزّ بجبّة وقميص وعمامة ودراعة

---

١. قيل: وكان كتب اللغة التي كانت عنده يحتاج إلى ستين جملاً لنقلها، ولهذا حكى عن السيوطي قال بعد نقل هذا من الصاحب: وقد ذهب جلّ الكتب في الفتن الكائنة بين التتر وغيرهم بحيث أن الكتب الموجودة الآن في اللغة من تصانيف المتقدمين والمتأخرين لاتجيء حمل جمل واحد. (منه).

٢. عمدة الطالب، ص ٢٠٦؛ امل الآمل، ج ٢، ص ٣٩.

٣. در بعضي منابع: الى راحَتَيْ مَنْ دَنا أدْوَنا.

وسراويل ومنديل ومُطْرَف ورداء وكساء وجورب وكيس، ولو علمنا لباساً آخر يتّخذ من الخزّ لأعطيناكه.

ويحكى عنه أنه كان لايدخل عليه في شهر رمضان بعد العصر أحد كائناً من كان، فيخرج من داره إلّا بعد الإفطار عنده وكانت داره لا تخلو في كلّ ليلة من ليالى شهر رمضان من ألف نَفْس مُفْطرة فيها وكانت صلاته وصدقاته وقُرُباته في هذا الشهر تبلغ مبلغ ما يطلق منها في جميع شهور السنة، وكانت أيّامه﵀ للعوية والعلماء والأدباء والشعراء، وحضرته محطّ رحالهم وموسم فضلائهم، أمواله مصروفة عليهم.

وصنائعه مقصورة عليهم ولهذا اجتمع عنده من الشعراء والأدباء ما لم يجتمع عند غيره، ومدحوه بغُرَر المدايح.

وعن أبي منصور البيع قال: دخلت يوماً على الصاحب فطاولت الحديث فلما أردت القيام قلت: لعلّى طولت؟ فقال: بل تطولت.

ولمّا كان ببغداد، قصد القاضى أباد والنائب عتبة بن عبيدالله لقضاء حقه، فتثاقل في القيام له وتخفر تخفر أراه به ضعف حركته وقصور نهضته فأخذ الصاحب بضبعه وأقامه وقال: نعين القاضى على قضاء حقوق أصحابه فخجل القاضى واعتذر إليه.

وكان من خواص الصاحب، أبومحمد الخازن عبدالله بن أحمد الّذى قيل فيه: هو من حسنات إصبهان وأعيان أهلها في التفضل ونجوم أرضها وأفرادها في الشعر، وكان من مشاهير صنائع الصاحب وذوى السبق في قديم خدمته، وكان في اقتبال شبابه ورَيَعان عمره يتولى خزانة كتبه، وينخرط في سِلْك نُدَمائه ويقتبس من نور آدابه.

وحكى أنه أمر فخر الدولة بحفر بئر وأمر الصاحب أحد الكتّاب أن ينشيء بذلك كتاباً ولمّا كان الصاحب لايفصح عن حرف الراء ويلثغ وله سوء مزاج مع ذلك الكاتب عمد الكاتب إلى كتاب لم تخل كلمة من كلماته عن الراء وهو هذا: أمَرَ أميرُ الأمراء ـ عمره الله ـ أن يَحْفِر بئراً في طريق المارّة لِيَشْربَ منه الصّادر والوارد. وحُرّر ذلك في رابع شهر رمضان المبارك بورك فيه إلى يوم المحشر.

فقرأه الصاحب بعبارة لم يوجد فيه راء أصلاً وهي هذه:

حكم أعدل الحكام ـ طوّل الله مدّة حياته ـ أن يعْمَل قَليبٌ في سبيل المسلمين لينتفع منه

الغادى والرائح. (كذا) وكتب ذلك في أوايل أيّام الصِّيام الميمون لازال ميموناً إلى يوم القيام.

ويحكى أنه قيل له، قل:

ارم رمحك، واركب فرسك. فقال: «ألق قناتك، واعل جوادك».

قلت: نظير واصل بن عطاء المعتزلي؛ فإنّه كان أحد الأعاجيب و ذلك إنه كان ألثغ قبيح اللثغة في الراء فكان في ذلك يخلص كلامه من الراء ولا يفطن لذلك لاقتداره على الكلام وسهولة ألفاظه، ويضرب به المثل في إسقاطه حرف الراء من كلامه، واستعمل الشعراء ذلك في أشعارهم.

قال الشاعر:

أجعلت وصلى الراء لم تنطق به وقطعتنى حتّى كأنك واصل

وقال آخر:

ولا تجعلنى مثل همزة واصل فتلحقنى حذفاً ولاراء واصل

وقال آخر:

نعم، تجنب لايوم العطاء كما تجنب ابن عطاء لثغة الراء

و نوادر آثار صاحب ابن عباد بسيار است. مولدش در سنهٔ ۲۲۶ و وفاتش در ری در ۲۴ صفر سنهٔ ۳۸۵ واقع شد. جنازه‌اش را به اصفهان حمل کردند و در خانهٔ خودش او را دفن نمودند و تعظیم غریبی از جنازهٔ او نقل شده.

گویند: دکاکین ری به جهت فوت او بسته شد و مردم بر در قصر او اجتماع کردند و فخرالدولهٔ دیلمی، مخدوم او، با سایر قوّاد لباس‌های خود را تغییر دادند و بر جنازهٔ او حاضر شدند و چون جنازه را بیرون آوردند تمام مردم صیحه و شیون کشیدند آن گاه جلو زمین را در جلو جنازه بوسیدند و فخر الدوله در جلو جنازه راه می‌رفت. و شایسته است که من در این مقام این چند شعر را ایراد نمایم:

سرى نعشه فوق الرقاب وطالما سرى جوده فوق الركاب ونائله

يمر على الوادى فتثنى رماله عليه وبالنادى فتثنى أرامله

بغيك الثرى لم تدر مَنْ حلّ في الثرى جهلت وقد يستصغر الشيء جاهله

پس فخر الدوله در مجلس عزای او بنشست و چند روز عزای او به پا بود و

ابوسعید رستمی و سید رضی و دیگران او را مرثیه گفته‌اند.

ازمرثیه اوست که ابوسعید رستمی گفته:

أبعد ابن عباد[1] یهشُّ إلی الثّری　　أخو أملٍ؛ أو یُستَماحُ جوادُ

أبی اللهُ إلّا أن یَموتا بمَوْتِهِ　　فما لَهُما حَتَّی الْمَعاد مَعادُ

وابوالعباس علوی نیز اشعاری در مرثیهٔ او گفته که از جمله این دو بیت است:

کافي الکفاة قضی حمیداً نحبه　　ذاك الإمام السید الضرغام

ماتَ الْمَعالی والعلوم بمَوتِه　　فَعَلَیَ الْمَعالی والعلومِ سَلامٌ

وحکی عن أبي القاسم بن أبي العَلاء الأصفهانی الشاعر، قال: رأیت في المنام قائلاً یقول لی: لم لم ترث الصاحب مع فضلك وشعرك؟ فقلت أفَحمَتْنی کثرة محاسنه، فلم أدرِ بما أبدأ منها وقد خفت أن أقصّرَ، وقد ظُنّ بی الاستیفاءُ لها. فقال: أجِزْ ما أقولُهُ، فقلت: قل، فقال: «ثَوَی الجودُ والکافِی معاً في حُفیرةٍ» فقلت: «لِیَأنَسَ کُلٌّ مِنْهُمَا بِأخِیهِ»

فقال: «هما اصْطَحَبا حَیَّینِ ثُمَّ تَعانَقَا»

فقلت: «ضَجِیعَیْنِ في لَحْدٍ بِبابِ ذَرِیه» فقال: «إذا أرْتَحَلَ النَادونَ[2] في مُسْتَقَرِّهِمْ»

فقلت: «أقامَا إلیَ یَوم القیامَةِ فِیهِ»[3].

صاحب روضات فرموده که، قبرصاحب در اصفهان در محله‌ای است معروف به «باب طوقچی» در میدان کهنه و قبه‌ای دارد. در زمان ما چون منهدم شده بود، شیخ علّامه حاجی ملا محمد ابراهیم کرباسی امر به تجدید عمارت آن نمود و به زیارت او مداومتی داشت و عامهٔ مردم تجربه کرده‌اند که هر کس به زیارت او رود یک هفته نمی‌گذرد که خیر عاجل نصیب او می‌شود.

و در نزدیکی قبر صاحب، قبر علی بن سهل اصفهانی، معاصر جنید بغدادی است.

و بدان که سبط آن جناب ابوالحسن عباد بن علی الحسینی است که شعرا او را مدح کرده‌اند و صاحب در حق او گفته:

---

۱. در یتیمة الدهر، ج ۳، ص ۳۳۰ «أبعد ابن عباس» دارد.

۲. در معجم الادباء، ج ۶، ص ۲۷۶ «الثاوُون عن» است.

۳. روضات الجنات، ج ۲، ص ۴۲.

الحـــمدلله حـــمداً دائـماً أبـداً　　إذ صار سبط رسـول الله لي ولداً

وابوالحسن جوهری در مدح او گفته:

هـــلمّ للـــخبر المأثـــور مسـنده　　في الطـالقان فـقرّت عـين نـاقله

فذلك الكنز عـباد وقـد وضـحت　　عـنه الإمـامة فـي أولى مـخايله

الأبيات

إسماعيل العقدايي اليزدي[1]

من مشاهير العلماء الفقهاء من أجلّة تلامذة السيد بحر العلوم، له مصنفات، توفّي حدود سنة ١٢٤٠. (كمله).

إسماعيل بن علي بن الحسين السَمّان[2]

ثقهٔ جليل القدر، حافظ صاحب بستان در تفسير قرآن و كـتاب الرشـاد در فـقه، و المدخل در نحو و الرياض در احاديث، و سفينة النـجاة در امـامت، وكـتاب الصـلاة، والحـج والمـصباح فـی العـبادات، و النور فـی الوعـظ روايت مـی‌كند از او شـيخ عبدالرحمن مفيد نيشابوری.

إسماعيل بن علي القزويني[3]

شيخ جليل، از قدمای مشايخ اماميه و مقدم است بر شيخ كلينی؛ چه آن كـه شـيخ

---

١. برای مزيد اطـلاع ر.ك: تاريخ يزد از آيتی، ص ٣٩١؛ مكارم الآثار، ج ٣، ص ٨٩٢؛ الذريعه، ج ٢، ص ٣٠٢؛ نجوم السماء، ص ٤٧؛ مرآة الاحوال، ج ١، ص ١٩٥ و ٢١٨؛ اعيان الشيعه، ج ٣، ص ٣٨٣. در يـزد مـسجدی احداث كرده كه به نام خود او معروف است و مقبره‌ای در جـوار هـمين مـسجد دارد؛ آينهٔ دانشوران، ص ٦٠.

٢. جـامع الرواة، ج ١، ص ٩١؛ اعيان الشيعه، ج ٣، ص ٣٨٩؛ امـل الآمـل، ج ٢، ص ٣٩؛ روضـات الجـنات، ج ١، ص ١١٣؛ الاعلام، ج ١، ص ٣١٦؛ ريحانة الادب، ج ٧، ص ٥٧٢؛ لغت‌نـامه دهـخدا، «اسـماعيل»، ص ٢٥٢٠؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ٢، ص ٢٨١؛ الذريعه، ج ٣، ص ١٠٥؛ بحار الأنوار، ج ١٠٢، ص ٢٠٥؛ مرآة الجنان، ج ٣، ص ٦٢؛ سير اعلام النبلاء، ج ١٨، ص ٥٥؛ منتهى المقال، ص ٥٧؛ معجم رجال الحديث، ج ٣، ص ١٥٦.

٣. برای مزيد اطلاع ر.ك: ضيافة الاخوان، ص ١٢٩.

کلینی از او روایت می‌کند به واسطه، ولکن به واسطهٔ طول عمرش باقی مانده بعد از کلینی به ده سال.

«والظاهر أنه بعينه إسماعيل بن علي بن قدامة القزويني الّذي روى بإسناده إلى موسى بن عبدربّه أنه قال: سمعت علي بن أبي طالب عليه السلام يقول، قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «ليلة عرج بي إلى السماء بكت عليّ الأرض فأنبت الله من بكاء الأرض الكبر وهو الأَصَف، فمن أراد أن يشمّ بكاء الأرض فليشمّ الكبر. فلما رفعت إلى ربّي فحيّاني بالرسالة وفضّلني بالنبوة وأكرمني بالشفاعة وفرض عليّ الخمسين صلاة، هبطت من سماء إلى سماء، فلما صرت إلى سماء الدنيا، انصببت عرقاً وانصبّ عرقي على الأرض فأنبت الله من عرقي الورد الأحمر، فمن أراد أن يشمّ عرقي فليشمّ الورد الأحمر». الحديث[1] ـ كذا عن طب النبي للمستغفري.

إسماعيل بن علي الموسوي العاملي الكفرحوني[2]

عالم فاضل فقيه. روایت می‌کند از صاحب معالم و مدارك. قال «ح مل»: وقد رأيت من كتبه نحواً من مائة كتاب فيها آثار له، دالّة على الفضل والعلم والفقه.

إسماعيل بن محمّد حسين بن محمّد رضا المازندراني[3]

عالم عارف، حكيم متأله جامع، ناقد بصير، محقّق نحرير، عابد زاهد جليل ومعظم‌نبيل، مشهور به «خاجوئی» به جهت توطن او در محلهٔ خاجو از محلات اصفهان. رفع الله منزلته في الجنان.

و این شیخ جلیل در دنیا اکتفا کرده بود به قلیلی از اکل و شرب و لباس و قطع کرده

---

۱. مکارم الاخلاق، ص۴۷ از طب الائمه علیهم السلام.

۲. امل الآمل، ج ۱، ص ۴۱.

۳. برای مزید اطلاع ر.ک: اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۴۰۲؛ الاعلام، ج ۱، ص۳۲۵؛ روضات الجنات، ج ۱، ص ۱۱۴؛ ریحانة الادب، ج ۲، ص ۱۰۵؛ الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۲۰۰؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۲، ص ۲۹۱؛ الذریعه، ج ۱، ص ۶۹، ج ۳، ص ۱۱۲ و ج ۵، ص ۶۰؛ الکواکب المنتثره (مخطوط)؛ تتمیم امل الآمل و مقدمهٔ آثار او که به وسیلهٔ آقای سید مهدی رجائی تحقیق و به چاپ رسیده است. از جمله ترجمهٔ المناظرة المأمونیه؛ خاتمهٔ مستدرك، ج ۲، ص ۱۰۷؛ تذکرة القبور، ص ۳۷؛ مصفی المقال، ص ۷۷.

بود نظر خود را از ما سوی الله تعالی، لاجرم مستجاب الدعوه و در نظر ملوك و سلاطین بسیار معظم و مفخم بود و نادر با آن سطوت و صولت در مقام او به ادب و امتثال امر حاضر.

و از برای اوست کتبی مانند شرح اربعین، و شرح بر مدارك دو مجلد و فوائد رجالیه، و جامع الشتات، و شرح دعای[1] صباح، و تعلیقات بر شرح اربعین شیخ بهائی، و بر اجوبهٔ مسائل سید مهنّا، و هدایة الفؤاد إلی أحوال المعاد، ورسائلی در امامت، و در غنا و در رد بر صوفیه، و در فضل فاطمیین، و إنّ المنتسب إلیها بالأمّ منهم، إلی غیر ذلك[2].

و خطّ آن جناب در نهایت جودت بوده. و تلمذ کرده بر آن جناب جمعی از شیوخ علما، مانند حاجی ملا مهدی نراقی و آقا محمد بیدآبادی و آقا میرزا ابوالقاسم مدرس اصفهانی و ملا محراب حکیم، عارف مشهور.

وفات فرمود در یازدهم شعبان سنهٔ ۱۱۷۳ در اصفهان و در مزار تخت فولاد نزدیک مقبرهٔ فاضل هندی مدفون شد.

و موافق شد تاریخ او با کلمهٔ: «نور الله الجلیل مقبرته» و کلمهٔ:

«رفع الله فی الجنان منزلته»، وبه این مصرع: خانهٔ علم منهدم گردید[3] و صاحب روضات در ترجمهٔ او شرحی از فتنهٔ افغان نقل فرموده[4]. و در «تتمیم مل» وفات این شیخ جلیل را درسنهٔ ۱۱۷۷ نوشته و ثنای بلیغی بر او گفته و قال فیه بعد أن مدحه بکلمات لطفیة: وبالجملة: کان آیة عظیمة من آیات الله وحجة بالغة من حجج الله وکان ذا عبادة کثیرة وزهادة خطیرة، معتزلاً عن الناس مبغضاً لمن کان یحصّل العلم للدنیا عاملاً بسنن النبی ﷺ وفي نهایة الإخلاص لأئمة الهدی ﷺ وذاشدة عظیمة

---

۱. شرح دعای صباح زیاده از سه هزار بیت و در نهایت جودت است. زیارت کردم آن را در مشهد رضوی (منه ﷺ).

۲. در مقدمهٔ ترجمهٔ المناظرة المأمونیه نام ۱۷۴اثر ایشان و در مقدمهٔ الفوائد الرجالیه نام ۸۴اثر آن مرحوم ذکر شده است.

۳. این مادهٔ تاریخ را دبیر، شاعر اصفهانی در ضمن قطعه‌ای گفته است.

۴. روضات الجنات، ج ۱، ص ۱۱۶.

في تسديد العقائد الحقة وتشديدها ذا همّة جسيمة في إجراء أمور الدين مجراها وتأييدها. انتهى[١].

وفي «كمله»: المولى إسماعيل المازندراني صاحب شرح دعاء الصباح، المتوفّى في فتنة الأفاغنة في ١١ شعبان سنة ١١٧٣[٢]، ولمدفون في جنب قبر الفاضل الهندى.

وهو غيرالمولى إسماعيل المازندراني الخاجوئي الحكيم المتألّه صاحب الحواشى والتعليقات على كتب الكلام والحكمة، المتوفّى سنة ١١٧٧.

آصف الشريف القزويني[٣]

سيد جليل القدر، فاضل كامل، از علماى آخر مائهٔ يازدهم و اوائل مائهٔ دوازدهم است. در فتنهٔ افاغنه در اصفهان بوده و محاصرهٔ افغانها شده. وله فيها مواسات وحكايات في إيثاره على إخوانه المؤمنين. له شرح خطبة همام. (كمله).

اعجاز حسين بن الميرمحمّد قلي خان النقوي اللكنهوي[٤]

عالم عامل، فاضل كامل، متكلم معاصر، محدّث حافظ ثقه، ورع تقى، نقى زاهد، مروج للمذهب كأخيه السيد حامد حسين، صاحب عبقات الأنوار، وكان حسن التأليف له كتاب كشف الحجب عن اسماء المؤلفات والكتب[٥]، وله استقصاء فحام في رد منتهى الكلام،

---

١. تتميم امل الآمل، ص ٦٨.

٢. آية الله لاجوردى در يادداشت خود نوشتهاند: فتنةُ الأفاغنة لم يكن في سنة ١١٧٣، بل كان في سنة ١١٢٧.

٣. براى كسب اطلاعات بيشتر ر.ك: اعيان الشيعه، ج ٢، ص ٨٧؛ ريحانة الادب، ج ٤، ص ٤٤٧؛ الذريعه، ج ١٣، ص ٢٢٦؛ لغت نامه دهخدا، «قزوينى»، ص ٢٧٩؛ تتميم امل الآمل، ص ٤٨؛ الكواكب المنتثره، ص ١، نجوم السماء، ص ٢٧٣.

٤. براى اطلاع بيشتر از شرح احوال و مراتب فضل و دانش او نيز، ر.ك: طبقات اعلام الشيعه، ج ١، ص ٤٩ـ ١٥٠١؛ مكارم الآثار، ج ٢، ص ١١٠٢ـ ١١٠٣ و ج ٥، ص ١١٦٢ـ ١١٦٣؛ المآثر و الآثار، ص ٢٠٨ـ ٢٠٩؛ الذريعه، ج ٤، ص ١٥٩، ج ١٣، ص ٤٣ و ج ١٨، ص ٢٧؛ دايرة المعارف تشيع، ج ٢، ص ٢٦٥؛ فرهنگ تراجم نگاران؛ الاعلام، ج ١، ص ٣٣٨؛ اعيان الشيعه، ج ٣، ص ٤٤٧؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ٢، ص ٣٠٣؛ عبقات الانوار (حديث غدير)، مقدمه، ص ٢٨؛ تكملهٔ نجوم السماء، ج ١، ص ٢٩٠؛ مطلع انوار، ص ١٠٢؛ مصفى المقال، ص ٨٢؛ احسن الوديعه، ج ١، ص ١٠٧.

٥. مرحوم علّامه شيخ آغا بزرگ تهرانى در كرام البرره، ج ١، ص ١٢٩ مى نويسد:

ولكنه حيث كان أخوه المذكور شريكه في تصنيفهما فقد كتبه باسمه.

وكان﵀ لايكتب الحديث إلّا على ورق من مصنوعات الشيعة في الهند والكشمير، فلا يكاد يكتبه على قرطاس عمل في بلاد الكفر. أمّا كتابه استقصاء الافحام فقد طبع في مجلدين ضخمين.

وكان هو في صحبة أخيه لمّا زار العتبات العاليات في العراق، وقد حصل لهما مع العلاّمة النوري﵀ صاحب المستدرك ألفة خاصّة وحدّثني﵀ عنهما مايدلّ على فضل وعلم وورع يذكرنا بالسلف الصالح، فهما من الآيات الإلهيات وحجج الشيعة الإثنى عشرية. «كمله».

آقا[1] بن عابدبن رمضان الدربندي[2]

شيخ فقيه نبيه متكلم، محقّق مدقق، جامع معقول و منقول، عارف به فقه و اصول از شاگردان شريف العلماست. لكن در جدل كردن و ايراد نمودن مشهور بوده و از براى او حكاياتى است كه جاى ذكرش نيست. از مصنفات اوست خزائن، و اسرار الشهاده[3] و سعادات ناصريه و غيرذلك.

و اسرار الشهاده مشتمل است بر مطالبى كه اعتماد بر آن نشايد[4]، لكن آن مرحوم در

← كشف الحجب والاستار؛ فهرس مؤلفات الشيعه، لم يحتو إلّا على نزر قليل فإنّه لم يزد فيه ما فى خزانة كتبهم الجليلة إلّا قليلاً ولذا منعه شيخنا العلاّمة الاكبر الحجة الميرزا حسين النورى من طبعه ونشره، مخافة أن يظنّ الاجانب انحصار مؤلفات الشيعة بذلك المقدار، وذلك حين تشرفه للزيارة فى النجف مع أخيه العلاّمة السيد حامد حسين وقد كان عازماً على طبعه، ولما منعه الاستاذ أهداه إليه ... وقد طبع فى الهند اخيراً فى ۱۳۳۳ باشراف بعض احفاده.

۱. آقا اسم اوست. در اعيان الشيعه اسم او را عابدين نوشته است.

۲. براى دريافت اطلاعات بيشتر ر.ك: احسن الوديعه، ج ۱، ص ۵۶؛ اعيان الشيعه، ج ۵، ص ۱۱؛ الاعلام، ج ۱، ص ۱۷؛ المآثر و الآثار، ص ۱۳۹؛ قصص العلماء، ص ۱۰۷؛ ضميمه تاريخ علماء خراسان، ص ۱۴۶؛ رجال ايران بامداد، ج ۴، ص ۱۳۷؛ ادبيات فارسى بر مبناى تأليف استورى، ج ۲، ص ۹۸۵؛ مؤلفين كتب چاپى، ج ۶، ص ۲۷۸ـ۲۷۹؛ الذريعه، ج ۱، ص ۵۹، ج ۲، ص ۲۷۹؛ زندگانى و فلسفه حاج ملا هادى سبزوارى، ص ۳۷؛ معجم مؤلفى الشيعه، ص ۱۷۱؛ هدية الاحباب، ص ۱۳۵؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامى، ج ۱، ص ۴۶۷؛ طرائف المقال، ج ۱، ص ۴۶.

۳. اين كتاب با تحقيق آقايان شيخ محمد جمعه بادى و عباس ملا عطية الجمرى تجديد چاپ شده است.

۴. محدّث نورى نيز در لؤلؤ و مرجان اين كتاب را تضعيف كرده و غير قابل اعتماد مى‌داند، و نيز سيد ←

مقام اخلاص کیشی نسبت به حضرت سیدالشهداء ـ ارواحنا فداه ـ و در اقامهٔ مصیبت و تعزیت و سوگواری آن مظلوم بی‌اختیار بوده به نحوی که در بالای منبر از شدّت گریه غش می‌کرده و بی اختیار عمامه بر زمین می‌زده و گریبان چاک می‌کرده و نقل شده که، در روز عاشورا لباس خود را از بدن می‌کند و لنگ می‌بست و خاک بر سر می‌ریخت و گل به بدن می‌مالید و به همان هیأت بر منبر می‌رفت.

و گویند: آن مرحوم از کتب حدیث و علمیه زیاد احترام می‌کرد به نحوی که تهذیب شیخ طوسی و نحو آن را هر وقت که بر می‌داشت مانند کلام الله می‌بوسید و بر بالای سر می‌گذاشت و می‌گفت: کتب اخبار مانند قرآن محترمند.

وبالجمله: در حب اهل بیت علیهم السلام رتبتی رفیع داشت و در تعصب شریعت مقدسه مقامی منیع. در سنهٔ ۱۲۸۶ در تهران وفات کرد. جنازه‌اش را به عتبات عالیات حمل کردند و در جوار سید مظلومان علیه السلام او را به خاک سپردند.

إلیاس بن [محمّد بن] هشام الحایري[1]

عالم فاضل جلیل، روایت می‌کند از شیخ ابوعلی ابن شیخ طوسی رحمه الله.

أمیر کابن أبي‌اللحیم[2] بن أمیرة المصدري العجلي[3]

شیخ فقیه مناظر حاذق ثقه، استاد شیخ جلیل، رشیدالدین عبدالجلیل الرازی، وصاحب تصانیف است در اصول و غیره.

← الاعیان سید محسن امین در اعیان الشیعه فرموده: دربندی، در مؤلفات نقلیهٔ خود بسیاری از اخبار واهی را نقل کرده که عقل باور ندارد و از نقل هم بر آن دلیلی نیست. طبق نقل علّامه روضاتی در زندگانی حضرت آیت الله جهاد سوقی، ص ۱۷۰. شاهدی می‌نویسد: آقا سید محمود کلیشاوی، این کتاب را مختصر کرده است و حاج میرزا حسین شریعتمدار تبریزی به نام انوار الشعاده فی اسرار الشهاده به فارسی برگردانده است.

۱. امل الآمل، ج ۲، ص ۴۰؛ خاتمهٔ مستدرک، ج ۳، ص ۱۹؛ اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۴۷۳؛ طبقات اعلام الشیعه، ج ۲، ص ۴۴؛ معجم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۲۳۱.

۲. در یکی از نسخه‌های امل الآمل «اللجیم» دارد.

۳. امل الآمل، ج ۲، ص ۴۰؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۴۹۱؛ طبقات اعلام الشیعه، ج ۲، ص ۳۳؛ التدوین فی أخبار قزوین، ج ۲، ص ۳۱۶؛ ضیافة الاخوان، ص ۱۳۵.

أمين بن محمود الكاظمي[1]

الشيخ العالم الفقيه، المجاهد فى ترويج الدين فى بلد الكاظمين، توفّي سنة ١٢٢٦.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

١. اعيان الشيعه، ج٣، ص٤٩٦. نقباء البشر، ج ١، ص ١٨٢؛ الكرام البررة، ج ١، ص ١٥٨؛ النفحات القدسية فى تراجم اعلام الكاظمية، ص ٩٠ـ٩٣.


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب الباء

بابا بن محمّد صالح القزويني[1]

من تلامذة شيخنا البهائي﵀ صاحب المشكول[2] يجري مجرى الكشكول استحسنه الشاه سلطان حسين الصفوى فأمر بترجمته.

بابويه بن سعد بن محمّد بن الحسن بن الحسين بن علي بن بابويه[3]

فقيه صالح مقرئ. قرائت كرده بر شيخ شمس‌الدين حسن بن بابويه، و از تصنيف اوست: الصراط المستقيم فى الأصول والفروع. وقرائت كرده براو شيخ منتجب‌الدين، و روايت مى‌كند او از پنج تن از آباى خويش[4].

باقر بن علاءالدين گلستانه[5]

سيد حسيب نسيب جليل، از تلامذهٔ علاّمهٔ مجلسى﵀ است.

---

۱. امل الآمل، ج ۲، ص ۴۲؛ رياض العلماء، ج ۲، ص ۲۶۳؛ طبقات اعلام الشيعه، (قرن دوازدهم)، ص ۸۴؛ الذريعه، ج ۲۱، ص ۶۷.

۲. در سال ۱۳۰۰ هـ. ق. در ۳۳۲ صفحه در تهران به چاپ رسيده است، ر.ک: مينودر، ج ۲، ص ۹۱۹.

۳. در مورد زبدهٔ فقها و قدوهٔ صلحاى مدينة المؤمنين قم مرحوم بابويه، به منابع زير نيز مى‌توان رجوع كرد: بحارالأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۱۲، (فهرست منتجب الدين)؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۱۱۵؛ تذكرهٔ مشايخ قم، ص ۳۱.

۴. ر.ک: خاتمهٔ مستدرك، ج ۲، ص ۴۳۰.

۵. محمد باقر بن محمد و متوفاى بعد از ۱۱۲۰ است. در كتاب تلامذة العلاّمة المجلسى و المجازون منه ص ۱۵۷ آمده است؛ بعضى شاگردىِ ايشان را نزد علاّمهٔ مجلسى ذكر كرده‌اند، ولى مستندى ندارد.

باقر النواب ابن محمّد اللاهيجي الأصفهاني[۱]

عالم فاضل حکیم. شارح نهج‌البلاغه* است، و از برای اوست تفسیری بر قرآن ـ (کمله).

بدر بن سيف عربي[۲]

فقیه صالح. قرائت کرده بر شیخ ابوعلی بن شیخ طوسی، و قرائت کرده بر او شیخ منتجب‌الدین.

بدرالدين بن أحمد الحسيني العاملي الأنصاري[۳]

ساکن طوس، و یکی از مدرسین آن‌جا، عالم عامل فاضل، محقّق مدقق، فقیه محدّث، عارف به عربیت، ادیب، شاعر، تلمیذ شیخنا البهائی، صاحب حواشی بسیار بر احادیث مشکله و حاشیهٔ لطیفه بر اصول کافی و شرح بر زبدهٔ شیخ بهائی و بر اثنی عشریه (صلاتیه و صومیه) و کتاب عیون جواهر النقاد فی حجیته اخبار الآحاد. در طوس وفات کرد. رضوان الله علیه.

بدران بن الشريف بن أبي الفتح العلوي الحسيني[۴] الموسوي النسّابة الأصفهاني

فاضل محدّث حافظ. صاحب کتاب المطالب فی مناقب آل ابی طالب. روایت

---

۱. دربارهٔ او ر.ک: زندگی‌نامهٔ علامه مجلسی، ج ۲، ص ۱۹؛ الکواکب المنتثره. (مخطوط). ریحانة الادب، ج ۵، ص ۱۲۳؛ روضات الجنان، ج ۷، ص ۱۵۴؛ اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۵۳۸.

* این شرح با تصحیح و تعلیقات آقایان دکتر سیدمحمدمهدی جعفری و دکتر محمدیوسف نیری چاپ شده است.

۲. امل الآمل، ج ۲، ص ۴۲؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۱۳؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۱۱۵.

۳. و نیز دیده شود: امل الآمل، ج ۱، ص ۴۲؛ اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۵۴۹؛ ریحانة الادب، ج ۴، ص ۹۰؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۲، ص ۳۹؛ الذریعه، ج ۶، ص ۲۷۰ و ج ۱۳، ص ۲۹۸؛ ریاض العلماء، ج ۱، ص ۹۵.

۴. بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۱۳، (فهرست منتجب‌الدین)؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۴۳؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۱۱۵؛ ریاض العلماء، ج ۱، ص ۹۶؛ اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۵۴۷؛ الذریعه، ج ۲۱، ص ۱۳۹.

می‌کند ازاو شیخ منتجب‌الدین به توسط ثقةالدین ابوالمکارم هبة الله بن داود بن محمّد الاصفهانی.

بديع الهرندي[1]

عالم فاضل متبحر في اكثر العلوم، له شرح على الصحيفة السجادية بالفارسية اسمه رياض العابدين[2]. (كمله).

بركة بن محمّد بن بركة الأسدي أبوالخير[3]

فقیه دیّن. شاگرد شیخ طوسی صاحب حقایق الإیمان در اصول، و کتاب الحجج در امامت و کتاب عمل الادیان والأبدان. روایت می‌کند شیخ منتجب‌الدین از سید عمادالدین ابوالصمصام ذوالفقار الحسینی ازاو[4].

بهاءالدين العاملي

همان شیخ بهائی است که بیاید در محمد بن الحسین.

بهاءالدين بن علي العاملي[5]

فاضل فقیه صالح، ساکن نجف اشرف، معاصر «ح مل» است. در حله وفات کرده.

---

۱. در ترجمه بدیع الزمان هرندی، شیخ الاسلام یزد در عصر شاه‌عباس صفوی به این منابع نیز می‌توان رجوع کرد: اعیان الشیعه، ج۳، ص۵۵۰؛ الکنی و الالقاب، ج۲، ص۷۶؛ ریحانة الادب، ج۱، ص۲۴۳؛ الذریعه، ج۱۳، ص۳۴۸؛ روضات الجنات، ج۲، ص۳۵۹، (در ترجمه لنبانی اصفهانی)؛ ریاض العلماء، ج۳، ص۳۶۶.

۲. ریاض العابدین به کوشش آقای حسین درگاهی در سال ۱۳۷۴ ش، توسط سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی منتشر شده است.

۳. و نیز ر.ک: امل الآمل، ج۲، ص۴۳؛ خاتمهٔ مستدرک، چاپ آل البیت علیهم‌السلام، ج۳، ص۱۱۵؛ طرائف المقال، ج۱، ص۱۲۲؛ معجم رجال الحدیث، ج۳، ص۲۸۲.

۴. بحار الأنوار، ج۱۰۲، ص۲۱۲، (فهرست منتجب‌الدین).

۵. امل الآمل، ج۱، ص۴۳.


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب التاء

تاج‌الدين بن علي بن أحمد الحسيني العاملي[1]

فاضل زاهد، محدّث عابد، فقيه نبيه، صاحب كتاب التتمة فی معرفة الأئمه عليهم السلام[2] روايت می‌كند از او جماعتی از مشايخ. «ح مل».

تقي‌الدين[3] بن النجم الحلبي أبوالصلاح[4]

ثقهٔ جليل عظيم الشأن، شيخ اقدم، عالم فاضل، فقيه محدّث، از بزرگان شيوخ

---

۱. برای مزيد اطلاع دربارهٔ ايشان ر.ک: اعيان الشيعه، ج ۳، ص ۶۲۷؛ امل الآمل، ج ۱، ص ۴۴؛ معجم رجال الحديث، ج ۳، ص ۳۷۵ـ۳۷۶؛ رياض العلماء، ج ۱، ص ۹۸؛ الذريعه، ج ۳، ص ۳۳۵ـ۳۳۶ و ج ۱۲، ص ۲۳۰؛ كشف الحجب والاستار، ص ۳۱۲؛ دائرة المعارف تشيع، ج ۴، ص ۱۳ و التتمة فی معرفة الأئمه كه توسط مؤسسه بعثت قم چاپ شده است؛ نجوم السماء، ص ۱۴۳.

۲. كتاب اصلی التتمة فی معرفة الأئمه عليهم السلام است كه در سال ۱۰۱۸ ق. تأليف شده است و التتمة فی معرفة الأئمه استدراكی بر آن است. ايشان ارجوزه‌ای در تاريخ ائمهٔ هدی عليهم السلام داشته است، و اين دو بيت معروف از سروده‌های اوست:

لَقَد كَتَمتُ آثارَ آلِ مُحَمَّدٍ ... مُحِبّوهُم خَوفاً وأعداؤهُم بُغضا

فَأبرَز مِن بَينِ الفَريقَينِ نُبذَةً ... بها ملأ الله السماوات و الأرضا

۳. برخی مانند مؤلّف، نام او را تقی‌الدين نوشته‌اند، از جمله: امل الآمل، ج ۲، ص ۴۶؛ تعليقة امل الآمل، ص ۱۰۷؛ رياض العلماء، ج ۱، ص ۹۹ و ج ۵، ص ۴۶۴ و خاتمهٔ مستدرك، ج ۳، ص ۴۸۰ و تكملة امل الآمل، ص ۱۱۴؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۰ و....

برخی هم نامش را تقی ذكر كرده‌اند، از جمله: خلاصة الاقوال، ص ۲۸ و در اجازه به بنی‌زهره كه در بحار الأنوار، ج ۱۰۷، ص ۷۰ آمده؛ رجال ابن داود، ص ۵۸؛ سير اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۷۷؛ رجال شيخ طوسی، ص ۳۵۷؛ لؤلؤة البحرين، ص ۳۳۳؛ تنقيح المقال، ج ۱، ص ۱۸۵؛ قاموس الرجال، ج ۲، ص ۴۱۵؛ مقابس الانوار، ص ۸؛ معجم رجال الحديث، ج ۳، ص ۳۷۷؛ خود مؤلّف در سفينة البحار، ج ۱، ص ۲۹۵؛ الكنی و الالقاب، ج ۱، ص ۹۹؛ مقدمه تقريب المعارف با تحقيق آقای فارس تبريزيان، ص ۱۵ و ۱۶.

در نام پدر او نيز دو قول است برخی نجم و برخی نجم‌الدين ذكر كرده‌اند. هم چنين در جدّ ايشان نيز دو قول است: برخی عبدالله و برخی عبيدالله ثبت كرده‌اند.

۴. در مورد ابوالصلاح حلبی (۳۷۴ـ۴۴۷ ق.) ر.ک: بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۱۳؛ رجال شيخ طوسی، ص ۴۵۷؛ ←

و علمای شیعه، معاصر شیخ طوسی است و صاحب کافی [1] است در فقه و بدایه و تقریب المعارف [2] و شرح الذخیره للسید المرتضی. قرائت کرده بر شیخ [طوسی] و سید [مرتضی]. و روایت می‌کند ازاو ابن البراج. و از احفاد اوست فاضل فقیه جلیل ابوالحسن علی بن منصور بن ابی الصلاح، که شیخ شهید در شرح ارشاد نسبت داده به او قول به مضایقه را، کما حکی.

و هم از کتاب‌های اوست کتاب البرهان علی ثبوت الایمان که شیخ ابی محمد دیلمی در اعلام‌الدین آن را بتمامه نقل کرده.

تقي بن نقي القزويني

سید اجل، عالم کامل، صاحب مقامات عالیه و کرامات باهره. در کتاب المآثر والآثار است که وی از أجلّهٔ علما بود، بلکه از جمله اولیا، در تقوا، کان یضرب به المثل، و در منزلت، کان یستسقی به الغمام. عجایب ادعیهٔ وی در هفتاد من کاغذ نمی‌گنجد. اجاقش مقصد آفاق است. تصنیفات دارد الفیهٔ نحوش بدین مطلع است:

قال التقي بن النقي بن الرضا ... مفتخراً بالمصطفى والمرتضى

← معالم العلماء، ص۲۹؛ روضات الجنات، ج۲، ص۱۱۱؛ الکنی و الالقاب، ج۱، ص۹۹؛ اعیان الشیعه، ج۳، ص۶۳۴؛ امل الآمل، ج۲، ص۴۶؛ ریحانة الادب، ج۷، ص۱۶۱؛ الذریعه، ج۳، ص۵۷ و ج۴، ص۳۶۶؛ لغت‌نامهٔ دهخدا، «ابوصلاح»، ص۵۵۱؛ جامع الرواة، ج۱، ص۱۳۲؛ ریاض العلماء، ج۴، ص۲۶۸؛ طبقات اعلام الشیعه، ج۲، ص۲۰۷.

۱. نام کاملش الکافی فی التکلیف است که توسط حضرت آقای رضا استادی در سال ۱۴۰۳ هـ.ق. در اصفهان به چاپ رسید.

۲. علامه مجلسی﵀ در جلد هشتم بحارالأنوار در آخر باب «کفر ثلاثه» ـ که باب بیستم آن کتاب است ـ جمله‌ای از مطاعن ثلاثه را از تقریب المعارف نقل کرده (منه﵀).
تقریب المعارف در سال ۱۴۰۴ ق. به کوشش آقای رضا استادی به چاپ رسید و در سال ۱۴۱۷ هـ. با تحقیق آقای فارس تبریزیان نیز چاپ شده است.

باب الثاء

الثائر بالله بن المهتدي (المهدي) بن الثائر بالله الحسني[1] الجيلي[2]

اول زیدی مذهب بود و ادعا کرد امامت زیدیه را او خروج کرد در جیلان، پس مستبصر شده منتقل شد به مذهب امامیه. روایت می‌کند احادیث را و ادعا کرده مشاهدهٔ حضرت صاحب الأمر عليه السلام را و بعضی چیزها ازآن جناب روایت می‌کرده.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ثابت بن أسلم بن عبدالوهّاب الحلبي النحوي[3]

عن الذهبی[4] إنّه قال: كان من كبار النُّحاة، شيعياً، صنَّف كتاباً في تعليل قراءة عاصم، وتولّى خزانة الكُتُب بحلب لسيف الدولة. فقال الإسماعيلية: هذا يُفسد الدّعوة؛ لأنّه صنّف كتاباً في كشف عوارهم، وابتداء دعوتهم فحُمل إلى [صاحب] مصر فصُلب في حدود عشرين واربعمائة.

---

۱. در بحار الأنوار (ج ۵۲، ص ۷۷) به نقل از فهرست منتجب‌الدین، الحسینی ثبت شده است.

۲. امل الآمل، ج ۲، ص ۴۷؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۱۳۹؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۱۴ و ج ۵۲، ص ۷۷.

۳. ترجمهٔ او در این منابع نیز آمده است: اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۷؛ بغیة الوعاة سیوطی، ج ۱، ص ۴۸۰ ترجمه، ص ۹۸۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۸، ص ۱۷۶ رقم ترجمه ۹۲؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۰، ص ۴۷۰ ترجمه، ص ۴۹۸۰؛ هدیة العارفین، ج ۱، ص ۲۴۸؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۱۶۴، ترجمه ۱۶۳؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۳، ص ۹۹؛ النابس فی القرن الخامس، ص ۷۱.

۴. تاریخ الاسلام حوادث و وفیات، ص ۴۶۰ و ۴۹۹.

ثابت بن عبدالله بن ثابت یشکري[۱]

از اولاد ثابت بنانی، فاضل عالم ثقه است، قرائت کرده بر سید اجل مرتضی علم‌الهدی و تألیف کرده کتاب الحجة فی الإمامه و منهاج الرشاد فی الأصول والفروع ـ (م).

فقیر گوید که، ثابت بنانی، جدِّ او، ابافضاله[۲] از اهل بدر است و از اصحاب امیرالمؤمنین ﷺ به شمار رفته، در جنگ صفین در رکاب امیرالمؤمنین ﷺ به درجهٔ شهادت رسید.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

---

۱. امل الآمل، ج ۲، ص ۴۷؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۳؛ لسان المیزان، ج ۲، ص ۹۹؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۱۳۹؛ بحارالأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۱۴؛ طرائف المقال، ج ۱، ص ۱۲۶؛ الجامع فی الرجال، ج ۱، ص ۳۴۲؛ ریاض العلماء، ج ۱، ص ۱۰۱.

۲. در مورد ابا فضاله صحابی ر.ک: الاصابه، ج ۴، ص ۱۵۵؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۱۹۶؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۲۷؛ اتقان المقال، ص ۳۱؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۱۸۸؛ حلیة الاولیاء، ج ۲، ص ۳۱۸؛ قاموس الرجال، ج ۲، ص ۲۸۳؛ نقد الرجال، ص ۶۲؛ الفوائد الرجالیه، ج ۳، ص ۱۳۹؛ بنده نیز شرح حال مختصر او را در شهداء الصحابه فی صفین آورده‌ام.

باب الجيم

جابربن عباس النجفي[1]

شيخ فاضل صالح. روايت می‌کند محمد تقی مجلسی﵀ از او.

جابر بن عبدالحسين[2]

أبوطاهر الشاعر الكاظمينى ينتهى نسبه إلى ربيعة بن نزار وأُمّه السيدة الجليلة المعظمة المقدسة العابدة المتهجدة الزاهدة الّتي حكى أن صاحبى الفصول و الجواهر كانا اذا جاء الزيارة الإمامين في بلد الكاظمين يقصدان دار العلوية الهاشمية يزورانها لجلالتها. و كان الشيخ جابر نادرة عصره في الشعر و الحفظ و حسن الخط، مع ورع و تقوى وتعفف. له تخميس الهائية الأُزرية، ولولا ما عرض له من مرض احترق السوداء و فساد المخيلة لأنسى ذكر من قبله من الشعراء، و بلغ به المرض حتى صار يوسوس في النطق بالألفاظ الّتي يكون لمصحّفها او لمقلوبها معنى قبيح و صورت له مخيلته أن الشيخ محمد حسن آل يس، هو الحجة بن الحسن﵇. حتى سكن ستةأشهر تحت السماء في أعلى السطح مكشوف الرأس ولم يتكلّم بكلمة إلى أن عالجته الأطباء فحسن حاله في أواخر عمره.

---

۱. برای مزید اطلاع ر.ک: امل الآمل، ج۲، ص۴۸؛ اعیان الشیعه، ج۴، ص ۴۰؛ خاتمهٔ مستدرک، ج۲، ص۲۱۵.

۲. برای دریافت اطلاعات بیشتر ر.ک: اعیان الشیعه، ج۴، ص ۴۰؛ الطلیعه، ج۱، ص۱۶۹؛ شعراء کاظمین، ج۱، ص۱۸۵؛ الحصون المنیعه، ج۲، ص۵۶۱؛ الازریة، ص ۱۷؛ اعلام العراق الحدیث، ص ۱۹۱؛ النفحات القدسیة، ۱۰۵ـ۱۰۶.

توفّي صفر سنة ١٣١٣ في بلدة الكاظمين ودفن في بعض حجرات الصحن بقرب الباب الفرهادية.

وكان ينظم الشعر الفارسية أيضاً كما أنّه يكتب الخط العجمى في نهاية الجودة. «كمله».

جعفر الآبادهٔ الأصفهاني[١]

كان من فحول العلماء المجتهدين، ذاقوة في الحافظة، من أخصّ الناس بحجة الاسلام السيد محمد باقر الرشتى، له كتاب نقود المسائل الجعفرية «كمله».

جعفر بن أحمد بن علي القمي[٢]

ابومحمد نزيل الرى، شيخنا الأجل الأقدم، المؤيد المسدد، الفقيه النبية، المحدّث المتتبّع، صاحب التصانيف الكثيرة ككتاب العروس[٣] الّذى صنّفه لما يختص بالجمعة من الخصائص والخصال وسمّاه بالعروس لما ذكر في أوّله عن الصادق عليه السلام إنه قال: إذا كان يوم القيامة بعث الله الأيّام في صُور يعرفها الخلق إنّها الأيام. ثم يبعث الجمعة [أمامها يقدّمها] كالعروس ذات جمال وكمال، تُهدى إلى ذى دين ومال. الخ[٤].

وهو كتاب صغير شريف استنسخته بخطى، وكان في عزمى أن أورده بتمامه في باب ما يتعلق بالأسابيع من كتابى المسمى بصحائف النور في عمل الايام والأسابيع والشهور. ويظهر منه في باب الساعة الّتي يستجاب فيها الدعاء أنّ له كتاباً آخر في فضل الجمعة، وكتاب المانعات من دخول الجنة[٥]، وهو كتاب شريف صغير الحجم، وكتاب الغايات[٦]

---

١. براى دريافت اطلاعات بيشتر ر.ك: اعيان الشيعه، ج ۴، ص ٧٩؛ تذكرة القبور يا دانشمندان و بزرگان اصفهان ١.

٢. نفس الرحمان فى فضائل سلمان عليه السلام، ص ٣٥٨؛ اعيان الشيعه، ج ۴، ص ٨٢؛ مقدمه آقاى سيد محمد جواد جلالى بر كتاب نوادر الاثر فى أنّ علياً عليه السلام خير البشر؛ روضات الجنات، ج ٢، ص ١٧٢؛ قاموس الرجال، ج ٢، ص ۶۴٢؛ معجم رجال الحديث، ج ۴، ص ٨٢؛ نوابغ الرواة، ص ۶٨؛ ريحانة الادب، ج ٧، ص ٥٢٨.

٣. ر.ك: الذريعه، ج ١٥، ص ٢٥٣؛ روضات الجنات، ج ٢، ص ١٧٣؛ مفاتيح الجنان، ص ٣۴، العروس، الغايات، المسلسلات؛ الاعمال المانعة من الجنه، نوادر الاثر در كتاب جامع الاحاديث ايشان منتشر شده است.

۴. جامع الاحاديث، ص ١۴٥.

٥. ر.ك: الذريعه، ج ١٩، ص ٣٠ ـ ٣١ و ج ٢، ص ٢۴٧؛ روضات الجنات، ج ٢، ص ١٧٣؛ بحار الأنوار، ج ١، ص ١٩.

۶. ر.ك: الذريعه، ج ١۶، ص ٣.

عجيب الوضع، جمع فيه أخباراً تضمّنت غاية شيء وجعل الدال عليها عنواناً لجمعها كقوله: «أحبّ الأعمال»؛ «أفضل الأعمال»؛ «أعظم آية في كتاب الله»؛ «أفضل العبادة»؛ «أفضل الدعا»؛ «خير الدعا»؛ «أشد الأشياء» وهكذا.

وكتاب المسلسلات [١] وقد اتّفق عثوري على هذه الكتب في خزانة كتب شيخي العلاّمة النوري ـ نوّر الله مرقده ـ. وله ايضاً كتاب أدب الإمام والمأموم [٢] الّذي نقل عنه في فلاح السائل [٣] وروض الجنان، وله أيضاً كتاب المنبيء عن زهد النبي [٤] ﷺ الّذي ينقل عنه السيد رضي‌الدين ابن طاووس. قال في اواخر كتاب الدروع الواقية بعد كلام له في الترهيب والوعظ.

أقول: ولقد ذكر أبومحمد جعفر بن احمد القمي في كتاب زهد النبي ﷺ من الله ـ عزّوجلّ ـ مافيه بلاغ. وهذا جعفر بن أحمد عظيم الشأن من الأعيان ذكر الكراجكي في كتاب الفهرس: إنه صنّف مائتين وعشرين كتاباً بقم والرى ـ الخ. وينقل عنه الشيخ ورّام في تنبيه الخواطر [٥]، والشيخ أحمد بن فهد في التحصين [٦] ونقل في عدة الداعي [٧] عن كتابه: هذا حديث عرض أعمال العباد على الله تعالى ورفعه إلى السمآء وعرضه أولا على الملائكة الموكلين بالسمآء.

والعجب من إهمال علماء الرجال ذكرهذا الشيخ المعظم الجليل حيث لم يتعرضوا لحاله وكتبه مع هذه المصنّفات الكثيرة، ويظهر من كتبه أنّ له الرواية عن الصاحب بن عباد، ويروي عن عبدالعظيم الحسنى المدفون بالرى بثلاث وسائط ولنتبرك بذكر حديث فى فضل شيعة أميرالمؤمنين ـ صلوات الله عليه ـ من كتابه المسلسلات بتوسط كتاب البحار.

---

١. در روضات الجنات، ج ٢، ص ٢٧٣ «مسلسلات الاخبار»، و در كشف الحجب والاستار، ص ٢٩، «الاخبار المسلسله» معرفى شده است، اما در الذريعه، ج ٢١، ص ٢١، «المسلسلات» است مانند متن.

٢. ر.ك: الذريعه، ج ١، ص ٣٨٦.

٣. ظاهراً در فلاح السائل چاپ شده نيست. نوادر الاثر (مقدمه).

٤. الدروع الواقيه، ص ١٦١ و ص ٢٦٥.

٥. در مجموعه ورّام مطبوع يافت نشده است، ر.ك: مقدمه نوادر الاثر، ص ٣٣.

٦. ص ٢٠.

٧. ص ٢٢٨.

فقد روى عن بكر [بكير ظ] بن احنف قال:حدثتنا فاطمة بنت علي بن موسى الرضا عليه السلام قالت: حدّثتني فاطمة و زينب و أم‌كلثوم، بنات موسى بن جعفر عليه السلام قلن: حدثتنا فاطمة بنت جعفربن محمد عليه السلام قالت: حدّثتنيْ فاطمة بنت محمد بن علي عليه السلام قالت: حدثتني فاطمة بنت علي بن الحسين عليه السلام قالت: حدّثتني فاطمة وسكينة ابنتا الحسين بن علي عليه السلام، عن أمّ‌كلثوم بنت علي عليه السلام، عن فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله، قالت: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: «لما أسرى بى إلى السماء دخلت الجنة، فإذا أنا بقصر من درّة بيضاء مجوّفة وعليها باب مكلّل بالدرّ والياقوت وعلى الباب ستر، فرفعت رأسي فإذا مكتوب على الباب: لا الله الا الله، محمّد رسول الله، عليّ وليّ القوم، وإذا مكتوب على الستر: بخ بخ من مثل شيعة علي. فدخلته فإذا أنا بقصر من عقيق أحمر مجوّف، وعليه باب من فضّة مكلّل بالزّبرجد الأخضر، وإذا على الباب ستر فرفعت رأسي، وإذا مكتوب على الباب: محمّد رسول الله، عليّ وصيّ المصطفى. وإذا على الستر مكتوب: بشّر شيعة علي بطيب المولد. فدخلته فإذا أنا بقصر من زمرد أخضر مجوّف لم أر أحسن منه، وعليه باب من ياقوتة حمرآء مكلّلة باللؤلؤ، وعلى الباب ستر فرفعت رأسي فإذا مكتوب على الستر: شيعة علي هم الفائزون. فقلت: حبيبى جبرئيل، لمن هذا؟ فقال: يا محمد، لابن عمك ووصيّك علي بن أبي طالب. يحشر الناس كلهم يوم القيامة حفاة عراة إلّا شيعة علي عليه السلام. ويدعى الناس بأسماء أمّهاتهم ما خلا شيعة علي عليه السلام فإنهم يدعون بأسماء آبائهم. فقلت: حبيبى جبرئيل، وكيف ذاك؟ قال: لأنّهم أحبّوا عليّاً فطاب مولدهم»[1].

ثمّ اعلم أن الفاضل الجليل رضي‌الدين محمد القزويني ذكر نبذاً من أحاديث المسلسلات في كتاب[2] ضيافة الإخوان في ترجمة أحمد بن محمد بن رزمة القزويني.

---

۱. جامع الاحاديث، كتاب المسلسلات، ص ۲۵۰ ـ ۲۵۱؛ سفينة البحار، ج ۱، ص ۷۲۹؛ بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۷۶.

۲. ضيافة الاخوان، ص ۱۱۸ به بعد، و از جمله احاديث سلسله در ضيافة الاخوان به نقل از صاحب تدوين كه روايت كرده از ابراهيم بن سعيد جوهرى، گفت: حج كردم در سالى كه حج كرد در آن سال هارون رشيد، پس سؤال كرد كه: در اين جا از اهل علم كسى هست؟ گفتند: بلى حسين بن على جعفى، پس فرستاد هارون، نزد او كه مى‌خواهم به زيارت شما بيايم. چون رسول آمد و پيغام رسانيد. حسين برخاست و گفت: شايسته‌تر آن است كه من به زيارت امير مشرّف شوم. پس آمد تا بر هارون داخل شد. هارون بر ←

جعفر الأسترآبادي الحائري الرازي[۱]

مروّج مذهب جعفری، شیخ فقیه، ورع محتاط، صاحب تصانیف کثیره و تحقیقات رشیقه، سراج وهّاج و بحر عجاج، معاصر صاحب اشارات و منهاج. از بزرگان شاگردان سیداجل آسید علی صاحب ریاض بوده و چندی در حائر شریف مجاورت کرده و در زمان محاصرهٔ داوود پاشای ملعون[۲] و خراب کردن حائر مقدس منتقل به تهران[۳] شد و در شب جمعه دهم صفر سنهٔ ۱۲۶۳ وفات کرد به مرض سل و ذات الجنب.

جنازه‌اش را از تهران به نجف اشرف حمل کردند و در ایوان مطهّر نزدیک قبر علّامه حلّی دفن کردند، و از مصنّفات اوست: انیس الواعظین و انیس الزاهدین و زینة الصلاة و شفاء الصدور در تفسیرآیات موعظه و اخلاق و مظاهر الأسرار و مشاکل القرآن و جامع الرسائل و جامع الفنون و مداش العلوم، و مائدة الزائرین و نخبة الزاد

← روی سریر نشسته بود، دست او راگرفت و او را بالای سریر آورد و نزد خود نشانید. پس حسین رو کرد به هارون و حدیث کرد برای او و گفت: حدیث کرد مرا حسین بن حر و گرفت دست مرا و گفت: حدیث کرد مرا قمر بن مختمره و گرفت دست مرا و گفت: حدیث کرد مرا علقمه و گرفت دست مرا و گفت: حدیث کرد مرا عبدالله بن مسعود و گرفت دست مرا و گفت: تعلیم فرمود مرا رسول خدا ﷺ تشهد را و گرفت دست مرا التحیات لله و الصلوات الطیبات الخ. پس هارون رو کرد به او و گفت: بگیر دست مرا و مرا حدیث کن! پس گرفت حسین، دست او را و او را حدیث کرد پس گذاشت هارون کف او را بر دهان خود و بوسه داد و گفت: پدرم به قربان کف دستی که مس کرد کفی راکه مس کرد کف کسی راکه مس کرد کف کسی راکه مس کرد کف دستی راکه مس کرد کف رسول خدا ﷺ را.

او هم روایت کرده از جریر که گفت: چشمم درد می‌کرد شکایت کردم به منصور گفت: نظر کن به قرآن. پس گفت: چشمم درد می‌کرد شکایت کردم به ابراهیم گفت: نظر کن به قرآن. گفت ابراهیم: چشمم درد می‌کرد شکایت کردم به عبدالله، گفت: نظر کن به قرآن. گفت: چشمم درد می‌کرد شکایت کردم به رسول خدا ﷺ فرمود: نظر کن به قرآن (منه ﷺ). ضیافة الاخوان، ص ۱۲۰.

۱. برای دریافت اطلاعات بیشتر ر.ک: طبقات اعلام الشیعه، ج ۲، ص ۲۵۳؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۲۰۷؛ الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۱۰۳؛ ریحانة الادب، ج ۳، ص ۲۰۷؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۸۴؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۲، ص ۱۳۴؛ مکارم الآثار، ج ۱، ص ۸۳؛ فرهنگ سخنوران، ص ۶۴۳؛ لغت‌نامه دهخدا، «شریعتمدار»، ص ۳۵۲؛ قصص العلماء، ص ۸۱؛ الکرام البرره، ص ۲۵۳؛ الاعلام، ج ۲، ص ۱۲۲؛ نجوم السماء، ص ۴۱۴؛ هدیة العارفین، ج ۱، ص ۲۵۷.

۲. روضات الجنات، ص ۱۵۵.

۳. ایشان همراه با آیت الله سید محمد مجاهد در جهاد علیه روس شرکت داشت.

في أدعية الأسابيع و الشهور و تحفة العراق في علم الاخلاق و سفينة النجاة في حقيقة الوباء و الطاعون و الأحراز و الأدعية المنجية منهما و براهين القاطعه و مصباح الهدى و حياة الارواح و المغنية، و اصل الاصول و اصل العقائد و المصابيح و المشارح الكبير في شرح المعالم و موائد العوايد و ملاذ الأوتاد في تقريرات سيد الأستاذ و الخزائن و الشوارع في شرح قواعد العلاّمة و ينابيع الحكمة في شرح نظم اللمعه، و مشكاة الورى في شرح الفية الشهيد و قواعد الفقهية و نجم الهداية و موالید الاحكام و ايقاظ النائمين، مشتمل بر حكايات مضحكه و مطايبات ظريفه و حواشی و تعليقات بر مصنّفات إلى غير ذلك.

گويند: روزی دو درس می‌گفت: يكی اصول و ديگر فقه و پيش ازدرس هر روز خطبه می‌خواند و بعد از درس دعا می‌كرد.

و مخفی نماند كه، جناب آملا محمد جعفر استرآبادی تهرانی غير ازجناب حاج ملا محمد جعفر طهرانی معروف به «چالميدانی» است كه او نيز از بزرگان علما و فقها بوده كه مرحوم حجة الاسلام حاج سيد محمد باقر بر حسب استدعای مسلمين هند او را به آن اقليم فرستادند. بعد از مراجعت به تهران در سنهٔ ۱۲۹۵ مسافرت به جنان فرمود. رحمة الله عليه.

جعفر بن الحسن بن يحيى بن الحسن بن سعيد الهذلي الحلّي[1]

الشيخ الأجل العلاّمة رئيس العلماء، شيخ الفقهاء، فقيه الحكماء شمس الفضلاء، بدر العرفاء المنوّة باسمه وعلمه في قصّة الجزيرة الخضراء، الوارث علوم الأئمة المعصومين عليهم السلام وحجّتهم في العالمين، شيخ الاسلام والمسلمين، الفقيه الأكبر الأعظم، والمولى المبجل المعظم، شيخ الطائفة بغير جاحد، وواحد هذه الفرقة وأيّ واحد، الإمام السعيد أبوالقاسم،

---

۱. برای اطلاع بيشتر از شرح احوال و مراتب دانش او ر.ک: امل الآمل، ج ۲، ص ۴۸؛ اعيان الشيعه، ج ۴، ص ۸۹؛ الاعلام، ج ۲، ص ۱۱۷؛ الكنی و الالقاب، ج ۳، ص ۱۵۴؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۱۸۲؛ ريحانة الادب، ج ۵، ص ۲۳۱؛ الذريعه، ج ۲، ص ۱۸۶؛ ج ۴، ص ۴۲۵؛ ج ۵، ص ۲۱۵؛ ج ۱۳، ص ۴۷ و ج ۲۴، ص ۳۰۶؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۳، ص ۱۳۷؛ لغت‌نامه دهخدا، «جعفر»، ص ۲۱؛ مقدمهٔ آثار ارزندهٔ ايشان و شرح احوال و آثار محقّق حلّی؛ منتهی المقال، ص ۷۶؛ بهجة الآمال، ج ۲، ص ۵۱۴؛ معجم رجال الحديث، ج ۴، ص ۶۱؛ رياض الجنه، ج ۲، ص ۲۶۱.

نجم‌الدین الحلّی الملقّب بالمحقّق علی الإطلاق، الرافع أعلام تحقیقه في الآفاق. أفاض الله علی تربته شآبیب لطفه الخفی والجلی.

حال آن جناب در علم و فضل و فقه وجلالت و تحقیق و تدقیق و فصاحت و شعر و ادب و انشا و جمیع علوم و فضایل و محاسن، اشهر ازآن است که ذکر شود. کان ألسن أهل زمانه وأقومهم بالحجة وأسرعهم استحضاراً، وکان زعیم الشیعة، ومقیم الشریعة، ومن لایقوم العبارة بواجب ثنائه ولایحوم القلم حول حومة بیانه وأدائه.

از برای آن جناب مصنّفات نافعه ومؤلفات فایقه است، مانند کتاب شرائع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام، و کتاب النافع مختصر شرائع و کتاب المعتبر شرح المختصر و این کتاب مرجع فقهاء و ملاذ علماست و رسالة التیاسر فی القبله و شرح نکت النهایة و المسائل الغریة و المسائل المصریة و المسلك فی اصول الدین[1] و المعارج فی اصول الفقه و الکهنة فی المنطق و نهج الوصول إلی معرفة الاصول فی اختصار مواسم سلّار الدیلمی إلی غیر ذلك.

قال الشیخ محفوظ بن وشاح في مرثیة المحقّق. رضوان الله علیه:

قد أوضح الدین بتصنیفه ... من بعد ما کان شدید الظلام

لولا الّذي بیّن في کتبه ... لأشرف الدین علی الاصطلام

ولمّا کان کتابة الشرائع ممّا یتلقّی بحسن التلقّی والقبول أقبل علیه معشر الأفاضل والفحول، وأکبّ علی درسه ومطالعته أولو المعقول والمنقول، فصار محطّ رحال تحریرات العلماء ومهبط أنوار أفکار الفقهاء فکتبوا علیه شروحاً وتعلیقات کثیرة ضاق المقام عن نقلها. شکر الله مساعیهم الجمیلة[2].

از شیخ ابن داود نقل است که فرموده: خواجه نصیرالدین در درس محقّق حاضر شد و محقّق خواست درس را به جهت خواجه قطع کند خواجه نگذاشت لاجرم

---

۱. این کتاب با تحقیق حضرت آقای رضا استادی ـ حفظه الله ورعاه ـ توسط بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی منتشر شده است.

۲. برخی از شروح در الذریعه، ج ۱، ص ۲۸۵ ـ ۲۸۶ و ۴۰۲، ج ۲، ص ۲، ۴۳۷ و ۴۹۷ ـ ۴۹۸، ج ۳، ص ۹۵ ـ ۹۶ و ۴۸۳، ج ۴، ص ۸۵، ۳۶۶، ۴۶۴ و ۴۸۹ ـ ۴۹۰، ج ۵، ص ۳۲ ـ ۳۳، ۴۷ ـ ۴۸، ۲۶۳، ۲۷۵ ـ ۲۷۷ و ۴۹۵ و ج ۸، ص ۹۷، ۲۳۴، ۲۳۹ ـ ۲۴۱ و دیگر مجلدات آمده است.

درس را به کمال رسانید و در بین درس گفتن، رشتهٔ کلام منتهی شد به استحباب تیاسر در قبله. خواجه گفت که، وجهی برای استحباب تیاسر نیست به سبب آن که تیاسر اگر از قبله است به غیر قبله پس حرام است و اگر از غیر قبله است بـه قـبله پس واجب است، پس در هر حال جای استحباب نیست. محقّق در جواب خواجه گفت: تیاسر از قبله است به سوی قبله. جناب خواجه ساکت شد. پس محقّق رسالهٔ لطیفی در این باب نوشت و برای خواجه فرستاد خواجه پسندید آن را و آن رساله را شیخ احمد بن فهد در مهذب ایراد فرموده.

فقیر گوید که، استحباب تیاسر برای اهل عراق ومَنْ والاهُم است و ایـن بـنابر آن است که، قبلهٔ بعید حرم باشد و جهات حرم مختلف است و سمت یسار کعبه بیشتر است از یمین، پس تیاسر انحراف است از قبله به سوی قبله، لامنها عنها ولا من غیرها إلیها.

و جناب محقّق، خـالوی عـلّامه حـلّی است وپـدرش شـیخ حسـن از فـضلای عظیم‌الشأن است و محقّق از او روایت می‌کند چنانکه از سید فخار نیز روایت می‌کند. و جدش یحیی بن حسن نیز ازمحقّقین علما و اکابر فـقهای عـصر خـویش بـوده. و جماعتی از اکابر علما بر محقّق تـلمذ کـرده‌انـد؛ مـانند آیـة الله عـلّامه حـلّی و سـید عبدالکریم بن احمد بن طاووس، مؤلّف فرحة الغری و سید محمد بـن رضـی الدیـن علی بن طاووس، و او همان است که والدش کتاب البهجة لثمرة المـهجه را بـرای او تألیف کرده و ابن داود حلّی و شیخ حسن بن ابی طالب یوسفی ابـی صـاحب کـتاب کشف الرموز در شرح نافع و وزیر ابوالقاسم علی بن الوزیر محمد بن العلقمی الشیعی وزیر مستعصم و غیر ایشان رضوان الله علیهم.

وفات آن جناب در سنهٔ ۶۷۶ واقع شده و قبر شریفش در حله معروف است و بر آن قبه‌ای عالیه و مزار کافهٔ مردم است. و تـاریخ وفـات مـطابق است بـا کـلمهٔ زبـدة المحقّقین. و شیخ محفوظ بن وشاح آن جناب را مرثیه گفته.

و ما بین او و محقّق در زمان حیاتش مراسلات و مکاتباتی بوده و در تـرجـمهٔ او بیاید اشاره به این مطلب.

وفي منتهى المقال: وقال العلاّمة ـ طيّب الله ثراه ـ في إجازته الكبيرة عند ذكره (اى المحقّق): كان أفضل أهل زمانه في الفقه[۱].

وقال المحقّق الشيخ حسن: لو تُرِك التقييد بأهل زمانه كان أصوب[۲].

قلت: ولو ترك التخصيص بالفقه كان أصوب.

ونقل عن إجازة الشيخ يوسف البحرانى الكبيرة أنه قال: بعض الأجلّاء الأعلام من متأخرى المتأخرين رأيت بخطّ بعض الأفاضل ما صورة عبارته: في صبح يوم الخميس ثالث عشر ربيع الآخر سنة ست وسبعين وستمائة سقط الشيخ الفقيه أبوالقاسم جعفر بن الحسن بن سعيد الحلّى﵀ من أعلى درجة في داره، فخرّ ميّتاً لوقته من غير نطق ولا حركة. فتفجّع الناس لوفاته، واجتمع لجنازته خلق كثير، وحمل إلى مشهد أميرالمؤمنين ـ صلوات الله عليه ـ وسئل عن مولده وقال سنة ثنتين وستمائة.

أقول: وعلى ما ذكره هذا الفاضل يكون عمر المحقّق المذكور أربعاً وسبعين سنة تقريباً. انتهى.[۳]

ومانقله﵀ من حمله إلى مشهد أميرالمؤمنين﵇ عجيب؛ فإن الشايع عند الخاصّ والعام أنّ قبره ـ طاب ثراه ـ بالحلّة، وهو مزار معروف وعليه قبّة، وله خدّام يخدمون قبره، يتوارثون ذلك أباً عن جدّ.

وقد خربت عمارته منذ سنين فأمر الأستاذ العلاّمة ـ دام علاه ـ بعض أهل الحلّة فعمروها، وقد تشرفت بزيارته قبل ذلك وبعده، والله العالم. انتهى[۴].

وقال في نخبة المقال في تاريخ هذا الشيخ المفضال:

ثمّ أبوالقاسم نجم‌الدين ابن الحسن[۵] ابن النجيب‌الدين

هو المحقّق الجليل المعتمد مولده تبر (۶۰۲) وعمره كند[۶] (۷۴)

---

۱. بحارالأنوار، ج۱۰۷، ص۶۳.

۲. همان، ج۱۰۹، ص۱۱.

۳. لؤلؤة البحرين، ص۸۳.

۴. منتهى المقال، چاپ قديم، ص۷۷ و چاپ آل البيت﵈، ج۲، ص۲۴۰.

۵. در نخبة المقال فى علم الرجال، ص۶۶ «ابن الحسين».

۶. در نخبة المقال، ص۶۶ «نكد».

واعلم أنّه قد نقل عن المحقّق﵀ إنّه قال: قد كنت زمن الحداثة أتعرض لشيء من الشعر ليس بالمرضي فكتبت أبياتاً إلى والدي﵀ أثني فيها على نفسي بجهل الصبوة وهي:

ليهنك أنّني كلّ يوم إلى العلى ... أقدم رجلاً لن تزلّ بها النعل
وغير بعيد أن ترانى مقدّماً ... على الناس حتى قيل: ليس له مثل[1]
تطاوعني بكر المعالى[2] وعونها ... وتنقاد لي حتّى كأنّي لها بعل
ويشهد لي بالفضل كلّ مبرّز ... ولا فاضل إلّا ولي فوقه فضل

فكتب﵀ فوق هذه الأبيات ما صورته:

لإن[3] أحسنت في شعرك لقد أسأت في حق نفسك، أما علمت أن الشعر صناعة مَن خلع الفقه[4] ولبس الخرقة[5]، والشاعر ملعون وإن أصاب، ومنقوص ولو أتى بالشيء العجاب.

كأنّي بك قد أوهمك[6] الشيطن بفضيلة الشعر، فجعلت ما تنفق منه تلفق بين جماعة

---

۱. در اعیان: «علی الناس طراً لیس فی الناس لی مثل».
۲. در امل الآمل: «المعانی».
۳. و یناسب فی هذا المقام هذه الأبیات للشیخ النظامی:

ای چارده ساله قرّة العین ... بالغ نظرِ علوم کونین
زآن روز که هفت ساله بودی ... چون گل به چمن حواله بودی
و اکنون که به چارده رسیدی ... چون سرو به اوج سرکشیدی
غافل منشین نه وقت بازی است ... وقت هنر است و سرفرازی است

* * *

گرچه سر و سروریت بینم ... آیین سخنوریت بینم
در شعر مپیچ و در فن او ... چون اکذب اوست احسن او
زین فن مطلب بلند نامی ... کین ختم شده است بر نظامی
نظم ارچه به مرتبت بلند است ... آن علم طلب که سودمند است
در ناف دو علم بوی طیب است ... آن هر دو فقیه یا طبیب است
پیغمبر گفت: العلم علمان ... علم الأبدان و علم الأدیان
می‌باش طبیب عیسوی هش ... اما نه طبیب آدمی کش
می‌باش فقیه دانش‌آموز ... اما نه فقیه حیلت اندوز

منظومهٔ لیلی و مجنون، پند پدر، ص ۴۴

۴. در خاتمهٔ مستدرک «خلع العفّة» است.
۵. در خاتمهٔ مستدرک، «لبس الحرفة» است.
۶. در امل الآمل «قد دهمك الشعر» است.

لم يعرفوا لك فضيلة غيره، فسمّوك به وقد كان ذلك وصمة عليك آخر الدهر، أما تسمع:

ولست أرضى أن يقال شاعر ... تبالها من عدد الفضائل

[قال:] فوقف خاطري عند ذلك حتى كأني لم أقرع له باباً، ولم أرفع له حجاباً، وأكد ذلك عندي ما رويته بإسناد متصل: أنّ رسول الله ﷺ دخل المسجد وبه رجل قد أطاف به جماعة، فقال: «ما هذا؟»

قالوا: علّامة. فقال ﷺ «ما العلّامة؟»

قالوا: عالم بوقائع العرب، وأنسابها، وأشعارها.

فقال ﷺ: «ذلك علم لا يضرّ من جهله، ولا ينفع من علمه»[١].

ثم ذكر المحقّق ﷺ بعض اشعاره فمنه:

يا راقداً والمنايا غير راقدة ... وغافلاً وسهام الدهر ترميه

بم اغترارك والأغيام مرصدة ... والدهر قد ملأ الأسماع داعيه

أما أرتك الليالي قبح دخلتها ... وغدرها بالّذي كانت تصافيه

رفقاً بنفسك يا مغرور إن لها ... يوماً تشيب النواصي من دواهيه

ثم قال: وحسب تحصيل الغرض بهذا القدر، فنحن نقتصر عليه، ونستغفر الله سبحانه وتعالى من فرطات الزلل، وورطات الخلل، ونستكفيه زوال النعم، وحلول النقم، ونستعتبه محلّ العثار وسوء المرجع في القرار، ومن أفضل من يفتتح به النظام ويختم به الكلام ما نقل عن النبي ﷺ: «من سلك طريقاً إلى العلم سلك الله به طريقاً إلى الجنّة»[٢].

وقال ﷺ: «لا خير في الحياة إلّا لعالم مطاع أو مستمع واع»[٣].

وقال ﷺ: «تلاقوا وتذاكروا وتحدّثوا؛ فإن الحديث جلاء القلوب، إن القلوب ترين كما ترين السيف»[٤].

وقال ﷺ: «لا يزيد في العمر مثل الصدقة، ولا يردّ البلاء مثل الدعاء، ولا ينوّر العبد مثل الخلق الحسن، ولا يذهب الذنوب إلّا الاستغفار، والصدقة ستر من النار، وجواز على

---

١. كافي، ج ١، ص ٢٤.
٢. امالي صدوق، ج ٥٨، ص ٩؛ ثواب الاعمال، ج ١، ص ١٥٩.
٣. كافي، ج ١، ص ٢٥٧، به جاى حياة، «العيش» است.
٤. همان، ج ١، ص ٣٢٨.

الصراط، وأمان من العذاب».

وقال ﷺ: «صلوا الأرحام يغفر لكم، وتعاهدوا المساكين يبارك لكم في أموالكم، ويزاد في حسناتكم»[۱].

وقال ﷺ: «إنّ الله سبحانه يقول: اطلبوا الحوائج عند ذوى الرحمة من عبادى، فإن رحمتى لهم ولا تطلبوها عند القاسية قلوبهم، وإن غضبى فيهم»[۲].

وقال ﷺ: «اصطناع المعروف تقى مصارع السوء»[۳].

وقال ﷺ: «من اقتصر من الدنيا على ما أحل له سلم، ومن أخذ العلم من أهله وعمل به نجا، ومن أراد به الدنيا فهو حظّه»[۴] وكتب جعفر بن الحسن بن يحيى بن سعيد الحلّى ـ انتهى.

ولمّا كان المحقّق أفقه الفقهاء الآفاق ينبغى أن نذكر معنى الفقه هيهنا.

اعلم: أن الفقه هو العلم بالأحكام الشرعية عن أدلتها التفصيلية إلى آخر ما ذكره العلماء في تعريفه. وهو معلوم ولكن اسم الفقه في العصر الأول كان يطلق على علم الآخرة ومعرفة دقائق آفات النفوس والاطلاع على عظم الآخرة وحقارة الدنيا. قال الله تعالى: ﴿ليتفقهوا فى الدين ولينذروا﴾[۵]. والإنذار بهذا النوع من العلم دون تفاريع الفقه كالسلم والإجارة وبهذا المعنى قوله ﷺ «فيمن حفظ أربعين حديثاً بعثه الله يوم القيامة فقيهاً»[۶].

وقول الصادق ﷺ في وصف أميرالمؤمنين ﷺ: «وما اشبهه من ولده ولا أهل بيته أحد أقرب شبهاً به في لباسه وفقهه من علي بن الحسين ﷺ»[۷].

قال أبوحامد الغزالى في بيان تبديل أسامى العلوم بنقل الحلبى في كشف الظنون: إنّ الناس تصرّفوا في اسم الفقه فخصّوه بعلم الفتاوى والوقوف على دقائقها وعللها واسم الفقه في العصر الأول كان يطلق على علم الآخرة. الخ[۸].

---

۱. رياض المسائل، ج ۲، ص ۶۳؛ معارج الاصول محقق حلّى، ص ۲۴.
۲. تنبيه الخواطر (ابن ورام)، ص ۹.
۳. كافى، ج ۴، ص ۲۸.
۴. الكافى، ج ۱، ص ۴۶.
۵. توبه (۹) آيه ۱۲۲.
۶. الكافى، ج ۱، ص ۴۹.
۷. ارشاد مفيد، ج ۲، ص ۱۴۲؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۹۲.
۸. كشف الظنون عن اسامى الكتب و الفنون، ج ۲، ص ۱۲۸۱.

جعفر بن الحسين التستري[۱]

شیخ نبیه، فقیه جلیل و معظم نبیل، المحقّق الرفیع الشأن، کشّاف حقیقة الشریعة بطرائف البیان، برکة عصره و فرید دهره، شیخ المسلمین، مروّج المذهب و الدین جعل الله روحه فی اعلا علیین. جلالت شأنش زیاده از آن است که ذکر شود. کسی که مراجعه کند به کتاب منهج الرشاد آن بزرگوار خواهد دانست که در چه مرتبه از فقاهت و اطلاع بوده و کسانی که منبر شریف او را درک کرده‌اند می‌دانند که در چه درجه بوده از وعظ و تذکیر مردم، از تحقیقات شریفه واطلاع بر دقایق و اشارات در مصایب و آثار اطایب، چنانکه خبر می‌دهد از این مصنّفات[۲] مشهورهٔ او در این فن.

شیخ مامحدّث نوری ـ نوّر الله مرقده ـ در دارالسلام[۳] خواب شریفی از آن جناب نقل کرده پس از آن که مدح بلیغی از آن جناب نموده و فرموده که، زینت داد ارض غری را به وجود مبارک خود در این سال و آن خواب چنان است که فرموده: حدیث کرد مرا ـ دام ظلّه العالی ـ که: چون من فارغ شدم از تحصیل علوم دینیه در نجف اشرف و مراجعت کردم به وطن خویش، شروع کردم به هدایت نمودن مردم،

---

۱. برای دریافت اطلاعات بیشتر. ر.ک: غنیمة السفر از محمد همدانی شاگرد او؛ اعیان الشیعه، ج۴، ص۹۵؛ طبقات اعلام الشیعه، ج۱، ص۲۸۴؛ الاعلام، ج۲، ص۱۱۷؛ مکارم الآثار، ج۳، ص۸۳۹؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج۳، ص۱۳۷؛ ریحانة الادب، ج۳، ص۲۵۹؛ رجال بامداد، ج۱، ص۲۴۰؛ الذریعه، ج۱۶، ص۳۵۹؛ لغت‌نامه دهخدا، «جعفر»، ص۲۱؛ معارف الرجال، ج۱، ص۱۶۴؛ احسن الودیعه، ج۲، ص۲۹؛ مؤلفین کتب چاپی، ج۲، ص۳۱۰؛ کتاب نابغه فقه و حدیث، ج۷۱، ص۲۶۳؛ کیهان فرهنگی، ص۲، ش۱، فروردین ۶۴ مقاله استاد سید محمد جزائری؛ ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ج۲، ص۹۹۴؛ دارالسلام، ج۲؛ آیات بینات فی حقیقة بعض المنامات از مرحوم علّامه شیخ محمد تقی شوشتری ـ خواب سی‌و یکم از فصل هیجدهم (این بخش توسط مرحوم علی اکبر محدّث به فارسی ترجمه و تحت عنوان «شمه ای از توجهات حسین علیه السلام یا خواب حاج شیخ جعفر شوشتری» به چاپ رسیده است)؛ زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص۲۰۸؛ گنجینهٔ دانشمندان، ج۵، ص۴۰۳ـ۴۰۴؛ وفیات العلماء، ص۱۹۵؛ ماهنامه وحید، سال ۱، ش۴، ص۹ و ۶۲؛ دیوان سید موسی طالقانی، ص۳۵۵؛ احسن الودیعه، ج۱، ص۹۲؛ تاریخ مدرسهٔ سپهسالار، ص۱۲۶.

۲. فوائد المشاهد و نتائج المقاصد تألیف ایشان به کوشش محمد بن علی بن اشرف طالقانی (که ۵۹ مجلس وعظ و سخنرانی اوست) و کتاب مواعظ، چاپ انتشارات نیک معارف.

۳. دارالسلام، ج۲، ص۳۱۰.

و چون مسلّط نبودم به آثار و مواعظ و مصایب اهل بیت علیهم السلام اکتفا می‌کردم بـه آن کـه تفسیر صافی را بردست می‌گرفتم و بر منبر بالا می‌رفتم و در ماه رمـضان و روزهـای جمعه از تفسیر مذکور برای مردم می‌خواندم، و در ایّام عاشوراء کتاب روضة الشهداء ملاحسین کاشفی را به دست می‌گرفتم و برای مردم می‌خوانـدم و مـمکنم نـبود کـه چیزی حفظ کنم و برای مردم از حفظ موعظه نمایم و روضه بخوانم و بگریانم ایشان را تا آن که یک سال بدین منوال گذشت و ماه محرم نزدیک شد شبی با خود گفتم که، من تا به کی صحفی باشم وکتاب را از خود جدا نکنم پس در فکر رفتم که چه بکنم که مطلب راحفظ کنم و بدون کتاب مردم را موعظه نمایم. فکر بسیاری نمودم تا خسته شدم و خوابم ربود. در خواب دیدم که گویا من به زمین کربلا می‌باشم و این در ایّام نزول اردوی همایونی حسینی است در کربلا و خیمه‌ها زده شده و لشکرهای دشمن نیز در مقابل می‌باشند به همان نـحو کـه درروایت وارد شـده پس مـن داخـل شـدم درخیمهٔ حضرت ابوعبدالله الحسین علیه السلام و سلام کردم. آن حضرت مرا نزدیک خویش طلبید و فرمود به حبیب بن مظاهر که، فلانی ـ و اشاره کرد به من ـ میهمان ماست اما آب پس یافت نمی‌شود ازآن نزد ما هیچ مقداری و آنچه یافت می‌شود نزد مـا آرد و روغن است پس برخیز و از این دو طعامی درست کـن و نـزد او بـیاور. پس جـناب حبیب برخاست و طعامی از آن درست کرد و نزد من نهاد و با آن بود قاشقی پس من چند لقمه از آن میل کردم که بیدار شدم، از برکت آن طعام یافتم خود را به نحوی که راه می‌بردم به دقایق و اشاراتی در مصایب و لطایف و کنایات در آثار اطایب، به نحوی که پیشی نگرفته بر من احدی و این قوه در من زیاد شد تا ماه رمضان رسید و رسیدم در مقام وعظ به غایت مرام. ثمّ قال شیخنا رحمه الله: امره ـ دام ظله العالی و علاه ـ فیما ذکره أعظم من أن یوصف و مقامه في هذا المضمار أعلى من أن یعرف، وقد هجم علیه في هذه السنة الّتي هاجر فیها إلى النجف من کثرة ما رآی من المناکیر والظلم في بلاد أهواز ولم یقدر على دفعها عن أهلها جل (فاعل هجم) الفضلاء، واقتبس من أنوار تـحقیقاته أعـاظم العـلماء، وصار تحت منبره في شهر رمضان وعاشوراء ویوم الجمعة والخمیس محفلاً یغتبطه سکّان الملأ الأعلى وذلك فضل الله یؤتیه من یشاء.

قلت: وكفى في فضل هذا الشيخ المروّج للشريعة الغرّاء أنه تناثر في قرب ارتحاله أو ليلة وفاته نجوم السماء. شكر الله مساعيه وأنزله من الفردوس أعاليه.

در ماه صفر شب اربعین سنهٔ ۱۳۰۳ در مراجعت از ارض اقدس به عتبات عالیات در منزل «کرند» وفات کرد. جنازهٔ شریفش رابه نجف اشرف حمل کردند و در صحن مقدس در یکی از حجرات سمت سر مطهّر، آن جناب را به خاک سپردند و در همان‌جاست قبر مرحوم مغفور محقّق مدقق، قدوة المحقّقین، ترجمان الأصولیین، حاجی میرزا حسن آشتیانی﵀ صاحب تعلیقات کثیره بر رسائل.

قال صاحب «کمله»: الشيخ جعفر التستری، كان أبوه سكن الكاظمين و استوطنها، وكان الشيخ جعفر مشاركاً في الدرس للشيخ محمد حسن آل يس وكانا كفرسي رهان قرءا على الشيخ عبدالنبی الكاظمی وعلى الشيخ إسماعيل بن الشيخ أسد الله الكاظمی، ثمّ رحلا في أيّام الطاعون إلى تستر، ثم رجعا إلى كربلاء وحضرا درس صاحب الفصول وشريف العلماء حتى إذا تكملا ذهبا إلى النجف وحضرا درس صاحب الجواهر، ثمّ توجه صاحب الترجمة إلى تستر، ثمّ رجع إلى النجف وحضرا درس الشيخ مرتضى، ثمّ رحل إلى تستر وبقی فيه، وفي أواخر عمره هاجر إلى النجف وكان فيه إلى سنة ۱۳۰۲، توجّه إلى خراسان ومات في مرجعه في منزل كرند ليلة الأربعين سنة ۱۳۰۳ وفيها تناثرت النجوم تناثراً غريباً، وحمل نعشه إلى الغرى و دفن بها﵀.

جعفر بن الحسين بن قاسم الموسوي الخوانساري[1]

ابوالقاسم، سید سند بارع سعید صالح، صاحب کرامات و مقامات، جدّ صاحب روضات و پسر خواهر آقا حسین بن حسن جیلانی، متکلم فقیه، شارع صحیفه است. در مبدأ امر تلمذ کرده بر علامه مجلسی﵀ و نقل شده که در اوان حُلُم می‌خواست مجلس درس مجلسی﵀ حاضر شود و چون مو بر صورتش نروییده بود خجالت

---

۱. برای کسب اطلاعات بیشتر ر.ک: روضات الجنات، ج۲، ص۱۹۷؛ اعیان الشیعه، ج۴، ص۹۶؛ مقدمه کتاب مناهج المعارف او؛ نفحات الروضات، ص۱۷۲؛ تکملهٔ نجوم السماء، ج۱، ص۲۱؛ الأعلام زرکلی، ج۲، ص۱۲۴؛ منتهی المقال، ص۱۰۴؛ الذریعه، ج۳، ص۳۳۶، ج۲۱، ص۹۹ و ج۲۲، ص۳۴۷؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج۳، ص۱۳۸.

می‌کشید، بعض نسوان حرم صفویه، که گویا مریم بیگم صاحب مدرسهٔ معروفه به اصفهان باشد، مطلع شد بر امر او روغنی برای او فرستاد برصورت خویش مالید به اندک زمانی مو بر صورتش روییدپس به حضور مبارک علامه مجلسی مشرف شد و به فیض افاضات او نایل گردید و ما بین او و سید صدرالدین قمی شارح وافیه خصوصیت تمامی بوده.

از سید شهرستانی نقل شده که مادامی که این دو بزرگوار در عتبات عالیات بودند هر کدام از این دو که زودتر وارد حرم می‌شد مشغول نماز می‌گردید آن دیگری که از عقب می‌رسید به او اقتدا می‌کرد. و جناب سید صدرالدین عادت داشت که بعد از نماز مغرب و صبح، صد مرتبه ذکر حولقه را می‌گفت، و هرگاه با سید جعفر اقتدا می‌کرد ذکر حوقلهٔ نماز مغرب را ترک می‌کرد به جهت درک نماز عشاء به جماعت کردن در عقب سر او.

و از مصنّفات اوست مناهج المعارف در اصول دین، و کتابی در زکات، و رساله‌ای در حج، و مصباح مختصر در ادعیهٔ نادرهٔ معتبره، و شرح دعای سحر، و منظومهٔ میمیه خالی از همزه و الف، که سه هزار بیت است در حکم و آداب شرعیه و غیرذلك. و خطّ او نیکو بوده و در سنهٔ ۱۱۵۸ در یکی از قرای جرفادقان وفات کرد و در پشت قریه در کنار راه به خاک رفت. در تاریخ او گفته شده:

سال تاریخ وفاتش ز خرد پرسیدم　　گفت: دانای ادب عالم ربّانی رفت

وإني رأيت نسخة من الحواشي الفسوية على الحواشي السفرية بخط هذا السيد الجليل وفي آخرها ما هذا لفظه: وكان كتابته في ساعات الفرصة والفراغ من الزيارة في الغرى السرى النجف الأشرف ـ على مشرّفه صنوف الصلوات وألوف التسليمات والتحيات ـ في سفر القفول من الحج والزيارة والوصول إلى تلك البلدة الطيبة غب النهب والغارة على هيئة يوم الولادة ـ رزقنا الله سبحانه ـ بكرمه بعد الوصول إلى داري وعيالي العود إلى حرمه والفوز بسعادة الحج والزيارة والتوفيق لكلّ طاعة وعبادة. إنّه قريب مجيب واتّفق الفراغ من كتابته قبيل الظهر يوم الجمعة الثالث من ذي الحجة من سنة ۱۱۵۴.

جعفر بن خضر الجناحي النجفي[۱]

علم الأعلام وسيف الإسلام، خرّيت طريق التحقيق والتدقيق، مالك أزمّة الفضل بالنظر الدقيق، النقّاد الخبير الشيخ الكبير، شيخ الفقهاء، صاحب كشف الغطاء[۲] حجة الاسلام فقيه أهل البيت عليهم السلام. أحله الله في أعلى غرف دار السلام.

نسب شريفش منتهی می‌شود به مالك اشتر ـ عليه رضوان الله الأكبر ـ وقد أشار إلى ذلك، العالم النحرير الأجلّ السيد صادق الفحام[۳] ـ الّذی هو من العلماء الأعلام ـ في قصيدته[۴] الّتي يرثي بها الشيخ حسين بن الشيخ خضر أخا صاحب الترجمة وهو من المجتهدين المعروفين في عصره، أوّلها:

يا أيّها الزائر قبراً حوى ... مَنْ كانَ للعلياء إنسان عَيْن

إلى أن قال عليه السلام:

يا مُنْتَمي فخراً إلى (مالكٍ)[۵] ... ما مالكى إلّاكَ في المعنيين

والد ماجدش از فقها و زهاد معروفين بوده به نحوی كه علمای عصرش ازدحام می‌كردند در حضور به نماز جماعت او. و شيخ اكبر در كشف الغطاء در مبحث تشهّد فرموده كه، حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در خواب ديدم امر فرمود مرا كه، اضافه كنم بر «وتقبّل شفاعته في أمّته وارفع درجته» كلمهٔ «وقرب وسيلته» را. پس فرموده: و بود والدم كه مداومت داشت برآن در تشهد وسط و من اين كلمه را آهسته می‌خواندم برای آن كه مردم توهم نكنند ورود آن را و من قاصدم كه آن از احسن دعاهاست[۶].

---

۱. در مورد شيخ جعفر كاشف الغطاء و مراتب فضل و دانش او ر.ك: روضات الجنات، ج ۲، ص ۲۰۰؛ الكنى و الالقاب، ج ۳، ص ۱۰۱؛ اعيان الشيعه، ج ۴، ص ۹۹؛ الاعلام، ج ۲، ص ۱۱۷؛ طبقات اعلام الشيعه، ج ۲، ص ۲۴۸؛ مكارم الآثار، ج ۲، ص ۸۵۲؛ الذريعه، ج ۱، ص ۹۸ و ۲۹۴، ج ۲، ص ۱۳۳ و ج ۷، ص ۳۷؛ مستدرك الوسائل، ص ۳۹۸؛ معارف الرجال، ج ۱، ص ۱۵۰؛ ماضی النجف و حاضرها، ص ۱۳۱؛ لباب الالقاب، ص ۲۲؛ وحيد بهبهانی، ص ۲۴۶؛ العبقات العنبرية في الطبقات الجعفريه، ج ۳.

۲. كتاب كشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء به وسيله دفتر تبليغات اسلامی تحقيق و منتشر شده است.

۳. فقيه، مورخ و شاعر (۱۱۲۵ ـ ۱۲۰۴ هـ.).

۴. اين قصيده در العبقات العنبريه ص ۴۰ ـ ۴۱ چاپ شده است.

۵. منظور مالک اشتر رحمه الله است.

۶. كشف الغطاء، ج ۳، ص ۲۱۸.

وقال في رسالته الّتي ألّفها في الرد على الميرزا محمد الأخبارى في عدّ شواهد نقص عقله، ثالثها: إنّك أتيت بالعجب حيث نسبت إلى بنى اميّة شخصاً من أهل عراق العرب وقد علم الناس أن عراق العرب محل بنى العباس ومن كان فيه من بنى أميّة فرّوا منه ولم يبق منهم أحد ولم يعرف أحد من أهل العراق من أهل الصحارى والبلدان بهذا النسب، وإنما ذكر أنهم صاروا فرقتين: هربت إحداهما إلى بعض سواحل البحر والأخرى إلى الهند وألحقوا أنفسهم ببنى هاشم خوفاً، ولما كان للهند طريقان: أحدهما: على البحر. والآخر على البر، فيحتمل ـ والله اعلم ـ أنّ البريين ذهب منهم جمع على طريق نيشابور فبقوا فيها مختفين مدّة ثمّ ذهبوا إلى هند فصاروا هنديين نيشابوريين، فجئنا بكم أقرب إلى هذا النسب، والآثار تدل على ذلك، فإن الأوائل ناصبوا مع من قرنوا مع الكتاب وخزنة الحكمة وفصل الخطاب وأنت لمّا لم تدرك الأئمة طعنت بسهمك النواب، ثم جناحيه من أدنى القرى وأهلها من أفقر الناس فكيف عرفت أصلهم وما ظهر اسم جناحيه إلّا بظهور والدى حيث خرج منها إلى النجف واشتغل بتحصيل العلم وعرف بالصلاح والتقوى والفضيلة، وكان الفضلاء والصلحاء يتزاحمون على الصلاة خلفه والسيد السند الواحد الأوحد واحد عصره وفريد دهره، العابد الزاهد والراكع الساجد، العالم العامل والفاضل الكامل، المرحوم المبرور، مولانا السيد هاشم﵀ قال في حقه: من أراد أن ينظر إلى وجه من وجوه أهل الجنّة فلينظر إلى وجه شيخ خضر. ولمّا حضرت السيد الوفاة أوصى أن يقف على غسله وكانت الكرامات تنسب إليه، وجميع العلماء مطلعون على حاله ونسب إليه ملاقاة صاحب الأمر ـ روحى له الفداء ـ أو الخضر أو هما معاً﵈ وإنه فتحت له باب سيدالشهداً وسائر الأئمة﵈ والله سبحانه وتعالى أعلم بالحقائق.

وبالجمله: شيخ اكبر از آيات عجيبهٔ الهيّه است كه زبان از وصفش عاجز است و كتاب كشف الغطاء[1] را در سفر تأليف كرده و نقل شده، كه كتاب فقهى غير از قواعد علّامه﵀ نزد او نبوده و اين كتاب شريف خبر مى‌دهد از كثرت احاطه و طول باع آن بزرگوار؛ آن كه در چه مرتبه از علم و چه درجه از فهم بوده. گويند كه، آن جناب

---

١. خرج منه الاصولان والفقه الى آخر الجهاد. وله ايضاً رسالة سمّاها بكشف الغطاء عن معايب ميرزا محمد عدو العلماء (منه﵀).

می‌فرموده که، اگر کتب فقهیه را همه را بشویند من از حفظ از طهارت تا دیات را می‌نویسم!

شیخ محدّث استاد از استاد خود، مرحوم حاج شیخ عبدالحسین شیخ العراقین ـ رضوان الله علیهما ـ نقل کرده که من به شیخ خود، صاحب جواهر الکلام، عرض کردم که برای چه کشف الغطاء را شرح نفرمودید و ادای حقّ مؤلّف آن را ـ که استاد شما بود ـ ننمودید و حال آن که آن کتاب به جهت اشتمالش بر مطالب عویصه و عبارات مشکله محتاج بود به شرح؟ فرمود: یا ولدی، أنا عجزان من أناوات الشیخ؛ یعنی من قدرت ندارم بر استنباط مدارک فروع در آن کتاب که فرموده أو کذا أو کذا وهکذا[1].

و نیز از مصنفات آن جناب است شرحی بر بعض ابواب مکاسب قواعد علّامه، و کتابی کبیر در طهارت، و رسالهٔ عملیه در طهارت و صلات موسوم ببغة الطالب و رساله‌ای در مناسك حج، و العقائد الجعفریة، و الحق المبین فی الرد علی الأخباریین و رسالهٔ لطیفه در طعن میرزا محمد بن عبدالنبی نیشابوری اخباری.

شیخ مرحوم محدّث نوری فرموده که، اگر کسی تأمل کند در مواظبت شیخ اکبر بر سنن و آداب و مناجات آن جناب در اسحار و گریستن و تذلل او برای پروردگار و مخاطبات او با نفس خویش که می‌گفت: توجعیفر بودی، پس جعفر شدی، پس شیخ جعفر گشتی، پس شیخ عراق گشتی، پس رئیس اسلام شدی؛ یعنی فراموش مکن اوایل خود را، هرآینه خواهد یافت او را که او از همان کسانی است که امیرالمؤمنین ﷺ وصف ایشان را فرموده برای احنف بن قیس. پس شیخ مرحوم بیان کرده که، آن جناب را خداوند مهابت عظیم و مقبولیت نزد کافهٔ مردم عنایت فرموده بود از پادشاهان و تجار و رعیّت و با این حال از برای اعانت فقرا و ضعفا و مؤمنین بذل جاه می‌فرمود و برای اطعام مساکین کوشش‌ها می‌نمود. و در این باب حکایاتی از ایشان نقل شده که اگر جمع شود یک رسالهٔ نافعه خواهد شد.

و از جملهٔ آن حکایات که شایسته است ذکر شود آن است که، ثقهٔ عدل صفی، جناب سید مرتضی نجفی که در اوایل عمر خود، شیخ اکبر را درک نموده نقل فرموده

---

۱. خاتمهٔ مستدرك، ج ۲، ص ۱۱۷.

که، روزی شیخ برای نماز ظهر دیر کرد از آمدن به مسجد مردمان که منتظر شیخ بودند مأیوس شدند از آمدنش پس هر کدام مشغول به نماز شدند و نماز را فرادیٰ به جای آوردند که ناگاه شیخ داخل مسجد شد. چون ایشان را دید که فرادی نماز می‌خوانند توبیخ و سرزنش کرد ایشان را و فرمود: آیا در میان شما نبود یک نفری که وثوق به او داشته باشید که اقتدا به او بنمایید. در این حال نظرش افتاد بر شخصی از تجّار، که مردی صالح و معروف به وثاقت و دیانت بود که مشغول به نماز است پهلوی یکی از ستون‌های مسجد. شیخ تشریف برد پشت سر او ایستاد و به او اقتدا کرد مردم نیز تماماً به آن تاجر اقتدا کردند، آن مرد چون فهمید که شیخ و تمام مردم به او اقتدا کرده‌اند خجالت کشید و مضطرب شد و نمی‌توانست نیز نماز را قطع نماید و بسیار مضطرب و پریشان شد به جهت آن که امامت نکرده بود و به علاوه مانند شیخ اکبر و آن صفوف از جماعت به او اقتدا کرده بودند به هر نحوی بود نماز را تمام کرد، امّا به نحوی که از کثرت خجالت عرق از اطراف او جاری شده بود. چون نماز را تمام کرد از جای خود برخاست و به شیخ عرض کرد که، شما مرا کشتید به این نمازی که پشت سر من خواندید. شیخ او را نشانید و فرمود: برخیز نماز عصر را بخوان. عرضه داشت. مرا چه به امامت؟ فرمود: باید نماز عصر را هم بخوانی. آن مرد تضرّع بسیار کرد که مرا از این کار عفو فرمایید. من قدرت این کار را ندارم. شیخ فرمود: یا باید نماز عصر را به جای آوری یا آن که دویست شامی برای فقرا حاضر نمایی (شامی پولی بوده قریب به دو هزار دینار). عرض کرد که، می‌دهم. فرمود: الآن حاضر کن. آن مرد دویست شامی را حاضر کرد. شیخ مرحوم، آن پول‌ها را در مسجد بر فقرا قسمت کرد. پس در محراب ایستاد و نماز عصر را به جای آورد[1]. انتهی.

و در بعض مؤلفات دیدم که در سالی شیخ را گذار به رشت افتاد. اهل آن‌جا خواستند نماز را با آن جناب به جماعت گذارند مساجد موجودهٔ در شهر کم وسعت و وفا به جمعیت نمی‌نمود؛ لاجرم در میدانی که دارند اجتماع کردند و با شیخ نماز جماعت خواندند. پس از نماز از آن بزرگوار خواهش نمودند که موعظه بفرمایید

---

۱. همان، ص ۱۱۷ و ۱۱۸.

شیخ فرمود: من فارسی را خوب نمی‌دانم، پس اصرار کردند. جناب شیخ بر منبر بر آمد و فرمود: ایّها الناس، شما همه می‌میرید و شیخ هم می‌میرد، پس فکر روز پسین نمایید. ایّها الناس، رشتِ شما مثل بهشت است؛ چه در بهشت قصور است، و در شهر رشت نیز قصور عالیه و بوستان‌هایی است که دارای نهرهاست، و در بهشت حورالعین است که در نهایت حسن و جمالند، زنان رشت نیز مانند حورالعین باشند در کمال وجاهت، و در بهشت غلمان باشند هم چنین است در رشت، و در بهشت تکلیف از نماز و روزه و سایر عبادات برداشته است، هم چنین است در رشت که نماز و روزه و عبادات دیگر بالکلیه برداشته شده است! (و این تعریضی بود از شیخ بر اهل رشت در عدم مواظبت ایشان به فرایض و واجبات الهیه و ارتکاب ایشان، محرمات و مناهی را). پس نگاه فرمود در پای منبر یکی از ذاکرین را دید. به او فرمود که: برخیز ذکر مصیبت کن. پس از منبر فرود آمد.

و چون ائمهٔ جماعات رشت نوافل به جای نمی‌آوردند این مطلب به شیخ عرض شد. شیخ فرمود: هر که نماز نافله نکند به او اقتدا نکنید. پس ائمهٔ جماعت که این سخن را شنیدند همگی بنای نماز نافله گذاشتند.

و کراماتی از شیخ اکبر نقل شده[1] از جمله آن که شخصی بود در لاهیجان که به درد چشم مبتلا بود و چند سال درد چشمش طول کشیده بود و از معالجهٔ اطبا بهبودی برای او حاصل نشده بود. چون شیخ به لاهیجان تشریف برد آن شخص خدمت جناب شیخ شرفیاب گشت و از آن جناب دعایی خواست برای درد چشم خود. شیخ آب دهان مبارک خود بر چشم او مالید و دعا کرد. چشم او شفا یافت و دیگر درد چشم ندید.

و نقل شده که، طریقهٔ شیخ این بود که مکرر در میان صفوف جماعت دامن خود را پهن می‌کرد و از مردم درهم و دینار برای فقرا می‌گرفت و به ایشان می‌داد و چون به مجلس ظلمه یا تجار، که ذمهٔ ایشان مشغول به حقوق بوده میهمان می‌شد بعد از چیدن خوان طعام می‌فرمود که: آن اطعمه را قیمت می‌کردند. پس آن را به صاحب خانه

---

۱. ر.ک: الطبقات العنبریة فی الطبقات الجعفریه، ص۴۵.

می‌فروخت و عوض آن را بازیافت می‌کرد. آن وقت اذن می‌داد که حاضرین غذا را صرف نمایند و آن وجه را که می‌گرفت به فقراء بذل می‌فرمود.

گویند: روزی در اصفهان وجهی به فقراء قسمت نمود. پس از اتمام آن به نماز ایستاد. یکی از سادات فقیر خبردار شد و بین دو نماز وارد شد و به شیخ گفت که مال جدّم [خمس] را به من باز ده. فرمود که، تو دیر آمدی و اکنون دیگر چیزی باقی نمانده که به تو بدهم. سید در غضب شد و آب دهان خود را بر محاسن مبارک شیخ افکند! شیخ از محراب برخاست دامن خود را گرفت و در میان صفوف گردش کرد و فرمود: هرکه ریش شیخ را دوست دارد به سید اعانت کند. پس مردم دامن شیخ را پر از پول سرخ و سفید کردند. شیخ آنها را به آن سید داد. پس از آن به نماز عصر ایستاد و امثال این حکایات از آن بزرگوار بسیار است. جزاه الله عن الإسلام والمسلمین خیر الجزاء.

در ماه رجب سنهٔ هزار و دویست[۱] و هشت یا هفت از دنیا رحلت فرمود. قبر شریفش در نجف اشرف با قبهٔ عالیهٔ در محلهٔ عماره، مشهور و مزار کافهٔ مردم است، و اولاد و احفاد آن بزرگوار تمامی علما و فقها می‌باشند و منسوبین به آن جناب هر کدام شمی از فقاهت دارند.

گویند که، آن بزرگوار در تحت میزاب در حق اعقاب خویش دعا کرده و رتبهٔ علم و اجتهاد برای ایشان خواسته. و هم گویند که، شیخ مرحوم وصیت فرموده بود که هر شب مقدار معینی طعام طبخ کنند و اولاد و احفادش در آن‌جا جمع شوند و به مذاکرهٔ فقه و مقدمات آن تا به مقدار دو ساعت با یکدیگر مذاکره کنند.

و از برای آن جناب است قصیده‌ای در مرثیهٔ شیخ خود، ناموس دهر نایب امام عصر، علّامه طباطبائی ﷺ[۲].

قال في «ضا» في ترجمة هذا الشيخ الأكبر: ومن صفاته المرضيّة أنّه ﷺ كان شديد

---

۱. آیة الله لاجوردی نوشته‌اند: فیه سقط و هو «بیست». و یک هزار و دویست و بیست و هشت صحیح است و در مقبره‌اش هم همین است.

۲. خاتمهٔ مستدرک، ج ۲، ص ۱۱۹ بخشی از آن را نقل کرده است.

التواضع والخفض واللين وفاقد التجبر والكبر على المؤمنين مع ما فيه من الصولة والوقار والهيبة والاقتدار فلم يكن يمتاز في ظاهر هيئته عن واحد من الأعراب، ويرتعد من كمال هيبته فرائص أولى الألباب وكان أبيض الرأس واللحية في أزمنة مشيبه، كبير الجثّة، رفيع الهمّة، سمحاً شجاعاً قوياً في دينه و بصيراً في أمره ـ إلى ان قال ـ ونقل: أنّه ﷺ كان في مبادى أمره ذا عيلة شديدة في مسغبة ومسكنة ذات متربة، فرأى أن يوجر نفسه من بعضهم لإتمام ثلاثين سنة من العبادة يستغنى بأجرتها عن مؤونة زمان التحصيل. وكان غالب تلمّذه على الشيخ محمد مهدى الفتونى العاملى الفقيه العلّام، وعلى السيد صادق بن الفحام والشيخ محمد تقى الدورقى من فقهاء النجف ـ على مشرّفها السلام ـ ثمّ على شيخ مشايخنا المحقّق المروّج الآقا محمد باقر في أرض الحائر الطاهر، وله الرواية أيضاً عنهم وكذا عن بحر العلوم سيّدنا المهدى صاحب الدرة ـ أجزل الله تعالى برّه ـ وغير أولئك من المشايخ الكابرين.

ويروي عنه غالب فقهاء العصر من نحو سيدنا العلاّمة السمىّ المرحوم صاحب مطالع الأنوار والمرحوم الحاجى صاحب الاشارات والمنهاج والمرحوم الشيخ محمد حسن صاحب جواهر الكلام و كذا صهرى نفسه على ابنتيه الأعجميتين، وهما الفقيهان الفاضلان السيّد صدرالدين الموسوى العاملى، والشيخ محمد تقى بن عبدالرحيم الرازى، صاحب شرح المعالم الكبير المعروف وكذا أبناؤة الأجلّة الكرام مشايخ الإسلام والفقهاء الأعلام، وهم الشيخ الفقيه الأكبر الأفخر موسى بن جعفر و كان خلّاقاً للفقه بصيراً بقوانينه لم يبصر بنظيره الأيّام، وكان أبوه يقدّمه في الفقه على من عدا المحقّق والشهيد المرحومين، وله شرح رسالة أبيه من أوّل الطهارة إلى آخر الصلاة في مجلّدين. وقد توفّي في حدود سنة اثنين أو ثلاث وأربعين ومائتين[1]. وولده الآخر المسلّم أيضاً فقهه المسمّى بالشيخ علىّ صاحب كتاب الخيارات، المبسوط الكبير وبعض مسائل البيوع ومات هو في أواسط حدود الأربعين[2] بالحائر المقدّس ثمّ نقل نعشه الشريف على أكتاف الخلايق إلى النجف الأشرف ودفن بقرب من أخيه ووالده المرحومين. ثم ولده الآخر الأصغر منهما سنّاً والأقرب من

---

١. آية الله لاجوردى نوشته‌اند: بل احدى و اربعين و مأتين بعد الالف، كما رقم بمقبرته.
٢. آية الله لاجوردى نوشته‌اند: بل مات فى سنة ١٢٥٢، كما رقم بأعلى مقبرته.

سائر الفقهاء إليهما فضلاً وفقهاً وفهماً وذهناً وهو المسمى بـ«الشيخ حسن»[1] وقد انتهت رياسة الفقهاء في زماننا هذا إلى سميّه الآتي ترجمته ـ ان شاء الله تعالى ـ وإليه شدّ الله تعالى بيمن وجودهما أزر الدين وأقرّ ببقاء مجدهما وعزّهما عينيه، وأبدالله في بيتهم المبارك نشر الأحكام وهداية الخاص والعام إلى يوم الدين[2].

جعفر بن عبدالله بن إبراهيم الحُوَيزي، الكمرئي، الأصفهاني[3]

شیخ اجل اعظم اعلم، عظیم الشأن، رفیع المنزله، عارف به اخبار و تفسیر و فقه و اصول و کلام و حکمت و عربیت، جامع جمیع کمالات، قاضی و شیخ الاسلام اصفهان، داماد محقّق خوانساری﵀. جلالتش زیاده از آن است که ذکر شود. منصب قضاوت و شیخ الاسلامی اصفهان بعد از وفات علاّمهٔ مجلسی﵀ به این شیخ منتقل گردید و در جمادی الثانیه سنهٔ ۱۱۱۵، محمود آقا تاجر به قصد حج حرکت کرد و با او بود شباک حرم مطهّر کاظمین﵈ و از اهل حرم سلطان و اعیان دولت قریب ده هزار نفر با او حرکت کردند که سه هزار نفر ایشان قصد حج داشتند و محمود آقا پول بسیار هم برداشته بود برای تعمیر مشهد حسینی ـ علی ساکنه السلام ـ و جناب شیخ نیز به قصد مکّه حرکت فرمود در کرمانشاهان مریض شد و در کاظمین برای ایشان بهبودی حاصل شد دوباره مرض عود کرد و ناخوش بود تا به کربلا وارد شد و از کربلا به نجف حرکت کرد، دو فرسخ به نجف مانده بود که داعی حق را لبیک گفت. عالم جلیل ملا محمد سراب که او نیز در جمله قافله بود به تجهیز ایشان پرداخت و آن مرحوم را در جوار قبر امیرالمؤمنین﵇ در نزدیکی قبر علاّمه حلّی﵀ دفن نمودند، و تلمیذ او

---

۱. شرح حال او در صفحهٔ ۹۷ همین کتاب آمده است.

۲. روضات الجنّات، ج ۲، ص ۲۰۰ـ۲۰۲.

۳. در مورد شیخ جعفر قاضی ر.ک: روضات الجنات، ج ۲، ص ۱۹۲؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۱۴؛ ریحانة الادب، ج ۲، ص ۸۵؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۳، ص ۱۴۰؛ الذریعه، ج ۶، ص ۹۲ و ج ۱۰، ص ۶؛ فهرست مشترک، ص ۹۴۴؛ لغت‌نامه دهخدا، «قوام‌الدین»، ص ۷۹؛ تاریخ حزین، ص ۶۱؛ تذکرة القبور یا دانشمندان و بزرگان اصفهان، ص ۵۳؛ زندگی‌نامه علاّمه مجلسی، ج ۱، ص ۲۸۸ و ج ۲، ص ۲۱؛ تلامذة العلاّمة المجلسی؛ اصفهان (از عصر صفویه تا دوران معاصر)، ص ۱۷۰؛ وقایع السنین، ص ۵۵۳؛ الکواکب المنتثره، ص ۱۹؛ الاجازة الکبیره، ص ۴۳؛ طرائف المقال، ج ۱، ص ۷۵؛ ریاض الجنه، ج ۲، ص ۲۹۳.

میرزا قوام‌الدین محمد الحسینی القزوینی قصیده‌ای در مرثیهٔ او گفته و آن مرثیه در «ضا» مسطور است و در تاریخ وفات سروده:

تاریخ ماقد دها «ناغاب نجم هدی» فالله یهدی بباقی نوره الأُمما[1]

وحکایت شده که چون آن مرحوم عازم سفر حج شد در مسجد جامع منبر رفت و موعظه کرد و از جمله کلمات ایشان آن بود که فرمود: ایّها الناس، من حکم ندادم برای کسی مگر آن که قطع کردم و یقین دانستم که حکم خدا در مقام او چنان بود. من خلاف حق حکم ندادم لکن هرگاه کسی در واقع حق با او بوده و به حسب ظاهر اثبات نشده و حکم برخلاف حق او داده‌ام از من راضی شود و مرا حلال نماید.

و بالجمله: جلالت شأنش بسیار است، و فاضل خبیر ماهر در رجال جناب حاجی محمد بن علی اردبیلی صاحب جامع الرواة و رافع الاشتباهات ستایش بسیار از او نموده و فرموده که، او استاد ماست و در جمیع علوم به او استناد ماست[2]. انتهی.

و این شیخ از جناب محمد تقی مجلسی﵀ روایت می‌کند، و غالب تلمذش بر محقّق سبزواری و محقّق خوانساری بوده و حواشی و تعلیقات بسیار بر کتب علما نوشته از جمله، تعلیقهٔ اوست بر شرح لمعه، و حواشی اوست بر کفایهٔ استادش و از تصانیف اوست رسالهٔ فارسیه در اصول دین و ذخائر العقبی در تعقیبات که به اشارهٔ شاه سلطان حسین نوشته و رساله‌ای در حکم ولایت وصی بر نکاح صغیرین.

جعفر بن علي بن عبدالعالي الميسي[3]

عالم محقّق. شریک بوده با شهید ثانی در درس و اجازه از پدرش.

جعفر بن علي بن عبدالله الجعفري الدبيسي[4]

نزیل دهستان. فقیه فاضل، و کان یتحنف ویفتی علی مذهب أبی حنیفه[5] تقیة. (م).

---

۱. روضات الجنات، ج ۲، ص ۱۹۵ ـ ۱۹۶.
۲. جامع الرواة، ج ۱، ص ۱۵۳.
۳. امل الآمل، ج ۱، ص ۴۵.
۴. همان، ج ۲، ص ۵۲.
۵. بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۱۸، (فهرست منتجب الدین).

جعفر بن کمال‌الدین البحرانی[۱]

عالم فاضل جلیل القدر، محدّث مفسّر. همان است که با شیخ محدّث فاضل فقیه صالح بن عبدالکریم بحرانی دوستی و صداقت داشتند، در مبادی امر به جهت تنگی معاش به شیراز سفر کردند و مدّتی در شیراز بودند بعد بنا گذاشتند که یکی به هند سفر کند و دیگری در بلاد عجم بماند. جناب شیخ جعفر به هندوستان مهاجرت فرمود و متصل شد به خدمت سلطان عبدالله قطب شاه و در حیدرآباد متوطن شد و مرجع ملّت و دولت گردید ولنعم ما قیل:

ما أحسن الدین والدنیا إذا اجتمعا وأقبح الکفر والإفلاس بالرجل

ودر سنهٔ ۱۰۸۸ وفات کرد. و از برای اوست مصنّفات و تعلیقاتی بر کتب تفسیر و حدیث و علوم عربیه و غیرها و از جمله آنهاست، کتاب لباب او که برای تلمیذ خود، جناب سید علیخان ارسال نموده. «ح مل» فرموده که، شیخ جعفر بن کمال [الدین] بحرانی فاضل و عالم و صالح و ماهر و معاصر با من است. دیدم او را به مکه و در حیدرآباد وفات کرد.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

جعفر بن محمّد بن أحمد بن العباس الدوریستی[۲]

عالم جلیل، ابوعبدالله ثقه عظیم الشأن از خانوادهٔ فقه و فضل است. از شیخ

---

۱. امل الآمل، ج ۲، ص ۵۳؛ خاتمهٔ مستدرک، ج ۲، ص ۷۱؛ ریاض العلماء، ج ۱، ص ۱۰۹؛ تعلیقة امل الآمل، ص ۱۰۹؛ روضات، ج ۲، ص ۱۹۱؛ نجوم السماء، ص ۸۶؛ ریاض الجنة، ج ۲، ص ۲۷۴؛ سلافة العصر، چاپ مصر، ص ۵۱۵؛ لؤلؤة البحرین، ص ۷۰؛ کشکول بحرانی، ج ۲، ص ۲۷۳ و ج ۳، ص ۱۰؛ مصفی المقال، ص ۱۰۸؛ با گروهی از دانشمندان شیعه، ص ۱۹۸.

۲. الدوریستی نسبة إلی قریة دوریست التی هی علی فرسخین من الری، و یقال فی هذا الزمان درشت ـ بالشین المعجمة ـ کما عن مجالس المؤمنین (منه).

در مورد دوریستی ر.ک: امل الآمل؛ ج ۲، ص ۵۳؛ رجال طوسی، ص ۴۵۹؛ معالم العلماء، ص ۳۲؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۵۱؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۱۷۴؛ ریحانة الادب، ج ۲، ص ۲۳۷؛ الکنی الالقاب، ج ۲، ص ۲۳۳؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۳، ص ۱۴۴؛ الذریعه، ج ۲، ص ۲۲۵، ج ۱۸، ص ۹۵ و ج ۲۵، ص ۳۰۴؛ خاتمهٔ مستدرک، ج ۳، ص ۳۷؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۱۵۸؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۱۵؛ معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۱۰۳ و ۱۲۶؛ مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۴۸۲؛ لؤلؤة البحرین، ص ۳۴۳؛ ریاض الجنه، ج ۲، ص ۲۸۹.

عبدالجلیل قزوینی نقل است که فرموده: این شیخ مشهور بود در جمیع فنون و کثیر الروایة، و از اکابر طایفهٔ علمای امامیه و به غایت معظم بود، حتی آن که نظام الملک وزیر در هر دو هفته یک دفعه از ری حرکت می‌کرد و می‌رفت به دوریست ـ که دو فرسخی ری است ـ برای آن که از برکات انفاسش استفاده نماید. وهو من بیت جلیل تحلّوا بحلیتی العلم والإمامة عن قدیم الزمان[۱].

و این شیخ جلیل، معاصر است با شیخ طوسی، و شیخ در رجال او را ذکر فرموده و توثیق نموده او را، و از برای اوست مصنّفاتی در عبادات و اعتقادات و یوم و لیله و رد بر زیدیه و غیرها. و روایت می‌کند از والد خویش و از شیخین و سیدین و ابن‌عیاش[۲].

قاضی نور الله ـ نوّرالله مرقده ـ در ترجمهٔ او گفته: [نسب] جعفر بن محمد بن موسی بن جعفر بن محمد الدوریستی الرازی ـ رحمهم الله تعالی ـ با حذیفة بن الیمان[۳] ـ که از اکابر و اخیار صحابهٔ حضرت رسول ﷺ است ـ منتهی می‌شود. آن گاه کلام شیخ عبدالجلیل را نقل کرده، و در ترجمهٔ شیخ صدوق فرموده: و بعضی از فواید علمیهٔ او راکه در بعضی مجالس ملک رکن الدوله واقع شده شیخ جعفر دوریستی رازی در رسالهٔ علی حده جمع نموده. پس صورت مجلس شیخ را از آن کتاب نقل نموده[۴].

فقیر گوید که، به غیر از شیخ جعفر مذکور از علمای متأخرین نیز صورت مجلس شیخ صدوق راجمع کرده چنانکه شیخنا العاملی در «مل» در ترجمهٔ امیر موسی بن الأمیر محمد اکبر الحسینی المشهدی معاصر خود، فرموده: از برای اوست رساله‌ای در زکات به فارسی و شرح مجلس ابن بابویه با رکن الدولهٔ به فارسی. و بدان که شیخ طبرسی از کتاب این شیخ جلیل که در رد بر زیدیه است در اعلام الوری نقل فرموده.

---

۱. مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۴۸۲؛ کتاب نقض، ص ۴۰، ۱۴۵، ۲۱۰.
۲. ر.ك: خاتمهٔ مستدرك، ج ۳، ص ۳۷.
۳. در ترجمهٔ صحابی جلیل حذیفة بن یمان ر.ک: استیعاب، ج ۱، ص ۲۷۶؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۹۰؛ سیرهٔ حلبیه، ج ۳، ص ۱۶۲؛ کامل، ج ۲، ص ۱۲۰؛ سفینة البحار (حذف).
۴. مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۴۸۲.

و بدان که ازاحفاد این شیخ بزرگوار است ظاهراً عالم جلیل القدر ابومحمد دوریستی که حموی در معجم البلدان ترجمهٔ او را ایراد فرموده[۱] و من عین عبارت او راکه در دُوزَیْست نقل کرده ذکر می‌نمایم:

قال: ینسب إلیها (ای إلی الدوریست) عبدالله بن جعفربن محمّد بن موسی بن جعفر أبومحمد الدوزیستی، وکان یزعم أنه من ولد حذیفة بن الیمان، صاحب رسول الله ﷺ، أحد فقهاء الشیعة الإمامیة. قدم بغداد سنة ۵۶۶و أقام بها مدة وحدّث بها عن جدّه، ومحمد بن موسی بشیء من أخبار الأئمة من وُلد علي ﷺ وعاد إلی بلده وبلغنا أنه مات بعد سنة ۶۰۰ بیسیر[۲].

جعفر بن محمّد بن جعفر بن موسی بن قولویه أبوالقاسم القمّي[۳]

شیخ اجل اقدم اعظم، ثقهٔ جلیل القدر عظیم الشأن. کفایت می‌کند در جلالت آن شیخ معظم سعید که، استاد شیخ مفید است.

قال النجاشي: کان أبوالقاسم من ثقات أصحابنا وأجلّائهم في الحدیث والفقه. روی عن أبیه وعن أخیه عن سعد [بن عبدالله بن أبي خلف الأشعری القمّی] قال: ماسمعت من سعد إلّا أربعة أحادیث، وعلیه قرأ شیخنا أبوعبدالله الفقه ومنه حمل، وکلّ ما یوصف به الناس من جمیل و [ثقة] و فقه فهو فوقه [و] له کتب حسان، قرأت أکثر هذه الکتب علی شیخنا أبي عبدالله (أي المفید) وعلی الحسین بن عبیدالله (أي الغضائري). انتهی[۴].

---

۱. فهرست منتجب‌الدین، ص ۳۷ـ۳۸.

۲. معجم البلدان با تحقیق فرید عبدالعزیز الجندی، ج ۲، ص ۵۵۰ و ۵۵۱.

۳. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: رجال نجاشی، ص ۱۲۳؛ رجال طوسی، ص ۴۵۸؛ امل الآمل، ص ۵۵؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۱۷۱؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۵۴؛ معالم العلماء، ص ۳۰؛ فهرست طوسی، ص ۴۲؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن نهم)، ص ۷۶؛ ریحانة الادب، ج ۸، ص ۱۶۲؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۳، ص ۱۴۶؛ الذریعه، ج ۵، ص ۱۴۰، ج ۱۴، ص ۲۵۶ و ج ۱۷، ص ۲۵۵؛ خاتمهٔ مستدرک، ج ۳، ص ۲۴۶؛ نامهٔ دانشوران، ج ۲، ص ۳۶۱؛ لؤلؤة البحرین، ص ۳۹۶؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۱۵۷؛ مجمع الرجال، ج ۲، ص ۳۸؛ نقد الرجال، ص ۷۲؛ منهج المقال، ص ۸۵؛ تأسیس الشیعه، ص ۲۵۶؛ مصفی المقال، ص ۲۲، ۶۹، ۱۰۷ و ۱۱۱؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۱، ص ۲۳۷؛ لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۲۵؛ التحریر الطاووسی، ص ۶۷؛ مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۴۳۵؛ بهجة الآمال، ج ۶، ص ۳۳۶؛ معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۹۷، ۹۸، ۱۰۶ـ۱۰۸، ۱۱۶ و....

۴. رجال النجاشی، چاپ جامعه مدرسین، ص ۱۲۳، رقم معرفی ۳۱۸.

وبالجمله: جلالت این شیخ بزرگوار زیاده از آن است که ذکر شود. واو خالوی مادر محمد بن احمد بن علی بن الحسن بن شاذان القمی است که صاحب صد منقبت عامیه است در حقّ امیرالمؤمنین﵇ و در سنهٔ سیصد و شصت و نه یا هشت به رحمت‌الهی پیوست، و در بقعهٔ مطهّرهٔ کاظمیه در پایین پای امامین همامین﵈ به خاک رفت، و در جنب قبر اوست قبر شیخ مفید و ابوعبدالله حسین بن حجاج، مادح اهل البیت﵈.

و اما ابن قولویه که در قم مدفون است در قبرستان بزرگ در نزدیکی بقعهٔ علی بن بابویه قمی ـ رضوان الله علیهما ـ پس او محمد بن قولویه والد این شیخ است نه خود او، چنانکه بربعضی اشتباه شده. و محمد بن قولویه از خیار اصحاب سعد بن عبدالله است که اکثر ایشان ثقاتند.

وبالجمله: فرزند جلیلش شیخ ابوالقاسم جعفر بن قولویه همان است که سی سال قبل از وفات خود ـ که سنهٔ ۳۳۹ باشد ـ به قصد حج حرکت کرد برای آن که در آن سال حجرالاسود را قرامطه می‌بردند به مکه برای آن که به جای خود نصب کنند ـ و این بعد از آن بود که قریب زیاده از بیست سال بود که حجر را کنده بودند و به هجر برده بودند شیخ ابن قولویه به آرزوی تشرّف به لقای امام زمان﵇ قصد حج کرد تا مگر به خدمت آن حضرت در وقت نصب حجر الاسود مشرف شود. چون به بغداد رسید مریض شد و نتوانست برود لاجرم نایبی گرفت و به مکه فرستاد و رقعه نوشت و مهر کرد به او داد و گفت: این رقعه را می‌دهی به آن کس که حجر را به مکان خود نصب می‌کند، و در آن نامه سؤال کرده بود از مدّت عمر خود و آن که از این مرض می‌میرد یا خوب می‌شود. آن شخص به مکه مشرّف شد و روزی که می‌خواستند حجر را نصب کنند مردم جمع شده بودند قدری پول به خدام کعبه داد که او رانزدیک رکن جای دهند که ببیند چه کسی حجر را نصب می‌کند، گفت: هر کس که حجر را گذاشت اضطراب کرد و افتاد. تا آن که شخصی گندم گون نیکو روی آمد و حجر را برداشت و به جای خود گذاشت. حجر به جای خود مستقر گردید. صدای مردم بلند شد. آن شخص ازهمان راهی که آمده بود برگردید. من دنبال او راگرفتم و دیده‌ها را به سوی

او دوخته بودم و مردم را از خود به زحمت دور می‌کردم و دنبال او می‌رفتم. مردم از این حال من خیال کردند که من دیوانه شده‌ام لاجرم راه برای من می‌گشودند و من به تعجیل می‌دویدم و او به آهستگی و وقار می‌رفت و با این حال به او نمی‌رسیدم تا رسیدم به جایی که کسی نبود، آن شخص روی به من کرد و فرمود: بیاور آنچه با تست رقعه را به خدمتش دادم بدون آن که آن را ملاحظه فرماید فرمود: با وی بگو که خوفی از برای علّت تو نیست و سی‌سال دیگر خواهی مرد. پس مرا گریه روی داد و دیگر نتوانستم حرکت کنم. این بفرمود و برفت. و پس نایب جناب شیخ ابن قولویه از مکه مراجعت کرد و این خبر را به شیخ داد و چنان شد که آن حضرت خبر داده‌بود[1].

و این شیخ را مشایخ بسیار است:

اول و دوم، والدش محمد و برادرش علی بن محمد؛

(۳) ابوالفضل محمد بن احمد بن ابراهیم بن سلیمان جعفی کوفی معروف به «صابونی» صاحب کتاب فاخر در فقه؛

(۴) ثقة الاسلام کلینی؛

(۵) محمد بن الحسن بن الولید؛

(۶) محمد بن الحسن بن مهزیار. رضوان الله علیهم؛

(۷) خال والد أبی غالب زراری ابوالعباس محمد بن جعفر بزاز، که یکی از مشایخ شیعه و وافدین ایشان است به مدینه؛

(۸) محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری صاحب مسائلی که خدمت امام زمان ـ صلوات الله علیه ـ فرستاده و در جواب توقیعات شریفه ما بین سطور آمده؛

(۹) علی بن بابویه؛

(۱۰) محمد بن احمد زعفرانی؛

(۱۱) محمد بن عبدالمؤمن مؤدب قمی ثقهٔ جلیل، صاحب کتاب نوادر که در آن هفتصد (۷۰۰) حدیث است؛

---

۱. الخرائج و الجرائح، ص ۱۲۶؛ کشف الغمه، ج ۳، ۴۱۱؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۵۸، ۵۹ و ۲۲۶؛ اثبات الهداة، ج ۷، ص ۳۴۶؛ مدینة المعاجز، ص ۶۱۴، رقم ۹۳.

(۱۲) علی بن حاتم قزوینی؛

(۱۳) علی بن محمد بن یعقوب بن اسحاق بن عمار صیرفی؛

(۱۴) شیخ طایفه ابوعلی محمد بن همام کاتب بغدادی مؤلّف کتاب تمحیص و متولد به دعای حضرت عسکری؛

(۱۵) ابومحمد هارون بن موسی تلعکبری، شیخ مشایخ الطائفه، عظیم القدر والشأن، عدیم النظیر که جمیع مصنّفات و اصول را روایت کرده؛

(۱۶) قاسم بن محمد بن علی بن ابراهیم همدانی، وکیل ناحیهٔ مقدسه به همدان بعد ازپدر بزرگوارش؛

(۱۷) ابوعلی احمد بن ادریس بن احمد اشعری قمی، ثقهٔ جلیل القدر که از اجلهٔ مشایخ ثقة الاسلام کلینی است إلی غیر ذلك که زیاده از سی می‌باشند.

و شیخ جعفر بن قولویه را تصنیفات فایقه است، مانند: کتاب مداواة الحسد، و کتاب یوم و لیله، و کتاب القضاء، و کتاب آداب الاحکام، و کتاب تاریخ الشهود و الحوادث، وکتاب النوادر، و کتاب النساء، و کتاب الزیارات و کتاب‌های دیگر در فقه و کتاب الزیارات ظاهراً کتاب کامل الزیاره[1] اوست که کتاب بسیار نفیسی است و پیوسته مرجع شیعه و از اصول معروفه است و شیخ در تهذیب و غیر او از سایر محدّثین، از آن کتاب شریف نقل کرده‌اند.

و شایسته است که در این‌جا اشاره کنم به فایدهٔ مهمه‌ای که در «خک» اشاره به آن شده است و آن فایده این است که، معلوم باشد که حدیث شریف زایدهٔ معروف که در کامل الزیاره است ازاصل کتاب نیست، بلکه بعض تلامذه مؤلّف در آن‌جا درج کرده، و آن را به دو طریق ذکر کرده: یکی به طریق مؤلّف و دیگر از شیخ خود ابوالقاسم علی بن محمد بن عبدوس کوفی از مزاحم بن عبدالوارث بصری و جمع بین الروایتین کرده و خبر را ذکر نموده تا فقرهٔ «یا اخی سررت بکم» پس گفته: و قال مزاحم بن عبدالوارث فی حدیثه: فقال: یا أخی إنی سررت بکم ـ الخ![2] وعلّامه

---

۱. این کتاب چند ترجمه فارسی دارد.

۲. خاتمهٔ مستدرك، ج ۳، ص ۲۴۸.

مجلسی﵀ این حدیث را در عاشر بحار[۱] از «مل» ـ که کامل الزیاره باشد ـ نقل کرده بدون مقدمه و ذکر سند مزاحم، لهذا شخص در کلمهٔ «وقال مزاحم بن عبدالواحد فی حدیثه» که در بین حدیث است متحیر می‌ماند که این کلمه چیست در سند که داخل نبود و چیزی هم بر او معلوم نخواهد شد، مگر مراجعه کند به اصل کتاب و این مطلب را بفهمد[۲].

جعفر بن محمّد بن جعفر بن [محمّد] (هبة الله) بن نَماء الحلّي، نجم‌الدین[۳]

شیخ عالم فقیه جلیل القدر. از فضلای اجلّه و کبرای دین و ملّت، صاحب مثیر الأحزان[۴] معروف به مقتل ابن نما و کتاب شرح الثّار فی احوال المختار[۵] است.

و آن جناب و پدر و جد و جد جدش تمامی از علما و فضلا می‌باشند و خود او از مشایخ آیة الله علّامه [حلّی] ـ رفع الله مقامه ـ است.

حکی العلاّمة الحلّی﵀ في کشف الیقین حکایة تدل علی علوّ منزلة هذا الشیخ ورفع منزله قال﵀: وکان بالحلّة أمیر، فخرج یوماً إلی الصحراء، فوجد علی قبّة مشهد الشمس طیراً، فأرسل علیه صقراً یصطاده، فانهزم الطیر منه، فتبعه حتی وقع في دارالفقیه ابن نما، والصقر یتبعه، حتّی وقع علیه، فانسحب[۶] رجلاه وجناحاه وعطل، فجاء بعض أتباع الأمیر،

---

۱. بحارالأنوار، چاپ سنگی، ج ۸، ص ۱۳.

۲. خاتمهٔ مستدرک، ج ۳، ص ۲۴۸.

۳. در مورد ابن نما ر.ک: امل الآمل، ج ۲، ص ۵۶؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۱۷۹؛ ریحانة الادب، ج ۱۱، ص ۲۵۶؛ لغت نامه دهخدا، «ابن نما»، ص ۳۵۸؛ الذریعه، ج ۱، ص ۳۶۹ و ج ۲۳، ص ۱۹۲؛ ریاض العلماء، ج ۱، ص ۱۱۱ و ۳۷۶؛ بحارالأنوار، ج ۱، ص ۱۸ و ۳۴، ج ۱۰۴، ص ۲۹ و ج ۱۰۷، ص ۵۶، ۶۲، ۹۴ و...؛ لؤلؤة البحرین، ص ۲۷۳؛ معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۱۰۸؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن هفتم)، ص ۳۱؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۸۱، ۲۲۳ و ۲۲۸؛ سفینة البحار، ج ۲، ص ۶۱۴؛ الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۴۴۲؛ الجامع فی الرجال، ج ۱، ص ۴۱۳؛ هدیة الاحباب، ص ۹۴؛ ایضاح المکنون، ج ۲، ص ۴۲۸؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۳، ص ۱۵۰.

۴. این کتاب اخیراً (۱۴۰۶ ق.) به کوشش مؤسسهٔ امام المهدی ـ عجل الله تعالی فرجه ـ قم به چاپ رسیده است و در سال ۱۳۱۸ ق. به شکل سنگی همراه با قرة العین فی أخذ ثار الحسین﵇ در تهران و در ۱۳۲۶ ق. همراه با مقتل ابومخنف و اللهوف در بمبئی و در ۱۳۶۹ هـ. ق. در نجف با مقدمهٔ عبدالمولی طریحی چاپ شده است.

۵. علّامه مجلسی آن را در بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۳۴۶ ـ ۳۸۷ آورده است و جداگانه نیز با تحقیق آقای فارس حسّون کریم چاپ شده است.

۶. در اصل: «فتشنّجت» است. ر.ک: کشف الیقین فی فضائل أمیرالمؤمنین﵇ با تحقیق علی آل کوثر، ص ۴۷۸.

فوجد الصقر على تلك الحال، فأخذه وأخبر مولاه بذلك فاستعظم هذه الحال وعرف علّو منزلة المشهد فشرع في عمارته.

جعفر بن محمّد بن حسن بن علي بن ناصر البحراني[١]

ابوالبحر، عالم فاضل، اديب بليغ فصيح، شاعر جليل. روايت مى‌كند از شيخ بهائى﵀، و از براى اوست ديوان شعر نيكويى.

سيد اجل سيد عليخان در «فه»[٢] او را به فضل وعلم و ادب ستوده و اشعار بسيار از او نقل كرده. و قال بعد مدحه بكلمات رائقة: قد وقفت على فرائده الّتي لمعت، فرأيت ما لا عين رأت ولا أذن سمعت وكان قد دخل الديار العجمية فقطن منها بفارس، ولم يزل بها وهو لرياض الآداب جان وغارس، حتى اختطفته أيدى المنون، فعرس بفناء الغناء وخلد عرائس الفنون. وكانت وفاته سنة ثمان وعشرين وألف ـ رحمه الله تعالى ـ ثم نقل منه قصائد شريفة، منها قصيدته الّتي عرضت على الشريف العلاّمة ماجد بن هاشم البحرانى﵀ فكتب عليها مقرظاً: أجلت رائداً النظر في ألفاظها ومعانيها وأحللت صاعد الفكر في أركانها ومبانيها، فوجدتها قرة في عين الإبداع ومسرة في قلب الاختراع والحق أحق بالاتباع، فالحمد لله على تجديد معالم الأدب بعد اندراسها، وتقويم راية البلاغة بعد انتكاسها[٣] ورد غرائب الفصاحة إلى مسقط رأسها وإزالة وحشتها وإيناسها ـ وكتب ماجد بن هاشم البحرانى.

جلال‌الدين الحسيني بن شرفشاه[٤]

سيد فاضل محدّث، صاحب كتاب منهج الشيعة فى فضائل وصى خاتم الشريعة. از

---

١. امل الآمل، ج ٢، ص ٥٤؛ بحار الأنوار، ج ١٠٦، ص ١٤١؛ انوار البدرين، ص ٢٨٨؛ انوار الربيع، ج ٢، ص ٢٥٧؛ علماء البحرين، ص ١٣٧، ١٨٨؛ الطليعه، ج ١، ص ١٨٦.

٢. سلافة العصر، ص ٥٣٤.

٣. در سلافه «بعد اساسها» است.

٤. امل الآمل، ج ٢، ص ٥٦؛ رياض العلماء، ج ١، ص ١١٤، ج ٦، ص ٢١ و ج ٢٩، ص ٢٢١؛ اعيان الشيعه، ج ٤، ص ٢٠١ و ج ٨، ص ٥٣؛ الضياء اللامع، ص ٢٤.

علمای متأخرین از شهید است.

جلال‌الدین محمّد بن أسعد الدوانی[۱]

حکیم، متکلّم، فاضل، شاعر، محقّق، مدقق، علّامه، صاحب حاشیه قدیمه و جدیده بر شرح تجرید فاضل قوشچی. و دوان قریه‌ای است از قرای کازرون فارس.

و نسب ملا جلال‌الدین مذکور منتهی می‌شود به ابوبکر. و در اوایل امرش بر مذهب تسنّن بوده لکن بعد شیعی شده و رساله‌ای به فارسی نوشته موسوم به نور الهدایه و در آن تصریح شده به شیعه بودن او ـ چنانکه در «ضا» از فوائد رجالیهٔ علّامه بحرالعلوم نقل کرده و شعر نیکو می‌گفته و تخلّص او «فانی» بوده و از اشعار اوست:

مرا به تجربه معلوم گشت آخر حال
که قدر مرد به علم است و قدر علم به مال

وله أیضاً:

خورشید کمال است نبیّ، ماه ولیّ اسلام محمد است، و ایمان علی﵇
گر بیّنهٔ بر این سخن می‌طلبی بنگر که ز بیّنات اسماست جلی

بدان که، هر حرفی از حروف تهجی یا مرکب است از دو حرف، مثل با و تا ونحو این دو، یا از سه حرف است، مثل جیم و میم و نحوهما، پس حرف اول از مرکب را «زُبر» می‌گویند و باقی را «بیّنات» مثلاً زبر سین «س» است که شصت است و بیّنات او «ین» است که او نیز شصت است پس بیّنات محمد (یم ایم ال) می‌باشد که مجموعش صد و سی و دو باشد. و «اسلام» نیز به حساب صد و سی و دو است و هکذا «علی» بیناتش (ین ام ا) می‌باشد که صد دو باشد و ایمان نیز صد و دو است و از این‌جا معلوم

---

۱. برای دریافت اطلاعات گسترده‌تر ر.ک: روضات الجنات، ج ۲، ص ۲۳۹؛ اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۱۲۲؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن دهم)، ص ۲۲۰؛ الاعلام، ج ۶، ص ۲۵۶؛ الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۲۳۰؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۹، ص ۴۷؛ ریحانة الادب، ج ۲، ص ۳۳۲؛ فرهنگ سخنوران، ص ۱۳۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی، ج ۴، ص ۱۳۳۵؛ لغت‌نامه دهخدا، «دوانی»، ص ۲۰۹؛ الذریعه، ج ۲، ص ۲۰۶، ج ۵، ص ۸۲، ج ۹، ص ۱۹۲ و ج ۲۵، ص ۵۷.

می‌شود معنی این قطعه نیز.

الله بود یک الف و ها و دو لام — عاجز بود ازکنه صفاتش اوهام
از بینهٔ الف علی را به طلب — وز ها و دو لام شد محمد را نام
از بینهٔ اسم علی ایمان جو — از بینهٔ اسم محمد اسلام

وله أيضاً:

آن چهار خلیفه که دیدی همه نغز — بشنو سخنی لطیف و شیرین و ملغز
بادام خلافت ز پی گردش حق — افکند سه پوست تا برون آید مغز

إلى غير ذلك. و ما بين او و امير صدرالدين دشتكى شيرازى مباحثاتى واقع شده، ومؤلفات او در حكمت و كلام بسيار است و درحدود سنهٔ ۹۰۲ وفات يافت.

و عندى منه رسالة في مسائل من الفنون أهداها إلى السلطان محمود و ذكر في أوّلها بعض مشايخه وعلل ذلك بأنهم الآباء الروحانية وهم مظاهر لإعداد الصورة الحقيقة الإنسانية من الكمالات النفسانية. وقد قال بعض الحكماء: حق الأستاذ أوكد من الوالد؛ لأنّ الوالد وسيلة فيضان صورة الانسان والأستاذ وسيلة التحقق لحقيقة كمال الإنسان. ثمّ قال: أوّل مشايخى و اساتيذى وهو الّذي يحق أن ينشد فيه قوله القائل:

هواك أول ماعرفت من الهوى — ما الحب إلا للحبيب الأول

والدى ومولاى سعدالدين أسعد الصديقى الدوانى المحدّث الجامع المرشدى بكازرون. الخ.

وبالجملة: قال في مسألة الرابعة في حدوث العالم: ونقل عن الجالينوس التردد في الحدوث والقدم، وإنه قال في مرضه الّذي مات فيه لتلامذته: اكتبوا عنى أنى ما علمت أن العالم قديم أو حادث. والظاهر إنه أراد الحدوث الزمانى. ومن نوادر الاتفاقات إنى رأيته في المنام كأنّه بَرِئَ من مرض كان به وهو بعد في النقاهة وكان متّكئاً على فراشه وسلّمت عليه فقام لى ورحبنى وكان معى سقراط الحكيم المشهور وكأنه قد التمس منى أن يقرأ عليّ كتاباً في الطب، وكان معه ذلك الكتاب. فقلت لجالينوس: إنه يريد أن يقرأ هذا الكتاب في الطب واللائق ان يفتتح عندكم تبركاً فلم يقبل وأشار إليه أن يفتتح عندى. فسألته هل هذه الأقوال الّتي ينقل عنكم في الكتب نقلها عنكم، صادق أو كاذب؟ وكان في خاطرى مثل هذا من

المسائل الّتي ينسب عليه وغيره. فقال: بعضها صادق وبعضها كاذب.

جمال‌الدين بن الحسين بن جمال الخونساري الأصفهاني[1]

عالم محقّق مدقق، حكيم متكلم، فقيه نبيه، جليل القدر، عظيم المنزله، رفيع الشأن، صاحب تصانيف رايقه كه از ملاحظهٔ آنها معلوم شود جودت فهم و حسن سليقه و صفای ذهن او، خصوص در فهم ظواهر احاديث و تراجم. چنانكه ظاهر می‌شود از ترجمهٔ او بر مفتاح الفلاح و تعليقات او بر آن كتاب و مزاری[2] كه به جهت شاه سلطان حسين تأليف كرده هنگام توجه به زيارت حضرت علی بن موسی الرضاؑ و توضيح او بر الفاظ زيارات، و آن نسخهٔ كوچكی است كه نزد شيخ خود ثقه الاسلام آقای حاج ميرزا حسين نوریؒ می‌ديدم كه هنگامی كه از نجف اشرف به كربلا مشرف می‌گشت با خود برمی‌داشت. و نيز آقا جمال‌الدين مرحوم ترجمه كرده كتاب‌الله مجيد و صحيفهٔ سجاديه را و شرح كرده به فارسی غرر و درر آمدی را و حواشی و تعليقات نوشته بر تهذيب و فقيه و معالم و شرح لمعه و شرح شرائع و شرح مختصر الاصول و شفاء و شرح اشارات و غيرها و رساله‌ای به فارسی در اصول دين تصنيف كرده.

وبالجمله: والده‌اش خواهر محقّق سبزواری صاحب ذخيره است، و والدش محقّق خونساری. متولد شد در حِجر علم، و تربيت شد در كنف فضل و خط شريفش را من زيارت كردم بسيار شيرين و جيّد بود و در آخر آن، اسم شريف خود را نوشته بود: «جمال‌الدين محمد بن الحسين الخونساری» و خاتم[3] شريفش نيز بر آن نقش

---

۱. در ترجمهٔ آقا جمال‌الدين محمد خوانساری ر.ک: امل الآمل، ج ۲، ص ۵۷؛ تعليقه امل الآمل، ص ۱۱۲؛ طبقات اعلام الشيعه، (قرن دوازدهم)، ص ۱۴۶ـ۱۴۸؛ تذكرة القبور يا دانشمندان و بزرگان اصفهان، ص ۲۳۸؛ تذكره حزين، ص ۵۳؛ قصص العلماء، ص ۲۰۸؛ الذريعه، ج ۴، ص ۱۲۶؛ ريحانة الادب، ج ۱، ص ۵۴؛ معجم مؤلفی الشيعه، ص ۱۶۴؛ مؤلفين كتب چاپی، ج ۲، ص ۳۸۲ـ۳۸۳؛ خاندان شيخ الاسلام اصفهان (از عصر صفويه تا دوران معاصر) ص ۱۷۱؛ تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، مقدمه، ص ۳۱؛ تذكرهٔ نصرآبادی، ص ۱۵۲؛ روضات الجنات، ص ۱۵۵؛ رياض العلماء، ج ۱، ص ۱۱۴؛ سوانح عمری، ص ۲۷؛ نجوم السماء، ص ۱۹۱؛ هدية العارفين، ج ۲، ص ۳۱۲؛ الاجازة الكبيره، ص ۴۲؛ طرائف المقال، ج ۱، ص ۷۴؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۳، ص ۱۵۴؛ رياض الجنه، ج ۲، ص ۳۱۱ و مقدمهٔ آثار او.

۲. اين كتاب با تحقيق حضرت آقای رضا استادی ـ حفظه الله ورعاه ـ منتشر شده است.

۳. مهر.

بود به این عبارت: «یا من له العزّة والجمال».

وفاتش در ۲۶ رمضان سنهٔ ۱۲۲۵ در اصفهان واقع شد. مزار شریفش در تخت فولاد است. در نزد قبهٔ والدش، که شاه سلیمان صفوی بنا کرده[۱].

جمال‌الدین بن عبدالقادر الحسیني البحراني[۲]

فاضل صالح شاعر ادیب ماهر، معاصر «ح مل»، و از شعر اوست که برای «ح مل» نوشته:

أمولاي ها أنا ذا عَبْدُكم ... وَمَن بأياديك طوّقْتَه

وأغْنيتَه بجزيل العطا ... ء وللبرّ واللّطف عوّدتَه

«الأبيات»

جمال‌الدین بن عبدالله بن محمّد بن الحسن الحسیني الجرجاني الشیعي[۳]

عالم فاضل، محقّق مدقق، صاحب شرح تهذیب علّامه. فارغ شد از تصنیف او درع ۲ سنهٔ ۹۲۹. و ظاهر آن است که او از معاصرین محقّق کرکی است، بلکه از شاگردان او بوده. و او غیر از جمال‌الدین محدّث هروی است که تألیف کرده روضة الاحباب فی سیرة النبی و الآل و الاصحاب و کتاب الأربعین من أحادیث سیّد المرسلین فی مناقب أمیرالمؤمنین ﷺ.

جمال‌الدین بن نورالدین علي بن علي بن أبي الحسن الموسوي العاملي الجبعي[۴]

عالم فاضل محقّق مدقق ماهر ادیب شاعر، شریک درس «ح مل» در نزد مشایخ چندی. مجاور مکه بوده پس مسافرت کرد به مشهد حضرت رضا ﷺ

---

۱. تذکرة القبور، ص۵۶؛ روضات الجنات، ج۲، ص۲۱۴.

۲. امل الآمل، ج۲، ص۵۷؛ علماء البحرین، ص۱۸۹.

۳. احیاء الداثر، ص۴۲؛ روضات الجنات، ج۲، ص۲۱۱؛ اعیان الشیعه، ج۴، ص۲۱۶؛ ریحانة الادب، ج۱، ص۳۹۹.

۴. امل الآمل، ج۱، ص۴۵.

پس از آن جا مسافرت کرد به حیدرآباد، و در آن‌جا ساکن گردید و مرجع فضلا و اکابر آن دیار گردید، و از برای اوست حواشی و فواید بسیار و اشعار بسیاری از معمیات و غیره. و از اشعار اوست که برای «ح مل» نوشته در یکی از مکاتیب خود:

سلام كمثل الشمس في رونق الضحى ... تؤم علاكم في مغيّب و مطلع
فأوله نور لديكم مشعشع ... وآخره نار بقلبي وأضلعي
سرى وهو ظمآن لعذب حديثكم ... ولكنه ريّان من فيض أدمعي

وقد كتب إليه أيضاً في مكاتبة أخرى:

إلى حضرة المولى الهمام الممجّد ... سليل العلى الحرّ التقي محمد
أبثّ من الأشواق ما لو تجسّمت ... لضاق بأدنى بعضها كلّ فدفد
وأُهدي سلاماً قد تناثر عِقده ... فأصبح يزرى بالجمان المنضّد
وأصفى تحيات صفت من كدورة ... تؤم علاكم في مغيّب ومشهد ـ الخ.

وكتب إليه «ح مل» منظومة اثنين وأربعين بيتاً، منها:

سلام وإكرام وأزكى تحية ... تعطر أسماع بهنّ وأفواه
إلى ما جد تعنو الأنام ببابه ... فتدرك أدنى العزّ منه وأقصاه
وأضحى ملاذاً للأنام وملجأ ... يخوضون في تعريفه كلّما فاهوا
فتى في يديه اليمن واليسر للورى ... فلليمن يمناه وللّيسر يسراه
جناب الأمير الأمجد الندب[1] سيدى ... جمال العلى والدين أيده الله
وبعد: فإن العبد ينهى صبابة ... تناهت ووجداً ليس يدرك أدناه
ويشكو فراقاً أحرق الصَبّ ناره ... وقد دكّ طود الصبر منه وأفناه
وقد جاءنى منكم كتاب مهذّب ... فبدل همى بالمسرة مرآة
فلا تقطعوا أخباركم عن محبكم ... فإنّ كتاباً من حبيب كلقياه
وإنى بخير غير أن فراقكم ... أذاب فؤادى بالغرام وأصماه[2]

---

۱. الندب: الظريف النجيب ـ (ق).
۲. اصمى الصيد: رما فقتله مكانه (م).

وأُهـدي سـلامي[1] والتحية والثـناء ... وألطـف مـدح مـع دعـاء تـلوناه
إلى إخـوتى الأمـجاد قـرّة مُـقلتى ... أحـبة قـلبى خـير مـا يـتمناه
ومـن عـندكم مـن جـيرة وأحـبة ... إذا خـطروا فـي خـاطرى فـهو أواه
ونـدعو ونـرجـو مـنكم صـالح الدعـاء ... ومـن سـائر الإخـوان أيـضاً رجـوناه
إليكـم تـحيات أتت مـن عـبيدكم ... مـحمد الحـر الّـذي أنت مـولاه
وفـي صـفر تـاريخه عـام سـتة ... وسـبعين بـعد الألف بـالخير عـقباه

جواد بن سعد الله بن جواد البغدادي الكاظمي[2]

شيخ عالم جليل متبحر صاحب تأليفات شريفه و تحقيقات رشيقه، تـلميذ شـيخ بهائى﵀، و شارح جعفريه و خلاصه و دروس و صـاحب آيـات الاحكـام مسـمّى بـه مسالك الافهام است: «فرغ منه في محرم سنه ۱۰۴۳» قيل هو أكبر وأتمّ وأنفع ما ألّف في هذا الباب. وقال شيخنا المحدّث النورى في «خك» والظاهر أنّ أحسن ما ألّف فيه كـتاب معارج السئول ومدارج المأمول للعالم المحقّق الجامع كمال‌الدين الحسن بن محمّد بن الحسن الاسترآبادى النجفي المشتهر بكتاب اللباب. انتهى[3].

و در «ضا» فرموده كه، اصل شيخ جواد از بلدهٔ كاظمين بوده الّا آن كه ارتحال كرد. در مبادى امر خود به بلدهٔ اصفهان. و غالب تلمذ او بر شيخ بهائى شد تا به حدى كه از اخصّ خواص او، و اعزّ نديمان او گرديد پس به امر آن جناب تـصنيف كـرد كـتاب غاية المأمول فى شرح زبدة الأصول. الخ[4].

وفي «مل»: الشيخ جواد بن سعيد بن جواد الكاظمي، فاضل عالم محقّق جليل القدر،له

---

۱. در بعضى نسخ امل الآمل «سلاماً».
۲. براى مزيد اطلاع، ر.ك: امل الآمل، ج۲، ص۵۷؛ اعيان الشيعه، ج۴، ص ۲۷۱؛ الكنى و الألقاب، ج۳، ص۹؛ ريحانة الادب، ج۴، ص ۲۸۰؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج۳، ص۱۶۵؛ الذريعه، ج۱، ص۱۳، ۴۲ و ۳۶۱، ج۱۶، ص ۳۵۰ و ج ۲۰، ص ۲۷۲؛ روضات الجنات، ج۲، ص۲۱۵؛ خاتمة مستدرك، ج۲، ص۱۶۳؛ الاجازة الكبيره، ص۳۲؛ هدية العارفين، ج۱، ص۲۵۸؛ تعليقة امل الآمل، ص ۱۱۲؛ النفحات القدسية، ص۱۲۶.
۳. خاتمة مستدرك، ج۲، ص ۱۶۱؛ رياض الجنه، ج۲، ص ۳۳۴ (جواد بن سعيد).
۴. روضات الجنات، ج۲، ص ۲۱۶.

كتب منها: شرح آيات الأحكام، و شرح خلاصة الحساب و شرح الألفيه وغير ذلك، من تلامذة الشيخ بهاءالدين، و نقل أنه كان شيخ الاسلام في استرآباد.

جواد بن محمّد الحسني، الحسيني[1]

السيّد السند، والعالم المعتمد، متتبّع ماهر، محقّق فقيه نبيه، جواد علم لايكبو، و حسام فضل لاينبو، سبق في ميدان الفضل أقرانه واجتلى من سعد جده ومجده قِرانه.

جرى في حَلبته العَلياء شوطاً ... بسعى ما عدا سنن السداد

ففاق السابقين إلى المعالى ... وما هذا ببدع من جواد

بلغه الله أقصى المراد يوم التناد.

آن جناب اصلاً عاملی است و لکن متوطن درغری بوده، و از شاگردان علّامه بحر العلوم و استاد اکبر وحید بهبهانی وآقا میرزا سید علی است، و از او نقل می‌کند صاحب جواهر، و اوست صاحب مفتاح الکرامة شرح بر قواعد علّامة در مجلدات عدیده که در زمان ما در بیروت به طبع رسانیده‌اند. وله أيضاً شرح طهارة الوافي -وهو تقريرات بحث أستاذه الأجل سيدنا بحرالعلوم- على نهج تفسير مجمع البيان فيه تحقيقات رجالية وإفادات بديعية في شرح متون الأخبار. توفّي﵀ في حدود سنة ۱۲۲۶.

شیخ مرحوم در کتاب کلمهٔ طیبه حکایتی متعلق به آسید جواد نقل فرموده که نقلش در این‌جا شایسته است؛ زیراکه در اوست موعظه و ترغیب و کرامت و تشدید در امر همسایه، و آن چنان است که روایت کرده به طریق معتبر از صاحب کرامات باهره، آخوند ملا زین‌العابدین سلماسی[2]﵀ بانی قلعهٔ مبارکهٔ سامراء، تلمیذ خاص

---

۱. اطلاعات بیشتر در مورد صاحب مفتاح الکرامه در این منابع وجود دارد: طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۲۸۶؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۲۸۸؛ مکارم الآثار، ج ۳، ص ۸۲۹؛ ریحانة الادب، ج ۳، ص ۳۹۶؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۳، ص ۱۶۸؛ الذریعه، ج ۲، ص ۱۱۳، ج ۳، ۳۶۶، ج ۶، ص ۹۳ و ج ۲۳، ص ۱۱؛ خاتمهٔ مستدرک، ج ۲، ص ۱۱۹؛ تکملة امل الآمل، ص ۱۲۶؛ الحصون المنیعه، ج ۸، ص ۱۹۷؛ لباب الالقاب، ص ۶۴؛ مصفی المقال، ص ۱۱۵؛ الفوائد الرجالیه، ج ۱، ص ۶۸؛ هدیة العارفین، ج ۱، ص ۲۵۹؛ الأعلام زرکلی، ج ۲، ص ۱۴۳؛ مرآة الاحوال، ج ۱، ص ۲۰۰؛ الطلیعه، ج ۱، ص ۲۱۲.

۲. نک: مفاخر آذربایجان، ج ۱، ص ۱۴۳.

آیة الله جناب بحرالعلوم و صاحب سرّاو: که شبی جناب فقیه اجل و السید الاکمل آسید جواد عاملی﵀ صاحب مفتاح الکرامه مشغول خوردن شام بودکه کسی در خانه راکوبید و شناخت که کوبنده، خادم بحر العلوم است. پس خود شتابان آمد نزد خادم پس به او گفت: شام سید را در پیش رویش گذاشتند و او منتظر توست. پس به تعجیل روانه شد چون چشم سید بر او افتاد فرمود: آیا از خدا نمی‌ترسی؟ آیا مراقب خداوند نیستی؟ آیا حیا نمی‌کنی از خدا؟ گفت: چه روی داده؟ فرموده به او مردی از برادران تو از بقّال برای عیال خود هر شب و روز خرمای زاهدی به قرض می‌گرفت و به غیر او متمکن نبود و برایشان هفت روز است که می‌گذرد و برنج و گندم نچشیدند و غیر خرمای زاهدی نخوردند و امروز رفت از آن خرما بگیرد به جهت شام، پس بقّال به او گفت: قرض تو فلان مبلغ شده، پس حیا کرد از بقّال و از او چیزی نگرفت و خود و عیالش شب را به سر می‌برند بی‌شام، و تو خوش می‌گذرانی و می‌خوری و او خانه‌اش به خانه تو متصل است و می‌شناسی او را، و او فلان است. پس مرحوم سید جواد گفت: والله مطلع نبودم به احوال او، سید فرمود: اگر مطلع بودی به حال او و شام می‌خوردی یهودی بودی یا کافری، و این غضب من بر تو به جهت تجسس نکردن توست از حال برادرانت، وعدم اطلاع بر امورایشان پس بگیر این مجموعه را و خادمم آن را بر می‌دارد و به دستت می‌سپارد در در خانهٔ او، و به او بگو: خوش داشتم که امشب با تو شام بخورم واین کیسه راکه دراو تنخواه است در زیر فرش یا بوریا یا حصیر او بگذار و مجموعه را بگذار برای او و بر نگردان و آن مجموعهٔ بزرگی بود و در او بود از گوشت و مطبوخات نفیسه آنچه خوراک ارباب تنعم و ثروت است ـ و سید فرمود: من شام نمی‌خورم تا تو برگردی و خبر دهی که او شام خورده و سیر شده پس جناب سید جواد و خادم رفتند تا به خانهٔ مؤمن رسیدند، پس مجموعه را از دست خادم گرفت و او برگشت. پس در راکوبید مرد بیرون آمد. سید به او گفت: خوش داشتم که امشب با تو شام خورده باشم چون خواستند مشغول خوردن شوند، مؤمن گفت: این غذای تو نیست؛ زیراکه او طبخی است نفیس که عرب نتواند بسازد و من نمی‌خورم تا خبر ندهی مرا به امر او. پس سید اصرار نمود در خوردن، و او مصر شد

در نخوردن تا ناچار قضیهٔ را نقل کرد. مؤمن گفت: والله مطلع نشد بر قصّهٔ من احدی از همسایگان من، چه رسد به آنها که از من دورند، و این امری است عجیب از سید. و اسم آن مؤمن، شیخ محمد نجم عاملی بود و آنچه در کیسه بود شصت عدد شوش که نام یکی از اقسام پول‌های آن زمان است. هر شوش دو قران و چیزی می‌شود[۱].

أقول: إنّ ما ورد في حقّ الجار أكثر من أن يحصى: فعن مولانا علي عليه السلام قال: «قيل للنبي صلى الله عليه وآله: يا نَبيَّ الله، أفي المالِ حَقٌّ سِوَى الزَّكاةِ؟ قالَ: نَعَمْ بِرُّ الرَّحِم إذا أدْبَرَتْ، وَصِلَةُ الْجارِ الْمسْلم، فَمَا آمَنَ بِي مَنْ بَاتَ شَبعانَ وجارُهُ المُسْلِمُ جائعٌ. ثمَّ قالَ: ما زالَ جِبرئيلُ يُوصيني بالجارِ حتّى ظننتُ أنّه سَيُورثه».

و روى الشيخ الجليل أبوجعفر الطبرى الإمامى في محكى دلائل الإمامة مسنداً عن ابن مسعود، قال: جاء رجل إلى فاطمة عليها السلام فقال: يا بنت رسول الله، هل ترك رسول الله صلى الله عليه وآله عندك شيئاً فطوّقينه؟ فقالت: «يا جارية، هات تلك الجريدة» فطلبتها فلم تجدها. فقالت ـ صلّى الله عليها: «ويحك، اطلبيها فإنها تعدل عندي حسنا وحسينا». فطلبتها فإذا هي قد قممتها في قمامتها فإذا فيها. قال محمّد النبي صلى الله عليه وآله: «ليسَ مِن المؤمنين مَن لم يَأمن جارُه بوائِقَه، ومَنْ كانَ يُؤمِنُ باللهِ واليومِ الآخر فلا يؤذي جارَهُ». الخبر[۲].

جهانگیر خان[۳]

عالم جلیل، و فاضل نبیل، بزرگی در معقول و منقول و عرفان به کمال اتقان، نژادش از کیخازادگان دهاقان. و به چهل سالگی برای پرداخت شغلی از ایل خود به

---

۱. کلمهٔ طیبه، ص ۳۸۲؛ و نیز ر.ک: الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۶۹ـ ۷۰.

۲. سفینة البحار، مادهٔ «جار».

۳. در مورد حکیم متأله جهانگیر خان قشقایی ر.ک: تذکرة القبور یا دانشمندان و بزرگان اصفهان، ص ۲۴۶؛ رجال اصفهانی، ص ۳۹؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۲، ص ۱۶۱؛ طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۳۴۴؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۳، ص ۱۶۳؛ الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۲۲؛ تاریخ مشاهیر ایران و عرب، ص ۳۲؛ خدمات متقابل اسلام و ایران، ج ۲، ص ۲۲۳؛ کتاب مستقل آقای مهدی قرقانی با عنوان زندگانی حکیم جهانگیر خان قشقایی.

گفتنی است در پاره‌ای منابع کتبی را به ایشان نسبت داده‌اند که صحت ندارد.

ر.ک: زندگانی حکیم جهانگیر خان قشقایی، ص ۶۳.

شهر اصفهان آمده، هوای مدرسهٔ صدر و عزّت علم را قدر دانسته ترک شغل مرجوع را نموده و تعلّم حکمت و فقه و ریاضت را پیشه گرفته و به تجرد و تحفظ مراتب خود ساعی شده و در علم و عمل به جایی رسید که از اقطار بلاد به حوزهٔ درسش آمدند[۱] و قریب هشتاد سال عمر نمود هیچ‌گاه کلاه پوست را به عمامه تبدیل ننمود، مگر در امامت جماعت که شال بر سر می‌پیچید، و این احقر در سنهٔ ۱۳۱۹ ـ که از حج بیت الله مراجعت کردم ـ به اصفهان رسیدم، (چنان به خاطرم می‌رسد که به آن مدرسه رفتم) آن مرحوم را دیدم که با کلاه پوست در یکی از حجرات نشسته و فضلا بر دور او احاطه کرده‌اند و مشغول تدریس است. در سنهٔ ۱۳۲۸ رحلت فرمود[۲].

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱. نام انبوهی از خوشه‌چینان خرمنِ دانش استاد در کتاب زندگانی حکیم جهانگیر خان قشقایی از ص۸۴ به بعد ثبت شده است.

۲. آن مرحوم در اصفهان ضلع شمالی گلزار شهدای اصفهان در خیابان فیض در تکیهٔ آقا سید محمد ترک، مدفون است.


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب الحاء المهملة

الحارث بن سعید بن حمدان، أبوفراس[1]

فارِس میدان عقل وفراست، و مبارز میدان شجاعت و ریاست، پسر عم سلطان ناصر الدوله و سیف الدوله بن حمدان و قلادهٔ وشاح محامد آل حمدان. و بنی حمدون در زمان خلفای بنی عباس امارت و ریاست داشتند و دیار ربیعه و موصل در ادارهٔ ایشان بود. و ابوفراس در ادبیّت و فضل و کمال و شجاعت و شعر مشهور بوده و در فصاحت و بلاغت و حلاوت گفتار و عذوبت اشعار ممتاز بوده و نظیری از برای او نبوده جز عبدالله بن المعتز بالله. و اهل صنعت ونقدهٔ کلام، ابوفراس را اشعر از او گفته‌اند و متنبی شاعر تصدیق داشت تقدّم او را بر خویشتن.[2]

و صاحب بن عباد که ابوعذرهٔ فن ادب و جذیل محکک شعر بوده در حقّ اوفرموده: «بدأ الشّعر بمَلِك، وختم بمَلِك» یعنی امرأ القیس و أبا فراس.[3]

و ثعالبی در مدح او گفته: «کان فردَ دهره، و شمس عصره، أدباً و فضلاً وکرماً ونبلاً،

---

۱. امل الآمل، ج ۲، ص ۵۹؛ روضات الجنات، ج ۳، ص ۱۵؛ الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۱۳۶؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۳۰۷؛ الاعلام، ج ۲، ص ۱۵۶؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۳، ص ۱۷۵؛ تاریخ التراث، ج ۲، ب ۴، ص ۱۳؛ ریحانة الادب، ج ۷، ص ۲۳۱؛ الذریعه، ج ۷، ص ۱۱۴، ج ۹، ص ۴۷؛ لغت‌نامه دهخدا، «ابوفراس»، ۷۱۲؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۱۲۷؛ یتیمة الدهر، ج ۱، ص ۴۸ ـ ۱۰۶؛ المنتظم، ج ۷، ص ۶۸؛ تهذیب ابن عساکر، ج ۳، ص ۴۲۹؛ زبدة الحلب، ج ۱، ص ۱۵۷؛ شذرات الذهب، ج ۳، ص ۲۴؛ دیوان او، ص ۴۶۰ و ۴۷۹؛ ابوفراس الحمدانی الشاعر الامیر از محمد رضا مروّه چاپ بیروت.

۲. یتیمة الدهر، ج ۱، ص ۵۷.

۳. شذرات الذهب، ج ۲، ص ۲۴؛ الغدیر، ج ۳، ص ۵۵۳؛ ابوفراس حمدانی شهریار شعر از محمدباقر پورامینی.

ومجداً وبلاغة وبراعة، وفروسية وشجاعة، وشعره مشهور وسائر بين الحسن والجودة، والسهولة والجزلة، والعذوبة والفخامة، والحلاوة والمتانة»[۱].

وابن شهرآشوب او را در شمار شعرای اهل بیت علیهم السلام تعداد کرده[۲]. و اشعار او معروف است و بسیاری از آنها را ثعالبی در یتیمة الدهر ایراد کرده. و از اشعار او قصیدهٔ میمیهٔ اوست که در مظلومیت اهل بیت طهارت علیهم السلام و ظلم بنی عباس و هجو ایشان انشا فرموده ومعروف به شافیه است و در آن تشفی خاطر خود و سایر مؤمنان نموده و قصیدهٔ شر العباد عبدالله بن المعتز عباسی را ـ که درفخریهٔ بنی عباس و ذم آل ابی طالب گفته ـ جواب داده. و شافیه را بعضی از فضلا حائر شرح خوبی کرده.

و بالجمله: نقل شده که چون ابوفراس آن قصیده را گفت، چون در زمان تسلّط و خلافت بنی عباس بود امر کرد لشکر را که شمشیرها را بکشند از غلاف، پانصد شمشیر به امر او کشیده شد آن وقت در میان لشکر شروع کرد به خواندن قصیدهٔ مبارکهٔ که مطلعش این است:

الحق مهتضم والدين مخترم[۳] وفيء آل رسول الله مقتسم[۴]

جزاه الله عن أهل بيت النبوة خير الجزاء.

در سنهٔ ۳۵۷ به سن سی و هفت سالگی کشته گشت و در درّ مسلوك است که چون خبر قتلش به مادرش رسید از جزع بر او چشم‌های خود را کند.

فقیر گوید که، مادرش در مَنبِج جای داشت و ابوفراس رعایت او را منظور می‌داشت و بعض اشعاری که برای او نوشته در یتیمة الدهر مسطور است.

و در احوال محمد بن ابی بکر دیدم که چون خبر شهادت محمد به مادرش رسید از کثرت غصه و غضب خون از پستانش چکید.

---

۱. یتیمة الدهر، ج ۱، ص ۵۷.

۲. معالم العلماء، ص ۱۴۹.

۳. در دیوان «الدین مختزم و الحق مهتضم» آمده است و در بعض مواضع «الأمر منهضم و العلم منهزم»، ص ۲۵۵.

۴. شرح شافیهٔ ابن فراس، ص ۶۴.

وفي منتهى المقال يحكى: أنّه أى أبا فراس دخل بغداد و أمر أن يشهر خمسمائة سيف خلفه[1] وقيل: أكثر ووقف في المعسكر وأنشد القصيدة وخرج من باب آخر. أوّلها:

اَلْحَقُّ مُهْتَضَمٌ وَالدِّينُ مُخْتَرَمٌ ... وفيء آلِ رَسولِ اللهِ مُقْتَسَمٌ[2]

ومنها قوله:

يـــا للـــرِّجالِ! أمـــا للهِ مُـــنْتَصِرٌ[3] ... مِنَ الطُّـغاةِ؟ وَ[4] مـا للـدِّينِ مُـنْتَقِمٌ؟
«بَـنُو عـلي» رَعـايا فـي دِيـارِهِم، ... وَالأَمْـرُ يَـمْلكُهُ النِّسـوانُ وَالْـخَدَمُ
مُـحَلَّؤونَ، فأصـفى شُـرْبِهِمْ وَشَـلٌ، ... عِنْدَ الْوُرُودِ وَأَوْ في وَرْدِهُـمْ[5] لَـمَمُ
فَـالأَرْضُ إلّا عَـلىٰ مُـلّاكِـها سِـعَةٌ، ... والْـمالُ، إلّا عَـلىٰ أَرْبـابِهِ، دِيَـمُ

ومنها:

قامَ النَّبِيُّ بها «يَـوْمَ الْـغَدِيرِ» لَـهُمْ ... وَاللهُ يَشْـهَدُ وَالأَمْـلاكُ وَالأُمَـمُ

وهي قصيدة بليغة جليلة.

وكانت الروم قد أسرته مرّتين[6] وأتباعه، منهم: مرّة ابن عمه سيف الدولة وفي المرّة الأخرى ركب ليلة فرسه وارتقى سور القلعة الّتي حبس فيها والقى بنفسه راكباً من أعلى السور في الخندق وقد طفح فيه الماء فنجا. انتهى.

قال الثعالبي: لما أدركت أبا فراس حرفة الأدب، وأصابته عين الكمال أسرته الروم في بعض وقائعها وهو جريح. وقد أصابه سهم بقى نصله في فخذه وحصل مثخناً بخرشنة[7] ثم بقسطنطنية وتطاولت مدته بها لتعذر المفاداة، وقد قيل: على كلّ نجح رقيب من الآفات. وكانت تصدر أشعاره في الأسرو المرض واستزادة سيف الدولة، وفرط الحنين إلى أهله

---

۱. منتهى المقال، ج۷، ص۲۲۳.
۲. منتهى المقال، ص۳۴۹.
و در ديوان ابى فراس الحمدانى با شرح دكتر خليل الدويهى، ص ۳۰۰ آمده:
الدّينُ مُختَرَمٌ، والحَقُّ مُهْتَضَمٌ؛ ... وَ في ء آل «رَسُولِ‌الله»، مُقتَسَمٌ
۳. در ديوان «مُنتَصِفٌ».
۴. در ديوان «أما».
۵. در ديوان «وِدّهِمْ».
۶. دائرة المعارف الاسلاميه، ج۱، ص۳۸۷؛ اعيان الشيعه، ج۴، ص۳۲۹.
۷. خرشنة كخردلة بلد بالروم (منه). و فى معجم البلدان: بلد قرب ملطيه من بلاد الروم.

وإخوانه وأحبابه، والتبرم بحاله ومكانه، عن صدر حرج، وقلب شجّ، تزداد رقة ولطافة، وتبكي سامعها، وتعلق بالحفظ لسلاستها فمنها قوله:

مـــالِلعبيدِ مِـــنَ الَّـــذى يَـــقْضِى بِـــهِ اللهُ امْـــتِنَاعُ
ذُدْتُ الأسُـــودَ عَـــنِ الفـــرا ئسِ، ثمّ تَفْرِ سُنِى الضِّبَاعُ! الخ[1]

وقال أيضاً وهو يعزى نفسه وقد يئس من حياته لثقل الجراح:

مُـــصَابِى جَـــلِيلٌ، والعـــزَاءُ جـــليل[2]
وظَـــنّى بأنّ اللهُ سَـــوْفَ بـــديل[3]
تَـناسانى الأصْـحَابُ، مـن دون عُـصبة[4]
سَـــتَلْحَقُ بـــالأُخرى، غَـــداً، وتَـــحُولُ!
وَمَنْ ذاالّـذِى يَـبْقى عَـلَى الْـعَهْد؟ إنَّـهُم،
وَإنْ كَـــثُرَتْ دَعْـــواهُـــمُ، لَـــقليلُ!
تَـــصَفَّحْتُ أقـــوالَ الرِّجـــالِ ولم[5] يَكُـنْ،
إلى غـــير شـــاكٍ للـــزّمان[6]، وُصُـــول
نَـــعْم، دَعَتِ الدُّنْـــيا إلى الْـــغَدْرِ عـــدة[7]
أصـــاب[8] إليـــها عـــالمٌ، وجَـــهُولُ
وفـــارَقَ «عَـــمْرُو بْـــنُ الزُّبَـــيْر» شَـقِيقَه
وخَـــلَّى «أمـــيرَ الْـــمُؤمِنينَ» عَـــقيلُ!
فـيا حَسْـرتا، مَـنْ لِـى نـجل[9] مـوافِـقٍ،
أقُـــولُ بِشَـــجْـــوى، مَـــرَةً، ويَـقُولُ؟!

---

۱. دیوان ابی فراس الحمدانی، ص ۲۱۰.
۲. در دیوان ابی فراس (ص ۲۵۲) «جَمیلٌ» است.
۳. در دیوان «بُدیل» است.
۴. در دیوان «الّا عُصَیبَةٌ» است.
۵. در دیوان «فلم» است.
۶. در دیوان «فی الزمان» است.
۷. در دیوان «دَعوَةٌ» است.
۸. در دیوان «أجاب» است.
۹. در دیوان «بِخُلٌ» است.

قيل: إنّ أول بيت قاله أبوفراس في صباه هو هذا:

بكَيْتُ، فَلَمّا لَمْ أَرَ الدَّمعَ: نافِعي، رَجَعْتُ إلىٰ صَبْرٍ، أَمَرَّ مِنَ الصَّبْرِ[1]

حامد حسين بن محمّد قلي الموسوي الكنتوري الهندي[2]

السيد الأجل، العلّامة والفاضل الورع الفهامة، الفقيه المتكلّم المحقّق، والمفسّر المحدّث المدقق، حجة الاسلام والمسلمين وآية الله في العالمين، و ناشر مذهب آبائه الطاهرين، السيف القاطع والركن الدافع، البحر الزاخر، والسحاب الماطر، الّذي شهد بكثرة فضله العاكف والبادي، وارتوى من بحار علمه الظمآن والصادي.

أمّا التفسير، فهو بحره المحيط، وكشّاف دقائقه بلفظه الفائق على الوسيط والبسيط.

وأمّا الحديث، فالرحلة في الرواية والدراية إليه، والمعوّل في حلّ مشكلاته عليه.

وأمّا الكلام، فلو رآه الأشعرى لقَرُبَه وقَرَّبه وعلم أنه نصيرالدين ببراهينه وحججه المهذّبة المرتبة.

وأمّا الأصول، فالبرهان لايقوم عنده بحجة، وصاحب المنهاج لايهتدى معه إلى مَحَجّة.

وأمّا النحو، فلو أدركه الخليل لاتخذه خليلاً، أو يونس لأنس بدرسه وشفى منه غليلاً.

هو البحر، لا بل دون ما علمه البحر

هوالبدر، لا بل دون ما طلعته البدر

---

۱. ديوان، ص۱۹۱.

۲. برای اطلاع بیشتر از شرح احوال و مراتب فضل، دانش و پروا پیشگی بزرگ‌ترین متکلم و عظیم‌ترین عالم نام‌آور دین، میرحامد حسین ر.ک: احسن الودیعه، ج۱، ص۱۰۴ـ۱۰۹؛ اختران تابناک، ص۵۲۸؛ افحام الاعداء و الخصوم، مقدمه، ص۲۰؛ تکملهٔ نجوم السماء، ج۱، ص۲۲ و ج۲، ص۲۴؛ طبقات اعلام الشیعه، ج۱، ص۳۴۷؛ اعیان الشیعه، ج۴، ص۱۸ و ج۱۸، ص۳۸۱ـ۳۷۴؛ معجم المؤلفین، ج۳، ص۱۷۸؛ ریحانة الادب، ج۳، ص۳۷۷؛ الذریعه، ج۲، ص۳۱، ج۱۸، ص۱۲۶ و ج۱۰، ص۲۳؛ لغتنامه دهخدا، «حامد»، ص۱۴۹؛ عبقات الانوار، (تعریب، تحقیق و تنظیم از سیدعلی حسینی میلانی)، مقدمه؛ میرحامد حسین از محمد رضا حکیمی؛ المآثر و الآثار، ص۱۶۹؛ ایضاح المکنون (ذیل «عبقات»)؛ خاتمه مستدرک؛ علماء معاصرین، ص۳۰ـ۳۴؛ سواطع الأنوار فی تقریظات عبقات الانوار؛ القصائد المشکلة فی المراثی المشکله (شامل ۱۷ قصیده، در سوک میرحامد حسین)؛ مؤلفین کتب چاپی، ج۲؛ هدیة الاحباب، ص۱۷۷؛ ارمغان، دوره ۲۷ (۱۳۳۷ش) ش۷، ص۳۱۳ـ۳۲۷، ش۸، ص۳۵۳ـ۳۵۵ و ش۹، ص۴۱۵ـ۴۱۹؛ الغدیر، ج۱، ص۱۵۶؛ نقباء البشر، ج۱، ص۳۴؛ نجوم السماء، ص۴۲۰؛ الأعلام زرکلی، ج۲، ص۱۶۱؛ نزهة الخواطر، ج۸، ص۹۹.

هـو النـجم، لابـل دونـه النـجم رتـبة

هـوالدر، لا بـل دون مـنطقه الدرّ

هو العـالم المشـهور فـي العـصر والّـذي

بـه بـين أربـاب النـهى افـتخر العـصر

هو الكامل الأوصاف فـي العـلم والتـقى

فـطاب بـه فـي كـلّ مـا قـطر الذكـر

مـحاسنه جـلت عـن الحـصر وازدهـى

بأوصـافه نـظم القـصائد والنـثر

وبالجمله: وجود آن جناب از آیات الهیه و حجج شیعهٔ اثنی عشریه بود. هر کس کتاب مستطاب عبقات الانوار[1] که از قلم درر بار آن بزرگوار بیرون آمده ـ مطالعه کند می‌داند که در فن کلام ـ سیّما در مبحث امامت ـ از صدر اسلام تاکنون احدی بدان منوال سخن نرانده و بر آن نمط تصنیف نپرداخته، والحق مشاهد و عیان است که این احاطه و اطلاع و سعهٔ نظر و طول باع نیست جز به تأیید و اعانت حضرت اله و توجه سلطان عصر. روحنا له فداه.

در سالی که با برادر عالم جلیل خویش ـ که نامش بیاید در ترجمهٔ محمد قلی والد ماجدشان ـ از هندوستان به زیارت اعتاب عالیه‌ﷺ مشرّف گشتند با علمای عظام ملاقات مختبرانه کردند و از بین ایشان، شیخ ما محدّث علیم ثقة الاسلام نوری ـ نور الله مرقده ـ را به حکم هم مشربی پسندیدند و ابواب دوستی ما بین ایشان مفتوح گردید، و از آن به بعد یکدیگر را به مکتوب یاد می‌کردند. تا آن که در سنهٔ ۱۳۰۶ ظاهراً جناب سید از دنیا در گذشت، و به اجداد طاهرین خود پیوست ـ رضوان الله علیه ـ لکن به مفاد:

زنده است کسی که در دیارش　　باشد خلفی به یادگارش

---

۱. این کتاب بسیار ارزنده و کم‌نظیر با تحقیق آقای غلامرضا مولانا بروجردی در قم به چاپ رسیده است. کلمهٔ عبقات به فتح عین و کسر باء جمع عبقه است به معنای چیزی که بوی خوش دارد و کلمهٔ «انوار» جمع نور ـ به فتح نون و سکون واو به معنای گل یا گلِ سفید است. مقدمهٔ عبقات، ج ۱، ص ۴۴ (پاورقی).

جناب میرسید ناصر حسین[1] خلف آن بزرگوار، که در جمیع آنچه ذکر شد از علوم و کمالات وارث آن پدر و ثانی آن بحر زخار [و مصداق قول شاعر است که گفت:]

إن السری إذا سری فبنفسه وابن السری إذا سری أسراهما

زحمات پدر را نگذاشت هدر رود و مانند پدر ماجد خویش مشغول تتمیم عبقات است و تا به حال چند جلد هم مُبیضّه فرموده و طبع شده ـ أدام الباری برکات وجوده الشریف وأعانه لنصرة الدین الحنیف.

أبوتمام حبیب بن أوس أبوتمام الطائي العاملي الشامي[2]

شاعر مشهور، صاحب حماسه، اوحد عصر خویش در فصاحت و بلاغت و عذوبت شعر امامی مذهب، بلکه به تصدیق جاحظ از رؤسای شیعه بوده در ایّام واثق بالله. سنهٔ ۲۳۱ در موصل وفات کرد. و ابونهشل بن حمید طوسی بر قبر او قبه‌ای بناکرد.

---

۱. ترجمهٔ محقّق متتبع شمس العلماء (۱۲۷۴ ـ ۱۳۶۱) فرزند خلف و صالح میر حامد حسین در منابع زیر آمده است: عبقات الانوار، با تعریب، تحقیق و تنظیم استاد سید علی حسینی میلانی؛ اعیان الشیعه، ص۴۹، ۱۰۷ ـ ۱۰۸؛ معجم رجال الفکر و الادب، ص۳۹۰؛ هدیة الاحباب، ص۱۷۷؛ ریحانة الادب، ص۴، ۱۴۴ ـ ۱۴۵؛ مقدمه عبقات الانوار، ج۱، ص۶۲؛ مواطع الانوار، ص۸۴ و ۸۸؛ مقدمه افحام الاعداء و الخصوم، به قلم دکتر محمد هادی امینی؛ سبیکة اللجین فی مناقب السید ناصر حسین.

۲. نویسندگانی چون محمد صولی مرزبانی، محمد علی زاهدی گیلانی و یوسف بدیعی دربارهٔ ابوتمام و زندگی‌اش کتاب‌هایی نوشته‌اند، و نیز ر.ک: التدوین، ج۲، ص۲۸۵؛ امل الآمل، ج۱، ص۵۰؛ فهرست ابن الندیم، ص۱۹۰؛ الاعلام، ج۲، ص۱۷۰؛ اعیان الشیعه، ج۴، ص۳۸۹؛ ریحانة الادب، ج۷، ص۴۵؛ الکنی والقاب، ج۱، ص۳۰؛ رجال نجاشی، ص۱۰۳؛ الطلیعه، ج۱، ص۲۲۱؛ روضات الجنات، ج۳، ص۷؛ الذریعه، ج۱، ص۳۱۴، ج۷، ص۸۶، ج۹، ۳۸ و ج۱۶، ص۱۲۴؛ لغت‌نامه دهخدا، «حبیب»، ص۲۳۲؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج۳، ص۱۸۳؛ تاریخ التراث، ج۲، ب۴، ص۱۲۱؛ تکملة امل الآمل، ص۱۳۰؛ وفیات الاعیان، ج۲، ص۱۱ ـ ۱۲؛ طبقات ابن المعتز، ص۲۸۷؛ الأغانی، ج۱۶، ص۳۰۳؛ تاریخ بغداد، ج۸، ص۲۴۸؛ تهذیب ابن عساکر، ج۴، ص۱۸؛ معالم العلماء، ص۱۵۲؛ معاهد التنصیص، ج۱، ص۱۴؛ انساب سمعانی، ج۴، ص۳۶ ـ ۳۷؛ شذرات الذهب، ج۲، ص۷۲؛ مجمع الرجال، ج۲، ص۷۸؛ دائرة المعارف فرید وجدی، ج۲، ص۶۸۵، تاریخ آداب اللغه، ج۱، ص۳۷۴؛ خزانة الادب، ج۱، ص۱۷۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج۱۱، ص۶۳؛ رجال علامه حلّی، ص۶۱؛ النجوم الزاهره، ج۲، ص۲۶۱؛ جواهر الادب ۴۴۸؛ ریاض العلماء، ج۱، ص۱۲۳؛ نامهٔ دانشوران، ج۱، ص۳۲۴؛ تأسیس الشیعه، ص۱۹۵؛ معجم رجال الحدیث، ج۴، ص۲۱۷؛ الجامع فی الرجال، ج۱، ص۴۴۵؛ نزهة الألباء، ص۲۱۳؛ مناقب ابن شهرآشوب، ج۱، ص۲۲.

و او را در صناعت[۱] شعر، محلّی منیع و مرتبتی رفیع بوده و استاد بُحتری است و در مدح اهل بیت علیهم السلام بسیار شعر گفته و قصیده ای گفته در ذکر ائمه علیهم السلام تا حضرت جواد علیه السلام که در ایّام آن جناب وفات کرده.

ابن خلکان آورده که، ابوتمام چهارده هزار أرجوزه از عرب از حفظ داشته غیر از قصاید و مقاطیع و پیوسته اشعار او غیرمرتّب بود تا آن که ابوبکر صولی آن را جمع نمود و مرتّب کرد به ترتیب حروف پس از آن جمع کرد آن را علی بن حمزهٔ اصفهانی. انتهی[۲].

و در «مل» از طبقات الأدباء[۳] نقل کرده که، ابوتمام در اوایل جوانی در مسجد جامع مصر سقایی می‌کرد و مردم را آب می‌داد، پس از آن با ادبا مجالست کرد و از ایشان تعلّم نمود، و چون با فهم و زیرک بود و شعر دوست می‌داشت شروع کرد به شعر گفتن تا آن که اشعار ممتاز گفت، به حدّی که در میان مردم شایع شد و خبر به معتصم رسید و او را به نزد خود به سامراء طلبید. ابوتمام برای او قصایدی گفت معتصم او را جایزه داد و بر شعرا او را مقدّم داشت. پس ابوتمام از سامرا به بغداد آمد و با ادبا و علما مجالست کرد و او حبیب بن اوس بن حارث بن قیس است. و در سنهٔ ۲۳۱ وفات کرد و حسن بن وهب در مرثیهٔ او گفته:

---

۱. لابی تمام:

وإذا أراد الله نشر فضیلة — طویت أتاح لها لسان حسود

لولا اشتعال النار فیما جاورت — ماکان یعرف طیب عرف العود

حکی فی سبب جمع أبی‌تمام حماسته: أنّه نزل عند صاحب له فی همدان اسمه ابن سلمة فأکرمه فأصبح ذات یوم وقد وقع ثلج کثیر قطع السابلة فغم أبوتمام و فرح ابن سلمة و قال: وطن نفسک علی البقاء إن الثلج لاینحسر إلّا بعد زمان وأحفر له خزانة کتب فطالعها واشتغل بها وصنّف خمسة کتب فی الشعر منها: کتاب الحماسة والوحشیات وهی قصائد طوال فبقی کتاب الحماسة فی خزائن آل سلمة یضنون به إلی أن ظفر به رجل یقال له: ابوالعواذل فحمله إلی أصفهان فاقبل أدباؤها علیه ورفضوا ما عداه من الکتب المصنّفة فی معناه، وقد شرحه کثیرون، ومن أحسن الشروح شرح الخطیب التبریزی، المتوفّی سنة ۵۰۲ وقد طبع بمصر (علی بن المؤلف رحمه الله).

۲. وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۳۳۵.

۳. طبقات الأدباء، نامش نزهة الالباء است و از مصنّفات ابوالبرکات عبدالرحمان بن محمد بن عبدالله، معروف به ابن انباری است (منه رحمه الله). ر.ک: ص ۱۵۵ ـ ۱۵۶؛ امل الآمل، ج ۱، ص ۵۱؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۸.

فَجعَ القَرْيضُ بِـخاتَم الشُّـعراءِ وَغَديرِ رَوْضَتها حَبيبُ الطّائى
ماتا معاً فـتجاورا فـي حُـفْرَةٍ وكَذاكَ كانا قبلُ فِـى الأحـياء

ورثاه محمد بن عبدالملك [الزيات] وهو (ح) وزير [المعتصم] فقال:

نـبأ أتـى مـن أعـظم الأنـباء لَـمّا ألمّ مُـقلقِلُ الأحشـاءِ
قالوا حَـبيبٌ قـد ثـوىٰ فَـأَجَبْتَهم نـاشَدْتكم لاتَـجْعَلُوهُ الطـائى

حبيب الله بن الحسين بن الحسن الحسني[1] الموسوي العاملي الكركي[2]

عالم جليل القدر عظيم الشأن، كثير العلم والعمل، مسافرت كرد به اصفهان و مقرّب شد نزد سلاطين به حدى كه او را «صدرالعلماء والامراء» قرار دادند و پدر و جد و برادر و اولاد او تمامى فضلا بوده‌اند وكان هذا السيد وأخوه السيد أحمد معاصرين لشيخنا البهائى ﷺ وقابلا عنده الحديث.

حبيب الله بن محمّد علي الرشتي[3]

حجة الاسلام، استاذ علماء عصره، المحقّق المدقق، المؤسس في الأصول وحيد عصره في الأفكار، كان ﷺ كثيرالعبادة والصمت في جميع أوقاته، دائم الطهارة زاهداً، له التدريس العام المشتمل على أصناف العلماء، صنّف في أصول الفقه بدائع الأصول وكتاب الطهاره، والقضاء والشهادات وكتاباً في أصول الدين إلى غير ذلك توفّي ﷺ ليلة ١٤ جمادى الآخرة

---

١. حسينى ظ.

٢. درباره او ر.ك: امل الآمل، ج ١، ص ٣٠، ٣٢، ٥٦، ٦٩ و ١٥٥؛ تعليقة امل الآمل، ص ٥٩ و ٦٣؛ الجامع فى الرجال، ج ١، ص ٤٤٧؛ رياض الجنه، ج ٢، ص ٣٥٦. وفيات الاعيان، ج ١، ص ٣٣٤ـ ٣٤٠؛ نزهة الالباء، ص ٢١٣.

٣. در مورد شرح حال ايشان ر.ك: احسن الوديعه، ج ١، ص ١٦٢؛ ادوار علم الفقه و اطواره، ص ٢٦٧؛ تأسيس الشيعه، ص ٢٣؛ علماء معاصرين، ص ٥٠؛ اعيان الشيعه، ج ٤، ص ٥٥٩؛ طبقات اعلام الشيعه، ج ١، ص ٣٥٧؛ ريحانة الادب، ج ٢، ص ٣٠٧؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ٣، ص ١٨٨؛ الاعلام، ج ٢، ص ١٧٢؛ الذريعه، ج ١، ص ١١٢، ج ٣، ص ٦٣، ج ٤، ص ٢٠٣، ج ١٧، ص ١٤١ و ج ٢٥، ص ١٤٢؛ زندگانى و شخصيت شيخ انصارى، ص ٢٢٤؛ معجم مؤلفى الشيعه، ص ١٨٩؛ فرازهايى از زندگانى خاتم المجتهدين شيخ انصارى؛ وفيات العلماء، ص ٢٠٣؛ لباب الألقاب، ص ١١٢؛ رجال ايران، ج ٥، ص ٥٨؛ نجوم السماء، ج ٢، ص ١٣٨؛ معارف الرجال، ج ١، ص ٢٠٤؛ المآثر و الآثار، ص ١٤٤؛ تكملة نجوم السماء، ج ٢، ص ١٣٨؛ طرائف المقال، ج ١، ص ٤٣؛ مقدمهٔ كتاب القضاء.

سنة ۱۳۱۲ ـ «كملة».

حسام‌الدين بن جمال‌الدين (جلال‌الدين خ ل) بن طريح النجفي[۱]

شيخ عالم فاضل، محدّث ماهر، فقيه محقّق شاعر، معاصر «ح مل» و صاحب شرح صومية بهائيه، و شرح مبادئ الأصول، و تفسير قرآن و شرح فخريه و غير ذلك.

كان﵀ من أجلّاء مشايخ عصره و شيوخ الإجازة، ويروي عن عمّه الشيخ فخرالدين صاحب مجمع البحرين.

حسام‌الدين بن درويشعلي الحلّي النجفي[۲]

صاحب رسالة ميزان المقادير، كتبها سنة ۱۰۵۶، ذكره في «ض» وذكر أنّه كان من أكابر علمائنا المتأخرين ووصفه السيد عليخان في أول شرحه على الصحيفة بالفاضل الكامل زبدة المجتهدين يروي عن الشيخ البهائي. «كملة».

الحسن بن أبي الحسن الديلمي[۳]

ابومحمد، عالم عارف عامل، محدّث كامل، وجيه نبيه، صاحب كتاب ارشاد القلوب[۴] مشهور در دو مجلد و غرر الاخبار و درر الآثار و أعلام‌الدين في

---

۱. امل الآمل، ج ۲، ص ۵۹؛ اعيان الشيعه، ج ۴، ص ۶۲۰؛ مستدرك الوسائل، ج ۳، ص ۳۹۰؛ الذريعه، ج ۱۳، ص ۳۷۸؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۳، ص ۱۹۱؛ رياض العلماء، ج ۱، ص ۱۳۷؛ الكنى و الألقاب، ج ۲، ص ۴۴۸؛ معجم رجال الحديث، ج ۴، ص ۲۶۳؛ تنقيح المقال، ج ۱، ص ۲۶۴؛ الروضة النضره، ص ۱۳۵؛ الجامع في الرجال، ج ۱، ص ۴۶۰؛ ماضي النجف و حاضرها، ج ۲، ص ۴۳۳.

۲. روضات الجنات، ج ۲، ص ۲۹۱.

۳. در شرح حال علّامهٔ خبير، محدّث بصير، واعظ شهير ديلمى ر.ك: آية الله مرعشى نجفى﵀، مفرج الكروب در ترجمهٔ صاحب ارشاد القلوب؛ الكنى و الالقاب، ج ۲، ص ۲۳۷؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۲۹۱؛ رياض العلماء، ج ۱، ص ۳۳۸؛ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۶؛ اعيان الشيعه، ج ۵، ص ۲۵۰؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۷۷؛ ريحانة الادب، ج ۲، ص ۲۴۸؛ طبقات اعلام الشيعه، (قرن هشتم)، ص ۳۸، (قرن هفتم)، ص ۴۳؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۷۷؛ الذريعه، ج ۱، ص ۵۱۷، ج ۱۶، ص ۳۶؛ تعليقة امل الآمل، ص ۱۳۱؛ ايضاح المكنون، ج ۱، ص ۶۲؛ الجامع في الرجال، ج ۱، ص ۵۴۹.

۴. اين كتاب ارزنده، چند بار به فارسى ترجمه شده: يک بار با ترجمهٔ آقاى سيد عبدالحسين رضايى و با ←

صفات المؤمنين[1] است و حديث كساء مشهور كه در مجالس شيعهٔ در اين عصر شايع شده و از منتخب شيخ طريحي منقول است در كتاب غرر الاخبار اين شيخ نيز موجود است، چنانچه شيخ جليل ماهر محدّث معاصر صاحب كبريت احمر ذكر آن فرموده[2].

و در روضات است كه، اين شيخ جليل معاصر بوده با علّامه يا شهيد اول يا متأخر است از اين دو به زمان كمي به جهت روايت صاحب عدة الداعي از او به عنوان حسن بن ابي الحسن الديلمي. انتهى.

قال صاحب التكملة: الحسن بن أبي الحسن الديلمي، صاحب كتاب ارشاد القلوب كان هذا الشيخ من أهل القرن السابع ومن كبار أصحابنا الفضلاء في الفقه والحديث والعرفان والمغازي والسير. وللسيد الأجل علي صدرالدين بن معصوم تقريظاً على كتابه:

هذا كتابٌ في معانيه حَسن ... للديلمي أبي محمّدٍ الحَسَن

أشهى إلى المضنى العليلِ من الشفا ... وألذّ للعينين من غمضِ الوَسَن

وله أيضاً

إذا ضلّت قلوبٌ عن هداها ... فلم تدرِ العقابَ من الثواب

فأَرْشِدْها جزاك اللهُ خيراً ... بإرشاد القلوب إلى الصواب[3]

وله غرر الأخبار واعلام الدين في صفات المؤمنين. انتهى.

قلت: وقد عثرت على نسخة من اعلام الدين كتبت في زمان مؤلفه وذلك من سنة سبعمائة و ذكر فيها كتاب البرهان على ثبوت الايمان لأبي الصلاح التقي الحلبي. وفيها أيضاً الخطبة البليغة المؤنقة المروية عن أميرالمؤمنين عليه السلام الّتي ليس فيها الف. قال السيّد الأجل صدرالدين على المدني في أنوار الربيع في صنعة الحذف: روى هشام بن محمد بن السائب الكلبي عن أبي صالح إنه اجتمع أصحاب النبي صلى الله عليه وآله فتذاكروا أي الحروف أدخل

← تصحيح آقاى محمد باقر بهبودى، در تهران به سال ۱۳۹۶ق. انتشارات كتابفروشى اسلاميه به چاپ رسانده است. ترجمهٔ ديگر توسط آقاى سيد هدايت الله مسترحمى، تهران انتشارات بوذرجمهرى، مصطفوى. ترجمهٔ سوم توسط آقاى سيد عباس طباطبائى، چاپ دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزهٔ علميهٔ قم.

۱. اين كتاب پر ارج، توسط مؤسسه آل البيت عليهم السلام تحقيق و منتشر شده است.

۲. كبريت الاحمر، ص ۲۸۸.

۳. ر.ك: الذريعه، ج ۱، ص ۵۱۷، ص ۲۵۲۷.

في الكلام فأجمعوا أنّ الألف أكثر دخولاً فخطب عليﷺ بهذه الخطبة ارتجالاً وسمّاها «المؤنقة» وهي: حمدت من عظمت منّته، وسبقت رحمته وتمّت كلمته، الخطبة بطولها[1]. ولوكان يسع المقام ذكرها لأوردتها بجملتها تبرّكاً بها وبقائلها وتيمناً بمأثور فضائلها.

الحسن بن أبي طالب اليوسفي الآبي[2]

شيخ اجل اعلم افقه، فخر المحقّقين، و ملاذ المجتهدين، معروف به فاضل آبی و «ابن زينب»، تلميذ محقّق حلّی و صاحب كتاب كشف الرموز[3] شرح النافع است كه كتابی است پر فايده مشتمل بر تنبيهات جيّده با ذكر اقوال و ادله بر سبيل ايجاز. فارغ شده از تأليف آن ماه رمضان سنهٔ ۶۷۲. و ذكره العلاّمة الطباطبائیﷺ في رجاله وقال: وشهرة هذا الرّجل دون فضله،وعلمه أكثر من ذكره، وله مع شيخه مخالفات ومباحثات، وهو ممن اختار المضايقة وتحريم الجمعة وتحريم الزوجة من الرباع مطلقا وتأليف كتابه، أی كشف الرموز قبل تأليف العلاّمة للمختلف.

والآبی نسبة إلى آبة، ويقال لها: آوه أيضاً وسيأتی بيانها في ترجمة محمد بن محمد بن محمد بن زيد الحسيني القاضي الآوی.

الحسن بن أبي عقيل العماني

ابومحمد عالم، فاضل، متكلّم، فقيه ثقهٔ جليل القدر. بيايد ذكرش در حسن بن علی بن ابی عقيل.

---

۱. اين خطبه در اين منابع آمده است:
كنز العمال، ج۸، ص ۲۲۰؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج ۱۹، ص ۱۴۰؛ مصباح كفعمی، باب ۴۹، ص ۷۴۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۳۰۴؛ سفينة البحار، ج ۱، ص ۳۹۷؛ نهج السعادة في مستدرك نهج البلاغه، ج ۱، ص ۸۲؛ فضائل الخمسه، ج ۲، ص ۲۵۶.

۲. در مورد فاضل آبی ر.ک: طبقات اعلام الشيعه، (قرن هفتم)، ص ۳۸؛ اعيان الشيعه، ج ۴، ص ۶۳۱؛ الكنی و الالقاب، ج ۲، ص ۴؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۳، ص ۲۳۲؛ ريحانة الادب، ج ۱، ص ۳۹؛ الذريعه، ج ۱۸، ص ۳۵؛ لغت نامه دهخدا، «حسن»، ص ۵۷۱؛ رياض العلماء، ج ۱، ص ۱۴۶؛ رجال بحر العلوم، ج ۲، ص ۱۷۹؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۱۸۳؛ مقابس الأنوار، ج ۱، ص ۱۳.

۳. اين كتاب با تحقيق عالم ربانی حاج شيخ علی پناه اشتهاردی و علّامه حاج آقا حسين يزدی توسط دفتر نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسين چاپ شده است.

الحسن بن أحمد بن الحسن العطار الهمداني[۱]

صدر الحفّاظ، ابوالعلاء، علّامه در علم حدیث و قرائت، صاحب تصانیفی در اخبار و قرائت، استاد شیخ منتجب‌الدین قمی[۲] ﷺ و از جمله کتب اوست کتاب الهادی فی معرفة المقاطع والمبادی.

حکی عنه: أنّه لا یمس الحدیث إلّا متوضّأً، وکان یحسن المعاشرة مع أهل السنة علی الموازین الشرعیة المحبوبة لآل محمد ﷺ توفّي لیلة الخمیس رابع عشر جمادی الأولی ۵۶۹ (تسع وستین وخمسمائة).

الحسن بن أحمد بن نجیب‌الدین محمّد بن جعفر بن هبة الله بن نما الحلّي[۳]

فاضل عالم که روایت می‌کند شهید از او، از یحیی بن سعید و روایت می‌کند خود او از آبای اربعهٔ خود به ترتیب. قال الشهید ﷺ في الأربعین: الحدیث الثالث: ما أخبرنی به الشیخ الفقیه، العالم الصالح الدّین، جلال‌الدین أبومحمّد الحسن بن أحمد بن الشیخ السعید، شیخ الشیعة ورئیسهم في زمانه، نجیب‌الدین أبي عبدالله محمد بن نما الحلّی الربعی، في شهر ربیع الآخر سنة ۷۵۲ بالحلة. الخ[۴].

الحسن بن أحمد بن محمّد بن الهیثم العجلي[۵]

ابومحمد، ثقه جلیل. شیخ نجاشی گفته که، او از وجوه اصحاب ما[۶] و پدر و جدش

---

۱. جامع الرواة، ج ۲، ص ۱۸۹؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۶۲؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۶۳۴؛ الاعلام، ج ۲، ص ۱۹۵؛ شذ الازار، ص ۴۱۶؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن ششم)، ص ۵۳؛ روضات الجنات، ج ۳، ص ۹۰؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۲، ص ۱۹۷؛ ریحانة الادب، ج ۷، ص ۲۰۶؛ الذریعه، ج ۱۲، ص ۸ ج ۲۵، ص ۱۵۰؛ لغت‌نامه دهخدا، «حسن»، ص ۶۱۲.

۲. ر.ک: بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۲۸، (فهرست منتجب‌الدین)؛ تلخیص مجمع الآداب، ج ۴، ص ۴، ص ۶۲۶؛ معرفة القراء الکبار، ج ۲، ص ۵۴۲؛ مرآة الجنان، ج ۳، ص ۳۸۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲۱، ص ۴۰.

۳. بحار الأنوار، ج ۱۰۵، ص ۱۶۳ و ج ۱۰۶، ص ۱۶؛ ریاض العلماء، ج ۱، ص ۱۵۴؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۶۹؛ معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۲۸۵؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۶۲، خاتمهٔ مستدرک، ج ۲، ص ۳۲۹.

۴. اربعین الشهید، ص ۳.

۵. امل الآمل، ج ۲، ص ۶۲؛ رجال سید بحر العلوم، ج ۲، ص ۷۳.

۶. رجال نجاشی، ج ۶۵، ص ۱۵۱.

نیز ثقه، و از اهل ری بودند، لکن در اواخر عمر به کوفه متوطّن شد و من دیدم او را در آن‌جا، و از برای اوست کتاب مثانی و کتاب جامع.

الحسن بن أحمد بن يوسف بن علي الكركي

معروف به عزّالدین و به ابن العشره. فقیه عالم فاضل کامل زاهد. در «خک» از مجموعهٔ شیخ شهید نقل کرده که در وصف او فرموده که، او از علمای عقلا، و اولاد مشایخ اجلّا بوده، و بسیار به حج مشرّف شده؛ قریب به چهل حج، و نیکی‌ها و منافع او به مردم بسیار بود و قرائت کرده بر سید حسن بن نجم‌الدین أعرج از تلامذهٔ شهید و غیره درحدود سنهٔ ۸۶۲ در کرک (از قرای جبل عامل). وفات کرد بعد از آن که کنده بود از برای خود قبری، وکان کثیر الورع والدعاء[۱].

الحسن بن إسحاق بن عبدالله الرازي قاضي[۲]

ابومحمد فقیه ثقه. از برای اوست کتبی در فقه. روایت می‌کند شیخ منتجب‌الدین، از والدش، از او[۳].

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

الحسن بن باقر

صاحب جواهر الکلام. بیاید در محمد حسن.

حسن بيك روملو[۴]

له كتاب أحسن التواريخ، كان من علماء الدولة الصفوية يحكى عنه في «ض»، «كمله».

---

۱. مجموعة الشهيد (مخطوط)، ص ۳۵۴، به نقل از: مستدرك الوسائل، ج ۲، ص ۲۷۶.

۲. امل الآمل، ج ۲، ص ۶۳؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۱۹۰؛ رياض العلماء، ج ۱، ص ۱۶۰.

۳. بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۲۲، (فهرست منتجب‌الدین).

۴. وی خود را حسن، نبیرهٔ امیر سلطان روملو (احسن التواریخ، ج ۱۱، ص ۲ و ج ۱۲، ص ۱۰) متولد ۹۳۷ هـ. ق. در بلدهٔ قم می‌داند (احسن التواریخ، ج ۲، ص ۳). شرح خدمات او در تواریخ صفویه؛ چون قسمت اخیر تاریخ حبیب السیر و جهان آراست و عالم آرا و کتاب احسن التواریخ به تفصیل یا اختصار آمده است. احسن التواریخ ظاهراً دوازده جلد بوده که فقط دو جلد اخیر آن وجود دارد که به تصحیح آقای دکتر عبدالحسین نوائی و توسط انتشارات بابک چاپ شده است.

الحسن بن جعفر بن حسن بن نجم‌الدين بن الأعرج الحسيني العاملي الكركي[۱]

بدرالدين سيد فاضل جليل القدر، والد جناب خاتمة المجتهدين سيد حسين مجتهد مفتي، و پسر خالهٔ محقّق كركي، و از مشايخ شهيد ثاني است، كه شهيد ثاني از او تعبير فرموده در اجازهٔ شيخ حسين بقوله: شيخنا الفقيه الكبير العالم، فخر السيادة وبدرها، ورئيس الفقهاء وأبوعذرها. اَلخ[۲].

و از مصنّفات اوست كتاب محجة البيضاء والحجّة الغرّاء كه جمع كرده در آن فروع شريعت و حديث و تفسير آيات فقهيه، وكتاب العمدة الجلية في الأصول الفقهية، و مقنع الطلاب فيما يتعلق بكلام الاعراب، و غير ذلك از مؤلفات جليله. وفات فرمود سنهٔ ۹۳۳.

الحسن بن جعفر بن الخضر النجفي[۳]

هو فتى العلم وكهله، وبيت الفضل وأهله، معدن المعارف، وكنز الإفادة، وكعبة الفضائل، وقبلة الوفادة، مفخر فقهاء الدهور، الفقيه المتفرد المشهور، صاحب شرح مقدمات كشف الغطاء، وكتاب انوار الفقاهة كه از كتب نفيسه فقه است مگر آن كه خالي است از صيد و ذباحه و سبق و رمايه و حدود و ديات. ولادتش در سنهٔ ۱۲۰۱ واقع شده، چنانكه در تاريخ او گفته شده:

أهلاً بمولود له التاريخ　　قد أنبت الله نباتاً حسناً

و وفاتش در ذي قعده سنه ۱۲۶۲ واقع شده به وباي عام عراق عرب، بعد از وفات

---

۱. امل الآمل، ج ۱، ص ۵۶؛ اعيان الشيعه، ج ۵، ص ۳۴؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۲۹۴؛ الاعلام، ج ۲، ص ۲۰۰؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۳، ص ۲۱۲؛ الذريعه، ج ۱۵، ص ۳۳۵، ج ۲۲، ص ۱۲۱ و ج ۲۰، ص ۱۴۴؛ لغت‌نامه دهخدا، «حسن»، ص ۵۷۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۱۰۸، ص ۱۵۶.

۳. براى اطلاع بيشتر ر.ك: طبقات اعلام الشيعه، ج ۱، ص ۳۱۶؛ اعيان الشيعه، ج ۵، ۲۱، ص ۳۵ و ۱۳۳؛ الاعلام، ج ۲، ص ۲۰۱؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۳۰۶؛ الكنى و الالقاب، ج ۳، ص ۱۰۳؛ مكارم الآثار، ج ۱، ص ۱۲۱؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۳، ص ۲۱۲؛ الذريعه، ج ۲، ص ۴۳۶، ج ۴، ص ۴۱۲، ج ۱۱، ص ۲۰۵ و ج ۱۲، ص ۴۵؛ لغت‌نامه دهخدا، «كاشف»؛ هدية الاحباب، ج ۱، ص ۳۰۲؛ ماضي النجف وحاضرها، ج ۳، ص ۱۴۵؛ معارف الرجال، ج ۱، ص ۲۱۰؛ بهجة الآمال، ج ۳، ص ۸۲.

سید اجل آسید ابراهیم قزوینی﵀.

و این شیخ بزرگوار از علمای راسخین و زاهدین و مواظبت کننده بر سنن و آداب و داعی الی الله به اقوال و افعال بوده و در زمان سید علی محمد شیرازی ملحد، والی بغداد، مجلسی فراهم کرد از علمای فریقین که با آن ملحد مباحثه کنند و علمای مشهدین را جمع کرد و رئیس و مقدّم همه، این شیخ جلیل بود و در آن روز اعلام شریعت را به پا کرد و روی شیعه را سفید نمود. هر که خواهد شرح این مطلب را با اطلاع به احوال او از عبادات و کرامات و نوادر او رجوع نماید به رسالهٔ بعض فضلای طایفهٔ جعفریه در شرح آل جعفر. کثرهم الله تعالی وأیدهم[1].

قال صاحب التکملة في ترجمة هذا الشیخ: سمعت من والدی﵀ ـ وهو تلمیذه ـ أنه کان أفقه من الشیخ صاحب الجواهر، وکان في غایة التقوی والورع والزهد وترویج العلم. له کتاب أنوار الفقاهه، و شرح مقدمات الأصول من کشف الغطاء، و له تتمیم شرح أبیه لبیع القواعد للعلاّمة من أوّل الخیارات إلی آخر البیع، وله رسالتان في البیع والعبادات.

الحسن بن جعفر بن محمّد الدوریستي[2]

فاضل جلیل سید شهید قاضی نورالله او را ستایش نموده و فرموده که، در تحلی به فنون فضل وکمال مشهور است. گاهی به گفتن شعر میل می‌فرموده‌اند و این قطعه از جمله اشعار اوست ـ قطعه:

بغض الوصی علاّمة معروفة ... کتبت علی صفحات[3] أولاد الزنا

من لم یوال من الأنام ولیه ... سیان عند الله صلّی أو زنا

این مضمون کلام هدایت انجام حضرت امام جعفر صادق﵇ است که: «سواءٌ لمن خالف هذا الأمر، صلّی أوزنی[4]؛ یعنی برابر است مر آن کس را که خلاف

---

۱. ر.ک: مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۴۲؛ و نام کتاب یاد شده، النفحات العنبریة فی الطبقات الجعفریه تألیف شیخ محمدحسین کاشف الغطاء﵀ است.

۲. برای اطلاع بیشتر ر.ک: امل الآمل، ج ۲، ص ۶۴؛ اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۳۹؛ الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۳۲۴؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن هفتم)، ص ۳۷؛ ریحانة الادب، ج ۲، ص ۲۳۸.

۳. در مجالس المؤمنین «علی جبهات» دارد.

۴. بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۲۳۵، ح ۵.

امر امامت ما کند آن که نماز کند یا زنا کند».

الحسن بن الحسين بن بابويه القمي، نزيل الري[1]

شمس الاسلام مدعوّ به حسکا[2]، جد شیخ منتجب‌الدین، ثقه جلیل. قرائت کرده بر شیخ ابوجعفر و سلّار وابن برّاج ـ رضوان الله علیهم ـ جمیع مصنّفات ایشان را. و از برای اوست مصنّفاتی در فقه. و از کتب اوست کتاب العبادات و کتاب سیر الانبیاء والأئمه ﷺ و کتاب الأعمال الصالحه.

الحسن بن الحسين البيهقي السبزواري،

أبوالحسن الفاضل العالم الجليل[3] معروف به «فرید خراسان». از اجلهٔ مشایخ ابن شهرآشوب و از کبار علمای امامیه است. نسب شریفش منتهی می‌شود به خزیمة بن ثابت (ذی الشهادتین). اوّل کسی است که کتاب مستطاب نهج‌البلاغه را شرح فرموده[4].

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

الحسن بن الحسين السبزواري[5]

ابوسعید، عالم کامل، متکلم فاضل، واعظ، صاحب مصابیح القلوب در

---

۱. جامع الرواة، ج ۱، ص ۱۹۳؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۱۹؛ امل الآمل، ج ۱۲، ص ۶۴؛ اعلام الشیعه، (قرن ششم)، ص ۵۶؛ اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۴۹؛ ریحانة الادب، ج ۶، ص ۱۱؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۲، ص ۲۱۸؛ الذریعه، ج ۲، ص ۲۴۷، ج ۱۵، ص ۲۰۹ و ج ۱۲، ص ۲۷۶؛ مقابس، ص ۵؛ خاتمهٔ مستدرک، ج ۲، ص ۴۳۱؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۷۳؛ ریاض العلماء، ج ۱، ص ۱۷۱؛ الفوائد الرجالیه، ج ۳، ص ۱۳؛ الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۲۲۲؛ معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۳۰۴.

۲. «حسکا» یا «حسنکا» مخفف «حسن‌کیا» می‌باشد.

۳. مقدمه کتاب دانش‌پژوه، چاپ انتشارات کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی ﷺ؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۶۴.

۴. وی در آغاز معارج نهج‌البلاغه، صفحهٔ چهارم تصریح کرده که کسی پیش از او به شرح نهج‌البلاغه روی نیاورده است.

۵. برای اطلاع بیشتر ر.ک: طبقات اعلام الشیعه، (قرن هشتم)، ص ۳۹؛ اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۵۱؛ ریحانة الادب، ج ۳، ص ۳۳۸؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۲۶۷؛ لغت‌نامه دهخدا، «حسن»، ص ۵۹۳؛ الذریعه، ج ۳، ص ۱۶۳، ج ۴، ص ۱۰۳ و ج ۱۰، ص ۵۵؛ فهرست مشترک، ج ۴، ص ۲۶۸۹؛ مقدمهٔ مصابیح القلوب؛ ریاض العلماء، ج ۱، ص ۱۷۶ـ۱۷۸ و ۱۹۷.

ترجمهٔ پنجاه و سه روایت نبویّه در آداب و حکم[۱] و کتاب راحة الارواح و مونس الاشباح در احوال حجج طاهره و غایة المرام فی فضائل علي و أولاده الکرام[۲] و ترجمهٔ کشف الغمه و بهجة المناهج فی تلخیص کتاب مناهج البهج[۳] للقطب الکیدری و عن صاحب ریاض العلماء: إنه اطلع علی جمیع الکتب المذکورة فی أیّام سیاحته.

الحسن بن الحسین بن علي بن الحسین بابویه قمي

فقیه صالح ـ «م».

الحسن بن داود

بیاید در ابن علی بن داود.

الحسن بن راشد[۴]

فاضل فقیه، شاعر ادیب، صاحب اشعار بسیار در مدح امام زمان﵇ و سائر ائمه﵈ و در مرثیهٔ جناب ابوعبدالله الحسین﵇ و ارجوزه در تاریخ ملوک خلفا، و ارجوزه در تاریخ قاهره، وارجوزه در نظم الفیهٔ شهید و غیر ذلك. و ارجوزه او در نظم الفیه مسماة است بالجمانة البهیه، و روایت می‌کند از جناب فاضل مقداد از شیخ شهید ـ رحمة الله علیهم اجمعین ـ تاریخ ختم جمانة سنة ۸۲۵ است و عدد اشعار آن ۶۵۳، چنانکه فرموده:

فهذه الرسالة الألفیة　　نظمتها بالحلّة السیفیة

---

۱. کتاب مصابیح القلوب به کوشش آقای محمد سپهری توسط دفتر نشر میراث مکتوب و انتشارات بنیان به چاپ رسیده است.

۲. الذریعه، ج ۱۶، ص ۲۱. صاحب ریاض نسخه‌ای از این کتاب را در اصفهان دیده است.

۳. بهجة المباهج فی تلخیص مباهج المنهج فی مناهج الحجج صحیح است.

۴. برای اطلاع بیشتر ر.ک: امل الآمل، ج ۲، ص ۶۵؛ اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۶۴؛ معجم رجال الحدیث، ج، ص ۳۲۰؛ ریاض العلماء، ج ۱، ص ۱۸۵؛ تعلیقة امل الآمل، ص ۱۱۴؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۳، ص ۲۲۴.

في ثالث العشرين من ربيع الأول الواقع في الربيع
في عام خمس بعد عشرين مضت ثم ثمان من مئات انقضت
ست مآت وثلاث ضبطا وبعدها خمسون تحكى سمطا
واسأل الأفاضل الأئمة ائمة الدين هداة الأمة
أن يستروا منها بذيل العفو ما وجدوا من خلل أو هفو
فإنه من شيمة الإنسان بل كلّ منسوب إلى الإمكان
ويسألوا الله بفضل منهم العفو لى فالله يعفو عنهم

الحسن بن زين‌الدين الشهيد الثاني[1]

أبومنصور جمال‌الدين شيخ المشايخ الجُلّة، ورئيس المذهب والملّة، الواضع الطريق والسنن، والموضح الفروض والسنن، يمّ العلم الّذي يفيد ويفيض، وجمّ الفضل الّذي لاينضب ولايغيض، المحقّق الّذى لا يراع له يراع، والمدقّق الّذى راق فضله وراع، المتفنّن في جميع الفنون، والمفتخر به الآباء والبنون، قام مقام والده في تمهيد قواعد الشرائع و شرح الصدور بتصنيفه الرائق وتأليفه الرائع، فمما بزر من قلمه الشريف كتاب منتقى الجمان فى الأحاديث الصحاح والحسان، ومعالم الدين[2] وملاذ المجتهدين خرج منه مقدمة في الأصول وبعض كتاب الطهارة ولم يتمه، والتحرير الطاووسى[3] في تهذيب رجال السيد أحمد بن طاوس﵀ ومناسك الحج، وشرح ألفية الشهيد، ورسالة في عدم جواز تقليد الميت، ومشكاة القول السديد في مسألة الاجتهاد والتقليد، وديوان شعر، وتعليقات على

---

١. براى دريافت اطلاعات گسترده‌تر ر.ك: امل الآمل، ج ١، ص ٥٧؛ روضات الجنات، ج ٢، ص ٢٩٦؛ الدر المنثور، ج ٢، ص ١٩٩؛ نجوم السماء، ص ٥؛ الاعلام، ج ٢، ص ٢٠٦؛ اعيان الشيعه، ج ٥، ص ٩٢؛ الكنى و الالقاب، ج ٢، ص ٣٨٦؛ ريحانة الادب، ج ٣، ص ٣٩١؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ٣، ص ٢٢٧؛ الذريعه، ج ٩، ص ٢٣٩، ج ١، ص ١١٦، ج ٣، ص ٣٨٥ و ج ٢٣، ص ٥؛ لغت‌نامه دهخدا، «حسن»، ص ٥٧٥؛ معالم الدين، مقدمه چاپ آقاى عبدالحسين محمد على بقال؛ خاتمة مستدرك، ج ٢، ص ٨٢؛ سلافة العصر، ص ٣٠٤؛ خلاصة الاثر، ج ٢، ص ٢١؛ لؤلؤة البحرين، ص ٤٩؛ بحار الأنوار، ج ١٠٦، ص ٣ و ١١٤؛ هدية الاحباب، ص ٩٥؛ رجال بحر العلوم، ج ٢، ص ١٩٥؛ الاجازة الكبيره، ص ١٠.

٢. امل الآمل، ١، ص ٦٠.

٣. اين كتاب با تحقيق و تعليق سيد محمد حسن ترحيني و توسط انتشارات دار الذّخائر (قم، ١٤٠٨ق.) به چاپ رسيده است.

كتب الأخبار الأربعة، وعلى المختلف وعلى شرح اللمعة، وإجازة طويلة مشتملة على فوائد جزيلة أجاز بها السيّد نجم العاملي وغير ذلك.

وبالجمله: اين شيخ بزرگوار جليل القدر، عظيم الشأن، كثير المحاسن، وحيد دهر، واعرف اهل عصرخويش بوده به فقه و حديث و رجال. در زمان قتل پدرش چهار ساله بوده لهذا از شاگردان والد خود روايت مي‌كند، و خط شريفش مثل اسمش حسن بوده و حديث را نيكو ضبط مي‌فرمود، و حافظ رجال و اخبار و اشعار بود و شعرش در نهايت جودت و عذوبت بوده، و قصايدى در مدح ائمه عليهم السلام و در حكم و مواعظ و مراثي بعض علما فرموده كه در «مل» به بعض از آنها اشاره شده و از اشعار اوست:

عجبت لميت العلم يترك ضائعاً ... ويجهل ما بين البرية قدره
وقد وجبت أحكامه مثل ميتهم ... وجوباً كفائياً تحقق أمره
فذا ميت حتم على الناس ستره ... وذا ميت حقّ على الناس نشره[1]

وله ايضاً

ولقد عجبت وما عجبـ ... ـت لكلّ ذى عين قريرة
وأمامه يوم عظيـ ... ـم فيه تنكشف السريرة
هذا ولو ذكر ابن آ ... دم غمض أجفان الحفيرة[2]
لبكى دماً من هول ذ ... لك مدة العمر القصيرة
فاجهد لنفسك في الخلا ... ص فدونه سُبُل عسيرة[3]

---

۱. امل الآمل، ق ۱، ص ۶۰.

۲. در امل الآمل، ق ۱، ص ۶۱، ما يلاقى فى الحفيرة.

۳. و من محاسن شعر الشيخ حسن رحمه الله قوله:

فؤادى ظاعن إثر النياق ... و جسمى قاطن أرض العراق
و من عجب الزمان حياة شخص ... ترحّل بعضه والبعض باقى
وحل السقم فى بدنى جسمى فأمسى ... له ليل النوى ليل المحاق
وصبري راحل عما قليل ... لشدة لوعتى ولظى اشتياقى
و فرط الوجد أصبح بى خليطا ... ولمّا ينو فى الدنيا فراقى
أبى الله المهيمن أن ترانى ... عيون الخلق محلول الوثاق
أبيت مدى الزمان لنار وجدى ... على حمر يزيد به احتراقى

←

و نقش خاتم آن بزرگوار این شعر بوده:

بـــمحمّد والآل مـــعتصم　　حسن بن زين‌الدين عـبدهم

و از جمله مصنّفات او اثنی عشریه است در صلات که شرح کرده آن را شیخ بهائی شرح مختصری، و نیز شرح کرده آن را سید جلیل امیر شرف‌الدین شولستانی شـرح کبیری. و عادت شیخ حسن بر آن بود که اعراب می‌کرد مواضع مشتبه احادیث را، بلکه اعراب می‌کرد جمیع احادیث را به جهت عمل کردن به روایت وارده از جناب صادق﵇: «أعربوا أحاديثنا، فإنّا قوم فصحاء»[1].

و آن جناب با پسر خواهرش سید محمد صاحب مدارک شریک در درس و متقارب در سن بودند وكانا﵉ كفرسي رهان، ورضيعي لبان، وقد تلمذا على المولى أحمد الأردبيلي﵀ وكان الاردبيلي عند قرائتهما عليه مشغولاً بتصنيف شرح الارشاد فكان يعطيهما أجزاء منه، ويقول: انظروا في عباراته، وأصلحوا [اصلحا ظ] منها [منه ظ] ما [شئتما ظ]، فإني أعلم أن بعض عباراته غير فصيح.

ثمّ إنّ الشيخ حسن لما عزم على الرجوع إلى بلده طلب منه شيئاً ليكون عنده تذكاراً. فكتب له بعض الأحاديث في صحيفة وكتب في آخرها: كتبه العبد أحمد لمولاه امتثالاً لأمره، ورجاء لتذكره، وعدم نسيانه إياه في خلواته وعقيب صلواته. وفقه الله لما يحبّه ويرضاه بمنّه وكرمه، بمحمّد وآله﵈.

وتوفّي السيد محمد قبل الشيخ حسن، فرثاه الشيخ حسن بأبيات وكتبها على قبره مع

← و ما عيش امرئ في بحر غم　　يضاهي كربه كربُ السياق
يود من الزمان صفاء يوم　　يلوذ بظله مما يلاقي
سقتني نائبات الدهر كأسا　　مريراً من اباريق الفراق
و لم يخطر ببالي قبل هذا　　لفرط الجهل أن الدهر ساقي
و فاض الكأس بعد البين حتى　　لعمري قد جرت منه سواقي
فسليس لداء ما ألقى دواء　　يؤمل نفعه الا التلاقي. (منه﵀).

ر.ک: سلافة العصر، ص ۳۰۶ـ۳۰۷

۱. [ر.ک: سلافة العصر، ص ۳۰۶ـ۳۰۷] وللحديث معنى آخر بأن يكون المراد اظهار الحروف و إبانتها بحيث لاتشبه بمقارباتها، و إظهار حركاتها و سكناتها بحيث لايوجب اشتباها، او غير ذلك (منه﵀)، ر.ک: مرآة العقول، ج ۱، ص ۱۸۲؛ کافی، ج ۱، ص ۵۲؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۴۵ـ۵۸؛ و فيه «أعربوا حديثنا فإنا قوم فصحاء». و در سفینة البحار، ج ۲، ص ۱۷۲ «أعربوا كلامنا فإنا قوم فصحاء».

قوله تعالى: ﴿رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه﴾[1] الآية.

وآشیخ حسن به مقداری که درسن از آسید محمد کوچک‌تر بود در دنیا زیست کرد، و در غرهٔ محرم سنهٔ ۱۰۱۱ در قریه جُبَع ـ به ضم جیم و فتح موحدة که یکی از قرای جبل عامل است ـ وفات فرمود، و در نزدیکی تربت صاحب مدارک به خاک رفت، و قبر هر دو بزرگوار مزاری است مشهور و فی النخبة:

وابن الشهید صاحب المعالم و بعد حمد قبض ذی مکارم[2]

و نقل شده که این دو بزرگوار در مدت حیات خود هر وقت اتفاق می‌افتاد که یکی از این دو سبقت می‌کرد به آمدن مسجد، دیگری می‌آمد و به او اقتدا می‌نمود و هر کدام که چیزی تصنیف می‌کردند بر دیگری عرضه می‌داشتند و در ایام حیات خود ترک کردند زیارت حضرت امام رضاؑ را از ترس آن که مبادا شاه عباس آنها را احضار کند و ملاقات ایشان نماید[3] با آن که شاه عباس از اعدل سلاطین شیعه شمرده شده.

و شیخ علی در درّ المنثور نقل کرده که، شیخ حسن در زهد و تقوا به مرتبهٔ اقصا و در ورع و عبادت به منتهی رسیده بود و قوت بیشتر از یک‌هفته یا ماه نگه‌نمی‌داشت تا آن‌که با فقراء مساوی باشد، و نقل کرده که در سفر مکه خدمت امام زمانؑ مشرف شده[4].

الحسن بن سليمان بن [محمّد بن] خالد الحلّي[5]

فاضل فقيه، تلميذ الشهيد، له مختصر بصائر الدرجات لسعد بن عبدالله الأشعرى، وله كتاب المختصر في الرد على الّذين انكروا حضور النبى والأئمةؑ عند المحتضر، وكتاب

---

۱. الاحزاب، آیه ۲۳.

۲. در امل الآمل، ج ۲، ص ۶۶ «حلبی» است.

۳. نخبة المقال فی علم الرجال، ص ۹۲ و کلمه «حمد» اشاره به عمر و کلمه «ذی» اشاره است به سال فوت او.

۴. انوار نعمانیه، ج ۳، ص ۳۴۲.

۵. الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۹۹ ـ ۲۰۹؛ اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۱۰۶؛ ریاض العلماء، ج ۱، ص ۱۹۳؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۲۹۳؛ الجامع فی الرجال، ج ۱، ص ۵۰۳؛ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۶.

الرجعة. يروي عن الشيخ الشهيد و رأيت في ظهر نسخة من النهاية للعلاّمة وكانت النسخة ملك شيخنا البهائي ووقفها على الطلبة وفيها خاتمة الشريف ما هذا صورته بخط يشبه خط شيخنا البهائي من كتاب تفضيل محمد وآل محمد ﷺ على الأنبياء والملائكة، منسوب إلى الشيخ حسن بن سليمان قد جاء عن مولانا زين العابدين ﷺ: «إيّاك أن تتكلّم بما تسبق إلى القلوب إنكاره وإن كان عندك، اعتذاره، فليس كلّ من تسمعه نكراً يمكنك أن توسعه عذراً». ومنه أيضاً ما جاء عنهم ﷺ: «ما كلّ ما يعلم يقال، ولا كلّ ما يقال حان وقته، ولا كلّ ماحان وقته حَضَر أَجله».

الحسن بن سهل بن نوبخت

سهل بن نوبخت. قال القفطي في أخبار الحكماء[1]: كان مشاركاً في هذه العلوم، وآل نوبخت كلّهم فضلاء، ولهم فكرة صالحة ومشاركة في علوم الأوائل، وللحسن بن سهل تصنيف وهو كتاب الأنواء. «كمله».

ابن عبدالكريم جمال الدين الشهير بالفتال خادم الروضة الغروية أستاذ الشيخ محمد بن ابى جمهور الأحسائي ذكره في أول غوالي اللئالي عند عدّ مشايخه في الرواية. «كمله».

الحسن بن عبدالله

المامقاني[2] اصلاً، الحائري مولداً ومنشأ، النجفي مسكناً ومدفناً ـ كان هذا الشيخ من عباد الله الصالحين، عالماً بالفقه والأصول ومصنّفاً فيهما، تخرج على أستاذه سيّد العلماء السيد حسين الترك النجفي، وانتهت إليه الرياسة الشرعية في التقليد والتدريس بعد وفاة حجة الاسلام السيد الأستاذ الميرزا الشيرازي ﷺ لأهل آذربايجان والقفقازية وكثير من بلاد إيران، وكان من أحسن الناس سلوكاً، له كتاب البشرى في الأصول عشر مجلدات وكتاب

---

١. كتاب اخبار العلماء باخبار الحكماء، ص١١٤.

٢. براى دريافت اطلاعات بيشتر ر.ك: احسن الوديعه، ج١، ص١٦٩؛ اعيان الشيعه، ج٢٢، ص١٦١؛ الاعلام، ج٢، ص٣٢٤؛ مخزن المعانى في ترجمة المحقّق المامقانى؛ زندگانى و شخصيت شيخ انصارى، ص٢٣٨؛ الكنى و الالقاب، ج٣، ص١٣٣؛ معجم مؤلفى الشيعه، ص٣٨٢؛ فهرست مشاهير ايران، ج٢، ص٤٢٤؛ الوقايع و الحوادث؛ وفيات العلماء، ص٢١٧.

رائع الأحلام في شرح شرائع الإسلام رأيت منه كتاب الطهارة في عدّة مجلدات، وله حاشية على مكاسب شيخنا المرتضى الأنصاري في مجلدين. توفّيﷺ في النجف الأشرف يوم السبت ثامن عشر محرم الحرام سنة ۱۳۲۲، وله بقعة، عليها قبة عظيمة يزوره المؤمنون. «كمله».

الحسن بن علي المعروف به «ابن العِشْرَة»[۱]

فاضل زاهد فقيه. روايت می‌كند از ابن‌فهد و از ابوطالب محمد، ولد شهيدﷺ.

الحسن بن علي ابن أبي‌عقيل العماني[۲]

ابومحمد ملقب «به حذاء» شيخ متكلم، فقيه ثقه، صاحب كتاب المتمسك بحبل آل الرسول و غير آن از كتب فقهيه و كتاب الكر والفر فى الإمامة وغيره.

و اين شيخ از قدماى متكلمين و فضلاى اماميه است، و اقوال او در كتب فقهيه مشهور است.

قال المحقّق الشيخ اسدالله ﷺ في مقابس الأنوار: ومنها العماني، الفاضل الكامل، العالم العامل، العلم المعظم، الفقيه المتكلم، المتبحر المقدم، الشيخ النبيل الجليل، أبي‌محمد، أو

---

۱. ابن عشرة در طول عمر با بركت خود، چهل مرتبه به حج مشرف شد، اطلاعات بيشتر در مورد او در اين منابع آمده است: امل الآمل، ج ۲، ص ۱۷۵؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۲۹۰؛ اعيان الشيعه، ج ۵، ۲۱۷؛ ريحانة الادب، ج ۸، ص ۱۱۵؛ طبقات اعلام الشيعه، (قرن نهم)، ص ۳۷؛ لغت‌نامه دهخدا، «حسن»، ص ۵۸۲؛ ابن العشرة، ص ۳۳۱؛ رياض العلماء، ج ۱، ص ۲۶۴؛ الضياء اللامع، ص ۳۶؛ تكملة امل الآمل، ص ۱۵۳؛ لؤلؤة البحرين، ص ۱۷۰؛ رياض الجنه، ج ۲، ص ۴۰۰.

۲. در مورد فقيه بزرگ شيعه در قرن چهارم هجرى ر.ك: رجال الطوسى، ص ۴۷۱؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۷۵؛ اعيان الشيعه، ج ۵، ص ۱۵۷؛ فهرست طوسى، ج ۵۴، ص ۱۹۴؛ طبقات اعلام الشيعه، (قرن چهارم)، ص ۹۵؛ الكنى و الالقاب، ج ۱، ص ۱۹۹؛ معالم العلماء، ص ۳۷؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۲۵۹؛ الذريعه، ج ۱۹، ص ۶۹؛ لغت‌نامه دهخدا، «حسن»، ص ۶۰۰؛ رجال نجاشى، ج ۱، ص ۱۵۳ ـ ۱۵۴؛ رجال ابن داود، ص ۱۱۰؛ رجال علامه حلّى، ص ۴۰؛ مختلف علامه، ص ۵۸۷؛ ايضاح الاشتباه، ص ۳۱، رياض العلماء، ج ۱، ص ۱۴۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱ و ۲۹۵؛ منهج المقال، ص ۱۰۲؛ منتهى المقال، ص ۹۷؛ الاجازة الكبيره، ص ۹۹؛ نقد الرجال، ص ۹۳؛ تكملة الرجال، ج ۱، ص ۲۹۸؛ تنقيح المقال، ج ۱، ص ۲۹۱؛ بهجة الآمال، ج ۳، ص ۱۵۰ ـ ۱۵۴؛ الجامع فى الرجال، ج ۱، ص ۴۶۹، ۵۱۸ ـ ۵۳۸؛ تأسيس الشيعه، ص ۳۰۳؛ رجال بحر العلوم، ج ۲، ص ۷۵، ۲۱۱ ـ ۲۲۳؛ مجمع الرجال، ج ۲، ص ۹۷، ۱۲۵ و ۱۴۱؛ معجم رجال الحديث، ج ۵، ص ۲۲، ۲۳ و ۷۹ و كشف الحجب والاستار، ص ۱۴۰؛ حياة ابن ابى عقيل العمانى و فقهه.

أبي علي الحسن بن أبي عقيل ـ جعل الله في الجنة خير مستقر، وأحسن مقيل ـ وكان معاصراً للكليني، و أجاز بالمكاتبة لابن قولويه، وكان المفيد يكثر الثناء عليه، وله كتب في الفقه وغيره منها كتاب المتمسك بحبل آل الرسول وهو كتاب كبير حسن مشهور في الفقه كما ذكر السروى، أو في غيره أيضاً كما صرّح به الشيخ مكرراً ويعبّر عنه «بالمتمسك» و «المستمسك» و «التمسك». وقيل: ما ورد الحاج من خراسان إلّا طلب واشترى منه نسخاً ومنه تنقل أقواله ولم أجده، ويعبر عنه كثيراً بـ«ابن أبي عقيل» وباسمه وكنيته[١]. انتهى.

ونقل العلاّمة في المختلف[٢] عنه رواية مرسلة وقال لنا: ما رواه ابن أبي عقيل، وهو شيخ من علمائنا تقبل مراسيله لعلمه وعدالته.

وفي «ضا»: أقول: إنّ هذا الشيخ هوالّذى ينسب إليه إبداع أساس النظر في الأدلّة وطريق الجمع بين مدارك الأحكام بالاجتهاد الصحيح، و لذا يعبّر عنه، وعن الشيخ أبي عليّ بن الجنيد صاحب المختصر المشهور في كلمات فقهآء أصحابنا بالقديمين، وقد بالغ في الثناء عليه أيضا صاحب السرائر وغيره، وقد تعرّضوا لبيان خلافاته الكثيرة في مصنّفاتهم.

ومن جملة ما خالف فيه المعظم واشتهر بتفرّد القول به بعدم انفعال الماء القليل بملاقاته النجاسة، وإن صار هو في هذه الأواخر شائعا بين جماعة من الأخباريّين، بل من جملة ما يمتازون به عن طريقة فقهائنا المجتهدين. انتهى.[٣]

وعُمان كغُراب بلاد معروفة من بلاد البحرين.

الحسن بن علي بن أحمد العاملي[٤]

فاضل عالم ماهر اديب شاعر منشى فقيه محدّث. صدوق معتمد، جليل القدر.

---

١. مقابس الانوار، ص٩.

٢. مختلف الشيعه، ج١، ص٢.

٣. روضات الجنات، ج٢، ص٢٥٩.

٤. امل الآمل، ج١، ص٦٤؛ رياض العلماء، ج١، ص٢٢٤؛ معجم رجال الحديث، ج٥، ص٢٥؛ اعيان الشيعه، ج٥، ص١٧١؛ نجوم السماء، ص٤٤؛ تكملة امل الآمل، ص١٥١؛ هدية العارفين، ج١، ص٢٩٦؛ رياض الجنه، ج٢، ص٤٠٣.

صاحب نظم الجمان فی تاریخ الأکابر و الأعیان، و حقیبة الأخیار و جهینة الاخبار[۱] در تاریخ، و فرقد الغرباء، و سراج الادباء، و رساله‌ای در شفاعت، و رساله‌ای در نحو، و دیوان شعر و غیر ذلك. و او اجازه دارد از شیخ حسن صاحب معالم و سید محمد صاحب مدارك. و قصیده‌ای گفته در مرثیهٔ استادش سید محمد صاحب مدارك.

الحسن بن علي بن أحمد الماه‌آبادي[۲]

افضل‌الدین فقیه صالح ثقه، أدیب متبحر، صاحب شرح نهج‌البلاغة، و شرح الشهاب و شرح اللمع، و کتاب فی رد التنجیم، و کتاب فی الاعراب، و دیوان شعره، و دیوان نثره. روایت می‌کند شیخ منتجب‌الدین تصانیف او را از شیخ ادیب حسن بن قادر قمی امام اللغه.

الحسن بن علي بن اشناس[۳]

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

عالم فاضل، صاحب الکفایة فی العبادات، و کتاب الاعتقادات، و کتاب الرد علی الزیدیة و غیر ذلك. روایت می‌کند از شیخ مفید، و توثیق کرده او را سید علی بن طاووس در بعض کتاب‌های خود. کذا فی «مل».

---

۱. در الذریعه به این اسامی ثبت شده است:
حصینة الاخبار، جهینة الاخبار، حضینة الاخیار، جهیفة الاخبار، حقیبة الاخیار و جهینة الاخبار آمده است.

۲. جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۰۹؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۲۳؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۶۹؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن ششم)، ص ۶۱؛ اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۱۶۰؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۲۶۶؛ ریحانة الادب، ج ۵، ص ۱۶۱؛ الذریعه، ج ۲، ص ۲۳۳، ج ۹، ص ۲۳۹ و ج ۱۴، ص ۱۲۳؛ لغت‌نامه دهخدا، «حسن»، ص ۶۰۶؛ الجامع فی الرجال، ج ۱، ص ۵۱۹؛ معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۲۶؛ طرائف المقال، ج ۱، ص ۱۲۱؛ ریاض العلماء، ج ۱، ص ۲۲۱؛ النقض علی معالم فخرالدین الرازی، ص ۱۸۹؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۹۲؛ ریاض الجنه، ج ۲، ص ۴۰۳.

۳. در مورد ابن اشناس، ر. ک:
امل الآمل، ج ۲، ص ۶۹.

الحسن بن علي بن الحسن بن علي بن شَدّقَم الحسيني المدني[۱]

فاضل عالم جليل محدّث شاعر ادیب صاحب کتاب الجواهر النظامیة من حدیث خیر البریه. تألیف کرده آن را به جهت خاطر نظام شاه سلطان حیدرآباد روایت می‌کند از والد شیخ بهائی و از شیخ علّامه نعمت الله بن احمد بن خاتون عاملی.

و آل شدّقم جماعتی از افاضل و ادبا می‌باشند که سید علیخان در «فه» در اول فصل دوم از قسم اول ذکر ایشان فرموده و اشعاری از ایشان نقل نمود، مانند سید حسن بن شدّقم و پسرش سید محمد[۲] بن حسن و سید حسین[۳] بن علی بن الحسن بن شدّقم. رضوان الله علیهم اجمعین.

الحسن بن علي بن داود الحلّي، شيخ تقي‌الدين[۴]

عالم فاضل جلیل، فقیه صالح، محقّق متبحر از شاگردان سیداحمد بن طاووس و جناب محقّق[۵] و صاحب تصانیف کثیره است که ازجملهٔ آنهاست: کتاب رجال[۶] و نظم تبصره والمنهج القویم[۷] و آن منظومه‌ای است در امامت و شایسته است که ملخص

---

۱. در مورد ابن شدّقم ر.ک: امل الآمل، ج ۲، ص ۷۰؛ روضات الجنّات، ج ۲، ص ۲۹۰؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۳، ص ۲۵۱؛ اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۱۷۵؛ الاعلام، ج ۲، ص ۲۲۲؛ ریحانة الادب، ج ۸، ص ۵۱؛ الذریعه، ج ۲، ص ۸۷، ج ۹، ص ۲۳۹، ج ۱۲، ص ۷۰ و ج ۲۱، ص ۱۰؛ لغت‌نامه دهخدا، «حسن»، ص ۵۷۷؛ نجوم السماء، ص ۴۱؛ ریاض العلماء، ج ۱، ص ۲۳۶؛ الجامع فی الرجال، ج ۱، ص ۵۲۱؛ بحارالأنوار، ج ۱، ص ۲۵.

۲. همان، ص ۲۵۰.

۳. همان، ص ۲۵۳.

۴. در مورد ابن داود حلی: امل الآمل، ج ۲، ص ۷۱؛ روضات الجنّات، ج ۲، ص ۲۸۷؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن هشتم)، ص ۴۳؛ اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۱۸۹؛ الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۲۸۲؛ ریحانة الادب، ج ۷، ص ۵۱۳؛ الذریعه، ج ۳، ص ۳۹۸، ج ۱۰، ص ۸۴ و ج ۲۳، ص ۱۲۷؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۳، ص ۲۵۳؛ لغت‌نامه دهخدا، «حسن»، ص ۵۹۰؛ رجال ابن داود، ص ۷۵؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۱۰؛ ریاض العلماء، ج ۱، ص ۲۵۴؛ قاموس الرجال، ج ۳، ص ۲۰۵.

۵. رجال ابن داود، ج ۴۵، ص ۸۳.

۶. کتاب الرجال ابن داود با تصحیح سید کاظم موسوی توسط انتشارات دانشگاه تهران چاپ شده است و یک بار هم در نجف به کوشش محمد صادق بحرالعلوم.

۷. ارجوزة فی الکلام، و عقد الجراید فی الاشباه، و النظائر و المنهج القویم فی تسلیم التقدیم هر سه در یک مجلد تحت عنوان سه ارجوزه به کوشش آقایان حسین درگاهی و حسن طارمی در سال ۱۳۶۷ ش. در تهران به چاپ رسیده است.

آن را در این جا ایراد نمایم:

قال ﷺ بعد الحمد والصلاة والشكر على نعمة مجاورة قبر أمير المؤمنين ﷺ:

وقد جَرتْ لي قصّةٌ غريبة ... قَدْ نتَجَتْ قضيّةٌ عجيبة

فاعتبروا فيها[1] ففيها مُعتَبِر ... يُغني عن الإغراق في قوس النّظر

حَضرتُ في بغداد، دارِ علمِ ... فيها جبالُ نظر وفَهم

فوارسُ جلادُهم جدالُ ... أقياليُهم عُدَدُها أقوالُ

في كلِّ يومٍ لهُمُ مجالُ ... تَدنو به الأوْجالُ والآجالُ

لابدّ أنْ يُسفر عن جريح ... بصارم الحجّة أو طريح

لَمّا اطمأنَّت بِهمُ المجالس ... وَوَضَعَتْ لاماتَها الفوارس

واجتمَع المدرّسون الأربعة ... في خلوةٍ آراؤُهُم مجتمعة

حضرتُ في مجلسهم[2]، فقالوا: ... أنت فقيهٌ وهنا سُؤال

مَنْ ذا تَرى أحقَّ بالتّقدّمِ ... بعدَ رسولِ الله هادى الأُمم؟

فقُلتُ: فيهِ نظرٌ يحتاجُ ... أن يُترك العِنادُ واللجاجُ

وكلّنا ذَوو عُقول ونَظَر ... وفِكرةٍ صالحةٍ ومعتَبر

فلنفرضِ الآن قَضى النَبيُّ ﷺ ... واجتمعَ الدّنيّ والقصيُّ

وأنتُم مكانَ أهلِ الْعَقدِ ... والحَلِّ، بَل فوقَهم في النقدِ

فالتزِموا قَواعدَ الإنصافِ ... فإنّها من شِيَمِ الأشرافِ

لمّا قَضى النَبيُّ ﷺ قالَ الأكْثَر: ... إنّ أبابكرٍ هو المؤمَّر

وقال قومٌ: ذاك لِلعبّاسِ ... وانقرضوا[3] وقال باقي الناس:

ذاك عليٌّ والجميعُ مدعى[4] ... أن سواه لِلمحالِ يدعى[5]

فَهلْ تَرون أنّه ﷺ لمّا قضى ... نصَّ على خليفة، أمْ فوّضا

---

۱. در سه ارجوزه «بها» است.

۲. در سه ارجوزه «خدمتهم» است.

۳. اینان را «راوندیه» می‌گفتند. اقوال آنها در تلخیص الشافی، ج ۲، ص ۱۱۵ ـ ۱۱۸ و ج ۳، ص ۶ ـ ۷ آمده است.

۴. در سه ارجوزه «یدّعی» است.

۵. در اعیان الشیعه «مدعی» است.

تـــــرتيبه بـــعدُ إلى الرّعـــايا ... ليُـــجمِعوا عـــلى الإمـــام رأيـــا؟
فـــقال مـــنهم واحـــدٌ: بـــل نـــصّاً ... عـــلى أبـــي بكر بـــها وخـــصّا
قـــال له البـــاقونَ: هـــذا يُشْكـــلُ ... بـــما عـــن الفـــاروقِ نـــحن نَـــنْقُلُ
مـــن أنّـــه قـــال: إن اســـتخلفتُ ... فـــلأبي بكر قـــد اتّـــبعتُ
وإن تـــركت فـــالنّبيّ قـــد تَـــرك ... والحـــقُّ بـــين الرّجـــلين مُشـــترك
وقـــال: كـــانت فـــلتةً بـــيعتُه ... فـــان[1] بـــعد حـــلّتْ لكـــم قـــتلتُهُ
وقـــول ســـلمانَ لَـــهُم: فـــعلتُم ... ومـــا فَـــعَلتُم إذ لَـــه عـــزَلْتُمْ
وقـــالتِ الأنـــصارُ: نســـتخيرُ ... مـــنّا أمـــيراً ولكُـــم أمـــيرُ
فَـــلَو يكـــون نـــصَّ فـــي عـــتيقٍ[2] ... للـــزم الطَّـــعنُ عـــلى الفـــاروقِ
ثـــمّ عـــلى ســـلمان والأنـــصار ... وليس ذا بـــالمذهبِ المـــختارِ
مـــعْ أنّـــه اســـتَقال واســـتِقالة ... دلّت عـــلى أنْ بـــاختيارٍ بـــيعة
لو أنّـــها نَـــصٌّ مـــن الرَّســـولِ ... لم يك فـــي العـــالَم مـــن مُـــقيلٍ
فـــاجتمع القـــومُ عـــلى الإنكـــار ... للـــنّصِّ والقـــول بـــالاختيار
فـــقلتُ: لمّـــا فَـــوّض النّـــبيا[3] ... أيـــلزم[4] الأمّـــة إذ[5] يكـــونا
أفـــضلَهم أم نـــاقصاً مـــفضولاً ... لايســـتحقّ الحكـــم والتّأهـــيلا؟
فـــاجتمعوا أن ليس للـــرَّعية ... إلّا اخـــتيارُ أفـــضلِ البَـــقيّة
قـــلت لهـــم: يـــا قـــوم خـــيّرونى[6] ... أعْـــلىٰ صـــفاتِ الفَـــضل للـــتعيين[7]
فَـــقدّموا السَـــبقَ إلى الإيـــمانِ ... وهـــجرةَ القـــوم عـــلى الأوطـــانِ
والســـابقون الأوّلون وُعِـــدوا ... بـــالقرب والمـــهاجرون ســـعدوا
وبـــالرّضا قـــد خُـــصّصوا فكـــانُوا ... أَحـــقَّ مـــن فـــضّلَه القـــرآن

---

١. در همان «فمن» است.
٢. نام ابوبكر است ر.ك: الاصابة، ج ٢، ص ٣٣٤؛ الاستيعاب، ج ٣، ص ٩٦٣.
٣. در اعيان الشيعه «البناء» و در سه ارجوزه «التعيينا» است.
٤. در سه ارجوزه، ص ١٥٣، «يُلزم» است.
٥. در اعيان الشيعه «ان» است.
٦. همان «خبرونى» است.
٧. «بالتعيين».

قـــلتُ لهـــم: فـــهذه الفـضيلة ... مَـــن حـــازها مـــن هـــذه القـبيلة؟
قـــالوا: عـــلىٌّ زَيـــدُهُم، سـلمانُ ... ثـــمّ أبـــوذرٍ كـــذا عـــثمان،
بـــعد أبـــي بكر سـعيدٌ، حـمزةٌ، ... مـــقدادهـــم، عـمّارُهم وطـلحة
ثـمّ الزّبـيرُ، ثـم عـبدالرحـمن، ... ثـم ابـن مسـعود، حـليفُ القُـرآنْ
وعـــمر، خـــبّابُهم، صُـــهيبٌ، ... كـــذا بَـــلالٌ، ليس فـهيم ريبٌ
قـلتُ: فـمن أسبقُهم: قـالوا عـلي ... لأنّـــه كـــان ربـيبُ المُـرسَلِ
قـــلت فـما يكـون أرفُـع الرُّتب ... مِـن بـعدها؟ قـالوا: قـرابُـة النسب
فـــالسبق إذ يَـــعضُده القـرابـة ... يـــفضلُ سـبقَ سـائر الصّـحابة

ثَم ذكرﷺ إنى سألت مَنْ أقربهم إلى الرسولﷺ؟ قالوا: على والسبطان وجعفر وجمع آخر، ثمّ قلت فما يكون بعد القرب؟ قالوا: يكون فهم معنى الكتاب. فقلت: مَنْ أعلمهم بالقرآن؟ قالوا: علي الصنو مع سلمان ـ

ثم ابْن مسعود، معاذ[1] جابر ـ حذيفة والكلّ منهم ماهر.

قلت: فما بعد الكتاب؟ قالوا: أن يُعلم الحرام والحلالُ. فقالوا: المعرفة بالحكم والقضاء اشرفُ الصّفة

قلت: فمن خُصّ بها؟ قالوا: علي ومعاذ وابن العباس.

قلت: فبعدَها؟ قالوا: الجهاد. قلتُ: فمن بهذا اشتهر؟ قالوا: علي وحمزة وجعفر والزبير وابن سلمة[2] وأبودُجانة و غير ذلك.

ولا خلاف عندنا أنّ علي ليس يقاس منهم بِجَحْفَلِ.

قلت: فما بعد الجهاد؟ قالوا: الإنفاق في سبيل الله وأول من عدّ منهم علي. ثمّ ذكر الورع والزهد وإنّ علياًﷺ أولهم وأفضلهم ثمّ قال:

فـــقلتُ: يـــا قـــوم، أرى عـــليّاً ... كـــرّرتُم مـــنصبه العـــليّا
وكـلُّ شـخصٍ مـنهُم قـد حـصلا ... منها على البعضِ ومِن بعضٍ خـلا
وذا يـــدلّ أنّـــها مـــتّفقة ... فـيه وفـي أصـحابه[3] مـفترقة

---

١. در سه ارجوزه «كذاك» است.
٢. در سه ارجوزه «ابن مسلمة» است.
٣. أصحابكم.

فـــهوبذاك مـــن ســـواه أكـــملُ ... فـــــهو أحـــقُّ مـــنهم وأفـــضلُ
فـــقال مـنهم واحـدٌ: لم يَـقصُدوا ... إلّا انـــتصابَ حـــاكـم مـجتهد[1]
وليس شرطاً أن يكـون الأفـضلا ... مـــنهم إذا القـصدُ بـه قَـد حـصلا
قـــلتُ له: لكـــن ذا ردٌّ عـــلىٰ ... مَـــن قـال قـدكان عـتيقٌ أفـضلا
فكـــيف قـــلتَ: إنّـــه لا يُـعتَبر ... في الحاكم الفضلُ على باقي البشر
ولو يكـــونُ الفـــضل لايُـــوثِّرُ ... ما احتجّ في الشورى عليهم حيدرُ

ثمّ ذكرﷺ ما احتج عليهم أميرالمؤمنينؑ من فضائله و سوابقه إلى أن قال:

فـــلو يكـــون الفـضلُ غـير معتبر ... مـــا كـــان قـــد ألزمـهم بـما ذكـر
بـــل كـــان يكـفيهم مـن الجـواب ... الفـــضلُ ليس أحـــدَ الأســبابِ
قلتُ: دعـونى مـن صـفات الفـضل ... فأنـــتُم مـــن كـــلّها فـــي حَـــلِ
نَـــفرُضها كأمـــةٍ بـــينَ نَـــفَر ... قد أحدَقوا مِـن حـولها وهُـمْ زُمَـر
وافـــترق النّـــاسُ فـــقال الأكـثر: ... لِـــواحـــدٍ خُـــذها، فَأَنْتَ أجـــدر
وقـــال بـــاقيهم لشـــخصٍ ثـــانى: ... ليس لهـــا مـــولىً ســـواك قـــانى
ثـــمّ رأيـــنا الأوّلَ الْـــمؤوَّلا[2] ... يُـــنكِرُ فـــيها المِـــلكَ مُســـتقيلاً
يـــقول: ليس لى بـــها مـــن حـــقّ ... وذا يـــقول: أمَـــتى ورقّـــى
ويســـــتغيثُ وله تألّـــماً ... عـــلى الّـــذى يـــغصبه ويـــظلِمُ
وكـــلُّ شـــخصٍ مـــنهما صـــديقٌ ... ليس إلى تكـــــذيبه طـــريقُ
فـــما يـــقول الفـــقهاءُ فـــيها ... شـــرعاً؟ أنـــعطيها لمـــدّعيها
أم مـــن يـــقول ليس لى بـــحق؟ ... بـــالله أفـــتونا بـــمحض الحـــقّ
بُـــعيدَ[3] هـــذا قـــالت الجـــماعة: ... ســـمعاً لمـــا ذكـــرتم[4] وطـــاعة
مـــا عـــندنا فـــي فـــضله تـــردُّد ... وأنّـــــه المكـــمَّلُ المُـــويّد
لكـــنّنا لانـــترك الإجـــماعا ... ولنـــرى الشـــقاق والنـــزاعـــا

---

۱. در اعیان «یجتهد» است.
۲. در سه ارجوزه، ص ۱۷۰، «المُوَلیّ» است.
۳. در سه ارجوزه، «فعند» است.
۴. در سه ارجوزه، «ذکرته» است.

والمسلمون قطّ لم يجتمعوا ... على ضَلالٍ، فلهم نتّبعُ
ثمّ الأحاديثُ عن النّبيّ ... ناطقةٌ بنصّه الجليّ
قلتُ لهم: دعواكم الإجماعا ... ممنوعةٌ إذ ضدّها قد شاعا
وأيّ إجماع هناك انعقد ... والصّفوةُ الأبرار ما منهم أحد؟
مثل على الصنو والعباس ... ثمّ الزبيرهم سَراة النّاس
ولم يكن سعدٌ فتى عُبادة ... ولا لقيسٍ ابنه إرادة
ولا أبوذرٍ ولا سلمانُ ... ولا أبوسفيانَ والنُّعمانُ
أعني ابنَ زيد لا ولا المقدادُ ... بَل نقضوا عليهم ما شادُوا
وغيرهم ممّن له اعتبارُ ... لم يسقنعوا بها ولا يختاروا
فلا يقال إنّه إجماعُ ... بل أكثر النّاس له أطاعوا
لكنّما الكثرةُ ليست حجّة ... بل ربّما في العكس كانت أوجه
فالله قد أثنى على القليلِ ... في غير موضعٍ من التّنزيل
فسقط الإجماع باليقين ... إلّا إذا كابرتُم في الدّين
ونصُّكم كيف ادّعيتموهُ ... وعن قليلٍ قد منعتموه؟
أليس قد قرّرتُم أنّ النبي ﷺ ... مات بلا نصّ وليس مذهبي؟
لكنّني وافقتكم إلزاماً ... ولم أقلْ بذلك التزاماً
لأنّني أعلمُ مثلَ الشمس ... نصّ الغدير واضحاً عن لبسِ
وأنتُم أيضاً نقلتموهُ ... كنقلنا لكن رَفضتموهُ
وعُذركم إن لم يكن عِناداً ... إلفُكُمُ المنشاءَ والميلادا
ثمّ افترقنا ولهم منّي خَجَل ... لتركه[1] البحث، ولي منهم وجَل
لأنّهم عند لزوم الحُجّة ... يُغيّرون واضح المحجّة
ويذهبون مذهبَ التشنيعِ ... بالرّفض والبغضة للجميع

انتهى ما أردنا نقله من منظومته في الإمامة[2]. رَفع الله مقامه ـ فلنرجع إلى ذكر حاله.

---

١. در سه ارجوزه، ص ١٧٢، «لركة» است.
٢. منظومه المنهج القويم فى تسليم التقديم ٢٠١ بيت است.

وبالجمله: کتاب رجال او مرتب است بر ترتیب حروف[۱] الأول. فالاوّل في الأسماء و أسماء الآباء والأجداد. و اوست اول کسی که در مسلك ترتیب پا نهاده و اول کسی است که از برای اصول کتب رجالیه که فهرست شیخ و نجاشی و کشی و رجال شیخ و کتاب ابن غضائری و برقی وابن عقده و فضل بن شاذان و ابن عبدون و غیر ذلك رمز نهاده چنانکه برای حجج طاهره ـ صلوات الله علیهم ـ نیز رمزی قرار داده و احوال خود را در جزء اول آن کتاب در ممدوحین درج کرده و فرموده که، مولدم پنجم جمادی الآخرة سنهٔ ۶۴۷ وفی النخبه:

وسبط داود عن طس[۲] أخبرا ميلاده ربی حبيب الفقراء(۶۴۷)[۳]

واقع شده و کتاب‌های خود را ـ که قریب به سی کتاب می‌شود ـ نام برده.

و مخفی نماند که، علما در اعتماد به کتاب رجال او بر سه قسمند: قسمی غالی‌اند، مانند شیخ حسین والد شیخنا البهائی که در درایهٔ خویش فرموده که، کتاب ابن داود در رجال کافی ماست از جمیع آنچه تصنیف شده در این فن و همانا اعتماد ما الآن بر آن است[۴]. و قسمی دیگر به عکسند، مانند مولی عبدالله شوشتری که اعتماد بر آن ندارد و در شرح تهذیب فرموده:

ولا يعتمد على ما ذكره ابن داود في باب محمّد بن أورمة[۵]، لأن كتاب ابن داود ممّا لم أجده صالحاً للاعتماد، لما ظفرنا عليه من الخلل الكثيرة. الخ[۶].

ولکن سایر علما متوسطند و آن کتاب را مثل نظایرش می‌دانند[۷].

و بالجملة: له من المصنّفات في الفقه ـ نظماً ونثراً، مختصراً ومطوّلاً ـ وفي المنطق والعربية والعروض وأصول الدين نحواً من ثلاثين مصنّفاً كلّها في غاية الجودة ورأيت كتاب نقض العثمانيه للسيد الأجل أحمد بن طاوس، بخطّ هذا الشيخ، وخطّه كاسمه حسن،

---

۱. ر.ک: منتهی المقال، ج، ص۴۱۸.

۲. «طس» به ابن طاووس و کلمهٔ «حبیب» به سال تولد او اشاره دارد.

۳. نخبة المقال، ص ۱۰۰.

۴. وصول الأخيار (=درایه)، ص۱۱۷.

۵. رجال ابن داود، ص ۲۷۰ و ۴۳۱.

۶. شرح التهذیب، در شرح مسند حدیث اول (مخطوط است).

۷. ر.ک: خاتمهٔ مستدرك، ج۲، ص۳۲۶.

وقد قراء عليه وتاريخ كتابته سنة ۶۶۵، وله قصيدة في مرثية الشيخ محفوظ بن وشاح. رحمه الله تعالى.

الحسن بن علي الدربي تاج‌الدين[۱]

عالم جليل القدر[۲]، از مشايخ محقّق و سيد رضي‌الدين علي بن طاووس ﷺ است[۳].

الحسن بن علي بن سلمان[۴]

المنتهى نسبه إلى سلمان الفارسي ﷺ من ابنه محمد. واعظ فصيح صالح. «م»[۵].

الحسن بن علي بن شعبة الحراني[۶]

ابو محمد، شيخ فاضل، محدّث، عالم عامل، فقيه جليل، صاحب كتاب تحف العقول عن آل الرسول[۷] و آن كتابي است نفيس و پر فايده و مشهور بين علماست. علّامه مجلسي ﷺ فرموده كه: من نسخهٔ كهنه‌اى از آن به دست آوردم ونظم آن كتاب دلالت دارد بر رفعت شأن مؤلفش، واكثر آن در مواعظ واصول معلومه است

---

۱. ر.ک: همان، ج ۳، ص ۵۶.
۲. امل الآمل، ج ۲، ص ۶۵ و ۱۷۷.
۳. رياض العلماء، ج ۱، ص ۱۸۴.
۴. امل الآمل، ج ۲، ص ۷۴؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۱۲.
۵. بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۲۴، (فهرست منتجب‌الدين).
۶. برای دریافت اطلاعات بیشتر ر.ک: امل الآمل، ج ۲، ص ۷۴؛ اعيان الشيعه، ج ۱، ص ۱۸۵؛ روضات الجنّات، ج ۲، ص ۲۸۹؛ ريحانة الأدب، ج ۸، ص ۵۴؛ الكنى و الألقاب، ج ۱، ص ۳۲۹؛ طبقات اعلام الشيعه، (قرن چهارم)، ص ۹۳؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۳، ص ۲۵۲؛ الذريعه، ج ۳، ص ۴۰۰؛ لغت‌نامه دهخدا، «حسن»، ص ۵۷۷؛ مقدمه تحف العقول كه تاكنون به زبان‌هاى فارسى و تركى استانبولى ترجمه شده است؛ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۰ و ۲۹؛ رياض العلماء، ج ۱، ص ۲۴۴؛ الجامع فى الرجال، ج ۱، ص ۵۲۷؛ معجم رجال الحديث، ج ۵، ص ۳۸.
۷. تاكنون افراد زير اين كتاب را به فارسى ترجمه كرده‌اند:
۱. مرحوم محمد باقر كمره‌اى كه با تصحيح على اكبر غفارى منتشر شده است.
۲. آقاى احمد جنتى.
۳. آقاى پرويز اتابكى با عنوان رهاورد خرد.
۴. آقاى بهزاد جعفرى.

که احتیاج به سند ندارد. انتهی.

و بعضی کتاب تمحیص را ـ که علّامه مجلسی و غیر او نسبت به شیخ اقدم ابوعلی محمد بن همام داده[اند] ـ به او نسبت داده و شیخ محدّث متبحر ما فرموده که من تا به حال ندانستم که او در چه طبقه بوده.

قال صاحب التكملة: وكان هذا الشيخ جليل القدر، عظيم المنزلة، من مقدمي أصحابنا. قال الشيخ العالم الرّبانی الحسين بن علي بن صادق البحرانی في رسالته في الأخلاق ما لفظه: ويعجبني أن أنقل في هذا الباب حديثاً عجيباً وافياً شافياً عثرت عليه في كتاب تحف العقول للفاضل النبيل الحسن بن علي بن شعبة من قدماء أصحابنا حتى أنّ شيخنا المفيد ينقل عنه وهو كتاب لم يسمح الدهر بمثله ـ الخ. والغرض بيان جلالة أبي محمد الحسن بن شعبة، وجلالة كتابه، ومعرفة طبقته بتقدمه على شيخنا المفيد، ورواية المفيد عن كتابه، وقد أغفل ذلك أصحابنا المتأخرون، وله كتاب التمحيص نسبه إليه الشيخ العلاّمة المتبحر إبراهيم القطيفي في كتابه المترجم بالفرقة الناجية، والمولى عبدالله في «ض» والمؤلف في الأصل وقد قال في اول التمحيص بعد الديباجة، باب «سرعة البلاء إلى المؤمن: حدّثنا أبوعلى محمد بن همام. وغير خفيّ على أهل العلم بالرجال أنّ أبا علي ابن همام مات سنة ۳۳۲ عن عمر طويل فالحسن بن شعبة من أهل طبقته وما قيل ما احتمال كون كتاب التمحيص لنفس أبي علي بن همام، لأنّ عادة القدماء ذكر المؤلف في أول سند أوّل حديث فاجتهاد ظنی في مقابلة نص الثقات على نسبة الكتاب لابن شعبة. وعلى كلّ حال في تقدمه على شيخ المفيد كفاية فهو في طبقة ابن همام و لم يتيسر للأصحاب مايسرّه الله لنا في معرفة طبقته.

الحسن علي بن عبدالله التستري[1]

عالم نحرير، فقيه نبيه، اصولی معروف، در عصر شاه صفی و شاه عباس ثانی،

---

۱. امل الآمل، ج۲، ص۷۴؛ تابعه فقه و حديث، ص۱۰۲؛ خاتمة مستدرك، ج۲، ص۲۰۱؛ نجوم السماء، ص۱۰۰؛ ريحانة الادب، ج۱، ص۳۳۳؛ معجم رجال الحديث، ج۵، ص۴۲؛ رياض العلماء، ج۱، ص۲۶۱؛ اعيان الشيعه، ج۵، ص۲۰۲؛ الاجازة الكبيره، ص۲۷.

مؤلّف کتاب تبیان[۱] در فقه، و رساله‌ای در حرمت نماز[۲] جمعه در زمان غیبت به عکس رسالهٔ والدش در وجوب آن. روایت می‌کند از والد ماجد خویش و ازشیخ بهاءالدین﵀. وفات یافت در سنهٔ ۱۰۷۵[۳]، و تاریخ وفاتش «عَلَم عِلم بر زمین افتاد» وأیضاً «وفات مجتهد[۴] الزمان» به تکریرزای.

الحسن علي بن محمّد باقر بن إسماعيل الواعظ الحسيني الأصفهاني

سید فاضل، فقیه جلیل نبیل، حسن الاسم والرسم والاخلاق، جیّد الخلق والخلق والأعراق، تلمیذ صاحب جواهر وصاحب اشارات، معاصر صاحب روضات الجنات. از برای اوست شرح نافع و جوامع الکلم ورسائلی در عدالت، و اصالت صحت و قاعدهٔ لاضرر، و مناسک حج، و کتابی در عبادات به فارسی. وغیر ذلك. وکان﵀ من أفاضل الدوران المنتهى إليه أمر التدريس بأصفهان.

الحسن بن علي بن محمّد باقر الحسيني الأصفهاني[۵]

المشهور بالمدرس، عالم فاضل محقق مدقق، مؤسس في علم الأصول، كان أفضل تلامذة المحقّق الشيخ محمد تقى صاحب الحاشية على المعالم، وقام مقامه من بعده في التدريس، و تلمذ عليه من جمع الأفاضل الأعلام، منهم. حجة الاسلام السيد العلاّمة الميرزا محمد حسن الشيرازى، ومنهم: العالم الميرزا محمد هاشم الاصفهانى، وله مصنّفات في الفقه والأصول كجوامع الأصول ورسائل في العدالة، وفي أصالة الصحة، وفي قاعدة لاضرر، وفي مناسك الحج وغير ذلك وكان أيّام إقامته في النجف يحضر عالى مجلس

---

۱. یک جلد آن در طهارت تالیف شده.

۲. ملا محمد طاهر قمی (م ۱۰۹۸) که قائل به وجوب نماز جمعه بوده ردّی بر او نوشته است.

۳. وفات او را صاحب سلافة العصر، ص ۴۹۱ و امل الآمل، ج ۲، ص ۷۴ و ۱۹۹، در ۱۰۶۹ نوشته‌اند.

۴. تاریخ خاتون‌آبادی، ص ۵۲۳.

۵. برای دریافت اطلاع بیشتر ر.ک: تذکرة القبور، ص ۲۶۸؛ طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۳۳۴؛ اعیان‌الشیعه، ج ۵، ص ۲۱۱؛ ریحانة الأدب، ج ۵، ص ۲۶۷؛ مکارم الآثار، ج ۲، ص ۳۷۶؛ روضات‌الجنات، ج ۲، ص ۳۰۷؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۳، ص ۲۶۰؛ الذریعه، ج ۳، ص ۱۴۲ و ج ۵۰، ص ۲۴۷؛ رجال بامداد، ج ۲، ص ۳۲۶؛ لغت‌نامه دهخدا، «حسن»، ص ۶۰۹؛ خاتمهٔ مستدرک، ج ۲، ص ۱۴۱؛ مستدرک المستدرک، ج ۳، ص ۴۰۲؛ احسن الودیعه، ج ۱، ص ۱۴۶؛ المآثر والآثار، ص ۲۳۱.

الشيخ محمد حسن صاحب الجواهر﵀، ولمّا رجع إلى أصفهان اشتغل في المعقول على العلاّمة المولى علي النورى ـ نور الله مرقده ـ «كمله».

الحسن بن علي بن محمّد الحرّ العاملي والد «ح مل»[1]

عالم فاضل ماهر صالح، اديب فقيه، ثقه، عارف به فنون عربيت و فقه و ادب. وفات كرد سنهٔ ۱۰۶۳ در طريق خراسان و در مشهد مقدس به خاک رفت. مولدش سال هزار بوده و «ح مل» در آن سال [۱۰۶۳] به مكه مشرف شده بود و اين دفعهٔ دوم او بود كه به حج مشرف شده بود، در منیٰ خبر وفات والدش به او رسيد، قصيدهٔ طولانى در مرثيهٔ پدر گفته از جمله فرموده:

كنت أرجو والآن خاب رجائى ... قصرت همتى وطال عنائى
عزّ منى العزاء في الدهر إذ أو ... دى إلى صرفه فذل إبائى
أخبروا عنه في منى والمنى تد ... نو وصرف المنون عنى نائى
فمنى كربلاء عندى و عيد الـ ... ـحر أضحى كيوم عاشوراء
ليس شيء من الجواهر أغلى ... ثمناً من جواهر الفضلاء
فلهذا هُم أقلّ بقاءً ... ليتهم خصصوا بطول البقاء
لاتلمنى على البكاء عسى أن ... يذهب اليوم بعض وجدى بكائى

قال الشيخ أحمد أخو «ح مل» في الدر المسلوك: في سنة ثلاث وستين والف توفّي والدى الشيخ حسن بن الشيخ علي الحر في طريق خراسان قريب بسطام متوجهاً لزيارة الرضا﵇، فحمله أخى الشيخ زين العابدين إلى المشهد، ودفنه في تربته بالفضاء تحت رجلى الرضا﵇ وكان فقيهاً صالحاً أديباً حافظاً قنوعاً صابراً حسن الخلق والخلقة، إماماً للجمعة والعيدين ينسب إلى الحربن يزيد الرياحى المستشهد بين يدى الحسين﵇، وكان مولده سنة ألف بلغ عمره عمر رسول الله ﷺ، وكان أخى الشيخ محمد حاجّاً في تلك السنة فسمع خبر وفاته بمنى فرثاه بقصيدة، منها. «كنت أرجو والآن خاب رجائى» ثمّ ذكر من

---

۱. امل الآمل، ج ۱، ص ۶۵؛ علامه مجلسى بزرگمرد علم و دين، ص ۲۶۹.

الأبيات ما نقلناها عن «مل» بخط مؤلفه.

الحسن بن علي بن محمّد بن الحسن عماد الدين الطبري[1]

شيخ عالم ماهر، خبير متدرّب نحرير متكلم جليل، محدّث نبيل، فاضل فهامه، معاصر خواجه ومحقّق و علّامه صاحب كتاب‌های شريفه است در اصول مذهب و تشييد قواعد دين و فقه و حديث و غيره، مانند معارف الحقايق، و عيون المحاسن، و بضاعة الفردوس، و الكفاية في الامامة، و النقض على معالم فخرالدين الرازي، و المنهج في فقه العبادات والأدعية والآداب الدينية وكتاب اسرار الامامة[2] و جوامع الدلائل، و الاصول في امامة آل الرسول، و العمدة في اصول الدين وفروعه و نهج الفرقان، و تحفه الابرار[3] في اصول الدين، و مناقب الطاهرين[4]، و اربعين بهائي[5]، و كتاب احوال السقيفة وغيرها.

وجناب وزير معظم بهاءالدين محمد بن الوزير شمس‌الدين محمد الجويني مشهور به «صاحب ديوان» متولي حكومت ممالک ايران درايّام سلطنت هلاكوخان ـ كه نظير صاحب بن عباد بوده و با علما و شيعيان اميرالمؤمنين عليه السلام عنايتي داشته ـ به شيخ مذكور عنايتي تمام داشت و از براي شيخ در نزد او مرتبتي رفيع و منزلتي جليل بوده، لاجرم جناب شيخ كتبي به اسم او تأليف كرده از جمله اربعين بهائي در تفضيل

---

۱. برای مزید اطلاع ر.ک: روضات الجنات، ج ۲، ص ۲۶۱؛ اعيان الشيعه، ج ۵، ص ۲۱۲؛ الكنى والالقاب، ج ۲، ص ۴۴۳؛ ريحانة الأدب، ج ۴، ص ۱۹۹؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۳، ص ۲۶۱؛ الذريعه، ج ۳، ص ۴۰۵، ج ۴، ص ۱۹۹، ج ۱۵، ص ۲۳۳ و ج ۱۷، ص ۲۵۲؛ لغت‌نامه دهخدا، «حسن»، ص ۵۹۸؛ هدية الاحباب، ص ۹۸؛ رياض العلماء، ج ۱، ص ۲۶۸؛ ايضاح المكنون، ج ۱، ص ۲۶۰؛ هدية العارفين، ج ۱، ص ۲۸۲؛ مقدمهٔ اسرار الإمامة چاپ بنياد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس.

۲. اين كتاب با تحقيق جمعی از محقّقان توسط بنياد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی مشهد به چاپ رسيده است.

۳. اين كتاب به زبان فارسی نگارش يافته و شيخ علم بن سيف بن منصور نجفی آن را به عربی ترجمه كرده است: و در ايران با تصحيح و تحقيق آقای سيد مهدی جهرمی زير نظر دفتر نشر ميراث مكتوب منتشر شده است.

۴. اين كتاب را آقای حسين درگاهی تحقيق و انتشارات رايزن آن را منتشر ساخته است.

۵. اين رساله در مجلهٔ مشكوة شمارهٔ ۱۲ ـ ۱۳ به تصحيح نجيب مايل هروی به چاپ رسيده است.

امیرالمؤمنین﵇ و دیگر کامل بهائی در سقیفه و فرموده که، من چون مناقب الطاهرین و اخوات آن را تصنیف نمودم و آن جمله تولا بود لازم بود در قسم تبرا هم شروع کردن پس کامل را در تبرا تألیف کرده، و هر دو کتاب مثل سیف ورمحی است بر مخالفان و زیاده ازسی هزار بیت می‌باشد و کامل در بلدهٔ بمبئی به طبع رسیده، ولکن بسیار کمیاب است، و من در چند سال قبل که به آن شهر عبورم افتاد [سال ۱۳۱۹] یک نسخه از آن به دست آوردم، لکن افسوس که تصحیح نشده و بسیار سقیم است به حدی که برای غیر مطلع خبیر انتفاع از آن عسیر است، و آن کتاب پرفایده است و درسنهٔ ۶۷۵ تمام شده[1] و قریب به دوازده سال همّت شیخ مصروف بر جمع آن بوده، اگر چه دراثنای آن چند کتاب دیگر تألیف کرده، واز وضع آن کتاب معلوم می‌شود که نسخ اصول و کتب قدمای اصحاب نزد او موجود بوده؛ مانند کتاب فعلت فلاتلم که در مثالب است، و ازمصنفات ابوجیش مظفّر بن محمد خراسانی است که یکی از متکلمین شیعه و عارف به اخبار و از شاگردان ابوسهل نوبختی است و دیگر کتاب حاویه است که در مثالب معاویه است و مؤلّف آن قاسم بن محمد بن احمد مأمونی سنی است.

صاحب روضات در ترجمهٔ ظالم بن عمرو معروف «ابوالاسود دئلی» به مناسبت آن که او اوّل واضع علم نحو بوده اولیایی از کتاب الاوائل سیوطی نقل کرده و در آخر آن فرموده که، صاحب کتاب کامل بهائی عمادالدین فقیه حسن بن علی مازندرانی از حاویه که از شیخ ابی یوسف بن ابراهیم بن خنیس انصاری صاحب ابی حنیفه است؛ آن که، روزی در مجلس فقه و درسش این که معاویه اول کسی است که قائد شد فئه باغیه را. تا آن که گفته و اول کسی است که کشت مؤمنی را که کافر نشد هرگز بعد از اسلام و زنا نکرد بعد از احصان و او حجر بن عدی بن حاتم است برادر طرمّاح[2]. الخ.

از این فرمایش معلوم می‌شود که مؤلّف حاویه ابویوسف باشد و آنکه حجر بن عدی پسر عدی بن حاتم طائی باشد ولکن این هر دو اشتباه شده از قلم شریف

---

۱. این کتاب در ایران، (قم) تجدید چاپ شده است.

۲. روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۸۵.

صاحب روضات و عبارت کامل چنانکه درصفحهٔ ۴۲۶ ازنسخهٔ مطبوعه در بمبئی نگاشته شده چنین است: فصل هفتم در چیزهایی که معاویه بدعت نهاد. ورد في الحدیث: لعن الله من غیّر منار الأرض[۱]؛ لعنت خدای بر کسی که منار زمین را تغییر داد. حاکم مفسّر گفت: یعنی بمنار الأرض، أحکام الشرع.

ابویوسف بن ابراهیم بن خنیس الانصاری صاحب ابی حنیفه گوید در مجلس فقه و درس خویشتن که اول کسی که قائد فئهٔ باغیه شد، معاویه بود[۲].

اول کسی که به خلاف حکم رسولﷺ حکم داد که، الولد للفراش لأجل زیاد؛ که ولد از صاحب فراش است تا زیاد را به ابی سفیان نسبت دهد.

و اول کسی که مؤمن شد و هرگز کافر نشد بعد از اسلام و زنا نکرد بعد از احصان، و هو حجر بن عدی أخو طرماح معاویه بود. الخ[۳].

و بالجمله: در کامل از حاویهٔ مأمونی بسیار نقل می‌کند از جمله آنچه نقل کرده آن است که گفته: در حاویه آمده که یزید خمر خورد و بر سر امام حسینؑ ریخت، زن یزید آب و گلاب بر گرفت و سر امام را پاک بشست آن شب فاطمه را به خواب دید که از او عذر می‌خواست. پس یزید گفت: تا سر حسینؑ و اهل بیت و اصحاب او را به دروازه‌های شهر بردند و بیاویختند.

و هم گفته که در حاویه (ص۳۸۵) آمده که، زنان خاندان نبوت در حالت اسیری، حال مردان (که در کربلا شهید شده بودند) بر پسران و دختران ایشان پوشیده می‌داشتند، و هر کودکی را وعده‌ها می‌دادند که پدر تو به فلان سفر رفته است بازمی‌آید تا ایشان را به خانهٔ یزید آوردند. دخترکی بود چهار ساله شبی از خواب بیدار شد و گفت: پدر من حسینؑ کجاست؟ این ساعت او را به خواب دیدم سخت پریشان. زنان و کودکان جمله در گریه افتادند و فغان از ایشان برخاست. یزید خفته بود از خواب بیدار شد و حال تفحص کرد. خبر بردند که حال چنین است. آن لعین در حال گفت که، بروند و سر پدر او را بیاورند و در کنار او نهند. ملاعین سر بیاوردند

---

۱. السنن الکبری بیهقی، ج ۶، ص ۹۹؛ نهج السعادة، ج ۸، ص ۴۸۵؛ صحیح مسلم، ج ۶، ص ۸۴

۲و۳. کامل بهائی، ج ۲، ص ۲۳۳.

و درکنار آن دختر چهار ساله نهادند. پرسید: این چیست؟ ملاعین گفت: سر پدر توست. آن دختر بترسید و فریاد بر آورد و رنجور شد و در آن چند روز جان به حق تسلیم کرد.

و هم از حاویه (ص ۳۸۱) در باب «مرگ یزید» نقل کرده که، روزی بر بام، مست رقص می‌کرد و از بام بیفتاد و مست به دوزخ رسید. و هم گفته که، جمعی گویند که، به صید رفت با لشکر، آهویی به پیش او آمد به عقب آن آهو رفت حق تعالی خطاب به زمین کرد تا او را فرو برد، «فخسفنابه وبداره الأرض» و گویند که، چون خلق برص او را معلوم کردند غوغانمودند بر سر آن لعین، او گریخت به چاه نجاست فرو شد مردمان سر آن چاه را بگرفتند و آن چاه در دمشق مشهور است.

و بالجمله: فواید بسیار از کتاب کامل بهائی به دست می‌آید و من دوست می‌دارم که به این مقدار اکتفا ننمایم و به بعض فواید دیگر اشاره نمایم. در باب «شهادت امام حسن﵇» (ص۴۵۴) مکرر زهر دادن جعده امام حسن﵇ را بیان کرده: یک دفعه در انگبین سفید و آن جناب را درد زهار پدید آمد و قی بسیار کرد و مداوا نمود خود را به شیر جوشانیده؛ دفعهٔ دیگر زهر در شربت آن جناب نمودند استشفا نمود آن حضرت به خاک روضهٔ رسولﷺ؛ دفعهٔ دیگر جعده در رطب زهر کرد و به آن حضرت خورانید آن جناب به جهت تغییر آب و هوا به موصل رفت و معاویه صوفی کوری را چند دینار بداد با عصای سنان زهر آلود. آن لعین به خدمت آن حضرت آمد و به بهانهٔ آن که دست آن جناب ببوسد سنان به پشت پای او فرو برد و چندان که قوت داشت زور کرد و مردم خواستند که صوفی را بکشند آن حضرت نگذاشت و از آن‌جا بیرون رفت و قصد دمشق کرد. عبدالله بن عباس گفت: در راه گردن او بزنند[1]. و هم نقل کرده کیفیت داخل کردن جعده سودهٔ الماس را در کوزهٔ جناب امام حسن﵇ و شهادت آن جناب به آن. صلوات الله علیه[2].

و هم در فصل ۱۶۰ بعد از شهادت امام حسن﵇ نقل کرده: کیفیت کشتن معاویه

---

۱. همان، ص ۲۶۶ و ۲۶۷.

۲. همان، ص ۲۶۸.

عایشه را برای آن که چون معاویه سفر کرد به مکه و خواست بیعت برای یزید از مردم بستاند عایشه برای او تهدید فرستاد که، برادرم محمد بن ابی بکر را کشتی و برای یزید بیعت می‌ستانی؟ و معاویه چاهی بکند و به آهک پر کرد و فرشی گرانمایه آن‌جا بگسترد و کرسی بر سر آن نهاد و عایشه را پیام فرستاد که توقع است ام‌المؤمنین ما را به تشریف خود مشرّف سازد، و وقت نماز خفتن او را بخواند. آن زن بیرون آمد با غلامی هندی و بر خر مصری سوار شد معاویه او را اعزاز کرد و بدان کرسی اشارت نمود که بنشیند. چون بر آن‌جا بنشست فرو شد به چاه. در حال معاویه گفت تا غلام و خر را بکشتند و هم در آن چاه انداختند و خاک انباشتند. مردم در اختلاف افتادند برخی گفتند عایشه به مدینه رفت، بعضی گفتند به یمن رفت و امام حسین علیه السلام این حال می‌دانست و جماعت خاصّان معاویه. و امام حسین علیه السلام ترکهٔ او را به وارثان او داد[1].

و هم نقل کرده (ص۴۱۸) که، امیرالمؤمنین علیه السلام که به حرب صفین می‌رفت چهل من آرد جوین با خود داشت و چون باز آمد هنوز بسیاری باقی بود.

و از حاویهٔ مأمونی (ص۴۱۵) نقل کرده که چون خبر فوت علی علیه السلام به معاویه بردند تکیه کرده بود راست بنشست و او را جاریه‌ای بود مؤمنه ـ واو مغنیه بود ـ گفت:

«یا جاریة، غنّي الیوم قرّت عیني؛ ای کنیز، سرودی بگوی که امروز چشم من روشن شد.» مغنیه گفت: امروز چه خبر خوش آوردند؟ معاویه گفت: «یقولون قتل [أمیرالمؤمنین] علي بن أبي طالب علیه السلام: می‌گویند که علی بن ابی طالب کشته شد.» جاریه گفت: بعد از این هرگز غنا نگویم. بگفت تا بسیار زدند او را به تازیانه. پس گفت: «کفّوا عنّي؛ دست از من باز دارید.» پس مغنیه انشا کرد:

وکنا قبل مهلکة زماناً ... نری نجوی رسول الله فینا

ألا أبلغ معاویة بن حربٍ ... فلا قرّت عیون الشامتینا

أفي الشهر الصیام فجعتمونا ... بخیر النّاس طرّاً أجمعینا

قتلتم خیر من رکب المطایا ... وأکرم کلّ من رکب السفینا

---

۱. همان، ص ۲۷۰.

ومـــن لبس النـــعال ومـــن حـذاهـا ومن قرأ المثاني والمئينا [المبيناخ‌ل]
فـــــلا والله لا أنســـــى عـــــلياً وطـــــول صـلوته فـي الراكـعينا
فـــلا تـفخر مـعاوية بـن حـرب فـــإن بـــقية الخـــلفاء فـــينا
لقـــد عـــلمت قـريشٌ حـيث كـانت بأنّك شـــــرهم حســـــباً ودينـــا

عمودی پیش معاویه نهاده بود برداشت و بر سر آن مؤمنه زد تا شهیده شد. رحمة الله علیها[1].

و هم در باب «شهادت امام حسین‌ﷺ و اسیری اهل بیت آن حضرت» گفته (۴۷۲): وملاعین که سر حسین‌ﷺ از کوفه بیرون آوردند خایف بودند از قبایل عرب که غوغا کنند و از ایشان باز ستانند. پس راهی که به عراق است ترک کردند و بیراه می‌رفتند؛ چون نزدیک قبیله‌ای رسیدند علوفه طلب کردندی و گفتندی که سرهای خارجی چند داریم. بدین صفت می‌رفتند تا به بعلبک رسیدند قاسم بن ربیع ـ که والی آن‌جا بود ـ گفت شهر را آیین بستند و با چند هزار دف و نای و چنگ و طبل سر حسین‌ﷺ به شهر بردند، چون مردم را معلوم شد که سر حسین‌ﷺ است یک نیمهٔ شهر خروج کردند و اکثر آیین‌ها بسوختند و چند روز فتنه‌ها پدید آمد.

ملاعین که با سر حسین‌ﷺ بودند پنهان از آن‌جا بیرون رفتند در مرزین رسیدند، و آن اول شهری است از شهرهای شام. نصر بن عتبه لعین آن‌جا حاکم بود از قِبَل یزید، شادی‌ها کرد و شهر را آیین بست و همه شب به رقص مشغول بودند. ابری و برقی پیدا شد و آیین‌ها را جمله بسوخت.

عمر سعد و شمر گفتند: این قوم شومند و از آن‌جا به میافارقین رسیدند و رؤسای شهر با هم خصومت کردند و هر یک می‌گفتند که این سر را از دروازه من در آورند که هر یکی آیین‌ها بسته بودند میان ایشان حرب افتاد و چند هزار خلق کشته شدند. سگان کوفه ده روز در شهر[2] بماندند و از آن‌جا به ایذار آمدند به نصیبین.

---

۱. کامل بهائی، ص۲۱۸.

۲. آیت الله لاجوردی در این‌جا نوشته است: این توقف‌ها مخالف با تاریخ معتبره است؛ زیرا اهل بیت‌ﷺ را باکمال عجله به دمشق می‌بردند.

منصور بن الیاس گفت: زیاده از هزار آیین بستند. لعین که سر حسین﵇ داشت خواست که به شهر رود اسب او فرمان نبرد چند اسب بیاوردند فایده‌ای نبود ناگاه سر امام حسین﵇ از نیزه بیفتاد. ابراهیم موصلی آن‌جا بود سر را نیک احتیاط کرد دانست که سر حسین﵇ است خلق را ملامت بسیار کرد و شامیان او را شهید کردند.

سر را بیرون شهر بداشتند و چندان نثارها جهت ملاعین کوفه کردند که شرح آن ممکن نیست. روز سیم گردی و غباری بر آمد و جهان تاریک شد خلق بدگمان شدند و گفتند: اگر از این‌جا نروید شما را بکشیم ملاعین از آن‌جا تا به شهر شبدیز رفتند.

شبدیزیان عهد کردند که به ایشان علوفه ندهند و احترام نکنند و اگر ضرورت شود قتال کنند. کوفیان چون این حال بدانستند از آن‌جا نقل کردند و شبدیزیان در عقب ایشان افتادند لعنت می‌کردند تا به کنار فرات رسیدند و از آن‌جا ده به ده می‌رفتند تا به چهار فرسخی از دمشق رسیدند به هر ده از آن‌جا تا به شهر نثار بر ایشان می‌کردند و بر در شهر سه روز ایشان را باز گرفتند تا شهر بیارایند و هر حلی و زیوری و زینتی که در آن بود به آیین‌ها بستند به صفتی که کسی چنان ندیده بود. قریب پانصد هزار مرد و زن با دف‌ها و امیران ایشان با طبل‌ها و کوس‌ها و بوق‌ها و دهل‌ها بیرون آمدند و چند هزار مردان و جوانان و زنان رقص کنان با دف و چنگ و رباب زنان استقبال کردند جمله اهل ولایت دست و پای خضاب کرده و سرمه در چشم کشیده و لباس‌ها پوشیده روز چهار شنبه شانزدهم ربیع الاول به شهر رفتند از کثرت خلق گویی که رستخیز بود.

چون آفتاب بر آمد ملاعین سرها به شهر در آوردند از کثرت خلق به وقت زوال به در خانه یزید ـ لعنه الله ـ رسیدند. یزید تخت مرصّع نهاده بود خانه و ایوان آراسته بود و کرسی‌های زرین و سیمین چپ و راست نهاده. حُجّاب بیرون آمدند و اکابر ملاعین که با سرها بودند به پیش یزید بردند. او احوال پرسید ملاعین گفتند: به دولت امیر، دمار از خاندان ابوتراب بر آوردیم و حال‌ها باز گفتند و سرهای اولاد رسول را آن‌جا بداشتند و در این شصت و شش روز که ایشان در دست کافران بودند هیچ بشری بر ایشان سلام کردن نتوانست. در آن میان پیری شامی بیامد و روی به امام

زین‌العابدین ﷺ کرد و گفت: شکر خدا را که شما را بکشت[۱]. الخ.

وهم گفته که، روایت آمد که ام کلثوم خواهر امام حسین ﷺ در دمشق متوفّی شد[۲]! إلی غیر ذلك.

وبالجمله: تاریخ وفات شیخ مذکور و موضع قبرش را ندانم، و صاحب روضات فرموده که، این شیخ در بعض مصنفات خود نیز اشاره کرده به نبذی از طرایف احوال و لطایف اخبار خود، از جمله قضیهٔ مناظره‌اش با اهل بروجرد در تنزیه الله تعالی از تشبیه، و از جمله آن که منتقل شد از بلدهٔ طیبهٔ قم به اصفهان به امر وزیر مزبور، یعنی بهاءالدین صاحب دیوان و اقامت کرد در آن‌جا هفت ماه و جمع شد بر او خلق بسیار از اهل اصفهان و شیراز و ابرقو و بلاد آذربایجان، و قرائت کردند بر او در انواع معارف ربّانیه و منتفع شدند به او سادات و اکابر و صدور إلی غیر ذلك ـ من نوادر أخباره والله العالم.

الحسن بن الفضل بن الحسن الطبرسي[۳]

هوالشیخ أبونصر رضی‌الدین بن أمین‌الدین، صاحب مجمع البیان. فاضل کامل، فقیه محدّث، جلیل، صاحب مکارم الأخلاق[۴] شایع بین الأصحاب و فی «مل» و ینسب إلیه أیضاً کتاب جامع الأخبار[۵]، و ربما ینسب إلی محمد بن محمد الشعیری

---

۱. کامل بهائی، ص ۲۹۱ـ۲۹۲.

۲. همان، ص ۳۰۲.

۳. روضات الجنات، ج ۲، ص ۲۶۴، بحار الأنوار، ج ۱، ص ۹ـ۲۸؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۷۵ـ۹۳؛ روضات الجنات، ج ۵، ص ۳۶۱؛ اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۲۲۳؛ ریحانة الادب، ج ۳، ص ۴۰۰ و ج ۲، ص ۳۱۹؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن ششم)، ص ۶۵؛ الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۴۴۴؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۳، ص ۲۶۹؛ الذریعه، ج ۲، ص ۴۱ و ج ۲۲، ص ۱۱۶؛ فهرست مشترک، ج ۴، ص ۲۴۴۵؛ لغت‌نامه دهخدا، «طبرسی»، ۱۳۹؛ طبرسی و مجمع البیان از دکتر حسین کریمان، خاتمهٔ مستدرک، ج ۲، ص ۴۲۰؛ معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۱۰، کشف الحجب و الاستار، ج ۱۵۰، ص ۵۲۳ـ۵۴۸؛ ریاض العلماء، ص ۲۹۷؛ هدیة الاحباب، ص ۱۸۳.

۴. این اثر بارها منتشر شده و اخیراً با تحقیق علاء آل جعفر به وسیله دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزهٔ علمیّهٔ قم منتشر شده است.

۵. ر.ک: اثبات الهداة، ج ۱، ص ۲۸؛ الایقاظ من الهجعة، ص ۲۸.

شیخ حر عاملی بر خلاف این دو کتاب در «امل» گاهی کتاب را به طبرسی وگاه به شعیری نسبت داده است.

لكن بين النسختين تفاوت.

أقول: قد اختلفت كلمات الأصحاب في تعيين مؤلّف جامع الاخبار[۱] قيل: إنّه للصدوق كما يظهر من بعض أسانيده و نسب هذا القول إلى السيد حسين المفتى الكركى الآتى ذكره، صاحب دفع المناوات، وهو ضعيف؛ لأنه ينقل فيه عن سديدالدين محمود الحمّصى[۲] المتأخر عن الصدوق بطبقات عديدة. واحتمل العلاّمة المجلسى ﷺ أنه للشيخ أبي‌الحسن بن علي بن أبي‌سعد بن أبي‌الفرج الخياط لقول الشيخ منتجب‌الدين: إن له كتاب جامع الأخبار[۳]. واختار صاحب رياض العلماء: إنه لمحمد بن محمد الشعيرى وقد صرّح صاحب الكتاب في فضل تقليم الأظفار، بأن اسمه محمد بن محمد[۴].

وقيل: إنه للشيخ جعفر بن محمد الدوريستى.

وقيل: إنه لصاحب المكارم[۵] «خک». وقال فى البحار: وقد يظنّ كونه تأليف مؤلّف مكارم الأخلاق[۶]. وممن نسبه إليه السيد الأجل بحر العلوم على ما وجدته بخطه الشريف فى فهرست كتبه وساق الكلام ـ إلى ان قال: والذى يهوّن الخطب، قلّة ما فيه من الأخبار المحتاجة النظر فى أسانيدها، مع أنّ المعلوم من جميع ما مرّ كونه من مؤلّفات علماء المائة الخامسة الداخلة فى عموم من زكّاهم الشهيد ﷺ فى درايته[۷] ـ والله العالم[۸].

الحسن بن الفقيه[۹]

له كتاب في أسامى أميرالمؤمنين ﷺ قاله ابن شهرآشوب ـ «مل».

---

۱. ر.ک: الذريعة الى تصانيف الشيعه، ج۵، ص۳۳ و ۱۵۱؛ نفس الرحمان، ص۱۳۴.
۲. جامع الأخبار، ص۱۶۳.
۳. بحارالأنوار، ج۱، ص۱۴؛ ر.ک: فهرست أسماء علماء الشيعة و مصنفيهم، ص۱۲۱، ص۲۵۷.
۴. رياض العلماء، ج۴، ص۹۹.
۵. خاتمهٔ مستدرك، ج۱، ص۳۵۱. و نيز ر.ک: نفس الرحمان، ص۱۳۴.
۶. بحارالأنوار، ج۱، ص۱۴.
۷. الوعايه، ص۱۹۲ـ۱۹۳.
۸. و نيز ر.ک: خاتمهٔ مستدرك، ج۱، ص۳۴۹ـ۳۵۳.
۹. امل الآمل، ج۲، ص۷۵؛ معالم العلماء، ص۳۸.

الحسن الكاشي الآملي[١]

الرجل، الصالح الجليل، والشاعر الماهر النبيل، محبّ اهل البيت عليهم السلام بقلبه ولسانه ومادحهم بطرائف لطائف نطقه وبيانه. الشيعي الإماميّ والمعاصر لآية الله العلاّمة الحلّي رحمه الله، صاحب العقود[٢] السبعة المعروفة في مدائح أميرالمؤمنين عليه السلام بالفارسية[٣].

قاضی نورالله در وصف او گفته: احسن المتكلمين مولانا حسن الكاشی الآملی ـ قدّس الله روحه العزيز ـ از جملهٔ مداحان خاص و غلامان با اخلاص حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام بوده، در طریقهٔ اخلاص خاندان هم‌عنان بوذر و سلمان، و در شیوهٔ مداحی ایشان ماحی مدائح دعبل و حسان.

---

١. برای مزید اطلاع دربارهٔ ایشان ر.ک: فرهنگ سخنوران، ص ١٦١؛ اعیان الشیعه، ج ٥، ص ٢٣١؛ روضات الجنات، ج ٢، ص ٢٦٨؛ ریحانة الادب، ج ٥، ص ٢٢؛ تاریخ ادبیات صفا، ج ٣، ص ٧٤٥؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن هشتم)، ص ٤٤؛ الذریعه، ج ٩، ص ٨٩٩ و ج ٢٥، ص ٢٣١؛ لغت‌نامه دهخدا، «کاشی»، ص ١٩۶؛ مجالس المؤمنین، ج ٢، ص ۶٢۶ و مقدمهٔ کتاب تاریخ محمدی او که به کوشش آقای رسول جعفریان در قم منتشر شده است.

٢. مخفی نماند که این عقود سبعهٔ ملا حسن کاشی در میان شیعه معروف بوده و در اوقات گرفتاری و در خواستن حوایج آن را می‌خوانده و حاجت می‌طلبیدند چنان‌که در روزنامهٔ شاه طهماسب اول صفوی است که در وقتی که با دشمن طرف بود و قوتش کم، بعضی صلاح دیده بودند که شیروان را به دشمن داده و نزاع را برطرف سازند. شاه طهماسب می‌فرماید: مرا در این حال درد دل گرفت و به غایت آزرده شدم چنان‌که گریه‌ام دست داد در اثنای گریه این ابیات از هفت بند مولانا حسن کاشی رحمه الله به خاطرم رسید گریان گریان می‌خواندم:

ای معظم کعبهٔ اصل از بیان مصطفی — قبلهٔ دنیا و دین جان جهان مصطفی

(إلی أن قال):

لاف مداحی در این حضرت نمی‌باید زدن
ای ثنا خوان تو ایزد از زبان مصطفی
عرض حاجت بر تو حاجت نیست می‌دانی که چیست
حال اخلاص من اندر خاندان مصطفی
منت خلقم به جان آورده از رُخ مِتاب
وارهان از منت خلقان به جان مصطفی
روی رحمت بر متاب ای کام جان از روی من
حرمت روی پیمبر را نظر کن سوی من

علی ابن المؤلف رحمه الله

٣. مجالس المؤمنین، ج ٢، ص ۶٢۶.

دولتشاه سمرقندی در تذکرهٔ خود گفته که: هیچ کس به متانت و لطافت او سخن نگفته [است]، مرد دانشمند فاضل بوده است، اصل او از کاشان، اما در خطّهٔ آمل متولد شده و در آن‌جا نشو و نما یافته چنانکه می‌گوید:

مسکن کاشی اگر در خطّهٔ آمل بود

لیکن از جد و پدر نسبت به کاشان می‌برد

وایضاً در آن تذکره مذکور است که، مولانا حسن بعد از زیارت کعبهٔ معظمه و مدینه مکرمه ـ شرفهما الله تعالی ـ به عزم زیارت مشهد امیرالمؤمنین﵇ به عراق عرب افتاد و به عتبه بوسی آن آستان شریف مشرف شد و قصیده‌ای که مطلعش این است بر روضه مطهّره خواند:

ای ز بدو آفرینش پیشوای اهل دین

وی ز عزّت مادح بازوی تو روح الامین

در آن شب حضرت شاه ولایت پناه را در خواب دید که عذر خواهی او می‌کند که، ای کاشی، از راه دور آمده‌ای و تو را دو حق است بر ما: یکی حق مهمانی و یکی حق صلهٔ شعر. اکنون باید به بصره روی و آن‌جا بازرگانی است او را مسعود بن افلح می‌گویند. او را از ما سلام برسانی و گویی که در سفر عمان در این سال کشتی تو خواست غرق شود یک‌هزار دینار برای ما نذر کردی و ما مدد کردیم و کشتی تو را به ساحل رسانیدیم. اکنون از عهدهٔ نذر بیرون آی. و از خواجهٔ بازرگان به حوالهٔ ما زر بستان.

کاشی به بصره آمد و با آن خواجه ملاقات نمود و پیغام امیرالمؤمنین﵇ بگذارد وبازرگان از شادی [چون گل] بشگفت و سوگند خورد که من این حال را با هیچ آفریده‌ای نگفته‌ام و فی الحال آن مبلغ را تسلیم مولانا حسن کاشی نمود و خلعتی لایق بدان مزید ساخت و به شکرانهٔ آن که فریاد شاه[1] ولایت شده دعوتی مستوفا جهت صلحا و فقرای شهر بداد.

و مولانا حسن از عهد شباب نیکو سیرت و خدا ترس و متّقی بوده و غیر از مناقب

---

۱. در اصل، شکرانهٔ آن‌که فریاد رس شاه ولایت شده.

خاندان نگفتی و به مدح ملوک اشتغال نکردی[1] چنانکه در همان قصیده‌ای که مطلعش مذکور شد گفته:

من غلام حیدر و آن گاه مداحی غیر
خواجگان حشرکی معذور دارندم در این

آن حسن نامم که اندر مدح داماد نبی
می‌کند بر طبع پاکم روح حسّان آفرین

پس قاضی نورالله اشعار بسیاری از او که در مدح امیرالمؤمنین ﷺ و اهل بیت طاهرهٔ او ﷺ است نقل کرده ازجمله گفته: وله أیضاً فی مدح إمام الإنس والجن علی بن موسی الرضا. علیه التحیة والثناء:

دوش چون دور شب تیره به پایان آمد
نوبت زمزمهٔ مرغ سحر خوان آمد

چشم جان از دم مشکین صبا روشن شد
گویی از مصر، نسیمی سوی کنعان آمد

چه عجب بوی بهشت ازدم بادی که در او
اثری از شرف خاک خراسان آمد

شرف خاک خراسان همه دانی که ز چیست؟
زان که در خطهٔ او روضهٔ رضوان آمد

مشهد پاک معلّای امام معصوم
آن که خاکش ز شرف افسر کیوان آمد

آن که درگلشن مهرش ز سر شرط ادب
دست فراش صبا مجمره گردان آمد

زآن که در حضرت جاهش ز پی قدر و محل
پر طاووس فلک مروحه جنبان آمد

---

۱. تذکرة الشعراء، ص۲۲۳.

آن کـه انـدر حـرم جـان مـحبان، مـهرش
مـالک چـار حـدِ خـانهٔ ایـمان آمـد
یک طـواف درش از قـول رسـول قـرشی
تـا بـه هـفتاد حـجِ نـافله یکسـان آمـد
مالک مُلک حقیقت تـویی از صـدق و یـقین
هـم ز قـرآن و خـبر، حـجت وبـرهان آمـد
ناکسی گر بـه تـعصبْ حـق تـو بـاز گـرفت
در کـمالیّت ذات تـو چـه نـقصان آمـد
در نـبوت چـه زمـان آیـد اگـر روزی چـند
اهـرمن نـامزد تـخت سـلیمان آمـد
گـر ز خـر طـبعی، گـوساله پـرستید یـهود
ز آنچه نقصان به سوی موسی عـمران آمـد[1]

أقول: وذكر ترجمة هذا الرجل صاحب الروضات و قال: وقدكان هذا المولى الجليل في ظاهر ما استفدناه من شعراء عالي مجلس السلطان محمد المعروف به شاه خداى بنده، و له حكايات لطيفة و مباحثات ظريفة مع العامّة العمياء، تشهد بعلوّ منزلته وارتفاع درجته في الإماميّة والتبرّى عن المنافقين. انتهى[2].

وقال صاحب «كمله»: في بلد الكاظمين قبرقرب السيد المرتضى﵀ يـقال: إنـه قـبر الحسن الكاشى المذكور ورأيت له كتاب الإنشاء بالفارسية يشتمل على علم وادب و شعر و حكم.

الحسن بن محمّد بن إبراهيم العاملي الدمشقي[3]

فاضل فقيه جليل، تلميذ فخر المحقّقين است وفخر المحقّقين او را اجازه داده و بر او ثنا فرموده.

---

۱. مجالس المؤمنين، ج ۲، ص ۶۳۶.
۲. روضات الجنات، ج ۲، ص ۲۶۸.
۳. امل الآمل، ج ۱، ص ۶۶.

الحسن بن محمّد بن إبراهيم بن محمّد بن إبراهيم بن محمّد بن الحسن بن زهرة الحسيني الحلبي[۱]

عالم فاضل جليل القدر، از تلامذهٔ جناب علّامه است.

الحسن بن محمّد بن أبي بكر الهمداني الدمشقي السكاكيني[۲]

او و پدرش از اکابر علمای شیعه بوده‌اند. ابن حجر عسقلانی در درر الكامنة في اعيان المائة الثامنة ترجمهٔ او را نوشته. در ۱۱ جمادی الأولی سنهٔ ۷۴۴ به سبب تشیع او به حکم قاضی شرف‌الدین مالکی او را شهید کردند.

الحسن بن محمّد حسن صاحب الجواهر[۳]

أمّه بنت السيد رضا بن بحر العلوم. تلمذ على الشيخ محمد طه والشيخ محمد حسين الكاظمي وغيرهما.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

الحسن بن محمّد بن الحسن الطوسي[۴]

الأجل العالم الفاضل الكامل، الفقيه المحدّث الثقة العارف بالأخبار والرجال، ابوعلي بن شيخ الطائفة الملقّب بالمفيد الثاني، صاحب شرح النهاية وكتاب الأمالي الدائر بين سدنة الأخبار والمرشد إلى سبيل المتعبد ينتهي إليه أكثر الإجازات.

---

۱. همان، ج ۲، ص ۷۶.

۲. در مورد شهید سعید ر.ک: الدرر الكامنة في اعيان المائة الثامنة، ج ۲، ص ۳۴.

۳. در ترجمه کوچک‌ترین فرزند صاحب جواهر (م ۱۳۴۵ هـ.) ر.ک: اعيان الشيعه، ج ۴۳، ص ۲۲۷؛ طبقات اعلام الشيعه، ج ۱، ص ۳۹۳؛ ماضي النجف و حاضرها، ج ۲، ص ۱۰۴؛ شعراء الغرى، ج ۱۰، ص ۴۰؛ النجم الزاهر في اعلام صاحب الجواهر، ص ۷.

۴. امل الآمل، ج ۲، ص ۷۶؛ معالم العلماء، ص ۳۷؛ الكنى و الالقاب، ج ۳، ص ۱۷۲؛ ماضي النجف و حاضرها، ج ۲، ص ۴۷۱؛ ريحانة الادب، ج ۴، ص ۶۱؛ مستدرك الوسائل، ج ۳، ص ۵۱۷؛ اعيان الشيعه، ج ۲۳، ص ۹۶؛ الذريعه، ج ۲، ص ۳۰۹ و ج ۱۴، ص ۱۱۰؛ هدية الاحباب، ص ۲۶۲؛ رياض العلماء، ج ۱، ص ۳۳۴؛ تنقيح المقال، ج ۱، ص ۳۰۶؛ لؤلؤة البحرين، ص ۳۰۴؛ لسان الميزان، ج ۲، ص ۳۰۹؛ الاجازة الكبيره، ص ۱۳.

الحسن بن محمّد الحسن بن علي بن محمّد بن علي بن القاسم بن موسى بن عبدالله بن الإمام موسى الكاظم عليه السلام[۱]

أبو محمد، نجيب الدين، سيد فقيه جليل مقرى ديّن. تلميذ سيد مرتضى[۲] رحمه الله است.

الحسن بن محمّد بن الحسن القمي (صاحب تاريخ قم)[۳]

قال في رياض العلماء: كان من أكابر قدماء علماء أصحابنا، و من المعاصرين للشيخ محمد بن علي بن بابويه القمي، شيخ الشيعه. و يروي عن الشيخ حسين بن علي بن بابويه القمي، أخي الصدوق، بل عنه أيضاً.

له كتاب تاريخ قم صنّفه للصاحب بن عباد و قد ذكر في أوله كثيراً من أحواله وخصاله وفضائله وترجمه بالفارسية الحسن بن عليّ بن عبدالملك[۴] القمي بأمر الخواجه فخرالدين إبراهيم بن الوزير الكبير الخواجه عمادالدين محمود بن الصاحب الخواجه شمس‌الدين محمد بن علي الصفّي في سنة ۸۶۵ ثمانمائة وخمسة وستين. قال في «ض»: ثم إنّ لهذا المورّخ الفاضل [أعني مؤلّف الأصل-] أخاً فاضلاً، و هو أبوالقاسم عليّ بن محمد بن الحسن الكاتب القمي، كما يظهر من هذا الكتاب (أى تاريخ قم) أيضاً، وأكثر فوائد هذا الكتاب و ما يتعلق بأحوال خراج قم و بعض أحواله مأخوذ منه[۵]. «كمله».

---

۱. امل الآمل، ج ۲، ص ۷۷؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۲۴؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۲۴. در بعضی نسخ امل الآمل نسب ایشان تا امیرالمؤمنین علیه السلام احصاء شده است.

۲. وی سید اجل مرتضی بن ابوالحسن مطهّر بن ابی القاسم علی است. ر.ک: فهرست منتجب‌الدین، ج ۱، ص ۷۲، ص ۱۰۰.

۳. برای دریافت اطلاعات گسترده‌تر ر.ک: اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۲۴۶؛ ریاض العلماء، ج ۱، ص ۳۱۸-۳۴۰؛ خاتمهٔ مستدرک، ج ۱، ص ۳۶۵؛ رجال قم؛ الذریعه، ج ۳، ص ۲۷۷؛ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۴۲؛ الجامع فی الرجال، ج ۱، ص ۵۴۷.

۴. در ریاض العلماء «عبدالله» است.

۵. ریاض العلماء، ج ۱، ص ۳۱۸.

الحسن بن محمّد الدستاني[١] [الدمستاني]

نسبة إلى دستان قرية من قرى البحرين، كان من فضلاء عصره و علماء مصره، محقّقاً مدققاً بارعاً ماهراً في علم الرجال وعلم الحديث كثير النثر والنظم مجيداً فيهما، طويل الباع في الفقه والاستدلال. قال في «كملة»: عندي له كتاب انتخاب الجيد من تنبيه السيد، وله منظومة في التوحيد ورسالة في استحباب الجهر بالتسبيح في الأخيرتين وهو صاحب الأشعار في مآثم الكفار. توفّي ٢٣ شهر ربيع الأول سنة ١١٨١.[٢]

الحسن بن المحمّد الديلمي

صاحب ارشاد القلوب. گذشت در ابن ابی‌الحسن الديلمی.

الحسن بن محمّد زمان الرضوي المشهدي[٣]

سيد فاضل عالم محقّق جليل القدر، صاحب كتابي در استدلال، ناتمام، معاصر «ح مل».

الحسن بن محمّد شرفشاه[٤]

السيد أبومحمد ركن‌الدين العلوى الاسترآبادى، علّامة في العلوم العقلية والنقلية، أخصّ أصحاب المحقّق نصيرالدين الطوسى﵀ قال في «ض»: له كتاب

---

١. در اعيان الشيعه، ج٥، ص ٣٦٠، «الدمستانى» كه قريه‌اى است از قراى بحرين آمده، ر.ك: انوار البدرين، ص ٢١٧.

٢. امل الآمل، ج٢، ص ٧٧؛ اعيان الشيعه، ج٥، ص ٢٥١؛ نجوم السماء، ص ١١٩؛ مطلع الشمس، ج ١، ص ٢٩٥؛ رياض الجنه، ج٢، ص ٤١٣.

٣. در تاريخ وفات فقيه دمستانى اختلاف است. آقابزرگ تهرانى در الكواكب المنتثره، ص ٥٣، سال ١١٨١ را ذكر كرده، شيخ مرادى ١٢٨١ هـ. ذكر كرده و علّامه دكتر عبدالهادى فضلى در كتاب هكذا قرأتهم، ج ١، ص ٥٣، سال ١١٨١هـ. را صحيح دانسته و شواهدى بر قول خود آورده است.

٤. اعيان الشيعه، ج٥، ص ٢٥٥؛ رياض العلماء، ج ١، ص ٣٢٠؛ روضات الجنات، ج ٣، ص ٩٦؛ ريحانة الادب، ج ٨، ص ٥٣.

منهج الشيعة في فضائل وصي خاتم الشريعة ألّفه باسم السلطان أويس بهادر خان وعندنا من مؤلفاته شرحه على قواعد العقايد لخواجه نصيرالدين أستاذه ـ انتهى[۱] ـ وبالجملة: كانت وفاته بتبريز وقبره إلى الآن فيها معروف. «كملة».

الحسن بن محمّد بن علي المُهَلّبي الحلبي[۲]

عزالدين فقيه فاضل عالم محقّق، صاحب كتاب انوار البدرية في رد شبهة القدرية. «ح مل»، گفته: ديدم آن را در كتابخانهٔ مباركهٔ رضويه. و در «كمله» است كه اين كتاب رد است بر كتاب شيخ يوسف بن مخزوم واسطى اعور، كه در رد اماميه نوشته، و اين شيخ از علماى اول دولت صفويه است.

فقير گويد كه، كتابى كه در ردّ اعور است اسمش توضيح الانوار بالحجج الواردة لدفع شبهة الأعور است و نزد من نسخه‌اى است كه در آخر خط شيخ اجل شيخ محمد بن مؤذن جزينى است.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

الحسن بن محمّد بن محمّد الآوي الحسيني[۳]

عالم فاضل جليل روايت مى‌كند از او ابن معيه.

الحسن بن محمّد معصوم القزويني الحائري الشيرازي[۴]

فاضل نبيل، وعالم جليل، شاعر اديب اريب، جامع معقول و منقول، مشتهر به مهارت در فن اصول، مروج احكام به موعظه و عذوبت كلام از شاگردان عالم ربانى آقاى بهبهانى است، و از مصنّفات اوست: مصابيح الهدايه در شرح بداية شيخنا الحر

---

۱. روضات الجنات، ج ۳.

۲. امل الآمل، ج ۲، ص ۷۸؛ تعليقة امل الآمل، ص ۱۲۲؛ رياض العلماء، ج ۱، ص ۳۲۳؛ اعيان الشيعه، ج ۵، ص ۲۶۵؛ الذريعه، ج ۲، ص ۴۱۹.

۳. امل الآمل، ج ۲، ص ۷۸.

۴. وحيد بهبهانى، ص ۲۴۲، فارس نامه ناصرى.

العاملی﵀، تمام نشده و تنقیح المقاصد الأصولیه و کشف الغطاء و تلخیص الفوائد که به منزلهٔ شرح است بر فوائد استادش، استاد اکبر، و ریاض الشهادة فی ذکر مصائب السادة (مشتمل بر سی مجلس) و مختصر آن مسمی به نور العین و در «کمله» است که کشف الغطاء او در اخلاق و مشهور است بالغرة الغراء. و مرحوم ملا حسینقلی همدانی ثنا می‌گفت بر آن کتاب و امر می‌فرمود به مطالعهٔ آن. و في «ضا»: کانت وفاته في العشر الثالث من هذه المائة﵀ أی المائة الثالثة و در فارس‌نامه ناصری است که، در سال هزار و دویست و چهل در شیراز وفات نمود. و آن جناب، والد جناب ادیب اریب فاضل کامل حاجی محمد حسین متخلص به حسینی، صاحب چند مجلد از اشعار مثنویات است.

الحسن بن محمّد بن مكّي العاملي الجزيني[1]

جمال‌الدین أبومنصور ابن الشهید فاضل فقیه محقّق جلیل. والدش به او و برادرش رضی‌الدین ابوطالب و برادر دیگرش ضیاءالدین ابوالقاسم علی اجازه عنایت فرموده.

الحسن بن موسى النَوْبَخْتِيّ[2]

أبومحمّد عالم متکلّم جلیل، فیلسوف. پسر خواهر شیخ ثقهٔ جلیل القدر ابوسهل[3]

---

۱. امل الآمل، ج ۱، ص ۶۷.

۲. برای دریافت اطلاعات بیشتر ر.ک: رجال نجاشی، ص ۴۶؛ رجال کشی، ص ۴۴۴؛ فهرست طوسی، ص ۴۶؛ فهرست ابن النديم، ص ۲۲۵؛ معالم العلماء، ص ۳۲؛ رجال طوسی، ص ۴۶۲؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۷۸؛ اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۳۲۰؛ الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۱۵۴؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن چهارم)، ص ۱۰۲؛ ریحانة الادب، ج ۶، ص ۲۴۸؛ الاعلام، ج ۲، ص ۲۳۹؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۳، ص ۲۹۸؛ الذریعه، ج ۱، ص ۳۰۴_۳۷۵، ج ۳، ص ۴۷۸ و ج ۱۶، ص ۲۳۹؛ لغت‌نامه دهخدا، «حسن»، ص ۶۰۹؛ خلاصة الاقوال، ص ۲۱؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۲۸؛ متفکرین اسلامی در برابر منطق، ص ۴۷.

۳. ابوسهل نوبختی اسماعیل بن علی بن اسحاق شیخ متکلمین اصحاب ما بوده است در بغداد، و مناظرهٔ او با حسین حلاج معروف است، و از برای او است تصانیف کثیره، کان﵀ جلیلا یجری مجری الوزراء و کان وجه الاصحاب و متقدم النوبختیین فی زمانه (منه﵀). قابل ذکر است که ابوسهل با حلاج، دو مناظره داشته است. ر.ک: عباس اقبال، خاندان نوبختی، و مقدمهٔ سید هبةالدین شهرستانی بر فرق الشیعه.

نوبختی است. علّامه در حق اوفرموده:

شيخنا المتكلّم المبرّز على نظرائه في زمانه قبل الثلاثمائة وبعدها. له على الأوائل كتب كثيرة. انتهى[۱].

قریب چهل کتاب در حکمت و کلام و توحید و حدوث عالم و رد بر اصحاب تناسخ و غلات و غیرها از قلم مبارکش بیرون آمده، و از جمله مصنّفات اوست کتاب فرق الشيعة[۲] و آن کتاب لطیفی است و نزد احقر موجود است.

قال فيه في تاريخ وفاة الإمام موسى بن جعفر عليه السلام: ويقال في رواية أخرى: إنّه دفن بقيوده وإنّه أوصى بذلك.

وفي «كملة» قال: كان يجتمع إليه جماعة من النقلة لكتب الفلسفة مثل أبي عثمان الدمشقي وإسحاق وثابت وغيرهم، وكان جمّاعاً للكتب قد نسخ بخطه شيئاً كثيراً، وله مصنّفات في الكلام و الفلسفة وغيرها ككتاب الآراء والديانات، وكتاب الرد على أصحاب التناسخ وكتاب التوحيد. الخ.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

الحسن بن نما الحلّي[۳]

فاضل جلیل القدر، و از مشایخ شیخ شهید محمد بن مکّی ـ رضوان الله علیه ـ است.

الحسن بن الهادي الأسدي الكاظمي[۴]

ينتهي نسبه إلى حبيب بن مظاهر رحمه الله كان من المعاصرين للشيخ جعفر كاشف الغطاء، و للسيد الأعرجي، والشيخ اسدالله، و غيرهم رحمهم الله. كان من بيت علم و فقه و حديث قديماً وحديثاً، وله أولاد علماء و فضلاء. «كملة».

---

۱. خلاصة الاقوال؛ رجال النجاشي، چاپ جامعه مدرسین، ص ۶۳.

۲. این کتاب را آقای دکتر محمد جوادمشکور به فارسی ترجمه وانتشارات بنیاد فرهنگ ایران چاپ کرده.

۳. امل الآمل، ج ۲، ص ۸۰.

۴. الكرام البررة، ج ۱، ص ۳۶۱؛ النفحات القدسية، ص ۱۵۹.

الحسن بن الهادي الموسوي العاملي الكاظمي[1]

السيّد السند، المحدّث الجليل، والعالم العامل الكامل، الفاضل النبيل، طول الفضل والأدب، الوارث العلم عن أب فأب، ذى البيت العالى العماد و الحسب الرفيع الآباء والأجداد، البارع الخبير، الماهر، سيّدنا المعاصر. أدام الله بقاه وبلّغه منتهى مناه.

جلالت شأنش بسيار، پيوسته مشغول مطالعهٔ علوم و تصنيف و تأليف است و تأليفات فايقه‌اش كه دلالت برتبحر او می‌كند بسيار است چنانكه معلوم می‌شود از مراجعه به شرح او بر وجيزهٔ شيخ بهائی در درايهٔ[2] و شرح كبير او بر مقدمات كشف الغطاء و غيرهما و يكی از مؤلفات آن جناب تكملة امل الآمل است كه احقر از آن نقل می‌كنم در اين كتاب و رمز آن را «كملة» قرار دادم. و اين سيد معظم جليل يكی از مشايخ اين احقر است و سلسلهٔ جليله‌شان از اهل علم و نجابتند، و شيخ مرحوم در كلمهٔ طيبه چند كرامتی از مرحوم والدشان نقل فرموده ذكر دو حكايتش در اين‌جا شايسته است:

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فرموده: جناب عالم كامل، و سيد الافاضل، الورع التقی، آقا سيد هادی عاملی مجاور كاظمين ـ كثّر الله فی المسلمين أمثاله ـ كه در تقوا يگانه، و در فضل مردانه‌اند نقل فرمود كه، در سنهٔ ۱۲۷۸ آب دجله طغيان كرد و به دور بلد كاظمين احاطه نمود و راه‌ها مسدود شد و چون شط فرو نشست آب‌های ايستاده اطراف بلد از بساتين و

---

۱. برای دريافت اطلاعات بيشتر ر.ك: اعيان الشيعه، ج۵، ص۳۲۵؛ طبقات اعلام الشيعه، ج۱، ص۴۴۵؛ الاعلام، ج۲، ص۲۳۹؛ الكنی و الالقاب، ج۲، ص۴۵؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج۳، ص۲۹۹؛ مكارم الآثار، ج۶، ص۲۰۱۵؛ الاعلام، ج۲، ص۲۳۹؛ ريحانة الادب، ج۳، ص۴۲۴؛ الذريعه، ج۱، ص۱۶، ج۲، ص۳۵۹، ج۳، ص۱۳۷، ج۲۲، ص۳۲۰ و ج۲۴، ص۱۱۴؛ لغت‌نامه دهخدا، «صدر»، ص۱۶۳ و مقدمهٔ آثار ارزشمند و جاويد او، شهداء الفضيله، ص۱۳، علماء معاصرين، ص۱۰۷؛ مجله العرفان، ج۲۶، ص۲۳۸؛ هدية الرازی، ص۸۵؛ مصفی المقال، ص۱۳۰؛ معارف الرجال، ج۱، ص۲۴۹؛ زندگانی و شخصيت شيخ انصاری، ص۳۶۴؛ ديوان محسن الخضری، ص۱۰؛ معجم المطبوعات، ص۷۶۲؛ نزهة أهل الحرمين، ص۱۲؛ فهرست دار الكتب المصريه، ج۵، ص۲۳۶؛ النفحات القدسية، ص ۱۴۷.

۲. اين كتاب نهاية الدراية نام دارد و با تحقيق شيخ ماجد الغرباوی، توسط نشر المشعر منتشر شده است.

غیره که به قدر قامت بود و بعضی جاها زیادتر و گل و باطلاق زیاد مانع از رفتن به شط و آوردن آب شد، پس اهل بلد سدی بستند میان بساتین از بلد تا لب شطّ به مقدار آن که یک نفر از آن بگذرد و باقی جاها به جهت آب و گل قابل عبور نبود. روزی قریب مغرب به جهت نداشتن آب و احتیاج عیال ظرفی برداشتم و به کنار شط رفتم و وضو ساختم و ظرف را پر کردم چون خواستم برگردم به جهت ظلمت آن راه باریک گم شد، از مراجعت مأیوس شدم چه به هر کجا قدم می‌گذاشتم فرو می‌رفت در گل که محیط بود به اطراف شط، به نحوی که مستقر نمی‌شد تا مطمئن شده خود را به ساحل برسانم و به همین حال ماندم و ظلمت فرو گرفت و عازم شدم بر توقف در آن مکان با نهایت تشویش که از جهت عیال داشتم پس به باب الحوائج حضرت موسی بن جعفر﵇ استغاثه کردم و متوسل شدم. ناگاه مردی از میان باغ‌ها پیدا شد و بر من سلام کرد. پس از او خجل شدم که مرا به این حال دیده که در گل فرو مانده‌ام. از حالم پرسید از برای او شرح کردم پس نزدیک شد و دست مرا گرفت و ظرف آب را برداشت و هر کجا قدم می‌گذاشت من پای خود را در جای قدم او می‌گذاشتم و با او سیر می‌کردم تا رسیدم به اول سدی که از او می‌گذشتند پس به او گفتم: خداوند تو را جزای خیر دهد ظرف را به من ده. گفت: تو نمی‌دانی چگونه او را برداری و او در پیش و من در پشت سر او می‌رفتم و در مقداری از سیر سؤال می‌کردم که ظرف را به من ده و برگرد و او قریب به همان مضمون به من جواب می‌داد، و من چنان غافل بودم که ملتفت نشدم که آب همه اطراف را گرفته و از برای احدی محلّی در این بساتین نمانده و از این جهت اصرار می‌کردم که به محل خود برگردد به خیال آن که از سکنهٔ بساتین است تا آن که نزدیک شدیم به اواخر سد، پس ظرف را به من داد و دست مرا گرفت که در آب نیفتم چون راه سد تنگ بود و مرا مقدم داشت چون در پشت سر من افتاد برگشتم به طرف او که برای زحمتش چیزی به او دهم او را نیافتم. آن وقت ملتفت شدم و گفتم: سبحان‌الله! من چگونه به این شخص اصرار می‌کردم که برگرد

و حال آن‌که در این زمین محلّی نبود که او به آن‌جا برگردد و دانستم که او از بندگان صالحین بود[۱].

حکایت دیگر: نیز از آن جناب نقل فرموده که، وقتی لباس‌های عیال مندرس شد و از من مطالبهٔ جامهٔ نو داشتند و این در ماه رمضان بود و دستم به غایت تهی و از قیمت آنها خالی. پس اعراض کردم چون اعاده کردند، وعده دادم که در عید فطر خواهم گرفت. پس راضی نشدند و به اصرار خود باقی ماندند. فرزندم سید حسن بی‌اطلاع من از بعضی اصدقا در بازار برای هر یک از ایشان یک پارچه گرفت به نحو اختلاف، برای بعضی پیراهن، وبرای بعضی زیر جامه وهکذا. چون شب اول ماه شوال شد صدای مردی از در خانه بلند شد که اهل خانه را آواز می‌کرد. پس یکی از فرزندان رفت نزد او بقچهٔ بسته‌ای به او داد و رفت. چون آورد و گشودیم دیدیم رخت‌های اهل خانه است از بزرگ و کوچک بر حسب قامت و مقدارشان سوای آن یک پارچه که بی اذن من گرفته بودند که در لباس هر یک نبود و من جهت نقصان آن پارچه‌ها را از رخت‌های هر یک ندانستم تا آن‌که فرزندم سید حسن به من خبر داد از آنچه کرده بود بدون اذن من پیش ازآن[۲].

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

الحسن بن هبة الله بن رطبة السوراوي[۳]

شیخ جمال‌الدین، فاضل، فقیه، عابد، صاحب تصنیف است. روایت می‌کند از او ابن ادریس.

الحسن بن یحیی بن الحسن بن سعید الحلّي[۴]

فاضل، عظیم الشأن، والد محقّق ابوالقاسم جعفر است. روایت می‌کند محقّق از او.

---

۱. کلمه طیبه، ص ۱۴۰.

۲. همان، ص ۱۲۸.

۳. امل الآمل، ج ۲، ص ۸۰؛ اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۳۹۰؛ ریاض العلماء، ج ۱، ص ۳۴۹؛ معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۱۵۴.

۴. برای مزید اطلاع ر.ک: امل الآمل، ج ۲، ص ۸۰.

الحسن اليزدي[۱]

عالم فاضل، زاهد عابد، ورع تقی، از تلامذهٔ آسید محمد طباطبائی بوده، در اوایل امر در تهران ساکن بود، لکن در اواخر ساکن کربلای معلّا گشت و مدفنش در همان ارض مقدسه واقع شد. و از تألیفات اوست کتاب مهیج الاحزان[۲] در مقتل و این شیخ در اِیکا برحضرت سیدالشهداء ـ ارواحنا فداه ـ و اقامت عزای ائمهٔ هدیﷺ نهایت مداومت و مواظبت داشته و پیوسته در منزل خود مجلس عزایی برای حضرت ابوعبدالله الحسینﷺ برپا می‌داشت، و ذاکرین قرائت مصیبت می‌کردند و خود او هم در آخر ذکر مصیبت می‌فرمود، و در مسجد نیز منبر می‌رفت و موعظه می‌کرد و ذکر مصایب می‌نمود.

نقل است که، روزی از ایّام محرم در خانهٔ جناب آقا سید ابراهیم صاحب ضوابط مجلسی برپا بود. آخوند ملاحسن مذکور نیز حاضر بود و پهلوی سید نشسته بود. پس یکی از ذاکرین در منبر قصهٔ آمدن شیر را بر سر اجساد شهدا بیان کرد و این که آن شیر امیرالمؤمنینﷺ بود که به هیأت اسد به قتلگاه حاضر شده بود چون ذاکر از منبر فرود آمد آخوند او را نزد خویش طلبید و با وی فرمود: این خبر را که بر بالای منبر خواندی دروغ است. امیرالمؤمنینﷺ به صورت شیر در نمی‌آید. و بعد از این چنین خبری را بالای منبر ذکر مکن و از گفتهٔ امروز هم توبه کن. آن ذاکر صیغهٔ توبه جاری ساخت و جناب سید ابراهیم استماع می‌فرمود و در این باب هیچ تکلّم نفرمود.

---

۱. ترجمه با یادی از عالم مجاهد یزدی (م۱۲۴۵) در منابع زیر نیز آمده است: الکرام البرره، ج ۱، ص ۳۴۶؛ مکارم الآثار، ج ۴، ص ۱۸۴۶؛ ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ج ۲، ص ۹۵۹؛ آئینه دانشوران، ص ۲۰۵؛ قصص العلماء، ص ۱۰۱؛ الذریعه، ج ۲۳، ص ۲۹۹؛ دائرة المعارف تشیع، ج ۱، ص ۱۶؛ بیان المفاخر؛ وفیات العلماء، ص ۱۶۸؛ ریحانة الادب، ج ۳، ص ۴۰۲.

۲. در سال ۱۲۳۷ هـ. این کتاب را که دربارهٔ رویداد کربلا و شهادت امام حسینﷺ است به انجام رسانیده و در سال ۱۲۷۱ ـ ۱۲۷۲ هـ. در تهران چاپ کرد. و اخیراً با تحقیق و ویرایش آقای محمدحسین رحیمیان به چاپ رسیده است.

الحسن بن يوسف بن علي بن المطهّر الحلّي[۱]

الشيخ الأجل الأعظم، والطود الباذخ الأشم، أبومنصور، آية الله جمال‌الدين علاّمة العالم، و فخر نوع بنى آدم، أعظم العلماء شأناً، وأعلاهم برهاناً، سحاب الفضل الهاطل، وبحر العلم الّذي ليس له ساحل، حامى بيضة الدين وماحى آثار المفسدين الّذي جمع من العلوم ما تفرّق في جميع الناس، و أحاط من الفنون بما لا يحاط به القياس، مروج المذهب والشريعة في المائة السابعة، ورئيس علماء الشيعة من غير مدافعة، صنف في كلّ علم كتباً[۲]، وآتاه الله من كلّ شيء سبباً. أما الفقه، فهو أبوعذره، وغواص بحره، وله فيه اثنىٰ عشر كتاباً هي ملجأ العلماء ومرجع الفقهاء، وهى: منتهى المطلب فى تحقيق المذهب خرج منه تمام العبادات، و قليل من المعاملات إلى عقد البيع، ونهاية الاحكام فى معرفة الاحكام، وكتاب تذكرة الفقهاء والموجود منه خمسة عشر جزء إلى مباحث النكاح، وكتاب مختلف الشيعة فى احكام الشريعه تام و تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية تام، و قواعد الأحكام، و إرشاد الأذهان، إلى أحكام الإيمان مجلد، وتلخيص المرام فى معرفة الاحكام مجلد، و تبصرة المتعلمين فى أحكام الدين، و رسالة واجب الاعتقاد، و رسالة السعدية و اجوبة المسائل السيد الجليل مهنّا بن سنان المدنى.

وأوّل ماصنّفه من هذه الكتب: كتاب المنتهى، وآخرها: المختلف وأحسنها وأدقها وأمتنها: القواعد، وأنفعها للمستدل: المختلف، و المنتهى، والتذكرة وأكثرها مسائل و أقربها للمتناول: كتاب التحرير.

وأمّا الأصول والرجال، فإليه فيهما تشد الرحال، و به تبلغ الآمال وهو ابن بجدتها

---

۱. امل الآمل، ج۲، ص۸۱؛ اعيان الشيعه، ج۵، ص۳۹۶؛ طبقات اعلام الشيعه، (قرن هشتم)، ص۵۲؛ الاعلام، ج۲، ص۲۴۴؛ روضات الجنات، ج۲، ص۲۶۹؛ الكنى و الالقاب، ج۲، ص۴۷۷؛ ريحانة الادب، ج۴، ص۱۶۷، معجم المؤلفين العراقيين، ج۳، ص۳۰۳؛ شذ الازار، ج۱، ص۲۱۳ و ۴۹۳؛ الذريعه، ج۲، ص۲۴۵، ج۳، ص۳۲۱، ج۷، ص۲۱۴ و ج۱۳، ص۴؛ مقدمه مختلف الشيعه علاّمة حلّى، روايت ولايت از محمد حسن امانى؛ بهجة الآمال فى شرح زبدة المقال، ج۳، ص۲۱۷ ـ ۲۳۷؛ هدية الاحباب، ص۱۰۲؛ رجال علامه حلّى، ص۴۵ ـ ۴۹؛ رجال ابن داود، ص۷۸؛ مجالس المؤمنين، ج۱، ص۵۷۰؛ بهجة الآمال، ج۲، ص۲۱۷؛ مشاهير شعراء الشيعه، ج۲، ص۱۵.

۲. ر.ک: علاّمه سيد عبدالعزيز طباطبائى، مكتبة العلاّمة الحلّى.

ومالك أزمتها.

وأمّا علم المنطق والكلام، فهوالشيخ الرئيس فيهما والإمام، وله﵀ في التفسير، والحديث، وفنون العربية كتب كثيرة ـ انتهى ملخصاً من رجال العلّامة الطباطبائي [۱].

بالجمله: آن جناب فرزند خواهر محقّق حلّی است، و تصانیفش در علوم با آن که تمام در نهایت تحقیق و تدقیق است به مرتبه‌ای بوده که حساب کردند اگر تقسیم شود برایّام عمر شریفش از مهد تا لحد، نصیب هر روزی کراسی [۲] شود و شیخ ابو علی در منتهی المقال از مجمع البحرین نقل کرده که، بعض فضلا پانصد مجلد از مصنّفات علّامه به خط خود علّامه دیدند. پس شیخ ابوعلی گفته، بلکه در کتاب روضة العارفین نقل کرده از بعض شرّاح تجرید که از برای علّامه قریب هزار تصنیف است [۳]. انتهی.

و از سید عبدالله شوشتری نقل کرده است که، جناب علّامه رسید به درجهٔ اجتهاد در حالتی که کودک بود و قلم تکلیف بر او جاری نشده بود و مردم منتظر بودند که به تکلیف برسد برای آن که تقلید او را نمایند.

و سید شهید قاضی نور الله شوشتری در مجالس المؤمنین [۴] در ضمن احوال آیة الله علّامه حلّی فرموده که، از جمله مراتب عالیه که جناب شیخ به آن امتیاز دارد آن است که برالسنهٔ اهل ایمان اشتهار یافته که یکی از علمای اهل سنّت که در بعضی فنون علمی، استاد جناب شیخ بود کتابی در رد مذهب شیعهٔ امامیه نوشته و در مجالس آن را بر مردم می‌خواند و اضلال ایشان می‌نمود و از بیم آن که مبادا کسی از علمای شیعه رد آن نماید آن را به کسی نمی‌داد که بنویسد، و جناب شیخ همیشه حیله می‌انگیخت که آن را به دست آورد تا رد آن نماید، لاجرم علاقهٔ استاد و شاگردی را وسیلهٔ التماس عاریت کتاب مذکور کرد و چون آن شخص نخواست که یک‌باره دست رد بر سینه التماس او نهد گفت: سوگند یاد کرده‌ام که این کتاب را زیاده از یک شب پیش کسی

---

۱. ر.ک: رجال السید بحر العلوم (الفوائد الرجالیه)، ج ۲، ص ۲۵۷ ـ ۲۸۷.

۲. ابن خاتون عاملی در شرح اربعین فرموده که کثرت تصنیف علّامه به مرتبه‌ای رسیده که محاسب و هم به ازای هر روز از عمر شریفش هزار بیت تخمین کرده است قلم بیان را چه گنجایش تحریر مراتب فضل و تعداد تصانیف اوست، ما برح سعیه مشکوراً و قدره مرفوعاً (منه﵀).

۳. منتهی المقال، ص ۱۰۸.

۴. مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۵۷۳.

نگذارم. جناب شیخ نیز آن قدر را غنیمت شمرد کتاب را بگرفت و به خانه برد که در آن شب از آن‌جا به قدر امکان نقل نماید و چون به کتابت آن اشتغال نمود، و نصفی از شب بگذشت خواب بر جناب شیخ غلبه نمود حضرت صاحب الزمان﷿ پیدا شد با شیخ گفتند که، کتاب را به من واگذار و تو خواب کن. چون شیخ ازخواب بیدار شد آن نسخه از کرامت حضرت صاحب الأمر تمام شده بود.

شیخ مرحوم در نجم ثاقب[1] فرموده که، این حکایت را در کشکول فاضل ألمعی علی بن ابراهیم مازندرانی معاصر علاّمهٔ مجلسی﵀ به نحو دیگر دیدم و آن چنان است که نقل کرد که آن جناب کتابی از بعض افاضل خواست که نسخه کند پس او ابا کرد از دادن و آن کتاب بزرگی بود تا آن که اتفاق افتاد که به او داد به شرط آن که یک شب بیشتر نود او نماند و استنساخ آن کتاب نمی‌شد مگر یک سال یا بیشتر، پس علاّمه آن را به منزل آورد و شروع کرد در نوشتن آن در آن شب پس چند صفحه نوشت و ملالت پیدا کرد. پس دید مردی از در داخل شد به صفت اهل حجاز و سلام کرد و نشست. آن گاه گفت: ای شیخ، تو مسطر بکش برای من این اوراق را و من می‌نویسم پس شیخ برای او مسطر می‌کشید و آن شخص می‌نوشت و از سرعت کتابت، مسطر به او نمی‌رسید چون بانگ خروس صبح بر آمد کتاب بالتمام به اتمام رسیده بود، و بعضی گفتند که، شیخ خسته شد خوابید، چون بیدار شد کتاب را نوشته دید. والله اعلم.

و از ریاض العلماء نقل است که، جناب علاّمه از تمامی مردم ازهد و اتقیٰ بود و از زهد آن جناب حکایت کرده آسید حسین مجتهد در رسالهٔ نفحات قدسیه که آن بزرگوار وصیت فرمود به جمیع نماز و روزه مدت عمر خویش و آن که حج نیز به نیابت او به جای آورند با آن که آن جناب حج گزارده بود چنانکه نقل کرده این را در شأن جناب شیخ علی کرکی. قدس الله روحهما[2].

ولادت علاّمه در ۲۹ شهر رمضان سنه ۶۴۸ و وفاتش شب شنبه ۱۱ محرم سنهٔ ۷۲۶ واقع شد و در نجف اشرف در جوار حضرت شاه ولایت ـ صلوات الله علیه ـ به خاک

---

۱. النجم الثاقب، باب هفتم، ذکر کسانی که در غیبت کبریٰ خدمت امام زمان﷿ رسیدند، ص ۲۹۴.
۲. ریاض العلماء، ج ۱، ص ۳۵۶.

سپرده شد. وفی النخبة:

وآيـة الله بـن يـوسف الحسـن سـبط مـطهّر فـريدة الزمـن
عـلّامه الدهـر جـليل قـدره ولد رحمة(۶۴۸) وعز عمره(۷۸)

و از برای آن جناب بر طایفهٔ امامیه حقوق عظیمه است، چه آنکه به برکات انفاس قدسیه و کتب شریفهٔ او جماعت بسیاری شیعی مذهب گشتند ازجمله آن که سبب شد از برای تشیّع سلطان محمد شاه خدا بنده اولجایتو خان وفي المقابيس: و رأى بعضهم في الرؤيا ما يكشف عن تقدمه في النشأة الأخرى على سائر العلماء، ولايسع المقام ولايناسب المرام بين أحواله ومزاياه مفصلاً. كما لايخفى.

الحسين بن إبراهيم بن سلام الله الحسيني الأمير نصيرالدين[1]

عالم فاضل، شاعر أديب. از اجداد سید علیخان است، و سید در «فه» او را ثنای بلیغ گفته و فرموده که، او و برادرش احمد شبیه بودند به سید رضی و مرتضی ـ رضوان الله علیهم[2] ـ وفات کرد سنهٔ ۱۰۲۳.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

الحسين بن إبراهيم القمي معروف به «ابن الخياط»[3]

فاضل جلیل. از مشایخ شیخ طوسی رحمه الله است.

الحسين بن إبراهيم بن محمّد معصوم الحسيني القزويني[4]

عالم جلیل، و سید نبیل، جامع معقول و منقول، و ورع بارع متقی صاحب کرامات

---

۱. امل الآمل، ج ۲، ص ۸۶
۲. سلافة العصر، ص ۴۹۸.
۳. امل الآمل، ج ۳، ص ۸۶
۴. برای مزید اطلاع ر.ک: اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۴۱۴؛ طبقات اعلام الشیعه، ج ۲، ص ۳۷۳؛ مکارم الآثار، ج ۲، ص ۳۳۹؛ الاعلام، ج ۷، ص ۲۴۷؛ ریحانة الادب، ج ۴، ص ۴۴۹؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۳۶۵؛ الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۶۴؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۳، ص ۳۰۷؛ الذریعه، ج ۲، ص ۴۹۸، ج ۴، ص ۴۰ و ج ۹، ص ۲۴۶؛ تتمیم امل الآمل، ص ۱۳۰، ص ۸۳؛ خاتمهٔ مستدرک، ج ۲، ص ۵۰؛ نجوم السماء، ص ۲۹۷؛ ریاض الجنه، ج ۲، ص ۴۲۵.

باهره، و مقامات عالیه، صاحب کتاب معارج الأحکام فی شرح مسالك الأفهام و شرائع الإسلام، و کتاب مستقصی الاجتهاد فی شرح ذخیرة المعاد و الإرشاد، و کتابی در رجال، و رساله‌ای در صلاة جمعه و غیر ذلك. در سنهٔ ۱۲۰۸[1] وفات کرد. قبر شریفش در قزوین مزاری است معروف مردم تبرّک می‌جویند به آن و حوایج خود را در آن مقام شریف از خدا می‌طلبند و کرامت بسیار ازآن سر می‌زند.

الحسين بن الأبزر[2] الحسيني الحلّي[3]

عالم فقیه، محدّث جلیل، شاعر، معاصر «ح مل». صاحب کتاب رجال، و کتابی در نحو، و رساله‌ای در علم بدیع، و غیره. صاحب «فه»[4] او را ذکر کرده و مدح نموده و قال: ولم أسمع من شعره غیر قوله مذیلاً لقول أبي الطیب:

أتى الزمان ينوه في سبيبته ... فسرهم وأتيناه على الهرم

وهم على كلّ حال أدركوا هرماً ... ونحن جئناه بعد الموت والعدم

الحسين بن أبي الحسين الشيخ الإمام قطب‌الدين الراوندي[5]

نصیرالدین أبوعبدالله عالم صالح شهید. «م»[6].

الحسين بن أبي الفرج بن ردة النيلي

الشیخ الإمام المهذب الدّین عالم، محقّق جلیل. روایت می‌کند والد علّامه

---

۱. مرحوم مؤلّف در جلد اول سفینة البحار، صفحهٔ ۲۷۱ وفات صاحب ترجمه را در سنه ۱۱۴۵ تعیین فرموده، والله العالم (علی بن المؤلف).
آیت الله لاجوردی در این جا نوشته‌اند: این مطلب نباید درست باشد، چون کتب رجال می‌نویسند: سید مهدی بحرالعلوم از او اجازه روایت داشته و در این تاریخ، سید بحر العلوم به دنیا نیامده، بنابراین آنچه در متن ذکر شده صحیح است. فتأمل.

۲. در سلافة العصر و اعیان الشیعة «حسین بن کمال‌الدین بن الأبزر» است. ر.ک: پاورقی امل الآمل.

۳. امل الآمل، ج ۲، ص ۸۶؛ اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۱۳۸؛ ریاض العلماء، ج ۲، ص ۶ و ص ۱۶۹؛ منصفی المقال، ص ۱۵۱؛ سلافة العصر، ص ۵۳۷؛ معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۱۷۵؛ ریاض الجنه، ج ۲، ص ۴۳۲.

۴. سلافة العصر، ص ۵۳۷.

۵. امل الآمل، ج ۲، ص ۸۷؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۳۰.

۶. بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۲۵، (فهرست منتجب‌الدین).

به توسط او از صاحب مکارم و از ابن حمزه طوسی و غیره.

النيل بلفظ الّذي يصبغ به الثياب في مواضع: أحدها بليدة في سواد الكوفة قرب حلة.

الحسين بن أحمد بن بكير الصيرفي البغدادي التمّار[1]

صاحب عيون مناقب اهل البيت عليهم السلام قاله ابن شهرآشوب. «مل».

الحسين بن أحمد بن الحجّاج[2]

ابوعبدالله الكاتب المحتسب النيلی البغدادی فاضل شاعر، ادیب اریب، از شعرای اهل‌بیت علیهم السلام است. و از برای اوست دیوان شعری کبیر در چند مجلد[3] و گفته شده که: از شعرش[4] ظاهر می‌شود که او از اولاد حجاج بن یوسف ثقفی است. و از اشعار اوست:

إن بني برمك لو شاهدوا ... فعلك بالغائب والشاهد

ما اعترف الفضل بيحيى أباً ... وما انتمى يحيى إلى خالد

معاصر بوده با سیدین [سید رضی و سید مرتضی] و در ۲۷ ج ۲ سنهٔ ۳۹۱ وفات کرد، و در پایین پای حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به خاک رفت. ابن خلکان گفته که ابن حجاج وصیت کرد که مرا در پایین پای حضرت امام موسی علیه السلام به خاک سپرید و بر

---

۱. امل الآمل، ج ۲، ص ۸۸.

۲. در ترجمه ابن حجاج ر.ک: امل الآمل، ج ۲، ص ۸۸؛ اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۴۲۷؛ معالم العلماء، ص ۱۴۹؛ روضات الجنات، ج ۳، ص ۱۵۸؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن چهارم)، ص ۱۰۶؛ الاعلام، ج ۲، ص ۲۴۹؛ الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۲۵۶؛ ریحانة الادب، ج ۷، ص ۴۶۴؛ تاریخ التراث، ج ۲، ب ۴، ص ۱۸۳؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۳، ص ۳۱۲؛ الذریعه، ج ۹، ص ۱۸؛ وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۴۲۶ـ۴۲۸، تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۱۴، الغدیر، ج ۴، ص ۸۸ـ ۱۰۰؛ ادب الطف، ج ۲، ص ۱۵۶؛ تحفة العالم فی شرح خطبة المعالم، ص ۲۷۴؛ تعلیقه امل الآمل، ص ۱۳۱؛ الکامل، ج ۹، ص ۵۸؛ هدیة الاحباب، ص ۶۳؛ دائرة المعارف تشیع، ج ۱، ص ۳۱۴؛ دائرة المعارف اسلامیه، ج ۱، ص ۱۳۰ و ابن حجاج از این بنده که توسط انتشارات دفتر تبلیغات منتشر شده است.

۳. کلیات اشعارش را بدیع اسطر لابی ـ هبة الله بن حسن (۳۴۲ه.ق.) در ۱۴۱ باب جمع کرده و آن را درة التاج فی شعر ابن الحجاج نام داده است.

۴. منتخب اشعار او را شریف رضی گرد آورده و آن را الحسن من شعر الحسین نامیده است.

لوح مزارم بنویسید: «وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید»[۱]. انتهی.

و چون وفات کرد سید رضی﵀ و غیره او را مرثیه گفتند.

و قصیدهٔ معروفه[۲]:

«یا صاحب القبة البیضاء علی النجف　　من زار قبرك واستشفی لدیك شفی»

از گفتهٔ اوست و از برای او در باب این قصیدهٔ شریفه قضیهٔ لطیفه‌ای است که در فصول علیه[۳] به آن اشاره کرده‌ام و آن قضیه را با قصیدهٔ او صاحب روضات[۴] در ترجمهٔ او شیخ مرحوم در دارالسلام[۵] ایراد فرموده‌اند و نیز هر دو نقل کرده‌اند خواب دیدن محمد بن قارون، حضرت زهراء و ائمهٔ هدی﵈ را درنزدیکی حرم مطهّر حسینی﵇ و ابن حجاج را با جامهٔ سبز مُعلَم به زر سرخ با عمامهٔ سبز و چنان نورانی بود که آفاق را روشن کرده بود و فرمایش حضرت فاطمه ـ صلوات الله علیها ـ که، کسی که ابن حجاج را دوست ندارد از شیعهٔ ما نیست و فرمایش یکی از ائمه﵈ که هر که ابوعبدالله را دوست ندارد مؤمن نیست[۶].

وبالجمله: علمای ادب ابن حجاج را ستایش بسیار کرده‌اند و او را در درجهٔ امرؤ القیس شمرده‌اند و ثعالبی در یتیمة الدهر در ترجمهٔ او گفته: هو وإن کان في أکثر شعره لا یستتر من العقل بسجف، ولا ینبئ رجل قوله إلا علی سخف، فإنه من سحرة الشعر، وعجائب العصر. وقد اتّفق من رأیته وسمعت به من أهل البصیرة في الأدب وحسن المعرفة بالشعر علی أنه فرد زمانه في فنه الّذی شهر به، وأنه لم یسبق إلی طریقته، ولم یلحق شاؤه في نمط، ولم یر کاقتداره علی ما یرده من المعانی الّتي تقع في طرزه، مع سلاسة الألفاظ وعذوبتها، وانتظامها في سلك الملاحة والبلاغة ـ إلی آخر ما قال وذکر من شعره کثیراً

---

۱. کهف (۱۸) آیه ۱۸. نظیر این وصیّت را خواجه نصیرالدین طوسی﵀ هم کرده است.

۲. این قصیده، ۶۴ بیت است و بعضی از ابیات آن در ادب الطف ج۲، ص۱۵۷، الغدیر، ج۴، ص۸۸ـ۸۹ و روضات الجنات و دارالسلام آمده است.

۳. ر.ک: دیوان شریف رضی، ج۲، ص۸۶۲ـ۸۶۴

۴. روضات الجنات، ج۳، ص۱۶۲ ـ ۱۶۴.

۵. دارالسلام.

۶. کلّ داستان را در کتاب ابن حجاج شاعر معروف قرن چهارم هجری نوشته‌ایم و نیز، ر.ک: اعیان الشیعه، ج۵، ص۴۲۹؛ دارالسلام، ج۱، ص۱۴۸؛ الغدیر، ج۴، ص۹۶؛ روضات الجنات، ج۳، ص۱۶۰ و ریاض العلماء؛ یتیمة الدهر، ج۳، ص۳۵.

لایهمنا ذکره. من أراده فعلیه بها[۱].

الحسین بن أحمد بن الحسین[۲]

فقیه محدّث صالح. جدِ امّی سید اجل فضل الله راوندی است. «م».

الحسین بن أحمد[۳] بن خالویه بن حمدان

الهمدانی الأصل، البغدادی المنشأ و التحصیل، و الحلبی المسکن والخاتمة، أبو عبدالله شیخ جلیل نحوی لغوی أدیب شاعر جامع فنون أدب و فضل، مشهور بـ«ابن خالویه» از فضلای امامیه وعارفین به عربیت است، و آل حمدان او را اکرام و احترام می‌نمودند، و ازاو استفاده علوم می‌کردند، و کتبی تصنیف کرده، من جمله کتاب الآل[۴] در امامت امیرالمؤمنین علیه السلام است که در آن موالید و وفیات ائمه اثنی عشر علیهم السلام را ذکر کرده، و کتاب مستحسن القرءات والشواذ[۵]، و کتابی در لغت، و کتاب اشتقاق الشهور والأیام[۶]، وکتاب الجمل فی النحو[۷]، و کتاب القراءآت[۸] و کتاب لیس[۹] و آن کتابی است کبیر مبنای او بر لیس فی کلام العرب کذا و لیس کذاست

---

۱. امل الآمل، ج ۲، ص ۸۹؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۳۳ و بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۲۴، (فهرست منتجب‌الدین).

۲. ثعالبی نام او را حسن (ج ۱، ص ۸۸) و ابن قفطی (ج ۱، ص ۳۲۴) نام پدرش را محمد ذکر کرده است.

۳. دربارهٔ ابن خالویه ر.ک: رجال نجاشی، ص ۵۰؛ فهرست ابن النديم، ص ۹۲؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن چهارم)، ج ۲، ص ۱۰۵؛ اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۴۱۹؛ ریحانة الادب، ج ۷، ص ۴۹۳؛ الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۲۷۴؛ معالم العلماء، ص ۴۱؛ الاعلام، ج ۲، ص ۲۴۸؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۲، ص ۳۱۰؛ تاریخ التراث، ج ۸، ص ۳۱۹؛ الذریعه، ج ۱، ص ۳۷، ج ۲، ص ۱۰۱، ج ۱۳، ص ۲۶۴، ج ۱۴، ص ۸۶، ج ۱۸، ص ۳۹ و ج ۲۰، ص ۱۹۹؛ یتیمة الدهر، ج ۱، ص ۱۳۶؛ طبقات ابن قاضی شهبة، ص ۲۶۳؛ بغیة الدعاة، ج ۱، ص ۵۱۹؛ انباه الرواة، ج ۱، ص ۳۱۴؛ البلغه، ص ۹۰.

۴. ر.ک: نجاشی، ص ۶۷؛ معالم العلماء، ص ۴۱؛ معجم الادباء یاقوت، ج ۹، ص ۲۰۴.

۵. نجاشی، گویا این کتاب از دست رفته باشد.

۶. این اثر به چاپ رسیده است، کوتینگن، ۱۸۵۴م.

۷. چاپ نشدهٔ مشهد، ج ۲، ص ۹۹۴.

۸. کتاب البدیع فی القراءات، به کوشش آربری، بوداپست، ۱۹۴۸ م. در یاد نامهٔ گلدزیهر چاپ شده است.

۹. این کتاب برای اولین بار در ۱۸۹۳ـ۱۸۹۴ م. به شکل ناقص توسط درنبورگ در مجلهٔ «تحقیقات عبری» و ←

و ممّا نقل عن كتاب ليس المذكور قوله: ليس في كلام العرب مؤنث غلب على المذكر إلّا في ثلاثة أحرف:

الاوّل: في التسالیخ فیکتبون «لثلاث مضین» و«ثلاث أن بقین» بإثبات إن الشرطية، لعدم تيقن بقائها، لجواز كون الشهر ناقصاً. وكذا يكتب في النصف لخمس عشرة ليلة «خلت» لا لنصف «خلا» لأنك لست على يقين من أنّه النصف! وتقول «صمت عشراً» ولا تقول «عشرة» مع أن الصوم لايكون إلّا بالنهار وكذا تقول: «سرت عشراً» لا «عشرة».

الثاني: إنّك تقول: «الضبع العرجاء» للمؤنث والمذكر.

الثالث: النفس مؤنثة و يقال: «ثلاثة أنفس» على لفظ الرجال، و لا يقال: «ثلاث أنفس».

وله مصنّفات أخرى غيرها وله شعر حسن فمنه قوله:

إذا لم يكن صَدْرَ المجالس سَيّداً ... فلا خيرَ فيمَنْ صدّرْته المَجالسُ

وكم قائلٍ: مالي رأيتك راجلاً! ... فقلت له: من أجْلِ أنّكَ فارِسُ![1]

وله مع المتنبي مناظرات. وحكي أنّ السيف الدّولة سأل جماعة من العلماء بحضرته ذات ليلة: هل تعرفون اسماً ممدود أو جمعه مقصور؟ فقالوا: لا. فقال لابن خالويه: ما تقول أنت؟ قال: أنا أعرف اسمين، قال: ما هما؟ قال: ما أقول لك إلّا بألف درهم، لئلّا تأخذه عنه بلا شكر؛ وهما صحراء وصحارَى، وعذراء وعذارَى[2]. وحكي أيضاً عنه أنه ذكر للحية مائتي اسم وقال: إن للأسد خمسمائة اسم وصنّفه وإنه صنّف جزءاً في الألفاظ المصدّرة بالكاف من أجزاء الإنسان وعدّها إلى مائة[3] وهذا يدل على كثرة اطلاعه، وتوسّع علمه.

← بار دیگر نیز توسط همو در سال‌های ۱۸۹۸ ـ ۱۹۱۰ م. در مجلهٔ آمریکایی «زبان و ادبیات سامی» و سومین بار توسط شنقیطی در ۱۳۲۷ ق. در قاهره به چاپ رسید. و در سال ۱۳۷۶ ق. چاپ دیگری از آن به کوشش عبدالغفور عطار در قاهره شد.

۱. یتیمة الدهر، ج ۱، ص ۱۳۷.

۲. گویند بعد از دو ماه دیگر به دو اسم دیگر اطلاع یافت که جرمی در کتاب خویش (التنبیه) ذکر کرده بود یکی صلفاء به معنای ارض غلیظه، و دیگری جزاء، یعنی زمین نمناک که جمع آنها صلافی و خباری است و پس از بیست سال بر پنجمین مطلع شد که ابن درید در جمهره آورده و آن سینا است، یعنی ارض خشنه و جمعش سیانی آمده است. (منه عفی عنه). ر.ک: بغیة الدعاة، ج ۱، ص ۵۳۰.

۳. و قد ذکر ثلاثین منها الحاج میرزا ابوالفضل فی شفاء الصدور فی شرح قوله و ابن آکلة الأکباد. (منه). ر.ک: شفاء الصدور، ج ۲، ص ۱۷۲.

توفّي بحلب سنة ٣٧٠.

وخالويه ـ بفتح اللام والواو ـ وفي آداب اللغة العربية قال: ومن آثاره الباقية رسالة في إعراب ثلاثين سورة.

الحسين بن أحمد السوراوي[١]

عالم فاضل جليل، روايت مى‌كند از او سيد رضى‌الدين على بن طاووس. رضى الله عنهما[٢].

الحسين بن أحمد بن طحّال المقدادي[٣]

شيخ أجل أبوعبدالله، عالم جليل. روايت مى‌كند از او ابن شهرآشوب، و قرائت كرده او بر ابوعلى طوسى.

الحسين الأردكاني المعروف بالفاضل، نزيل الحائر المقدّس[٤]

عالم محقّق مدقق، فقيه متبحر أصولي، مرجع للأحكام وملاذ للعلماء الأعلام، كان سوق العلم قائماً به، وتربى على يديه جماعة من العلماء وكان﵀ قليل الاعتناء بالدنيا والرياسة، كريم الأخلاق هشّاً بشّاً كثيرالملاطفة لا تأخذه في الله لومة لائم في قول الحق، توفّي﵀ سنة ١٣٠٢ في الحائر المقدّس. «كمله».

وقد أشرنا إلى ترجمته في ترجمة إبراهيم بن محمد باقر الموسوى.

---

١. امل الآمل، ج ٢، ص ٩٠؛ خاتمة مستدرك، ج ٢، ص ٤٣٧ ـ ٤٦٠.

٢. ر.ك: فلاح السائل، ص ١٤؛ كشف اليقين، ص ٧٩.

٣. امل الآمل، ج ٢، ص ٩٠؛ خاتمة مستدرك، ج ٣، ص ١٩؛ جامع الرواة، ج ١، ص ٢٣٢؛ روضات الجنات، ص ١٤٥؛ بحارالأنوار، ج ١٠٢، ص ٢٢١؛ رياض الجنه، ج ٢، ص ٤٤٩.

٤. ترجمه اعلم علماى عصر خود فاضل اردكانى ر.ك: احسن الوديعه، ج ١، ص ٩٩؛ اعيان الشيعه، ج ٢٧، ص ١٣٧ ـ ١٣٨؛ تاريخ اردكان، ص ٢٢٦ ـ ٢٣٠؛ الكنى و الالقاب، ج ٣، ص ٢٢؛ ريحانة الادب، ج ١، ص ١٠٥؛ آينه دانشوران، ص ٤٨٣؛ المآثر و الآثار، ص ١٤٤ ـ ١٤٥؛ نقباء البشر، ج ٢، ص ٥٣١؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ٢، ص ٤٦؛ الذريعه، ج ١، ص ١٧٩؛ معجم مؤلفى الشيعه، ص ١٩؛ زندگانى و شخصيت شيخ انصارى، ص ٤٠٨.

الحسين بن جعفر بن الحسين الحسيني الموسوي الخوانساري[1]

سید سند بارع فقیه نبیه، جد صاحب «ضا». از برای اوست شرحی بر دعای أبی‌حمزه و زیارت عاشورا و تعلیقاتی بر شرح لمعه، و ذخیره، و رساله‌ای در اجماع إلی غیر ذلك. محقّق قمی صاحب قوانین چند سال بر او تلمذ کرده و در «ضا» فرموده که، این بزرگوار ترک نکرد درشب‌ها تهجّد را و در روزها زیارت عاشورا را و نماز جماعت را اگر چه در خانه با اهل بیتش باشد و انصاف از نفس خود را و مواسات با فقرای مؤمنین واهتمام درامور مسلمین و بالجمله در هشتم رجب سنهٔ ۱۱۹۱ به رحمت ایزدی پیوست.

الحسين الجُعل المتكلم البصري[2]

ابن شهرآشوب گفته که، او کتابی در جواز ردّ شمس نوشته.

الحسين بن الحسن بن أحمد بن سليمان الحسيني البحراني[3]

فاضل فقیه ادیب شاعر، صاحب «فه» او را ذکر کرده و به علم و فضل و ادب و نظم او را ثنا گفته و نبذی از اشعار او را ایراد فرموده[4] و از جمله کلماتی که در حق او گفته:

---

۱. اعیان الشیعه، ج۵، ص۴۶۷؛ تاریخ بروجرد، ج۲، ص۱۹۱؛ روضات الجنات، ج۲، ص۳۶۷؛ خاتمهٔ مستدرك، ج۲، ص۵۶؛ مستدرك الوسائل، ج۳، ص۳۸۵؛ مناهج المعارف؛ ص۱۸۲؛ نجوم السماء، ص۲۹۸؛ ریحانة الادب، ج۲، ص۱۸۹؛ الذریعه، ج۶، ص۹۳ و ج۱۳، ص۲۴۶ـ۳۰۷؛ تتمیم امل الآمل، ص۱۳۲.

۲. روضات الجنات، ج۲، ص ۳۷۰. در مورد جعل کاغذی (۲۸۸ ـ ۳۶۹هـ.) ر.ک: امل الآمل، ج۲، ص۹۱؛ معالم العلماء، ص۴۲؛ اعیان الشیعه، ج۶، ص۹۴؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن چهارم)، ص۱۰۸؛ فهرست ابن النديم، ص۲۲۲؛ الاعلام، ج۲، ص۲۶۶؛ معجم المؤلفين العراقيين؛ ج۴، ص۲۷؛ لغت‌نامه دهخدا، «حسین»، ص۶۴۹.

۳. درباره ابومحمد غُریفی ر.ک: امل الآمل، ج۲، ص۹۲؛ اعیان الشیعه، ج۵، ص۴۷۰؛ انوار البدرین، ص۸۱؛ تنقیح المقال، ج۱، ص۳۲۵؛ ریاض العلماء، ج۲، ص۴۲؛ ریحانة الادب، ج۴، ص۲۳۲؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن یازدهم)، ص۱۷۷؛ معجم رجال الحدیث، ج۵، ص۲۱۴؛ خلاصة الأثر، ج۲، ص۸۷.

۴. سلافة العصر، ص۵۰۴.

قوله:

ذو نسب يـــضاهي الصـــبح عـــموده
وحسب أورق بـــــالمكرمات عـــوده
وناهيك بمن يـنتهى إلى النـبيّ فـي الانـتماء
وغصن شجرة أصلها ثابت وفرعها في السّماء
وهو بـحر عـلم تـدفقت مـنه العـلوم أنـهاراً
وبـــدر فـضل عـاد بـه ليـل الفـضائل نـهاراً

شبّ في العلم واكتهل وهمى صيّب فضله واستهل، فجرى في ميدانه طلق عنانه وجنا من رياض فنونه أزهاراً فنانه إلّا أنّ الفقه كان أشهر علومه، وأكثر مفهومه ومعلومه، عنه تقتبس أنواره، ومنه يقتطف ثمره ونوارّه. انتهى. وفات كرد سنهٔ ۱۰۰۱.

الحسين بن الحسن الجيلاني الأصفهاني[1]

عالم جامع حكيم بارع فقيه اديب، معاصر سيدعليخان مدنى شيرازى. خال جدّ جدّ صاحب «ضا». از مؤلفات اوست شرح بر صحيفه سجاديه و بر مفاتيح محدّث كاشانى و حواشى بر ذخيرهٔ سبزوارى و رساله‌اى در زيارات به فارسيه و غير ذلك. در اوايل امر خويش با والد فاضل خود از جيلان به اصفهان آمد و در محلهٔ لنبان منزل كرد و در آن محله مسجدى است معروف كه مى‌گويند حضرت مجتبى عليه السلام در ايّام خلافت خليفهٔ ثانى توجه به عجم فرموده و در آن‌جا وارد شده. آخوند مذكور مدرّس آن مسجد گرديد و در ۲۶ ماه مبارك سنهٔ ۱۱۲۹ وفات كرد و در تخت فولاد به خاك رفت.

الحسين بن الحسن بن الحسين بن علي بن بابويه القمي[2]

فقيه صالح. جدّ شيخ منتجب‌الدين على بن عبيدالله بن حسن بن حسين است.

---

۱. براى مزيد اطلاع ر.ك: روضات الجنّات، ج ۲، ص ۳۵۸؛ اعيان الشيعه، ج ۵، ص ۴۷۶؛ ريحانة الادب، ج ۵، ص ۱۳۷؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۳، ص ۳۱۸؛ الذريعه، ج ۱۳، ص ۳۵ و ج ۲۰، ص ۳۱۷؛ لغت‌نامه دهخدا، «حسين»، ص ۶۶۵؛ تذكرة القبور يا دانشمندان و بزرگان اصفهان، ص ۲۸۸؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۶، ص ۱۳۷؛ رياض العلماء، ج ۱، ص ۱۸۵؛ تتميم امل الآمل، ص ۱۲۰.

۲. امل الآمل، ج ۲، ص ۹۱؛ خاتمهٔ مستدرك، ج ۲، ص ۴۳۲.

الحسين بن الحسن العاملي المشغري[1]

كان فاضلاً صالحاً جليل القدر شاعراً أديباً. قرأ على شيخنا البهائي وعلى الشيخ محمد بن الحسن بن الشهيد الثاني، سافر إلى الهند ثم إلى أصفهان، ثم إلى خراسان و سكن بها حتّى مات. وكان﵀ موصوفاً بالفضل والعلم والفصاحة والكرم.

الحسين بن الحسن بن محمّد الموسوي الحسيني، الكركي، العاملي[2]

سيد المحقّقين[3]، و سند المدققين، وارث علوم الانبياء و المرسلين، و خاتم المجتهدين معروف به امير سيد حسين مجتهد، استاد شيخ شمس‌الدين محمد بن شيخ ظهيرالدين ابراهيم البحرانی و پسر دختر محقّق ثانی شيخ علی كركی.

چندی در قزوين ساكن بود، پس از آن به اردبيل رحلت نمود به امر شاه عباس اوّل و در آن‌جا شيخ الاسلام بود تا زمان وفات خود. گفته شده كه، در سنهٔ ۱۰۰۱ طاعون عظيمی در قزوين واقع شد و اين سيّد معظم وفات فرمود و سلطان نعش او را به عتبات عاليات حمل نمود.

و از برای اوست كتب نفيسه در فقه و كلام و حقيقت مذهب، و ردّ بدع عامه از جمله آنهاست: كتاب دفع المناوات عن التفضيل والمساوات فی شأن علي﵇ بالنسبة إلى سائر اهل البيت﵈، و كتاب رفع البدعة في حل المتعة و النفحات الصمدية، و النفحات القدسية، و سيادة الاشراف در بيان آن كه منتسب به امّ به آل هاشم از ايشان است، و اللمعة في عينية صلاة الجمعة، و التذكرة و التبصرة و الاقتصاد، و

---

۱. امل الآمل، ج ۱، ص ۶۹.

۲. امل الآمل، ج ۱، ص ۶۹؛ الاعلام، ج ۲، ص ۲۵۳؛ روضات الجنّات، ج ۲، ص ۳۲۰؛ ريحانة الادب، ج ۵، ص ۱۸۱؛ اعيان الشيعه، ج ۵، ص ۴۷۳؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۴، ص ۳۰؛ الذريعه، ج ۲، ص ۱۰۱ و ج ۸، ص ۲۳۲؛ تعليقة امل الآمل، ص ۴۵؛ رياض العلماء، ج ۲، ص ۶۲؛ تكملة امل الآمل، ص ۱۷۴؛ وقايع السنين والاعوام، ص ۴۸۸؛ گفتنی است كه صاحب روضات الجنات از سيد حسين كركی ـ قاضی اصفهان در عصر صفويه ـ ياد كرده است.

۳. اين القاب كه ذكر شد برای ميرسيدحسين مجتهد در مجلات و توقيعات كه مزين می‌شد اين عبارت مسطور می‌شده و حفيدِ او سيد محمد شفيع بن بهاءالدين العاملی در احوال عرفاء، حال او را نوشته و از عالم آرا نقل كرده كه جنازه شاه جنّت مكان را سيد مذكور غسل داد و بر او نماز كرد. (منه﵀).

الاعتقاد الحقة، و صحيفة الأمان، و شرح الشرائع، و شرح روضه كافي، و الرسالة الطهماسبية في الامامة، و دعامة الخلاف، و رساله‌ای در تعيين قاتل خليفهٔ ثانی، و رسائلی در توحيد، و در كيفيت استقبال ميت، و در تحقيق معنی سيّد و سيادت، و تعليقاتی بر صحيفهٔ كامله، و عيون اخبار، و غير ذلك، و نقل في حقّه: أنّ له كرامات عالية ومقامات سامية، منها هلاك الشاه إسماعيل الثاني السني باختناق فاجأه في ليلة من ليالي طربه بالباطل كان قد خرج فيها مع بعض من عشقه إلى أسواق البلد سكران من غير شعور، وكان قد هدد السيد المعظم إليه مراراً بالقتل وأوعده بذلك فيما قريب فدعا عليه في تلك الليلة بدعاء العلوي المصري إلى أن أخذ الله بذلك النكال في أشدّ حسرة له ووبال، و لما يمض من سلطنته على ما يزيد على سنة ونصف و من أراد تفصيل هذا الإجمال فعليه بكتاب عالم آرا ولصاحب «ضا» كلام مع صاحب الرياض في ترجمة هذا السيّد الجليل فراجع ثمّة[1].

ثمّ اعلم أنّ من المشاركين لهذا السيّد في بيته المقصودين بأذية ذلك السلطان المرتد المردود، السيد العالم الفاضل المروّج الأمير سيد علي الخطيب، وقد كان من علماء دولة السلطان شاه طهماسب الصفوي.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

الحسين الحسيني العميدي[2]

فاضل فقيه، صاحب شرح ارشاد علّامه.

الحسين بن الحسن بن يونس العاملي العيناثي[3]

شيخ فاضل، عالم ثقهٔ صالح زاهد عابد ورع فقيه ماهر شاعر، استاد «ح مل» و بسياری از فضلا و مشايخ ديگر. «ح مل» فرموده كه، بيشتر شاگردان او از فضلا و علما گرديدند به بركت انفاس او، و من خواندم نزد او از كتب عربيّه و فقه و فنون ديگر و

---

۱. روضات الجنات، ج ۲، ص ۳۲۵.

۲. امل الآمل، ج ۲، ص ۹۱؛ احياء الدائر، ص ۶۸؛ اعيان الشيعه، ج ۵، ص ۴۱۵؛ تنقيح المقال، ج ۱، ص ۳۱۶؛ رياض العلماء، ج ۳، ص ۵۰؛ ريحانة الادب، ج ۴، ص ۲۱۱؛ سلافة العصر، ص ۵۳۷؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۴، ص ۴۲.

۳. امل الآمل، ج ۱، ص ۷۰؛ تعليقة امل الآمل، ص ۴۷؛ رياض العلماء، ج ۲، ص ۴۴ و ۴۸؛ نجوم السماء، ص ۱۰۰.

بیشتر کتاب مختلف را و تألیف کرده رساله‌های متعدّده و کتابی در حدیث و کتابی در عبادات و دعا، و اوست اول کسی که اجازه داد مرا و ساکن در جبع بود و در همان جا وفات نمود. رحمه الله تعالی.

الحسين بن الحسين أبوالحسن الموسوي العاملي

سید جلیل، عالم فاضل فقیه. معاصر شهید ثانی و پدر زوجهٔ او و پدر سید علی، تلمیذ اوست.

الحسين بن حمدان الجنبلاني[1]

ـ بالجيم المضمومة والنون الساكنة والموحدة ـ الحضيني ـ بالمهملة المضمومة والمعجمة والنون بعد الياء وقبلها ـ وعن «ضح»: الخصيني بالمعجمة والمهملة المكسورة والمثناة من تحت.

أبوعبدالله، كان فاسد المذهب، كذّاب، صاحب مقالة ملعون لا يلتفت إليه «صه»، له كتب منها كتاب الاخوان، تاريخ الأئمة وغيرهما. روى عنه التلعكبرى وسمع منه في داره بالكوفة سنة ۳۴۴ وله منه إجازة، ومات في شهر ربيع الاول سنة ۳۵۸ وقال المحقّق البهبهاني: كونه شيخ الإجازة يشير إلى الوثاقة.

وقد ذكره شيخنا المحدّث النوري ـ نوّر الله مرقده ـ في الباب الرابع عشر من كتاب نفس الرحمن وذكر بعض الأخبار الغريبة وبعض مقالات باطلة عنه، ثمّ قال في كتابه: كيف يمكن التّعويل على متفرداته. نعم، كتاب الهداية المنسوب إليه في غاية المتانة والإتقان لم نرفيه ما ينافي المذهب، وقد نقل عنه وعن كتابه هذا الأجلاء من المحدّثين، كالشيخ أبي محمد هارون بن موسى التلعكبرى والشيخ حسن بن سليمان الحلّى في منتخب البصائر و رسالة الرجعة، و صاحب عيون المعجزات الّذى ذكر جمع أنّه السيّد المرتضى، والمولى المجلسى، وصاحب العوالم وغيرهم، ورأيت بخطّ الفاضل الماهر الآغا محمد علي بن الوحيد البهبهانى فيما علّقه على نقد الرجال ماهذا لفظه: قال شيخنا المعاصر: إنّ الّذى في

---

۱. ر.ک: رجال نجاشی، ص۴۹؛ فهرست شیخ، ص۸۲؛ خلاصة الاقوال، ص۱۰۳؛ نقد الرجال، ص۱۰۳؛ بحارالأنوار، ج۱۰۲، ص۶۴ (پاورقی که از فوائد اخذ شده است)؛ مقدمه هداية الكبرى.

كتاب الرجال إنّ الحسين بن حمدان الحضّيني كان فاسد المذهب، كذّاباً، صاحب مقالة، ملعون لايلتفت إليه، وظاهر لمن تدبّر هذا الكتاب وهو الهداية إنّه من أجلّاء الإمامية وثقاتهم، ولعلّ المذكور في كتب الرجال ليس هو هذا وإلّا فالتوفيق بينهما غير ممكن. والله اعلم[1].

الحسين بن الخليل الطهراني[2]

عالم فقيه كامل، كان أفقه علماء عصره، وأعدلهم في فهم كلمات الفقهاء، لم ير مثله في اعتدال السليقة في الفقه تخرج على صاحب الجواهر، وحضر مدّة درس العلاّمة الأنصاري، واستقل بعده في التدريس، وله الأنظار العالية والتنبيهات الجليلة في الفقه، وكان على جانب عظيم من التقوى والورع وكثرة الصلاة والعبادة، وكان صبوراً على الطاعات، وعلى مكاره الزمان وحوادث الدهر الخوّان، وعمّر عمراً طويلاً وتوفّي ليلة الجمعة الحادية عشرة من شوال سنة ۱۳۲۶ في مسجد السهلة ودفن في النجف الأشرف في المحل الّذي كان أعدّه لنفسه في جنب مدرسته. «كمله».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

الحسين بن دلدار علي النصيرآبادي الرضوي[3]

النقوى، المعروف بـ«سيد العلماء»، كان من كبار الفقهاء، وهو صاحب مناهج التدقيق ومعارج التحقيق في عدّة مجلدات في الفقه، و روضة الاحكام في الفقه وكتاب اعمال السنة وغيرها، وقد كتب صاحب الجواهر إليه كتاباً أثنى فيه على المناهج وبالجملة: هو والد

---

۱. نفس الرحمان في فضائل سلمان، ص ۵۶۶.

۲. در مورد عالم جليل آية الله خليل تهرانى ر.ک: احسن الوديعه، ج ۱، ص ۱۹۶؛ رجال ايران، ج ۱، ص ۳۸۹؛ علماء معاصرين، ص ۹۲؛ زندگانى و شخصيت شيخ انصارى، ص ۲۴۸؛ اعيان الشيعه، ج ۶، ص ۱۰؛ طبقات اعلام الشيعه، ج ۱، ص ۵۷۳؛ مكارم الآثار، ج ۳، ص ۸۹۵؛ ريحانة الأدب، ج ۲، ص ۱۵۹؛ لغت نامه دهخدا، «حسين»، ص ۶۵۲؛ الذريعه، ج ۱۰، ص ۳۳؛ معارف الرجال، ج ۱، ص ۲۷۶؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۱، ص ۳۴۳.

۳. در مورد سيد العلماء لكنهويى (۱۲۱۱ـ ۱۲۷۱ هـ.) ر.ک: طبقات اعلام الشيعه، ج ۲، ص ۳۸۷؛ اعيان الشيعه، ج ۶، ص ۱۱۲؛ ريحانة الادب، ج ۳، ص ۱۳۵ و ج ۶، ص ۲۳۳؛ مكارم الآثار، ج ۲، ص ۳۹۳؛ الذريعه، ج ۲، ص ۲۵۳، ج ۶، ص ۳۸۴، ج ۱۱، ص ۲۸۶، ج ۲۲، ص ۳۴۳ و ج ۲۵، ص ۴۳؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۴، ص ۶؛ لغت نامه دهخدا، «حسين»، ج ۸، ص ۶۴.

السيد محمد تقي وجدّ السيد ابراهيم سلطان العلماء. «كمله».

الحسين بن رضا البروجردي

بيايد در حسين بن محمد رضا.

الحسين بن رضا بن علي أكبر ابن السيد عبدالله[1]

سبط المحدّث الجزائري التستري مولداً ومنشأً ورياسة، والنجفي تحصيلاً ومدفناً، فقيه كامل من أجلة أصحاب العلاّمة الأنصاري، والسيد على التستري، وصاحب الجواهر، صنّف في الفقه فواكه الأحكام وفي الأصول فواكه الأصول و رسالة فوز العباد. توفّي بنجف سنة ۱۲۹۱. «كمله».

الحسين بن رطبة السوراوي[2]

شيخ فاضل جليل، روايت می‌كند از شيخ ابوعلی بن شيخ طوسی از والدش﵀.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

الحسين بن سالم[3]

شيخ فاضل صالح، تلميذ شهيد ثانی صاحب حواشی بر كتاب تمهيد القواعد استادش.

الحسين بن شهاب‌الدين بن الحسين بن محمّد [ابن حسين ظ] بن حيدر العاملي الكركي[4]

شيخ عالم فاضل حكيم ماهر طبيب اديب شاعر منشی، معاصر «ح مل» صاحب شرح نهج البلاغه و هداية الأبرار إلى طريق الأئمة الأطهار، و عقود الدرر در حل ابيات

---

۱. كلمهٔ طيبه، شجرهٔ طيبه، زندگانی و شخصيت شيخ انصاری﵀، ص۲۴۶.

۲. امل الآمل، ج۲، ص۹۳.

۳. همان.

۴. همان، ج۱، ص۷۰؛ رياض العلماء، ج۲، ص۷۵؛ معجم رجال الحديث، ج۵، ص۲۶۹؛ نجوم السماء، ص۹۳؛ رياض الجنه، ج۲، ص۴۴۰؛ الطليعه، ج۱، ص۲۶۲.

مطول و المختصر، و حاشیهٔ بر مطول و بر بیضاوی، و رسائلی در طب، و اصول دین و مختصر اغانی، و دیوان شعر و کتاب کبیری در طب، و کتاب اسعاف، و ارجوزه، در نحو و ایضاً در منطق. و شعر او نیکو و جیّد بوده خصوص مدایح او برای اهل بیت ﷺ. مدتی ساکن اصفهان بود سپس منتقل شد به حیدرآباد و چند سالی در آن‌جا بود تا در ۱۹ صفر سنهٔ ۱۰۷۶ وفات کرد و ما بین او و والد سید علیخان صداقت و مودت بوده و اشعار بسیار در مدح سید فرموده:

وكان ﷺ فصيح اللسان، حاضر الجواب، متكلماً حكيماً، حسن الفكر عظيم الحفظ والاستحضار، وذكره السيد عليخان في «فه»[1] وأكثر من مدحه وذكر من شعره شيئاً كثيراً، فمنه قوله:

جودی بوصل أو ببینِ ... فالیأس إحدی الرّاحتینِ
أیحلّ في شرع الهوی ... أن تذهبی بدم الحسینِ

وله أيضاً:

ولقد تأمّلت الزمان وأهله ... فرأیت نارالفضل فیهم خامدة
فتن تجوش[2] ودولة قد حازها ... أهل الرذلة والعقول الفاسدة
فقلوبهم مثل الحدید صلابة ... وأكفّهم مثل الصّخور الجامدة
فرأیت أنّ الاعتزال سلامة ... وجعلت نفسی واو عمرو الزائدة[3]

وقال «ح مل»: وعندی من شعره كثير بخطه في مدح أهل البيت ﷺ فمنه قوله في قصيدة[4]:

فخاض أمیرالمؤمنین بسیفه ... لظاها وأملاك السّماء له جند
وصاح علیهم صیحة هاشمیّة ... تكاد لها شم الشوامخ تنهدّ
غمام من الأعناق تهطل بالدماء ... ومن سیفه برق ومن صوته رعد
وصی رسول الله وارث علمه ... ومن كان في خمّ له الحلّ والعقد

---

۱. سلافة العصر، ص ۳۵۵ـ۳۶۷.
۲. در سلافة العصر «قفن تجوش» و در رياض الجنه، ج ۲، ص ۴۴۸ «فتن تجوس» است.
۳. سلافة العصر، ص ۳۵۹.
۴. امل الآمل، ج ۱، ص ۷۲.

لقد ضلّ من قاس الوصيّ بضده وذو العرش يأبى أن يكون له ندّ

قال أيضاً ومن قوله:

أبـــا حســـن هـــذا الّـــذي أســـتطيعه

بـــمدحك وهـــو المـــنهل الســـائغ العـــذب

فكـــن شـــافعي يـــوم المـــعاد ومـــؤنسي

لدى ظلمات اللحد [الحشران] إذ ضمّني الترب

وذكر أيضاً من شعره قوله:

كـــن قـــنوعاً بـــحاضرالعيش والبس مـــن غـــني النـــفس كـــلّ يـــوم غـــلالة

واقصر الطرف[1] عـن بـروق الأمـانى فـــالأمانى إدام خـــبز البـــطالة

قال السيد عليخان في أنوار الربيع في حسن الابتداء: ولما قدم الشيخ الأديب الشـيخ حسين بن شهاب‌الدين الطبيب وافداً على الوالد بالديار الهندية في سنة ثـلاث وسـبعين وألف، كان أول قصيدة امتدحه بها قصيدة مفتتحها قوله:

لك الخير لازيد يدوم ولا عمرو ولاماء يبقى في الدنان ولاخمر

فلم يبق في المجلس من يتعلق بأطراف الأدب، إلّا وأنكر هذا المطلع وقال: هذا بافتتاح مرثية أولى منه بافتتاح مدحة ولم يكن من عادة الوالد أن يتطير بشيء من الطيرة فلم يعبأ بذلك.

الحسين بن عبدالحق الأردبيلي المعروف بالإلهي[2]

المتوفّى سنة أربعين أوخمسين وتسعمائة، عـالم فـاضل، مـتبحر، حكـيم كـامل،

---

١. در اعيان الشيعه «و اقصر النفس» است.

٢. در مورد الهي اردبيلي ر.ك: روضات الجنات، ج ٢، ص ٣١٩؛ ريحانة الادب، ج ١، ص ١٦٨ـ ١٦٩؛ سخنوران آذربايجان، ج ١، ص ٤؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ٤، ص ١٤؛ فرهنگ سخنوران، ج ٥٥، ص ٥٦؛ الذريعه، ج ١، ص ١٠٤، ج ٢، ص ٧، ج ٤، ص ١٤١، ج ٦، ص ١٣٧، ج ٩، ص ٩٢ و ج ١٣، ص ٥٨؛ تاريخ اردبيل و دانشمندان، ج ١، ص ١٩٠؛ تحفهٔ سامى، ص ٤٩؛ روز سروش، ص ٧٤؛ فهرست رضوى، ج ٤، ص ٢٢٠؛ رياض العلماء، ج ٢؛ كشف الظنون، ج ١، ص ٨٤٢ و ج ٢، ص ١٨٥٦؛ دانشمندان آذربايجان، ص ٣٣٥، ٤٧ و ٤٨؛ رياض الجنه، ج ٢، ص ٤٧١. گفتنى است الهى، فرزند فاضلى به نام محمد داشته كه از سرگذشت او اطلاع دقيقى در دست نيست. رياض العلماء، ج ٢، ص ٩٩.

عارف متأله، شاعر جامع، ماهر در فنون عقليه ونقليه و طبيه، متصلب در تشيّع مهاجرت كرد در مبدأ خويش به شيراز و هرات به جهت تحصيل فضايل وكمالات، و قرائت كرد بر ملا جلال دوانی و امير غياث‌الدين شيرازی و امير جمال‌الدين عطاء الله بن فضل الله الحسينی و غير ايشان از فضلا و چون تكميل نفس كرد به وطن خود عود نمود و مصادف شد زمان او با اوان ظهور دولت سلطان شاه اسماعيل صفوی ﷺ پس تصنيف كرد كتبی در علوم و شرعيات؛ مانند شرح فارسی نهج البلاغه كه تأليف كرده به اسم شاه اسماعيل، و كتابی ديگر به فارسی در امامت و فضايل ائمه اثنی عشر ﷺ و تفسير فارسی در دو مجلد، و تفسير عربی، و ترجمهٔ مهج الدعوات، و رسالهٔ تركيه در امامت كه تأليف كرده آن را به جهت سلطان مبرور و شرح بر تهذيب علامه و حواشی بر شرح مواقف، و بر شرح مطالع، و بر شرح شمسيه و بر شرح هداية ميبدی، و بر شرح چغمينی، و بر شرح تذكرة الهيئة النصيرية، و بر تحرير اقليدس و بر بيست باب و غير ذلك و نقل شده كه اوست اول كسی كه تصنيف كرد در شرعيات به مذهب شيعه به فارسی.

وفي «ضا»: وكان له ميل شديد إلى التصوّف كما استفيد من كلماته واسترشاده من بركات خدمة الشيخ حيدر بن الشيخ صفی‌الدين الأردبيلی المشهور، وشرحه بلسان أهل الذوق وديوان شيخهم الشبستری المعروف به گلشن راز وغير ذلك من الأمارات عليه[1].

الحسين بن عبدالصمد بن محمّد بن علي عزّالدين الحارثي[2]

الهمْدانی ـ بسكون الميم ـ العاملی الجبعی والد شيخنا البهائی عالم ماهر محقّق مدقّق متبحّر جامع أديب منشئ شاعر، محدّث عظيم الشأن، ثقه جليل القدر. از

---

۱. روضات الجنات، ج ۲، ص ۳۱۹.

۲. امل الآمل، ج ۱، ص ۷۴؛ اعيان الشيعه، ج ۶، ص ۵۶؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۳۳۸؛ ريحانة الادب، ج ۴، ص ۱۲۶؛ الكنی و الالقاب، ج ۲، ص ۱۰۲؛ الاعلام، ج ۲، ص ۲۶۰، الذريعه، ج ۱، ص ۴۱۴، ج ۵، ص ۱۷۵، ج ۶، ص ۱۶۲، ج ۹، ص ۲۴۹، ج ۱۱، ص ۳۸ و ج ۱۵، ص ۷۰؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۴، ص ۱۷؛ رياض العلماء، ج ۲، ص ۱۰۸؛ خاتمهٔ مستدرك، ج ۲، ص ۲۳۲؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۸، ص ۱۴۸ و ج ۱۰۵، ص ۱۴۶؛ كشكول بحرينی، ج ۲، ص ۲۰۱؛ لؤلؤة البحرين، ص ۲۳؛ تعليقة امل الآمل، ص ۴۷.

فضلای تلامذهٔ شیخنا الشهید ثانی است، و مصاحب او در سفر و حضر. صاحب تعلیقات کثیره و تصنیفات رایقه. مانند کتاب درایه، و عقد الطهماسبی (الحسینی خ) در رد بر اهل وسواس، و کتاب الأربعین[1]، و شرح قواعد، و حاشیهٔ ارشاد، و شرح الفیه شهید، و رسالة فی الرحلة[2]، و رسالهٔ در اعتقادات حقه، و رساله‌ای در عینیت صلاة جمعه، و تعلیقاتی بر صحیفه کامله، و خلاصه علّامه و غیرهما، و دیوان شعر، و رسالهٔ تحفة أهل الإیمان فی قبلة عراق العجم و خراسان و این رسالهٔ رد است بر جناب محقّق کرکی، چه آن که آن بزرگوار امر می‌فرمود در باب قبله که جَدْی را قرار دهند ما بین کتفین و تغییر داد محراب‌های بسیار را.

فقیر گوید که، فعلاً ضریح مقدس حضرت ثامن الائمه﵇ متیاسر است و معروف است که به امر محقّق کرکی چنین کرده‌اند.

وبالجمله: این شیخ جلیل وجدّ او شیخ محمد بن علی، و برادرش عالم جلیل شاعر فقیه، نورالدین علی بن عبدالصمد صاحب الدرة الصفیة فی نظم الألفیه، و کثیری از فرزندان پدرش و عموهایش و دو فرزندش، شیخ بهائی و شیخ عبدالصمد صاحب تعلیقات بر رسالهٔ فرایض خواجه نصیر و فرزند فرزندش حسین بن عبدالصمد الثانی، قاضی هرات، تمامی از اعاظم فضلا و افاضل نُبَلا بوده‌اند، و جدش شیخ محمد جباعی همان است که مجموعهٔ شهید را به خط شریف خود نوشته و آن مجموعه نزد علّامه مجلسی﵀ بوده واز آن در بحارالأنوار نقل فرموده و خداوند تبارک و تعالی آن را روزی شیخ محدّث ما فرمود و در مستدرك از آن نقل کرده و من آن نسخهٔ شریفه را در کتابخانهٔ آن مرحوم زیارت کرده‌ام و از آن در بعض مجامیع خود نقل نموده‌ام و در ترجمهٔ شیخ محمد بن مکّی شهید ـ رضوان الله علیه ـ به آن اشاره خواهم نمود ـ إن شاء الله تعالی.

و شیخ حسین مذکور روایت می‌کند از شهید ثانی[3] و سید حسن بن جعفر کرکی و

---

۱. این بنده این کتاب را تحقیق و آمادهٔ نشر کرده است و نیز مناظرهٔ ایشان را با یکی از دانشوران عامهٔ اهل حلب، ترجمه و تحقیق کرده است.

۲. این رساله اخیراً تحقیق و توسط دفتر تبلیغات قم منتشر شده است.

۳. بحارالأنوار، ج۱۰۸، ص۱۴۸؛ انیس المسافر، ج۲، ص۲۰۱.

روایت می‌کند از او شیخ حسن بن شهید ثانی و سید حسن بن علی بن شدّقم الحسینی المدنی و نجل جلیلش شیخ بهائی و غیر ایشان ـ رضوان الله علیهم اجمعین ـ. و شیخ حسین در زمان شاه طهماسب صفوی مدتی در قزوین و چندی در مشهد رضوی و چندی در هرات شیخ الاسلام بود. صاحب ریاض العلماء فرموده که، چون در آن زمان اکثر اهل هرات عاری از معرفت و ولایت ائمه اثنی عشر ﷺ بودند سلطان مزبور امر فرمود شیخ راکه در هرات اقامت نماید و گمراهان آن ناحیه را ارشاد فرماید و سه قریه از قرای آن بلده به جناب شیخ بخشید و حاکم بلاد خراسان را امر فرمود که درهر روز جمعه بعد از نماز، سلطان محمد خدا بنده میرزا پسر پادشاه را در مسجد جامع کبیر هرات در خدمت شیخ حاضر نماید که استماع حدیث از جناب شیخ نماید و اوامر ونواهی شیخ را انقیاد نماید به نحوی که باعث شودکه احدی مخالفت شیخ ننماید. شیخ قریب هشت سال بدین منوال در هرات توقف داشت و افادهٔ علوم دینیه و اجرای احکام شرعیه می‌فرمود لهذا خلق بسیاری از هرات و نواحی آن به برکت انفاس قدسیهٔ او به شرف تشیع فایز شدند و آن ناحیه از لوث مخالفین پاک شد. پس جناب شیخ از هرات به قزوین سفر کرد و خدمت سلطان رسید و از سلطان رخصت طلبید که با پسرش شیخ بهاءالدین به مکهٔ معظمه مشرف شوند. سلطان آنجناب را اذن داد و پسرش را اجازه نداد و گفت: باید او بماند و مشغول تدریس علوم دینیه شود. پس شیخ حسین به مکه مشرف شد و بعد از ادای حج و فراغ از زیارت مدینهٔ متبرکه از طریق بحرین رجوع کرد و در آن بلده رحل اقامت افکند[1]. در لؤلؤه مسطور است که، شیخ مزبور چون به مکهٔ معظمه مشرف شد قصد نمود که بقیهٔ ایام حیات را در آن‌جا اقامت کرده باشد پس در عالم رؤیا دید که قیامت بر پا شده و امر خداوند عالم تعلق گرفت به این که زمین بحرین و آنچه در آن است بالا برده شود به سوی بهشت، پس چون این خواب را دید اختیار مجاورت بحرین و وفات در آن‌جا را نمود. پس از مکهٔ مشرفه به بحرین آمد و علمای آن‌جا از آمدنش مسرور شدند تا آن‌که فرموده که، شیخ در بحرین چندان اقامت داشت که تا در آن‌جا

---

۱. ریاض العلماء، ج۲، ص ۱۲۰ـ۱۲۱.

وفات یافت[۱]. و وفاتش در هشتم ربیع الاول سنهٔ ۹۸۴، و ولادتش در اول محرم سنهٔ ۹۱۸ بوده و قبر شریفش در آن بقاع مقدسه مزاری است که ارباب حاجات به جهت نیل طلبات نزد او حاضر می‌شوند.

و في «امل»[۲] قد أجازه الشهيد الثاني﵀ إجازة عامة مطولة[۳] مفصلة نقلنا منها كثيراً في هذا الكتاب. ونقل أسطراً من أوائلها ثم ذكر بعض ما قيل فيه من المراثي منها مرثية ولده:

يا جيرة[۴] هجروا واستَوطنوا هَجَراً ... واهاً لقلب المعنَّى بعدكُم واهاً

يا ثاوياً بالمصلّى من قُرى هجر ... كُسيتُ من حُللِ الرِّضوان أضفاها[۵]

أقَمتَ يا بَحرُ بالبحرينِ فاجتمعت ... ثَلاثةٌ كُنَّ أمثالاً[۶] أشباهاً

ثلاثة أنت أنداها وأغزرُها ... جوداً، وأَعذَبُها طَعماً وأصفاها

حَوَيتَ من دُرَرِ العَلياءِ ما حَوَيا ... لكنَّ درُّكَ أعلاها وأغلاها

ويا ضريحاً حوى[۷] فوقَ السِماك عَلا ... عليك مَن صلواتِ الله أزكاها

فاسحب على الفلكِ إلّا على ذيول عُلاً ... فقَد حَوَيتَ منَ العَلياءِ أعلاها[۸]

وفي «ضا»: نقل صاحب حدائق المقربين عن والد صهره المولى محمّد تقي المجلسي﵀ أنّه سمع من شيخه الشيخ بهاءالدين العاملي ولد هذا الجليل﵀ أنّه يقول: إنّ آباءنا وأجدادنا في جبل عامل كانوا دائماً مشتغلين بالعمل والعبادة والزهد، وهم أصحاب كرامات ومقامات، وأنّه نقل عن جدّه الشيخ شمس‌الدين الآتي إليه الإشارة أنّ في يوم من الأيّام نزل ثلج عظيم بديارنا ولم يكن في منزل جدنا ما يقوت به عياله، وكان الأطفال يبكون ويريدون

---

۱. لؤلؤة البحرين، ص ۲۶.

۲. امل الآمل، ج ۱، ص ۷۵.

۳. صورت این اجازه در بحار الأنوار، ج ۱۰۵، ص ۱۴۶ مضبوط است و نیز ر.ک: الذریعه، ج ۱، ص ۱۹۲.

۴. در بعضی منابع یا سارةً.

۵. قوله اضفاها هو بالضاد المعجمة يقال ضفا الثوب ضفوا فهو ضاف اى تام واسع (منه﵀).

۶. در اعیان «أنداداً».

۷. ر.ک: کشکول، ج ۱، ص ۲۶۸؛ خلاصة الأثر، ج ۳، ص ۴۵۱؛ امل الآمل، ج ۱، ص ۷۷؛ سلافة العصر، ص ۲۹۵؛ بهاءالدین العاملی أدیباً ـ شاعراً ـ عالماً، ص ۱۲۱ ـ ۱۲۳.

۸. در لؤلؤة البحرين، ص ۲۸ «علاه» است.

منه الطعام فقال جدّنا لجدّتنا سكّني الأطفال لندعو الله كي يطعمهم وإيانا. فأخذت شيئاً من الثلج وذهبتْ به إلى التنور المحمى وقالت: هذا هو الخبز أطبخه لكم. ثمّ أوقدت عليه وجعلت الثلج شبه الرغايف يضربها بالتنور وجدّنا مشغول بدعاء فلم يمض ساعة إلى أن خرج من التنور رغائف متعددّة فلمّا رأى جدّنا ذلك شكر الله سبحانه.

قال: ثمّ إنّ الشيخ البهائى قال بعد إيراده لهذه الحكايه: كنّا كذلك في جبل عامل ولمّا اوردنا ماء العجم سلبنا جميع ذلك ويتمثل بشعر الحافظ بالفارسيّة:

من ملک بودم و فردوس برين جايم بود آدم آورد در اين ديـر خـراب آبادم

انتهى وسيأتى في ترجمته كلمات في ذلك. إن شاء الله تعالى.

الحسين بن عبدالله الكرجي ثمّ الأصفهاني[1]

كان من عبيد الشاه عباس الصفوى ومن المقربين عنده، أصابته جراحة في محاصرة الشاه عباس لقلعة إيروان، و مع ذلك لازم العلم وقرأ على التقى المجلسى وغيره من أفاضل عصره حتى بلغ مابلغ من مراتب العلم والعمل وصنف كتباً منها كتاب زبدة المعارف في أصول‌الدين فارسى وصفه في «ض»: بالمولى الفاضل، العالم العابد. «كملة».

الحسين عبيدالله بن إبراهيم الغضائري[2]

أبوعبدالله، وجه الشيعة وشيخ مشايخهم. كان﵀ كثير السماع، عارفاً بالرجال ووصفه غير واحد من علماء العامة بنقل «ضا»: بأنه شيخ الرافضة في زمانه، وناهيك به له فضلاً ومنقبة.

و اين شيخ جليل از اجلاء شيوخ شيخ طوسى و نجاشى است، و صاحب تصانيف نافعه است در فقه و در فضل علم، و عدد ائمه﵈، و تسليم بر اميرالمؤمنين﵇

---

١. روضات الجنات، ج٢، ص٣٤١.

٢. رجال نجاشى، ص٥١؛ رجال شيخ طوسى، ص٤٧؛ امل الآمل، ج٢، ص٩٤؛ روضات الجنات، ج٢، ص٣١٢؛ طبقات اعلام الشيعه، (قرن پنجم)، ص٦٤؛ اعيان الشيعه، ج٦، ص٨٣؛ الكنى و الالقاب، ج٢، ص٤٩٦؛ ريحانة الادب، ج٤، ص٢٤٦؛ الاعلام، ج٢، ص٢٦٣؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج٤، ص٢٥؛ الذريعه، ج٤، ص٥٣، ج١٠، ص٢١٤ و ج١، ص٢٣٢؛ لغت‌نامه دهخدا، «حسين»، ص ٦٦٠.

به‌امارت مؤمنین و مواطن امیرالمؤمنین ﷺ و یوم غدیر، و در فضل بغداد و ردّ بر غلات و مفوّضة، ومناسک حج، و سجدهٔ شکر و غیرها. و این شیخ والد احمد بن الحسین است که به قول جماعتی از علما ابن الغضائری صاحب رجال اوست که اقوال او در کتب علمای رجال خصوصاً در مقام جرح و تضعیف روات شایع است و ترجمه‌اش گذشت، و وفات کرد شیخ حسین مذکور در نیمهٔ صفر سنهٔ ۴۱۱. رحمة الله علیه.

الحسين بن عبيدالله بن علي الواسطي[1]

أبوعبدالله شیخ جلیل نبیل. معاصر شیخ مفید و استاد کراجکی است، و شیخ کراجکی از او در کنز الفوائد بسیار نقل می‌کند و می‌گوید: أخبرنی شیخی. و این شیخ صاحب کتاب النقض علی من أظهر الخلاف لأهل بیت النبی ﷺ است.

الحسين بن علي بن إبراهيم بن محمّد بن الحسن بن زهرة الحسيني الحلبي شرف الدين أبوعبدالله

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فاضل فقیه، جلیل القدر، از علّامه روایت می‌کند و از آن جناب اجازه دارد.

الحسين بن علي الأصفهاني[2]

فخر الکتّاب، مؤیدالدین أبواسماعیل منشئ، معروف به طغرائی، از اولاد

---

۱. روضات الجنات، ج ۲، ص ۳۱۳؛ اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۸۸؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن پنجم)، ص ۶۴؛ ریحانة الادب، ج ۶، ص ۲۸۷؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۴، ص ۴۶؛ لغت‌نامه دهخدا، «حسین»، ص ۶۶۹؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۵۰۰؛ الجامع فی الرجال، ج ۱، ص ۶۰۹.

۲. در مورد طغرائی و آثار او ر.ک: امل الآمل، ج ۲، ص ۹۵؛ روضات الجنات، ج ۳، ص ۱۹۲؛ اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۱۲۷ و ج ۱۷، ص ۷۶؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن ششم)، ص ۸۰؛ آثار الوزراء، ص ۲۶۲؛ معجم الادباء، ج ۱۰، ص ۵۶؛ دیوان الطغرائی؛ الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۴۴۹؛ ریحانة الادب، ج ۴، ص ۵۷؛ الاعلام، ج ۲، ص ۲۶۷؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۴، ص ۳۶؛ الذریعه، ج ۹، ص ۶۴۸، ج ۱۳، ص ۲۷۴، ج ۱۷، ص ۱۱۸، ج ۱۸، ص ۲۷۱ و ج ۲۱، ص ۳۰۲؛ وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۴۳۸ـ ۴۴۲؛ تذکرة القبور یا دانشمندان و بزرگان اصفهان، ص ۲۹۲ و کتاب مستقل الطغرائی حیاته، شعره، لامیه، از دکتر علی جواد طاهر، چاپ مکتبة النهضة بغداد؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۲، ص ۴۳۱؛ ریاض العلماء، ج ۲، ص ۱۶۶؛ العبر فی نقباء البشر، ج ۲، ص ۴۰۳.

ابوالأسود دئلی، فاضل عالم صحیح المذهب، شاعر ادیب. در سنهٔ ۵۱۵ مظلوماً به قتل رسید. و طغرائی وزیر سلطان مسعود سلجوقی بوده و او را استاد می‌گفتند. و از برای اوست دیوان شعری نیکو، و از اشعار اوست که ابن خلکان از ابوالسعادات ابن شجری روایت کرده که از طغرائی شنیده:

إذا ما لم تكن ملكاً مطاعاً ... فكُنْ عبداً لخالقه مطيعاً
وإن لم تسملك الدنيا جميعاً ... كما تهواه فاتركها جميعاً
هما نهجان من نسك وفتك ... يحلان الفتى الشرف الرفيعا
فمن يقنع من الدنيا بشيء ... سوى هذين عاش بها وضيعا

ومن شعره أيضاً:

أما العلوم فقد ظفرت ببغيتي ... منها فلا[1] أحتاج أن أتعلما
وعرفت أسرار الخليقة كلها ... علماً أنار لي البهيم المظلما
وورثت «هرمز[2]» سر حكمته التي ... مازال طيّا في الغيوب مترجماً
وملكت مفتاح الكنوز بفطنة[3] ... كشفت لي السر الخفي المبهما
لولا التقية كنت أظهر معجزاً ... من حكمتي تشفي القلوب من العمى
أهوى التكرم والتظاهر بالّذي ... علمته والعقل ينهى عنهما

و از محاسن اشعار او قصیدهٔ معروفه به «لامیّة العجم»[4] است که صلاح صفدی و شیخ عبدعلی حویزی و ابن جماعهٔ نحوی و دیگران آن را شرح کرده‌اند و مطلعش این بیت است:

---

۱. در کتاب طغرائی «فما» است.

۲. در کتاب طغرائی، ص ۶۶ این بیت این‌گونه ثبت شده است:

و ورثت «هرمس» سر حکمته الذی ... مازال ظناً فی الغیوب مرجما

۳. در کتاب طغرائی «بحکمة» است.

۴. جماعتی از بلغاء سلف، قصیدهٔ لامیّه انشاء کرده‌اند که از غرر آنها لامیّهٔ متنبی، ج ۲، ص ۳۵۴؛ لامیّهٔ قاضی احمد بن محمد بن حسین ارجانی (م ۵۴۴)؛ لامیّهٔ ابن نباته (م ۴۰۵)؛ لامیّهٔ صولی، ج ۲، ص ۲۴۳؛ لامیّهٔ ابی اسحاق ابراهیم بن نصر موصلی؛ لامیّهٔ احمد بن محمد و همین لامیّه است. و مرحوم شیخ محمد علی حزین گیلانی هم قصیدهٔ لامیّه‌ای در مدح امیرالمؤمنین علی ﷺ دارد که این بنده آن را چاپ کرده است. لامیّهٔ طغرائی در کتاب طغرائی از ص ۸۴ به بعد ذکر شده است.

أصالةُ الرأى صانتنى عن الخَطَلِ وحِيلة الفضل زانتنى لدى العَطَلِ

و اين قصيده را در بغداد گفته در وصف حال خود و شكايت از زمان خويش.

جامع اين كتاب گويد: نمى‌دانم كه اگر طغرائى در زمان ما بود و روزگار ما را سير مى‌كرد چه شكايت‌ها مى‌كرد و چه قصايدى كه در اين باب انشا مى‌نمود، و شايسته باشد كه من چند شعر از آن قصيدهٔ نفيسه را در اين‌جا ذكر كنم و هديهٔ فضلا نمايم چه فضلا را با آن عنايتى تمام است.

قال الطغرائى ـ ولله دَره ـ:

ماكنت أوثر أن يمتدَّ بى زَمَنى حتى أرى دولةَ الأوغاد والسَّفَل
تقدمتنى أناسٌ كان شوطُهُمُ وراء خطوى ولو[1] أمشى على مَهل
هذا جزاء امرئ، أقرانُهُ دَرَجوا من قبله فتمنّى فُسحةَ الأجل
فإن عَلانى مَنْ دونى فلاعَجَب لى أسوةٌ بانحطاط الشمس عن زُحَل
فاصبر لها غيرَ محتال ولاضَجِرٍ في حادث الدهر مايُغنى عن الحيل
أعدى عدُوِّكَ أدنى ما وَثِقتَ بِهِ فحاذرِ الناسَ واصْحبْهُمْ على دَخَلِ
فإنما رجلُ الدنيا وواحدُها من لايعوّل في الدنيا على رجل
وحسنُ ظَنِّكَ بالأيام مُعْجزةٌ فظنَّ شراً وكن منها على وجَل
غاض الوفاء، وفاض الغدر وانفرجت مسافةُ الخُلفِ بين القول والعمل
وشانَ صدقَك عند الناس كِذْبُهُمُ وهل يُطابَقُ معوجٌّ بمعتدل
فيم اقتحامُك لُجَّ البحر تركبُهُ وأنت يكفيك منها مصّةُ الوشل
ملكُ القناعة لايُخشىٰ عليه ولا يُحتاج فيه إلى الأنصار والخَوَل
ترجو البقاءَ بدار لابقاء[2] لها فهل سمِعت بظلٍّ غير منتقل

ثمّ اعلم أنّ الطغرائى نسبة إلى من يكتب الطغراء، وهي الطُرّة الّتي تكتب في أعلى الكتب فوق البسملة بقلم غليظ تتضمن نعوت الملك الّذي صدر الكتاب عنه وألقا به وهي لفظة أعجمية.

---

١. در الطغرائى، ص ٩٢ «اذه» است.

٢. در الطغرائى، ص ٩٤ «لاثبات» است.

الحسين بن علي بن الحسن بن شدّقم الحسيني المدني[۱]

سید فاضل جلیل شاعر ادیب، معاصر «ح مل»، ساکن در هند. مابین او و والد سید علیخان مدنی صداقت و مودّت بوده و سید در «فه» او را ثنا گفته و نادرهٔ حسنه از او نقل کرده و قصیده‌ای در مدح حضرت رسول خداﷺ از او ایراد فرموده[۲].

الحسين بن علي بن الحسين الهجري[۳]

فاضل فقیه، مؤلّف کتاب الأعلام الجلیّة فی شرح الألفیة للشهید، والکواکب الدریّة فی شرح الرسالة النجمیة للشیخ علیّ بن عبدالعالی. تلمیذ محقّق کرکی است.

الحسين بن علي بن الحسين بن [علي بن] محمّد بن يوسف الوزير المغربي[۴]

نسبش منتهی می‌شود به بهرام گور. مادرش فاطمه بنت محمدبن إبراهیم صاحب غیبت است، و از برای وزیر مغربی مؤلفاتی است از جمله کتاب خصائص علم القرآن، و اختصار غریب المصنف، و اختصار اصلاح المنطق، و آداب الخواص. و رسالهٔ اختیار شعر ابی تمام، و اختیار شعر بحتری، و اختیار شعر متنبی، و طعن بر او، و غیر از اینها از تصنیفات دیگر. گویند که، خطش به غایت نیکو بوده و این همه تحصیل فضایل و تصنیف کتب و رسایل پیش از بلوغ به بیست و چهار سالگی او را میسّر شده بود.

---

۱. امل الآمل، ج ۲، ص ۹۷؛ سلافة العصر، ص ۲۵۳.

۲. سلافة العصر، ص ۲۵۴ـ۲۵۵.

۳. امل الآمل، ج ۲، ص ۹۷؛ اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۱۱۶؛ انوار البدرین، ص ۷۸؛ معجم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۴۲؛ ریاض الجنه، ج ۲، ص ۴۵۳.

۴. در مورد وزیر مغربی ر.ک: امل الآمل، ج ۲، ص ۹۷؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن پنجم)، ص ۶۵؛ اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۱۱۱؛ رجال نجاشی، ص ۵۱؛ روضات الجنّات، ج ۳، ص ۱۶۶؛ معالم العلماء، ص ۱۳۸؛ الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۲۸۶؛ الاعلام، ج ۲، ص ۲۶۶؛ الذریعه، ج ۹، ص ۱۲۶۸ و ج ۱۲، ص ۲۷۰، معجم المؤلفین العراقیین، ج ۴، ص ۳۰؛ تاریخ التراث، ج ۲، ب ۴، ص ۲۳۸ و ج ۸، ص ۴۷۳؛ الاشارة الی من نال الوزاره، ص ۶۶؛ معجم الادباء، ج ۱۰، ص ۷۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۳۹۴؛ شذرات الذهب، ج ۳، ص ۲۱۰؛ ریاض العلماء، ج ۲، ص ۴۵۳؛ الطلیعه، ج ۱، ص ۲۷۴.

و خال او هارون بن عبدالعزیز از ممدوحان متنبی بوده و وزیر مذکور شجاع و کافی بود در امر وزارت و جامع فضل و عقل و شعر و ادب بود. وفات کرد در ۱۳ شهر رمضان سنهٔ ۴۱۸ در میافارقین و جنازهٔ او را بنا به وصیتش به نجف اشرف حمل کردند و در جوار حضرت شاه ولایت ـ صلوات الله علیه ـ به خاک سپردند.

الحسین بن علي بن الحسین بن موسی بن بابویه القمي، أبوعبدالله[1]

برادر شیخ صدوق، ثقه جلیل، عظیم‌الشأن، روایت کرده از پدر و برادر خویش، و از برای اوست کتابی در رد بر واقفه و کتابی نوشته برای صاحب بن عباد و غیر ذلك. نجاشی و شیخ و علامه او را توثیق کرده‌اند. و کفایت می‌کند در جلالت او متولد شدن او و برادرش صدوق، به دعای امام زمان ـ صلوات الله علیه ـ و توقیع شریف در جواب نامهٔ والدش که خواهش اولاد کرده بود: «قد دعونا الله لك بذلك وستزرق ولدین ذكرین خیرین». و شیخ نجاشی به توسط حسین بن عبیدالله از او روایت می‌کند، و حفید او شیخ منتجب‌الدین او را و پسران او، حسن و حسین را ذکر کرده و فرموده: فقهاء صلحاء ـ رضوان الله علیهم أجمعین ـ. و صاحب تاریخ قم از او روایت می‌کند نیز، و در رجال کبیر است: «أسعدبن سعدبن محمد الحمامی الرازی، فقیه صالح قرأ علی الإمام الشیخ الأجل العالم شمس الإسلام الحسن بن الحسین بن بابویه[2]، وروی عنه الشیخ قال: عقدت المجلس ولی دون العشرین سنة، فربما كان یحضر مجلسی أبوجعفر محمد بن علي الأسود، فإذا نظر إلی إسراعی في الأجوبة في الحلال والحرام، یكثر التعجب لصغر سنی، ثمّ یقول: لاعجب لأنك ولدت بدعاء الإمام ﷺ.»

---

۱. رجال نجاشی، ص ۵۰؛ رجال طوسی، ص ۴۶۹؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۹۸؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۳۱۱؛ اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۱۱۶؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن چهارم)، ص ۱۱۵؛ الذریعه، ج ۱۰، ص ۲۳۴؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۴، ص ۳۰؛ خلاصه علامه، ص ۲۶؛ رجال ابن داود، ص ۱۲۵؛ رجال قهپائی، ج ۲، ص ۱۸۹؛ تذکرهٔ مشایخ قم، ص ۳۸.

۲. ای نقل من فهرست علي بن عبیدالله بن الحسن بن الحسین بن بابویه. (منه ﷺ). سلافة العصر، ص ۲۵۴ـ۲۵۵.

الحسين بن علي بن سفيان أبوعبدالله البزوفري[۱]

ثقهٔ جليل القدر، صاحب كتاب حج و ثواب الأعمال، واحكام الصيد و رد بر واقفه و كتاب سيرة النبي والأئمة عليهم السلام في المشركين و غيره. نجاشي و شيخ به يک واسطه از او روايت مي‌كند، و شيخ مفيد بدون واسطه. و از روايت كمال‌الدين ظاهر شود كه او يكي از سفراي امام زمان عليه السلام بوده.

الحسين بن علي بن صادق البحراني[۲]

العالم الرباني، والعارف الّذي ليس له في عصره ثاني، له رسالة في السلوك إلى الله على طريقة أهل البيت عليهم السلام وهو من أحسن كتب هذا الفن، وكان أهل التقوى والفضل يعتنون به ولا يفارقونه في سفر ولاحضر. كان رحمه الله من فقهاء النجف وعلمائها وأهل العلم بالحديث والرجال من متأخرى المتأخرين. «كمله».

الحسين بن علي الكاشفي البيهقي السبزواري[۳]

واعظ، جامع علوم دينيه، عارف به معارف يقينيه، كاشف اسرار، مسلم در علم حديث و تفسير و رياضي و حروف و حسن تقرير، در مبادى امر خود به هرات هجرت كرد و ملازمت كرد سلطان آن‌جا، مير علي شير را، و تزويج كرد خواهر

---

۱. در مورد بزوفرى ر.ک: رجال نجاشي، ص ۵۰؛ رجال طوسي، ص ۴۶۹؛ معالم العلماء، ص ۴۱؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۹۸؛ اعيان الشيعه، ج ۶، ص ۱۱۸؛ طبقات اعلام الشيعه، (قرن چهارم)، ص ۱۱۶؛ الكنى و الالقاب، ج ۲، ص ۸۱؛ الذريعه، ج ۱، ص ۲۹۹ و ج ۶، ص ۲۵۱؛ لغت‌نامه دهخدا، «حسين»، ص ۶۴۶؛ خاتمهٔ مستدرك، ج ۳، ص ۲۴۴.

۲. علماء البحرين، ص ۴۱۱.

۳. در مورد كاشفي بيهقي سبزواري ر.ک: اعيان الشيعه، ج ۶، ص ۱۲۱؛ روضات الجنات، ج ۳، ص ۲۲۸؛ ريحانة الادب، ج ۵، ص ۲۹؛ الكنى و الالقاب، ج ۳، ص ۱۰۵؛ احسن التواريخ، ص ۱۱۷؛ فرهنگ سخنوران، ص ۴۷۹؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۴، ص ۳۴؛ الذريعه، ج ۱، ص ۵۰، ج ۲، ص ۴۳۰، ج ۳، ص ۴۵۵، ج ۵، ص ۵۷، ج ۹، ص ۸۹۹ و ج ۲۰، ص ۱۹۳؛ تاريخ ادبيات صفا، ج ۴، ص ۱۰۸ و ۵۲۳؛ تاريخ نظم و نثر در ايران، ص ۲۴۵، ۷۷۵؛ يادداشتهاى قزوينى، ص ۹۴۰؛ لغت‌نامه دهخدا، «حسين»، ۶۶۳؛ فهرست مشترک، ج ۸، ص ۱۶۱۹؛ مقدمهٔ آثار او؛ مجالس المؤمنين، ج ۱، ص ۵۴۷.

ملا عبدالرحمن جامی صوفی سنی را[1]، به این جهت نزد خود اهل بلد خود ـ که متصلّب[2] در تشیّع بودند ـ متهم به تسنن شد. چون به سبزوار مراجعت کرد، اهالی آن‌جا در مقام امتحان او بودند، تا آن که در روزی که مولانای مذکور در جامع سبزوار، به مراسم وعظ و تذکر اشتغال داشت، پیرمردی از محبان سبزوار، عصا در دست گرفته، بر پای منبر مولانا بایستاد، می‌خواست که از وی سؤالی نماید که کاشف حال اعتقاد [مظنون] او باشد.

اتفاقاً در آن اثنا بر زبان مولانا جاری شد که دوازده هزار مرتبه جبرئیل بر حضرت پیغمبرﷺ نزول نمود. پیر چون این سخن شنید فرصت یافته به مولانا گفت: بگو که: جبرئیل چند مرتبه بر حضرت امیرالمؤمنینؑ نزول نمود؟ مولانا چون بدگمانی اهل سبزوار را در حقّ خود فهمیده بود می‌دانست که آن پیر در مقام نکته‌گیری و امتحان است، متحیّر ماند که اگر گوید جبرئیل بر حضرت امیر نازل شد به ظاهر دروغ گفته باشد، و اگر گوید نازل نشده، سبزواریان که محبان و فداییان خاندانند، نسبت تسنن بر او خواهند بست، و آن پیر صافی ضمیر، عصای تعزیر بر سر او خواهد شکست! [در] آخر صفای اعتقاد امداد او نمود در جواب گفت که: جبرئیل بیست و چهار هزار مرتبه بر حضرت امیرؑ نازل شده. دیگر باره آن پیر گفت که، جهت خوش آمد من سخنی بر زبان می‌آوری، یا دلیل بر این مدعا داری؟ گفت: از روی دلیل می‌گویم و دلیل آن است که حضرت پیغمبرﷺ فرموده‌اند که، «أنا مدینةُ العلمِ وعليٌّ بابها»[3]. پس هرگاه جبرئیل دوازده هزار مرتبه به مدینهٔ علم درآمده باشد باید که بیست و چهار هزار مرتبه در رفتن و آمدن به آن حضرت ـ که باب مدینه است ـ وارد شده باشد! مردم از

---

۱. بعضی از محقّقان معاصر، این سخن را نادرست دانسته، و پسر او صفی علی نویسندهٔ کتاب لطائف الطوائف را باجناق جامی دانسته است.

۲. دلالت دارد بر کثرت تصلّب ایشان در تشیع. قضیه معروفه که مولای رومی در این بیت اشاره به آن نموده:

سبزوار است این جهان کجمدار — ما چو بوبکریم در وی خوار و زار

(منه ﷺ)

۳. ارشاد مفید، ج ۱، ص ۳۳.

حسن مجادلهٔ او تعجب کردند، و با او دیگر معامله به خیر نمودند[۱].

فقیر گوید که، حدیث شریف مذکور (أنا مدینة العلم) از احادیث بسیار معتبره است که شیعه و سنی به طرق متکثرهٔ متواتره آن را نقل کرده‌اند و هر که خواهد مطلع شود بر کثرت روایت آن مراجعه نماید به کتاب عبقات الانوار[۲]. و لنعم ماقال الشیخ الأزری﵀:

إنّما المصطفی مدینةُ علمٍ وهُوَ الْبابُ مَنْ أتاه أتاها

و معنای حدیث چنان است که حکیم فردوسی گفته:

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی خداوند امر و خداوند نهی
که من شهر علمم، علیم دراست درست این سخن قول پیغمبر است
گواهی دهم کاین سخن راز اوست تو گویی دو گوشم بر آواز اوست

وبالجمله: مولانا را مصنفات بسیار است[۳]؛ مانند: جواهر التفسیر که از جزو پنجم قرآن تجاوز نکرده و زیاده از پنجاه هزار بیت است، و تفسیر دیگر مختصر الجواهر تا آخر قرآن بیست هزار بیت، و مواهب علیه در تفسیر نیز، و تفسیر سورهٔ یوسف، و انوار السهیلی، و آن تلخیص و توضیح کلیله و دمنهٔ مشهور است و اخلاق محسنی، و مخزن الانشاء، و الواح القمر، و کتاب فضل الصلاة علی النبی ﷺ، و اربعین در موعظه، و شرح اسماء الله الحسنی، و کتاب ادعیه و اوراد مأثوره، و سبعهٔ کاشفیه (که هفت رساله است در علم نجوم) و بدایع الافکار، و شرح مثنوی و لبّ آن و لب‌لباب آن، و روضة الشهداء در مقتل و این همان کتاب است که اشخاص مخصوصی عبارت آن را درست کرده بودند، و برای مردم در ایّام مصایب اهل بیت﵈ در سر منابر می‌خواندند، و ایشان را «روضه خوان» می‌گفتند، یعنی روضة الشهداء خوان. چنانکه کتاب حملهٔ میرزا رفیعا را نیز اشخاص مخصوصی بودند که به آداب و پاکیزه می‌خواندند و ایشان را «حمله خوان» می‌گفتند.

---

۱. ر.ک: مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۱۱۳؛ ریاض الجنه، ج ۲، ص ۴۸۵، به نقل از مجالس المؤمنین.

۲. و نیز ر.ک: مستدرك الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۶؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۲۲؛ تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۳۴۸ـ۱۷۲ و ج ۱۱، ص ۴۸ـ۴۹؛ فتح الملك العلی از احمد بن محمد صدیق حسنی مغربی.

۳. بیشتر آثار او به چاپ رسیده است. شرح آن را در ریاض الجنه، ج ۲، ص ۴۸۳ـ۴۸۵ ببینید.

و پیوسته این لقب، یعنی روضه‌خوان در این اشخاص ماند تا این زمان که هر کسی که در منبر مصیبت بخواند او را روضه‌خوان می‌گویند اگر چه به عمر خود رجوع به روضة الشهداء هم ننموده باشد. و دیگر از کتب اوست تحفة العلیه مشتمل بر بسیاری از علم حروف.

و پسرش ملاعلی[1] بن ملاحسین کاشفی نیز مثل پدر از اکابر علما و از فضلای دولت صفویه بوده و معرفتش به جفر و اعداد و علم حروف کامل بوده، و تصنیف کرده لطائف الطوائف (در قصص و حکایات طریفه)، و حرز الامان من فتن الزمان (در علم اسرار حروف و خواص آیات قرآن)، و انیس العارفین به فارسیه (در مواعظ و نصایح) و مختصر اسرار قاسمی (که از مؤلفات پدرش شمرده‌اند) و غیر ذلك.

و بدان که، جماعت بسیاری از عرفا و صوفیه در علم حروف کتاب‌ها نوشته‌اند؛ مانند ابوالعباس احمد بن علی معروف به بونی تألیف کرده شمس المعارف و ختمات و غیرهما و محیی‌الدین عربی مدخل در علم حروف، و غزالی سر مصون و جوهر مکنون، و عبدالله بن اسعد یمنی یافعی در النظیم فی منافع القرآن العظیم، و محمدبن إبراهیم کازرونی خواص القرآن، و فخر رازی لوامع‌البیان، و یعقوب چرخی و دیگران نیز در این علم کتاب‌ها نوشته‌اند.

و از برای ملاحسین کاشفی مذکور قصیده‌ای است در مناقب امیرالمؤمنین ﷺ و از اشعار آن این دو بیت است:

«ذریتی» سؤال خلیل خدا بخوان — وز «لاینال عهد» جوابش بکن ادا
گردد تو را عیان که امامت نه لایق است — آن را که بوده بیشتر عمر در خطا

و این تصریح می‌کند تشیّع[2] او را، چه استدلال به این آیه بر اشتراط عصمت در امام از دلایل مشهورهٔ شیعه است چنانکه معلوم است. وفات کرد در هرات در حدود سنهٔ ۹۱۰ (چهار سال بعد از ظهور سلطنت صفویه).

---

۱. در مورد ملاعلی کاشفی ر.ک: مقدمه لطایف الطوایف.
۲. نص علی تشیعه فی «ض»، و المجالس و «ضا» (منه ﷺ).

الحسين بن علي بن محمّد بن أحمد الخزاعي[۱]

الشيخ الإمام السعيد، قدوة المفسّرين، ترجمان كلام الله المجيد، جمال‌الدين الشيخ ابوالفتوح الرازي النيسابوري، عالم واعظ مورّخ، فقيه مفسّر، اديب كامل، صاحب شرح الشهاب و تفسير روض‌الجنان (كه قريب به صد و پنجاه هزار بيت است كتابت آن) و آن اگرچه فارسی است إلّا أنّه في وثاقة التحرير ورشاقة التقرير ودقّة النظر من غير نظير، وهو حاوٍ لكلّ ما تشتهيه الأنفس وتلذ الأعين لايملّ قاريه ولايضجر الناظر إليه، ينتفع منه الفقيه، والمفسّر، والمؤرخ والواعظ وطالب الفضائل والمناقب، والفاحص عن المطاعن والمثالب.

وهر كه ملاحظه نمايد آن تفسير را و كتاب مجمع‌البيان را می‌يابد كه مجمع مثل مختصری است از او، و هم فخر رازی در تفسير كبيرش از او اخذ كرده و اساس تفسيرش را بر او نهاده. و شيخ مذكور از خانوادهٔ اصالت و نجابت و جلالت است چه آن كه او از بنی خزاعه است كه از قديم الأيام از شيعيان آل‌محمد ﷺ و از محبين آن خانوادهٔ كرام بوده‌اند و معاويه در حقّ ايشان گفته كه: «محبّت قبيلهٔ خزاعه با علی ؑ به مرتبه‌ای است كه اگر زنان ايشان توانستندی كه با ما جنگ كنند تقصير نكردندی تا به مردان چه رسد».

و نسب شريفش منتهی می‌شود به عبدالله بن بديل بن ورقاء خزاعی كه من در تحفة الاحباب اشاره به جلالت عبدالله و بديل كردم در ترجمهٔ ايشان[۲]. و جد

---

۱. در مورد ابوالفتوح رازی خزاعی مآخذ ديگری نيز وجود دارد. برای اطلاع بيشتر و تحقيق در احوال وی، بايد به آنها رجوع كرد: امل الآمل، ج ۲، ص ۹۹؛ اعيان الشيعه، ج ۶، ص ۱۲۴؛ طبقات اعلام الشيعه، (قرن ششم)، ص ۷۹؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۳۱۴؛ ريحانة الادب، ج ۷، ص ۲۲۶؛ الذريعه، ج ۷، ص ۲۰ و ج ۱۱، ص ۲۶۱ و ۲۷۴؛ الكنی و الالقاب، ج ۱، ص ۱۳۵؛ فهرست مشترک، ج ۴، ص ۲۶۸۷؛ تاريخ ادبيات صفا، ج ۲، ص ۹۶۴؛ تاريخ نظم و نثر در ايران، ص ۱۲۶؛ يادداشتهای قزوينی، ص ۶۲۹ و ۱۴۸۱؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۴، ص ۳۵؛ لغت‌نامه دهخدا، «حسين»، ۶۵۲؛ خاتمهٔ مستدرک، ج ۲، ص ۷۲؛ النقض، ص ۲۱۲؛ رياض العلماء، ج ۲، ص ۱۵۳؛ معجم رجال الحديث، ج ۶، ص ۵۰؛ رياض الجنه، ج ۲، ص ۴۵۸؛ شناخت نامهٔ ابوالفتوح، و ديگر آثارهايش.

۲. تحفة الاحباب، ص ۲۵۷؛ و نيز ر.ک: الاصابه، ج ۲، ص ۲۸۰، شماره ۴۵۵۹ و رجال كشی، ج ۱، ص ۲۸۶، حديث شماره ۱۲۴؛ عبدالله از بزرگان اصحاب اميرالمؤمنين ؑ و از رؤساء و زهاد تابعين و از شجاعان است، ولی ظاهراً مترجم از اولاد نافع بن بديل و رقاء است نه از اولاد عبدالله بن بديل.

شیخ ابوالفتوح مذکور محمد بن احمد بن الحسین نیشابوری، و پدر جدش احمد، و عم والدش شیخ عبدالرحمان معروف به مفید نیشابوری تمامی از علمای ثقات و صاحب تصنیفات بوده‌اند چنانکه در این کتاب مستطاب، تراجم ایشان بیاید. ان شاء الله تعالی.

و پسرش شیخ ورع فاضل تاج‌الدین محمدبن الحسین و پسر خواهرش فخرالدین احمد بن محمد خزاعی نیز هر دو از علما بوده‌اند.

و بالجمله: این شیخ معظم جلیل و اقوام صالحین او از اجل بیوتات عرب بوده‌اند که در عجم سکنا کرده‌اند و: «کان هوﷺ معدن العلم و محتده».

شرف تتابع کابر عن کابر　　کالرمح أنبوباً علی أنبوب

قبر شریفش[1] در ری در جوار حضرت عبدالعظیمﷺ در صحن حضرت حمزة بن موسیﷺ در یکی از حجرات شمالیه واقع است و تاریخ وفات او را ندانم، الّا آن که از مشایخ قطب المحدّثین ابن شهرآشوب است.

«ضا»: ثمّ إن فی ریاض العلماء[2] نسبة «رسالة یوحنا» الفارسیة التی کتبت فی إبطال مذاهب العامّة «بلسان نصرانی سمّی بهذا الاسم وکذا «الرسالة الحسنیّة» الفارسیّة المعروفة المنسوبة الی بعض الجواری فی عصر الرشید، وکذا کتاب تبصرة العوام الذی هو فی تفاصیل الملل والنحل بالفارسیّة إلیه، ولا یبعد فی غیر الأخیر ولاینبئك مثل خبیر[3]. انتهی.

الحسینعلي بن نوروز علي الملایري التویسرکاني الأصفهاني[4]

عالم علیم، وفقیه مسلم، صاحب کتاب کشف الأسرار فی شرح الشرائع و

---

۱. و بعضی گفته‌اند در اصفهان وفات کرد، و قبر شریفش در آن‌جا است، ولکن اثبت در نزد من، همان است که در متن ذکر کردم، و ظاهراً شیخ ابوالفتوحی که در اصفهان است ابوالفتوح عجلی شافعی سنی صوفی است چنانچه مرحوم محقّق اردبیلی در حدیقة الشیعه فرموده. (منهﷺ).

۲. ریاض العلماء، ج ۲، ص ۱۵۸.

۳. روضات الجنات، ج ۲، ص ۳۱۷.

۴. نام و یاد و شرح حال این عالم در این منابع نیز آمده است: تذکرة القبور یا بزرگان و دانشمندان اصفهان، ص ۳۰۶؛ رجال اصفهان، ص ۸۹؛ الکرام البرره، ج ۱، ص ۴۳۸؛ المآثر و الآثار، ص ۲۰۸؛ طرائف المقال، ج ۱، ص ۴۸؛ خاتمهٔ مستدرك، ج ۲، ص ۱۲۵؛ اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۱۳۱؛ روضات، ج ۸، ص ۲۲۴.

فصل الخطاب و تعليقات بر جامع عباسی و مقاصد العليّه، حاشيه بر قوانين در دو مجلد، و غيرهاست. در ۲۸ صفر ۱۲۸۶[1] وفات كرد، قبرش در تخت فولاد اصفهان نزديک قبر محقّق خوانساری است و او از تلاميذ شيخ محمد تقی بن شيخ عبدالرحيم و استادِ ميرزا عبدالغفار بن سيد محمد حسين حسينی تويسركانی است.

الحسين قلي الهمداني[2]

مولداً و منشأً، النجفي موطناً ومسكناً، الحائری مدفناً، كان من عباد الله الصالحين، ونخبة الفقهاء الربّانيين، كان ينطق بالحكمة والكلمة النافعة، دائم المراقبة لربّه حتى حكى إنّه ربما سكت في أثناء البحث والتدريس خوفاً من عروض الغفلة عن الحضور والتكلّم في الله، كان على منهاج السيد ابن طاوس. ربّى جماعة من المؤمنين أخرجهم من ظلمات الجهل إلى نور المعرفة بالله، وطهّرهم بالرياضات الشرعية والمجاهدات العمليّة حتى صاروا من عباد الله الصالحين، السالكين في سبيله. توفّي بكربلاء سنة ۱۳۱۱، و دفن في الحجرة المتصلة بالإيوان الكبير الشاهي الغربی من الصحن الشريف، ومن مشاهير تلامذته الحاج شيخ محمد البهاری الهمدانی النجفی، كان ذاصفات جميلة وأحوال جليلة ومقامات رفيعة، توفّي في بلده تاسع شهر رمضان سنة ۱۳۲۵. «كمله».

الحسين الكوهكمري[3]

السّيّد العالم،الكامل الفاضل البارع، أحد أركان الدهر في الفقه والأصول، انتهت إليه

---

۱. در مستدرك الوسائل، وفات او ۱۲۹۶ ثبت شده است.

۲. اين جانب كتابی تحت عنوان مقتدای عارفان درباره شرح زندگانی اين عالم ربانی و عارف صمدانی نوشته است. برای اطلاع بيشتر و تحقيق در احوال وی مراجعه فرماييد. نيز ر.ک: طبقات اعلام الشيعه، ج ۱، ص ۶۷۴؛ اعيان الشيعه، ج ۶، ص ۱۳۶؛ مكارم الآثار، ج ۴، ص ۱۰۸۷؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۴، ص ۴۱؛ لغت‌نامه دهخدا، «حسين»، ص ۶۶۲.

۳. مآخذ ديگر شرح حال ايشان عبارتند از: اعيان الشيعه، ج ۶، ص ۱۴۶؛ طبقات اعلام الشيعه، ج ۲، ص ۴۲۰؛ الكنی و الالقاب، ج ۳، ص ۱۲۶؛ فهرست مشترك، ج ۸، ص ۱۶۱۲؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۴، ص ۴۷؛ المآثر و الآثار، ص ۱۴۸؛ لغت‌نامه دهخدا، «حسين»، ص ۶۴۸؛ ريحانة الادب، ج ۳، ص ۳۹۷؛ زندگانی و شخصيت شيخ انصاری، ص ۲۵۵؛ شهداء الفضيله، ص ۳۴۳؛ آثار الحجه، ج ۱، ص ۱۸۵؛ دانشمندان آذربايجان، ص ۱۰؛ معارف الرجال، ج ۱، ص ۲۶۲.

رياسة التدريس بعد أستاذه الشيخ الأنصاري، كان يحضر درسه أكثر من ثمانمائة من الفضلاء، وأشهر تلامذته الشيخ محمد حسن المامقاني، والفاضل الشربانى، وهما كتبا تقريراته في الفقه والأصول، فلما كان سنة ١٢٩١ عرض للحاج سيد حسين المذكور مرض الفالج فعالجه الأطباء فلم يبرأ حتى توفّي﵀ سنة ١٢٩٩، ودفن في النجف الأشرف في البقعة الّتي كان أعدّها لنفسه، وعليها قبة عظيمة، وكان﵀ عقيماً. «كمله».

الحسين بن محمّد بن أحمد آل عصفور الدرازي، البحراني[1]

ابن أخي الشيخ يوسف، وأمّه بنت الشيخ سليمان الماحوزى، كان شيخ الأخبارية في عصره وعلّامتهم في وقته، متبحراً في الفقه والحديث، طويل الباع، كثير الإطلاع، معروف بكثرة الحافظة، حتى حكى إنه استعار كتاباً في الحديث ـ وهو على جناح سفر الحج ـ فبقى عنده أياماً، ثمّ دفعه إلى صاحبه و سافر، فلمّا رجع جاء إلى صاحب الكتاب وطلب منه أن يخرج الكتاب له فأخرجه فأخرج كراريس كتب فيه ذلك الكتاب، وطلب المقابلة والتصحيح، فقال له صاحب الكتاب: عثرت على نسخة بمكّة؟ فقال: لا، ولكنى لما استعرته منك حفظته، ثم نسخته، فقابله فإذا هو بعينه بلازيادة ولانقيصة على ترتيب الأبواب وتمام السند والمتن.

وحكى أيضاً إنه أملى على كاتبه كتاب النفحة القدسية في فقه الصلاة اليومية مع ذكر الأقوال والأدلة الإجماليه في ثلاثة أيّام من حفظه، وله أيضاً كتاب انوار اللوامع فى شرح مفاتيح الشرائع، و الرواشح السماوية فى شرح كفاية المحقّق، و السوائح فى شرح بداية الشيخ الحر، وله شرح ما كتبه الامام علي بن موسى الرضا﵇ للمأمون في شرائع الدين، وله الحدائق الناظرة، في تكملة الحدائق الناضرة[2]، ومفاتيح الغيب، والتبيان فى تفسير القرآن، والجنّة الوقية في التقيه، والفوادح الحسينية، على نهج منتخب الطريحى وله كتب في وفاة

---

١. براى دريافت اطلاعات بيشتر ر.ك: طبقات اعلام الشيعه، ج٢، ص ٤٢١؛ اعيان الشيعه، ج٥، ص ١٤٠؛ مكارم الآثار، ج٢، ص ٥٦٩؛ ريحانة الادب، ج٤، ص ١٤٢؛ الاعلام، ج٢، ص ٢٨٢؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج٤، ص ٤٤؛ الذريعه، ج١، ص ١٨٨، ج٢، ١٠٢، ج٥، ص ٢٤٣ و ج١٢، ص ٢٥٥؛ مقدمه عيون الحقائق او؛ معجم مؤلفي الشيعه، ص ٥٦؛ علماء البحرين، ص ٤٢٣.

٢. ظاهراً همان عيون الحقائق الناظرة فى تتمة الحدائق الناضره است كه در دو جلد ٤٦٠ صفحه‌اى در سال ١٤١٠ هـ.ق. توسط انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزهٔ علميه قم چاپ شده است.

النبى ووفاة أميرالمؤمنين وسائر المعصومين عليهم السلام، ومنظومة في الفقه، ومنظومة في أصول الدين اسمها شارحة الصدور، شرحها ابنه الحسن (أبوالحسن ظ) إلى غير ذلك من المصنّفات الكثيرة. كتب الشيخ يوسف، عمه، اللؤلؤة له ولابن أخيه الآخر الشيخ خلف. انتهت إليه الرياسة والتدريس واجتماع طلبة العلم عليه من تلك البلاد وبلاد القطيف والأحساء و غيرها. كانت وفاته ليلة الأحد الحادى عشر شوال سنة ١٢١٦ في الشاخور، وقبره بها، وقيل: إنه قتل في واقعة وقعت تلك السنة بين المسلمين والخوارج في البحرين، وقيل: إن خارجياً ضربه بحربة مسمومة على ظهر قدمه فمات منها شهيداً. يروي عن عمّه الشيخ يوسف و عمّه الشيخ عبدعلي. «كمله».

الحسين بن محمّد تقي بن علي محمّد الطبرسي[1]

شيخنا الأجل الأعظم وعمادنا الأرفع الأقوم، صفوة المتقدمين والمتأخرين، خاتم الفقهاء والمحدّثين، سحاب الفضل الهاطل، وبحر العلم الّذي ليس له ساحل، مستخرج كنوز الأخبار، ومحيي ما اندرس من الآثار، كنز الفضائل ونهرها الجارى، شيخنا ومولانا العلاّمة المحدّث الثقة النورى، أنار الله تعالى برهانه وأسكنه بحبوحة جنانه.

ولادتش در ١٨ شوال، سنهٔ ١٢٥۴ در يكى از قراى نور [مازندران] واقع شده، و در تهران بر عالم فقيه جناب حاج شيخ عبدالرحيم بروجردى والد عيال خويش تلمذ كرده، و در سنهٔ ١٢٧٨ هجرت به عراق عرب فرموده، و از جناب عالم نحرير و فقيه جامع، علاّمهٔ عصره، و واحد دهره، شيخ العراقين مرحوم آقا شيخ عبدالحسين تهرانى ـ طاب ثراه ـ استفاده علوم فرموده و زمان قليلى نيز در مشهد غروى[2] ـ على

---

١. دربارهٔ شرح زندگانى و مراتب فضل و دانش محدّث نورى ـ عليه رضوان البارى ـ منابع ديگرى نيز وجود دارد ر.ك: اعيان الشيعه، ج ۶، ص ١۴٣؛ طبقات اعلام الشيعه، ج ٢، ص ۵۴٣؛ ريحانة الادب، ج ٣، ص ٣٨٩؛ مكارم الآثار، ج ۵، ص ١۴۶١؛ الاعلام، ج ٢، ص ٢٨٢؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۴، ص ۴۶؛ الذريعه، ج ٣، ص ۶٨، ج ۴، ص ٩۴٩، ج ۵، ص ١۵٩، ج ۶، ص ٢٢٢، ج ٩، ص ١٢٣۴، ج ١٢، ص ٧٩، ج ١۶، ص ٢٣١ و ج ٢۴، ص ۶٩؛ لغت نامه دهخدا، «حسين»، ص ۶۶٨؛ يادداشتهاى قزوينى، ص ٢٢٠٨؛ وفيات العلماء، ص ٢١۶؛ محدّث نورى، روايت نور از آقاى محمد صحتى سردرودى؛ وقايع الايام، محدّث قمى، ص ٢٨٢؛ خاتمهٔ مستدرك خود او، ج ٣، ص ٨٧٧؛ المآثر و الآثار، ص ٢٠٩؛ هدية العارفين، ج ١، ص ٣٣٠؛ الفيض القدسى (مقدمه).

٢. نجف اشرف.

مشرفه السلام ـ در مجلس درس شیخ اجل اعلم اعظم شیخ الطایفه جناب حاجی شیخ مرتضی انصاری ـ رضوان الله علیه ـ حاضر شده، و در سنهٔ ۱۲۸۴ مسافرت به عجم [ایران] نموده به جهت زیارت حضرت ثامن الائمه ﷺ، و در سنهٔ ۱۲۸۶ رجوع به عراق عرب فرموده و در آن سال وفات استادش شیخ العراقین واقع شد.

شیخ مرحوم به زیارت خانهٔ خدا مشرف گشت و این دفعهٔ دوم او بود، چون برگشت چند سالی در نجف اشرف ماند آن گاه مهاجرت فرمود به ناحیهٔ مقدسهٔ سُرَ مَنْ رأی، در زمان مهاجرت سید سند حجة الإسلام و نادرة الایّام، أستاذ البشر و مجدّد المذهب فی القرن الثالث عشر، المنتهی إلیه ریاسة الشیعة فی عصره والمطاع الّذی انقاد الجبابرة لنهیه وأمره، الذی یعجز عن وصف أدنی معالیه اللسان، رئیس المسلمین الحاج میرزا محمد حسن الشیرازی ـ قدّس الله تربته الشریفة ـ المتوفّی فی شعبان ۱۳۱۲ بسامراء و المدفون فی جوار جدّه أمیرالمؤمنین ﷺ.

پس چندی در سامرا بود تا آن که دفعهٔ سیم به حج بیت‌الله مشرف شد، و بعد از حج خانه و مراجعت به عراق، مهاجرت به عجم فرمود به قصد زیارت حضرت امام رضا ﷺ و بعد از فراغ از زیارت، دیگر باره مشرف شد به حج بیت الله و این در سنهٔ ۱۲۹۹ بود.

پس مراجعت نموده به سامرا و بود در آن‌جا تا در سنهٔ ۱۳۱۴ که مهاجرت کرد به نجف اشرف به عزم توطن، و در آن بلدهٔ شریفه مقیم بود تا سنهٔ ۱۳۲۰ (هزار و سیصد و بیست) در شب چهارشنبه بیست و هفتم جمادی الآخر (یک ساعت از شب گذشته) از دنیا رحلت فرمود، و احقر در وقت ارتحالش در خدمتش بودم، و در صبح روز بیست و هفتم ـ که روز وفات حضرت هادی ﷺ بوده ـ در صحن مطهّر حضرت شاه ولایت پناه در ایوان سیم از ایوان‌های شرقی باب القبله به خاک رفت، و مصیبتش بر عامهٔ مسلمین، خصوص بر این داعی که درخدمتش منزلت اولاد داشتم چندان تلخ گذشت که هنوز مرارت آن را در کام خود می‌بینم و بر فقدان آن جناب بسی تأسف می‌خورم و یحق لی أن أقول: ولقد عشت بعد الشیخ عیشة الحوت في البر، وبقیت في الدهر ولکن بقاء الثلج في الحر، فلقد کان ﷺ علیّ من الحقوق الواجب شکرها مایکل شبا براعتی و براعتی عن ذکرها، وهو شیخی الّذي أخذت عنه في بدء حالی و

انضيت إلى موائد فوائده يعملات رحالي، فوهبني من فضله مالايضيع وحتى على حنو الظئر على الرضيع، ففرش لي حجر علومه وألقمني ثدى معلومه، فعادت عليَّ بركات أنفاسه، واستضأت من ضياء نبراسه، فما يسفح به قلمي إنّما هو من فيض بحاره وماينفح بها كلمي إنّما هو من نسيم أسحاره وأنا أتوسل إلى رب الثواب والجزاء أن يجعل نصيبه من رضوانه أو في الانصباء، وكم له﵀ من الله تعالى ألطاف خفية، و مواهب غيبية، ونعم جليلة، أعظمها أنه﵀ مع كثرة أسفاره ألّف تأليفات كثيرة رائقة وتصنيفات جليلة فائقة، تبلغ عددها مايقرب من ثلاثين، تخبر كلّ واحد عن طول باعه و كثرة اطلاعه، وهي كتاب مستدرك الوسائل ومستنبط المسائل [1] في مجلدات تقرب من تمام الوسائل، كتاب نفس الرحمان في فضائل سيدنا سلمان﵁ وهو أول مؤلفاته بعد الشجرة المؤنقة العجيبة في سلسلة اجازات العلماء المسمات بمواقع النجوم، ومرسلة الدر المنظوم، كتاب دارالسلام فيما يتعلّق بالرؤيا والمنام في مجلدين وقد اختصرته أنا ولم يتم، كما أن له﵀ ترجمة المجلد الثاني منه ولم يتم، كتاب فصل الخطاب، كتاب معالم العبر في استدراك البحار السابع عشر و جنة المأوى فيمن فاز بلقاء الحجة﵁ في الغيبة الكبرى، رسالة فيض القدسي في أحوال العلاّمة المجلسي﵀ [2]، الصحيفة الثانية العلوية، الصحيفة الرابعة السجادية، النجم الثاقب في أحوال الإمام الغائب ـ صلوات الله عليه ـ بالفارسية [3]، رسالة ميزان السماء في تعيين مولد خاتم الأنبياء بالفارسية، الكلمة الطيبة [4] بالفارسية، ظلمات الهاوية، رسالة في رد بعض الشبهات على كتابه فصل الخطاب، البدر المشعشع في ذرية موسى المبرقع [5]، كشف الأستار عن وجه الغائب عن الأبصار ـ عجل الله فرجه ـ سلامة المرصاد، رسالة مختصرة بالفارسية في مواليد الأئمة: على ماهو الأصح عندنا، مستدرك مزار البحار لم يتم، حواشي على رجال أبي علي لم يتم، شاخة طوبى فيما يتعلّق بعيد البقر، لؤلؤ و مرجان در شرط پلهٔ اول و دوم روضه‌خوانان، تحية الزائر و بلغة المجاور، وهي

---

۱. بارها چاپ و اخيراً با تحقيق مؤسسة آل البيت﵈ قم چاپ شده است.
۲. توسط آقای نبوی به فارسی ترجمه و منتشر شده است.
۳. تعريب و منتشر شده است.
۴. با تحقيق حقير آمادهٔ چاپ شده است.
۵. در هند و ايران چاپ شده است.

آخر مؤلفاته ـ رضوان الله عليه ـ ولم يمهله الأجل حتى يتمها ومنّ الله تعالى عليّ باتمامها إلى غير ذلك من الحواشي والرسائل، وكان ﷺ حسن المحاضرة، سريع الكتابة، كثير الحافظة، مقبلاً على شأنه، مستوحشاً عن أوثق إخوانه، وكان شديد العبادة، كثير الزهادة، لم يفته صلاة الليل والقيام في طاعة ربّه في آناء الليل، وكان جامعاً أعلى كلّ مكرمة وشرافة، وأسنىٰ كلّ خصلة وفضيلة، وبلغ من كل خير ذروته، وأخذ من كل علم شريف جوهره و حقيقته، أما علمه فأحسن فنّه الحديث ومعرفة الرجال والإحاطة بالأقوال والاطلاع بدقائق [على دقائق] الآيات ونكات الأخبار، بحيث يتحيّر العقول عن [من] كيفية استخراجه جواهر الأخبار عن [من] كنوزها، وترجع الأبصار حاسرة عن إدراك طريقته في استنباط إشاراتها و رموزها.

فسبحان الله المتعال من كثرة اطّلاعه وطول باعه، وشدّة تبحّره في العلوم والأخبار والسنن والآثار، كان بحراً موّاجاً، وسراجاً وهّاجاً، وكان ضنيناً بعمره، بحيث لم يدع دقيقة من دقائق عمره، ونفيس جوهر حياته يمضى [تمضى] بلافائدة، ويفنىٰ بلاعائدة، بل أخذ منه حظّه ونصيبه، إمّا بجمع شتات الأخبار وتأليف متفرقات ماورد عن الأئمة الأطهار، وإمّا بالذكر وتلاوة الآيات أو بالصلاة والنوافل المندوبات، مواظب لكل [على كلّ] سنّة سنية، ومؤدٍ لميسور دقائق الآداب الدينية، كان واعظاً لغيره بأفعاله وأقواله، وداعياً إلى الله بمحاسن أحواله، يذكر [تُذَكِّر] الله تعالى رؤيته، ويزيد في العلم منطقه، ويرغبّ في الآخرة عمله، ما قام أحد من مجلسه إلّا بخير مستفاد جديد، وشوق إلى الثواب. وخوف من الوعيد، لايختار من الأعمال المندوبة إلّا أحمزها وأتعبها، ولايأخذ من السنن إلّا أحسنها. أفعاله كانت منطبقة على كلامه، وكلامه مقصور [مقصوراً] على ماخرج عن إمامه، لازمت خدمته برهة من الدهر في السفر والحضر والليل والنهار، وكنت أستفيد من جنابه في البين إلى أن نعب بيننا غراب البين، فطوى الدهر ما نشر، والدهر ليس بمأمون على بشر، فتوفّي في سنة عشرين و ثلاثمائة وألف ـ حشره الله تعالى مع الأئمّة الإثنى عشر، ﷺ ـ وفي خلال استفادتى منه ﷺ استجزت عنه أن يجيزنى برواية مؤلفات الأصحاب ـ رضى الله عنهم ـ بطرقه الخمسة، فمنّ عليّ في أواخر أيّام حياته بإنجاح مسألتى، فأجازنى أن أروي عنه مؤلفات أصحابنا ـ رضوان الله عليهم أجمعين ـ قديماً و حديثاً في التفسير والحديث والفقه

والأصولين وغيرها خصوصاً الكتب الأربعة الّتي فيها أساس المذهب وفروع الدين وكتاب الوسائل والبحار ومستدرك الوسائل الّذي أنعم الله تعالى عليه بتأليفه وغيرها ممّا ساغ له إجازته وصحّ له روايته بطرقه المعهودة عن مشايخه العظام، أتقنها وأسدها ماأخبره به اجازة فخر الشيعة وتاج الشريعة خاتم المحقّقين، ومؤسس القواعد الّتي خلت عنها زبر السابقين واللاحقين، الشيخ الأجل الأعلم والأستاذ الأعظم، وطود العلم الباذخ الأشم، أستاذ المجتهدين وخاتمة الفقهاء والمحقّقين المنتهى إليه رياسة كافة الإمامية في عصره الأستاذ الأكبر الأكمل الحاج شيخ مرتضى الأنصارى ـ تغمده الله برحمته وأسكنه فسيح جنته ـ عن شيخ الفقيه النبيه، الحبر القمقام و مستنده في مناهج الأحكام، المولى المحقّق أحمد النراقي﵀ عن البحر المتلاطم الزّخار وعيبة العلم والفضل والأدب والأنوار، صاحب الكرامات الباهرة والآيات النيّرة، آية الله العلاّمة الطباطبائى المدعو ببحرالعلوم ـ قدّس الله روحه ـ عن شيخه المحدّث المحقّق العالم العليم صاحب اللؤلؤة بطرقه المذكورة فيها مع سائر مشايخه﵀ بطرقه المشروحة في خاتمة المستدرك، فأنا أروى عنه﵀ بطرقه الخمسة جميع ما صحّت له روايته وجازت له إجازته، والحمد لله ربّ العالمين. وكان ذلك في يوم الجمعة لستٍّ مضت من شهر ربيع الأول سنة ۱۳۲۰ في الكوفة المتبركة على شاطئ الفرات بقرب الجسر، والحمد لله والصلاة على محمد وآله.

الحسين بن محمّد البحراني[۱] الماحوزي[۲]

شيخ عالم فاضل علاّمه، و محقّق كامل فهامة، أستاذ شيخنا الأجل، آشيخ يوسف البحرانى، صاحب الحدائق، وكان﵀ في عصره مسلّم الكل لايخالف فيه أحد من أهل العقد والحل، حتى أنّ السيد الأجل و السند الأبجل السيد صدرالدين محمد المجاور للنجف

---

۱. ر.ک: لؤلؤة البحرين، ص۶؛ انوار البدرين، ص۱۷۶؛ تتمة امل الآمل و در آخر مستدرك الوسائل بعد از ستايش ايشان، تاريخ وفات او را ۱۱۸۱ هـ.ق. در قطيف ثبت كرده و گويد دو فرزند دانشمند به نام‌هاى شيخ محمد و شيخ عبدعلى داشته است، علماء البحرين، ص۲۹۲ـ۲۹۴.

۲. الماحوز بالحاء المهملة و الزاى اخيراً اسم لثلاث القرى فى بحرين «الدونج» و «هلنا» بالتاء المثناة من فوق و بها قبر المحقّق الفيلسوف العلاّمة الشيخ كمال‌الدين ميثم البحرانى و «الغُريفة» بالغين المعجمة مصغراً. (منه﵀) و نيز ر.ک: لؤلؤة البحرين، ص۶

الأشرف مع ماكان فيه من الفضل الرائق والتحقيق الفائق، كان أمسك عن الإفتاء حين تشرف الشيخ بزيارة أئمة العراق وكّلها إليه ـ رضوان الله عليه ـ. صرّح الشيخ يوسف في اللؤلؤة بأنّه بلغ من العمر إلى مايقارب تسعين سنة ومع ذلك لم يتغيّر ذهنه ولاشيء من حواسه سوى ما لحقه من الضعف الناشئ من كبر السّن، ومن العجب أنّه﵀ مع غاية فضله لم يكن له ملكة التصنيف، ولم يبرز له شئ في قالب التأليف. يروي عن الشيخ سليمان بن عبدالله الماحوزى.

الحسين بن محمّد بن الحسن[1]

صاحب نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، و كتاب مقصد الراغب فى فضائل على بن ابى طالب﵇، است عصرش مقدم است بر ابن شهرآشوب.

الحسين بن محمّد الحُلواني[2]

كتبى در مثالب نوشته، مانند: لوامع السقيفه و كتاب الدار، و كتاب الجمل، وكتاب صفين و كتاب مثالب الأدعياء؛ قاله ابن شهرآشوب[3].

الحسين بن محمّد الخوانساري[4]

المولى الأجل، أستاذ الحكماء والمتكلمين، ومربى الفقهاء والمحدّثين، محطّ

---

۱. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۰۰؛ معالم العلماء، ص ۴۲؛ اعيان الشيعه، ج ۶، ص ۱۴۵؛ معجم رجال الحديث، ج ۶، ص ۷۵؛ رياض العلماء، ج ۲، ص ۸۰.

۲. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۰۰؛ معالم العلماء، ص ۴۱؛ رياض العلماء، ج ۲، ص ۵۶؛ معجم رجال الحديث، ج ۶، ص ۷۴.

۳. معالم العلماء، ص ۴۰.

۴. برای دریافت اطلاعات گسترده‌تر ر.ک: امل الآمل، ج ۲، ص ۱۰۱؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۳۴۹؛ اعيان الشيعه، ج ۶، ص ۱۴۸؛ الكنى و الألقاب، ج ۳، ص ۱۵۸؛ ريحانة الأدب، ج ۵، ص ۲۳۹؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۴، ص ۴۸؛ تاريخ نظم و نثر در ايران، ص ۶۸۸؛ الذريعه، ج ۴، ص ۱۲۶، ج ۶، ص ۶۸، ج ۷، ص ۱۹، ج ۹، ص ۲۴۷ و ج ۲۲، ص ۱۰۶؛ تذكرة القبور يا دانشمندان و بزرگان اصفهان، ص ۲۹۷ (در اين كتاب به نام چند نفر از اولاد و اعقاب صاحب عنوان نيز اشاره شده است). سلافة العصر، ص ۴۹۱؛ رياض العلماء، ج ۲، ص ۵۷؛ الاجازة الكبيره، ص ۳۵؛ نجوم السماء، ص ۱۰۹؛ تذكرة نصرآبادى، ص ۱۵۳؛ مستدرك الوسائل، ج ۳، ص ۴۰۸؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۳۵.

رحال أفاضل الزمان، ثقة جليل، عظيم الشأن، نادرة عصره و وحيد دهره، العالم الحكيم المتكلم المتأله، الفاضل المحقّق المدقق، علاّمة الزمان و شقائق النعمان، صاحب المؤلفات الرشيقة كشرح الدروس الموسوم بـ مشارق الشموس وعدّة كتب فى الحكمة والكلام و ترجمة القرآن الكريم و ترجمة الصحيفة المكرمة وغير ذلك. وفي «كملة»: له حواش على الهيات الشفا و على شرح الاشارات، وعلى شرح اللمعة، وعلى كافية ابن الحاجب، وله رسالة في تفسير سورة الحمد، ورسالة في تواريخ وفيات العلماء.

وبالجملة: ـ أعلى الله مقامه ـ أعلى من أن يسطر، ومحامده أشهر من أن يذكر، وكفى في هذا المقام قول السيد الفاضل الهمام السيد عليخان في حقه: علاّمة هذا العصر الّذي عليه المدار وإمامه الّذي تخضع لمقداره الأقدار، أخذ الحكمة عن النحرير المحقّق الأمير أبي القاسم الفندرسكي، ويروي عن تاج المحدّثين المولى محمدتقى المجلسى﵀ وعليه قرأ المنقول.[1]

و در روضات است كه، آقا حسين مرحوم قبل از بلوغ به جهت تحصيل علم و حكمت و معارف هجرت به اصفهان كرد، و منزل نمود در مدرسهٔ خواجه ملك ـ جنب مسجد شيخ لطف الله واقع در ميدان شاه ـ و مشغول تحصيل گرديد تا به مرتبه‌ای رسيد كه استاد الكلّ فى الكلّ گرديد و نقل شده كه، در اوايل امرش هنگامی كه در مدرسه بود يک زمستان بر او گذشت كه قادر بر تحصيل آتش نبود، لحاف كهنه‌ای داشت كه آن را برخود می‌پيچيد و دور حجره می‌گرديد تا به سبب حركت گرم شود، و لكن بعد از رسيدن به مرتبهٔ كمال و علم به جايی رسيد كه شاه سليمان صفوی جبهٔ عاليهٔ سلسله دوز به جواهر غاليهٔ خود را ـ كه چشم روزگار مانند آن را نديده ـ برای او فرستاد و از او معذرت خواست كه اين لايق شأن شما نيست اميد می‌رود كه عفو فرماييد و اين هديه را قبول نماييد.

---

۱. سلافة العصر، ص۴۱۹.

بلکه نقل شده که، سلطان مذکور در بعضی از سفرهای خود از محقّق مذکور درخواست کرد که در مجلس سلطانی به نیابت او بنشیند و به امر رعیت و مملکت برسد و ایشان قبول فرمودند. والله العالم[1].

وتلامذه و اساتید او بسیار بوده‌اند. و از حدائق المقرّبین نقل کرده که، وفات او در آخر سال هزار و نود و نه در اصفهان بود، و در تخت فولاد نزدیک قبر بابا رکن‌الدین به خاک سپرده شد، و سلطان موصوف امر فرمود که قبهٔ عالیه‌ای بر مرقد او بنا کردند، و گفته که سنگ لوح او از یشم بود و قیمتش زیاد بود، افاغنهٔ ملعون در ایام غلبه بر اصفهان او را شکستند، پس دیگر باره مردم بعد از فتنه افاغنه بر قبر او و قبر آقا جمال‌الدین پسرش دو سنگ مرمر قرار دادند.

و از کرامت آن مزار آن است که مردم به جهت زیارت این قبر ازدحام و هجومشان زیادتر است از سایر قبور و گویا این از برکات سمیّ او امام مظلوم‌ؑ بوده چنانکه در تاریخ او گفته شده:

«امروز هم ملائکه گفتند یاحسین»، وأما تاریخها بالعربیة فهو قوله سبحانه وتعالی: ﴿ادخلی جنتی﴾ [۱۰۹۸][2].

والعجب أنّها أیضاً خاتمة سورة الفجر التی هی بلسان الأخبار سورة مولانا الحسین‌ؑ، و ضمیر المؤنث خطاب لنفسه المطهّرة فی مقام التأویل. انتهی.

قلت: وفی تطبیق هذه الکلمة الشریفة علی تاریخ الوفاة نظر لایخفی.

و مرحوم آقا حسین را رباعیات لطیفه است از جمله:

تا دست به همت رسایی نزنی
بر همت خلق پشت‌پایی نزنی
چون حلقه مباش در جهان دست تهی
تا هر ساعت در سرایی نزنی

---

۱. روضات الجنات، ج۲، ص ۳۵۰ـ۳۵۱.
۲. همان، ص۳۵۸.

الحسين بن محمّدرضا الحسيني البروجردي[۱]

سید جلیل، عالم نبیل، شاعر فاضل، مفسر ماهر، تلمیذ شیخ حسن بن شیخ جعفر، و تلمیذ صاحب جواهر، و صاحب فصول. و اوست صاحب وجیزهٔ منظومه در رجال مسمات بنخبة المقال[۲] که این احقر در تاریخ وفات مشهورین از علما از او نقل می‌کنم، و هم از مؤلفات اوست تفسیر سورهٔ بقره که بسیار کبیر و قریب به مجمع‌البیان است. و والدش نیز از علماست و از آقا سید عبدالله شبّر اجازه دارد، و برادر[۳] او، مرحوم سید علی‌محمد[۴] فقیه متبحر، در سنهٔ ۱۲۹۲ بعد از هشت سال از وفات او، وفات کرد، و فرزند جلیل آسید حسین، سید زاهد متقی صالح حاج سید نورالدین[۵] بوده که در سفر حج بعد از مراجعت از بیت الله الحرام در مدینه وفات کرد. و فعلاً فرزند او آقا سید عبدالحسین[۶] مشغول است به تحصیل علم و کمال ـ وفقه الله تعالی للارتقاء إلی مدارج العلم و الکمال بمحمد و الآل ـ ولادت آسید حسین در سنهٔ ۱۲۳۸ بوده چنانکه خود در نخبة به آن اشاره کرده، فی قوله:

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

---

۱. احسن الودیعه، ج ۲، ص ۱۵۰؛ الحصون المنیعه، ج ۴، ص ۱۵۹؛ اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۱۸؛ طبقات اعلام الشیعه، ج ۲، ص ۳۹۱؛ مکارم الآثار، ج ۴، ص ۱۰۵۸؛ ریحانة الأدب، ج ۱، ص ۲۵۲؛ الأعلام، ج ۲، ص ۲۵۶؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۴، ص ۷ (تاریخ ولادت او را مردد بین ۱۲۲۸ و ۱۲۳۸ گفته که درست نیست)؛ الذریعه، ج ۴، ص ۳۷۲، ج ۱۰، ص ۱۲، ج ۱۲، ص ۳۴ و ج ۱۵، ص ۳۵؛ نخبة المقال (مرحوم آیة الله مرعشی در حاشیه بر نخبة المقال، ولادت ایشان را ماه رجب ۱۲۲۸ نوشته که هم با گفتهٔ مترجم نمی‌سازد و هم خود ایشان در جای دیگر بر خلاف این قول را گفته است)؛ طرایف المقال؛ تاریخ بروجرد، ج ۲، ص ۳۵۳؛ شعراء الغری؛ الکرام البرره، ج ۱، ص ۳۹۱.

۲. این منظومه در بحر رجز شامل ۱۳۱۳ بیت در بیان راویان موثق، علماء و مشایخ حدیث امامیه به ترتیب حروف تهجی است که در سال ۱۲۶۰ هـ.ق. تألیف و در سال ۱۳۱۳ هـ.ق. در تهران چاپ شده و در سال ۱۳۷۸ بخشی از آن با توضیحات آیة الله مرعشی به نام منیة الرجال در قم چاپ شده است و حاج ملاعلی علیاری تبریزی بر آن تتمه‌ای به نام منتهی الآمال فی تتمیم زبدة المقال دارد پس شرحی در سه جلد بر منظومه بروجردی و تتمهٔ خود نوشته و آن را بهجة الآمال نام‌گذاری کرده است.

۳. به این مطلب آقا سید حسین در نخبة المقال تصریح کرده است:

وابن الرضا الشبر ذو المحامد　　صنف مکثراً اجاز والدی

۴. در مورد سید علی بروجردی ر.ک: اعیان الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۹۱؛ تاریخ بروجرد، ج ۲، ص ۴۳۵.

۵. در مورد سید نورالدین بروجردی ر.ک: تاریخ بروجرد، ج ۲، ص ۳۶۵.

۶. درباره عالم بارع آقا سید عبدالحسین نوری بروجردی رک: تاریخ بروجرد، ج ۲، ص ۳۶۵ـ۳۶۶.

و ابن الرضا مصنّف الكتاب — أرشده الله إلى الصواب
ومولدي أخير من شوال[1] — فاختم لي اللهمّ بالكمال[2]

و در سنهٔ ۱۲۸۴ وفات کرد.

وله في مدح أميرالمؤمنين عليه السلام:

يا واصف المرتضى قد صرت في تيه — هيهات هيهات ممّا قد تمنيه
هو الّذي كان بيت الله مولده — وصاحب البيت أدرى بالّذي فيه

وله أيضاً:

يالائمي في عليّ لاتعاديه — فإنّه منشأ الأشياء ومنشيه
مهلاً إلى الحشر يوماً إذ أقول لكم — فذلكن الّذي لمتنني فيه

الحسين بن محمّد رضا بن العلّامة الطباطبائي، بحر العلوم[3]

سید جلیل، عالم فاضل نبیل، فقیه نبیه، زاهد، شاعر، ادیب، منشی، صاحب قصاید عدیده و جراید فریده در مدح و رثای ائمه هدی علیهم السلام و مدح جمله‌ای از علمای اعلام. و من دیدم دیوان شعر او راکه به ترتیب حروف تهجی بود و تخمیس کرده بود این دو شعر معروف راکه موافق روایت شیخ صدوق شخصی از اهل مصر حمزه نام به زیارت حضرت امام رضا علیه السلام مشرف شد نزدیک به غروب آفتاب بود که داخل مشهد مقدس شد پس زیارت کرد و نماز به جا آورد و در آن وقت زایری غیر از او نبود، پس چون نماز عشا گذاشت خادم قبر مطهّر خواست او را بیرون نماید برای آن که در حرم مطهّر را ببندد، حمزه استدعا نمود که در را ببندد بر روی او و او را بگذارد در حرم بماند و به نماز و عبادت اشتغال نماید؛ چون از راه دور آمده بود خادم در را به روی او بست و رفت تنها در حرم منوّر نماز می‌گزاشت تا آن که خسته شد، و

---

۱. جمله «اخیر من شوال» مطابق است با عدد ۱۲۳۸.
۲. نخبة المقال، ص ۱۱۴.
۳. الفوائد الرجالیه، ج ۱، ص ۱۳۰؛ احسن الودیعه، ج ۲، ص ۵۱؛ اعیان الشیعه، ج ۲۶، ص ۵۸؛ الحصون المنیعه، ج ۸، ص ۲۷۲؛ معارف الرجال، ج ۱، ص ۲۸۸؛ نقباء البشر، ج ۲، ص ۵۸۱؛ شعراء الغری، ج ۳، ص ۲۱۹؛ الذریعه، ج ۱۳، ص ۲۳۷؛ الطلیعه، ج ۱، ص ۲۶۰.

نشست و سر خود را بر روی زانوهای خود گذاشت تا لحظه‌ای استراحت نماید پس چون سر بلند کرد، دید در دیوار مقابل روی او رقعه‌ای است بر آن این دو بیت نوشته شده است:

مَنْ سَرَّهُ اَنْ یَری قَبراً بِرُؤْیَتِهِ ... یُفَرِّجَ اللهُ عَمَّن زَارَهُ کُربَهُ

فَلْیَأتِ ذَا القبر و إنّ اللهَ أسکَنَهُ ... سُلاَلَةً مِنْ رَسُولِ اللهِ مُنْتَجَبَةً

گفت: بر خاستم و شروع کردم به نماز و نماز خواندم تا وقت سحر پس نشستم مثل نشستن اول و گذاشتم سرم را بر روی زانوی خود همین که سر بلند کردم دیگر آنچه بر دیوار آویخته بود ندیدم و آن وقت که آن رقعه را دیدم کلماتش تر بود گویا همان وقت نوشته شده بود پس چون سپیده دمید در حرم گشوده شد و من بیرون آمدم.

و برادر جناب در کتاب عدد القویّه قضیهٔ این دو بیت را به نحو دیگر نقل فرموده: قال ـ کما نقل في البحار عنه ـ قال الحاکم بخراسان صاحب کتاب المقتفی: رأیت في منامی وأنا في مشهد الإمام الرضاؑ وکان ملکاً نزل من السماء وعلیه ثیابٌ خُضْر وکتب علی شاذروان[1] القبر بیتین حفظتهما وهما: «من سره» ـ الخ.

وبالجمله: سید مذکور تخمیس کرده این دو بیت را بقوله:

للهِ قَبْرٌ بِطُوسٍ طِیبُ تُرْبَتِهِ ... یَشفي جَوَی الْمُدْنِفِ الْمُضْنی بِرُمَّتِهِ

قُلْ وَارْفَعِ الْقَولَ إعلاناً لِرَفعتِهِ ... «مَنْ سَرَّهُ اَنْ یَریٰ قبراً بِرُؤیتِهِ

یُفَرِّجُ اللهُ عَمَّنْ زارَهُ کُرَبَهُ»

فَذَاکَ مَثْویٰ إلهُ الْعَرشِ ضَمَّنَهُ ... قدماً لَهُ الکَوْنُ أنشاهُ وَکَوَّنَهُ

ألاَ وَمَنْ رامَ کَنزَ الْفَضْلِ مَعدِنَهُ ... «فَلْیَأتِ ذَا القبرِ إنَّ اللهَ أَسْکَنَهُ

سَلالة من رسول اللهِ مُنتجبَةٌ»

و نیز تخمیس کرده بعض اشعار جدش بحرالعلوم را در مراثی سید مظلومانؑ از جمله در تخمیس قصیدهٔ: «الله اکبر ماذا الحادث الجلل» گفته:

صوارخ للجهات الستّ قد ملأت ... ماصورتها الوری منذ الوری نشأت

---

۱. شاذروان: پرده، خیمه، چادر.

ظنت بها انطوت الدنيا وماخطأت كأن نفخة صور الحشر قد فجأت
فالناس سكرى ولاسكر ولاثمل تلك الصوارخ من ضرب البتول سرت
لولاه لاكربلاء كانت ولا ذكرت من ذلك اليوم آل المصطفى أسرت
قامت قيامة أهل البيت وانكسرت سفن النجاة وفيها العلم والعمل

شيخ محدّث جليل، وعالم فاضل نبيل، جناب حاج شيخ عبدالحسين بن العالم الفاضل، المتتبع المتبحر، الكامل، المحدّث الجامع، الجليل النبيل، الفقيه الأوحدى، الشيخ عبدالرحيم البروجردى المشهدى صاحب هدية الرضوية على من نسب إليه السلام، براى احقر حكايت كرد كه، سيد مذكور به خراسان مشرف شد و بر ما نازل شد و در آن وقت چشمان مبارکش نابينا شده. بود به حرم مطهّر حضرت ثامن الائمه عليه السلام مشرّف شد و عرض كرد كه، من به جهت شفاى چشم خويش متوسل شدم به جدت أميرالمؤمنين و به جناب امام حسين و به پدر و پسرت، حضرت كاظم و جواد و به پسرانت حضرت هادى و عسكرى و حجت عصر عليهم السلام، چشم مرا شفا ندادند. پس من به سوى شما آمدم و از شما شفاى چشمان خود را مى‌خواهم اگر شفا ندهيد من قهر مى‌كنم از شما. پس متوسل شد به آن حضرت، خداوند عالم چشمان او را شفا داد و سيد با چشم روشن از حرم مبارک بيرون آمد. و جناب سيد در ديوان خود ـ در قصيده‌اى كه در مدح آن جناب گفته ـ اشاره به اين مطلب نموده فى قوله:

يا نيّراً فوق كلّ النيرات سناه فمن سناه ضياء الشمس والبدر
قصدت قبرك من أقصى البلاد ولا يخيب بالله راجى ذلك القبر
رجوت منك شفا عينى و صحتها أبا الجواد أخا الآلاء والبشر
صلّى الإله عليك الدهر متصلاً ما أن يَسيحَ سحاب المزن بالقطر

وله قصيدةٌ طويلة في رثاء شيخه الفقيه النبيه علاّمة الأنام الشيخ محمد حسن صاحب جواهر الكلام ـ عليه رضوان الله الملك المنعام ـ قلت: وذكر صاحب «كملة» أيضاً شفاء عينيه ببركة الرضا عليه السلام. قال ـ سلمه الله ـ وحدّثني عليه السلام أنّ له شرحاً على درّة جدّه بطريق الاستدلال نظماً وتلا لى شيئاً من أوّلها فكانت في غاية الجودة، ولما توفّي أخوه السيد علي صاحب البرهان ـ أنار الله برهانه ـ اجتمع عليه الناس وألزموه بالتصدى للأمور الشرعية

فتصدى تصدياً حسناً، ولم تطل أيّامه فتوفّي ۱۳۰۶ هـ.ق، ورثته الشعراء، منهم ولده السيد إبراهيم بقصيدة غراء. «كمله».

الحسين بن محمّد[۱] رضي‌الدين بن حسين بن حسن بن المير مظفّر بن محمّد الحسيني اللاجوردي الكاشاني[۲]

عالم فاضل، فقيه مفسّر بارع. تلمذ كرده برسيد عالم آسيد محمدتقی پشت مشهدی و بر علمای نجف مدت هفت سال، و این سید بزرگوار در کاشان مرجع امور شرعیه بوده؛ و از مصنّفات اوست فقه اصیل، و تفسیر قرآن از سورهٔ مریم تا به آخر. گویند: مجلد اول جوامع الجامع طبرسی را دیده و پسندیده و ممکن نشده او را مجلد دوم آن، پس آن را تمام کرده، و نیز از مصنفات اوست کتابی در مواعظ، و کتابی در مقتل، و رساله‌ای برای عمل مقلدین. وفات کرد در سنهٔ ۱۲۸۵، و مدفون شد در مقبرهٔ لاجوردیین بیرون دروازه فین کاشان، و پدر این سید نیز از علما بوده و جدّ اعلای او، میر مظفّر[۳]، همان طبیب ماهر ملقّب به«شفائی» صاحب قرابادین شفائی موجود است. «كمله».

الحسين بن محمّد بن علي الطباطبائي[۴]

صاحب الرياض، عالم فاضل كامل، له مصنّفات تدلّ على تبحّره في الفقه والحديث كانت وفاة أبيه، السيد المجاهد سنة ۱۲۴۲، وقام مقام أبيه وعاش بعده زماناً قليلاً، ثمّ

---

۱. سید حسین بن سید رضی الدین محمد.

۲. اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۱۴۸؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن سیزده)، ص ۳۹۳ـ۳۹۴)؛ معجم المؤلفین، ج ۴، ص ۵۰ـ ۵۱؛ الذریعه، ج ۴، ص ۲۷۲، ج ۱۶، ص ۲۹۱، ج ۲۲، ص ۲۴ و ج ۲۳، ص ۲۲۴؛ اثر آفرینان، ج ۵، ص ۹.

۳. ایشان جدّ سادات لاجوردیین بوده است. و نسخهٔ خطی قرابادین به خط نویسنده و تملک آن در ظهر آن به خط علم الهدی ـ فرزند مرحوم فیض کاشانی ـ در کتابخانهٔ شخصی آیت الله حاج سید مهدی لاجوردی موجود است. ظاهراً مادر مرحوم فیض از سادات لاجوردی بوده و اکثر طایفهٔ این سادات مزارشان در حول و حوش قبر مرحوم فیض می‌باشد. صاحب الذریعه این شفائی طبیب را با حکیم شفائی یکی دانسته است.

۴. الكرام البرره، ج ۱، ص ۴۰۲؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۴، ص ۷۵.

توفّي﵀ و قام مقامه ولده الأجل العالم الميرزا زين‌العابدين المتوفّى سنة ۱۲۹۲ ـ «كمله».

الحسين بن محمّد بن علي الموسوي العاملي الجبعي[1]

سيد جليل، عالم فاضل، فقيه ماهر، عظيم‌الشأن شيخ الاسلام، ومرجع المحصلين الكرام. پسر صاحب مدارك الاحكام است؛ بر پدر و بر شيخ بهائي﵀ تلمذ و قرائت كرد و مسافرت كرد به خراسان و در آن‌جا ساكن شد و شيخ الاسلام و أقضى القضاة مشهد گرديد، و مدرس بود در حضرت شريفه و در قبهٔ كبيرهٔ شرقيه، و جماعتى از علما او را در اشعار خود مدح كرده‌اند، و نسب شريفش منتهى مى‌شود به إبراهيم بن موسى بن جعفر﵇، چنانكه در «مل» است. «ح مل» فرموده كه، من به خط او ديدم كه نوشته بود عمر علّامه و مفيد هفتاد و هفت سال بوده، و عمر شيخ طوسى﵀ هفتاد و پنج سال و عمر سيد مرتضى هشتاد و يك، و عمر سيد رضى چهل و هفت سال بوده. رضوان الله عليهم أجمعين.

الحسين بن محمّد بن الفرزدق بن يحيى بن زياد الفزاري[2]

أبوعبدالله المعروف بالقطعي. كان يبيع الخرق ثقة، له كتب منها: كتاب فضائل الشيعة، وكتاب الجنائز، أخبرنا محمدبن جعفر التميمى عنه بها، قاله النجاشى ووثقه العلاّمة أيضاً. كذا في «مل» بخط مؤلفه.

أقول: القطعى كما عن الإيضاح ـ بضم القاف واسكان الطاء ـ كان يبيع الخرق ـ بالمعجمة المكسورة ـ وكلّ من قطع بموت الكاظم﵇ كان قطعياً.

الحسين بن محمّد القريب القاضي سديدالدين أبومحمّد[3]

فاضل عالم، صاحب نظم و نثر رائق، قاضى راوند بوده. «م».

---

۱. امل الآمل، ج ۱، ص ۷۹؛ تكملة امل الآمل، ص ۱۹۰؛ رياض العلماء، ج ۲، ص ۱۷۰؛ روضات الجنات، ج ۷، ص ۵۵؛ اعيان الشيعه، ج ۶، ص ۱۵۸؛ معجم رجال الحديث، ج ۶، ص ۷۷؛ مطالع الشمس، ج ۱، ص ۶۳۹.

۲. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۰۲؛ رجال نجاشى، ص ۵۳؛ رجال علامه، ص ۵۳.

۳. بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۲۳، (فهرست منتجب‌الدين).

الحسين بن محمّد بن محمود الحسيني الآملي الإصبهاني

ملقب به سلطان العلماء[۱] و مشهور به خليفه سلطان. سيد اجل، وزير، و ركن معتمد كبير، عالم محقّق مدقق، عظيم‌الشأن، جليل القدر، علاء الدولة و الدين و الدنيا، صاحب صدارة الأئمه و العلماء، المفوّض إليه أمر النصب والعزل من أهل العلم والفضل، جمع إلى الشرف عزّ الجاه ونال من خير الدنيا والآخرة مرتجاه. در زمان شاه عباس ماضی صفوی امر وزارت[۲] و صدارت به وی تفویض شد، و چندان مکانت و مرتبت پیدا کرد نزد سلطان که داماد سلطان گردید، و از دختر سلطان اولاد بسیار ـ که تمامی فضلا و از کبار بودند ـ روزی او گردید. پس از شاه عباس که سلطنت به شاه صفی رسید مدت دو سال به وزارت او باقی بود پس شاه او را معزول کرد؛ به دار الایمان قم روانه‌اش نمود، و مدتی در قم مشغول به مطالعهٔ کتب و مراجعهٔ به علوم بود تا دیگر باره سلطان او را به اصفهان طلبید. پس برهه‌ای در اصفهان بود، پس رحلت به حج بیت‌الله الحرام نمود. و دراین خلال، شاه وفات نمود و سلطنت به شاه عباس ثانی منتقل گردید. سید اجل مذکور از حج مراجعت فرمود سلطان منصب وزارت را به وی تفویض نمود[۳] مدت هشت سال و شش ماه امر وزارت با او بود تا آن‌که از دنیا رحلت نمود. وفاتش در سنهٔ ۱۰۶۴ در اشرف مازندران واقع شد و این در زمان مراجعت او بود با سلطان از فتح قندهار. و جنازهٔ او را از اشرف به نجف اشرف حمل نمودند.

و تلمذ کرده بود بر جماعتی و عمدهٔ تلمذ او بر پدرش میرزا رفیع‌الدین محمد و بر مولا حاجی محمود ثانی بوده، و مشارکت کرده با ملا خلیل قزوینی در تلمذ بر شیخ بهائی﵀.

---

۱. برای دریافت اطلاعات گسترده‌تر درباره ایشان ایضاً ر.ک: اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۱۶۴؛ روضات الجنّات، ج ۲، ص ۳۴۶؛ ریحانة الادب، ج ۳، ص ۵۶؛ الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۳۱۹؛ الاعلام، ج ۲، ص ۲۸۱؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۶، ص ۲۹۲؛ الذریعه، ج ۲، ص ۴۰، ج ۶، ص ۶۵، ج ۲۰۶، ص ۱۳۰ و ج ۸، ص ۲۲۹؛ لغت‌نامه دهخدا، «حسین»، ص ۶۵۲؛ سلافة العصر، ص ۴۹۹؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۹۲.

۲. تاریخ وزارت آن جناب، این مصرع است «وزیر شاه شد سلطان داماد» ۱۰۳۳ «منه﵀». [عالم آرای عباسی، ص ۱۰۱۳].

۳. عالم آرای عباسی، ص ۱۰۹۱.

تعليقات و تصنيفات او در كمال دقت و متانت است، مانند حواشى بر شرح لمعه، و بر اصول معالم، و بر مختلف علّامه، و بر شرح مختصر عضدى، و بر زبدهٔ بهائى، و بر بعض ابواب من لايحضره‌الفقيه، و بر حاشيهٔ قديم جلاليه، و بر حاشيهٔ فخرى [خفرى ظ]، و تلخيص كرده اخلاق ناصرى را و ناميده آن را به توضيح الأخلاق، ورساله‌اى نوشته در آداب حج، و غير ذلك.

و والد ماجدش و جدّ امجدش و فرزندان جليلش تمامى فضلا بوده‌اند و فرزند وسطش ميرزا إبراهيم خليفه سلطان و نايب مناب او بوده در امور، و اوست صاحب تعليقات عديده و افادات سديده بر جمله‌اى از كتب فقه و اصولين كه اجود آنها حاشيه بر شرح لمعه است. وفات كرد در سنهٔ ۱۰۹۸. في «فه»: أخبرنى بعض الوافدين علينا من تلك الديار، قال: كانت بينه أى بين السيد عليخان بن خلف الحويزاوى وبين السيد حسين الشهير بخليفه سلطان ـ رابطة محبّة فلمّا بلغه أنّه ولّى الوزارة للسلطان العجم أنشد بديهة:

بشرت بالخير يابشيرى ... جئت على الرفق من ضميرى

لواحد طار من سرور ... لطرت من شدة السرور

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

الحسين بن محيي الدين عبداللطيف العاملي[1]

فاضل عالم فقيه، معاصر «ح مل». روايت مى‌كند به توسط پدر و جد خود از شيخ بهائى. و كتابى در طب، و كتبى در فقه تصنيف كرده از جمله شرح بر قواعد علّامه، و از براى اوست ديوان شعرى.

الحسين بن مساعد الحسيني الحائري[2]

سيد فاضل صالح. صاحب كتاب تحفة الابرار فى مناقب الأئمة الأطهار عليهم السلام وهو

---

۱. امل الآمل، ج ۱، ص ۸۰؛ اعيان الشيعه، ج ۶، ص ۱۷۰؛ تكملة امل الآمل، ص ۱۹۱؛ مستدرك الوسائل، ج ۳، ص ۴۰۶؛ معجم رجال الحديث، ص ۸۴.

۲. براى مزيد اطلاع درباره او ر.ك: اعيان الشيعه، ج ۶، ص ۱۷۱؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۰۲؛ ريحانة الادب، ج ۴، ص ۱۳۱؛ الذريعه، ج ۳، ص ۴۰۵ و ج ۶، ص ۱۵۰؛ لغت‌نامه دهخدا، «حسين»، ص ۶۴۲؛ معجم رجال الحديث، ج ۶، ص ۹۰؛ رياض العلماء، ج ۲، ص ۷۵.

استاذ الكفعمي وأثنى عليه كثيراً في كتبه ـ كما قاله العلاّمة المجلسي ﷺ.

الحسين بن مطر الجزائري[۱]

شیخ فاضل زاهد صالح، معاصر «ح مل». صاحب تفسیر قرآن و رساله‌ای در کلام است.

الحسين بن المظفّر بن علي الحمداني، نزيل قزوين[۲]

أبوعبدالله محيي‌الدين، ثقه جليل القدر. مدت سی سال در نجف اشرف خدمت جناب شیخ طوسی تلمذ کرده، و بر او قرائت کرده جمیع تصانیف او را، و اوست صاحب کتاب نصرة الحق، و کتاب لؤلؤة الفكر فی المواعظ و الزواجر، و کتاب هتك أستار الباطنيه، و ظاهراً این کتاب رد بر قرامطه و در بطلان مذهب آن ملاحده است که ایشان را باطنیه و اسماعیلیه نیز گویند در آن اوقات بسیار بودند لاجرم علمای آن عصر کتاب‌ها در ردّ ایشان نوشته‌اند.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

الحسين بن معين‌الدين[۳]

كان من أكابر علماء أوائل دولة السلطان شاه إسماعيل الماضي. له شرح مختصر على كلام مولانا أبي‌محمد الحسن العسكري ﷺ: قد صعد ناذری الحقائق ـ الخ. وكان تاريخ

---

۱. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۰۳؛ الإجازة الكبيره، ص ۴۷؛ اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۱۷۳؛ الشدوین، ج ۲، ص ۴۶۲؛ ریاض العلماء، ج ۲، ص ۱۷۷.

۲. ریاض العلماء، ج ۲، ص ۱۷۷؛ مستدرك الوسائل، ج ۳، ص ۴۹۰؛ معجم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۹۳؛ ضیافة الاخوان، ص ۳۹.

۳. دربارهٔ ترجمه قاضی میرحسین میبدی یزدی ر.ک: اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۱۷۴؛ الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۲۱۵؛ احسن التواریخ، ص ۱۱۰؛ ریحانة الأدب، ج ۶، ص ۴۸؛ فرهنگ سخنوران، ص ۵۶۸؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۴، ص ۶۳؛ روضات الجنات، ج ۳، ص ۲۳۵؛ الذریعه، ج ۵، ص ۲۵، ج ۶، ص ۱۳۶، ج ۹، ص ۵۴، ج ۱۳، ص ۲۰۰ و ج ۲۳، ص ۳۹؛ تاریخ ادبیات صفا، ج ۴، ص ۹۹؛ تاریخ نظم و نثر، ص ۲۶۷، ۷۷۹؛ یادداشتهای قزوینی، ص ۹۴۰؛ مشاهیر جهان، ص ۲۱۷؛ آینهٔ دانشوران، ص ۶۷۴؛ تاریخ پیدایش تصوف و عرفان، ص ۳۰۲؛ تاریخ نهضتهای فکری ایرانیان از آغاز قرن هفتم تا پایان قرن نهم هجری، بخش اول، ص ۳۹۰؛ حبیب السیر، ج ۴، ص ۶۰۷؛ تذکره نصرآبادی، ص ۵۱۲؛ طرائق الحقائق، ج ۳، ص ۱۴۲؛ ریاض الجنه، ج ۲، ص ۴۶۳.

تأليفه سنة ٩٠٨، وله أيضاً شرح الديوان المنسوب إلى أميرالمؤمنين ﷺ وهو شرح فارسی و يظهر منه أنّه كان من كبار الصوفية السنية. «كملة».

الحسين بن مفلح الصيمري[١]

شيخ فاضل، عالم محدّث، عابد كثير التلاوة والصوم والصلاة والحج، حسن الخلق، واسع العلم، صاحب مناسك كبير. وفات كرد سنهٔ ٩٣٣ ـ رضوان الله تعالى عليه ـ.

صيمره ـ به فتح اول و سيم و سكون ثانی ـ نام دو موضع است: يكی به بصره بر فم نهر معقل، و آن چند قريه است؛ و ديگر بلدی است مابين ديار جبل، و ديار خوزستان (و ديار جبل عراق عجم است)[٢].

وقال شيخنا أبومحمد الحسن الموسوی في «كملة»: الشيخ حسين بن مفلح الصيمری أثنى عليه بعض معاصريه من أهل العلم وقال: ما رأيت منه زلة فعلها، ولا صغيرة اجترى عليها، فضلاً عن الكبيرة، وكان له فضائل ومكرمات، كان يختم القرآن كلّ ليلة الإثنين و الجمعة مرة، وكان كثير النوافل المرتبة في اليوم والليلة، كثيرالصوم، و لقد حجّ مراراً متعدّدة ـ تغمده الله بغفرانه ـ و مات بسلماباد إحدى قری البحرين أول سنة ٩٣٣، وله كتاب محاسن الكلمات في معرفة النيات، وأمّا جواهر الكلمات فهو لوالده[٣].

الحسين بن موسى الأردبيلي[٤]

ساكن استرآباد، شيخ فاضل فقيه صالح، معاصر شيخنا البهائی است و رسالهٔ

---

١. برای دريافت اطلاعات گسترده‌تر دربارهٔ ايشان ايضا ر.ك: امل الآمل، ج ٢، ص ١٠٣؛ معجم رجال الحديث، ج ٦، ص ٩٤؛ روضات الجنات، ج ٧، ص ١٧٠؛ اعيان الشيعه، ج ٦، ص ١٧٤؛ ريحانة الأدب، ج ٣، ص ٤٨٣؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ٤، ص ٦٣؛ الذريعه، ج ٢، ص ٨٩ و ٥٠٨؛ مقدمه تلخيص الخلاف و خلاصة الاختلاف پدرش، ص ٥؛ رياض، ج ٢، ص ١٧٨؛ رجال سيد بحر العلوم، ج ٢، ص ٣١٢.

٢. معجم البلدان؛ اعيان الشيعه، ج ١٠، ص ١٣٣؛ و طبق نقل شيخ سليمان ماحوزی، مترجم از صيمر بصره است.

٣. شيخ حسين، فرزندی به نام شيخ عبدالله دارد كه از دانشمندان بوده است. ترجمه او در انوار البدرين، ص ٧٧، آمده است و شرح حال پدر شيخ حسين نيز در كتاب حاضر خواهد آمد.

٤. امل الآمل، ج ٢، ص ١٠٤؛ الذريعه، ج ٦، ص ١٢٠؛ معجم رجال الحديث، ج ٦، ص ٩٧؛ اعيان الشيعه، ج ٦، ص ١٨٠؛ رياض العلماء، ج ٢، ١٨٠؛ رياض الجنه، ج ٢، ص ٤٧٦.

صومیهٔ شیخ بهائی را شرح کرده و در موضعی از آن نوشته که، من چون به این موضع از شرح رسیدم شنیدم که مصنّف در اصفهان وفات کرد جنازه‌اش را حمل کردند به سوی مشهد حضرت رضاؑ. و نیز از برای اوست حواشی بر شرح تهذیب الوصول عمیدی[1] و غیر ذلك.

الحسین بن موسی العاملي البابلي[2]

عزالدین، عالم، فاضل، صالح، معاصر شیخ کفعمی و همان کسی که از کفعمی سؤال کرده که روزه‌های مندوبه را به نظم در آورد و کفعمی به نظم ارجوزه آورده و قال:

وبعد فالمولى الفقيه الأمجد	الكامل المفضّل المؤيد
العالم البحر الفتى العلاّمة	البابلى صاحب الكرامة
أعنى به الحسين عزّ الدّين	ومن رقى في درج اليقين
ذاك ابن موسى و سميّ جدّه	وذاك في الزّهد نسيج وحده[3]
أشار أن أنظم ماقد ندبا	من الصّيام دون ماقد وجبا[4]

الحسین بن موسی الموسوي[5]

أبواحمد نقیب، سید جلیل، عظیم الشأن در علم و در دین و دنیا والد سید رضی و مرتضی است. جماعتی از محدّثین و مورخین او را ثنا گفته‌اند. وکانؑ قوی المنة، شدید

---

۱. در اعیان الاصول، اما در امل الآمل و ذریعه، مانند همین کتاب یادداشت شده است. ر.ک: ریاض الجنه، ج ۲، ص ۴۷۶.

۲. امل الآمل، ج ۱، ص ۸۰؛ ریاض الجنه، ج ۲، ص ۴۷۷.

۳. در مصباح همین‌گونه است، اما در امل الآمل «مسیح عهده» است.

۴. این منظومه ۱۲۴ بیتی در مصباح، ص ۴۶۶ـ۴۷۲ آمده است.

۵. در مورد طاهر اوحد ذوالمناقب (۳۰۴ـ۴۰۰) که در دولت بنی عباس و دولت آل بویه، دارای مقامی بس بزرگ بوده ر.ک: یتیمة الدهر، ج ۳، ص ۱۳۱؛ شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید، (مقدمه)؛ منتظم ابن جوزی، ج ۷، ص ۹۸؛ کاخ دلاویز؛ سید رضی مؤلّف نهج‌البلاغه، ص ۱۵؛ وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۴۴ـ۴۸؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۰۴.

العصبية، يتلاعب بالدول، ويتجرأ على الأمور، وفيه مواساة لأهله، ولاه بهاء الدولة قضاء القضاة، مضافاً إلى النقابة فلم يمكنه القادر بالله، وحجّ بالناس مرّات أميراً على الموسم، وعزل مراراً عن النقابة، ثمّ أعيد إليها، وتوفّي سنة أربعمائة ببغداد وقد أناف على التسعين، ودفن في داره ثم نقل إلى مشهد الحسين بكربلاء فدفن هناك قريباً من قبر الحسين عليه السلام، ورثته الشعراء بمراثي كثيرة وممّن رثاه ولداه، ومهيار الكاتب، ورثاه أبوالعلاء المعرّى بالقصيدة الفائية.

الحسين بن نجف بن محمّد[1]

التبريزى اصلاً، والنجفي مولداً ومنشأً ومسكناً ومدفناً، كان شيخ أئمة العراق، وقدوة كلّ وليّ، اتّفق الكلّ على جلالته وتوثيقه، لم‌ير له في عصره بديل ولانظير، عمر عمراً طويلاً ولي آخر أمره صار جليس داره لشدّة عجزه وكبره، وقد كتب سبطه الشيخ محمد طه‌نجف رسالة في أحواله وسيرته وقال فيها في وصفه: عين الأعيان ونادرة الزمان، سلمان عصره ووحيد دهره، جدنا الأجل وفخرنا الأكمل، البارع في الشرف الشيخ حسين نجف، كان عليه السلام مثلاً في التقوى والصلاح وطهارة النفس حتّى كان اعتقاد الناس فيه جميعاً على نحو اعتقادهم في سلمان الفارسي، حتى أنّ السيد المجاهد كان يظن فيه أنه يجتمع مع الحجة عليه السلام فكان يقول: أسألك أن تذكرنى عنده. فيقول الشيخ: ما للناء والحضور.

وفي «كملة»: كان عليه السلام إذا تكلم نطق بكلمة حكمة أو آية أو رواية، وكان أعجوبة فيحسن الجواب، وكان يطيل الصلاة جدّاً حتى عدّ عليه سبعين تسبيحة، وكان أعجوبة في الصبر والثبات وعدم الاضطراب، حتى اشتهر أنّه لايختلف عليه الأحوال من ضيق أو رخاء أو عافية أو بلاء، وكان حسن الخلق جدّاً، ماغضب على أحد قطّ ولاتكدر أحد منه قطّ يعاشر كلاًّ بما يناسبه، حتى قال الشيخ جعفر: لو أن هذا الرجل كان في البلاد البعيدة عنا وتأتينا

---

١. براى مزيد اطلاع ر.ك: الفوائد الرجاليه، ج ١، ص ٦٨؛ اعيان الشيعه، ج ٢٧، ص ٢٤٨؛ طبقات اعلام الشيعه، ج ٢، ص ٤٣٢؛ الذريعه، ج ٨، ص ١١٣ و ج ٩، ص ٣٥٠؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ٤، ص ٦٥؛ ماضى النجف و حاضرها، ج ٣، ص ٤٢٠؛ شعراء الغرى، ج ٣، ص ١٦٢؛ معارف الرجال، ج ١، ص ٢٥٨؛ نجوم السماء، ص ٣١٨.

أخباره بما نشاهده فيه من صفات الكمال لم أصدق بذلك، لكن كيف أصنع بمن أنا مصطحب معه منذ المكتب إلى اليوم، وله الدرة النجفية في الرد على الأشعرية، وديوان شعر كلّه في أهل البيت عليهم السلام توفّي ليلة الجمعة الثانى من شهر محرم سنة ۱۲۵۱.

الحسين بن هبة الله بن رطبة السوراوي[۱]

فقيه صالح. روايت كرده از شيخ ابوعلى طوسى. «م».

حمزة بن أبي عبدالله الغفاري البغدادي[۲]

عالم فاضل، صاحب كتاب نهاية المرتضويه فى التعبير. «م».

حمزة بن سلطان محمّد القائيني الخراساني[۳]

مولداً، والطبسى مسكناً، أحد أعلام الإمامية من الخراسانيين، تلميذ الميرزا مهدى الشهرستانى، له إجازة للآغا أحمد بن الآغا محمد علي بن الوحيد البهبهاني[۴]. «كمله».

حمزة بن عبدالعزيز الديلمي

معروف به سلار و سالار است، چنانكه در باب «سين» بيايد. ان شاء الله تعالى.

---

۱. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۰۴؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۵۸؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۲۴، (فهرست منتجب‌الدين)؛ اعيان الشيعه، ج ۶، ص ۱۹۰؛ تنقيح المقال، ج ۱، ص ۳۴۸؛ رياض العلماء، ج ۲، ص ۱۹۳؛ لسان الميزان، ج ۲؛ ص ۳۱۶؛ ماضى النجف و حاضرها، ج ۲، ص ۳۶۵؛ معجم رجال الحديث، ج ۶، ص ۱۱۲؛ مستدرك الوسائل، ج ۳، ص ۴۷۷.

۲. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۰۵؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۸۰؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۲۷، (فهرست منتجب‌الدين)؛ رياض العلماء، ج ۲، ص ۱۹۹؛ اعيان الشيعه، ج ۶، ص ۲۳۷؛ معجم رجال الحديث، ج ۶، ص ۲۶۳.

۳. براى مزيد اطلاع درباره اين دانشمند عالى‌قدر اواخر سده دوازدهم و اوائل سده سيزدهم ر.ك: بهارستان، ص ۳۰۲؛ نقباء البشر، ج ۲، ص ۴۴۵؛ وحيد بهبهانى، ص ۳۴۲؛ الذريعه، ج ۱، ص ۱۹۰، ش ۹۸۵.

۴. اين اجازه در مرآة الاحوال آمده است.

حمزة بن علي بن زهرة الحسيني الحلبي[1]

هو السيد عزالدين ابوالمكارم، سيد عالم فاضل، ثقه جليل القدر، معروف به سيد بن زهره. صاحب مصنّفات كثيره در كلام و امامت و فقه و نحو و ردّ بر فلاسفه و بر عاملين به قياس و غيره، و از جمله مصنفات اوست: غنية النزوع إلى علمي الأصول والفروع، و قبس الأنوار في نصرة العترة الأخيار، و مسألة إباحة نكاح المتعة، ومسائلى در رد بر منجمين، و در نفى رؤيت، و در اعتقاد اماميه و در نيت وضو نزد وضو و استنشاق و در تحريم فقاع، و در رد بر كسى كه قائل به قياس است در دين، و جواب‌هاى مسائل و غير ذلك. روايت مى‌كند از او شاذان بن جبرئيل و محمد بن ادريس و غيرهما.

والد ماجدش على وجدّ امجدش ابوالمحاسن و برادرش ابوالقاسم عبدالله صاحب تجريد در فقه و تبيين المحجة و پسر برادرش محمد بن عبدالله، بلكه اولاد و احفاد و بنى اعمام او تمامى از فضلا و فقها بوده‌اند، و از جملهٔ ايشان است: سيد فاضل فقيه كامل علاءالدين ابوالحسن على بن ابراهيم بن محمد بن ابى الحسن بن زهره، كه آية الله علاّمه به جهت او و پسرش ابوعبدالله الحسين و برادرش محمد و دو پسرش احمد و حسن اجازهٔ كبيرهٔ معروفه را نوشته كه در مجلد اجازات بحار در صورت ١٨ مسطور است و غير ايشان كه از اين بيت شريف مى‌باشند كه كم‌نظيرند در ميانهٔ اصحاب. وفي «خك»[2]: السيد عزّالدين أبوالمكارم حمزة بن علي بن زهرة الحسيني الحلبي، الفقيه الجليل المعروف، صاحب الغنية وغيرها، المتولّد في الشهر المبارك سنة إحدى عشر وخمسمائة (٥١١)، المتوفّى سنة خمس و ثمانين و خمسمائة، هو وأبوه وجدّه

---

١. در مورد ابن زهرة ر.ك: امل الآمل، ج ٢، ص ١٠٥؛ اعيان الشيعه، ج ٦، ص ٢٤٩؛ طبقات اعلام الشيعه، (قرن ششم)، ص ١٧١؛ الكنى و الالقاب، ج ١، ص ٢٩٩؛ ريحانة الادب، ج ٧، ص ٥٥٠؛ الاعلام، ج ٢، ص ٣١٢؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ٤، ص ٧٩؛ الذريعه، ج ١، ص ٥٥، ج ١٦، ص ٦٩ و ج ١٧، ص ٣٢؛ تاريخ نظم و نثر در ايران، ص ٧٤٣؛ لغت‌نامه دهخدا، «ابن زهره»، ص ٣١٦؛ خاتمهٔ مستدرك، ج ٢، ص ٤٢٨ و ج ٣، ص ٨؛ طرائف المقال، ج ١، ص ١١٤؛ بهجة الآمال، ج ٣، ص ٤٠٣؛ هدية العارفين، ج ١، ص ٢٣٦؛ لؤلؤة البحرين، ص ٣٥٠؛ رياض العلماء، ج ٢، ص ٢٠٢؛ مجالس المؤمنين، ج ١، ص ٥٠٧؛ روضات الجنات، ج ٢، ص ٣٧٤؛ مرآة الكتب، ج ٢، ص ٢٧٤.

٢. خاتمهٔ مستدرك، ج ٣، ص ٨.

وأخوه وابن أخيه من أكابر فقهائنا، وبيتهم بيت جليل بحلب.

قال في القاموس: وبنو زهرة شيعة بحلب[١]. انتهى.

قلت: وفي كتاب غاية الأختصار فيّ البيوتات العلوية المحفوظة من الغبار تأليف السيد الشريف تاج‌الدين بن محمد بن حمزة بن زهرة الحسيني نقيب حلب، قال في ذكر بيت الإسحاقيين: الحمد لله أهلنا بيت زهرة نقباء حلب، جدّهم زهرة بن علي، أبي المواهب نقيب حلب، ابن محمد نقيب حلب، ابن محمد أبي سالم المرتضى المدني، المنتقل إلى حلب الشهباء، ابن أحمد المدني المقيم بحران، ابن محمد الأمير شمس‌الدين المدني، ابن الحسين الأمير الموقر، ابن إسحاق المؤتمن، ابن الصادق عليه السلام ـ إلى أن قال ـ وبالجملة: فآل زهرة بحلب و ديارها أشهر من كلّ مشهور، ومنهم الشريف حمزة بن علي بن زهرة، أبوالمكارم، السيد الجليل، الكبير القدر، العظيم الشأن، العالم الكامل الفاضل، المدرس المصنف المجتهد، عين أعيان السادات والنقباء بحلب، صاحب التصانيف الحسنة والأقوال المشهورة، له عدّة كتب ـ قدس الله روحه، ونوّر ضريحه ـ قبره بحلب بسَفح جبل جوشن عند مشهد الحسين عليه السلام. له تربة معروفة، مكتوب عليها اسمه و نسبه إلى الإمام الصادق عليه السلام وتاريخ موته أيضاً[٢]. انتهى.

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

حيدر بن إبراهيم الحسني الكاظمي[٣]

ينتهي نسبه الشريف إلى موسى الجون بن عبدالله المحض بن الحسن المثنى بن الإمام الحسن السبط عليه السلام. كان سيداً جليلاً فقيهاً نبيلاً من أئمّة الجماعة في بلد الكاظمين والنافعين للمؤمنين، ومرجعاً لهم ولأهل بغداد في كثير من المهمات وفي النذور. له حكايات ومناظرات مع أهل الخلاف حسنة، ألّف كتاب المزار، والبارقة الحيدرية في الرد على الشيخية، ورسالة في الاعتقادات والنفحة القدسية في الأجوبة الحيدرية، كتبه جواباً عن سؤال هلاكو ميرزا[٤]، وله أعقاب في الكاظمية يعرفون بآل السيد حيدر، فيهم العلماء.

---

١. القاموس المحيط، ج ٢، ص ٤٣.

٢. غاية الاختصار في البيوتات العلوية المحفوظة من الغبار، ص ٩٢ ـ ٩٣.

٣. مكارم الآثار، ج ١، ص ٢٠٣؛ المرشد، سال دوم، جزء ٨ صادره در ١٤ ـ ١٣٤٦، ص ٣٠٢؛ احسن الوديعه، ج ١، ص ٢١؛ الكرام البرره، ص ٤٤٧؛ الامام الثاني؛ النفحات القدسية، ص ١٦٨.

٤. حفيد فتحعلى شاه بوده است.

توفّي﵀ سنة ١٢٦٥. «كمله».

حيدر بن سليمان بن داود بن سليمان بن داود بن حيدر[١]

أبوالحسين، السيد الشاعر الحلّي، ذكره صاحب «كملة» إلى أن قال: أتاه الله بياناً معجزاً فاق به الشعراء المتقدمين والمتأخرين خصوصاً في مراثي أجداده الطاهرين فإنه فاق في الرثاء الأولين والآخرين، وقد أمرت بجمع ديوانه فجمع و أمرت بطبعه فطبع أداء لحقه وخدمته. كان سيّداً جليلاً شهماً أبياً وقوراً تقيّاً عليه سمات العلماء الأبرار، كثير العبادة والنوافل، كريم الطبع، حدّثني﵀ أنّه رآى في المنام أنه دخل على الصديقة الطاهرة فاطمة الزهراء فردت ورفعت رأسها إليه وخاطبته بما أنشأته من قولها:

أناعى قتلىٰ الطف لازلت ناعياً تهيّج على طول الليالى البواكيا

قال: فأخذني البكاء، وانتبهت و أنا أبكي وأكرر البيت الّذي أنشاته﵀ فقمت من فراشي وأنا أبكي وأتلو فصرت أمشي في الغرفة الّتي أنا فيها وأكرر هذا البيت وأبكي، حتى فتح الله عليّ أبياتاً على هذا الروى والقافية فانشأت أقول:

أعد ذكرهم في كربلاء إن ذكرهم طوى جزعاً طى السجل فؤاديا

فأشعلت السراج، وكتبت الأبيات، وهي من القصائد الّتي أوصيت بوضعها معي في كفني[٢]، فقلت له: إنّ فيها بشارة عظيمة لك. فقال: وماهى؟ فقلت له: إن قولها﵀: «لازلت ناعياً» دعاء لااخبار وأنت لاتبقى إلى آخر الدهر فلابد أن يكون استجابة دعائها بعدم اندراس شعرك وبقائه على مرور الدهور والعصور يتلوه القراء والراثون، فاستحسن ماقلت و استبشر وقال: إني والله ماكنت تنبهت إلى هذه البشارة، وكنت أظن أنها تريد استدامة رثائى ما دمت حياً. مات﵀ في ليلة التاسع من شهر ربيع‌الثانى سنة ١٣٠٤ (غشد)، وله من الآثار الباقية غير الديوان العقد المفصل طبع ببغداد.

---

١. براى مزيد اطلاع ر.ك: اعيان الشيعه، ج ٦، ص ٢٦٦؛ طبقات اعلام الشيعه، ج ١٠، ص ٦٨٥؛ الاعلام، ج ٢، ص ٣٢٩؛ ريحانة الادب، ج ٢، ص ٦٣؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ٤، ص ٩٠؛ الذريعه، ج ٨، ص ٢٦٥، ج ٩، ص ٢٦٩ و ج ١٥، ص ٢٩٨؛ لغت‌نامه دهخدا، «حيدر»، ص ٨٤٧؛ الطليعه، ج ١، ص ٢٩٧؛ ادب الطف، ج ٨، ص ٦ـ ٣٣.

٢. ظرافة الاحلام، ص ٥٨؛ البابليات، ج ٢، ص ١٥٦؛ ديوان او، چاپ سنگى، ص ٤١٧ـ ٤١٨.

وجدّه السيد سليمان ابن داود بن حيدر بن أحمد بن محمود، كان مشيّد القواعد الدين والأدب ونصيرالدين ويحب المساكين ويذب عن أهل الإيمان، ويذل أهل الزيغ والطغيان، صنّف بكلّ فن كتاباً. توفّي سنة ۱۲۱۱ بالحلّة، وحمل نعشه إلى الغرى وشيعه ثلاثمائة من الحليين واستقبل نعشه أهل البلد يقدمهم السيد بحرالعلوم، ودفن في الصحن الشريف خلف ظهر جدّه أميرالمؤمنين عليه السلام.

حيدر بن علي بن أبي علي البيهقي[۱]

شیخ فاضل جلیل القدر. همان است که شیخ فخرالدین بن علّامه رساله‌ای در نیّت به التماس او تصنیف فرموده و در اول آن او را ثنا گفته:

قال، يقول محمد بن الحسن بن المطهّر: هذه الرسالة الفخرية في معرفة النيّة حررتها بالتماس أعزّ الناس عليّ وأكرمهم لديّ، وهو الصاحب المعظم، الزاهد العابد الورع، العالم الفاضل الكامل، المحقّق كهف الحاج والمحرمين، الحاجي فخر الملّة والحق والدين، حيدر بن السعيد المرحوم شرف‌الدين علي بن أبي علي محمد بن إبراهيم البيهقي. انتهى.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

حيدر بن علي الحسيني الآملي[۲]

عارف کامل ماهر. از علمای باطن و ظاهر. سید الافاضل المتألهین از سادات رفیع الدرجات آمل است. به عزم زیارت عتبات عالیات به عراق سفر کرد. در بغداد رحل

---

۱. برای مزید اطلاع ر.ک: ریاض العلماء، ج ۲، ص ۲۱۸ و ۲۲۵؛ اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۲۷۱؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن هشتم)، ص ۶۶؛ الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۹؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۳۷۷؛ ریحانة الادب، ج ۴، ص ۱۰۴ و ج ۳، ص ۴۷۵؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۴، ص ۹۱؛ الذریعه، ج ۲، ص ۷۲، ج ۱۰، ص ۶۱، ج ۱۵، ص ۳۲۶ و ج ۲۰، ص ۱۶۱؛ مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۵۱؛ مقدمه تفسیر المحیط الاعظم و البحر الخضم فی تأویل کتاب الله العزیز المحکم که با تحقیق، تعلیق و مقدمه سید محسن موسوی تبریزی، و چاپ و نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در سال ۱۴۱۴ هـ.ق. منتشر شده است؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۷۶.

۲. اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۲۷۱؛ الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۲۹۰؛ الحقائق الراهنه، ص ۶۶؛ مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۵۱؛ ریاض العلماء، ج ۲، ص ۲۷۱ ـ ۲۲۵؛ ریحانة الادب، ج ۱، ص ۶۴؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۳۷۷؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۴، ص ۹۱؛ مقدمه جامع الاسرار به قلم عثمان اسماعیل یحیی؛ ریاض الجنه، ج ۲، ص ۵۱۰ و در این کتاب انبوهی از منابع ارائه شده است.

اقامت انداخت، و با شیخ فخر المحقّقین، نجل جناب علّامه و مولانا نصیرالدین قاشانی مشهور به حلّی و دیگر علما و عرفای شیعهٔ امامیه صحبت داشته. بیان سلسلهٔ خرقه و ارادت او در اول شرح فصوص مسمی به نص النصوص که از جمله مصنّفات اوست مذکور است. و از برای او غیر شرح مذکور مصنّفات دیگر است؛ مانند جامع الاسرار، و تفاسیر او بر قرآن مجید، و تفسیر تأویلات[1]، و جامع الحقائق، و کتاب الکشکول فیما جری علی آل الرسول، و رسالهٔ رافعة الخلاف در بیان آن که توقف حضرت شاه ولایت ﷺ در دفع متغلبان ثلاثه از جهت عدم ناصر بوده. و این رساله را به اشارهٔ جناب فخر المحقّقین نوشته، و چند رسالهٔ دیگر در امثلهٔ توحید[2] و امامت[3] و ارکان[4] إلی غیر ذلك[5].

و قاضی نور الله از جامع الأسرار او نقل کرده که گفته که، از عنفوان شباب، بلکه از ایام طفولیت تا امروز که ایام کهولت است، عنایت الهی و حسن توفیق او، رفیق حال گردیده به تحصیل عقاید اجداد طاهرین خود ـ که ائمه معصومین ﷺ اند ـ و تحقیق طریقهٔ ایشان که به حسب ظاهر، شریعتی است مخصوص به شیعهٔ امامیه و به حسب باطن حقیقتی است مخصوص به طایفهٔ صوفیه، از ارباب توحید و اهل الله، مشغول بوده‌ام ـ إلی أن قال: وصرت کما صرت جامعاً بین الشریعة والحقیقة وحاویاً بین الظاهر والباطن واصلاً مقام الاستقامة والتمکین، قائلاً من کان مثلی من أرباب الیقین وأهل التحقیق، ﴿والحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنّا لنهتدی لولا أن هدانا الله﴾[6]. بالعربیة:

کانت لقلبی أهواء مفرقة[7] فاستجمعتُ مذ رأتك العین أهوائی
فصار یحسدنی من کنت أحسده وصرت مولی الوری، إذ صرتَ مولائی!

---

۱. ظاهراً همان تفسیر محیط الاعظم اوست که از آن در مقدمه همین تفسیر و در کتاب دیگر خود، مقدمات نص النصوص، ص ۱۲ و ۵۳۶، سخن گفته است.
۲. نام این کتاب امثلة التوحید و ابنیة التجرید و فارسی است.
۳. نام آن، الامانة الالهیة فی تعیین الخلافة الربانیه است.
۴. نام کامل آن، الارکان فی فروع شرایع اهل الایمان است.
۵. خود ایشان در نصّ النصوص، ص ۸، ۳۲۴ و ۳۳۶، به مؤلفات خود اشاره کرده است.
۶. اعراف (۷) آیه ۴۳.
۷. مفرّقة ظ.

ركت للـــناس دنـــياهم و ديـــنهم شـغلاً بـذكرك يـا دينـى و دنـيائى!

وليس ذلك. بدعوى راء ولا رعونة، بل تحدّثنا بنعم الله تعالى وألطافه لقوله: ﴿وأمّا بنعمة ربّك فحدّث﴾[۱]. انتهى[۲].

ومخفى نماند كه، اين سيد غير از سيد عارف موحد قطب‌الدين حيدر موسوى تونى است كه هم قاضى نور الله در حقّ او گفته كه، حضرت مير در غايت علوّ همت و تجريد بوده‌اند و در مضمار رياضت از اقران خود، قصب السبق ربوده بسيارى از خوارق عادات از او به ظهور رسيده. و از آن جمله: آهن در دست مرتضوى نشان او موم گرديده چنانكه سيد المتألهين مير حيدر آملى در شرح فصّ داودى از كتاب فصوص الحكم به آن تصريح فرموده.

مشهور است كه به زيارت آستانهٔ حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام از سر، قدم ساخته متوجه شد چون به آن آستان ملايک پاسبان رسيد بر سنگى كه در برابر روضهٔ متبركه بر ديوار نصب بود تكيه داده به يک پاى ايستاده تا مدت هفت روز اصلاً حركت نكرد و چيزى نخورد و نياشاميد و منتظر رخصت زيارت مى‌بود[۳] ـ الخ.

حيدر علي بن عزيز الله بن محمّد تقي الألماسي الأصفهاني[۴]

عالم فاضل، كامل در علوم عقليه و نقيه، حافظ انساب سلسلهٔ جليلهٔ مجلسيه و صاحب رساله‌اى در آن باب[۵]. از احفاد مجلسى اول است، ولادتش در سنه ۱۱۴۶، و تلمذش بر مير عبدالباقى بن مير محمد حسين خاتون‌آبادى، سبط مجلسى ثانى بوده. و او غير از ملاحيدر على بن حاج محمد زكى كرمانى تلميذ صاحب رياض است.

---

۱. ضحى (۹۳) آيه ۱۱.

۲. مجالس المؤمنين، ج ۲، ص ۵۲؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۳۷۹؛ جامع الاسرار، ص ۵ـ۶.

۳. مجالس المؤمنين، ج ۲، ص ۵۱؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۳۸۰.

۴. براى مزيد اطلاع ر.ک: تذكرة القبور يا دانشمندان و بزرگان اصفهان، ص ۳۰۸؛ رجال اصفهان، ص ۹۲؛ مكارم الآثار، ج ۲، ص ۵۲۹؛ اعيان الشيعه، ج ۲۹، ص ۳۳؛ الكرام البرره، ج ۱، ص ۴۵۱؛ مرآة الاحوال، ج ۱، ص ۶۶؛ بحارالأنوار، ج ۱۰۵، ص ۱۲۱؛ نجوم السماء، ص ۲۳۴؛ مصفى المقال، ص ۲۹۵؛ مرآة الكتب، ج ۲، ص ۲۹۵.

۵. نام آن، تذكرة الانساب است و در سال ۱۳۲۹ هـ.ش. در اصفهان چاپ شده است و به ضميمهٔ مرآة الاحوال نيز به چاپ رسيده است.

حیدر بن علي بن علي بن أبي الحسن الموسوي العاملي الجبعي[۱]

عالم فاضل فقیه صالح جلیل القدر، ساکن اصفهان، معاصر «ح مل» بوده.

حیدر علي بن محمّد الشِرواني[۲]

فاضل محدّث، کتابی در مختصر مصباح المتهجد شیخ طوسی نوشته، و بعضی ادعیه و زیارات بر آن اضافه کرده، و من در مشهد مقدس آن را زیارت کردم.

و شاید این شیخ همان حیدر علی بن محمد بن الحسن باشد که پدرش معروف به «ملامیرزا شروانی»[۳] است، و والده‌اش دختر مجلسی اول است، و بیاید در ترجمهٔ والدش اشاره به او.

حیدر بن علي بن نجم‌الدین الموسوي العاملي[۴]

سید عالم فقیه فاضل صدوق شاعر ادیب منشی حافظ، معاصر «ح مل». از برای اوست اجازه از پدرش از شیخ حسن صاحب معالم، در حدود سنهٔ ۱۰۶۴ به مکه وفات کرد.

حیدر بن محمّد الخوانساري[۵]

فاضل محدّث صاحب زبدة التصانیف به فارسیه در امور دیانات و رسالهٔ

---

۱. امل الآمل، ج ۱، ص ۸۱.

۲. برای مزید اطلاع ر.ک: تتمیم امل الآمل، ص ۱۳۷؛ مرآة الاحوال، ج ۱، ص ۷۲؛ مصفی المقال، ص ۱۶۴؛ ریاض الجنه، ج ۲، ص ۵۱۷؛ اعیان الشیعه، ج ۲۹، ص ۳۵؛ بحارالأنوار، ج ۱۰۵، ص ۱۳۵ ـ ۱۳۸؛ تذکرة القبور، ص ۳۰۹؛ نجوم السماء، ص ۱۹۳؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۴، ص ۹۱؛ الذریعه، ج ۱، ص ۴۸، ۲۹۲ و ۳۰۲ و مجلدات دیگر.

۳. برای مزید اطلاع ر.ک: تذکرة القبور، ص ۳۰۹؛ مصفی المقال، ص ۱۶۴؛ اعیان الشیعه، ج ۲۹، ص ۳۵؛ الفوائد الرجالیه، ج ۳، ص ۲۲۵؛ الکنی والالقاب، ج ۳، ص ۲۱۳.

۴. امل الآمل، ج ۱، ص ۸۱.

۵. الروضة النضره، ص ۱۹۳؛ ریاض العلماء، ج ۲، ص ۲۲۸؛ اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۲۷۵؛ ریحانة الادب، ج ۲، ص ۱۹۰؛ الذریعه، ج ۱۲، ص ۲۲ و ج ۲۱، ص ۱۳۵.

مضیء الأعیان فی استخراج أسماء أهل البیت علیهم السلام من القرآن. و او از اساتید محقّق خوانساری رحمه الله است.

حیدر بن محمّد بن زید الحسینی[۱]

کمال‌الدین، سید عالم فاضل، روایت می‌کند از ابن شهرآشوب رحمه الله.

حیدر بن محمّد بن نعیم السمرقندی[۲]

قال ثقه جلیل القدر، از غلمان عیاشی است. در تحفة الاحباب ترجمهٔ او را نگاشتم.

حیدرة بن أسامة الخطیب[۳]

ابن‌شهرآشوب گفته که، از مصنّفات اوست کتاب حدائق از مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

حیدر بن نعمة الله الطبسی

عالم فاضل کامل صاحب کتاب صحائف الأعمال در ادعیه مأثوره. فارسی است مرتّب بر یک فاتحه و سه صحیفه و خاتمه. و تاریخ آن در آخرش این بیت است:

سال و مه روز وقت اتمامش　　شد رقم صبح ثانی از شوال

واین مطابق است با سنهٔ ۱۰۰۶.

---

۱. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۰۸.

۲. تحفة الاحباب، ص ۱۲۲؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۰۸؛ رجال الطوسی، ص ۴۶۳ «فی من لم یرو عن الائمة علیهم السلام» باب الحاء، ش ۸؛ الفهرست، ص ۱۲۰.

۳. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۰۹.

باب الخاء

خداي ويردي بن القاسم الأفشار[1]

فاضل صالح، رجالی از اجلاّی تلامذهٔ جناب مولانا ملا عبدالله تستری است و شریک بوده در درس میر مصطفی تفریشی و از مؤلفات اوست زبدة الرّجال، و اسقاط کرده از آن اسامی مجهولان را چنانکه شیخ ابوعلی در منتهی المقال نموده و کافی است در فضل او که بیرون آمده از خانواده‌ای که در ایشان اهل فضلی یافت نمی‌شد و دیگر هم نشده.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

خضر بن شلّال النجفي[2]

عالم فاضل جلیل، و فقیه نبیه نبیل، و محدّث ماهر بی‌بدیل، صاحب کرامات باهره، که شیخ مرحوم در دار السلام[3] به بعضی از آنها اشاره فرموده. احوال و مصنّفات آن جناب را فعلاً درست مستحضر نیستم، ظاهراً در طبقهٔ صاحب جواهر

---

۱. تنقیح المقال، ج ۱، ص ۳۶۹؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۹۴؛ روضات الجنات، ج ۳، ص ۲۶۰؛ هدیة العارفین، ج ۱، ص ۳۴۴؛ مصفی المقال، ص ۱۶۵؛ فرهنگ تراجم نگاران؛ ریاض العلماء، ج ۲، ص ۲۳۵؛ اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۳۰۸؛ الروضة النضره، ص ۱۹۸؛ مرآة الکتب، ج ۲، ص ۲۹۹.

۲. دربارهٔ ترجمه فقیه اصولی، عابد زاهد، شیخ خضر بن شلّال (م ۱۲۵۵) ر.ک: اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۳۲۱ و چاپ قدیم، ج ۲۹، ص ۲۵۳؛ الحصون المنیعه، ج ۴، ص ۲۱۸؛ ماضی النجف و حاضرها، ج ۲، ص ۲۶۴؛ الذریعه، ج ۱، ص ۲۷۴، ج ۳، ص ۴۵۸ و ج ۴، ص ۱۵۷؛ معارف الرجال، ج ۱، ص ۲۹۵؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۴، ص ۱۰۰؛ الکرام البرره، ج ۲، ص ۴۹۳؛ مرآة الکتب، ج ۲، ص ۳۰۱ـ۳۰۲.

۳. دار السلام، ج ۲، ص ۱۰۵؛ نیز ر.ک: الحصون المنیعه.

-رضوان الله علیه -است، و کتاب مزار او را که یکی از اجزای شرح او بر لمعهٔ دمشقیه موسوم به تحفة الغرویه [است] در اوقات مجاورت نجف اشرف دیده‌ام و در کتاب هدیة الزائرین از آن نقل کردم که، از حضرت صادق﵇ نقل کرده که، مبیت (یعنی شب به روز آوردن) در نزد حضرت امیرالمؤمنین﵇ مقابل عبادت هفتصد سال است، و بیتوته نزد جناب امام حسین﵇ مقابل هفتاد سال عبادت است، و نماز نزد امیرالمؤمنین﵇ مقابل دویست هزار نماز است. و از حضرت امام رضا﵇ روایت کرده که، جوار امیرالمؤمنین﵇ یک روز بهتر است از عبادت هفتصد سال و نزد سیدالشهدا﵇ از هفتاد سال. انتهی.

قبر شریفش در نجف اشرف در بقعه‌ای است مقابل کوچهٔ سلام، و شباکی دارد به آن کوچه، محاذی زاویهٔ مدرسهٔ مرحوم خلد مقام شیخ فقیه نبیه جلیل، آقای حاجی میرزا حسین نجل المرحوم المبرور حاجی میرزا خلیل، و درزاویهٔ دیگر آن مدرسه، قبر مرحوم حاجی مذکور است و در کوچه‌ای که در پشت قبر مرحوم شیخ خضر واقع می‌شود قبر مرحوم مغفور خلد مقام حجة الاسلام فقیه نبیه عالم ربّانی، آقای شیخ حسن مامقانی -رضوان الله علیهم- است.

و در «کملة» است که، آن جناب از اجل شاگردان شیخ جعفر کاشف الغطاء است و غیر از شرح او بر لمعه رساله‌ای نوشته در عمل مقلدین، و از برای اوست ابواب الجنان و بشائر الرضوان معروف به مزار شیخ خضر. وفات کرد در سنهٔ ۱۲۵۵ در حالی که عمرش از هفتاد تجاوز کرده بود. و قبرش در نجف اشرف مزاری است معروف[1] و شنیدم که قبر شیخ محسن خنفر نیز در آن بقعهٔ مبارکه است.

[فضیلت حضرت خضر﵇]

فقیر گوید: چون جناب شیخ خضر سمیّ حضرت خضر﵇ است مناسب دیدم که این حدیث را در فضیلت جناب خضر﵇ در این جا ایراد کنم. «ح مل» در کتاب حج

---

۱. در محلهٔ عماره، مقابل کوچه سلام که توسط رژیم عفلقی صدام تخریب شد.

وسائل در ابواب «احکام عشرة» فرموده: باب مستحب بودن سلام کردن بر جناب خضر؈ هر کجا که نام برده شود: پس از کتاب کمال‌الدین نقل کرده مسنداً از حسن بن علی فضال که گفت: شنیدم از ابوالحسن علی بن موسی الرضا؈ که می‌فرمود: به درستی که خضر آشامیده از آب حیات پس او زنده است نمی‌میرد تا وقتی که دمیده شود در صور، و همانا او می‌آید به نزد ما، پس سلام می‌کند بر ما، پس ما می‌شنویم صوت او را و نمی‌بینیم شخص او را به درستی که او حاضر می‌شود هرجا که ذکر شود و کسی که ذکر کرد او را از شما پس سلام کند بر او. الخ[1].

خضر بن محمّد بن علي الرازي النجفي، نجم‌الدين[2]

عالم فاضل متکلم، فقیه جلیل، تلمیذ شمس‌الدین محمد بن سید شریف جرجانی و صاحب جامع الدرر فی شرح باب الحادی عشر، و مفتاح الغرر منتخب آن و التوضیح الأنور بالحجج الواردة لدفع شبهة الأعور وهو یوسف الأعور بن المخزوم الواسطی صاحب کتاب الرد علی الامامیة، والتحقیق المبین فی شرح نهج المسترشدین، فارغ شده از تصنیف آن در حدود سنهٔ ۸۲۸ در حله إلی غیر ذلك.

خلف بن عبدعلي بن حسين بن محمّد بن أحمد آل عصفور

عالم فاضل صالح، کان فی أبوشهر إماماً فی الجمعة والجماعة. له کتاب مزیل الشبهة فی أصول الفقه، وقیل: إنّه شرح کتاب السداد لجدّه الشیخ حسین المعروف بـ«العلاّمة»، وله جواب جملة من المسائل. «کملة».

---

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۴۵۸.

۲. اعیان الشیعه، ج ۳۹، ص ۲۶۳؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۱۰؛ بهجة الآمال، ج ۵، ص ۳۳۱؛ روضات الجنات، ج ۳، ص ۲۶۲؛ هدیة العارفین، ج ۱، ص ۳۴۵؛ الذریعه، ج ۴، ص ۴۹۱، ج ۵، ص ۵۱، ج ۱۳، ص ۱۲۰ و جلدهای دیگر؛ ریاض العلماء، ج ۲، ص ۲۳۶ و ج ۳، ص ۴۹؛ ریحانة الادب، ج ۶، ص ۱۳۷؛ ایضاح المکنون، ج ۱، ص ۲۵۶، ۲۶۷، ۳۳۸ و ...؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۴، ص ۱۰۲؛ الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۳۰۷.

خلف بن عبدالمطلب بن حيدر الموسوي، المشعشي، الحويزي[1]

سيّد عالم فاضل محقّق جليل القدر، شاعر ماهر اديب محدّث صاحب كتاب سيف‌الشيعة في مطاعن أعد الأئمة في الحديث، والحق المبين في المنطق والكلام والحق اليقين في علم الطريقة والسلوك، و البلاغ المبين في الأحاديث القدسية والنهج القويم في كلام أميرالمؤمنين عليه السلام و سبيل الرشاد، و فخر الشيعة في فضائل أميرالمؤمنين عليه السلام، و البرهان في إثبات إمامته، و سفينة النجاة في فضائل الأئمة الهداة، و خير الكلام في المنطق والكلام، و إثبات إمامة كل إمام و إثني عشرية في الطهارة والصلاة، و دليل النجاح في الدعاء، وكتاب آخر شبيه بالدروع الواقية، و برهان الشيعة في الإمامة، و الحجة البالغة في إثبات إمامة أميرالمؤمنين عليه السلام بالآيات والنصوص و غير ذلك از كتاب‌هاى ديگر در نحو و منطق و ديوان شعر عربى و ديوان شعر فارسى.

و بالجمله: اين سيد بزرگوار معاصر شيخنا البهائى است، و حاكم حويزه بوده، و در زهد و رياضت كم‌نظير بوده و هرچه از املاک و مزارع خود كه تحصيل مى‌فرمود به اين مصارف ذيل مى‌رسانيد و دفترى داشت كه در آن ثبت مى‌كرد آنچه بايد مصرف بشود در دادن زكات در دفتر خود مى‌نوشت «ز» و آنچه بايد صرف صدقات مستحبه شود مى‌نوشت «ق» يعنى قربت و آنچه صرف رحم بايد بشود رقم مى‌كرد «ص» يعنى صله رحم و آنچه به شعرا و وافدين و مخالفين مذهب بايد بدهد مى‌نوشت «س» يعنى ستر عرض، و راضى نمى‌گشت به جمع مال و مى‌گفت: ياربّ لاتجعلنى من الّذين يكنزون الذهب والفضة ولاينفقونها في سبيل الله، و با آن كه والى بود خوراكش جشب و لباسش خشن بود و اقتدا كرده بود به آباى كرام خود، و در عبادت به مرتبه‌اى بود كه به

---

۱. تنقيح المقال، ج ۱، ص ۴۰۲؛ سفينة البحار، ج ۱، ص ۴۰۹؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۱۱؛ اعيان الشيعه، ج ۶، ص ۳۳۰؛ روضات الجنات، ج ۳، ص ۲۶۳؛ ريحانة الادب، ج ۲، ص ۸۷؛ فرهنگ سخنوران، ص ۱۷۴؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۴، ص ۱۰۵؛ الذريعه، ج ۶، ص ۲۵۸، ج ۹، ص ۳۰۰، ج ۷، ص ۴۰ و ج ۲۱، ص ۱۶۸؛ خاتمة مستدرك، ج ۳، ص ۴۰۷؛ رياض العلماء، ج ۲، ص ۲۳۹ـ۲۴۷؛ الجامع فى الرجال، ج ۱، ص ۷۲۹؛ هدية العارفين، ج ۱، ص ۳۴۹؛ الروضة النضره، ص ۲۰۰ و ص ۳۹۶؛ تاريخ پيرامون مسالة خوزستان، ص ۶۲ و ۷۰؛ الطليعه، ج ۱، ص ۳۰۸.

او مثل می‌زدند تا زمانی که چشمش از کار نیفتاده بود، در بیشتر شب‌های جمعه ختم قرآن می‌کرد و نوافل از او فوت نشد و کثیر الصیام بود و روزهٔ سنّت از او فوق نشد و با این مرتبه از زهد و تقوا، بسیار شجاع بود به حدی که در شجاعت به او مثل می‌زدند.

و نجل جلیلش سید علی‌خان از اجلای علماست چنانکه بیاید ترجمهٔ او. و همچنین پدر بزرگوارش سید عبدالمطلب نیز از اکابر فضلای عصر خود بوده و شیخ اجل اعلم شیخ حسن بن محمد استرآبادی شرحی بر فصول خواجه نصیرالدین نوشته به امر او وجدش سید محمد بن فلاح از تلامذهٔ احمد بن فهد حلّی است و ابن فهد رساله‌ای برای او تألیف کرده و او را وصیت‌ها فرموده و در آن خبر داده از ظهور شاه اسماعیل صفوی، چنانکه در ترجمه‌اش به آن اشاره شد.

و سید شهید قاضی ـ نور الله مرقده ـ در مجالس در احوال حویزه و بطایح گفته: در مائهٔ تاسعه سید محمد بن سید فلاح موسوی واسطی که تلمیذ شیخ اجل احمد بن فهد الحلّی العاملی ـ قدّس الله روحه ـ بود به میان آن قوم رفت و ایشان به مقتضای صفای عقیدت او را برخود حاکم کردند و آن جماعت را ـ که الحال به مشعشع موسومند تربیت نمود ـ و به اندک روزی استعداد سلطنت به هم رسانیده جمیع ولایت خوزستان و جزایر و بسیاری از عراق عرب را در تصرّف خود در آورد و از آن زمان مذهب امامیه در سایر بلاد خوزستان انتشار یافت، و شعشعهٔ تشیع بر در و دیوار آن ولایت تافت تا الحال حکومت آن دیار به اولاد سید محمد مذکور منوط و مربوط است و ـ ان شاء الله ـ شمه‌ای از مآثر ایشان را در این کتاب ذکر خواهم نمود. انتهی[1].

و بدان نیز که از برای سید خلف مذکور کتابی است در شرح دعای عرفهٔ حضرت سید الشهداً ـ صلوات الله علیه ـ بسیار نفیس مسما به مظهر الغرایب و کتابت آن ده هزار بیت می‌شود، و آن کتاب خبر می‌دهد از کثرت علم و فضل و تبحر و حسن سلیقهٔ او، و شیخ مرحوم در «خک»[2] و دار السلام از آن کتاب دو حکایت نقل کرده که مقام نقلش نیست.

---

۱. مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۶۸.

۲. خاتمهٔ مستدرک.

و ذكر أنّه قال في أوّله بعد ماذكر أنه سمع بهذا الدعاء، أى دعاء عرفة ولم يظفر به بعد الجد في الطلب والسعى في تحصيله قال: حتى وفقنى الله للحج الّذي هو أسنى المآرب وشهدنا ذلك الموقف الكريم و وفق الله أن ضربنا خبأنا في ذلك المحل العظيم فكان بحسب التوفيق بإزاء قبة العالم الربانى، صاحب النفس الروحانى، علاّمة العصر ونادرة الدهر الميرزا محمد الاسترآبادى ـ مدّ الله تعالى غيام بقاءه و كبت أعدائه ـ فجلسنا معه للتبرك بأنفاسه الطاهرة واستماع أدعية الشريفة الزاهرة فإذا بالدعاء المطلوب بين يديه فابتهجنا ـ بحمد الله تعالى والثناء عليه ـ بعد أن قضينا منه أوطاراً لايسمع وصفها المقام ونلنا أسراراً لايقول بحدها الكلام إذا بمولانا الميرزا محمد ـ أدام اللّه تعالى ـ يشير إلى الفقير بشرح الدعاء العالى وكشف النقاب عن إبراز تلك اللآلى فكان أمره علينا من المحتوم فامتثلنا الأمر بإجابة ذلك المرسوم. الخ.

أقول: الميرزا محمد الاسترآبادى هو محمد بن علي بن إبراهيم الاسترآبادى، المتوفّى سنة ١٠٢٨ بمكة المعظمة ويأتى ترجمته والإشارة إلى جلالته ـ قدّس الله روحه ـ في المحمدين، ونقل منه في المستدرك قال: روى عن أمّ الفضل، زوجة العباس بن عبدالمطلب، مرضعة الحسين عليه السلام قالت: أخذ منّى رسول الله صلى الله عليه وآله حسيناً أيّام رضاعه فحمله فأراق ماء على ثوبه، فأخذته بعنف حتى بكى، فقال: مهلاً يا أم الفضل، إنّ هذه الإراقة، الماء يطهرها؛ فأىّ شيء يزيل هذا الغبار عن قلب الحسين عليه السلام؟[1]

خلف بن عسكر الكربلائي[2]

شيخ جليل فقيه صالح ورع، تلميذ صاحب رياض، از تصانيف اوست شرح شرائع توفّي في العشر الخامس بعد المائتين والألف.

وفي «كملة»: وحكي أنّ وفاته كانت سنة الطاعون سنة ١٢٤٦ بكربلاء، وقبره قرب باب السدرة في الدكة في الصحن الشريف قيل: إن شرحه على الشرائع يقرب من الجواهر.

---

١. دارالسلام.

٢. معارف الرجال، ج ١، ص ٢٩٨؛ روضات الجنات، ج ٣، ص ٢٦٨؛ الذريعه، ج ١٣، ص ٣٢٢؛ اعيان الشيعه، ج ٦، ص ٣٣٤؛ الكرام البرره، ج ٢، ص ٥٠١؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ٤٠، ص ١٠٦؛ تراث كربلاء، ص ١٨٨؛ دائرة المعارف، ج ١٧؛ ص ٢٧٤.

الخليل بن ظفر بن الخليل الأسدي الكوفي[۱]

ثقهٔ ورع، صاحب کتاب انصاف، و انتصاف، و جوابات زیدیه، و اسماعیله، و قرامطه و کتب دیگر. در طبقهٔ شیخ طوسی است، و شیخ ابوالفتوح رازی روایت می‌کند از او به توسط پدر و جدّ خود.

الخليل بن الغازي القزويني[۲]

المولى الجليل، العالم الفاضل، العلاّمة الحكيم، المتكلم المحقّق، المدقق الفقيه المحدّث الثقة، جامع الفضائل، معاصر «ح مل». و صاحب تألیفات نافعه، شرح تمام کافی به فارسی مسما به صافی (که در مدت بیست سال نوشته مثل مقدار زمان تألیف اصل آن) و شرح عربی تا اواسط کتاب طهارت مسما به شافی، و این شرح عربی را به امر سید جلیل، خلیفه سلطان نوشته و از برای اوست شرح عده در اصول، و رسالهٔ جمعه، و حاشیهٔ مجمع‌البیان، و رسالهٔ نجفیه، و رسالهٔ قمیه، و مجمل در نحو و رموز التفاسیر الواقعة فی الکافی و الروضة و غیر ذلك. «ح مل» فرموده که، من او را در حجهٔ اول[۳] در مکه دیدم که مجاور آن‌جا شده بود و مشغول بود به تألیف حاشیهٔ مجمع‌البیان. وفات یافت سنهٔ ۱۰۸۹. و صاحب سلافه او را ذکر کرده و ثنای بلیغ او را گفته. انتهی.[۴]

فقیر گوید که، قبر شریفش در قزوین در مدرسهٔ معروفهٔ منتسب به اوست، و از

---

۱. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۱۱؛ جامع الرواة، ج ۲، ص ۲۹۸؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۶۲۹، (فهرست منتجب‌الدین)؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴۰۳؛ روضات الجنات، ج ۳، ص ۲۶۸؛ النابس، ص ۷۲؛ اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۳۵۵؛ ریاض العلماء، ج ۲، ص ۲۵۹.

۲. دربارهٔ شرح زندگانی این عالم ربانی، علاوه بر این، مآخذ دیگری نیز وجود دارد. ر.ک: امل الآمل، ج ۲، ص ۱۱۲؛ ریحانة الادب، ج ۴، ص ۴۵۰؛ اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۳۵۵؛ روضات الجنات، ج ۳، ص ۲۶۹؛ الأعلام، ج ۲، ص ۳۶۸؛ الذریعه، ج ۲، ص ۸۲، ج ۵، ص ۲۰ و ج ۶، ص ۱۴۸؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۴، ص ۱۲۵؛ لغت‌نامه دهخدا، «خلیل»، ص ۷۱۸؛ سلافة العصر، ص ۴۹۱؛ خاتمهٔ مستدرك، ج ۲، ص ۱۹۸؛ ریاض العلماء، ج ۲، ص ۲۶۱؛ الروضة النضره، ص ۲۰۳؛ نجوم السماء، ص ۱۰۱؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۹۸.

۳. یعنی سال ۱۰۵۷.

۴. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۱۲؛ سلافة العصر، ص ۴۹۱.

عنایات ربانیه بر این احقر آن که بعضی از اجزای شرح فارسی او بر کافی روزی من شد که در ظهر آن، خط و خاتم آن مرحوم بود و آن را به پسرش احمد بخشیده بود، و نقش مهر او بود: «العلم خلیل المؤمن» وخط پسر دیگرش المولی سلمان نیز بر آن بود. و بدان که بر شرح او بر عدهٔ شیخ طوسی جماعتی از علما حاشیه نوشته‌اند، چنانکه بیاید در خلال تراجم.

وبالجمله: ولادتش در بلدهٔ قزوین بوده در سنهٔ ۱۰۰۱، در اوایل امر خود بر شیخ بهائی و میر داماد تلمذ کرده و با خلیفه سلطان شریک درس بوده نزد ملا حاج محمود رنانی و ملا حاج حسین یزدی، و مکرم بوده نزد سلاطین صفویه، و پیش از آن که به حد سی سال برسد تولیت بقعهٔ مبارکهٔ حضرت عبدالعظیم ﷺ و تدریس آن‌جا را به او تفویض نمودند. پس از چندی از آن منصب عزل شد و به مکه مسافرت کرد و برهه‌ای از زمان در مکه مجاورت نمود آن گاه برگشت و به قزوین ساکن شد و مشغول تصنیف و تألیف گردید.

«ضا»: روزی در کوچه‌های قزوین ملاقات کرد او را یکی از نوکرهای اهل دیوان و بر دست او حوالهٔ جوی به بعضی از رعیت. آن نوشته را داد به مرحوم ملا خلیل که بخواند تا بشناسند به اسم کی است برود و جو را از او بگیرد. ملا خلیل فرمود: این حواله به اسم من است و برد او را به منزل خود و آن جو را به طوع و رغبت به او داد و نگذاشت که برود و از آن رعیت بیچاره به سختی بگیرد. چون شب داخل شد و آن جو را در توبرهٔ اسبان ریختند دیدند اسبان دهان بر آن نمی‌گذارند تعجب کردند به سلطان عرضه داشتند استکشاف امر فرمود. چون مولای مذکور را شناخت در اکرام او افزود[1].

و حکایت شده از مکارم او این که، ما بین او و ما بین صاحب وافی مناظره‌ای طولانی واقع شد در مسأله‌ای. او اعتراف نکرد به حقیت صاحب وافی و مصرّ بود بر کلام خود تا آن که یک وقتی در قزوین بر او معلوم گردید اشتباه خویش و آن که حق با

---

۱. روضات الجنات، ج ۳، ص ۲۷۱.

صاحب وافي بوده در همان وقت پياده از قزوين حركت فرمود به كاشان بـه جـهت اعتراف به تقصير خود و اعتذار از مرحوم فيض. چون به در خانهٔ ملا محسن رسـيد صدا بلند كرد كه، يا محسن، قد أتاك المسيء. مرحوم فيض صداى او را شناخت بيرون آمد و دست به گردن او در آورد و باهم معاطفتى كردند، بعد از سـاعتى ديگـر مـولا خليل حركت نمود به قزوين. هرچه فيض اصرار كرد كه مقدارى توقف نمايد قبول نكرد، حذراً عن تخلّل شائبة في إخلاصه[1].

وفي «ضا» أيضاً: وهوﷺ أحد المحرّمين لصلاة الجمعة في زمن الغيبة، والمانعين مـن إقامتها جدّاً، بل ومن جملة الأخباريين المنكرين لطريقة الاجتهاد أشدّ الإنكار، بحيث كان يعتقد صحّة جميع ما في الكافي من الأخبار، ويوجب العمل بها أجمع! لتـحسين مـولانا الحجةﷺ له بأنه كاف لشيعتنا، أو ما يضاهي ذلك. و يقول: إنّ ما وجد فيه بلفظ «روي» فهو من كلام الصّاحب ـ عجل الله فرجه ـ نظير ما ينسب إلى صاحب كتاب نور الثقلين[2].

وفيه أيضاً: وحكى لنا سيّدنا السمىّ المرحوم و بقار العلوم ونائب المعصوم، أنّ المولى خليل المذكور: كان من المحرمين لشرب التتن غايته وقد كتب في ذلك رسالة لم يأل جهداً في إجادتها وتنقيحها فلمّا استتمها أخرجها في نسخة جيّدة مجلّدة بجلد ظريف و غـلّفها أيضاً بنفيس من القماش، وأرسلها إلى حضرة مولانا المجلسى السمىّ ـ رحمة الله عـليه ـ بإصبهان، لعلّه يترك بمطالعته تناول القليان؛ لأنّه كان مفرطاً فيه غايته بحيث نقل أنّه كـان يشربه على المنابر، فلمّا وصلت إلى المجلسىﷺ واطلع على مضمونها جعل فـي غـلافها الموصوف تنباكاً نفيساً وردّها إلى مصنّفها مؤدّياً إليه: إنّا قد طالعنا الرّسـالة فـلم أجـدها بشيء؛ إلا أن وعائها لما كان صالحاً لمكان التنباك ملأته منه وبعثت به إلى جنابك جزاءً بما أتعبت جدّك (يدك ظ) في تنقيح هذا المرام[3].

وفيه أيضاً: وأما قزوين فهو كما في تلخيص الآثار مدينة مشهورة مبنيّة في فضاء مـن الأرض طيّبة التّربة واسعة الرّقعة كثيرة البساتين، نزهة النّواحى والأقطار بأرض الجـبل،

---

١. همان.

٢. روضات الجنات، ج٣، ص٢٧٠.

٣. همان، ص٢٧١.

وهي مدينتان: إحداهما في وسط الأخرى، وأول من استحدث بها شاه‌پور ذو الأكتاف، ولمّا اجتاز الرّشيد بأرض الجبال قاصداً خراسان، بنى سور المدينة العظمى ومسجدها الجامع سنة أربع وخمسين ومائة!

ومن عجائبها مقصورة الجامع في غاية الإرتفاع على شكل بطّيخ ليس مثلها في البلاد ومنها: أمر باغاتها؛ فإنّها لاتشرب في السنة إلّا مرّة واحدة.

ومنها: مقابر اليهود، فإذا توجع بطون دوابهم، قادوها إليها فإنّها يزول وجعها إلى آخر مانقل منه، ثم ذكر في مذمة القزوين حديث الصادق عليه السلام: «الريّ وقزوين وساوه ملعونات ومشؤومات». ثم نقل روايات في مدحها نقلاً عن تاريخ گزيده لحمد الله المستوفي القزويني[1].

قلت: قد ذكر الآقا رضى القزوينى في ضيافة الاخوان في ترجمة داود بن سليمان خبرين في فضيلة قزوين أحدهما الرضوى النبوى: قزوين باب من أبواب الجنة» ـ الخ؛ وثانيهما: «رحم الله إخوانى بقزوين». الخ. انتهى.

و روى عن أبي‌الحسن الرضا عليه السلام عن آبائه عليهم السلام عن علي عليه السلام: «قزوين باب من أبواب الجنّة، وهي اليوم في أيدى المشركين وسيفتح على يدى أمتى من بعدى، المفطر فيها كالصائم في غيرها والقائد فيها كالمصلّى في غيرها، وإن الشهيد فيها يركب يوم القيامة على براذين من نور، فيساق إلى الجنة ثم لايحاسب على ذنب أذنبه ولاشيء عمله، وهو في الجنة خالداً وزوّج من الحور العين ويسقى من الألبان والعسل والسلسبيل، فطوبى للشهيد فيها مع ما له عند الله من المزيد» ـ الخ[2].

و بدان كه، در قزوين جمعى از علما بوده‌اند مسما به ملا خليل كه گاهى به هم مشتبه مى‌شوند: يكى ملا خليل بن محمد زمان قزوينى صاحب رسالهٔ اثبات حدوث الارادة بالبرهان العقلى؛ وديگر ملا خليل بن الحاج بابا قزوينى معروف به زركش؛ و ديگر آقا خليل بن محمد اشرف قاينى اصبهانى ساكن در قزوين شارح رسالة

---

١. روضات الجنات، ج ٣، ص ٢٧٤.

٢. ضيافة الاخوان، ص ٢١٢.

امام هادی﵇ در ابطال جبر و تفویض و نسبت داده شده به هریک از این سه نفر، شرح حدیث عمران صابی.[۱]

فقیر گوید که: رسالهٔ امام هادی﵇ در ابطال جبر و تفویض همان است که علّامه مجلسی در باب دوم جلد سیم بحارالأنوار ایراد فرموده و حدیث عمران صابی را در مجلد توحید بحار.

خليل الله الطالقاني[۲]

كان من أفاضل أهل عصره، وعصره عصر المجلسيين. ذكره الشيخ على حزين و قال: كان من الزهاد والعباد، وكان بإصبهان تلمذت عليه في المقدمات العلمية، كان جامعاً للعلوم الظاهرية والباطنية ساطعة على وجهه الأنوار الإلهية اكتفى بلقمتين من جريش أربعين سنة من عمره، كان حسن الخط، كتب عدّة مجلدات من الكتب النافعة و أوقفها على الطلاب بأصفهان، و توفّي بها. «كمله».

خيرالدين بن عبدالرّزاق بن مكّي بن عبدالرزاق بن ضياءالدين علي بن الشيخ الشهيد العاملي ثم الشيرازي[۳]

عالم فقيه متكلم محقّق مدقق، جامع لجميع العلوم الرسمية والحكمية والعقلية و النقلية والأدبية والرياضية، معاصر شيخنا البهائي. ساكن شيراز بود و چون شيخ بهائی كتاب حبل المتين را تأليف كرد براى او فرستاد به شيراز، كه مطالعهٔ آن نمايد؛ چه شيخ را اعتقاد به فضل او [بود] و او را بسيار مدح مى‌فرمود. چون خيرالدين كتاب

---

۱. اين روايت پر برگ و بار در متون حديثى و جوامع حديثى شيعه آمده است. ر.ک: التوحيد، ص ۴۳۱، باب ذكر مجلس علىّ بن موسى﵇؛ عيون اخبار الرضا﵇، ج ۱، ص ۱۶۸. نيز ر.ک: ميراث حديث شيعه، دفتر ششم، ص ۴۶۲.

۲. تذكرة المسافرين، ص ۴۵ و ص ۱۱۶؛ گلزار جاويدان، ج ۱، ص ۴۵۹؛ روضات الجنات، ج ۷، ص ۴۱۶ـ۴۱۷؛ تذكرة القبور، ص ۳۱۰ـ۳۱۱.

۳. براى مزيد اطلاع ر.ک: اعيان الشيعه، ج ۶، ص ۳۶۳؛ رياض العلماء، ج ۲، ص ۲۶۰؛ تكملة امل الآمل، ص ۲۰۰؛ الروضة النضره، ص ۲۰۶؛ الذريعه، ج ۶، ص ۸۰ و ج ۷، ص ۶.

حبل المتین را مطالعه کرد بعض تعلیقات و حواشی و مناقشاتی بر آن نمود. و از برای اوست نیز مؤلفاتی در ریاضی و فقه و غیرهما و اولاد و احفاد او ساکن تهران بودند کذا عن ریاض العلماء[1].

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱. ریاض العلماء، ج ۲، ص ۲۶۰.

باب الدال

داعي بن الرضا السيد أبوالخير الحسني[1]

فاضل، محدّث، واعظ، صاحب کتاب آثار الأبرار و أنوار الأخیار که در احادیث است. «م»[2].

الداعي بن علي الحسيني السروي السيد أبوالفضل[3]

عالم فاضل جلیل، از مشایخ ابن شهرآشوب است.

داود بن الحسن الجزائري البحراني[4]

شیخ صالح ادیب صحیح الأعتقاد همان است که عبدالله بن صالح بحرانی او را مدح کرده و فرموده که، او مرتب کرد کتاب اختیار الکشي و کتاب رجال نجاشي را بر حروف معجم و کتاب معاني الاخبار، و از برای اوست رساله در مسائل دین و رسالة در تحریم تتن تا آن که فرموده: و بالجمله: مردی است خیّر صالح، إلّا آن که او را

---

۱. برای مزید اطلاع ر.ک: امل الآمل، ج ۲، ص ۱۱۲؛ اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۳۶۴؛ ریحانة الادب، ج ۲، ص ۲۰۸؛ الذریعه، ج ۱، ص ۵؛ خاتمهٔ مستدرک، ج ۳، ص ۷۷؛ ریاض العلماء، ج ۲، ص ۲۶۷؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۰۱؛ روضات الجنات، ج ۶، ص ۳۲۰؛ النابس، ص ۷۵؛ معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۸۷.

۲. بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۳۰، (فهرست منتجب الدین).

۳. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۱۳.

۴. مصفی المقال، ص ۱۶۷؛ انوار البدرین، ص ۱۸۶؛ اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۳۶۶؛ الکواکب المنتثره، ص ۲۴۸؛ لؤلؤة البحرین، ص ۴۰۳؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۵۰۲؛ علماء البحرین، ص ۲۳۵.

نیست قوهٔ استدلال و تصرّف در ترجیح اقوال و کتبی بسیار بـه دست مـبارک خـود نوشته و وقف کرده آنها را با کتبی دیگر به خط غیر خودش در مدرسه‌ای که بنا کرده در جزیره[۱].

داود بن مهدي الرضوي الشهيدي

سید جلیل، عالم نبیل، همان است که جناب شیخ محمد تقی، صـاحب حـاشیه را میهمان کرد و قروض او را که زیاده از هزار تومان بود ادا نمود. وفـات کـرد در سـنهٔ ۱۲۴۰ و مدفون شد در روضهٔ مطهّرهٔ رضوی در پشت سر مبارک.

درويشعلي بن الحسين بن علي بن محمّد البغدادي الحائري[۲]

ذكره ولده الشيخ أحمد في بعض مجلدات كتابه كنز الأديب. قال: كان عـالماً عـاملاً فقيهاً أديباً كاملاً شاعراً ماهراً متكلماً وقوراً مهيباً، متبحراً في العلوم العـربية، ولد بـبغداد سنة ۱۲۲۰ وقرأ على علمائها في العلوم الأدبية وبعد سنة الطـاعون ـ وهـي سنة ۱۳۶۶ ـ هاجر إلى الحائر، فأخذ من علمائها الفقه والأصول وحاز المعقول والمنقول ومن تصانيفه: غنية الاديب في شرح مغني اللبيب، ومعين الواعظين، والشهاب الثاقب، والجواهر الثمين، وقبسات الأشجان. توفّي سنة ۱۲۷۷، وله شعر كثير مـنها: تـخميس قـصيدة البـوصيري الموسومة به بردة وقصيدة الفرزدق ومراثي ومدائح و مقطعات. وتوفّي ابنه الشـيخ أحـمد سنة ۱۳۲۹، وكان منزوياً منقطعاً إلى التأليف والجمع. «كمله».

درويش محمّد بن العالم الصالح الشيخ حسن العاملي[۳]

هو المولى كمال‌الدين النطنزى ثم الأصفهانى فاضل صالح، زاهد مـتقى. از اكـابر ثقات، و از تلامذهٔ شهید ثانی و پدر والدهٔ ملامحمد تقی مجلسی است. روایت می‌کند

---

۱. در اجازهٔ کبیره‌ای آمده که برای شیخ ناصر جارودی قطیفی در بهبهان نوشته است.

۲. مصفی المقال، ص ۱۷۰.

۳. ریاض العلماء، ج ۲، ص ۲۷۶؛ تکملة امل الآمل، ص ۲۰۱؛ امل الآمل، ج ۱، ص ۱۴۱؛ اعیان الشیعه، ج ۳۰، ص ۳۷۳؛ تذکرة القبور یا دانشمندان و بزرگان اصفهان، ص ۳۲۰ و ۲۲۱؛ خاتمهٔ مستدرک، ج ۲، ص ۲۱۰.

از شیخ علی کرکی، و او اول کسی است که نشر داد حدیث را در دولت صفویه به اصفهان[۱]. میر محمد حسین سبط علاّمهٔ مجلسی گفته که، مولا کمال الدین از اهل زهد و عبادت بوده و مدفون است در نطنز و از برای اوست قبهٔ معروفه، و علاّمهٔ مجلسی در کتاب صلاة بحار بعد از ذکر دعای صباح معروف فرموده که، من نیافتم این دعا را در کتب معتبره مگر در «مصباح» سید بن باقی و یافتم نسخه‌ای از آن که قرائت کرده بود المولی الفاضل مولانا درویش محمد اصفهانی جدّ امی والد من ـ رحمة الله علیهما ـ بر علاّمهٔ، مروّج المذهب نورالدین علی بن عبدالعالی کرکی ـ قدّس الله روحه ـ و اجازه داده محقّق کرکی او را و صورتش این است: الحمد لله، قرأ عليَّ هذا الدعاء والّذي قبله، عمدة الفضلاء الأخيار الصلحاء، مولانا كمال‌الدين درويش محمّد الإصبهاني ـ بلّغه الله تعالى ذروة الأماني ـ قرأة تصحيح. كتبه الفقير علي بن عبدالعالي في سنة تسع و ثلاثين و تسعمائة، حامداً مصلياً[۲].

و مجلسیّ اول در شرح فقیه در طریق اجازهٔ خویش فرموده: و عن جماعة من الفضلاء، منهم أستاذ الفضلاء القاضي أبوالشرف وابن عمتي الشيخ عبدالله بن جابر العاملي وخالي مولانا محمد قاسم جميعاً عن شيخ علماء الزمان في زمانه الشريف جدي مولانا درويش محمد الأصفهاني النطنزي العاملي، عن الشيخ نورالدين علي بن عبدالعالي ـ رضي الله تعالى عنهم[۳].

دلدار علي بن محمّد معين بن عبدالهادي الرضوي النصيرآبادي[۴]

أحد جبال العلم وأعلام العلماء المؤسسين في أصول الدين وفروعه والمروّجين

---

۱. ر.ک: لؤلؤة البحرين، ص ۱۵۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۹۴، ص ۲۴۶ (بحار الأنوار، ج ۱۰۸، ص ۸۴، نص اجازه را ذکر کرده است).

۳. در روضة المتقین یافت نشد.

۴. ایضاح المکنون، ج ۲، ص ۷۱؛ احسن الودیعه، ج ۱، ص ۶؛ طبقات اعلام الشیعه (= الکرام البرره)، ج ۲، ص ۵۱۹؛ اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۴۲۵؛ ریحانة الأدب، ج ۶، ص ۲۳۱؛ مکارم الآثار، ج ۳، ص ۹۸۷؛ الأعلام، ج ۳، ص ۲۰؛ الذریعه، ج ۱، ص ۲۹۲، ج ۲، ص ۴، ج ۳، ص ۲۱۶ و ج ۲۳، ص ۱۰؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۴، ص ۱۴؛ فهرست مشترک، ج ۴، ص ۲۲۳۹؛ اختران تابناک، ص ۲۳۳؛ الفوائد الرجالیه، ج ۱، ص ۶۸؛ معارف الرجال، ج ۳، ص ۸۶؛ مقدمه عبقات الانوار، (حدیث غدیر)، ص ۲۱؛ مطلع انوار، ص ۲۴۶؛ نجوم السماء، ص ۳۴۶؛ هدیة العارفین، ج ۱، ص ۷۷۲.

لشريعة أجداده الطاهرين، كان مبدأ تحصيله في الهند، ثمّ هاجر إلى كربلاء وتلمذ على الأستاذ الأكبر وصاحب الرياض والميرزا مهدى الشهرستانى وسميّه الشهيد الرضوى وبحر العلوم. وكتبوا له إجازات، ثمّ رجع إلى بلاده فنشر العلم بها. وله مصنّفات كثيرة كدعائم الاسلام، والصوارم الإلهية فى رد التحفة الإثنى عشرية[۱]، والشهاب الثاقب في الرد على الصوفية[۲]، وحسام الإسلام[۳]، و ذى [ذو] الفقار في نقض الباب الثانى عشر من التحفة[۴]، و منتهى الأفكار[۵]، و مسكّن القلوب، و إثارة الأحزان في المقتل[۶].

توفّي ۱۹ رجب سنة ۱۲۳۵، ودفن بالحسينية المعروفة في لكنهور. كان من تلامذة السيد محمد قليخان والد المير حامد حسين وغيره[۷]. «كمله».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

---

۱. در کلکته چاپ شده است.

۲. عربی است و چاپ نشده است.

۳. فارسی و جواب تحفهٔ اثنی عشر در باب نبوت است.

۴. چاپ لودیانه.

۵. اصول فقه است و به چاپ رسیده است.

۶. چاپ نشده است.

۷. نام ۳۸ تن از شاگردان دلدار علی﵀ در مطلع انوار، ص ۲۵۲ و ۲۵۳ آمده است.

باب الذال

ذو الفقار بن محمّد الحسني المروزي[1]

عالم دیّن است که راوی است از سید مرتضی و شیخ طوسی﵉. شیخ منتجب الدین فرموده که، من ملاقات کردم او را و صد و پانزده سال از عمر او گذشته بود. فقیر گوید که، این سید جلیل همان ابن معبد الحسنی است که از مشایخ ابن شهرآشوب و سید فضل الله راوندی و قطب راوندی است.

قال شیخنا المعظم المحدّث في «خك»[2] في عد مشایخ السید ضیاءالدین فضل الله الراوندی: التاسع عشر: السید عمادالدین أبوالصمصام، و أبوالوضاح ذو الفقار بن محمد بن معبد بن الحسن بن أبي جعفر أحمد الملقب بحمیدان أمیر الیمامة ابن اسماعیل (قتیل القرامطة) ابن یوسف بن محمد بن یوسف الأخیصر بن موسی الجون بن عبدالله المحض بن الحسن المثنی ابن السبط الزکی الحسن بن علی﵈ المروزی.

في الدرجات: حسام المجد القاطع وقمر الفضل الساطع، والإمام الّذي عرف فضله الإسلام وأوجبت حقّه العلماء الأعلام، ونطقت بمدحه أفواه المحابیر وألسن الأقلام، وسعی جهده في بث أحادیث أجداده الکرام﵈. قلّما خلت إجازة من روایته لسعة علمه ودرایته

---

۱. در مورد ابوصمصام ذوالفقار بن محمد ر.ک: امل الآمل، ج۲، ص۱۱۵؛ اعیان الشیعه، ج۶، ص۴۳۲؛ الکنی و الالقاب، ج۱، ص۱۰۳؛ ریحانة الادب، ج۷، ص۱۶۳؛ الدرجات الرفیعه، ص۵۱۹؛ خاتمهٔ مستدرک، ج۳، ص۱۱۴؛ دانشوران روشندل، ص۷۲؛ جامع الرواة، ج۱، ص۳۱۴؛ روضات الجنات، ص۷۶۹؛ بحار الأنوار، ج۱۰۲، ص۲۳۰.

۲. خاتمهٔ مستدرک، ج۳، ص۱۱۴.

والثقة بورعه وديانته، كان فقيهاً عالماً متكلماً، وكان ضريراً[۱].

ذو المناقب بن طاهر بن أبي‌المناقب الحسني الرازي[۲]

فاضل صالح صاحب كتاب التواريخ، و كتاب المنهج در حكمت، و كتاب الرياض، و كتاب السير. روايت می‌كند شيخ منتجب الدين از والدش، از او[۳].

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱. الدرجات الرفيعه، ص ۵۱۹.

۲. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۱۶؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۳۱۴؛ رياض العلماء، ج ۲، ص ۲۸۱؛ اعيان الشيعه، ج ۶، ص ۴۳۷.

۳. بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۳۱، (فهرست منتجب الدين).

باب الراء

راشد بن محمّد بن عبدالملك[1]

از اولاد انس بن مالك. فقيه ورع است. «م»[2].

فقير گويد كه، من مختصرى از حال جدش انس بن مالک را در تحفة الاحباب نوشتم[3]، و در اين جا اين چند كلمه را ذكر مى كنم: ابن اثير در اسدالغابه از انس نقل كرده كه، مادرم، امّ سليم دست مرا گرفت و برد خدمت حضرت رسول خداى ﷺ و گفت: يا رسول‌الله، اين پسر من است و هو غلام كاتب. پس مرا به خدمت آن حضرت واداشت و من نه سال آن جناب را خدمت كردم در اين مدت هيچ گاهى نفرمود در آن كارى كه كردم بد كردى و خوب نكردى. و آن حضرت دعا فرمود براى او به كثرت مال و ولد. پس متولد شد براى او هشتاد پسر و دو دختر ـ كه حفصه و امّ عمرو نامشان بوده ـ و ولدِ ولد او صد و بيست ولد بودند، و گفته شده كه قريب صد تن بودند، و در مدت عمر و وقت وفاتش اختلاف است سال نود و يک؛ نود و دو و نود و سه، و نود گفته. و موتش در قصر او به طف واقع شد و در همان جاكه در دو فرسخى بصره است به خاک رفته.

و روى أنّه كان له بستان يحمل الفاكهة في السنة مرّتين، و كان فيه ريحان يجيء منه

---

۱. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۱۷؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۳۱۷.

۲. بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۳۲، (فهرست منتجب‌الدين)؛ امل الآمل، ص ۴۷۵؛ تنقيح المقال، ج ۱، ص ۴۲۱؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۳۱۵.

۳. تحفة الاحباب، ص ۴۳؛ اسد الغابة، ج ۱.

ريح المسك[۱].

و عن إسحاق بن يزيد، قال: رأيت انس بن مالك مختوماً في عنقه، ختمه الحجاج أراد أن يذله [بذلك][۲].

رجب[۳] الحافظ البرسي[۴]

شيخ فاضل، محدّث شاعر، منشی ادیب، صاحب کتاب مشارق الأنوار فی حقائق اسرار أمیر المؤمنین ﷺ[۵] و مشارق الأمان[۶]، و لمعة[۷]، و الدر الثمین[۸] فی ذکر خمسمائة آیة نزلت فی شأن أمیرالمؤمنین ﷺ و لوامع انوار التمجید (در توحید) و تفسیر سورة الإخلاص، ورسالة فی کیفیة إنشاء التوحید و الصلوات علی النّبیّ وآله ﷺ، و رساله‌ای در بیان موالید حجج طاهره و فضایل ایشان ﷺ إلی غیر ذلك.

و شیخ محدّث فاضل کامل تقی‌الدین عبدالله حلبی (یا حلّی) منتخب کرده مشارق را و فوایدی بر آن اضافهٔ نموده و نامیده آن را به الدر الثمین.

و بدان که: علاّمهٔ مجلسی[۹] ﷺ در فصل اول مجلد اول بحارالأنوار فرموده: کتاب

---

۱. اسد الغابه در ترجمه انس.

۲. مستدرك حاکم، ج ۳، ص ۵۷۲، طبق نقل اسد الغابه.

۳. برای کسب اطلاعات بیشتر ر.ک: امل الآمل، ج ۲، ص ۱۱۷؛ اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۴۶۵، ج ۳۱، ص ۱۹۲؛ ریحانة الادب، ج ۲، ص ۱۱؛ الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۱۶۶؛ روضات الجنات، ج ۳، ص ۳۳۷؛ معجم المؤلفین، ج ۴، ص ۱۵۳؛ الذریعه، ج ۲، ص ۳۹ و ج ۲۱، ص ۳۴؛ لغت‌نامه دهخدا، «رجب»، ص ۲۹۱؛ ریاض العلماء، ج ۲، ص ۳۰۴ـ۳۱۰؛ معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۱۸۱؛ الضیاء اللامع، ص ۵۸؛ طرائق الحقائق، ج ۲، ص ۲۵۶؛ مشعلی منیر در ظلمت کویر.

۴. «برس»، دهی است میان کوفه و حله (منه ﷺ) در معجم البلدان، ج ۱، ص ۳۸۴. گوید: مکانی است در سرزمین بابل که در آن، آثار بخت النصر یافت می‌شود. اقوال دیگر نیز درباره زادگاه او وجود دارد.

۵. این کتاب بارها به چاپ رسیده است: بیروت (دار الأندلس) و ایران انتشارات دفتر نشر فرهنگ اهل بیت ﷺ تهران) و روی جلد، مشارق انوار الیقین فی اسرار أمیر المؤمنین ﷺ آمده است. و نیز ر.ک: فصلنامهٔ علوم حدیث، ش ۲۲، ص ۱۳۴ـ۱۶۹؛ دانشنامهٔ امام علی ﷺ، ج ۱۲، ص ۴۹۲.

۶. مشارق الامان و لباب حقایق الایمان در سال ۸۱۳ تألیف شده است و تلخیص مشارق انوار الیقین است.

۷. لمعه کاشف.

۸. تفسیر پانصد آیه در فضائل و مناقب اهل بیت ﷺ است. صاحب ریاض، نسبت کتاب به برسی را نپذیرفته است.

۹. ظاهراً علامه مجلسی نخستین عالم شیعی است که به برسی تاخته و از او انتقاد کرده است. ر.ک: بحارالأنوار، ج ۱، ص ۶، ۱۰.

مشارق الأنوار وكتاب الألفيّن تأليف حافظ رجب برسی است و من اعتماد نمی‌کنم بر آنچه او متفرد به نقلش باشد، چه آن که این دو کتاب او مشتمل است بر آن چیزی که موهم است خبط و خلط ارتفاع را، و من نقل می‌کنم از او آنچه را که موافق باشد با اخبار اصول معتبره. انتهی[1].

«مل»: وفي كتابه إفراط و ربما نسب إلى الغلو[2]، وأورد لنفسه فيه أشعاراً جيدة وذكر فيه: أن بين ولادة المهدى و بين تأليف ذلك الكتاب خمسمائة وثمانية عشر سنة. ومن شعره المذكور فيه قوله:

فرضي ونفلي وحديثي أنتم ... وكُلّ كُلّي مِنْكم وعَنكم
وأنتم عند الصلاة قبلتي ... إذا وقفتُ نحوكم أيمّم
خيالكم نصبٌ لعيني أبداً ... وحُبُّكم في خاطري مخيّم
ياسادتي وقادتي أعتابكم ... بجفن عيني لثراها ألثم
وقفاً على حديثكم ومدحكم ... جعلتُ عمري فاقبلُوه وارحموا
مُنّوا على (الحافظ) من فضلكم ... واستنقذوه في غد وأنعموا[3]

وقوله:

أيها اللائم دَعْني ... واستَمع من وصف حالى
أنا عبدلعليّ الـ ... ـمرتضى مولى الموالى
كلما ازددت مديحاً ... فيه قالوا: لاتغالى
وإذا أبصرت في الـ ... ـحقّ يقيناً لاأبالى
آية الله الّتي في ... وصفها القول حلالى
كم إلى كم أيها الـ ... ـعاذل أكثرت جدالى
ياعذولى في غرامى ... خلني عنك وحالى
رح إذا ماكنت ناج[4] ... واطرحني وضلالى

---

١. سفينة البحار، ج ١، ص ٥١١.
٢. امل الآمل، ج ٢، ص ٤٢.
٣. ر.ك: مشارق الانوار اليقين، ص ٢٤١؛ الغدير، ج ٧، ص ٦٢ـ ٦٦؛ و شعراء الحلة، ج ٢.
٤. در مشارق، ص ٢٤٠: «رح الى من هو ناج» است.

إن حـــبّی لعـــلی الـ ـــمرتضی عـین الکـمال
وهـو زادی فـي معادی ومـــعادی فـــي مآلی
وبـــه أکـملت دیـنی وبـــه خـــتم مـقالی[1]

. انتهی.

صاحب[2] روضات قدح بسیاری درحقّ شیخ رجب مذکور کـرده و بـعد گـفته کـه احتمال راجح می‌رود در نظر متأمل که او ناجی باشد[3].

و هم گفته که، بعض فضلای سبزوار که معروف است به حسنِ خطیب قاری مقیم به مشهد مقدس رضوی. ـ علی ساکنه السلام ـ شرح مبسوطی فارسی بر مشارق نوشته زیاده از سی هزار بیت به امر شاه سلیمان صفوی، و از اول آن اسقاط کرده شرح اسرار اعداد و حروف راکه اصول قواعد این فن است در حقیقت. به جهت[4] قصورش علی الظاهر از شرح آن[5].

و من تا به حال تاریخ وفات او را ندانستم چنانکه تاریخ وفات ماتن محقّق را نیز ندانستم، الّا آن که مرقد مطهّر او در قصبهٔ اردستان ـ که در چند منزلی اصفهان است ـ واقع است در بستانی چنانکه بعضی ثقات برای من نقل کردند. والله العالم.

فقیر گوید که، مراد صاحب روضات از مرقد مطهّری که ذکر می‌کند، مرقد شارح مشارق [حسن خطیب قاری] است نه مرقد ماتن. و اما قبر ماتن را نیافتم در جایی که ذکر کرده باشند موضع آن را، مگر در کتاب یکی از صوفیهٔ عصر خود، کـه در آن‌جـا نوشته که شیخ رجب برسی در مزار قتلگاه مشهد است[6]. والله العالم.[7]

---

۱. ر.ک: شعراء الحلة، ج ۲، ص ۳۸۶ـ۳۸۷؛ الغدیر، ج ۷، ص ۴۰؛ البابلیات جزء ۱، ص ۱۲۰؛ مجموعهٔ شعراء، ص ۲۴۰.

۲. صاحب روضات الجنات در ترجمهٔ شیخ رجب مذکور، به ذکر نبذی از کتب ضعیفه و احوال سید علی محمد شیرازی ملحد اشاره کرده. (منه ﷺ).

۳. روضات الجنات، ج ۳، ص ۳۴۰ـ۳۴۱.

۴. یا بدین جهت که متّهم به صوفی‌گری و صوفی مسلکی نشود.

۵. همان، ج ۳، ص ۳۴۵.

۶. طرائق الحقائق، محمود معصوم بن زین‌العابدین معصوم علیشاه.

۷. در این باره ر.ک: مشعلی منیر در ظلمت کویر، ص ۹۱ـ۹۶.

رجبعلي التبريزي[١]

عالم فاضل مدقق، حكيم متكلم فقيه، أستاذ قوام‌الدين الرازى، صاحب كتاب عين الحكمة. قال في «ض»: حكيم ماهر منطقى، معظم عند الشاه عباس الثانى وامرائه بحيث يزورونه، وله تلامذة: منهم المولى محمد التنكابنى، والحكيم محمد حسين صاحب التفسير الكبير الفارسى، والمولى محمد سعيد (هو القاضى سعيد) الملقب بـ«حكيم كوچك القميان» ـ «كمله».

راضي بن محمّد من آل خضر النجفي[٢]

عالم فقيه، متبحر في الفقه، أفقه أهل زمانه، خاتمة الفقهاء الجعفريين، وشيخ العلماء المحقّقين، تربّى على يده جماعة من الأفاضل، كان مسلكه في الفقه مسلك أستاده الشيخ علي بن كاشف الغطاء، وبموته ماتت طريقة الشيخ جعفر كاشف الغطاء. توفّي سنة ١٢٩٠، ودفن في الموضع الّذي عيّنه لنفسه بقرب بقعة الشيخ كاشف الغطاء. وعليه قبة عظيمة. وهو غير الشيخ راضى بن نصار النجفى، العالم الفقيه الفاضل، والد الشيخ على والشيخ حسين، كان معاصراً لصاحب الجواهر و شريكه في الدرس ومن كراماته: أن شيخ العراقين الشيخ عبدالحسين الطهرانى﵀ لمّا تصدى لتصحيح كتاب كشف الغطاء وجمع عدّة نسخ منه ولم يكن فيها نسخة صحيحة، بل الكلّ في غاية السقامة وأجهد نفسه وأتعبها على العثور على نسخة صحيحة فلم يتهيأ له فرأى في المنام الشيخ الأكبر صاحب كشف الغطاء فدلّه على نسخة صحيحة بخط الشيخ راضى نصار وقال: هي موجودة على رف حجرة الشيخ

---

١. در مورد واحد تبريزى (م ١٠٨٠ يا ١٠٧٠ هـ.ق.) ر.ك: رياض العلماء، ج ٢، ص ٢٨٣؛ هدية العارفين، ج ١، ص ٣٦٥؛ الروض النضره، ص ٢١٥؛ وقايع السنين، ص ٥٠٣؛ اعيان الشيعه، ج ٦، ص ٤٦٤؛ سخنوران آذربايجان، ج ٢، ص ٧٦٨؛ فرهنگ سخنوران، ص ٦٣٧؛ ريحانة الأدب، ج ٦، ص ٢٨٥؛ الذريعه، ج ٩، ص ١٢٤٧؛ لغت‌نامه دهخدا، «واحد»، ص ٣١؛ تاريخ ادبيات صفا، ج ٥، ص ٣٤٠.

٢. احسن الوديعه، ج ٢، ص ٨٤؛ اعيان الشيعه، ج ٦، ص ٤٤٦؛ المآثر و الآثار، ص ١٤٥؛ معارف الرجال، ج ١، ص ٣٠٨؛ ماضى النجف و حاضرها، ج ٢، ص ٢٨٩؛ زندگانى و شخصيت شيخ انصارى، ص ٣٦٧؛ الكرام البرره، ج ٢، ص ٥٢٧؛ الذريعه، ج ٦، ص ٢٢٧.

راضی في داره وقد فرخت عليها الحمامات وأولاده لايدرون بها، فاذهب إلى هناك تجدها، فلما انتبه ذهب إلى النجف وتوجه إلى دار الشيخ راضی ودخل الدار و أخذ النسخة من الموضع الّذي دله الشيخ الأكبر في المنام. والظاهر أن وفاة الشيخ في سنة الطاعون العام، أعنی سنة ۱۲۴۶. «كمله».

الرضا

اسم جماعتی از سادات علما می‌باشد که شیخ منتجب‌الدین به ایشان اشاره فرموده:

۱. ابن ابی‌زید الحسنی الأبهری، نزیل ورامین، صالح عالم واعظ[۱]؛

۲. ابن أبي‌طاهر الحسنی نقیب، فاضل متبحر صاحب نظم و نثر، شاگرد شیخ ابوالقاسم طبری[۲]؛

۳. ابن أبي‌طالب[۳] الحسنی، صالح ورع محدّث؛

۴. ابن احمد بن خلیفة الجعفری عالم متكلم فقیه تلمیذ عمادالدین الطبری[۴]؛

۵. ابن أمیركا الحسینی[۵] المرعشی، عالم زاهد تلمیذ شیخ مفید عبدالجبار الرازی وأمیركا بن أبي‌اللجیم؛

۶. ابن الداعی بن احمد الحسینی العقیقی المشهدی عالم صالح تلمیذ حسن بن حسین بن بابویه القمی[۶].

---

۱. بحارالأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۳۲، (فهرست منتجب‌الدین)؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۳۱۹؛ امل الآمل، ص ۵۴.

۲. همان؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۳۲۰.

۳. بحارالأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۳۱، (در فهرست منتجب الدین بن ابی‌طاهر)؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۳۲۰، امل الآمل، ص ۵۴؛ وروضات الجنات، ص ۵۹۱.

۴. بحارالأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۳۱، (فهرست منتجب‌الدین)؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۳۲۰؛ روضات الجنات، ص ۵۹۱.

۵. ر.ک: بحارالأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۳۱، (فهرست منتجب‌الدین «الحسنی»)؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۳۴۹.

۶. بحارالأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۳۱، (فهرست منتجب‌الدین)؛ روضات الجنات، ص ۵۹۱؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۳۱۹.

رضا بن بحرالعلوم الطباطبائي[۱]

كان سيداً سنداً، كهفاً عضداً، رئيساً مطاعاً في الأمر والنهى، نافذ الحكم، جليل القدر مقرباً عند أرباب الدول الخارجة والداخلة، مهاباً عند الكلّ وهو أبوالسيد على صاحب البرهان والسيد حسين المتقدم ذكره، له مصنّف في الفقه. «كمله».

رضا بن محمّد سراب

قرأ على أبيه العلوم العربية وعلى أفاضل أصفهان جملة من العلوم، وكان شاعراً مجيداً. توفّي سنة ۱۱۳۵.

الرضي

نیز جماعتی از سادات علما می‌باشند:

۱. ابن احمد الحسینی النیشابوری، عالم صالح[۲]؛

۲. ابن السید حسن العاملی الشامی المکّی، ساکن جیلان، فاضل شاعر ادیب معاصر. «ح مل»؛

۳. ابن عبدالله الجعفری الکاشانی، عالم صالح[۳]؛

۴. ابن مرتضی الحسینی المرعشی[۴]. و بدان که سید رضی اسمش محمد بن الحسین و رضی‌الدین قزوینی اسمش محمد بن الحسن است چنانکه نجم الأئمه رضی استرآبادی نیز اسمش محمد بن الحسن است و خواهد آمد تراجم این سه نفر در محمدین.

---

۱. الفوائد الرجالیه، ج ۱، ص ۱۲۸؛ اعیان الشیعه، ج ۳۲، ص ۶۱؛ معارف الرجال، ج ۱، ص ۳۱۹؛ الذریعه، ج ۱، ص ۲۰۴ و ۲۰۵؛ الکرام البرره، ج ۲، ص ۶۷۱.

۲. بحارالأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۳۳، (فهرست منتجب‌الدین)؛ امل الآمل، ص ۵۴؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۳۲۰؛ روضات الجنات، ص ۵۹۱.

۳. بحارالأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۳۲، (فهرست منتجب‌الدین)؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۳۲۰، امل الآمل، ص ۵۴.

۴. همان؛ روضات الجنات، ص ۵۹۱.

رضي‌الدين[١]

محمد بن ركن الطائفة وعماد الفرقة المحقة، ظهير الإسلام والمسلمين، عزّ الدنيا والدين، أستاذ الكلّ في الكل، الآغا حسين بن جمال‌الدين محمد المعروف بالمحقّق الخوانساری ـ روح الله روحه ـ عالم فاضل، فقيه كامل، جمع بين المعقول والمنقول، وضم الفروع إلى الأصول يغنى عن شرح حاله ما شرحه على الدروس، وكان﵀ قد ولد في حجر العلم، وتربّى في كنف الكمال وانتشاء هو وأخوه الأكبر منه، المحقّق الماهر، والبحر الزاخر، جمال المحقّقين الآغا جمال‌الدين في الإصبهان وقرأ على أبيهما المعظم وعلى خالهما الفاضل الكامل المتبحر المولى محمد باقر السبزواری صاحب الذخيرة و الكفاية، وكانا كفرسی رهان، و قرتی عين، من حضر بمحضرهما من الأفاضل الأعيان، وبلغا إلى ما بلغا ولما لم يتم والدهما المعظم كتابه المسمى بمشارق الشموس في شرح الدروس أراد هذا الخلف الصالح تكميل الشرح فشرع في شرحه، وقد طبع ماشرحه من كتاب الصوم والإعتكاف مع شرح والده ـ قدس الله روحه ـ ورأيت تقريظاً له على حاشية السيد السند الفاضل الكامل، غلام محمد بن مير ولی بن مير اسماعيل الحسنى على شرح التجريد للقوشچی بخطه، وكان خطه شبيهاً بخط العلاّمة المجلسی﵀ وفي آخره وكتب الداعی لدوام الدولة القاهرة البهية الحسينية، الفقير إلى عفو ربّه البارىء رضي‌الدين محمد بن حسين الخوانساری من شهر شعبان المعظم من شهور سنة ١١١١.

رضي‌الدين بن نورالدين بن السيد نعمة الله الجزائري[٢]

كان من الأفاضل والعلماء الأماثل علق على كثير من الكتب، وكان ينظم الشعر الجيد بالفارسية وتخلصه «اقدس». سكن الهند، وكان يحب الانزواء والعزلة، توفّي ليلة ٢٤ جمادی‌الأولى سنة ١١٩٤. «كمله».

---

١. برای مزید اطلاع ر.ک: اعيان الشيعه، ج٧، ص٢٨؛ تذكرة القبور، ص٥١؛ تتميم امل الآمل، ص١٥٥؛ تاريخ حزين، ص١٧؛ رياض العلماء، ج٢، ص٦٠ و ص٣١٦؛ معجم رجال الحديث، ج٧، ص١٩٥؛ گروهی از دانشمندان شيعه، ص١١٨.

٢. برای مزید اطلاع ر.ک: شجرة مباركه يا برگی از تاريخ خوزستان؛ كتاب نابغه فقه و حديث، ص٢٥٥.

رفيع باذل

من مشاهير شعراء العجم، كان شاعر أهل البيت، له كتابه المشهور بالحملة الحيدرية[1] نظم فيها جميع غزوات أميرالمؤمنين ﷺ. أصله من طوس من ذرية ميرزا جعفر المشهدى. رحل مع خاله محمد طاهر المعروف بـ«سالوزير» بلاد الهند في أيام سلطنة عالمگير. توفّي سنة ۱۱۲۳ ـ «كمله».

رفيع‌الدين القزويني

صاحب كتاب ابواب الجنان. بیاید در محمد بن فتح الله.

رفيع‌الدين محمّد بن حيدر الحسيني طباطبائي النائيني[2]

قدوة المحقّقين والمدقّقين، سيد الحكماء والمتكلمين والمتألهين، النحرير الافخم، استاد علاّمهٔ مجلسی ﷺ صاحب رسائل و حواشی کثیره بر مختلف، و بر شرح اشارات و بر صحیفهٔ کامله، و بر شرح مختصر الاصول و بر اصول کافی و حاشیهٔ او بر کافی در نهایت جودت است، و در جامع الرواة است که، آمیرزا رفیع‌الدین افضل اهل عصر خویش بوده، و وفاتش در سنهٔ ۱۰۹۹ واقع شده[3]. و در «ضا» است که، در اصفهان در هفتم شوال وفات کرد و در تخت فولاد یا نزدیک بابا رکن‌الدین به خاک رفت و شاه سلیمان قبهٔ بزرگی بر قبر او بناکرد[4].

و بدان که، این سید جلیل جدّ سید حکیم متأله آمیرزا ابوالحسن جلوه است و در

---

۱. راجی کرمانی نیز کتابی به نام حمله حیدری دارد که باکوشش دکتر حسین بهزادی منتشر شده است.

۲. جامع الرواة، ج ۲، ص ۵۵۰؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۵، ص ۷۶؛ سفینة البحار، ج ۱، ص ۵۳۱؛ تذکرة القبور، ص ۳۴۲؛ اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۲۷۱؛ الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۲۷۹؛ روضات الجنات، ج ۷، ص ۸۴؛ الذریعه، ج ۲، ص ۲۷۱ و ج ۶، ص ۱۲۱ و ۱۸۴؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۹، ص ۲۷۶؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۴۰۹؛ هدیة الاحباب، ص ۱۴۲؛ هدیة العارفین، ج ۲، ص ۲۸۴؛ طرائف المقال، ج ۱، ص ۸۱؛ الاجازة الکبیره، ص ۷۳؛ الروضة النضره، ص ۲۲۷؛ سلافة العصر، ص ۴۹۱؛ تعلیقة امل الآمل، ص ۳۰۹؛ وقایع السنین، ص ۵۳؛ اجازات الحدیث، ص ۱۷۵، ۱۸۷، ۲۳۹ و ۲۷۵.

۳. جامع الرواة، ج ۲، ص ۵۸.

۴. روضات الجنات، ج ۷، ص ۸۴.

محمد بن حیدر بیاید اشاره به این.

رفیع‌الدین محمّد بن فرج الجیلانی الرشتی[۱]

مجاور مشهد رضاؑ شیخ عالم جلیل و عابد بی‌بدیل، صاحب مؤلفات است. زوجه‌اش دختر عالم نحریر امیر ابوالمعالی کبیر است و مادر زن او دختر ملا محمد صالح مازندرانی است از عالمهٔ جلیله، آمنه بیگم دختر مجلسی اول. و این شیخ جلیل از مشایخ شیخ یوسف بحرینی صاحب لؤلؤه است، و روایت می‌کند از علاّمهٔ مجلسی بلاواسطه و این طریق اعلا طریق صاحب لؤلؤه است چنانکه در اجازه‌ای که به علاّمهٔ بحرالعلوم داده ذکر نموده و عجب این است که در لؤلؤه او را ذکر نکرده است و لکن در تتمیم امل‌الآمل و در ریاض العلماء و در فیض القدسی و غیرها ترجمهٔ او مسطور است و بیاید مفصلاً در محمد رفیع بن فرج[۲].

ریحان بن عبدالله أبومحمّد[۳]

شیخ عالم فقیه محدّث. روایت می‌کند از عبدالعزیز بن ابی کامل و کراچکی و ابوالصلاح.

قال عبدالرحمان السیوطی في کتاب ازهار العروش فی اخبار الحبوش: و ریحان الحبشی ابومحمد الزاهد الشیعی، کان بالدیار المصریة، من فقهاء الإمامیة الکبار، یکرر علی النهایة والذخیرة وقال: ماحفظت شیئاً فنسیته. یصوم جمیع الأیام المسنونة وکان ابن زریك یعظمه ویقول: ماساد من بنی حام؛ الّا لقمان وبلال وأنا أقول ریحان ثالثهم. مات في حدود السنتین وخمسمائة.

---

۱. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۲۰؛ تتمیم امل الآمل، ص ۱۵۹؛ بحارالأنوار، ج ۱۰۲، ص ۸۹؛ (الفیض القدسی)؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۳۲۱؛ و بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۶۷؛ روضات الجنات، ص ۶۵۱؛ المستدرك الوسائل، ج ۲، ص ۴۰۹ و ۳۹۵؛ اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۳۳؛ الاجازة الکبیره، ص ۱۳۸؛ مرآة الاحوال، ج ۱، ص ۱۴۲؛ نجوم السماء، ص ۲۳۲؛ ریحانة الادب، ج ۵، ص ۳۸۱.

۲. صفحهٔ ۵۳۵.

۳. ازهار العروش فی اخبار الحبوش. با تحقیق دکتر عبدالله محمد عیسی غزالی در کویت چاپ شده است.

باب الزاى

زاذان بن محمّد بن زاذان[1]

شيخ عالم فقيه، قاض، محدّث. «م».

زمان الطبرسي[2]

جمال السالكين، واحد العلماء الربانيين، قرأ في طهران على الحاج مولى هادى الطهرانى المدرس وقرأ العلوم العقلية على الآقاعلى والميرزا أبي الحسن الأصفهانى ثم هاجر إلى النجف وبقى فيها خمس سنين، يقرأ على المحقّق الرشتى، ثمّ هاجر إلى سامراء وقرأ على حجة الإسلام الشيرازى﵀. كان﵀ صائم الدهر مواظباً على السنن والمستحبات وسائر الطاعات، قائم الليل، قليل المعاشرة، قليل الكلام، حجّ مراراً، وبقى في المدينة في بعضها سنة كاملة وجاور في آخر عمره الكاظمين. عرض له وجع الخاصرة فحرم عليه حجةالإسلام الرشتى إدامة الصوم، فصار يفطر في أكثر الأيام وازداد به المرض حتى توفّي ليلة الخميس الثامن عشر من صفر سنة ١٣٢٢، ودفن في الرواق الشريف خلف الإمامين﵈. له مصنّفات في الفقه والأصول لم‌يخرج إلى البياض. «كمله».

---

١. امل الآمل، ج ٢، ص ١٢١؛ جامع الرواة، ج ١، ص ٣٢٤؛ بحار الأنوار، ج ١٠٢، ص ٢٣٤.

٢. در مورد زاهد متقى، حاج مولى محمد زمان مازندرانى سبانكوهى و كرامات او ر.ك: هدية الرازى، ص ١٠٥؛ و كلمه طيبه علاّمهٔ نورى.

زيد بن اسحاق الجعفري السيدأبوالقاسم[۱]

عالم محدّث، تلميذ شيخ حسن بن حسين بن بابويه، صاحب كتاب الدعوات عن‌زين‌العابدين ﷺ و كتاب مغازى و سير. روايت می‌كند از والدش، از او.

زيد بن الحسين[۲] بن محمّد البيهقي

فقيه صالح (م).[۳] ابن شهرآشوب گفته كه، از تأليفات اوست: حلية الأشراف در بيان آن كه اولاد حسين ﷺ اولاد نبى است.

زيد بن علي بن الحسين السيد أبومحمّد الحسني[۴]

عالم صالح فقيه، تلميذ شيخ طوسى، صاحب كتاب المذهب و كتاب الطالبية، و كتاب علم الطب عن أهل البيت ﷺ. «م».

زيد بن محمّد بن جعفر معروف به «ابن إلياس كوفي»[۵]

روايت كرده از او تلعكبرى، قال: قدم علينا بغداد و نزل في نهر البزازين سمع منه سنة ۳۳۰، وله منه إجازة، وكان له كتاب الفضائل.

---

۱. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۲۱؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۳۴۰؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۳۳، (فهرست منتجب‌الدين)؛ الثقات العيون، ص ۱۱۲؛ معجم رجال الحديث، ج ۷، ص ۳۳۵؛ رياض العلماء، ج ۲، ص ۳۵۶؛ الذريعه، ج ۸، ص ۲۰۲.

۲. در فهرس منتجب‌الدين زيد بن حسن ثبت شده است. ر.ك: بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۳۳.

۳. در مورد زيد بيهقى (م ۵۱۷ هـ. ق.) و صاحب مفتاح الاصول، لباب الالباب، حدائق الحدائق و... ر.ك: معالم العلماء، ص ۵۱؛ طبقات اعلام الشيعه، (قرن ششم)، ص ۱۱۳؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۲۲؛ اعيان الشيعه، ج ۷، ص ۱۲۶؛ ريحانة الأدب، ج ۱، ص ۳۰۹؛ الذريعه، ج ۶، ص ۲۸۳، ج ۷، ص ۸۰ و ج ۱۸، ص ۲۸۰؛ رياض العلماء، ج ۲، ص ۳۵۷؛ مستدرك الوسائل، ج ۳، ص ۴۹۳؛ تعليقة امل الآمل، ص ۵۳.

۴. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۲۲؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۳۲۰؛ روضات الجنات، ص ۵۹۱؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۳۳، (فهرست منتجب‌الدين)؛ النابس، ص ۸۳؛ رياض العلماء، ج ۲، ص ۳۶۰؛ معجم رجال الحديث، ج ۷، ص ۳۲۵۷.

۵. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۲۲؛ رجال طوسى، ص ۴۷۴.

زين بن الداعي الحسيني[۱]

سيد عالم فاضل، روايت می‌کند از شيخ و سيد [مرتضی ﷺ] و معاصرين ايشان.

زين‌الدين بن إسماعيل الجزائري

عالم فاضل، قليل النظير، تلمذ على السيد عبدالله سبط السيد الجزائری، كان متبحراً في العلوم خصوصاً في النحو، له حواش على المغنی والمطول وشرح اللمعة وشرح النخبة والاستبصار. توفّي في آخر المائة الثانية عشر و دفن بجوار السيد نورالدين بن السيد نعمة الله الجزائری. «كمله».

زين‌الدين بن علي بن أحمد[۲] بن محمّد بن جمال‌الدين بن تقي‌الدين بن صالح بن مشرف العاملي الجبعي[۳]

الشيخ الأجل، أفضل المتأخرين، وأكمل المتبحرين، نادرة الخلف، وبقية السلف، شيخ الأمّة وفتاها، ومبدأ الفضائل ومنتهاها، قدوة الشيعة ونور الشريعة، الجامع في معارج الفضل والكمال والسعادة بين مراتب العلم و العمل و الجلالة والكرامة والشهادة، الربانی شيخنا الشهيد الثانی. رضوان الله عليه.

امر آن جناب در علم و فضل و زهد و عبادت و وثاقت و ورع و تحقيق و تبحر و جلالت قدر و عظمت شأن و كرامت، بلكه در جميع كمالات و فضايل اشهر از آن است كه ذكر گردد، و محاسنش بيشتر از آن است كه احصا شود. شعر:

لقد ظهرت فما تخفى على أحد ... إلّا على أكمه لم يبصر القمرا

---

۱. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۲۳.

۲. در الدر المنثور «احمد بن جمال‌الدين» نوشته است.

۳. در ترجمه شهيد ثانی ـ عليه رضوان الباری ـ منابع فراوان ديگری نيز وجود دارد ر.ك: امل الآمل، ج ۱، ص ۸۵؛ اعيان الشيعه، ج ۳۳، ص ۲۲۳ و چاپ جديد، ج ۷، ص ۱۴۳؛ روضات الجنات، ج ۳، ص ۳۵۲؛ رياض العلماء، ج ۲، ص ۳۶۵؛ شهداء الفضيله، ص ۱۳۲؛ سفينة البحار، ج ۱، ص ۷۲۳؛ لؤلؤة البحرين، ص ۲۸؛ احياء الدائر، ص ۹۰؛ معجم رجال الحديث، ج ۷، ص ۳۷۲؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۴۹؛ الجامع فی الرجال، ج ۱، ص ۸۲۸؛ نقد الرجال، ص ۱۴۵؛ مستدرك الوسائل، ج ۳، ص ۴۲۵ ـ ۴۲۸؛ الطليعه، ج ۱، ص ۳۵۸.

صاحب روضات در وصف آن جناب گفته: نزدیک است که بوده باشد در تخلّق به اخلاق الله تبارك و تعالی، تالی تلو معصوم علیه السلام.

پدر بزرگوارش شیخ نورالدین علی معروف به «ابن الحجة» او «الحاجة» از بزرگان افاضل عصر خود بوده و همچنین جمیع اجداد او اهل علم بوده‌اند و جدّ اعلای او شیخ صالح بن مشرف از شاگردان آیة الله علّامه بوده چنانکه اولاد و احفاد آن جناب نیز تمامی علما بوده‌اند.

قال: و من العجب أنه كان بمنزلة النّقطة المتوسّطة المحاطة بدائرة المعارف والعلوم، أو مركز تؤول إليه نسبة غير واحدة من كرّات فضائل أرباب الفواضل على النّهج المنظوم، حيث إنّ كلاًّ من آبائه السّتّة المذكورين كانوا من الفضلاء المشهورين، وكذلك أبناؤه النبلاء. انتهى[1].

وبالجملة: هو من بيت، حديثه في الفضل قديم وقوم انتشوا بسلاف العلم وليس لهم سوى الأدب نديم.

ولادت شریفش در ۱۳ شوال سنهٔ ۹۱۱ و وفات والدش سنه ۹۲۵ بوده و تا پدرش در حیات بود بر او تلمذ نمود و بعد از پدر به قریهٔ میس[2] رحلت فرمود، و تلمذ کرد بر شیخ جلیل علی بن عبدالعالی المیسی، شرائع و ارشاد و اکثر قواعد را و این شیخ، شوهر خالهٔ او و پدر زوجهٔ کبرای او بوده پس رحلت کرد به کرک نوح و تلمذ کرد در اصول و نحو بر سید حسن بن سید جعفر کرکی صاحب کتاب محجة البیضاء و در سنهٔ ۹۳۴ برگشت به جبع و مشغول به مطالعهٔ علم و مذاکره گردید تا سنهٔ ۹۳۷.

پس رحلت کرد به دمشق و قرائت کرد بر شیخ محمد بن مکّی فاضل فیلسوف، جمله‌ای از کتب طبیه و هیئت و حکمت را و بر شیخ احمد بن جابر، شاطبیه را در علم قرائت، و در سنهٔ ۹۳۸ رجوع کرد به جبع. پس دیگر باره رحلت کرد به دمشق که از آن‌جا به مصر برود. پس چندی در مدرسهٔ سلیمیه بود و صحیحین را بر شمس الدین بن طولون دمشقی قرائت کرد. و در نیمهٔ ربیع الأول سنهٔ ۹۴۲ به جانب

---

۱. روضات الجنات، ج ۳، ص ۳۵۲.
۲. دهکده‌ای در جنوب لبنان.

مصر حرکت فرمود و در بین راه برای او الطاف خفیه و کرامات جلیهٔ روی داد که شیخ ابن العودی تلمیذ او نقل کرده و بعد از یک ماه به مصر وارد شد و بر شانزده نفر از مشایخ و اکابر علما آن‌جا تلمذ کرد در فنون عربیت و اصول و هندسه و نحو و معانی و منطق و تفسیر و عروض و قوافی و غیره، و ابن العودی یک یک مشایخ او را نام برده که از جلمهٔ ایشان است: شیخ جلیل ابوالحسن[1] بکری صاحب کتاب انوار فی مولد النبی ﷺ که علاّمهٔ مجلسی﵀ در جلد ششم بحارالأنوار از آن نقل می‌کند، و در شوال سنهٔ ۹۴۳ به حج بیت‌الله و زیارت رسول‌خدا ﷺ و ائمهٔ هدی﵈ مشرف گشت. پس مراجعت کرد به جبع در صفر سنهٔ ۹۴۴ و در ربیع الأول سنهٔ ۹۴۶ به زیارت ائمهٔ عراق﵈ مشرف شد و در پنجم شعبان مراجعت کرد و در جبع ماند و در ذی‌حجه سنهٔ ۹۴۸ مسافرت کرد به بیت المقدس و در نزد شیخ شمس‌الدین بن أبی‌اللطیف المقدسی قرائت کرد بعض صحیح مسلم و بخاری را و اجازه گرفت از او و برگشت به جبع و مشغول گردید به مطالعهٔ و مذاکرهٔ علوم تا اواخر سنهٔ ۹۵۱ که مسافرت کرد به سمت روم از طریق دمشق و حلب و در ۱۷ ربیع الثانی سنه ۹۵۲ وارد قسطنطنیه گردید و تا مدت هجده روز در زاویهٔ نحمول بود و در این مدت رساله‌ای نوشت در ده مبحث از ده علم و آن را فرستاد برای قاضی عسکر محمد بن محمد بن قاضی‌زاده رومی ـ که مرد فاضلی بود ـ و آن کتاب در نظر او خیلی وقع پیدا کرد پس با شیخ زین‌الدین ملاقات کرد و مباحثاتی واقع شد مابین ایشان در مسائل بسیار، پس قاضی بعد از دوازده روز دفتری به شیخ داد مشتمل بر وظایف و مدارس و به او عرض کرد که، اختیار کند امر هر مدرسه‌ای که بخواهد و تأکید کرد که در شام یا حلب باشد. شیخ بعد از استخاره اختیار کرد مدرسهٔ نوریهٔ بعلبک را. امر آن مدرسه به آن جناب مفوّض گردید پس قریب چهار ماه در قسطنطنیه ماند. و در این مدت با سید عبدالرحیم عباسی صاحب کتاب معاهد التنصیص خلطه پیدا کرد و از او نیز شطری از علم اخذ کرد پس در یازدهم رجب رجوع فرمود به جبع از

---

۱. شیخ ابوالحسن بکری در سنهٔ ۹۱۳ در مصر وفات کرد، و جماعت زیادی به تشییع جنازهٔ وی حاضر شدند، و او را در قبرستان قرافه نزدیک قبر امام شافعی دفن کردند و بنای عظیمی بر او نهاده‌اند (منه﵀).

طریق عراق و بعد از زیارت ائمهٔ عراق به جبع مراجعت کرد و این در نیمهٔ صفر سنهٔ ۹۵۳ بود که مطابق می‌شود با «خیر معجل». پس در بعلبک اقامت فرمود و در مذاهب خمسه درس می‌فرمود و صیت علمش مشهور گردید و مرجع انام و مفتی هر فرقه گردید و بعد از پنج سال به جبع برگشت و در بلد خویش مشغول گردید به تدریس و تصنیف.

و اول مصنّفات آن جناب روض و آخرش روضه است که در مدت شش ماه و شش روز تألیف فرموده و غالب ایّام روزی یک کراس می‌نوشته، و از عجیب امر آن بزرگوار آن بود که قلم را که به دوات می‌زد یک دفعه با آن بیست سطر یا سی سطر می‌نوشت آن وقت دیگر باره به مرکب می‌زد، و دو هزار کتاب از آن جناب باقی ماند که دویست مجلد از آنها به خط خودش بود که بعضی از مؤلفات خود و بعضی از مؤلفات دیگران بود با آن‌که شب‌ها که داخل می‌شد حماری بر می‌داشت و بیرون می‌رفت و هیزم نقل می‌کرد برای مخارج عیال خویش و نماز صبح را در مسجد می‌گذاشت و مشغول می‌گردید به تدریس و بحث، مانند دریای بی‌پایان و غالب اوقات، خائف و ترسان از منافقان و دشمنان پنهان بود. و در امر ضیافت و میهمانی و مهمات واردین و مصالح ضیوف و مترددین بی‌اختیار بود. و در سنهٔ ۹۶۵ دو نفر نزد شیخ به مرافعه آمدند شیخ حکم فرمود از برای یکی از ایشان بر دیگری، آن شخص محکوم علیه، غضب کرد بر شیخ و نزد قاضی[1] صیدا رفت و سعایت کرد از شیخ. قاضی فرستاد به جبع به طلب شیخ، بعضی از اهل بلد گفتند که مدتی است شیخ مسافرت کرده و در جبع نیست و شیخ در آن وقت از مردم معتزل شده بود و در آن گورستان خویش رفته بود و مشغول به تألیف شرح لمعه بود. پس به خاطر شیخ گذشت که به حج مشرف شود پس به سمت حج حرکت کرد در محمل روپوش‌دار که کسی او را نبیند و شناخته نشود. قاضی صیدا به سلطان نوشت که در بلاد شام مردی پیدا شده از اهل بدعت و خارج از مذاهب اربعهٔ سنت. سلطان سلیمان رستم پاشا را فرستاد به طلب شیخ و گفت: او را زنده می‌آوری تا با علمای این‌جا مباحثه کند و علما

---

۱. صیدا، یکی از بلاد جبل عامل است و به منزله شهر است. (منه).

بر مذهب او مطلع شوند تا آنچه مذهب ما اقتضا دارد بدان نحو با او عمل کنیم. پس آن شخص آمد و از او استفسار نمود گفتند: او به مکه رفته است پس در طلب او روان شد و در اثنای راه مکه به او رسید آن جناب فرمود: با من باش تا من حج به جای آورم از آن پس هرچه می‌خواهی بکن. آن شخص راضی شد پس چون از حج فراغت یافت او را به روم بردند پس چون به بلاد روم رسید شخصی آمد و از شخصی که آورندهٔ شیخ بود سؤال کرد که، این چه کسی است که با توست؟ گفت: او مردی است از علمای شیعهٔ امامیه که می‌خواهم او را به نزد سلطان ببرم. آن شخص گفت که، تو در اثنای راه بالنسبه به او تقصیر خدمت کرده‌ای و آزارش نموده‌ای، نمی‌ترسی که او به پادشاه سعایت از تو کند و یارانی هم در آن‌جا دارد آنها هم به او اعانت می‌نمایند پس باعث هلاک تو خواهد شد پس صواب آن است که سرش را جدا کنی و به نزد سلطان ببری. آن ملعون در ساحل دریا آن جناب را شهید کرد. جماعتی از ترکمانان در آن‌جا بودند در آن شب دیدند که نورها از آسمان نزول می‌نماید به آن مکان و بالا می‌رود پس ترکمان‌ها آن بدن طیب را در آن مکان مدفون ساختند و قبه‌ای بر روی او بنا کردند. پس چون قاتل آن سر مبارک را به نزد سلطان رسانید سلطان بر قتل او انکار کرد و گفت: من امر کرده بودم تو را که او را زنده بیاوری چرا او را کشتی؟ و سید عبدالرحیم عباسی که با شیخ دوستی داشت سعی در قتل آن ملعون نمود پس سلطان او را بکشت، و به روایت دیگر است که، در مسجدالحرام بعد از نماز عصر آن جناب را گرفتند و او را بردند به بعضی خانه‌های مکه و در آن‌جا او را یک ماه و ده روز محبوس داشتند پس او را از راه دریا به قسطنطنیه بردند و در آن‌جا او را شهید کردند و سه روز بدن او در روی زمین مطروح بود پس از آن جسد شریفش را در دریا افکندند ولتلمیذه الشیخ ابن العودی قصیدة في مرثیة شیخه، منها:

هَذِی الْمَنازِلِ وَالْآثارِ وَالطَّلَلِ ... مُخْبِراتٌ بِأَنَّ الْقَوْمَ قَدْ رَحَلُوا

سارُوا وَقَدْ بَعُدَتْ عَنَّا مَنازِلُهُمْ ... فَالآنَ لاعِوَضَ مِنْهُمْ وَلابَدَلُ

فَسِرتُ شَرْقاً وَغَرْباً في تَطَلُّبِهِمْ ... وَكلَّما جِئتُ رَبْعاً قِيلَ لِی رَحَلُوا

إلی أن قال:

أَتَـــى مِـنَ الرُّومِ لأَهْـلاً بِـمَقْدَمِهِ نـــاعٍ نَـعاهُ فَـنارُ الْـحُزْنِ تَشْـتَعِلُ
فَصارَ حُـزنى أَنـيسِى وَالبُكـاء سَكَـنِى وَالنَّـوحُ دأبـى وَدَمْـعُ الْـعَينِ يَـنْهَمِلُ
لَـهْفِى لَـهُ نـازِحُ الأوطـان مُـنْجَدَلاً فـوقَ الصَّـعيدِ عَـليهِ التُّـرب مُشْـتَمَلُ
اَشْكُـــو إِلَـــى اللهِ رزء[1] ليس يَشْـبَهُهُ إِلّا مُـصابَ الأولى فِـى كَـرْبَلاء قَـتَلُوا

وقيل في تاريخ وفاته:

تـــاريخ وفـاةِ ذلكَ الأَوّاه اَلْجَنَّةُ مُسْتَقَرَّةُ واللهِ (۹۶۶)

وايضاً: في تاريخ شهادته: (مثوى الشهيد جنة).

وفي النخبة:

وشـــيخ والد البـــهاءالديـــن القـــدوة النـحرير زيـن‌الديـن
مـيلاده (شـهيد الثـانى ۹۱۱) وقـد عـمر خـمسين و خـمساً فشـهد

مؤلّف گوید که، شیخ محمد بن علي بـن الحسـن العـودی تـلمیذ شـهید ثـانی﵀ رساله‌ای نوشته[2] در حال آن بزرگوار و شیخ علی سبط شهید ثانی نیز در درّ المنثور به برخی از حال او اشاره کـرده و چـون ایـن رسـاله گـنجایش تـفصیل نـداشت مـن به طور اجمال بـه حـال آن بـزرگوار اشـاره کـردم و طـالب تـفصیل رجـوع کـند بـه آن دو کتاب و یا به روضات الجنات، و شایسته است که من در این‌جا به چند مـطلب مهم اشاره کنم:

اول آن که، تألیفات شهید ثانی بسیار[3] و تمامی در نهایت اتقان وجـودت است و مشهور از آنها این کتب است: روض الجنان فی شرح ارشاد الاذهان (در فـقه است از طهارت تا صلاة ناتمام مانده) شرح او بـر الفیه، الفوائـد المـلیة فـی شـرح النـفلیة، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، مسالك الافـهام فـی شـرح شـرائع الاسـلام، شرح بسمله، شرح حدیث «الدّنیا مزرعة الآخرة»، حواشی او بر شرائع، و قواعد، و ارشاد،

---

۱. در روضات الجنات، ج ۳، ص ۳۸۵ «شکوی» است.

۲. به نام بغیة المرید فی الکشف عن احوال الشهید و در این کتاب زندگی‌نامهٔ خودنوشت شهید ثانی آمده است که به نام شمعی از تاریخ به وسیله آقای ابوالفضل شکوری ترجمه شده است.

۳. سلسلهٔ مؤلفات شهید ثانی توسط محقّقان ارجمند مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیهٔ قم و مشهد، تحقیق و شماری از آنها تاکنون به چاپ رسیده است.

و مختصر نافع، و رساله‌های او در اسرار الصلاة، و فیمن أحدث فی اثناء غسل الجنابة، و در تحریم طلاق حائض حامل مدخول بها که زوجش حاضر باشد و در احکام حبوه، و در میراث زوجه، و در عدم جواز تقلید میت، و در صلات جمعه، و در تأکید بر صلات جمعه، و در آداب جمعه، و در تحقیق نیت، و در قبول نشدن نماز مگر به ولایت، و کتاب تمهید القواعد، و منیة المرید فی آداب المفید و المستفید، و مختصر آن، و مناسك حج، و نتایج الافکار فی حکم المقیمین فی الاسفار، و کشف الریبة عن احکام الغیبة، و منار القاصدین فی اسرار معالم‌الدین، و بدایة در درایة و شرح آن و غنیة القاصدین فی اصطلاحات المحدّثین، و مسکن الفؤاد و مختصر آن، و منظومه در نحو، و شرح آن.

و غیر ذلك از جواب‌های سؤالات و اجازهٔ شیخ حسین بن عبدالصمد، و فوائد خلاصة الرجال و غیره. و «ح مل» فرموده که، من به خط او دیدم احادیث بسیار که نحو هزار حدیث بود که انتخاب کرده بود از مشیخهٔ حسن بن محبوب. انتهی.

و قال المحقّق الشیخ أسد الله ـ طاب ثراه ـ في المقابس في أحوال الشهید الثاني: و کان الروض أوّل ما صنّفه منها بعد ما بان اجتهاده وهو في سن ثلاث و ثلاثین سنة، ثم برز منه ما برز من المصنّفات مع ما أصابه من الأشجان و الآلام و الموانع في کثیر من الأوقات، و قد استشهد وهو في سن خمس أو أربع و خمسین سنة، ووجد بخطه مایزید علی مائة کتاب غیر ما تلف و احترق في جملة کتبه الکثیرة وذلك من أعظم الکرامات والتأییدات الربانیة.

دوم آن که، جماعتی از علمای شیعه غیر از شهیدین به درجهٔ شهادت رسیدند لکن این لقب مستقر نشد مگر برای شهید اول و ثانی، چنانکه مستقر شد لقب صدوق و مفید و علم الهدی و محقّق اول و ثانی و علّامه برای صاحبانشان که بهم تدور رحی الشیعة، و قامت أعلام الشریعة. و اما اشخاصی که از علما به مرتبهٔ شهادت رسیدند ما در مقام خود به غالب آنها اشاره خواهیم کرد و شیخ مرحوم در «خک» در ذیل احوال شهید ثانی اسامی ایشان را ذکر فرموده[1].

---

۱. خاتمهٔ مستدرك، ج۲، ص۲۶۴.

سیم آن که، کرامات بسیار از زندهٔ جاودانی شهید ثانی﵀ سرزده و مقام گنجایش نقل ندارد، لکن من به ذکر دو سه حکایت از آن تبرک می‌جویم:

اول: شیخ بهائی﵀ نقل کرده که، خبر داد مرا والدم که روزی وارد شدم بر شیخ خود شهید ثانی و او را متفکر دیدم. سبب تفکر پرسیدم. فرمود، ای برادر، من گمان می‌کنم که من ثانی شهیدین باشم، زیرا که دیشب گذشته در خواب دیدم که سید مرتضی علم الهدی مهمانی کرده و جمع کرده در آن مجلس علمای امامیه را، پس من چون وارد شدم، سید برخاست و ترحیب گفت مرا، پس با من فرمود که، ای فلان، بنشین پهلوی شهید اول. پس من در جنب او نشستم و چون به جای خود مستقر شدم بیدار گردیدم و این خواب من دلالت دارد که من تالی او باشم در شهادت.

دوم: شیخ علی [در] در منثور[1] گفته که چون شهید ثانی در سفر اول به استامبول رفت به مکانی رسید که رنگش تغییر کرد. سبب تغییر حال از او پرسیدند فرمود که، کشته می‌شود در این مکان شخص بزرگی یا عظیم‌الشأنی، و اتفاقاً چون مأخوذ شد در همان مکان او را به قتل رسانیدند.

سیم: از یکی از رساله‌های شهید ثانی نقل است که، از غرایب آنچه از نعمت خدا برایم اتفاق افتاد آن که در زمانی که در قسطنطنیه بودم روزی با اصحاب به زیارت مشهد ابوایوب انصاری رفتیم که در خارج بلد بود و سلطان محمد بر آن قبه‌ای بناکرده بود و این در جمادی الاولی بود پس چون بدان مشهد رفتم خلوت کردم و مصحف را گرفتم و به آن تفأل نمودم برای آن که زوجه‌ام حامله بود در حال مفارقت و وعده وضع حملش اوایل جمادی الاولی بود پس قرآن را گشودم در ابتدای صفحه این آیه بود: ﴿وبشّرناه بغلامٍ حليم﴾[2]. پس سجده شکر به جا آوردم و از خدا خواستم که مرا پسر مبارک میمون روزی فرماید. پس در ۱۹ رجب بود که مکتوبی از وطن آمد و مرا مژده دادند که ولد ذکوری خدا به من عطا فرموده در آن

---

۱. الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۸۹.

۲. ر.ک: بحار الأنوار، ج ۶، ص ۵۵۴.

وقت این دو شعر را انشاکردم:

وقد منّ مولانا الکریم بفضله　　علینا بمولود غلام من البشر

فیا ربّ متّعنا بطول بقائه　　و أحی به قلباً له الوصل قد هجر

جامع این کتاب عباس قمی گوید که، اگر من در زمان شیخ زین‌الدین بن علی شهید ثانی ـ رضوان الله علیه ـ بودم این دو بیت را در تهنیت این مولود مسعود به آن جناب مکتوب می‌نمودم:

قد اطلع الفال منه معنی　　یدرکه العالم الزکی

رأیت جدّ الفتی علیّاً　　فقلت جدّ الفتی علیّ

و معلوم باشد که، این ابوایوب، که شهید ثانی به زیارت مشهد او رفته خالد بن زید است که رسول خدا ﷺ در مبدأ هجرت از مکه به مدینه، به خانهٔ او نزول اجلال فرمود[1] و خدمات او و مادرش نسبت به آن حضرت معروف است و ابوایوب از حاضر شدگان در بدر و مشاهد رسول خداست و در غزوات حضرت امیر ﷺ حاضر بود، و در حدود سنهٔ ۵۰ به جهاد روم رفت، و شهید از دنیا گذشت و در قسطنطنیه به خاک رفت.

وفي البحار عن مناقب ابن شهرآشوب: حکی العقبی أنّ أبا أیوب الأنصاری رأی عند خلیج قسطنطنیة فسأل عن حاجته؟ قال: أما دنیاکم فلا حاجة لی فیها، ولکن إن مت فقدمونی ما استطعتم في بلاد العدو؛ فإنی سمعت رسول‌الله ﷺ یقول: «یدفن عند سور القسطنطنیة رجل صالح من أصحابی» وقد رجوت أن أکونه، ثم مات فکانوا یجاهدون والسریر یحمل ویقدم، فأرسل قیصر في ذلك فقالوا: صاحب نبینا وقد سألنا أن ندفنه في بلادك ونحن منفذون وصیته. قال: فإذا ولیتم أخرجناه إلی الکلاب فقالوا: لو نبش من قبره ما ترك بأرض العرب نصرانی إلا قتل، ولاکنیسة إلّا هدمت، فبنی علی قبره قبة یسرج فیها إلی الآن یزار في جنب سور القسطنطنیة. انتهی[2].

---

۱. همان؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۴۸۴؛ سیره حلبیه، ج ۳، ص ۵۲ و اسد الغابه، ج ۵؛ التقریب، ج ۱، ص ۲۱۳؛ الغدیر، ج ۱، ص ۲۱۷.

۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۸۵.

زین‌الدین[۱] بن علي بن محمّد بن الحسن بن الشهيد الثاني[۲]

فاضل عالم صالح، معاصر «ح مل». ولادتش در اصفهان شد زمانی که والدش در اصفهان بود، و گویا این شیخ معروف بوده به شیخ زین‌الدین صغیر، مقابل عمویش شیخ زین‌الدین بن محمد.

زین‌الدین بن محمّد بن الحسن بن الشهيد الثاني[۳]

شیخ اجل اوحد، عالم فاضل کامل، متبحر محقّق مدقق، ثقهٔ صالح، عابد، ورع، شاعر منشی ادیب، حافظ جامع فنون عقلیات و نقلیات، جلیل القدر، عظیم المنزله. تلمذ کرده بر والد خود و بر ملا محمد امین استرآبادی و بر جماعتی از علمای عرب و عجم و وقتی سفر کرد به عجم، و وارد شد به اصفهان، شیخ اجل بهاءالدین عاملی﵀ او را در منزل خود منزل داد و اکرام تمامی از او نمود. شیخ زین‌الدین در خدمت شیخ مدتی طویل بماند و بر او قرائت می‌کرد و جمله‌ای از علوم ریاضیه و غیره از او استفاده نمود تا آن که مسافرت کرد به مکه در همان سالی که شیخ به رحمت الهی منتقل شد. پس شیخ زین‌الدین مجاورت مکه را اختیار کرد و بود تا در سنهٔ ۱۰۶۴ به سن پنجاه و پنج در مکه وفات کرد و در نزدیکی قبر حضرت خدیجه کبری ـ سلام الله علیها ـ پهلوی والد خود به خاک رفت.

---

۱. پدرش در آخر ترجمه‌اش در در المنثور تصریح کرده که نام او حسین است. پاورقی تکملة امل الآمل، ص ۲۱۷.

۲. در مورد شهید ثانی کتاب‌های مستقلی نوشته شده است. و نیز ر.ک: امل الآمل، ج ۱، ص ۸۵؛ اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۴۳؛ روضات الجنات، ج ۳، ص ۳۵۲؛ ریحانة الادب، ج ۳، ص ۳۸۰؛ الاعلام، ج ۳، ص ۱۰۵؛ الذریعه، ج ۱، ص ۲۲، ج ۲، ص ۲۲۸، ج ۳، ص ۵۸، ج ۴، ص ۱۷۷، ج ۶، ص ۱۵ و ج ۲۴، ص ۴۴؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۴، ص ۱۹۲؛ لغت‌نامه دهخدا، «شهید ثانی»، ص ۱۳۲.

۳. در مورد این عالم جلیل القدر ر.ک: امل الآمل، ج ۱، ص ۹۲؛ تکملة امل الآمل، ص ۲۲۰؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۲۲ ـ ۲۲۸؛ سلافة العصر، ص ۳۰۸؛ خلاصة الاثر، ج ۲، ص ۱۹۱؛ الطلیعه، ج ۱، ص ۳۶۰؛ شهداء الفضیله، ص ۱۵۶؛ ادب الطف، ج ۵، ص ۱۰۹ ـ ۱۱۹؛ لؤلؤة البحرین، ص ۸۰؛ معجم المؤلفین، ج ۴، ص ۱۹۴؛ ریحانة الادب، ج ۲، ص ۴۰۵؛ قصص العلماء، ص ۲۹۳.

«ح مل»[1] گفته که، من قرائت کردم بر او جمله‌ای از کتب عربیه و ریاضی و حدیث و فقه و غیره و از برای او بود شعر رایق، و فواید و حواشی کثیره، و دیوان شعر کوچکی به خط خود، و تألیف نکرد کتابی به جهت شدّت احتیاط و خوف شهرت، و تعجب می‌کرد از شهیدین و علّامه از کثرت قرائت ایشان بر علمای عامه، و کثرت تتبّع ایشان کتب عامه را در فقه و حدیث و اصولین و قرائت نزد ایشان. پس فرموده که، برادرش شیخ علی در در منثور او را ذکر کرده پس ملخص کلام او را نقل کرده آن‌گاه بعض اشعار او را ایراد نموده و فرموده که، اشعار او تماماً جیّد است، و یک شعر رَدِی در آن نیست، هم‌چنانکه این را گفته‌اند در شعر رضی. و بود شیخ زین‌الدین حسن التقریر و التحریر، حاضر الجواب، دقیق الفکر.

خبر داد مرا﵀ که بعض امرای ملاحده گفت که، من سؤال کردم از علما از دو مسأله و تا به حال جواب آن را نگفته اند: یکی آن که حق تعالی در قرآن در حق نوح﵇ فرموده که، «هزار سال إلّا پنجاه سال در قوم خود مکث کرد[2]» و این با عقل درست نمی‌آید، به سبب این که ما می‌بینیم بسیاری از قلعه‌ها و عمارات محکمه بنا شدهٔ با سنگ را که خراب شده و سنگ‌ها از هم پاشیده شده در مدت کمی که کمتر از سیصد سال باشد پس چگونه بدن مرکب از گوشت و خون هزار سال می‌ماند؟

من فوراً در جواب او گفتم که، این عجیب نیست و استبعادی ندارد؛ زیرا که در سنگ نمو و زیاد شدن نیست، پس هرگاه جزوی از آن تحلیل برود جزو دیگری در مقام آن نمی‌آید به خلاف بدن حیوان که به سبب غذا و نمو بدل ما یتحلل دارد، چنانکه مشاهده می‌شود که هرگاه موضعی از بدن او از گوشت یا موی یا ناخن مجروح و مقطوع شود مدت کمی می‌شود که جای او مانند او می‌روید و خالی نمی‌ماند این جواب را نیکو شمرد.

گفت: مسألهٔ دوم آن است که نزد ما تفسیری است از بعض علمای متأخرین و در آن ذکر کرده که تألیف کرده از برای یکی از اکابر، و او را ستایش بلیغ نموده به کلماتی

---

۱. امل الآمل، ج ۱، ص ۹۳.

۲. عنکبوت (۲۹) آیه ۱۴: ﴿فلبث فیهم ألف سنة إلّا خمسین عاماً﴾.

که لایق ملوک است. ولکن نام او را نبرده و گفته نام او در سورهٔ الرحمن است. و من می‌خواهم بدانم که نام او چیست، و سبب چیست که مؤلّف آن تفسیر با این ثنای بلیغ نام او را نبرده؟

من در حال گفتم: که اسم او «مرجان» است به جهت آن که شنیدم که در بغداد مدرسه‌ای است مرجانیه، و نیز این که نام او را نبرده آن است که مرجان نام غلامان است. او را خوش آمد از این جواب و تعجب کرد.

ثمّ قال «ح مل»: وقد رثيته بقصيدة طويلة بليغة قضاءاً لبعض حقوقه، لكنها ذهبت في بلادنا مع ماذهب من شعري ولم يبق في خاطري إلّا هذا البيت:

وبالرغم قولي ـ قدّس الله روحه ـ و قد كنت أدعو أن يطول له البقاء

. انتهى[1].

و ذكره صاحب «فه» و مدحه بكلمات لطيفة. ثمّ قال: رأيته بمكّة ـ شرّفها الله تعالى ـ والفلاح يشرق من محياه و طيب الأعراق يفوح من نشر رياه. و ماطالت مجاورته بها حتى وافاه الأجل. و انتقل من جوار حرم الله إلى جوار الله ـ عزّ وجلّ ـ فتوفّي سنة اثنين و ستين و ألف ـ رحمه الله تعالى. وله شعر خلب به العقول وسحر وحسدت رقته أنفاس نسيم السحر[2].

زين‌العابدين بن جعفر بن الحسين الموسوي الخوانساري[3]

سید جلیل، و عالم نبیل، صاحب مقامات و کرامات، والد ماجد صاحب روضات است که نجل جلیلش ترجمهٔ او را در ذیل ترجمهٔ خود در روضات نگاشته و از تصانیف او شمرده شرح بر معالم، و شرح زبده، و رسائلی در قواعد عربیت، و در اجماع، و در تداخل اسباب، و در تعارض حقیقت مرجوحه با مجاز راجح، و در نیت،

---

۱. امل الآمل، ج ۱، ص ۹۷.

۲. سلافة العصر، ص ۳۰۸.

۳. برای مزید اطلاع ر.ک: اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۶۵؛ طبقات اعلام الشیعه، ج ۲، ص ۵۹۰؛ مکارم الآثار، ج ۶، ص ۲۰۸۴؛ ریحانة الادب، ج ۲، ص ۱۹۰؛ الذریعه، ج ۱، ص ۲۸۰، ج ۱۱، ص ۱۴۱ و ج ۱۳، ص ۳۰۰؛ رجال بامداد، ج ۶، ص ۲۵۳؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۱۰۸؛ المستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۴۰۲؛ تذکرة القبور، ص ۴۶؛ الکرام البرره، ج ۲، ص ۵۹۰.

و در احباط و تکفیر، و در نوادر احکام، و تعلیقات بر مصنفات علما، و اشعار بسیار. ولادتش در هشتم ذی قعدهٔ سنهٔ ۱۱۹۲ واقع شد و در وقتی که ترجمهٔ او را در روضات می‌نوشته قریب هشتاد سال از عمر شریفش گذشته بود[۱].

قال صاحب التکملة: سمعت من أولاده أنه يوجد عندهم كثير من الكتب الأصحاب بخطه في الفقه والحديث حتّى أنه كتب بخطه الكتاب المجيد وعلق عليه تفسير بعض الآيات.

زين‌العابدين بن الحسن بن علي المشغري[۲]

برادر «ح مل»، فاضل عالم محقّق صالح ادیب شاعر، منشی عارف به عربیت و فقه و حدیث و ریاضی و سایر فنون، صاحب رساله‌ای در تقیه، و تاریخ فارسیه و دیوان شعر و المناسك المروية في شرح الإثني عشرية الحجية لشيخنا البهائي.

در سنهٔ ۱۰۸۷[۳] در مراجعت از حج بیت الله الحرام در صنعا به دارالسلام رحلت کرد، و در «مل» اشعاری از دو قصیدهٔ او در مدح رسول خدا ﷺ نقل کرده و از اشعار اوست که در پشت کتاب وسائل نوشته بود:

هذا كتاب علا في الدين مرتبة ... قد قصرت دونها الأخبار والكتب

ينير كالشمس في جوّ القلوب هدى ... فتنتحى منه عن أبصارنا الحجب

الأبيات.

زين‌العابدين بن حسين بن محمّد السيد المجاهد[۴]

عالم فاضل، متبحر زاهد، عابد ناسك، ترك الرياسة والمعاشرة، له مصنّفات في الفقه بخطه في عدّة مجلدات، قال صاحب التكملة: كان السيد الوالد أيام إقامتي في النجف

---

۱. روضات الجنات، ج ۲، ص ۱۰۸.

۲. امل الآمل، ج ۱، ص ۹۸؛ الاجازة الكبيره، ص ۴۰؛ رياض العلماء، ج ۲، ص ۳۹۲؛ اعيان الشيعه، ج ۷، ص ۱۶۵؛ نجوم السماء، ص ۱۴۴؛ معجم رجال الحديث، ج ۷، ص ۳۸۰؛ الروضة النضره، ص ۲۳۷؛ الطليعه، ج ۱، ص ۳۶۳.

۳. در امل الآمل، ص ۱۰۷۸.

۴. معارف الرجال، ج ۱، ص ۳۳۰؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۴، ص ۱۹۵؛ الكرام البرره، ج ۲، ص ۵۹۳.

يوصيني أن إذا دخلت كربلاء زر السيد زين‌العابدين و تبرك به، و كان من أجلة تلامذة صاحب الجواهر، توفّي ثامن ذى القعده سنة ١٢٩٢، و دفن مع أبيه العلاّمة في مقبرتهم المعروفة الّتي في السوق بين الحرمين تجاه مقبرة جده السيد المجاهد بكربلاء.

زين‌العابدين الگلپايگاني[١]

عالم فاضل محقّق، كان مولده سنة ١٢١٨، وهاجر إلى اصفهان، واختص بالشيخ محمد تقى صاحب الحاشية، ثمّ هاجر إلى العتبات و قرأ على صاحب الفصول و شريف العلماء وصاحبى أنوار الفقاهة والجواهر، ثم رجع إلى وطنه و أخذ في ترويج الدين وصنّف جملة من الكتب كشرحه على الدرة وصلاة المسافر وصلاة الجمعة وضمهما إلى شرحه على الدرة، وله رسالة روح الايمان، ورسالة في شرح الأسماء القدسية. توفّي حادى عشر شهر ربيع الثانى سنة ١٢٨٩.

قال صاحب التكملة: وأنا أروى عنه بتوسط الحاج ميرزا حسين بن الميرزا خليل الطهرانى، و قد سمعت منه أنّه قصد گلپايگان لزيارة الآخوند ملا زين‌العابدين المذكور واستجازه في الرواية فأجازه إجازة عامة عن مشايخه، منهم: صاحب الجواهر وقد أجازنى كذلك.

زين‌العابدين بن محمّد بن أحمد العاملي[٢]

فاضل صالح، عابد زاهد، ورع فقيه محقّق جليل القدر، تلميذ شيخ حسن صاحب معالم و استاد شيخ محمد، عموى شيخ حر عاملى است.

زين‌العابدين بن محمّد السلماسي[٣]

ذكره شيخنا المحدّث النورى﵀ في دار السلام قال: كان عالماً فاضلاً كاملاً ناسكاً

---

١. دربارهٔ ترجمه فقيه جليل و عارف سالك ر.ك: مكارم الآثار، ج ٣، ص ٦٤٣؛ اعيان الشيعه، ج ٣٣، ص ٣٢٦؛ طبقات اعلام الشيعه، ج ٢، ص ٥٨٧؛ لباب الالقاب، ص ١٠٦؛ دائرة المعارف الاسلاميه، ج ١، ص ٢٣؛ شرح حال دانشمندان گلپايگان، ج ١، ص ١١؛ معجم رجال الفكر والادب، ج ٣، ص ١١١٠؛ مع كبار علماء النجف، ج ١، ص ٥٧١؛ المآثر، ١٤٦؛ معارف الرجال، ج ١، ص ٢٨٠ و ج ٢، ص ٩٤.

٢. امل الآمل، ج ١، ص ٩٩.

٣. دار السلام، ج ٢، ص ٢٠٧؛ جنة المأوى، ص ٨٤؛ نقباء البشر، ج ٢، ص ٥٩٥.

عابداً متخلقاً بأخلاق الروحانيين. الخ.

وبالجملة: كان من تلامذة بحر العلوم وأهل أسراره، يروي عن بحر العلوم جملة من الكرامات والمكاشفات، توفّي﵀ في ذي‌الحجة سنة ١٢٦٦ في بلدة الكاظمين، و دفن في الرواق في الإيوان المقابل للشيخ المفيد﵀.

زين‌العابدين بن مسلم البارفروشي المازندراني الحائري[١]

شيخ الفقهاء والمجتهدين. وأحد مراجع المسلمين، العابد الناسك، ما رأى أشد مواظبة منه على السنن والنوافل. كان جاء من بار فروش سنة ١٢٥٠ فجاور الحائر المقدس، وقرأ على علمائها و خاصة على صاحب الضوابط، و بعد وفاته هاجر إلى النجف الأشرف سنة ١٢٥٨، وحضر على صاحب الجواهر، وكان أستاذه في بار فروش سعيد العلماء، ثمّ عاد إلى كربلاء بعد وفاة صاحب الجواهر، و صار المرجع العام في التدريس وفي الإفتاء والتقليد كان يستنسخ كلّ كتاب يقرأه حتى القوانين. انتهت إليه الرياسة العلمية بكربلاء كان ملجأ للمؤمنين و ملاذاً للمسلمين، وكان مرجع شيعة الهند و كثير من بلاد ايران و بخارا و العراق و عمّر عمراً طويلاً ناهز المائة سنة. توفّي بكربلاء سنة ١٣٠٩، و دفن في البقعة الّتي عينت له عند باب قاضي الحاجات من الصحن الشريف الحسيني. «كمله».

زين‌العابدين بن نورالدين علي الموسوي العاملي الجبعي[٢]

عالم فاضل، عابد عظيم‌الشأن، جليل القدر، كريم الأخلاق، معاصر «ح مل». چون وفات كرد شيخ زين‌العابدين حر عاملى برادر «ح مل» او را مرثيه گفت به قصيده‌اى

---

١. براى اطلاع بيشتر ر.ك: احسن الوديعه، ج ١، ص ١١٧؛ طبقات اعلام الشيعه، ج ١، ص ٨٠٥؛ اعيان الشيعه، ج ٧، ص ١٦٧؛ ريحانة الادب، ج ٥، ص ١٤٧؛ مكارم الآثار، ج ٣، ص ٨٤٤؛ الاعلام، ج ٣، ص ١٠٦؛ الذريعه، ج ١٠، ص ٢٠، ج ١٢، ص ٩٣ و ج ١٥، ص ٥٦؛ معارف الرجال، ج ٢، ص ٣٣١؛ زندگانى و شخصيت شيخ انصارى، ص ٢٦٩؛ المآثر و الآثار، ص ٥٠؛ قصص العلماء، ص ٩٩؛ تراجم الرجال، ج ١، ص ٢٢٧؛ المآثر و الآثار، ج ٢٠، ص ٥؛ منتخب التواريخ، ص ٢١٣؛ تراث كربلاء، ص ١٩١؛ مخطوطات كربلاء، ج ١، ص ١٨؛ دائرة المعارف اعلمى، ج ١٩، ص ٩٤.

٢. امل الآمل، ج ١، ص ١٠٠؛ اعيان الشيعه.

طولانی و در تاریخ او گفته:

وقد أتی تاریخه سیداً　　قد ألبس الدهر ثیاب الحداد

زین‌العابدین بن نورالدین[۱] مراد بن علي بن مرتضی الحسیني الکاشاني[۲]

نزیل مکّه معظّمه، سید اجل موفق فاضل عالم کامل فقیه محدّث. از بزرگان شاگردان ملا محمد امین استرآبادی است که در علم حدیث بر او تلمذ کرده. مجاورت مکه را اختیار کرده بود. اهل سنت به جهت تشیّع او، او را شهید کردند، و در مقابر عبدالمطلب و أبی‌طالب معروف به معلا نزدیک قبر میرزا محمد استرآبادی و ملا محمد امین و شیخ محمد، سبط ثانی شهیدین دفن شد، در همان قبری که خود او در زمان حیات برای خود مهیا کرده بود. و این سید جلیل همان است که بعد از خرابی خانه کعبهٔ معظمه تأسیس بنای آن نموده و در این باب دو رسالهٔ نوشته به فارسیه و عربیه موسوم به مفرحة الأنام فی تأسیس بیت الله الحرام، و خلاصه‌اش آن است که، روز چهارشنبه[۳] نهم شعبان سنهٔ ۱۰۲۹ سیل عظیمی در مکه آمد به حدی که داخل شد در خانهٔ کعبه و به قدر یک قامت و یک وجب و دو انگشت مضموم ارتفاع پیدا کرد. و به سبب آن چهار هزار و دو نفر و به قولی ۴۰۴۲ هلاک شدند ازجمله معلمی با سی نفر شاگرد که در مسجد بودند، و در روز پنج شنبه منهدم گردید تمام طرف عرض خانه، که ناودان در آن واقع است و از طرف طول آن طرفی که باب خانه در آن است از رکن شامی تا باب خراب شد و از طرف دیگر که مستجار در آن است نصف آن منهدم گردید. سید فرمود که، من متفکّر ماندم که اگر مخالفان تأسیس خانه نمایند هر آینه از بین خواهد رفت این مطلب که شیعه به آن افتخار می‌کنند که اساس اول

---

۱. در ضبط آن، اختلاف است در نجوم السماء، ص۹۷؛ و الصدریة فی الاجازات العلیّه، ص۱۷ (مخطوط) به همین شکل ثبت شده، اما در ریاض العلماء، ج۲، ص۲۹۹؛ اعیان الشیعه، ج۷، ص۱۶۸ و شهداء الفضیله، ص ۱۸۰؛ نورالدین بن مراد ثبت است؛ خاتمهٔ مستدرک، ج۲، ص۱۸۵ (پاورقی).

۲. خاتمهٔ مستدرک، ج۲، ص۱۸۵؛ نجوم السماء، ص۹۷؛ ریاض العلماء، ج۲، ص۳۹۹؛ اعیان الشیعه، ج۷، ص۱۶۸؛ الروضة النضره، ص۲۳۸.

۳. نوزدهم شعبان ۱۰۳۹ ظ.

خانه از حضرت خلیل الرحمان﵇ بوده پس از آن از حبیب خدا ﷺ، و بعد از حضرت امام زین‌العابدین﵇ بوده در عهد حجاج، چنانکه در حج کافی بیان شده است: پس سید به درگاه الهی تضرّع بسیار نمود که این فضیلت برای اهل حق واقع شود. اتفاقاً در همان ایام مرد مسکینی در خواب دید که جنازهٔ حضرت ابو عبدالله الحسین﵇ در مقابل کعبه گذاشته شده و حضرت رسول ﷺ و جمیع پیغمبران﵈ بر آن نماز گذاشتند. پس حضرت به سید فرمود که، تابوت را بگیر و در جوف خانه دفن کن. چون آن مرد این خواب را برای سید نقل کرد سید تعبیر کرد که امام را دفن نمی‌کند مگر امام و منصب دفن ابوعبدالله الحسین مال امام زین‌العابدین است پس این خواب اشاره است به این که وضع اساس خانه که از مناصب آن جناب بوده به من تفویض شده. پس اطمینان قلب پیدا کرد، و در سه شنبه سیم جمادی الآخره سنهٔ ۱۰۴۰ شروع کردند در هدم تتمهٔ خانه و سید هم داخل در بنایان شده بود و تمام خانه را خراب کردند مگر رکنی که در آن حجر الاسود است که الواح خشب آوردند و دور حجر قرار دادند که او را محافظت کند و در شب یک شنبه ۲۲ امر مستقر شد که صبح فردای آن شب شروع شود به تأسیس خانه. سید آن شب را تضرّع بسیار نمود و از خدا خواست که او مؤسس خانه شود و پیوسته فکر می‌کرد که با حضور شریف و شیخ الحرم و قاضی و وکیل و علمای مکّه و خدّام خانه، چگونه مرا خواهند گذاشت که این امر را انجام دهم، پس در وقت سحر غسل کرد و داخل مسجد شد چون وقت نماز صبح گردید حاضر نشد از امر الهی و اعجاز ائمه﵈ مگر مباشر و بعض عمله. سید فرموده چون مباشر مرا دید گفت: یا سید زین‌العابدین بخوان فاتحه. پس فاتحه خواندم پس از آن دعای موسوم به سریع الاجابهٔ مروی در کافی را خواندم که اولش این است: «اللهمّ إنّی أسألك باسمك العظیم الأعظم الأجل الأکرم المخزون المکنون». الدعاء. و دعا کردم به سلطان، و قصد کردم به سلطان، حجت خدا امام عصر ـ عجل الله فرجه الشریف ـ را و گرفتم حجر مبارک رکن غربی را و به من داد محمد حسین ابرقوئی ـ که یکی از صلحا بود ـ تاس ساروج را پس ریختم آن را در زاویهٔ رکن غربی و پهن کردم و گفتم: بسم الله. و گذاشتم حجر را

بر روی آن در موضع اساس ابراهیم خلیل الله ﷺ.

قال: وقد باشرت بنفسی مقدار ثلاثة أذرع من جهة من تمام العرض الّذي فيه الميزاب، والحمد لله. إلى آخر ما ذكره من كيفيّة البناء وتشريحه ثمّ تشريح المسجد وقد ذكر ملخصها شيخنا المحدّث النوری ﷺ في دار السلام[1].

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱. دارالسلام با نقل مختصر از رساله‌ای که خود علّامه سید زین‌العابدین حسینی در این‌باره نوشته است «مفرحة الانام».

باب السين

سالار بن عبدالعزيز

بیاید در سلاّر.

سالم بن بدران بن علي المصري المازني[1]

عالم فاضل، فقیه جلیل، ابوالحسن معین‌الدین، همان است که فتاوای او در کتاب مواریث ذکر می‌شود و او یکی از مشایخ سلطان المحقّقین خواجه نصیر طوسی است و اجازه به آن جناب داده و خواجه بعض کلمات او را در فرائض التصیریه نقل کرده و تعبیر فرموده از او به: شیخنا الإمام معین‌الدین.

و از برای او مصنّفاتی است در فرایض وغیره و از جمله آنهاست: کتاب التحریر المحتوی علی الأحکام المواریث، و از قاضی نعمان مصری صاحب دعائم بسیار نقل می‌کند.

---

۱. امل الآمل، ج ۲، ص ۳۲۴؛ اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۷۲؛ ریحانة الادب، ج ۵، ص ۳۵۰؛ طبقات اعلام‌الشیعه، (قرن هفتم)، ص ۷۱؛ الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۱۹۶؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۴؛ الذریعه، ج ۲، ص ۲۳۰ و ج ۳، ص ۳۷۷؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۴، ص ۲۰۲؛ لغت‌نامه دهخدا، «سالم»، ص ۱۷۹؛ طرائف المقال، ج ۱، ص ۱۰۹؛ ریاض العلماء، ج ۲، ص ۴۰۸؛ تلخیص مجمع الآداب، ج ۵، ص ۳۷۷؛ مقابس الانوار، ص ۱۲؛ الوافی بالوفیات، ج ۱، ص ۱۸۱.
ایشان در سال ۶۲۹ق. زنده بوده است.

سالم بن قهارویه[۱]

شیخ فاضل جلیل القدر، روایت می‌کند صحیفه کامله را از بهاء الشرف مذکور در اولش. «مل».

سالم بن محفوظ بن عزیزة بن وشاح السوراوي الحلّي[۲]

شیخ سدیدالدین عالم فقیه صالح فاضل صاحب المنهاج فی الکلام یکی از مشایخ سید رضی‌الدین علی بن طاووس است و ظاهراً والد او همان شیخ محفوظ بن وشاح معاصر محقّق حلّی است که بیاید ترجمه‌اش.

سعد بن أبي طالب بن عیسی المتکلّم الرازي[۳]

ابوالمکارم، معین‌الدین معروف به نجیب عالم مناظر، صاحب سفینة النجاة فی تخطئة النفاة[۴]، کتاب علوم العقل و غیر ذلك، ذکر کرده او را شیخ منتجب الدین[۵].

سعد بن الحسن بن الحسین بن بابویه القمي[۶]

شیخ أبوالمعالی فقیه صالح ثقه. «م».

---

۱. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۲۴؛ و در اعیان قهارویه.

۲. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۲۴؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۴؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن هفتم)، ص ۷۱ و ۱۴۶؛ اعیان‌الشیعه، ج ۷، ص ۱۸۰؛ ریحانة الادب، ج ۲، ص ۴۵۶؛ لغت‌نامه دهخدا، «سالم»، ص ۱۸۰، الذریعه، ج ۲۳، ص ۱۵۴؛ تأسیس الشیعه، ص ۳۹۳؛ ریاض العلماء، ج ۲، ص ۴۱۱؛ مستدرك الوسائل، ج ۳، ص ۴۷۳؛ تعلیقة امل الآمل، ص ۱۵۴؛ معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۵۲۲؛ البابلیات، ج ۱، ص ۱۱۴.

۳. جامع الرواة، ج ۱، ص ۳۵۲؛ تذکرة مشایخ قم، ص ۴۵؛ لسان المیزان، ج ۳، ص ۱۷؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۲۵؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۱؛ اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۲۲۰؛ الذریعه، ج ۱۲، ص ۱۹۲؛ طبقات اعلام الشیعه، ج ۲، ص ۱۲۱؛ تعلیقة امل الآمل، ص ۱۵۴؛ ریاض العلماء، ج ۲، ص ۴۱۳.

۴. در بعض نسخ خطی امل الآمل، تخطئة البغاة و در بعض دیگر، تخطئة الثقات نیز آمده است.

۵. بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۳۵، (فهرست منتجب‌الدین).

۶. همان.

سعید الحلّي[۱]

جدّ محقّق جعفر بن الحسن بن سعید شیخ فاضل فقیه. روایت کرده از عربی بن مسافر، و روایت کرده از او پسرش.

سعید القمي

معروف به «قاضی سعید». بیاید در محمّد بن محمّد بن مفید.

سعید بن محمّد بن سعید الجرجي (می خ) الکوفي النحوي[۲]

قاضی نور الله در حقّ او گفته که، از ائمهٔ علم نحو بوده و سرّ معنی «السعید من سعد فی بطن امّه» در شأن او بر منصهٔ ظهور جلوه نمود. رسالهٔ مختصر مشهور به جرومیه در علم نحو از تصانیف اوست.

در کتاب انساب سمعانی مسطور است که، او از اهل صدق بوده اگر چه در تشیع غالی بوده، و چون از یحیی بن معین، که امام اهل سنّت است در احادیث، از حال او پرسیدند در جواب بگفت که، او صدوق است. و سعید از کوفه به بغداد آمد و با یحیی بن زیاد فراء نحوی مناظره کرد و شهرت یافت[۳].

سعید المرندي[۴]

فاضل ماهر متتبّع، صاحب کتاب تحفة الإخوان فی تقویة الإیمان، وهو کتاب شریف موجز فی تفسیر بعض الآیات المتضمنة لمدح اهل البیت علیهم السلام و مدح شیعتهم وآیات متضمنة لذم أعدائهم و ذکر شیء من المواعظ والقصص وأحوال الأنبیاء علیهم السلام. رأیته فی خزینة کتب شیخی المحدّث النوری رحمه الله.

---

۱. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۲۵.

۲. مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۵۶۸.

۳. الانساب، ج ۲، ص ۴۸، در این کتاب «جرمی» است.

۴. ر.ک: مرآة الکتب، ج ۲، ص ۴۰۱؛ ریاض العلماء، ج ۳، ص ۲۲۰؛ الذریعه، ج ۳، ص ۴۱۴ـ۴۱۵.

سعید[۱] بن هبة الله بن الحسن[۲]

الشیخ الإمام أبوالحسن[۳] المعروف بالقطب الراوندی ـ رضی الله عنه و أرضاه و أعلی فی الجنة العالیة مأواه ـ عالم متبحّر نقّاد، فقیه مفسّر محدّث محقّق ثقة. صاحب مؤلفات رایقهٔ نافعهٔ شایعه، مانند مغنی شرح نهایه (ده جلد)، خلاصة التفاسیر (ده جلد) الرائع فی الشرائع (۲ مجلد)، المستقصی در شرح ذریعه (سه مجلد)، احکام الاحکام، ضیاء الشهاب فی شرح الشهاب، التعزیب فی التعریب، الاغراب فی الاعراب، جنا الجنتین فی ذکر ولد العسکریین علیهما السلام، زهر المباحثة، و ثمر المنافثة، تهافت الفلاسفة. جواهر الکلام، کتاب النیات فی جمیع العبادات، نفثة المصدور (وهی منظوماته) شرح الکلمات المائة لأمیرالمؤمنین علیه السلام، شرح العوامل المائة، کتاب مزار، ناسخ و منسوخ، اسباب النزول؛ سلوة الحزین، امّ القرآن، غریب النهایة، خرائج[۴] و جرائح، قصص الانبیاء، فقه القرآن، لبّ اللباب، دعوات، شرح آیات الأحکام، و کتابی در اختلاف واقع بین شیخ مفید و سید مرتضی در کلام، منهاج البراعة شرح نهج البلاغه و غیرها.

صاحب ریاض فرموده که، او اول کسی است که نهج البلاغه را شرح کرده[۵].

---

۱. در اسم، کنیه و سلسله نسب او اختلاف است. ر.ک: مقدمهٔ قصص الانبیاء با تحقیق علّامه جلیل میرزا غلامرضا عرفانیان، ص۱۵.

۲. در مورد فقیه و محدّث نبیه قطب راوندی ر.ک: معالم العلماء، ص۵۵؛ امل الآمل، ج۲، ص۱۲۵؛ روضات الجنات، ج۴، ص۶؛ الکنی و الالقاب، ج۳، ص۷۲؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن ششم)، ص۱۲۴؛ الاعلام، ج۳، ص۱۵۷؛ ریحانة الادب، ج۴، ص۴۶۷؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج۴، ص۲۳۳؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ص۷۲۹؛ الذریعه، ج۲، ص۳۰۴، ج۳، ص۵۵، ج۴، ص۵۰۲، ج۱۳، ص۵۵ و ج۱۷، ص۱۰۵ و ۳۷۲؛ لغت‌نامه دهخدا، «قطب‌الدین»، ص۳۴۹؛ اعیان الشیعه، ج۳۵، ص۱۱۷؛ امل الآمل، ج۲، ص۱۲۵؛ بهجة الآمال، ص۶۶؛ تکملة الرجال، ج۱، ص۴۳۶؛ تنقیح المقال، ج۲، ص۲۱؛ جامع الرواة، ج۱، ص۳۶۴؛ منتهی المقال، ص۱۴۸؛ مستدرک الوسائل، ج۳؛ خاتمهٔ مستدرک، ص۱۸۱ـ۱۸۶؛ المقابس، ص۱۴؛ لسان المیزان، ج۳، ص۴۸؛ لؤلؤة البحرین، ص۳۰۴؛ الکنی و الالقاب، ج۳، ص۷۲.

۳. در فهرست منتجب‌الدین ابوالحسین ثبت شده است. ر.ک: بحارالأنوار، ج۱۰۲، ص۲۳۵. در بعض منابع، «ابوالفرج» است.

۴. بدان که (ح مل) در مقدمه دوم باب اول کتاب ایقاظ الهجعة بالبرهان علی الرجعة از کتب قطب راوندی شمرده نوادر المعجزات را و فرموده که آن را ملحق به خرائج و جرائح نموده و بر آن اضافه فرموده. (منه رحمه الله).

۵. روضات الجنات، ج۴، ص۸؛ ریاض العلماء، ج۲، ص۴۲۱؛ ریحانة الادب، ج۴، ص۴۶۸؛ شرح نهج البلاغة ابن أبی‌الحدید، ج۱، ص۵.

و نقاد خبیر شیخ ما محدّث کبیر ثقه‌الاسلام نوری ـ نور الله مرقده ـ فرموده که، چنین نیست که آن بزرگوار فرموده[۱]، بلکه اول کسی که شرح کرده نهج را ابوالحسن بیهقی است[۲]. و از برای اوست اشعار کثیره در مدح أمیرالمؤمنین ﷺ و اهل بیت طاهرین او ﷺ منها:

قسیم النّار ذو خیر و خیر — یخلصنا الغداة من السعیر
فکان محمّد في الدین شمساً — علیّ بعد کالبدر المنیر[۳]

ـ الأبیات.

ومنها قوله:

بنو الزهراء آباء الیتامی — إذا ماخوطبوا قالوا سلاماً
هم حجج الإله علی البرایا — فمن ناواهم یلق الأثاما[۴]

. الخ.

وله أیضاً:

لآل المصطفی شرف محیط — تضایق عن تنظمه البسیط[۵]

إلی غیر ذلك. و این بزرگوار از مشایخ ابن شهرآشوب است و او را مشایخ بسیار است: ۱. شیخ ابوعلی طبرسی؛ ۲. ابوالقاسم طبری؛ ۳ و ۴. سید مرتضی رازی و برادر او سید مجتبی؛ ۵. سید ناصح‌الدین ابوالبرکات مشهدی؛ ۶. الشیخ ابوعبدالله الحسین المؤدب القمی؛ ۷. الشریف ابوالسعادات هبة الله بن علی المعروف بـ ابن الشجری البغدادی؛ ۸. السید ذو الفقار بن احمد الحسینی؛ ۹. السید ابوالفتح عبدالواحد الآمدی

---

۱. خاتمهٔ مستدرك الوسائل، چاپ آل البیت ﷺ، ج ۱، ص ۱۸۴؛ ظاهراً او چهارمین شارح نهج‌البلاغه بوده است ر.ک: فصلنامهٔ «تراثنا» سال نهم، ش ۳۵، ص ۱۶۰.

۲. در پاورقی خاتمه و... آمده است. ظاهراً اول کسی که نهج‌البلاغه را شرح کرده، علی بن ناصر ـ معاصر با سیدرضی ـ است به نام اعلام نهج‌البلاغه ر.ک: الذریعه، ج ۱، ص ۲۴۰؛ کشف الحجب و الاستار، ص ۵۳، اما این سخن درست نیست، نه علی بن ناصر معاصر سید رضی بوده و نه شرحش اولین شرح نهج البلاغه است.

۳. أدب الطف، ج ۳، ص ۲۰۷؛ الطلیعه، ج ۱، ص ۳۷۷.

۴. همان، ص ۲۰۵؛ همان، ص ۳۷۸؛ الغدیر، ج ۵، ص ۳۷۹.

۵. همان، ص ۲۰۳؛ همان، ص ۳۷۷؛ همان.

صاحب کتاب غرر الحکم؛ ۱۰. والد خواجه نصیرالدین طوسی؛ ۱۱. ابوجعفر محمد بن علی بن محسن حلبی که درک کرده شیخ طوسی را و روایت کرده از او و از ابن البراج؛ ۱۲. شیخ عبدالرحیم بغدادی معروف به ابن اخوه و به توسط این شیخ روایت می‌کند از سیدهٔ نقیه بنت سید مرتضی که فاضلهٔ جلیله بوده، از عمش سید رضی. رضوان الله علیهم.

و پدر و جد قطب راوندی و اولاد او تمامی علما بوده‌اند و از برای او بوده سه پسر فاضل فقیه: یکی نصرالدین ابوعبدالله الحسین الشهید؛ و دیگر عمادالدین ابوالفرج علی؛ و سیم ظهیرالدین ابوالفضل محمد.

وبالجمله: قبر شریفش در بلدهٔ طیبهٔ قم[1] در صحن جدید در طرف پایین پای حرم مطهّر فیض آثار حضرت سیدتنا فاطمه ـ سلام الله علیها ـ واقع است، و تاریخ وفاتش چنانکه در بحارالأنوار از مجموعهٔ شیخ شهید نقل شده چاشتگاه روز چهارشنبه چهاردهم شوّال سنهٔ ۵۷۳ بوده[2]، ولکن بر لوح مزارش این تاریخ ثبت است سنه ۵۴۸، و این لوح تاریخ درست نیاید چه آن که فراغ آن جناب از تألیف فقه القرآن سنهٔ ۵۶۲ بوده.

و بالجمله: قبر شریفش مزار عامهٔ مردم و محل نذورات است و شمع و چراغ بسیار شب‌ها بر سر قبرش روشن است و اصلش از راوند کاشان است.

و بدان که بسیار اشتباه می‌شود مابین کتاب‌های قطب راوندی و کتاب‌های سید ابوالرضا فضل الله راوندی؛ مثلاً دعوات قطب راوندی را شیخ ما در جمله‌ای از کتب خود نسبت به سید فضل‌الله داده ولکن در مستدرك متفطّن شده، و در خاتمهٔ آن در مقام شرح حال کتب، تنبیه بر آن کرده و فرموده که، این اشتباه من ناشی از اشتباه علاّمهٔ مجلسی شد که من تکیه بر فرمایش ایشان کردم و دعوات را به سید نسبت دادم لکن بعد بر من ظاهر شد که آن از قطب راوندی است لکن بر این اشتباه ترتیب اثری داده نخواهد شد؛ زیراکه این هر دو بزرگوار از اساتید و اجلهٔ مشایخند.

---

۱. در خسرو شاه تبریز که در ۳۰کیلومتری تبریز واقع است، مقبره‌ای به نام قطب راوندی وجود دارد که مقبره هبة الله راوندی جد اعلای قطب می‌باشد. ر.ک: فهرست منتجب‌الدین، ص ۹۰، پاورقی.

۲. بحارالأنوار، ج ۱۰۵، ص ۲۳۵ (پاورقی) و نیز ر.ک: طبقات اعلام الشیعه، (قرن ششم)، ص ۱۲۴.

والله العالم، انتهى.

قلت: ويناسب أن نتبرك بذكر شيء من الأحاديث الواردة في الدعوات قال فيها: وعن زين‌العابدين ﷺ قال: ضمّني والدي إلى صدره يوم قتل، و الدماء تغلي وهو يقول: يابنيّ، احفظ عنّي دعاءاً علّمتنيه فاطمة ﷺ، و علّمها رسول‌الله ﷺ وعلّمه جبرئيل ﷺ في الحاجة والمهم والغم النازلة إذا نزلت و الأمر العظيم الفادح، قال: «ادع بحق يس والقرآن الحكيم و بحق طه و القرآن العظيم، يا من يقدر على حوائج السائلين، يا من يعلم ما في الضمير، يامن منفّس عن المكروبين، يا مفرّج عن المغمومين، يا راحم الشيخ الكبير، يا رازق الطفل الصغير، يا من لايحتاج إلى التفسير، صلّ على محمد و آل محمد و افعل بي كذا وكذا»[1].

وعنها روى «إنّ الله تعالى قال لموسى ﷺ: هل عملت لي عملاً قط؟ قال: صليت لك وصمت و تصدقت[2] و ذكرت لك. قال الله تبارك وتعالى: أمّا الصلاة فلك برهان، والصوم جنّة، والصدقة ظل، وا[3] لذكر نور، فأيّ عمل عملت لي؟ قال موسى: دلّني على العمل الّذي هو لك. قال: ياموسى، هل واليت لي ولياً وهل عاديت لي عدوّاً قطّ؟ فعلم موسى أنّ أفضل الأعمال الحبّ في الله والبغض في الله. وإليه أشار الرضا ﷺ بمكتوبه: كن محباً لآل محمد وإن كنت فاسقاً ومحباً لمحبيهم وإن كانوا فاسقين».

و من شجون الحديث إن هذا المكتوب هو الآن عند بعض أهل كرمند، قرية من ناحيتنا[4] إلى أصفهان، و وقعته إن رجلاً من أهلها كان جمالاً لمولانا أبي‌الحسن عند توجهه إلى خراسان، فلمّا أراد الانصراف قال له: يابن رسول‌الله، شرّفني بشيء من خطك أتبرك به وكان الرجل من العامة فأعطاه ذلك المكتوب.

وفيها أيضاً في أواخرها: وقال أبوذر ﷺ: قال لي رسول‌الله ﷺ: «يا أباذر، أوصيك فاحفظ لعلّ الله تعالى أن ينفعك به. جاور القبور تذكر بها وزرها أحياناً بالنهار ولاتزرها بالليل». الخ.

---

۱. سلوة الحزين = دعوات قطب راوندي، ص۵۴؛ بحار الأنوار، ج۹۵، ص۱۹۶، ح۲۹.

۲. در اصل: «أصدقت» ولي در دعوات مطبوع، مانند متن فوق است.

۳. در اصل و مستدرك الوسائل، «والزكاة» و در المشكاة «و الزكاة نور و ذكرك لي قصور» است.

۴. در دعوات مطبوع نواحينا إلى اصفهان ماهي و رفعة؛ دعوات، ص۲۸؛ بحار الأنوار، ج۶۹، ص۲۵۲، ح۲۳؛ و مستدرك الوسائل، ج۲، ص۳۶۶، ح۹؛ مشكاة الانوار، ص۱۲۴.

سلار[۱] بن عبدالعزیز الدیلمي الطبرستاني[۲]

شیخ اجل ابویعلی، ثقه جلیل القدر، عظیم الشأن، فقیه عالم مقدم در علم و ادب صاحب مقنع در مذهب و تقریب در اصول فقه و مراسم[۳] در فقه و تذکره در حقیقت جوهر و کتاب ابواب و فصول در فقه و کتاب رد بر ابوالحسن بصری در نقض او بر شافی، و این کتاب را به امر سید مرتضی نوشته. و آن جناب شاگرد شیخ مفید و سید مرتضی بوده و گاهی به نیابت سیّد مرتضی درس می‌فرموده.

و در روضات گفته که، او اول کسی است که قول داد به حرمت نماز جمعه در زمان غیبت[۴]. وفاتش در سنهٔ ۴۴۸، و به قولی در ششم ماه رمضان سنهٔ ۴۶۳ واقع شد، و قبر شریفش در قریهٔ «خسرو شاه» از قرای تبریز ـ که در شش فرسخی آن است ـ واقع است.

سلمان بن الحسن بن سلمان الصهرشتي أبوالحسن[۵]

شیخ فقیه، وجه دیّن، قرائت کرده بر شیخ طوسی، و می‌نشسته در مجلس درس سید مرتضی. صاحب تصانیفی است مانند: کتاب النفیس کتاب التنبیه کتاب النوادر،

---

۱. اسم مبارک او شیخ ابویعلی، حمزه است، اما به لقب، مشهور شده و بسیاری چون صاحب معالم العلماء در حرف سین در باب کنی و سید محسن امین در اعیان الشیعه در حرف سین او را ذکر کرده‌اند.

۲. برای مزید اطلاع ر.ک: امل الآمل، ص ۱۲۴؛ رجال العلاّمة، ص ۸۶؛ معالم العلماء، ص ۱۳۵؛ نقد الرجال، ص ۱۵۶؛ ریاض العلماء، ج ۲، ص ۴۳۸؛ بهجة الآمال، ج ۴، ص ۳۹۹؛ طرائف المقال، ج ۱، ص ۱۲۴؛ معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۸ و ص ۱۶۹؛ رجال بحر العلوم، ج ۳، ص ۶؛ رجال ابن داود، ص ۱۷۴؛ خاتمهٔ مستدرک، چاپ جدید، ج ۳، ص ۱۱۶؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۳۷۰.

۳. نام کامل آن، المراسم العلویة فی الاحکام النبویه است که بارها چاپ شده و اخیراً با تحقیق سید محسن حسینی امینی توسط مجمع جهانی اهلبیت علیهم‌السلام چاپ جدیدی شده است و در مقدمهٔ آن، شرح حال مؤلّف آمده است؛ بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۲۳۴.

۴. روضات الجنات، ج ۲، ص ۳۷۰؛ در فهرست منتجب‌الدین «سلیمان»؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۳۵.

۵. برای مزید اطلاع ر.ک: امل الآمل، ج ۲، ص ۱۲۸؛ معالم العلماء، ص ۵۶؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۱؛ اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۳۹۷؛ الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۴۳۴؛ ریحانة الادب، ج ۳، ص ۴۸۱؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن پنجم)، ص ۸۸؛ الذریعه، ج ۲، ص ۱۱۸، ج ۳، ص ۳۳۲، ج ۱۷، ص ۳۰ و ج ۲۴، ص ۱۸۶ و ۴۲۴؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۴، ص ۲۵۸؛ لغت‌نامه دهخدا، «صهرشتی»، ص ۳۹۲؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۵۶؛ المقابس، ص ۱۰؛ منتهی المقال، ص ۱۵۳؛ ریاض العلماء، ج ۲، ص ۴۴۵ ـ ۴۴۹.

كتاب المتعة. «م».

سلمان بن الخليل القزويني[۱]

فاضل عالم جليل القدر، معاصر «ح مل» و مصاحب او در طريق حج، و من خط او را زيارت كردم در ظهر كتاب صافي والدش كه در شرح كتاب كافي است و از مواهب الهيه به اين احقر رسيده. وفي «مل»: له رسالة في مناسك الحج، أهداها إلى ملك[۲] العصر.

سليمان بن أبي سهل بن نوبخت

عالم فاضل اديب شاعر، قال ابن النديم: وشعره قدر خمسين ورقة، ولم أعرف اسم أبيه؛ فان المكنى من آل نوبخت بأبي سهل جماعة، منهم الفضل[۳] بن نوبخت صاحب دار الحكمة لهارون الرشيد، ومنهم: إسماعيل بن علي بن إسحاق بن أبي سهل بن نوبخت. و منهم: أبوسهل الّذي اسمه كنيته، كناه بها المنصور الدوانيقي. «كمله».

سليمان بن أحمد آل عبدالجبار البحراني القطيفي[۴]

نزيل مسقط من بلاد عمان، عالم فاضل محقّق فقيه ومحدّث. كانت إليه الرحلة في طلب العلم لطلبة تلك البلاد، وإليه المرجع في المسائل والمعضلات وتحقيق الحقائق. له كتاب النجوم الزاهرة في فقه العترة الطاهرة، وشرح مفاتيح الفيض: وشرح اللمعه وارشاد البشر في شرح الباب الحادى عشر، وله شروح على فصول المحقّق الطوسى، والإيساغوجى، والشمسية، وتهذيب المنطق، وله رسائل في المناسك، وفي الجزء الّذي لايتجزى، وفي الرجعة، وفي المعارف الخمسة وكتاب الرد على النصارى إلى غير ذلك. توفّي سنة ۱۲۶۶. «كمله».

---

۱. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۲۸؛ رياض العلماء، ج ۲، ص ۲۶۴؛ الكواكب المنتثره، ص ۳۱۸؛ الروضة النضره، ص ۲۴۸.

۲. ظاهراً مراد از ملک عصر، شاه سليمان صفوی است که کتاب را نيز به اسم او نوشته (منه ﷺ).

۳. الفهرست ابن نديم، ترجمه، ص ۱۴، ۲۰۰، ۲۳۶، ۲۷۷؛ خاندان نوبختی، ص ۳، ۱۴، ۲۰؛ اعيان الشيعه، ج ۸، ص ۴۱۰ـ۴۱۲؛ ريحانه، ج ۶، ص ۲۵۰.

۴. انوار البدرين، ص ۳۲۳.

سليمان بن الحسين[۱] الصهرشتي أبوالحسن[۲]

عالم فاضل كامل فقيه جليل القدر، تلميذ شيخ و سيّد صاحب تصانيف؛ مانند كتاب المتعه، ونوادر، وقبس المصباح مختصر مصباح المتجهد، وشرح نهاية شيخ. و بداية وتبيان در عمل شهر رمضان، و إصباح الشيعه بمصباح الشريعة وتنبيه الفقه و غير ذلك.

سليمان الطباطبائي النائيني اليزدي[۳]

سيد ورع فاضل از اجلای علمای اواخر، مرجع خاص و عام و ملجأ انام، تلميذ ملا اسماعيل عقدائی و جناب شيخ جعفر كبير است و جلالت شأنش بسيار است.

نقل شده كه، در ايام عاشورا لباس سياه می‌پوشيد و ابواب لذايذ و تمتعات را برخود می‌بست و شب و روز می‌گريست و اطعام می‌كرد مؤمنين را در آن ايام و خدمت می‌نمود اهل عزا را به نفس نفيس خود و عمامه از سر بر می‌داشت و آستين‌ها بالا می‌زد و بندها را می‌گشود، مثل مصيبت زدگان و وقتی بالای منبر موعظه می‌فرمود چون به روضه داخل شد به موضع مبكی آن رسيد گريه زياد كرد تا آن كه صبر و طاقتش تمام گشت به نحوی كه غش كرد و از منبر به زمين افتاد و شورشی عظيم در ميان مردم از مشاهدهٔ حال او برخاست. وكان وفاته ـ رضوان الله عليه ـ في أوائل العشر السادس من المائة الثالثة بعد الألف، وثلم في الإسلام بموته ثلمة عظيمة.

گويند: مرحوم آسيد محمدباقر حجة الاسلام پيش از وفات او در خواب ديد كه

---

۱. يا ابن حسن.

۲. اعيان الشيعه، ج ۳۵، ص ۳۰۶؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۲۹؛ تنقيح المقال، ج ۲، ص ۵۶؛ رياض العلماء؛ الكنى و الالقاب، ج ۲، ص ۴۳۴؛ المقابس، ص ۱۲؛ منتهى المقال، ص ۱۵۳.

۳. برای مزيد اطلاع ر.ک: اعيان الشيعه، ج ۳۵، ص ۳۳۰؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۲۱. آيت الله لاجوردی نوشته‌اند: طايفه‌ای در يزد هستند معروف به «سليمانی» كه از اخلاف اين سيد بزرگوار می‌باشند و ايشان در اواخر سلطنت فتحعليشاه بوده و قاآنی شاعر شيرازی را در مدح اين بزرگوار قصيده‌ای است غرّاء كه مصرع اول آن اين است: اگر معاينه خواهی جمال يزدان را.

عصا از دستش افتاد[۱]. پس از این خواب خبر فوت این سید جلیل به جناب او رسید، و همچنین این خواب را دید پیش از فوت مرحوم محقّق قمی صاحب قوانین. رضوان الله علیهم أجمعین.

سلیمان بن عبدالله الماحوزي الدونجي البحراني[۲]

محقّق مدقق جامع جمیع علوم خطیب شاعر حافظ مورخ محدّث جلیل، صاحب تصنیفات کثیره[۳]؛ مانند ازهار الریاض که به منزلهٔ کشکول است و الفوائد النجفیه والشفاء فی الحکمة النظریه، ونفحة السر[۴] فی طهارة البئر، وإقامة الدلیل فی [علی ظ] نصرة الحسن بن أبی‌عقیل در عدم نجاست ماء قلیل، والذخیرة فی المحشر فی فساد نسب رمع [فی فساد نسب بعض البشر] و شرح باب حادی عشر، و صواب النداء فی مسألة البداء وإیقاظ الغافلین فی الوعظ، والشمسیة فی رد الشمس لمولانا أمیرالمؤمنین علیه السلام، وهدایة القاصدین إلی عقائدالدین، وشرح مفتاح الفلاح، و شرح اثنی عشریه بهائیه، والسلافة البهیة فی الترجمة المیثمیه، ورساله‌های بسیار دیگر در صلات و حج و نماز جمعه و اسرار نماز، و در جمله‌ای از مسائل فقهیه و در معنای «نیة المؤمن خیرٌ من عمله» و در استقلال پدر به ولایت باکرهٔ بالغهٔ رشیده در تزویج، و در فرق شیعه، و در استخاره و قرعه، و در نحو و در منطق، و معمیات و ألغاز، و تحریم تسمیهٔ امام زمان علیه السلام و سرّ مکتوم در تعلم علم نجوم و فصل الخطاب فی کفر أهل الکتاب و النصاب، و بسیاری از این کتب ناتمام مانده، و کتاب الأربعین

---

۱. آیت الله لاجوردی یادداشت کرده‌اند که ظاهراً در خواب دید که عصای او شکست و همین طور محقّق قمی دیده است.

۲. لؤلؤة البحرین، ص۷؛ انوار البدرین، ص۱۵۰؛ روضات الجنات، ج۴، ص۱۶۰؛ اعیان الشیعه، ج۷، ص۳۰۳؛ الاعلام، ج۳، ص۱۹۱؛ ریحانة الادب، ج۵، ص۲۳۷؛ الذریعه، ج۲، ص۱۴۶، ج۴، ص۱۷۴، ج۹، ص۴۶۶، ج۵، ص۱۸۱، ج۱۸، ص۱۹۲ و ج۲۵، ص۳۳؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج۴، ص۲۶۷؛ الاجازة الکبیره، ص۴۴، ص۲۰۷؛ المستدرک الوسائل، ج۳، ص۳۸۸؛ بهجة الآمال، ج۴، ص۴۷۸؛ نجوم السماء، ص۸۵؛ علماء البحرین، ص۲۲۲؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۱۸۱؛ الروضة البهیة، چاپ سنگی، ص ۶۹

۳. در مقدمه کتاب او الاربعون حدیثاً فی اثبات امامة أمیرالمؤمنین علیه السلام که با تحقیق آقای سید مهدی رجائی منتشر شده، نام ۱۲۳ کتاب و رساله ایشان آمده است.

۴. در روضات الجنات و انوار البدرین و اعیان الشیعه «نضحة العَبیر فی طهارة البیر» است.

فی الامامه[۱]، وگفته شده که، آن بهترین تصنیفات اوست، و معراج[۲] در شرح فهرست شیخ إلی آخر باب التاء من فوق. و استاد اکبر ـ رحمة الله علیه ـ در تعلیقه از او بسیار نقل می‌فرماید و بلغه [بلغة المحدّثین] شبیه به وجیزهٔ مجلسی در رجال إلی غیر ذلك. در شب نیمهٔ شهر رمضان سنهٔ ۱۰۷۵ متولد شد، و در ۱۷ رجب سنهٔ ۱۱۲۱ وفات کرد، و در دونج ـ که قریه‌ای است از قرای ماحوز ـ در مقبرهٔ میثم بن معلی جد ابن میثم مشهور به خاک سپرده شد.

تلمیذ او محدّث صالح شیخ عبدالله بن صالح مدح بسیار از او کرده[۳]. و شیخ ابوعلی﵀ در ترجمهٔ این شیخ جلیل اشتباه بزرگی کرده و صاحب روضات بر آن تنبیه نموده[۴]. والله الموفق والمسدد.

و این شیخ یکی از مشایخ والد شیخ یوسف بن احمد بن ابراهیم بحرانی است و در نخبة المقال است:

ثمّ ابن عبدالله ذو البیان ... معتمد محقّق بحرانی

والد سلف عنه جلیل قدره ... جاءك ذو المعراج دام عمره(۴۵)

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

سلیمان بن عصفور البحرانی[۵]

فاضل فقیه محقّق انصاری محدّث ورع عابد، معاصر. «ح مل».

سلیمان بن علی بن سلیمان بن البحرانی[۶]

شیخ فاضل فقیه نبیه، صاحب رساله‌ها در اصول و در کلام و در صلات جمعه و در

---

۱. ر.ک: الذریعه، ص۴۱۸؛ لؤلؤة البحرین، ص ۱۰.

۲. نام کامل این کتاب، معراج امل الکمال الی معرفة الرجال است که توسط آقای سید مهدی رجایی تحقیق و منتشر شده است.

۳. لؤلؤة البحرین، ص۸.

۴. روضات الجنات، ج۴، ص۲۱.

۵. روضات الجنات، ج۴؛ نخبة المقال؛ امل الآمل، ص۱۲۹.

۶. برای مزید اطلاع ر.ک: امل الآمل، ص۱۲۹؛ تنقیح المقال، ج۲، ص۶۴؛ لؤلؤة البحرین، ص۱۳؛ مستدرك الوسائل، ج۳، ص۳۸۸؛ علماء البحرین، ص ۱۸۰.

حلّيت توتون و قهوه و در حكم ماهى بى‌فلس. و ظاهراً اين همان رسالهٔ او باشد در حلّيت سمك جمله. و در سنهٔ ۱۱۰۱ وفات كرد و در تاريخ وفات او سيد عبدالرؤف گفته:

صاحب الغُراب [بـ «غاقٍ»] في رَجَبٍ عَلَى مَـــوْتِ الفـقيهِ فَـأَىّ دفـع[1] يـدّخر

سليمان بن علي بن عبدالله بن علي عفيف‌الدين التلمساني

الشيخ العارف الربانى والأديب البارع كان كاملاً في العلوم حكيماً متكلماً نحوياً لغوياً شاعراً أديباً عارفاً محدّثاً قوى الجنان مناظراً في أصول الإيمان شديداً في التشيع، أحد أركان الدهر لاتأخذه في الله لومة لائم، وله في كلّ علم تصنيف. توفّي بدمشق سنة ۶۹۰. «كمله».

سهل بن عبدالله أبونصر البخاري[2]

النسابة، صاحب السر السلسلة العلوية الّذي ينقل عنه السيد في الإقبال ويعبر عنه بكتاب سرّ أنساب العلويين والرجل من مشاهير النسّابين، وعلى كتبه المعوّل وإليها المرجع، ينقل عنه كثيراً في عمدة الطالب[3]. ثم لايخفى أن البخارى المطلق النسّابة هو أحمد بن محمد بن علي بن محمد الديباج العقيلى البخارى وصاحب الترجمة يذكر بعنوان أبي نصر البخارى لامطلقاً. «كمله».

---

۱. در روضات الجنات، «رَمع» است. و در علماء البحرين، ص ۱۸۰ و نجوم السماء «مع» كه ظاهراً اخيرى صحيح است.

۲. لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب، ج ۱؛ مقدمه آيت الله مرعشى نجفى، ص۳۵؛ نشوار المحاضرة؛ تاريخ بغداد، ج ۹، ص ۱۲۲.

۳. والمجدى والفخرى والشجرة المباركة...


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب الشین

شاذان بن جبرئیل بن إسماعیل بن أبي‌طالب القمي[1]

نزیل مهبط وحی الله، ودار هجرة رسول الله ﷺ. شیخ اجل ابوالفضل سدیدالدین ثقهٔ فقیه عالم عظیم الشأن جلیل القدر صاحب رساله ازاحة العلة فی معرفة القبله که علّامه مجلسی تمام آن را در بحارالأنوار درج فرموده و کتاب فضائل[2] معروف دایر و مختصر آن موسوم به روضه و غیر ذلك.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

---

۱. امل الآمل، ج۲، ص۱۳۰؛ بهجة الآمال، ج۳، ص۹۲؛ روضات الجنات، ج۴، ص۲۳؛ مستدرك الوسائل، ج۳، ص۴۷۹؛ و خاتمة مستدرك، ج۳، ص۳۳؛ الذریعه، ج۱، ص۵۲۷ و ج۱۶، ص۲۵۰؛ لغت‌نامه دهخدا، ش۷۱؛ معجم رجال الحدیث، ج۹، ص۷؛ الاجازة الکبیره، ص۱۴؛ تعلیقهٔ امل الآمل، ص۱۶۱؛ ریاض العلماء، ج۳، ص۵.

۲. بدان که در کتاب فضائل شیخ مذکور، نوادر اخبار مناقب و معجزات طریفه است، مانند حدیث مفاخرت حضرت زهرا و أمیرالمؤمنین در محضر رسول خدا ـ صلوات الله علیهم، و مفاخرت امام حسین ﷺ با پدر بزرگوارش در محضر حضرت رسول ﷺ، حدیث تکلم حضرت سلیمان با اموات در مرض موت خویش در مداین، حدیث «ماکتب علی ابواب الجنة و النار من الحکم و المواعظ» إلی غیر ذلك. و در بحارالأنوار از این کتاب، بسیار نقل می‌کند و رمز آن «یل» است و هر کجا ذکر می‌کند با «فض» ذکر می‌کند که اشاره باشد به کتاب فضایل لبعض علمائنا و ظاهراً فیض نیز همان فضایل شاذان مذکور باشد، نسخه‌اش تفاوت داشته باشد با نسخهٔ «یل» علّامه مجلسی توهّم فرموده که دو نسخه است، چنان‌که صاحب روضات الجنات در ترجمهٔ شیخ مذکور به این مطلب اشاره کرده و فرموده من در کتابخانه آن مرحوم آن نسخه را دیدم، یعنی نسخه «فض» را و خط آن بزرگوار هم در پشت آن بود و من چون نگاه کردم دو نسخه را متحد و از یک مصنف دیدم ـ انتهی. و بدان که این فضائل غیر از فضائل ابن شاذان است چه آن که آن رساله کوچکی است مشتمل بر صد منقبت از مناقب أمیرالمؤمنین ﷺ به طرق عامه که جمع کرده آن را شیخ عالم فاضل جلیل ابوالحسن محمد بن علی بن الحسن بن شاذان کوفی قمی معروف به ابن شاذان که یکی از مشایخ طوسی است و شیخ جعفر بن قولویه قمی خالوی والدهٔ او است.

شیخ شهید﵀ در ذکری فرموده که، او از اجلای فقهای ماست، و از کتاب قبلهٔ او نقل می‌فرماید.[۱]

و این شیخ روایت می‌کند از ابوالقاسم طبری، و از او جناب سید فخار موسوی استاد محقّق حلّی. رضوان الله علیهم.

شبّر بن علي البحراني

عالم محدّث فقیه متبحر، سکن المحمرة، له معراج التحقیق إلی منهاج التصدیق فی أصول الدین، ومهذب الافهام فی مدارك الاحکام، و رسائل، و تعلیقات و الدرر الفکریة فی اجوبة المسائل الشبریة. کان شاعراً مفوهاً وهو والد السید عدنان العالم الفاضل نزیل المحمرة وعالمها، من تلامذة الشیخ محمد طه نجف﵀. «کمله».

شبّر بن محمّد الموسوي الجزائري الكاظمي[۲]

ینتهی نسبه إلی إبراهیم المجاب بن محمد العابد بن الإمام موسی‌الکاظم﵇. عالم فاضل، فقیه محدّث و ورع صالح. له حواشی علی کتب الفقه والحدیث وعلی کشف المحجة وعلی بدایة الهدایة للشیخ حر العاملی. وهو غیر السید شبر جد السید عبدالله بن السید رضا؛ فإنّه هو السید شبر حسن المعروف بالشبر بن محمد بن حمزة آل‌الحسن الأفطس بن علي بن علي بن الحسین بن علي بن أبي طالب﵇. «کملة».

شرف‌الدين السماكي[۳]

عالم فاضل معاصر للشهید الثانی. له إلیه مسائل ثلاث أجابه عنها وأثنی علیه فیها کثیراً. «مل».

---

۱. ذکری الشیعه، ص۱۶۳.

۲. اعیان الشیعه، ج ۳۶، ص ۲۰؛ معارف الرجال، ج ۱، ص ۵۷ و ۲۹۲ و ج ۳، ص ۸۲ و ۲۱۷؛ ماضی النجف و حاضرها، ج ۲، ص ۴۵۵، معجم المؤلفین العراقیین، ج ۴، ص ۲۹۳؛ الذریعه، ج ۲، ص ۲۱۸، ج ۴، ص ۱۶۵ و ۴۴۸، ج ۵، ص ۱۵۷، ج ۶، ص ۱۸۲ و ....

۳. امل الآمل.

شرف‌الدين علي بن حجةالله بن شرف‌الدين الطباطبائي[۱] الحسن الحسيني الشولستاني

متوطّن در نجف اشرف. عالم ورع متقی، فقیه محقّق، شاعر ادیب، مؤلّف کتاب توضیح الأقوال و الأدلة در شرح اثنی عشریه صلاتیهٔ صاحب معالم (در دو مجلد)، و کنز المنافع فی شرح المختصر النافع، و حاشیه بر صحیفه کامله، و شرح نصاب الصبیان به فارسی، و کتابی در دعوات متفرقه و رساله‌ای در آداب حج به فارسیه، و رسالهٔ نوریه در اصول دین، و رساله‌ای در عصمت انبیا و ائمه علیهم‌السلام، و رساله‌ای در قبلهٔ مسجد کوفه إلی غیر ذلك.

و این سید بزرگوار از شاگردان امیر فیض الله تفریشی و شیخ محمد بن شیخ حسن بن شهید ثانی، و یکی از مشایخ علاّمهٔ مجلسی است[۲] و در مزار بحار فایدهٔ حسنه‌ای از او نقل شده متعلق به قبلهٔ حرم مطهّر حضرت أمیرالمؤمنین علیه‌السلام و محراب کوفه. و من به حاصل آن در کتاب هدیة الزائرین دراعمال مساجد کوفه اشاره کردم. و این سید جلیل سال‌ها بود که مبتلا بود به قولنج، در ماهی دو سه دفعه او را عارض می‌گشت که او را از حرکت می‌افکند و راضی به موت خویش می‌شد تا در سنهٔ ۱۰۶۰ در نجف اشرف وفات یافت، و باقی گذاشت فرزند عابدی صالح مسما به سید میر علیرضا. و شولستان ناحیه‌ای است معروف، ما بین شیراز و بنادر.

شرف‌الدين بن علي النجفي[۳]

شیخ فاضل محدّث صالح، صاحب کتاب الآیات الباهرة فی فضل العترة الطاهرة،

---

۱. در مورد شرف‌الدین علی ر.ک: روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۷۹؛ اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۱۸۱؛ الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۳۵۵؛ ریحانة الادب، ج ۲، ص ۱۹۷؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۷، ص ۵۶؛ الذریعه، ج ۱، ص ۱۶، ج ۶، ص ۱۴۶، ج ۱۸، ص ۹۲ و ج ۱۶، ص ۳۵۱؛ لغت‌نامه دهخدا، «علی»، ص ۲۲۶؛ جامع الرواة، ج ۲، ص ۵۵۱؛ ریاض العلماء، ج ۳، ص ۳۸۸؛ فارس‌نامهٔ ناصری، ج ۲، ص ۱۵۶۱؛ الروضة النضره، ص ۲۰۲.

۲. ر.ک: اجازات الحدیث، ص ۲۳ و ... .

۳. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۳۱ و ۱۷۶؛ اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۳۳۶؛ تعلیقة امل الآمل، ص ۱۶۳؛ ریاض العلماء، ج ۴، ص ۶۶ـ۶۹؛ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۳.

وبعضی نسبت داده‌اند آن کتاب را به شیخ کراچکی، و چنین نیست چه آن که نقل می‌شود در این کتاب از کشف الغمه و از کتب علّامه﵀، لکن از برای آن کتاب دو نسخه است که در یکی بعضی زیارات است و نقل می‌کند در آن از کنز الفوائد کراچکی و از کتاب ما نزل من القرآن فی أهل البیت﵈ تألیف محمد بن عباس معروف بـ ابن الحجام ثقه. کذا فی «مل»[۱].

وقال العلاّمة المجلسی﵀ فی مقدمات البحار: وکتاب تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة للسیّد الفاضل العلّامة الزکیّ شرف‌الدین علیّ بن الحسینّ الاسترآبادی المتوطن فی الغریّ، مؤلّف کتاب الغرویّة فی شرح الجعفریّة، تلمیذ الشیخ الأجل نورالدین علیّ بن عبدالعالی الکرکیّ، وأکثره مأخوذ من تفسیر الشیخ الجلیل محمد بن العباس بن علي بن مروان بن الماهیار. و ذکر النجّاشیّ بعد توثیقه: أنّ له کتاب ما نزل من القرآن فی أهل البیت﵈ و کان معاصراً للکلینی﵀.

و کتاب کنز جامع الفوائد، ـ و هو مختصر من کتاب تأویل الآیات ـ له أو لبعض من تأخّر عنه ورأیت فی بعض نسخه مایدلّ علی أنّ مؤلّفه الشیخ عَلَم (علي خ) بن سیف بن منصور[۲].

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

شرفشاه

اسم دو سید جلیل است که شیخ منتجب‌الدین ذکر فرموده:

یکی ابن عبدالمطلب الحسینی الافطسی الإصبهانی[۳]، عالم فاضل نسّابه[۴].

و دیگر ابن محمد الحسینی الافطسی النیشابوری[۵] مدفون به غری. عالم فاضل نسابه صاحب نظم و نثر رائق.

---

۱. امل الآمل، ص ۱۳۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۳.

۳. در فهرست منتجب‌الدین چاپ ارموی، ص ۷۰: الاطبهانی.

۴. بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۳۸، (فهرست منتجب‌الدین)؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۳۹۹؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۸۳.

۵. امل الآمل، ص ۱۳۱؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۳۸، (فهرست منتجب‌الدین)؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۳۹۹؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۸۳.

شمس‌الدین بن جمال الدین البهبهانی[۱]

عالم فاضل زاهد، فقیه حکیم، صاحب تألیفات کثیره در فقه و اصول و کلام از جمله شرح معالم قریب یک صد و سی هزار بیت و حواشی بر قوانین و بر مطول و رساله‌ای در اصول دین و غیره. تلمذ کرده بر استاد اکبر بهبهانی و بر علاّمهٔ طباطبائی و میرزا مهدی شهرستانی و صاحب ریاض. و متوطن شده بود در ارض اقدس، و در صحن عتیق در حجرهٔ مقابل گنبد مطهّر منزل کرده بود و از مردم عزلت جسته و پیوسته مشغول تألیف بود تا آن که در سنهٔ ۱۲۴۸ در ۱۴ ماه رمضان به رحمت ایزدی پیوست. قبرش در صفهٔ همان حجره است که قریب ۵۰ سال در آن حجره منزل داشت و تدریس می‌کرد و آن متصل است به حجره‌ای که جناب شیخ حُرّ عاملی در ایوان آن مدفون است و تلمیذ او فاضل بسطامی احوال او را در فردوس التواریخ نگاشته است.

شهرآشوب المازندرانی[۲]

فاضل محدّث، روایت کرده از او پسرش علی و پسر پسرش محمد بن علی، چنانکه در مناقب ذکر کرده.

شهیلة[۳] بن محمّد بن أبي هاشم الحسيني

سید فخرالدین امیر مکه، عالم صالح. شیخ منتجب‌الدین گفته که، روایت کرد از برای ما کتاب شهاب قاضی ابی عبدالله محمد بن سلامة بی جعفر قضاعی را از او.

---

۱. فردوس التواریخ، ص ۱۳۱ و ۱۰۶.

۲. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۳۳.

۳. در امل الآمل، ج ۲، ص ۱۳۲؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۴۰۲؛ شمیلة بن محمد یا شمیل بن محمد که در بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۳۱، (فهرست منتجب‌الدین)، آمده است.


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب الصاد

صادق الحسيني الطباطبائي[1]

الهمداني الأصل، الطهراني المسكن والمدفن. أمّه بنت السيد المجاهد هاجر إلى كربلاء، و تلمذ على صاحب الفصول، ثمّ رحل إلى طهران و صار من علمائها، وكان سيداً جليلاً عالماً نبيلاً تقياً نقياً صالحاً ورعاً يتبرك بسؤره و دعائه، حامياً لشريعة جده مجدّاً في الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر. له حاشية على الفصول. توفّي في شهر ربيع الثاني عام ألف و ثلاثمائة، و دفن خارج طهران قرب عبدالعظيم ﷺ وبني عليه قبة مشيّدة، وقبته اليوم مزار معروف. «كمله».

صادق الفحّام النجفي[2]

سيد جليل عالم فاضل زاهد، له شعر في أهل البيت ﷺ[3]، و شرح على الشرائع، كان

---

١. برای دریافت اطلاعات بیشتر ر.ک: بزرگان و سخن‌سرایان همدان، ص۷۶ـ۷۹؛ تاریخ بیداری ایرانیان، ج۱، ص۴۷؛ احسن الودیعه، ج۱، ص۷۳؛ چهل سال تاریخ ایران در دوره پادشاهی ناصرالدین شاه، ج۲، ص۷۵۷؛ المآثر و الآثار، ص۱۷۰؛ علمای معاصرین، ص۱۱؛ قصص العلماء، ص۸۷؛ نجوم السماء، ج۱، ص۳۵۱ـ۳۵۲.

٢. احسن الودیعه، ج۱، ص۴؛ الاعلام زرکلی، ج۳، ص ۲۷۰؛ اعیان الشیعه، ج۳۶، ص۱۷۴؛ ریحانة الادب، ج۴، ص۲۹۷؛ فوائد الرجالیه، ج۱، ص۶۸؛ معارف الرجال، ج۱، ص۳۶۵؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج۴، ص۳۱۶؛ مکارم الآثار، ج۱، ص۲۰۵؛ شعراء الحله، ج۳، ص۳۱؛ الذریعه، ج۹، ص۱۰۱، ج۸، ص۱۴۰ و ج۱۳، ص۳۳۷ و ۳۳۹؛ الطلیعه، ج۱، ص۴۰۴؛ ادب الطف، ج۵، ص ۳۵۰؛ البابلیات، ج۱، ص۱۷۷.

٣. ر.ک: الطلیعه، ج۱، ص۴۵ و شعراء الحله، ج۳، ص۸۲.

معاصراً للشيخ جعفر وكان هذا يعرف بالفقاهة وهو يعرف بالنسك والعبادة والأدب. توفّي بنجف سنة ١٢٠٤[١]، وله في محلة المشراق بنجف بقعة يقصدها الناس لزيارة قبره الشريف.

[محمد] صالح بن أحمد بن صالح بن الطعّان البحراني نزيل القطيف[٢]

عالم عامل فاضل تقي نقي مرجع تلك البلاد بعد أبيه، أعطاه الله العلم والعمل. له منظومة في التوحيد و الدرة في الأدعية المأثورة وكتاب عمل يوم الجمعة الموسوم بالمقنعة وكتاب الاحراز والتعويذات والذريعة في عمل السنة وكتاب ترتيب وسائل الاحكام، تكلّم في فقه الروايات على نهج المنتقى وكشف الالتباس في الخمس، إلى غير ذلك. توفّي سنة ١٣٣٣.

وجدّه صالح بن طعّان[٣]، كان من العلماء الورعين الزاهدين. قيل: لم يلبس لباساً فيه شيء من الأبريسم، له كتاب حسن في تسلية الحزين[٤]. توفّي بمكة المعظمة بالطاعون سنة ١٢٨١. «كمله».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

صالح البرغاني القزويني[٥]

عالم فاضل فقيه محدّث، باذل نفسه في ترويج الدين والأمر بالمعروف والنهي عن المنكر و التدريس والتصنيف، كان من تلامذة حجةالاسلام الرشتي وصاحبي الرياض و المفاتيح، وأقام بقزوين وعمر فيها مسجداً ومدرسة معظمة عالية وكان المسلم المطاع، وفي آخر عمره جاور كربلاء، وتوفّي فجأة في الحرم الشريف، كان مشغولاً بالدعاء عند الرأس

---

١. يا ١٢٠٥ هـ. ق.

٢. انوار البدرين، ص٢٦٩.

٣. علماء البحرين، ص٤١٦.

٤. نظير مسكن الفؤاد شهيد ثاني است.

٥. دربارهٔ ترجمه این عالم عابد ر.ک: احسن الوديعه، ج ١، ص٣٥؛ ريحانة الادب، ج ١، ص٢٤٨؛ بيان المفاخر، ج ١، ص ٣٣٠؛ تراث كربلا، ص ٢٨١؛ الذريعه، ج ٣، ص ٤١؛ ايضاح المكنون، ج ١، ص ٣٠٤؛ الاعلام زركلى، ج ٧، ص ٣٤؛ ادبيات فارسى بر مبناى تأليف استورى، ج ٢، ص ٩٦٨؛ قصص العلماء، ص ٨٨؛ قرة العين، ص ٤٢.

الشريف، فصعق و حمل إلى داره فمات﵀ من ساعته، و من مصنّفاته غنيمة المعاد في شرح الإرشاد، وله تفسير القرآن، ومعدن البكاء، و مخزن البكاء، ومنبع البكاء، وهو أخو المولى محمد تقي، قتيل الفرقة الضالة المحدّثة. «كمله».

قلت: وتاريخ وفاته «البرغاني» (۱۲۹۴)[۱].

صاعد بن شيخ

فقيه ثقه. تلميذ شيخ طوسی﵀ است.

صاعد بن محمّد بن صاعد آبي[۲]

شيخ فاضل متبحر، صاحب عين الحقايق و الإغراب[۳] في الإعراب و الحدود و الحقائق و بيان الشرائع و نهج الصواب و معيار المعاني و كتابي در امامت و غير ذلك. ذكر كرده ترجمهٔ او را شيخ منتجب‌الدين و غيره.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

صالح بن أحمد

معروف به «ملا صالح مازندراني». بيايد به عنوان محمد صالح بن احمد.

---

۱. آيت‌الله لاجوردی در اين‌جا نوشته‌اند: وتاريخ وفاته سنه ۱۲۶۹ ودفن في الرواق الحسيني وتاريخ ولادته سنة ۱۱۸۶؛ و صاحب قصص العلماء، ص ۱۲۶۴، ضبط كرده است.

۲. بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۳۹؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۳۴؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۱۶؛ اعيان الشيعه، ج ۷، ص ۳۶۸؛ طبقات اعلام الشيعه، (قرن ششم)، ص ۱۳۸؛ ريحانة الادب، ج ۳، ص ۱۹۴؛ الذريعه، ج ۲، ص ۲۵۱، ج ۳، ص ۱۸۲، ج ۶، ص ۵۰۱، ج ۱۵، ص ۳۶۸ و ج ۲۴، ص ۴۲۱؛ تأسيس الشيعه، ص ۱۱۶؛ تنقيح المقال، ج ۲، ص ۹۰؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۴۰۴؛ فهرست منتجب‌الدين ۱۰۰ رقم ۲۰۳؛ هدية العارفين، ج ۱، ص ۴۲۱؛ معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۴۹؛ رياض المحدثين، ص ۳۵۳.

۳. رأيت به خط «ح مل» في حاشية «مل» قال تقدم في سعيد بن هبة الله ان من مؤلفاته الإغراب في الإعراب وعندنا نسخة اسمها الإغراب في الإعراب وهي عجيبة غريبة مؤلفها غير معلوم والظاهر انها لاحدهما وقد ذكر فيها آية وذكر لها سبعة عشر وجهاً من الاعراب وذكر بيتا وذكر له تسعين وجهاً وذكر بيتين وذكر لهما مائة واربعة وثلاثين وجهاً وذكر في بيت آخر اثنين وعشرين وجهاً في بيت آخر عشرة اوجه وفي بيت آخر سبعة وتسعين وجهاً وفي بيت آخر سبعمائة وخمسة وستين وجهاً وفي بيت آخر الفين ومائة وستين وجهاً وفي بيت آخر الف الف وجه وثمانية آلاف وجه واوردها بالتفصيل (منه﵀).

صالح بن الحسن الجزائري[۱]

شیخ عالم فاضل صالح معاصر شیخنا البهائی و سؤالاتی از شیخ کرده و شیخ جواب فرموده.

صالح بن سليمان العاملي الصيداوي[۲]

عالم فاضل صالح، مجاور به کاظمین، معاصر «ح مل».

صالح بن عبدالكريم البحراني[۳]

فاضل عالم فقیه محدّث صالح زاهد عابد، متوطّن در شیراز، معاصر «ح مل»، مؤلّف رساله‌ای در تفسیر اسماء حسنی، و رساله‌ای در جنائز و رساله‌ای در خمر.

قال الشيخ يوسف البحراني في اللؤلؤة في ذكر مشايخ شيخ سليمان بن عبدالله: عن الشيخ صالح بن عبدالكريم الكزركاني البحراني المتوطن في بلاد شيراز، وبها توفّي وقبره معروف هناك بجوار السيد علاءالدين حسين[۴].

وكان هذا الشيخ فاضلاً ورعاً فقيهاً شديداً في ذات الله سبحانه. انتهت إليه رياسة البلد المذكورة، [اي شيراز] وقام بالأمر بالمعروف والنهي عن المنكر فيها أحسن قيام، وانقادت إليه حكّامها فضلاً عن رعيّتها لورعه وتقواه، و نشر العلوم والتدريس فيها، ولايكاد يوجد كتاب في جميع الفنون في شيراز إلا وعليه تعليقة بالمقابلة عليه.

تولّى القضاء بأمر الشاه سليمان ولما أتته خلعة القضاء من السلطان المزبور ورقم القضاء امتنع من لبس الخلعة المذكورة وبعد الالتماس والتخويف من سطوة السلطان و

---

۱. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۳۵؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۱۷.

۲. امل الآمل، ج ۱، ص ۱۰۲؛ اعيان الشيعه، ج ۷، ص ۳۶۸؛ تكملة امل الآمل، ص ۲۳۲.

۳. در مورد صالح بحرانی ر.ک: امل الآمل، ج ۲، ص ۱۳۵؛ اعيان الشيعه، ج ۷، ص ۳۶۸؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۱۸؛ ريحانة الادب، ج ۱، ص ۲۳۱؛ الذريعه، ج ۱۳، ص ۸۹؛ لغت‌نامه دهخدا، «صالح»، ۹۵؛ و لؤلؤة البحرين، ص ۶۸؛ علماء البحرين، ص ۱۶۳؛ ميراث حديث شيعه، دفتر ششم، ص ۴۸۱.

۴. در لؤلؤة البحرين: رسالة فی الجبائر.

غضبه لبسها كما يلبس العباءة على ظهره[1].

صالح عرب بن حسن بن يوسف الموسوي الفاموري الفارسي[2]

سید عالم فاضل جلیل فقیه محقّق معروف به «داماد»، بسبب آن که پدرش جناب آقا میرزا سید حسن، داماد سید صاحب ریاض بوده، و جدش حاجی سید یوسف داماد میرزا مجدالدین محمد، متولی مدرسهٔ منصوریه شیراز ابن سید اجل سید علیخان شیرازی مدنی است. و آقا میرزا صالح مذکور در خدمت خال ماجد خود جناب آقا سید مهدی ـ که ترجمه‌اش بیاید ـ تکمیل مراتب علم فرموده. و آن جناب را تألیفاتی است از جمله: کتاب مهذب در اصول، و زهر الریاض حاشیه بر ریاض و نیز حاشیه بر روضه فرموده: اگر نام روضة الصفاء نبود این حاشیه را صفاء الروضه می‌نامیدم. گویند: سیدی غیور بود و مواظبتی فوق العاده به تلاوت قرآن مجید داشت و در احترام قرآن اهتمامی عظیم داشت و در حال قرائت و غیرها آن را بر زمین نمی‌گذاشت.

فقیرگوید که، چقدر شایسته است که تمام مسلمین خصوص اهل علم در احترامات فوق‌العادهٔ قرآن مجید و بر تلاوت آن فرقان حمید بکوشند و ملاحظه کنند اهل سنّت را که چقدر در این باب اهتمام دارند.

در سنهٔ ۱۳۲۹ که به مکهٔ معظمه مشرّف گشته بودم در مراجعت به کشتی سوار بودم فراموش نمی‌کنم یکی از محترمین اهل سنت را که با ما مجاور بود، هرگاه که می‌خواست تلاوت کلام الله کند مصحف شریف را به دست می‌گرفت و به مردم ارائه می‌داد. پس امر می‌کرد که هرکس که دراطراف او بودند به جهت احترام قرآن از مکان عالی که بودند نزول کنند پس کسانی که بر روی صندوق‌ها نشسته بودند یا مکانشان از آن‌جایی که قرآن در دست او بود بلندتر بود پایین می‌آمدند و

---

۱. لؤلؤة البحرين، ص۶۸.

۲. در مورد سید صالح عرب ر.ک: اعیان الشیعه، ج۷، ص۳۶۸؛ طبقات اعلام الشیعه، ج۱، ص۸۸۱؛ الکنی و الالقاب، ج۲، ص۲۲۷؛ ریحانة الادب، ج۴، ص۱۲۰؛ الذریعه، ج۱۲، ص۷۰، ج۱۵، ص۴۳ و ج۲۳، ص۲۹۳؛ المآثر الآثار، ص۱۴۸؛ علمای معاصرین، ص۱۸؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ص۵۲۳؛ شهداء الفضیله، ص۳۶۹؛ چهل سال تاریخ ایران در دورهٔ پادشاهی ناصر الدین شاه، ج۲، ص۷۵۴.

به خضوع می‌نشستند و خود او نیز از مکان عالی خود نزول می‌کرد چون از تلاوت کلام الله فارغ می‌گشت هرکس به جای خود بر می‌گشت و انصات آنها در استماع قرآن معروف است.

وبالجمله: آمیرزا صالح مذکور در تهران توطّن فرموده بود، و در دوم ربیع الثانی سنهٔ ۱۳۰۳ در دار الخلافه وفات کرد. جنازه‌اش را به عتبات عالیات حمل دادند، و در تاریخ فوت او گفته‌اند: «صدر جنّت حجله گاه صالح داماد شد»[1] (۱۳۰۳).

صالح بن مشرف العاملي

جدّ اعلای شهید ثانی، از شاگردان علّامه، فقیه عالم صالح بوده.

صدرالدين الشيرازي

بیاید در محمد بن ابراهیم.

صدرالدين بن محمّد باقر الرضوي القمي المجاور بالغرى[2]

جامع معقول و منقول، ملجأ خواص و عوام و مرجع احکام، صاحب مؤلفات شریفه مثل؛ شرح وافیه و حاشیه بر مختلف و کتاب طهارت و در آن انتصار کرده از ابن ابی‌عقیل در عدم نجاست ماء قلیل، چنانکه شیخ سلیمان ماحوزی نیز رساله‌ای در انتصار او نوشته.

وبالجمله: سید مذکور در عقلیات اخذ فرموده از علمای اصفهان، مانند آقا جمال الدین خوانساری و مدقق شیروانی و شیخ جعفر قاضی، و در فتنهٔ عجم به سبب استیلای افغان و اختلال امر دولت، از بلدهٔ طیبهٔ قم منتقل شد به نجف اشرف و چنان عظمت پیدا کرد در نفوس که مردم، خصوص زوّار به زیارتش مشرّف می‌گشتند و به ملاقات او تبرّك می‌جستند، و در مسایل از او استفتا می‌کردند. و استاد اکبر بر او

---

۱. شعر از میرزا حیدرعلی مجدالادباء است.

۲. ریاض المحدّثین، ص۳۵۵؛ ستارگان حرم، دفتر ۶، ص۲۳۹ به بعد.

تلمذ کرده و تعبیر می‌کند از او «بالسید السند الأُستاذ». توفّي﵀ في عشر الستين بعد المائة والألف.

و برادرش سید ابراهیم[1] نیز از علما و فضلا بوده. بعد از فوت برادرش سید صدر الدین از همدان به کرمانشاهان منتقل شد و برهه‌ای از زمان در آن‌جا بود.

صدرالدين محمّد الحسيني الدشتكي الشيرازي[2]

بدان که این اسم و لقب از برای دو نفر از سلسلهٔ جلیلهٔ سادات دشتکی است که آبای سید اجل سید علیخان شیرازی باشند.

اول: سید الحکماء والمدققین، ابوالمعالی صدرالدین محمد بن ابراهیم والد میر غیاث‌الدین منصور است ـ که ترجمه‌اش بیاید به عنوان منصور ـ و معروف است به «صدرالدین کبیر». قاضی نور الله در ترجمهٔ او فرموده: آباء و اجداد امجاد او تا حضرات ائمهٔ معصومین﵈ همگی حافظ احادیث و حامل علوم شرعیه بوده‌اند. آخر به واسطه خوابی که یکی از پدران او در بطلان کتب احادیث اهل‌سنّت دیده بود رغبت ایشان در درس کتب مذکوره ـ که از روی تقیه استمرار یافته بود ـ فتور یافت.

پس [صاحب مجالس المؤمنین] ذکر کرده: اول کسی را که اجتناب از آن احادیث کرده و به علوم حکمیه توجه نموده جناب میر مذکور را فرموده: در صباح جمعه ۱۲ مض [= رمضان] سنهٔ ۹۰۳ در دست طایفهٔ ظلمهٔ فسقهٔ ترکمانان بایندریه ـ که در اصل سکنهٔ دیار بکر بودند ـ شهید گردید.

و از جمله مآثر او مدرسهٔ رفیعهٔ منصوریه است در شیراز و حاشیهٔ قدیم و حاشیه جدید بر شرح تجرید و بر شرح مطالع، و این حواشی مقدم است بر تألیف حواشی قدیمهٔ علاّمهٔ دوانی، و دیگر حواشی بر شرح شمسیه و بر شرح تجرید و بر شرح مختصر اصول ابن حاجب، و بر کشاف، و بر تیسیر فقه شافعی، و رساله‌ای در معرفت جواهر و

---

۱. ریاض المحدثین، ص۱۷.

۲. برای مزید اطلاع ر.ک: روضات الجنات، ج۶، ص۳۲۲؛ ریحانة الادب، ج۳، ص۴۲۶؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن دهم)، ص۲۱۹؛ الکنی و الالقاب، ج۲، ص۴۱۱؛ الذریعه، ج۱۰، ص۳۸؛ دانشمندان قرن دهم ایران.

خواص و قیمت آن، و رساله‌ای در کیفیت حدوث قوس و قزح که بـه فـارسی آن را کمان رستم نیز گویند[۱].

دوم: صدرالدین ثانی، محمد بن الامیر غیاث‌الدین منصور بن صدرالدین مـحمد الدشتکی است که برادر شرف‌الدین علی و صاحب توبهٔ معروفه است که در روضات فرموده که، «لم یعهد من أحد من الآحاد توبة إلی الله تعالی بمثل توبة هذا الرجل المؤید من عند رب العباد. ثم ذکر وصف توبته، ثم قال: ولقد رأیت من ثمرات عمره المبرور بعد تنبه المزبور بتوفیق المالك للأمور إجازة فاخرة منه لبعض فضلاء دار العبادة فیها من الفـضل والزیادة ما لم تتفق مثله إلی الآن لأحد من العلماء والسادة ورسالة طریفة في التشدید علی مذمة الخمر الخبیث والتهدید علی شاربه الحثیث بالعقل والإجـماع مـن جـمیع أربـاب الشرائع بعد القرآن و الحدیث و فیها من الفوائد الشریفة مالایحصی ومن العوائد المنیفة مثل عدد الرمل والحصی. ثم ذکر الإجازة وبعض رسالته في قبائح الخمر و تبعاته و یعجبنی أن أنقل أسطراً منها لکثرة فائدتها. قال: في الغناء و سماعها بعد قوله تعالی: ﴿ومن الناس من یشـتری لهـو الحـدیث﴾[۲] وقـوله تـعالی: ﴿وإذا رأوا تـجارة أو لهـواً﴾ الآیـة. وقـال رسول الله ﷺ «یحشر صاحب الطّنبور یوم القیامة وهو أسود الوجه، وبیده طنبور من النّار وفوق رأسه سبعون ألف ملك، بید کلّ ملك مقمعة یضربون رأسه ووجهه، ویحشر صاحب الغنا من قبره أعمی وأخْرَس وأبکم»[۳].

صدرالدین محمّد [وعلي ظ] بن صالح بن السید محمّد[۴]

المنتهی نسبه إلی إبراهیم الصغیر بن الإمام موسی الکاظم علیه السلام وهو السید الجلیل، والحبر النبیل، العاملی المولد، البغدادی المنشأ الأصفهانی المسکن النجفي الخاتمة والمدفن.

---

۱. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۲۹ ـ ۲۳۰؛ روضات الجنات، ج ۶، ص ۳۲۲.
۲. لقمان (۳۱) آیه ۶.
۳. جامع الاخبار، ص ۴۳۲، ح ۱۲۱۱.
۴. اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۳۸۴؛ الفوائد الرجالیه، ج ۱، ص ۶۸؛ مکارم الآثار، ج ۱، ص ۷؛ روضـات الجـنات، ج ۴، ص ۱۲۶؛ مستدرك الوسائل، ج ۳، ص ۳۹۷؛ الذریـعه، ج ۱۷، ص ۷۱ و ۸۰؛ الکـنی و الالقـاب، ج ۲، ص ۴۱۳؛ منتهی الآمال، ج ۲، ص ۲۳۰؛ هدیة الاحباب، ص ۲۰۶؛ ریـحانة الادب، ج ۲، ص ۴۶۷؛ سـفینة البـحار، ج ۲، ص ۱۷؛ هدیة العارفین، ج ۲، ص ۳۷۱؛ الکرام البرره، ص ۲، ص ۶۶۸؛ ایـضاح المکـنون، ج ۱، ص ۷۷ و ج ۲، ص ۲۶۶؛ تکملة امل الآمل، ص ۲۳۵.

والده‌اش دختر شیخ علی بن شیخ محی‌الدین بن شیخ علی، سبط شهید ثانی است، و این سید جلیل از افاضل علمای عصر خود بوده در فقه و اصول و حدیث و رجال و فنون ادب. و از مصنّفات اوست: مجال فی الرجال[1] و حواشی بر رجال ابوعلی، و قسطاس المستقیم در اصول فقه، و مستطرفات، و منظومهٔ رضاعیة، و شرح آن، و اسرة العترة در ابواب فقه، و کتابی در نحو، و رساله‌ای در شرح مقبولهٔ عمر بن حنظله، و رسالهٔ قوت لایموت به فارسی در عمل مقلدین إلی غیر ذلك.

و این سید جلیل داماد شیخ کبیر است و پیوسته در اصفهان ملجأ علما و فضلا بوده، و در امر به معروف و نهی از منکر ساعی بوده، و شیخ انصاری از او روایت می‌کند و او از پدر از جد خود از «ح مل». در آخر عمر به عراق عرب حرکت کرد و در سنهٔ ۱۲۶۴ در نجف اشرف وفات کرد. قبر شریفش در یکی از حجرات صحن مقدس در زاویهٔ غربیه است؛ همان حجره‌ای که متصل است به باب سلطانی، در طرف یمین کسی که داخل صحن شریف شود. و در آن حجره جماعتی مدفونند از اکابر علمای اعلام و فقهای عالی‌مقام، مانند مرحوم خلد مقام عالم ربّانی و زندهٔ جاودانی، جناب حاج ملا فتحعلی سلطان‌آبادی ـ که بیاید ترجمه‌اش ـ و مرحوم مغفور حاجی میرزا مسیح طهرانی[2] قمی که در همان سال وفات سید وفات کرد، و جناب شیخ اجل اکمل عالم زاهد، جامع فنون عقلیه و نقلیه، حاوی فضایل علمیه و عملیه، صاحب نفس قدسیه و سمات ملکوتیه و مقامات علیه، عالم ربّانی و ابوذر ثانی آقا شیخ محمد حسین اصفهانی والد شیخنا الأجل [ذ] و الفضل و الأدب الوارث العلم عن أب فأب جناب آقا شیخ محمد رضا اصفهانی ـ دام ظلّه ـ برادر شیخ جلیل عالم فاضل فقیه محدّث حافظ معظم کامل ستوده خصال اهل بیت علم و فضل و کمال، جناب آقاشیخ محمدتقی بن شیخ محمد باقر بن شیخ محمد تقی الاصفهانی معروف به «آقا نجفی» صاحب تصنیفات کثیرة و تألیفات

---

۱. وقد دوّنها ابن ابن أخیه البارع فی العلوم السید حسن بن السید هادی الکاظمی دام بقاه (منه‌ﷺ).

۲. درباره حاج میرزا مسیح استرآبادی طهرانی ر.ک: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مدرسهٔ مروی تهران، ص ۲۰؛ تکملهٔ نجوم السماء، ص ۲۷۱؛ الذریعه، ج ۲۱، ص ۱۰۰، ج ۱، ص ۲۷۳، ج ۱۵، ص ۳۰۵، ج ۱۴، ص ۲۳ و ج ۳، ص ۲۹۵؛ مکارم الآثار، ج ۵، ص ۱۷۰۰؛ مؤلفین کتب چاپی، ج ۶، ص ۱۹۱.

شریفه که خبر می‌دهد از کثرت احاطه و طول باع آن جناب و بی نیاز می‌کند ما را از ذکر ترجمهٔ آن جناب بالخصوص: به ماهتاب چه حاجت شب تجلی را. در سال گذشته سنهٔ ۱۳۳۲ وفات فرمود (یعنی جناب آقا نجفی)، و خبر وفاتش از اصفهان به ارض اقدس آمد و در مسجد گوهر شاد و بعض مدارس مجلس بزرگی برای عزای آن بزرگوار برپا کردند. چنانکه الحال که دوم ربیع‌الثانی سنهٔ ۱۳۳۳ است به این موضوع که رسیدم مجلس عزایی ترتیب داده شده در مسجد گوهر شاد نیز برای فوت مرحوم مغفور سید اجل، عالم فقیه، ملاذ الأنام، مرجع الخاص والعام: آقای آسید عبدالله قمی[1] که خبر وفاتش تلگرافاً از قم آمده و فعلاً یک سال نشده که چهار نفر ازاکابر علمای قم به رحمت الهی پیوسته‌اند؛ مانند: سید الفقهاء و العلماء العظام، عالم محقّق مدقق عظیم الشأن آقای میرزا سید حسین قمی ساکن[2] در تهران؛ و جناب سید جلیل نبیل عالم فقیه نبیه، مروج الأحکام ملاذ الأنام، آقای حاج سید اسحاق قمی[3]؛ و شیخ عالم فاضل محقّق مدقق قدوة المحقّقین و ترجمان الأصولیین جناب حاج ملا غلامرضا قمی[4] صاحب تعلیقه بر رسائل. و قبور مبارکه این چهار عالم در بلدهٔ طیبهٔ قم‌است.

همه رفتند زین جهان خراب — رخ نهفتند در نقاب تراب
بهرشان زانچه خوانم و دانم — روّح الله روحهم خوانم

صفر علي اللاهيجي ثمّ القزويني[5]

تلميذ السيد المجاهد والسيد محمدباقر حجة الاسلام، له شرح معالم الأصول ورسالة

---

۱. دربارهٔ آقا سید عبدالله قمی ر.ک: نقباء البشر، ج ۳، ص ۱۱۹۲؛ خورشید پنهان، از ناصر باقری.
۲. وی میر سید حسین بن صدر الحفاظ میرزا اسماعیل قمی رضوی است، ر.ک: نقباء البشر، ج ۲، ص ۵۳۴.
۳. دربارهٔ این دانشمند پارسا ر.ک: نقباء البشر، ج ۱، ص ۱۲۹.
۴. تاریخ قم، ناصر الشریعه، ص ۲۷۸، رجال قم، با مقدمه، تعلیقات و اضافات ناصر باقری بیدهندی، نقباء البشر، ج ۴، ص ۱۶۵۷؛ تذکرة الاعیان، ص ۴۲۳؛ تراجم الرجال، ج ۱، ص ۴۲۱؛ هدیة الرازی، ص ۱۴۱.
۵. برای مزید اطلاع ر.ک: الکرام البرره، قسم ثانی از جزء ثانی، ص ۶۷۲؛ قصص العلماء، ص ۹۳. ملا صفر علی دارای سه فرزند ذکور بوده است: ۱. حاج میرزا احمد، ۲. میرزا حسین، ۳. شیخ محمد حسن معروف به شیخ کبیر.

في علم الدراية وغير ذلك. «كمله».

صفي‌الدين الحلّي

بيايد به عنوان عبدالعزيز.

صفي‌الدين بن فخرالدين بن طريح[1] النجفي[2]

شيخ فاضل عالم صالح فقيه عابد ورع محقّق، نجل صاحب مجمع البحرين، و معاصر «ح مل» صاحب شرح فخريهٔ والد خود و رسالهٔهای ديگر.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

---

۱. الشيخ الطريحي هو العالم الفاضل المحدّث الورع الزاهد العابد الفقيه الشاعر الجليل، فخرالدين محمد بن علي بن احمد بن طريح النجفي الرماحي، صاحب كتاب مجمع البحرين و المنتخب في المقتل و الفخرية في الفقه و جامع المقال في تميز المشتركات من الرجال وله شرح النافع وغير ذلك. حكي انه كان أعبدأهل زمانه وأورعهم، يروي عنه ابنه العالم صفي‌الدين والسيد العلّامه السيد هاشم التوبلي البحراني والمجلسي ويروي هو عن شيخه محمد بن حسام المشرقي عن الشيخ بهاء الملة والدين ـ رضوان الله عليهم اجمعين ـ توفّي* سنه ۱۰۸۵ و أظن قبره في النجف الاشرف ـ (علي بن المؤلف*). دربارهٔ طريحي ر.ک: ص۳۴۸ همين كتاب.

۲. سفينة البحار، ج۲، ص۸۲؛ لؤلؤة البحرين، ص۶۷؛ امل الآمل، ج۲، ص۱۳۵؛ اعيان الشيعه، ج۷، ص۳۸۹؛ روضات الجنات، ج۵، ص۳۵۲؛ ريحانة الادب، ج۸، ص۸۴؛ الذريعه، ج۶، ص۱۹۱، ج۱۱، ص۲۰۱، ج۲۱، ص۱۳۷، ج۲۲، ص۲۰ و ج۲۳، ص۳۲۳؛ لغت‌نامه دهخدا، «صفي‌الدين»، ۲۶۷؛ ماضي النجف و حاضرها، ج۲، ص۴۴۳۰؛ الكنى و الالقاب، ج۲، ص۴۱۳؛ و معجم رجال الفكر و الادب»، ص۲۸۸.


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب الضاد

ضَامن بن شدّقَم بن علي بن الحسين النقيب الحسيني المدني

عالم، فاضل جليل محدّث نسابه، له كتاب تحفة الازهار فى نسب أبناء الأئمة الأطهار عليهم السلام[1]. كان من المعاصرين للسيد زين‌العابدين بن نورالدين بن علي بن الحسين، جدّ صاحب التكملة، يروي عن السيد عبدالرضا بن شمس‌الدين بن علي الحسيني نزيل البصرة من العلماء الأجلة في عصره، يظهر أنه من تلامذة البهائي والسيد الداماد ـ رحمة الله عليهم أجمعين ـ «كمله».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ضمرة بن يحيى الشعيبي[2]

عالم صالح فقيه محدّث، معاصر شيخ ابوجعفر عليه السلام است.

الضياء بن إبراهيم بن الرضا العلوي الشجري[3]

فقيه صالح، تلميذ شيخ ابوعلى بن شيخ ابوجعفر طوسى است[4].

---

۱. این کتاب با تحقیق و تعلیق کامل سلمان الجبّوری و توسط دفتر نشر میراث مکتوب و کتابخانهٔ تخصصی تاریخ اسلام و ایران قم منتشر شده است و در مقدمه، شرح حال ابن شدّقم آمده است. و کتاب تحفة لبّ اللباب في ذكر سبب السادة الأنجاب با تحقیق آقای سید مهدی رجایی منتشر شده است.

۲. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۳۶؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۴۱۹؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۴۰.

۳. همان.

۴. الضیاءالدین العراقی، الشیخ الجلیل، الفاضل النبیل، المحقّق الاصولی، له کتاب المقالات* فی الاصول ←

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

← ۲جلد، و کتب فی الفقه کان﴿ مدرساً معظما فی النجف الأشرف و توفّي بها فی سنة ۱۳۶۱، و دفن فی الصحن الشریف ـ رضوان الله علیه ـ (علی بن المؤلف).

و نیز ر.ک: معارف الرجال، ج ۱، ص ۳۸۶؛ ریحانة الادب، ج ۱، ص ۲۴؛ الذریعه، ج ۱۳، ص ۱۳۵؛ زندگی و شخصیت شیخ انصاری، ۳۷۴؛ مؤلفین کتب چاپی، ج ۴، ص ۳۷۲؛ معجم رجال الفکر والادب فی النجف، ص ۳۰۹، نقباء البشر، ج ۳، ص ۹۵۶؛ مکارم الآثار، ج ۶، ص ۲۲۱۴؛ احسن الودیعه، ج ۲، ص ۱۰۹؛ رجال ایران، ج ۶، ص ۱۲۵؛ معجم رجال الحدیث، ج ۲۲، ص ۱۸؛ مقدمهٔ مقالات الاصول به قلم استاد محمد مهدی آصفی. این کتاب با تحقیق آقایان شیخ محسن عراقی و سید منذر حکیم و توسط مجمع الفکر الاسلامی به چاپ رسیده است.

باب الطاء

طاهر غلام أبي الحبيش

از متکلّمین بوده، و شیخ ابوعبدالله مفید﵀ در مبدأ امر خود بر او قرائت فرموده، و از برای اوست کتبی از جمله کتابی در فدك.

طاهر بن أحمد القزويني النحوي شيخ بهاءالدين[1]

عالم فاضل، صاحب تصانیف است، و رافعی در تقریب[2] بر او ثنا کرده و گفته: وفات کرد سنهٔ ۵۷۵.

طاهر الجزري[3]

ابن شهرآشوب او را از مجاهرین شعرای اهل‌البیت﵈ شمرده.

طاهر بن زيد[4]

ثقه عالم فقیه تلمیذ ابی علی الطوسی است.

---

۱. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۳۸.

۲. در امل الآمل هم «التقریب» است، ولی صحیح التدوین می‌باشد.

۳. برای مزید اطلاع ر.ک: امل الآمل، ج ۲، ص ۱۳۸.

۴. جامع الرواة، ج ۱، ص ۴۲۰؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۴۰، (فهرست منتجب‌الدین)؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۳۹.

طغرائي

حسین بن علی اصفهانی است، که ترجمه‌اش گذشت.

طلحة بن عبدالله [عبيدالله ظ] بن محمّد بن أبي عون الغساني المعروف بـ«العوني»[۱]

ابن شهرآشوب او را از مجاهرین[۲] شعرای اهل‌البیت علیهم‌السلام به شمار آورده و گفته که، اکثر مناقب را به نظم در آورده و مردم او را به غلو نسبت می‌دهند.

طمان (طومان خ) بن أحمد العاملي[۳]

شیخ نجم‌الدین عالم فاضل محقّق. روایت می‌کند از محمدبن صالح از سید فخار بن معد موسوی، و شیخ محمدبن صالح اجازه به او داده مشتمل بر ثنای بلیغ بر او. شیخ حسن فرموده که، یافتم به خط شیخ شهید در چند موضع که تعبیر کرده از آن به «شیخ طومان» و در خط شیخ محمد بن احمد بن صالح و جماعتی از علما، طمان دیدم و بعد دیدم در پشت کتابی اسم او را به این عبارت: «یثق بالله الصمد، طومان بن أحمد»، و این ترجیح می‌دهد قول شهید را.

طيفور بن سلطان محمّد البسطامي

عالم فاضل محدّث عارف، له مجموع في الأخبار والأحاديث والحكايات جمعها من الكتب المفيدة كالعلل و «ل» و «ن»، وفرغ من تأليفها يوم العشرين من شهر رمضان سنة ۱۰۶۱.

---

۱. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۳۹؛ تاریخ معارف امامیه، ص ۹۵؛ العمدة از ابن رشیق، ج ۱، ص ۱۵۴؛ الغدیر، ج ۴، ص ۱۲۴؛ ادب الطف، ج ۲، ص ۴۷؛ الطلیعه، ج ۱، ص ۴۵۰.

۲. مجاهرین به کسانی که بی‌پرده و صریح از تشیّع و ولای اهل بیت و مقامات ایشان سخن گفته‌اند، اطلاق می‌شود.

۳. برای دریافت اطلاعات بیشتر ر.ک: امل الآمل، ج ۱، ص ۱۰۳؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۱۰؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۴۷؛ اعیان الشیعه.

باب الظاء

ظفر بن الداعي بن ظفر الحمداني القزويني[1]

شیخ ابوسلیمان فقیه صالح، تلمیذ شیخ ابوعلی بن شیخ طوسی است. از برای اوست نظم لطیف.

ظفر بن الداعي بن مهدي العلوي العمري الأسترآبادي السيد أبوالفضل[2]

فقیه ثقه صالح، تلمیذ شیخ کراچکی است. و بیاید نسب این بزرگوار در ترجمهٔ محمد بن یحیی بن ظفر.

ظهيرالدين بن علي بن زين‌الدين بن الحسام العاملي العنياثي[3]

فاضل عابد فقیه، از مشایخ اجلاست. روایت می‌کند از شیخ علی والد شهید ثانی رحمه‌الله.

---

۱. جامع الرواة، ج ۱، ص ۴۲۳؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۴۱؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۴۰.

۲. همان.

۳. تکملة امل الآمل، ج ۲، ص ۲۴۹.


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب العين

عاصم بن الحسين بن محمّد العجلي الشيخ أبوالخير[1]

فاضل ثقه صاحب نظم لطيف در مدح اهل‌بيت عليهم السلام وكتاب التمثل و شجون الحكايات. «م».

عباد بن أحمد بن إسماعيل الحسيني السيد مجدالدين[2]

عالم فاضل جليل، شارح تهذيب الأصول علامه حلّى. رحمه الله تعالى.

عباس بن حسن بن الشيخ الأكبر جعفر[3]

عالم فاضل كامل فقيه اصولي، أديب بارع، شاعر ناثر نحوي، له مصنفات في الفقه والأصول ومنظومات كذلك، تلمذ على سيدنا حجة الاسلام الشيرازي قدس سره و كتب من تقريراته رسالة في التعادل والتراجيح. توفّي سنة نيف و عشرين و ثلاثمائة بعد الألف.

---

١. بحار الأنوار، ج ١٠٢، ص ٢٤٩، (فهرست منتجب‌الدين)؛ امل الآمل، ج ٢، ص ١٤١؛ جامع الرواة، ج ١، ص ٤٢٥.

٢. امل الآمل، ج ٢، ص ١٤١.

٣. درباره عباس كاشف الغطاء (١٢٥٣ ـ ١٣٢١) ر.ك: الحصون المنيعه، ج ٩، ص ٣٥ و ج ٨، ص ١٤٩؛ ماضى النجف و حاضرها، ج ٣، ص ١٥٦؛ معجم رجال الفكر و الادب، ص ٣٦٤؛ هدية الرازى، ص ١١٣؛ زندگانى و شخصيت شيخ انصارى، ص ٢٧٧؛ معارف الرجال، ج ١، ص ٣٩٦؛ الطليعه، ج ١، ص ٤٦٣؛ مكارم الآثار، ج ٤، ص ١٤٢٨.

عباس بن علي بن الشيخ الأكبر[١]

عالم فاضل فقيه محدّث. بل انتهت إليه رياسة الجعفرية بعد موت أخيه الشيخ حبيب سنة ١٣٠٧. كان تلميذ الشيخ الفقيه الكاظمي والحاج ميرزا حبيب‌الله الرشتي. له كتاب موارد الأنام في شرح شرائع الإسلام. توفّي سنة ١٣١٥. «كمله».

عباس علي المازندراني

عالم فاضل فقيه أصولي، هاجر إلى طهران فقرأ على علمائها، ثمّ إلى قزوين، ثمّ رحل إلى العراق واستوطن كربلاء، فحضر درس صاحب الرياض فكتب السيد له إجازة الاجتهاد وأمره بمعاودة البلاد، فرحل إلى طهران وبعد وروده بخمسة عشر يوماً مات فجأة، وهو في مصلاه في صلاة الصبح ـ رحمة الله عليه ـ «كمله».

عباس بن محمّد حسين الحصاني الكاظمي[٢]

عالم فاضل مدقق مقدس صالح تقي ورع، ماهر في العلوم العربية محصل للفقه والأصول، مجتهداً في استنباط الفروع الفقهية في الأدلة، تلميذ الشيخ محمد آل يس و حضر على العلاّمة الأنصاري. توفّي سنة ١٣٠٦. «كمله».

العباس بن علي بن علويّة الوراميني[٣]

الشيخ رشيدالدين، واعظ صالح. «م».

---

١. دربارهٔ ترجمه عباس بن على كاشف الغطاء (متولد ١٢٤٢) ر.ك: الحصون، ج٨، ص١٤٢؛ ماضى النجف و حاضرها، ج٣، ص١٦١؛ و معجم رجال الفكر و الادب، ص٣٦٤.

٢. زندگانى و شخصيت شيخ انصارى، ص٢٧٨؛ اعيان الشيعه، ج ٧، ص ٤٢٥؛ نقباء البشر، ج ٣، ص ٩٩٥؛ معجم المؤلفين، ج ٢، ص ٣٤؛ النفحات القدسيه، ص ٢١٤.

٣. جامع الرواة، ج ١، ص ٥٦٩؛ امل الآمل، ج ٢، ص ١٤١؛ بحار الأنوار، ج ١٠٢، ص ٢٤٩، (فهرست منتجب‌الدين).

عباس بن محمّد رضا بن أبي القاسم القمي، مؤلّف کتاب[1]

همانا چون این کتاب شریف در بیان احوال علماست شایسته ندیدم که ترجمهٔ خود را که احقر و پست‌تر از آنم که در عداد ایشان باشم در آن درج کنم، لهذا از ذکر حال خود صرف نظر کرده اکتفا می‌کنم به ذکر مؤلفات خود:

ولادتم ظاهراً سنهٔ ۱۲۹۴ [است] و مؤلفاتم تا حال ـ که سنهٔ ۱۳۳۳ است و سنین عمرم در حدود چهل است ـ بر چهار قسم است:

قسم اول: کتاب‌هایی که طبع شده و نسخه‌اش منتشر است:

کتاب الفوائد الرجبیه فیما یتعلق بالشهور العربیة مشتمل بر وقایع ایّام و جمله از اعمال شهور و این کتاب اول تصنیفات داعی است و نسخهٔ چاپی آن هم به خط خود احقر است؛

کتاب الدّرة الیتیمة فی تتمات الدّرة الثمینة شرح نصاب الصبیان است و تتمیم شرح نصاب فاضل یزدی است؛

کتاب مختصر الابواب فی السنن والآداب مختصر حلیة المتقین است؛

کتاب هدیة الزائرین و بهجة الناظرین مشتمل بر زیارات حجج طاهره ﷺ و مقامات شریفه و قبور علما که در مشاهد مقدسه است و اعمال شهور و اعمال اسبوع و اعمال شبانه روز؛

کتاب اللئالی المنثورة فی الاحراز و الاذکار المأثوره؛

کتاب الفصول العلیة فی المناقب المرتضویه[2]؛

کتاب سبیل الرشاد در اصول دین؛

---

۱. این بنده شرح حال این عالم بزرگوار و متقی را در مجله نور علم (نشریه جامعه مدرسین حوزه علمیه قم) س ۱۳۶۴، ش ۱۴، نوشته‌ام و نیز ر.ک: طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۹۹۱؛ الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۶؛ اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۴۲۵؛ ریحانة الادب، ج ۴، ص ۴۸۷؛ الذریعه، ج ۱، ص ۴۱۹، ج ۴، ص ۱۳۷، ج ۱۳، ص ۱۸۵ و ج ۲۱، ص ۱۰۴؛ شیخ عباس قمی مرد تقوا و فضیلت از علی دوانی؛ محدّث قمی حدیث اخلاص از خلیل عبدالله‌زاده؛ مفاخر اسلام، ج ۱۱، علماء معاصرین، ص ۱۸۱؛ معارف الرجال، ج ۱، ص ۴۰۱؛ مصفی المقال، ۱۹۸، ۲۱ و ...؛ معجم رجال الفکر والادب، چاپ سه جلدی، ص ۱۰۱۵؛ تاریخ قم، ص ۲۷۴؛ آثار الحجة، ۱۳۲ و ۱۳۵؛ بانوی ملکوت، ۱۸۶ ـ ۱۹۰.

۲. این کتاب با تحقیق این بنده آماده نشر شده است.

حکمة بالغة ومائة کلمة جامعه؛

شرح صد کلمه از کلمات حضرت أمیرالمؤمنین علیه السلام؛

کتاب ذخیرة الابرار فی منتخب أنیس التجار؛

رساله‌ای در گناهان کبیره و صغیره[۱]؛

غایة القصوی ترجمهٔ عروة الوثقی از اول کتاب طهارت تا احکام اموات و از کتاب صلاة تا مبحث ستر و ساتر؛

و مفاتیح الجنان والباقیات الصالحات؛

و تحفة طوسیه و نفحة قدسیه؛

و رسالهٔ دستورالعمل؛

و نفس المهموم[۲] و نفثة المصدور؛

و انوار البهیه[۳]؛

و منازل الآخره؛

و ترجمهٔ مصباح المتهجد در حاشیهٔ آن؛

و نزهة النواظر فی ترجمة معدن الجواهر[۴]؛

مقامات علیه ـ مختصر معراج السعاده ـ؛

ترجمهٔ جمال الاسبوع در حاشیهٔ آن؛

کتاب منتهی الآمال[۵] فی ذکر مصائب النبی والآل علیهم السلام؛

ترجمهٔ مسلك دوم ملهوف در حاشیهٔ آن به خط احقر؛

---

۱. این رساله با تحقیق محقّق این کتاب، در دست انتشار است.

۲. این کتاب ارزنده توسط حضرات آقایان شعرانی و کمره‌ای به فارسی ترجمه شده است. ترجمه آیت‌الله کمره‌ای به شکل زیبایی توسط انتشارات مسجد مقدس صاحب الزمان (جمکران) چاپ و نام آن در کربلا چه گذشت می‌باشد و اصل آن با تحقیق آقای رضا استادی و مقدمه آقای سید احمد حسینی به وسیله انتشارات بصیرتی قم در سال ۱۴۰۵ق به چاپ رسیده است.

۳. کتاب‌های انوار البهیه، نفس المهموم و نفثة المصدور، عربی است نه فارسی.

۴. مانند کتاب خصال است، لکن مشتمل بر ده باب است. مصحح کتاب حاضر، این کتاب را نیز تصحیح و همراه با متن عربی آن، آماده چاپ کرده است.

۵. این کتاب توسط آقای میلانی تعریب شده است و به ضمیمه تتمة المنتهی توسط محقّق کتاب پیش رو، به زیور تحقیق و چاپ آراسته می‌شود.

تتميم تحية الزائر شيخ مرحوم ثقة‌الاسلام محدّث نوری ـ عطّر الله مرقده ـ و این جمله غیر از فوائد الرجبیه فارسی می‌باشد؛

الکنی والالقاب [1]؛

چهل حدیث؛

هدیة الاحباب.

قسم دوم: کتاب‌هایی که به مرکب چاپ نوشته شده و نزدیک است طبع شود و امید است که به همین زودی از چاپ خارج گردد ـ ان شاء الله تعالی ـ: کتاب فیض العلام فی وقایع الشهور وعمل الایام؛ کتاب هدایة الانام إلی وقایع الایام مختصر فیض العلام است؛ کلمات لطیفه.

قسم سوم: کتاب‌هایی که تمام شده تألیف آنها و هنوز کسی در صدد طبع آنها بر نیامده: رساله‌ای در طبقات، کتاب تحفة [2] الاحباب فی نوادر آثار الاصحاب (در احوال صحابه حضرت رسول و اصحاب ائمه هدی ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ به ترتیب حروف تهجّی)؛ کتاب کشکول، کتاب الدر النظیم فی لغات القرآن العظیم، کتاب نقد الوسائل (لباب وسائل است)؛ و تتمیم بدایة الهدایه شیخ اجل محدّث شیخنا الحر العاملی است، کتاب شرح وجیزه شیخ بهائی ـ رحمة الله علیه ـ؛ کتاب فیض القدیر [3] فیما یتعلق بحدیث الغدیر ـ و آن مختصری است از جلدین غدیر عبقات الانوار سید محدّث عالم متکلم محقّق مدقق، مؤید مسدد محیی السنة وسیف الامّة، فخرالشیعة و حامی الشریعة، سیدنا الأجل مولانا المیر حامد حسین الهندی ـ أسکنه الله بحبوحة جنانه و حشرنا تحت لوائه ـ کتاب علم الیقین مختصر حق الیقین تصنیف مولانا العلّامة المجلسی ﷺ؛ کتاب مقالید الفلاح فی عمل الیوم واللیلة، کتاب مقلاد النجاح مختصر آن، کتاب مختصر مجلد یازدهم بحارالأنوار، کتاب شرح کلمات

---

۱. این کتاب با عنوان مشاهیر دانشمندان اسلام توسط حضرات آقایان کمره‌ای، رازی و محمد جواد نجفی به فارسی ترجمه و توسط کتابفروشی اسلامیه چاپ شده است.

۲. کتاب تحفة الاحباب مرحوم مؤلّف به خواست خدا ضمیمه همین کتاب به طبع خواهد رسید و در دسترس خوانندگان گذاشته خواهد شد. (علی بن المؤلف ﷺ). تحفة الاحباب با تحقیق آقای سید جعفر حسینی و توسط دارالکتب الاسلامیه (تهران) چاپ شده است.

۳. این کتاب با تحقیق حضرت آقای رضا استادی و توسط انتشارات در راه حق قم منتشر شده است.

قصار حضرت أمیرالمؤمنین ﷺ که در باب آخر نهج‌البلاغه مکرّمه است؛ کتاب مختصر الشمائل ترمذی[۱]؛ کتاب کحل البصر فی سیرة سید البشر؛ قرة الباصرة فی تاریخ الحجج الطاهرة؛ کتاب سفینة البحار[۲] و مدینة الحکم والآثار و این کتاب کبیری است که به منزلهٔ فهرست و مختصر مجلدات بحارالأنوار است به وضع عربی و به ترتیب حروف تهجی اخیراً به طبع رسیده[۳].

قسم چهارم: کتاب‌هایی که ناتمام است و از حق تعالی امیدوارم که توفیق اتمام آنها را عنایت فرماید. کتاب ضیافة الاخوان؛ کتاب صحائف النور فی عمل الأیام والسنة والشهور؛ کتاب ذخیرة العقبی فی مثالب أعداء الزهراء ﷺ؛ مسلی المصاب بفقد الأعزة والأحباب، الآیات البیّنات فی أخبار أمیرالمؤمنین ﷺ عن الملاحم والغائبات، و این دو کتاب نسخه‌اش مفقود شده؛ شرح صحیفهٔ سجادیه؛ مختصر دارالسلام فیما یتعلق بالرؤیا والمنام موسوم بغایة المرام فی تلخیص دارالسلام؛ شرح اربعین حدیث؛ تعریب زاد المعاد وتحفة الزائر؛ مجموعه شبیه به کشکول موسوم بالفوائد الطوسیه، إلی غیر ذلك من الرسائل والمؤلفات المختصره.

غالب این کتاب‌ها نسخه‌اش مفقود شده است[۴] والحمد لله وحده وصلّی الله علی محمد و عترته الطاهرة[۵].

---

۱. این کتاب توسط حضرت آقای رضا استادی تحقیق، و هم مستقل و هم در ضمن کتاب الرسائل الاربعة عشر منتشر شده است.

۲. این کتاب در دو جلد بارها به چاپ رسید و در سال ۱۴۱۴ هـ.ق. به شکل چشم نواز در هشت جلد توسط انتشارات اسوه وابسته به سازمان اوقاف قم تجدید چاپ شده است.

۳. از جمله کتبی که بعد از مرحوم والد بزرگوارم به همت این احقر به طبع رسیده، کتاب بیت الاحزان فی مصائب سیدة النسوان و کتاب تتمة المنتهی فی وقایع ایام الخلفاء است. امید آن که باقی کتب مرحوم مؤلّف نیز به چاپ برسد، ناگفته نماند که ما ترتیب نقل کتب را از اصل ترجمه تغییر داده‌ایم. (علی بن المؤلف).

۴. ظاهراً فقط الآیات البینات و مسلّی المصاب مفقود شده است.

۵. مخفی نماند که چون نظر مرحوم مؤلّف بر آن بوده که به خصوص در این کتاب به ذکر حال خود نپردازد ما هم از این قسمت صرف نظر نموده و انجام این خدمت را به موضع دیگر موکول می‌نماییم. به خواست خدا فقط به دو مطلب اشاره می‌نماییم: اول تاریخ فوت مرحوم مؤلّف و دیگر بازماندگانش. مرحوم مؤلّف در شب بیست و سیم ذی حجة الحرام سنه ۱۳۵۹ به سن ۶۵ سالگی از دنیا رفت و در صحن مطهّر حضرت أمیرالمؤمنین ﷺ در ایوان سیم از ایوان‌های شرقی باب القبله، جنب استادش مرحوم محدّث نوری ﷺ مدفون گردید. و از او چهار فرزند باقی مانده: این احقر و برادرم میرزا محسن و دو خواهر. امیدوارم خداوند ما را به راه راست راهنمایی فرماید. (علی بن المؤلف ﷺ).

عبدالباقي بن محمّد حسين بن محمّد صالح الحسيني الأصفهاني[۱]

سید جلیل القدر عظیم الشان از خانوادهٔ علم و ادب و فقه و حدیث است و آن جناب صاحب ورع و اخلاق حمیده مدرس معقول و منقول و امام جمعه و جماعت اصفهان بوده. احوال پدر وجدش بیاید. مادرش دختر فاضل مقدس آقا میرزا محمد صادق نجل جناب علاّمهٔ مجلسی است که خالوی والدش بوده.

و از مؤلفات اوست کتاب جامع در اعمال شهر رمضان و این کتاب کبیری است. و جناب علاّمهٔ بحرالعلوم در سنهٔ ۱۱۸۶ که طاعون عظیم در بغداد و مشاهد مشرفه پدید آمد به خراسان مسافرت کرد و در مراجعت به اصفهان تشریف برد و از این سید معظم استجازه فرمود. میر عبدالباقی اجازه برای آن بزرگوار نوشت به خط خویش که در نهایت خوبی وجودت بوده.

و از برای این سید، پسری بود سمیّ جدش معروف به «حاجی میر محمد حسین[۲]» و او نیز از علمای جلیل الشأن، تلمیذ استاد اکبر آقای بهبهانی بوده و رساله‌ای در منجزات مریض و ردّی بر پادری و رساله‌ای برای عمل مقلدین نوشته.

عبدالباقي بن محمّد بن عثمان الخطيب البصري[۳]

شیخ ابومحمد، از وجوه اصحاب ما ثقه است و توجه به ری نموده، و قرائت کرده بر او شیخ عبدالرحمان مفید نیشابوری تصانیف او را، که از جمله آنهاست: الحجج والبراهين (در امامت)؛ و رسائل البصرة؛ و الدلائل؛ والمذهب فی المذهب.

---

۱. دربارهٔ ترجمه میر عبدالباقی کبیر (م۱۲۰۷) ر.ک: اعیان الشیعه، ج۷، ص۴۳۳؛ مکارم الآثار، ج۱، ص۳۱۴؛ ریحانة الادب، ج۲، ص۹۹؛ الذریعه، ج۲، ص۲۸۲؛ لغت‌نامه دهخدا، «خاتون‌آبادی»، ص۹؛ تذکرة القبور یا دانشمندان و بزرگان اصفهان، ص۴۰۵.

۲. ترجمه میرمحمد حسین خاتون‌آبادی ملقب به سلطان العلماء (م ۱۳۳۳) ر.ک: الکرام البرره، ص۳۹۶؛ روضات الجنات؛ تذکرة القبور یا دانشمندان و بزرگان اصفهان، ص۲۸۹.

۳. ر.ک: تنقیح المقال، ج۱، ص۱۳۳؛ بحارالأنوار، ج۱۰۵، ص۲۴۳؛ معجم رجال الحدیث، ج۹، ص۲۵۹؛ مستدرکات علم الرجال، ج۴، ص۳۶۷.

عبدالجبار بن أحمد[۱]

فاضل فقيه، صاحب كتاب الورع، كتاب الاجتهاد، كتاب القبله، كتاب الآثار الدينيه. «م».

عبدالجبار بن عبدالله بن علي المقري، الشيخ أبوالوفاء مفيد الرازي[۲]

تلميذ شيخ طوسى و سلّار و ابن البراج. فقيه اصحاب بوده در رى، و قاطبهٔ متعلمين از سادات و علما بر او تلمذ كرده‌اند. و از براى اوست تصانيفى عربى و فارسى در فقه. «م».

عبدالجليل بن أبي الحسين [بن] شيخ أبوالفضل القزويني[۳]

عالم فصيح ديّن صاحب كتاب بعض مثالب النواصب فى نقض بعض فضائح الروافض؛ وكتاب البراهين في امامة أمير المؤمنين عليه السلام؛ كتاب السؤالات والجوابات؛ كتاب مفتاح التذكير. كتاب تنزيه عايشه. «م».

أقول: قال شيخ فقهائنا الأعلام صاحب جواهر الكلام رحمه الله في ذكر التكبيرات الثلاث بعد تسليم الصلاة: بل يشهد له في الجملة ما عن الشيخ عبدالجليل القزويني مرفوعاً في كتاب بعض مثالب النواصب في نقض بعض فضائح الروافض أنّه صلى الله عليه وآله صلّى الظهر يوماً فرآى جبرئيل، فقال: الله اكبر، فأخبره جبرئيل برجوع جعفر من أرض الحبشة، فكبر ثانياً فجاءت البشارة بولادة الحسين عليه السلام فكبّر ثالثاً.

فقير گويد كه، احقر از اين روايت و روايات فتح خيبر استفاده كردم رجوع جعفر

---

۱. جامع الرواة، ج ۱، ص ۴۳۷؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۴۲؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۴۸، (فهرست منتجب الدين).

۲. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۴۲؛ اعيان الشيعه، ج ۷، ص ۴۳۳؛ ريحانة الادب، ج ۵، ص ۳۶۰ و ج ۲، ص ۲۸۵؛ طبقات اعلام الشيعه، (قرن ششم)، ص ۱۵۲؛ الكنى و الالقاب، ج ۳، ص ۱۹۹؛ يادداشتهاى قزوينى، ص ۱۴۱۵؛ لغت‌نامه دهخدا، «ازى»، ص ۴۷؛ خاتمة مستدرك، چاپ جديد، ج ۳، ص ۱۱۶.

۳. فهرست منتجب الدين، ج ۱۰۹، ص ۲۲۰ و مطبوع در بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۴۲؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۴۳؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۸۹؛ مقدمهٔ كتاب نقض؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۵۱، (فهرست منتجب الدين).

را از حبشه به مدینه دو دفعه[1]: یکی مقارن ولادت امام حسین علیه السلام که سال چهارم هجری باشد چنانکه ظاهر روایت است؛ و دیگر در سال هفتم هجری مقارن فتح خیبر و رجوع اول به مدینه برای بردن اسماء بنت عمیس زوجه‌اش بوده؛ چه آن که از روایات معتبره جانبین استفاده می‌شود که اسماء بنت عمیس در زمان تزویج حضرت فاطمه با أمیرالمؤمنین و ولادت آن مخدره حسنین علیهما السلام را در مدینه بوده، و به این طریق جمع می‌شود بین بودن اسماء در این اوقات در مدینه و بین بودن او با جعفر در حبشه. نه آن که گوییم آن که در مدینه بوده اسماء بنت سکن بوده چنانکه بعضی جمع کرده‌اند، چه آن که در روایات تصریح شده به اسماء بنت عمیس و نیافتم کسی را که به این نحو جمع کرده باشد. والله العالم.

عبدالجليل بن أبي الفتح مسعود بن عيسي[2]

الشيخ المحقّق رشيدالدين ابوسعيد المتكلم الرازي استاد علماء العراق في الأصولين مناظر ماهر حاذق. صاحب نقض التصفح لأبي‌الحسين [الأبي الحسن ظ] البصري و الفصول في الأصول على مذهب آل الرسول و مسائلی در معجزه و امامت و معدوم و اعتقاد و نفي رؤيت و غير ذلك. استاد شیخ منتجب‌الدین است، و آنچه به نظر داعی می‌رسد آن است که این شیخ بعینه همان شیخ عبدالجلیل بن عیسی بن عبدالوهّاب رازی استاد ابن شهرآشوب است که شیخ منتجب‌الدین ترجمهٔ او را علی حده نوشته.

عبدالحسن[3] بن محمّد بن أحمد العاملي الشامي

فاضل شاعر ادیب، ابن شهرآشوب او را از شعرای اهل‌بیت علیهم السلام شمرده و

---

۱. و نیز ر.ک: اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۴۷؛ سیره حلبیه، ج ۱، ص ۳۶۸.

۲. جامع الرواة، ج ۱، ص ۴۳۸؛ بحارالأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۴۳؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۴۴؛ تنقیح المقال؛ ج ۲، ص ۱۳۴؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۸۸؛ مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۴۸۲؛ مستدرك الوسائل، ج ۳، ص ۴۸۶.

۳. در وفیات الاعیان، ص ۲۳۲ «عبدالمحسن بن محمد» است و نیز ر.ک: الیتیمه، ج ۱، ص ۳۱۲؛ و تتمه الیتیمه، ص ۳۵؛ النجوم الزاهره، ص ۲۶۹؛ عبر ذهبی، ج ۳، ص ۱۳۱؛ شذرات، ج ۳، ص ۲۱۱.

ابن خلكان در وفيات الاعيان او را ذكر كرده و از اشعار او نيز نقل نموده [است].

عبدالحسين بن الحسن بن جلال

كان عالماً فاضلاً جليل القدر، من تلامذة ابن فهد، له شرح الفية الشهيد، فقال عند ذكره: الشيخ المعظم الفاضل الكامل، جلال‌الدين عبدالحسين بن الحسن بن جلال ـ خلد الله إقباله و ضاعف جلاله وأيد فضله وافضاله، وحرس عزه و كماله ـ إذ همته العليا مقصورة على تحصيل السعادة الأبدية. انتهى. «مل»[1].

عبدالحسين بن علي[2]

الشيخ الاجل افقه الفقهاء وافضل العلماء، العالم الربانى شيخ العراقين الطهرانى، نادرهٔ دهر و اعجوبهٔ زمان خود در دقت و تحقيق وجودت فهم و كثرت حفظ و احاطه به فقه و حديث و رجال و لغت، حامى دين و دافع شبهه‌هاى ملحدين استاد شيخ ما محدّث اعظم نورى. نور الله مرقده.

قال في «خك» عند ذكره: شيخي وأستاذي، ومن إليه في العلوم الشرعية استنادي ـ إلى أن قال ـ: أقام أعلام الشعائر في العتبات العاليات، وبالغ مجهوده في عمارة القباب الساميات، صاحبتُه زماناً طويلاً إلى أن نعق بيني وبينه الغراب، واتخذ المضجع تحت التراب، في اليوم الثاني والعشرين من شهر رمضان سنة ۱۲۸۶. له كتاب في طبقات الرواة في جدول لطيف غير أنه ناقص[3]. انتهى.

قلت: ودفن في جوار سيدنا المظلوم أبي عبدالله الحسين عليه السلام عند الباب السلطانية على يسار الداخل.

---

۱. اين ترجمه در امل الآمل ديده نشده است. شايد از كتاب ديگرى نقل شده و اشتباهاً به آن كتاب نسبت داده شده است ر.ك: معجم موسوعات رجال الشيعه، ج ۲، ص ۴۴۵.

۲. در مورد شيخ العراقين ر.ك: احسن الوديعه، ج ۱، ص ۷۵؛ طبقات اعلام الشيعه، ج ۲، ص ۷۱۶؛ اعيان الشيعه، ج ۷، ص ۴۳۸؛ ريحانة الادب، ج ۳، ص ۳۲۹؛ الكنى و الالقاب، ج ۲، ص ۳۹۷؛ الذريعه، ج ۱، ص ۱۲۶، ج ۴، ص ۱۴۲ و ج ۲۱، ص ۱۳۲؛ تاريخ آداب اللغه، ج ۴، ص ۱۴۱؛ المآثر و الآثار، ص ۱۳۹؛ خاتمهٔ مستدرك، ج ۲، ص ۱۱۴؛ معارف الرجال، ج ۲، ص ۳۴؛ نجوم السماء، ج ۱، ص ۸۶؛ لباب الالقاب، ص ۴۹.

۳. خاتمهٔ مستدرك، ج ۲، ص ۱۱۴.

نقل است از عالم ربّانی حاجی میرزا محمد حسین شهرستانی﵀ در کتاب الموائد خویش در حال این مرحوم فرموده: درسنهٔ ۱۲۸۰ برای تعمیر صحن مطهّر به کربلا آمد و مجاور گردید. تذهیب جدید قبهٔ مبارکه و بنای صحن و کاشی ایوان حجره‌ها، و توسعهٔ صحن شریف از سمت بالای سر مقدس به مباشرت ایشان شده و بعد از چندی به جهت تذهیب قبهٔ عسکریین﵈ به سامراء رفت بعد از اتمام در کاظمین چندی مریض شد و در سنهٔ ۱۲۸۶ که مطابق است با کلمهٔ مبارکهٔ «غفور» وفات یافت. قبرش در کربلا در حجرهٔ متصل به درب سلطانی است. و جمیع کتاب‌های خود را وقف بر طلاب نمود.

عبدالحسین بن محمّد حسن صاحب الجواهر[۱]

عالم فاضل، فقیه کامل، وصفه السید أسدالله بالعالم العلاّمة والحبر الکامل الفهامة، وکان المحقّق الأنصاری یعظّمه ویقدّمه علی کلّ تلامذته.

عبدالحمید بن فخار بن معد بن فخار الموسوي

سید اجل جلال‌الدین محدّث، قال في «مل»: کان فاضلاً محدّثاً راویة، یروي عن تلامذة ابن شهرآشوب، له کتاب ینقل منه الحسن بن سلیمان بن خالد الحلّی في مختصر البصائر. انتهی.[۲]

قال شیخنا المحدّث النوري: وفیه أوهام و أورد علیه ما ملخصه: إنّه لا یروي عن تلامذة السروی، وإن الحسن بن سلیمان لم یذکر له کتاباً، بل قال وممّا رواه لي ورویته عن السید الجلیل السعید بهاءالدین علي بن السید علي صاحب انوار المضیئة مع أنه ذکر فیه الابن لا الأب کما تری.[۳]

---

۱. مکارم الآثار، ج۵، ص۱۸۲۹؛ معارف الرجال، ج۲، ص۲۲۹؛ المآثر و الآثار، ص۱۷۸؛ شعراء الغری، ج۳، ص۱۷۵؛ الحصون المنیعه، ج۲، ص۳۱۹؛ الکرام البرره، ج۱، ص۴۶۰؛ ماضی النجف و حاضرها، ج۲، ص۱۰۷؛ نجوم السماء، ج۱، ص۳۹۱؛ معجم رجال الفکر و الادب فی النجف خلال الف عام، ج۱، ص۳۶۷.

۲. امل الآمل، ج۲، ص۱۴۵.

۳. خاتمهٔ مستدرک، ج۲، ص۳۱۸.

عبدالحمید النیلی[۱]

فاضل صالح، روایت می‌کند از او شیخ احمد بن فهد. رحمه الله تعالی.

عبدالحي بن عبدالوهّاب بن علي الحسيني الأسترابادي الجرجاني[۲]

امیر نظام‌الدین، عالم فاضل حکیم متکلم فقیه ادیب، بل کان وحید عصره، ویوسف مصره از علمای دولت شاه طهماسب صفوی و صاحب تصنیفات است در منطق و کلام و حکمت، و از برای اوست دو شرح بر الفیه شیخ شهید (کبیر و متوسط)، و رسالة المعضلات وهی فی إشکالات العلوم الحکمیة والفقهیة، و حواشی بر شرح شمسیه و بر حاشیهٔ میر سید شریف، و بر شرح هدایهٔ میبدی و غیر ذلك. مدتی در هرات و وقتی در کرمان و زمانی در استرآباد ساکن بوده و معاصر او خواندمیر در آخر حبیب السیر ترجمهٔ او را نگاشته[۳].

و والد این سید جلیل امیر عبدالوهّاب نیز از علما و فضلا و فقها بوده و در مملکت جرجان قضاوت داشته، و از مصنّفات اوست شرح فصول نصیریه در اصول دین و حاشیه بر شرح هدایهٔ اثیریه و شرح قصیدهٔ برده به فارسی.

عبدالخالق الیزدي[۴]

از مشاهیر شاگردان شیخ احسائی بوده، در فقه و اصول و کلام و حدیث مقامی عظیم داشت. در توحید خانهٔ مبارکه از ملحقات حرم مبارک رضوی تدریس می‌کرد. کتاب مصائب الأئمه از اوست. درسنهٔ ۱۲۶۸ در آن مشهد مقدس در گذشت﵀.

---

۱. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۴۶؛ حبیب السیر، ج ۴، ص ۶۱۴.

۲. در مورد استرآبادی جرجانی ر.ک: روضات الجنّات، ج ۴، ص ۱۹۰؛ ریحانة الادب، ج ۴، ص ۲۰۱؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۵، ص ۱۰۸؛ الذریعه، ج ۲، ص ۱۸۹، ج ۴، ص ۸۱، ج ۶، ص ۸۹ و ۱۳۹ و ج ۱۳، ص ۱۱۱.

۳. حبیب السیر، ج ۲، جزء سوم، ص ۳۳۴؛ رجال حبیب السیر، ص ۱۶۹.

۴. اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۴۵۸؛ ریحانة الادب، ج ۶، ص ۳۸۹؛ معجم المؤلفین العراقین، ج ۵، ص ۱۱۰؛ الذریعه، ج ۳، ص ۱۸۵.

عبدالرؤوف بن الحسين الحسيني الموسوي البحراني[١]

سيد جليل فاضل عالم ماهر شاعر، معاصر «ح مل» اديب منشى.

قال في «مل»: من شعره ما كتبه إليَّ في مكاتبة عجيبة الإنشاء حسن وأجاد فيها ماشاء وفيها هذه الابيات:

إليك على بُعد المزار تحيتي ... وصفو ودادي والثناء المحقّق

إلى أن قال وقوله فيها:

ماكريم من لايقيل عثاراً ... لكريم و يستر العوراء

إنما الحر من يجر على الزلات ... منه ذيلاً ويغضي حياء

ولولا خوف الإطالة لذكرت شيئاً من ذلك الإنشاء. رأيته في البحرين و رأيت منه العجب، لكنني غرقت في البحرين: بحرالعلم، وبحرالأدب[٢]. قال صاحب التكمله: السيد عبدالرؤوف بن حسين بن عبدالرؤوف بن أحمد بن حسين بن محمد بن حسن بن يحيى بن علي بن إسماعيل بن علي بن إسماعيل أخي السيدين المرتضى والرضى البحرانى قاضى القضاة من قرية جدّ حفص، وكان الرئيس المطاع خال السيد ماجد الصادقي، والسيد ماجد زوج ابنته ملوك، كان من أهل العلم و الفضل والحديث، له ديوان شعر، مات سنة ١٠٠٦ و كتب السيد ماجد على قبره: هذا مقر العلم و الفضل و مخيم التوحيد و العدل شبران جزئيان ما خلقا إلّا لحفظ العالم الكلي.

و هو غير السيد عبدالرؤوف بن السيد ماجد بن هاشم الصادقي العالم العامل الفاضل الأديب من بيت علم وشرف.

عبدالرحمن بن أحمد الجزائري[٣]

ساكن بصره شيخ فاضل محقّق صالح، عارف به عربيت شاعر معاصر «ح مل»،

---

١. امل الآمل، ج٢، ص١٤٦؛ علماء البحرين، ص١٤٤.

٢. همان.

٣. همان، ص١٤٧؛ رياض العلماء، ج٣، ص٩٣؛ الذريعه، ج٣، ص٣٩١؛ كشف الحجب، ص٣٤٤؛ معجم رجال الفكر و الادب، ج١، ص٣٥٢؛ معجم رجال الحديث، ج٩، ص٣٠٩.

شارح قصاید ابن ابی الحدید [1] و غیره.

عبدالرحمان بن أحمد بن الحسین [2]

هو الشیخ المفید النیشابوری الخزاعی، نزیل الری، شیخ اصحاب در ری و حافظ ثقه جلیل‌القدر. مسافرت کرد در مغرب و مشرق بلاد و حدیث اخذ کرده از مؤالف و مخالف. صاحب تصانیف است؛ مانند: سفینة النجاة فی مناقب اهل‌البیت علیهم‌السلام، والعلویات، والرضویات، والأمالی، و عیون الأخبار، ومختصرات فی المواعظ والزواجر والآداب.

و این شیخ معظم جلیل، عموی والد شیخ ابوالفتوح رازی حسین بن علی بن محمد بن احمد ـ رضوان الله علیهم ـ است، و تلمذ کرده بر سیدین و شیخ طوسی و سالار و ابن برّاج و کراجکی و غیرهم. رضوان الله علیهم.

عبدالرحمان بن محمّد بن إبراهیم بن العتایقي الحلّي المعروف بـابن العتایقي [3]

شیخ کمال‌الدین فاضل عالم، محقق مدقق، فقیه متبحر، معاصر طبقهٔ شهید اول یا بعض تلامذهٔ علامه، و صاحب شرح نهج‌البلاغه است ـ و آن شرحی است که اختیار شده از چهار شرح: شرح ابن میثم، شرح قطب کیدری، شرح قاضی عبدالجبار امامی، شرح ابن ابی‌الحدید. و نقل می‌کند در آن شرح از سید فضل‌الله راوندی حلّ بعض خطب مبارکه را، و تاریخ فراغ از آن شعبان سنهٔ ۷۸۰ است. و نیز از مصنّفات اوست:

---

۱. مراد، قصائد السبع العلویات است.

۲. جامع الرواة، ج ۱، ص ۴۴۶؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۴۲؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۴۷؛ اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۴۶۴؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۱۵؛ ریحانة الادب، ج ۵، ص ۳۱۰؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن پنجم)، ص ۱۰۴؛ الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۱۹۹؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۵، ص ۱۱۷؛ الذریعه، ج ۱۱، ص ۲۴۰، ج ۱۲، ص ۱۹۹ و ج ۲۰، ص ۲۱۶؛ لغت‌نامه دهخدا، «مفید»، ص ۸۶۹؛ یادداشتهای قزوینی، ص ۱۸۱۴.

۳. در مورد ابن عتائقی ر.ک: اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۴۶۵؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن هشتم)، ص ۱۰۹؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۹۲؛ ریحانة الادب، ج ۸، ص ۱۰۶؛ الاعلام، ج ۴، ص ۱۰۶؛ الذریعه، ج ۱، ص ۳۶۵، ج ۲، ص ۲۱۴ و ۲۴۳ و ج ۲۰، ص ۱۸۱؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۵، ص ۱۶۷؛ لغت‌نامه دهخدا، «عبدالرحمان»، ص ۵۶؛ ریاض العلماء، ج ۳۶، ص ۱۰۳؛ هدیة العارفین، ج ۱، ص ۵۲۸؛ سفینة البحار، ج ۲، ص ۱۵۷؛ الغدیر، ج ۴، ص ۱۸۸؛ هدیة الاحباب، ص ۷۴؛ ایضاح المکنون، ج ۱، ص ۴۹.

اختيار حقائق الخلل في دقائق الحيل، و مختصر الجزء الثاني من كتاب الأوائل لأبي هلال العسكري و كتاب الأعمار، و مختصر تفسير علي بن ابراهيم القمي﵀.

و بدان كه، سيد اجل سيد علي بن عبدالحميد در كتاب السلطان المفرّج عن أهل الإيمان روايت مي‌كند از اين شيخ حكايت شفا دادن حضرت صاحب الزمان﵇ فلج شيخ معظّم جليل جمال‌الدّين بن نجم‌الدين بن جعفر بن زهدري را، و آن حكايت در سيزدهم بحار[1] است در اواخر باب «ذكر من رآه»﵇.

عبدالرحمان بن نصر الله الرضوي[2]

عالم فاضل، أول المدرسين بالمشهد الرضوي في الفقه والأصول والمعقول، له حواش وتعليقات على المعالم والشوارق وتذكرة الحفري وتحرير اقليدس و له شرح رسالة والده في العروض و كتاب تاريخ علماء خراسان إلى غير ذلك، كان تولده شعبان سنة ۱۲۶۸.

عبدالرحيم بن أحمد بن الإخوة البغدادي الشيخ الإمام أبوالفضل

فاضل جليل، از مشايخ قطب راوندي است، و از سيدهٔ نفيسه بنت سيد مرتضى ـ رضى الله عنها ـ روايت مي‌كند، و او از عمويش سيد رضى﵀.

عبدالرحيم النهاوندي[3]

در علم اصول و فقه شهرهٔ آفاق و در زهد و تقوا محل اتفاق و در شعر و ادب يگانه

---

۱. بحارالأنوار، ج ۵۲، ص ۷۳.

۲. ظاهراً اين نسبت صحيح نيست و اين دانشمند در شيراز متولد شده و در يازده سالگي به مشهد آمده و مجاور شده است و در نيمه دوم صفر سال ۱۳۲۸ هـ.ق. وفات يافته است. اگر بگوييم منظور از رضوي، مدرس استان رضوي است اين نسبت صحيح خواهد بود ر.ك: تاريخ علماء خراسان با مقدمه و تصحيح و تحشيه محمد باقر ساعدي خراساني و مقدمه: گنجينه دانشمندان، ج ۷، ص ۹۱؛ مشكات، ش ۱، پاييز ۶۱، ص ۲۱۳؛ مكارم الآثار، ج ۶، ص ۱۸۹۲؛ مطلع الشمس، ج ۲، ص ۴۰۰؛ المآثر، ص ۱۵۹؛ مجلهٔ ارمغان، سال ۲۵، ش ۴، ص ۱۶۴.

۳. معارف الرجال، ج ۲، ص ۱۶، ۱۱۲، ۲۲۰ و ۲۲۸ و ج ۳، ص ۱۳۵؛ طبقات اعلام الشيعه، ج ۱، ص ۱۱۰۸؛ اعيان الشيعه، ج ۷، ص ۴۷۰؛ ريحانة الادب، ج ۶، ص ۲۶۶؛ الذريعه، ج ۹، ص ۶۸۷؛ زندگاني و شخصيت شيخ انصاري، ص ۲۸۱؛ تاريخ بروجرد، ج ۲، ص ۳۳۵؛ و معجم رجال الفكر و الادب في النجف (تك‌جلدي) ص ۴۵۵؛ در سايه كريمه، از باقري بيدهندي.

و طاق بوده. نجل جلیلش شیخ فقیه عالم فاضل آشیخ محمد در ترجمهٔ پدر چنین گفته که، آن بزرگوار در بدایت عمر به تحصیل حسن خط کوشیده این کمال را چون به درجهٔ کمال رسانید به هوای علوم دینیه قطع علایق دنیای دنیه نموده با زاد استعداد دست صحبت به همّت بلند داده از نهاوند روی مسافرت به بروجرد نهاد از وطن اصلی، و راحت و آسایش به کلی اعراض و از اغراض عایقه از مقصد عالی اغماض نموده، در مدت قلیله کسب فضایل جمیله و جلب فواضل جلیله نموده؛ چون به حظی وافر و فیضی متکاثر نایل گردید طایر عزمش در خاطر عاطر اوج گرفت از آن صفحات بابرکات، به عتبات عرش درجات عروج یافته به نجف اشرف ـ علی مشرفها آلاف التحیة والتحف ـ مشرف و از انوار شمس فلك فقاهت و مآثر فخر الأوائل والأواخر الشیخ محمد حسن صاحب جواهر به تمامت حواس سرگرم اقتباس گردید.

و بعد از نفاد این نعمت و افتقاد این رحمت به اخلاص به حضرت آیة الله الملك الباری المحقّق الانصاری اختصاص گزید به توجهات آن آفتاب درخشان و ترشحات آن سحاب درافشان روز به روز درانظار اولی الأبصار بروز و تجلی تازه نموده و از جواهر زواهر تحقیقات رشیقه و تدقیقات انیقه بر وجود مسعود، حُلی بی‌اندازه می‌افزود و تا در علم و عمل اشتهار شمس فی رابعة النهار یافت.

پس از سی سال تقریباً ریاضت و اقامت در آن مشهد مقدس و مدت‌ها افاضت و امامت در آن مقام اقدس به عزم زیارت حضرت ثامن الائمه و ضامن الامّه متوجه ایران و در مراجعت از سفر خیریت اثر، به تهران ورود و به اصرار و ابرام جلی از افاضل اخیار و جمعی از اعلام عظام رحل اقامت گشود و در مدرسهٔ فخریه قریب دوازده سال تدریس فرمود. همواره علما از خرمنش خوشه‌ها برداشتند و فضلا از مخزنش توشه‌ها برگرفتند. وفاتش در نهم ربیع الثانی سنهٔ ۱۳۰۴ واقع شد.

قلت في تاریخ وفاته:

اندك طود العلم لما ان ثوى — تحت الجنادل مقتدى الأعلام

عبدالرحیم حمی شرع محمد — کهف الأنام وکافل الأیتام

قد قیل لي أرّخ رزیته التي — یشوي لظاها القلب في الأعوام

فأجـــبت ابـــعث واحـــد فأقـــوله عز النبي بثلمة الإسلام[۱] . انـتهى.

قبر شریفش واقع است در صحن جدید قم در اول حـجره‌ای کـه واقـع است در یسار، آن که داخل شود از باب شرقی آن[۲].

عبدالرزّاق بن علي بن الحسين اللاهيجي الجيلاني القمي[۳]

مولانا العالم الفاضل الحكيم المتكلم الشاعر المحقّق المـدقق المـتشرع المـتأله، صاحب شرح تجرید[۴] وگوهر مراد و سرمایهٔ ایمان[۵] (منتخب گوهر مراد)، و شوارق، و شرح هیاکل، و الكلمات الطيبة فی المحاكمة بين الميرداماد والمولى صدرا فی أصالة الماهية أو الوجود، وحواشی بر حاشیهٔ خفری، و شرح اشارات خواجه و دیوان شعری به فارسیه، بزرگ‌تر از دیوان مرحوم فیض و غیر ذلك.

و آن جناب تلمیذ جناب ملاصدراست و داماد او ملقّب است به «فیّاض»[۶] چنانکه داماد دیگر ملا صدرا جناب ملامحسن است که ملقّب است به «فیض».

و از برای ملا عبدالرزاق فرزندی است مسـما بـه مـیرزا حسـن[۷] فـاضل صـالح،

---

۱. مصراع اخیر که ماده تاریخ وفات است منطبق است با ۱۳۰۵، مگر یکی از الف‌ها در حساب نیاید.

۲. فرزند دانشمندی داشته به نام حاج شیخ محمد که تفسیر نفحات الرحمان او به چاپ رسید و در ۱۳۷۱ در تهران وفات کرد.

۳. در مورد فیاض لاهیجی ر.ک: امل الآمل، ج ۲، ص ۱۴۸؛ اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۳۷۰؛ ریحانة الادب، ج ۴، ص ۳۶۱؛ الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۳۶؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۹۶؛ فرهنگ سخنوران، ص ۴۵۷؛ الذریعه، ج ۴، ص ۱۹۰، ج ۹، ص ۸۵۲ ج ۱۳، ص ۱۶۱، ج ۱۴، ص ۲۳۸ و ج ۱۶، ص ۶۱؛ فهرست مشترک، ج ۴، ص ۲۷۱۲، لغت‌نامه دهخدا، «عبدالرزاق»، ص ۶۰؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۵، ص ۲۱۸؛ آتشکده آذر، ص ۱۶۳؛ سرو آزاد، ص ۱۱۴؛ سروش، ص ۸۷؛ ریاض العارفین، ص ۳۸۲؛ مجمع الفصحاء، ج ۲، ص ۲۷؛ نتایج الافکار، ص ۵۳۸؛ و مقدمهٔ آثارش؛ ریاض المحدثین، ص ۳۷۱.

۴. صاحب ریاض العلماء فرموده که شرح تجرید او تمام نشد. و او غیر از شوارق مشهور اوست (منه ﷺ).

۵. این کتاب بارها چاپ و به تصحیح آقای صادق لاریجانی آملی توسط انتشارات الزهرا منتشر شده است.

۶. نقل است که ملاصدرا لقب فیض و فیاض را به دامادهای خود داد. زوجه فیض به پدر شکایت کرد که شوهر خواهر مرا فیاض لقب دادی که از صیغ مبالغه است و این لقب را به شوهر من ندادی و از این لقب معلوم می‌شود که او بر شوهر من مزیت دارد. پدر با وی گفت چنین نیست که تو فهمیدی، بلکه لقب شوهر تو بهتر است چه آن که او عین فیض است ـ والله العالم (منه ﷺ).

۷. حضرت آقای استادی مقاله‌ای ارزنده تحت عنوان میرزا حسن لاهیجی و کتاب شمع یقین او به مناسبت ←

صاحب کتاب جمال‌الصالحین (در ادعیه) و شمع الیقین (در امامت) به فارسیه. قبر شریفش در شرق قبرستان بزرگ قم نزدیک به شیخان است. و ملا عبدالرزاق مذکور مدرس بوده در مدرسهٔ مبارکهٔ قم تا آن که وفات کرد در آن‌جا در سنهٔ ۱۰۵۱ و از نتایج افکار اوست این رباعی:

دنیا چاهی است نزد دانا بی‌ته — طول امل است ریسمان این چه
هر چند بود جامهٔ عمر تو دراز — بر قامت طول امل آید کوته

و بدان که این شخص غیر از عالم متکلّم، ملا عبدالرّزاق را نگوئی شیرازی صاحب شرح قواعد العقائد محقّق طوسی و معاصر صاحب ترجمه[1] است، و هم غیر از عالم عارف کاشف اسرار غواشی، ملا عبدالرزاق کاشی صاحب لطائف الاعلام، و تأویل الآیات، و شرح فصوص (فصوص الحکم لمحی‌الدین ابن العربی)، و شرح منازل السائرین است (منازل السائرین تألیف خواجه عبدالله انصاری است) که‌درسنهٔ ۷۳۰ وفات کرده. و قاضی نور الله او را شیعه گرفته به جهت بعض کلمات او.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

عبدالرضا بن عبدالصمد الحسيني البحراني[2]

از اهل علم و فضل و ادب وصلاح است، في «مل»: ذكره السيد علي بن ميرزا أحمد في السلافة وأثنى عليه وذكر له شعراً جيداً.

← کنگره بزرگداشت ملا عبدالرزاق لاهیجی که در لاهیجان برگزار شد نوشته که در بیست مقاله از ص ۱۶۲ تا ۱۸۷ چاپ شده است. در این مقاله آقای استادی ۲۴ تألیف از او نامبرده است. ظاهراً تولد میرزا حسن حدود ۱۰۴۵ و تاریخ فوت او ۱۲۱۱ باشد.

۱. روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۹۷؛ اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۴۷۰؛ و بعضی سال وفات او را ۱۰۷۲ هـ.ق. دانسته‌اند ر.ک: منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران، ج ۱، ص ۲۳۷ و ظاهراً تاریخ اول، صحیح نیست، چون ایشان گوهر مراد را به شاه عباس دوم (۱۰۵۲ ـ ۱۰۷۷ هـ.ق.) اهدا کرده در صورتی که او طبق این نظر یک سال بعد از مرگ حکیم به سلطنت می‌رسد، و اهداء کتاب به عنوان سلطان به او، ممکن نخواهد بود. و از سوی دیگر چنان‌که صاحب الذریعة (ج ۱۸، ص ۲۵۰) می‌نویسد: «وی گوهر مراد را در سال ۱۰۵۸ تلخیص کرد و آن را «سرمایهٔ ایمان» نام گذاشت و طبعاً این کار با فوت او در سال ۱۰۵۱ سازگار نخواهد بود. ر.ک: مقدمه گوهر مراد با تصحیح و مقدمه آقای زین‌العابدین قربانی.

۲. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۴۸؛ سلافة العصر، ص ۵۲۵؛ علماء البحرین، ص ۱۳۶.

عبدالرضا بن محمّد

صاحب کتاب تأجیج نیران[1] الاحزان فی وفات سلطان خراسان، یعنی الرضا علیه السلام. قال صاحب التکمله ذکر في أوله: إنه عبدالرضا بن محمد نسل المتوکل الموالي قن سید المرسلین صلی الله علیه و آله وعبدأمیرالمؤمنین علیه السلام وخادم ائمة المعصومین علیهم السلام إلی آخره.

ومن متفردات کتابه هذا: إنه روی أن دعبل الخزاعی لما أنشد قصیدته التائیة للإمام الرضا علیه السلام ووصل إلی قوله:

«خروج امام لامحالة قائم　　یقوم علی اسم الله بالبرکات»

قام الرضا علیه السلام قائماً علی قدمیه وطأطأ رأسه منحنیاً إلی الأرض بعد أن وضع راحة کفه الیمنی علی هامّته وقال: «اللّهمّ عجّل فرجه ومخرجه وانصرنا به نصراً عزیزاً». الخ.

شیخ محدّث جلیل در نجم ثاقب[2] فرموده: بر خاستن از برای تعظیم شنیدن اسم مبارک آن حضرت خصوص اگر به اسم مبارک قائم علیه السلام باشد چنانچه سیرهٔ تمام اصناف امامیه [کثرهم الله تعالی] بر آن مستقر شده در جمیع بلاد از عرب و عجم و ترک و هند و دیلم، و این خود کاشف باشد از وجود مأخذ و اصلی برای این عمل اگرچه تا کنون به نظر نرسیده، لکن از چند نفر از علمای اهل اطلاع مسموع، که ایشان دیدند خبری در این باب. بعضی از علما نقل کرده که، این مطلب را سؤال کردند از عالم متبحر جلیل، سید عبدالله سبط محدّث جزائری و آن مرحوم در بعض از تصانیف خود جواب دادند که، خبری دیدند که مضمون آن این است که، روزی در مجلس حضرت صادق علیه السلام اسم مبارک آن جناب برده شد پس حضرت به جهت تعظیم و احترام آن برخاست. و در اهل سنّت این عادت مرسوم است برای اسم مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله.

---

۱. تأجیج نیران الأحزان.

۲. النجم الثاقب، باب دهم، در ذکر شمه‌ای از تکالیف عباد بالنسبه به امام زمان علیه السلام، ص ۵۲۳.

عبدالسلام بن محمّد الحرّ العاملي المشغري[۱]

عموی والد «ح مل» و جدّ امی او. عالم عظیم‌الشأن جلیل القدر زاهد عابد ورع فقیه محدّث ثقه، کم نظیر در زهد و عبادت، تلمیذ پدر و برادرش شیخ علی و صاحب معالم و مدارک، صاحب رسائلی در مقنطرات و رساله‌ای در جمعه و ارشاد المنصف البصیر إلی طریق الجمع بین أخبار التقصیر و غیر ذلك. «ح مل» گفته که، من قرائت کردم بر او به سن ده سالگی و او ماهر در فقه و عربیت و حَسَن التقریر و حافظ مسائل و نُکَت بود و در سن هشتاد نابینا شد پس در آن وقت قرآن را حفظ نمود و از نود گذشت که وفات کرد و من او را مرثیه گفتم به قصیده‌ای طولانی:

مضی طود حلم بحر علم لفقده — تکاد الجبال الراسیات تزعزع

فغاضت بحار العلم یوم وفاته — وفاضت علیه للمکارم أدمع

پس هشت بیت دیگر نقل کرده آن گاه گفته که مرثیه گفتم او را به قصیدهٔ طولانی دیگر و پانزده بیت از آن را نقل کرده که از جمله آنها این چند بیت است:

آه! مما جنت ید الموت فی — أکمل أهل العلی وخیر الأنام

زاهد عابد تقي نقي — طاهر النفس عالم علام

کان یدعی عبدالسلام فأضحی[۲] — سیداً مالکاً لدار السلام

قدس الله روحه وسقاه — من غمام الرضوان غیث السلام

شیخ علی برادر «ح مل» در در مسلوك[۳] فرموده که وفات جدم در سنهٔ ۱۰۴۱ بوده و در مشغر جنب شیخ علی بن رضوان به خاک رفت.

عبدالسمیع بن فیّاض الأسدي الحلّي[۴]

شیخ عالم فاضل فقیه متکلم جلیل، صاحب کتاب تحفة الطالبین في أصول الدین، و

---

۱. امل الآمل، ج ۱، ص ۱۰۷.

۲. در دیوان «فأمسی» است ر.ک: پاورقی امل الآمل، ج ۱، ص ۱۰۸.

۳. در المسلوك از برادر شیخ علی، آقا شیخ احمد است و خود محدّث قمی ـ رضوان الله تعالی علیه ـ نیز در صفحه ... اشاره فرمود، و این جا احتمالاً در هنگام استنساخ اشتباه شده باشد.

۴. تکملة امل الآمل، ص ۲۶۳.

کتاب الفرائد الباهره، از اکابر تلامذهٔ ابن فهد حلّی است.

عبدالصمد بن الحسین بن عبدالصمد العاملی أبوتراب[۱]

برادر کوچک شیخنا البهائی، فاضل جلیل. همان است که شیخ بهائی به جهت او صمدیه را تصنیف کرده چنانکه در اوّلش به آن اشاره فرموده و شیخ حسین والدش اجازه به او و برادرش شیخ بهائی داده[۲] و از برای اوست حواشی لطیفه و تحقیقات منیفه بر شرح اربعین برادر بزرگوارش.

صاحب لؤلؤه[۳] فرموده که، شیخ عبدالصمد مذکور در سنهٔ ۱۰۲۰ وفات کرد در حوالی مدینهٔ منوّره، و نقل داده شد جسدش به نجف اشرف و جدش شیخ عبدالصمد نیز عالم فاضل بوده، و شهید ثانی او را مدح فرمود. و تاریخ ولادتش چنانکه والدش شیخ محمد جباعی در مجموعهٔ خویش ذکر فرموده چنین است:

قال: ولد الولد المبارك، أبوتراب عبدالصمد بن محمّد بن علي الجباعي بن حسن الجباعي يوم الثلاثاء لتسع بقين من الشهر الحرام المحرم سنة خمس و خمسين و ثمانمائة، جعله الله مباركاً أينما كان بحقّ مَن أوّلهم محمّد وآخرهم صاحب الزمان. صلوات‌الله عليهم.

عبدالصمد الهمداني الحايري[۴]

فاضل فقیه ماهر متکلم لغوی، تلمیذ استاد اکبر بهبهانی، صاحب کتابی کبیر در

---

۱. امل الآمل، ج ۱، ص ۱۰۹؛ لؤلؤة البحرین، ص ۲۴.

۲. ر.ک: بحار الأنوار، ج ۱۰۸، ص ۱۷۹.

۳. لؤلؤة البحرین، ص ۲۱.

۴. در مورد شهید همدانی حائری ر.ک: روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۹۸؛ اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۱۷؛ ریحانة الادب، ج ۸، ص ۳۷۷؛ مکارم الآثار، ج ۲، ص ۶۰۰؛ طبقات اعلام الشیعه، ج ۲، ص ۷۳۷؛ شهداء الفضیله، ص ۲۸۶؛ فرهنگ سخنوران، ص ۳۷۷؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۵، ص ۲۳۸؛ رجال بامداد، ج ۶، ص ۱۴۱؛ الذریعه، ج ۳، ص ۴۷، ج ۹، ص ۶۸۹، ج ۱۳، ص ۵۹، ج ۱۴، ص ۵۹ و ج ۱۵، ص ۱۴؛ لغت‌نامه دهخدا، «عبدالصمد»، ص ۶۲؛ طرائق الحقائق، ج ۳، ص ۹۵؛ ریاض العارفین، ص ۴۵۰؛ بستان السیاحه، ص ۶۴۳؛ هدیة العارفین، ج ۱، ص ۵۷۵.

لغت و کتابی دیگر در ترتیب فقه است. شهید شد در فتنهٔ وهّابیه در کربلای معلا در روز غدیر سنهٔ ۱۲۱۶.

عبدالعالي الميسي[۱]

عالم فاضل. ثنا گفته بر او جناب شیخ علی کرکی در اجازه‌ای که به پسرش داده. و این شیخ عبدالعالی پدر شیخ علی است که استاد شهید ثانی است.

عبدالعالي بن نورالدين علي بن عبدالعالي العاملي الكركي[۲]

فاضل فقیه محدّث محقّق متکلم عابد، از مشایخ اجلاست. روایت می‌کند از او میرداماد از پدرش محقّق کرکی، و از برای اوست مؤلفاتی از جمله: رسالهٔ لطیفه در قبله عموماً و در قبلهٔ خراسان خصوصاً، و شرح بر ألفیه شهید، و شرح بر ارشاد علّامه، و تعلیقات بر مختصر نافع، و بر رسالهٔ شیخ علی بن هلال جزائری، کتاب مناظراته مع الآميرزا مخدوم الشريفي «خ ک» وهو كما في الرياض: العالم الفاضل الجليل، وقد كان ظهر الشيعة وظهيرها بعد أبيه، و رأس الإمامية إثر والده. قال: و كان معاصراً لآميرزا مخدوم الشريفي السني، صاحب كتاب نواقض الروافض، و بينهما مناظرات و مباحثات في الإمامة وغيرها.

وقال صاحب تاريخ عالم آرا ما معناه: إن الشيخ عبدالعالی المجتهد كان من علماء دولة السلطان شاه طهماسب، و بقي بعده أيضاً، وكان في العلوم العقلية والنقلية رئيس أهل عصره، وكان حَسَن النظر، جيّد المحاورة، و صاحب الأخلاق الحسنة، و جلس على مسند الاجتهاد بالاستقلال، وكان أغلب إقامته بكاشان، ويشتغل فيها بالتدريس وإفادة العلوم، و

---

۱. امل الآمل، ج ۱، ص ۱۱۰؛ نقد الرجال، ص ۱۸۸؛ ریحانة الادب، ج ۳، ص ۴۸۹؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۹۹؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۵۴؛ لؤلؤة البحرین، ص ۱۳۴؛ الذریعه، ج ۱۳، ص ۷۸؛ هدیة العارفین، ج ۱، ص ۵۷۵؛ ماضی النجف و حاضرها، ج ۳، ص ۲۳۹؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۶، ص ۸۴؛ ریاض العلماء، ج ۳، ص ۱۳۱؛ منتخب التواریخ، ص ۶۷۸.

۲. تاریخ عالم آرا، ج ۱، ص ۱۵۴؛ خاتمهٔ مستدرک، ج ۲، ص ۲۵۱.

يعيّن جماعة فيها لفصل القضايا الشرعية، والإصلاح بين الناس، ويتوجّه بنفسه أحياناً لذلك، و إذا جاء إلى معسكر الشاه طهماسب يبالغ في تعظيمه وتكريمه، وكان بابه مرجعاً للفضلاء والعلماء، وأكثر علماء عصره أذعن لاجتهاده، ويعمل على قوله في الفروع والأصول، وهو في الحقيقة زينة لبلاد ايران.

و ذكر في الرياض: له مؤلفات كثيرة[1]. وفي النقد التفريشي في ترجمته: جليل القدر، عظيم المنزلة، رفيع الشأن، نقي الكلام، كثيرالحفظ، من تلامذة أبيه [قد] تشرفت بخدمته. انتهى[2].

وبالجمله: وفاتش در سنهٔ ۹۹۳ بعد از وفات والدش به پنجاه و سه سال شد، و از محاسن اتفاقات آن که تاریخ وفات والدش مطابق است با «مقتدای شیعه» (۹۴۰) و تاریخ وفات او «ابن مقتدای شیعه» (۹۹۳)[3].

و در «ضا» نقل کرده که، وفات کرد شیخ عبدالعالی مذکور در اصفهان و مدفون شد در زاویهٔ منسوبهٔ به حضرت سیدالساجدین ، پس بعد از سی سال تقریباً نقل کردند جنازهٔ او را و جنازهٔ شیخ فقیه علی بن هلال کرکی را به مشهد مقدس رضوی ـ علی مشرّفه السلام ـ و دفن کردند ایشان را در دارالسیاده[4].

عبدالعزيز بن أبي كامل الطرابلسي القاضي

شیخ عزالدین فاضل عالم محقّق فقیه عابد صاحب مهذب والکامل والاشراف والموجز والجواهر. روایت می‌کند از ابوالصلاح و ابن البرّاج و شیخ و سید.

طرابلس ـ به فتح طاء مهمله و ضم موحده ولام ـ شهری است به ساحل شام نزدیک بعلبک.

---

۱. ریاض العلماء، ج۳، ص ۱۳۱؛ تاریخ عالم آراء، ج ۱، ص ۱۵۴.
۲. نقد الرجال، ص ۱۸۸؛ ریاض العلماء، ج ۳، ص ۱۳۱.
۳. ریاض العلماء، ج ۳، ص ۱۳۱.
۴. روضات الجنات، ج ۴، ص ۲۰۱؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۴۹.

عبدالعزيز بن السَرايا الصفي‌الدين الحلّي[۱]

شيخ عالم فاضل شاعر منشى اديب، تلميذ محقّق حلّى، صاحب قصيدهٔ بديعيه ـ كه صد و چهل و پنج بيت است و مشتمل است بر صد و پنجاه نوع از انواع بديع ـ و خود او شرحى بر آن نوشته. و هم از براى اوست ديوان شعر كبيرى و ديوان شعر صغيرى، و قصايد محبوكات الطرفين ۲۸ [بيت][۲] و«ح مل» به جهت نمونه چند شعر او را ايراد كرده پس فرموده كه: در حقّ اهل البيت عليهم السلام مدايح بسيار گفته از جمله گفته:

ياعترة المختار يا من بهم ... يفوز عبديتولّاهم
أعرف في الناس[۳] بحبى لكم ... إذ يعرف الناس بسيماهم[۴]

وقوله:

فواللهِ ما اختارَ الإلَهُ مُحَمّداً ... حَبيباً وبينَ العالمينَ لهُ مِثْلُ
كذلِكَ ما اختارَ النَّبِيُّ لِنفسِهِ ... عَلِيّاً وصيّاً وهو لابنتهِ بَعلُ
وصَيَّرَهُ دونَ الأنامِ أخاً لَهُ، ... وصِنواً، وفيهم مَن له دونه الفَضلُ[۵]

ثمّ قال: و قد كنت أنظر في ديوانه مرة فرأيت له شعراً كثيراً في التغزل بالغلام الأمرد[۶]

---

۱. در مورد عبدالعزيز حلى = ابن سرايا ر.ك: صفى‌الدين الحلى حياته ـ شعره از ضحى عبدالعزيز، دار كرم دمشق، صفى‌الدين الحلى به قلم ياسين ايوبى، دارالكتاب اللبنانى؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۴۹؛ اعيان الشيعه، ج ۸، ص ۱۹؛ طبقات اعلام الشيعه، (قرن هشتم)، ص ۱۱۶؛ الكنى و الالقاب، ج ۲، ص ۴۲۱؛ الاعلام زركلى، ج ۴، ص ۱۴۱؛ روضات الجنات، ج ۵، ص ۸۰؛ ريحانة الادب، ج ۳، ص ۴۶۲؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۵، ص ۲۴۷؛ الذريعه، ج ۹، ص ۶۸۹ ج ۳، ص ۷۶، ج ۸، ص ۱۲، ج ۱۱، ص ۱۶۱، ۲۴، ۱۹۷، ج ۹، ص ۶۱۵ و ج ۱۵، ص ۲۵۵؛ الطليعه، ج ۱، ص ۵۰۷.

۲. در اعيان الشيعه به نقل از امل الآمل بيت را اضافه دارد.

۳. در ديوان «أعرف في الحشر».

۴. ديوان، ص ۸۷.

۵. و وجدت فى المجالس هذه الزيادة:

وشاهدُ عقلِ المرء حُسنُ اختيارِه ... فما حالُ من يَختارهُ اللهُ والرُّسُل (منه عليه السلام)

۴۳۵ـ۴۳۶.

وفي وصف الخمر، فنظمت هذه الأبيات من جملة قصيدة طويلة في مدح الأئمة عليهم السلام:

ياصاح طال تعجبي من شاعر ... يرضى التغزل في غلام أمردا

الأبيات[1]

وقاضی نور الله در مجالس[2] و در احقاق الحق این اشعار را از او در مدح جناب أمیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده:

جُمِعَتْ في صِفاتِكَ الأضدادُ، ... فلِهَذا عَزَتْ لكَ الأنْدادُ

زاهدٌ، حاكمٌ، حليمٌ، شُجاعٌ ... فاتكٌ، ناسِكٌ، فقيرٌ، جوادُ

شِيَمٌ ماجُمعنَ في بَشرٍ قَطّ، ... ولاحازَ مثلَهنّ العِبادُ

خُلُقٌ يخجِلُ النّسيمَ مِن اللطف[3] ... وبأسٌ يذوبُ منهُ الجَمادُ

ظَهَرَتْ مِنكَ لِلْوَرى مكرُمات[4] ... فأقَرَّتْ بفَضلِكَ الحُسّادُ

إن يكذِّب بها عِداكَ فقد كَذّ ... بَ مِن قَبلُ قومُ لُوطٍ وعادُ

أنتَ سرُّ النبيِّ، والصِّنوُ، وابن الـ ... ـعَمِّ، والصّهرُ، والأخ المُستَجادُ

لو رأى مثلك[5] النّبيّ لآخاهُ ... لا وإلّا فأخطاء الانتِقادُ

بكُمْ باهَلَ النّبيّ صلى الله عليه وآله ولم يُلْـ ... ـفِ لَكُمْ خامِساً سِواهُ يُزادُ

كنتَ نفساً له، وعرسُك وابناك ... لَدَيهِ النّساءُ والأولادُ

جلّ مَعناك أن يُحيطَ به الشّعرُ ... وتُحصى صِفاتِهِ النُّقّادُ[6]

فقیر گوید که، شایسته است که من این چند شعر را که در دیباچهٔ کتاب حبیب السیر[7] است در این جا ایراد کنم.

---

۱. ر.ک: امل الآمل، ج ۲، ص ۱۵۱ و ۱۵۲.

۲. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۵۷۶.

۳. در کتاب صفی الدین الحلّی حیاته ـ شعره، ص ۲۴ «من العطف» است.

۴. همان، «معجزات» است.

۵. همان، «غیرك» است.

۶. دو بیت باقی مانده شعر او این است.

إنّما اللهُ عنكُمُ أذهب الرّجسَ، ... فـردّت بـغَيظِها الاحـتدادُ

ذاكَ مَدحُ الإله فيكم، فإن فُهتَ ... بـمدحٍ، فـذاكَ قـول مُـعادُ

۷. تاریخ حبیب السیر، ج ۱، ص ۲.

شعر:

امـــام امـــم پـــادشاه نـــجف — ســـپهر کـــرم مـــهر اوج شـــرف
ســـر ســـرورانِ هـــدایت نشـــان — چـــراغ دلِ[1] رهـــنمای جـــهان
دلش کان[2] علم و کفش بحر جود — رخش آفـــتاب ســـپهر وجـــود
بـــه علم لدنـــی چـــنان شـــد عَـــلَم — کـــه حـــل کـــرد اشکال لوح و قـــلم
ادا چـــون کـــنم وصـــفت ای مـــقتدا — کـــه وصـــف تـــو بـــرتر بـــود از ادا
کـــمال تـــو بـــی‌حدّ و غـــایت بـــود — ثـــنای تـــو راکـــی نـــهایت بـــود
درود فـــراوان نـــثار تـــو بـــاد — بـــر اولاد عـــالی تـــبار تـــو بـــاد

عبدالعزيز بن محمّد بن عبدالعزيز الإمامي النيشابوري أبوالقاسم[3]

شیخ اصحاب و فقیه ایشان، صاحب تصانیفی در اصولین. روایت می‌کند از او، جدّ شیخ ابوالفتوح رازی.

عبدالعزيز بن نحرير بن عبدالعزيز بن البرّاج[4]

القاضي سعدالدين عز المؤمنين أبوالقاسم، وجه الأصحاب وفقيههم.

چون در طرابلس قاضی بود او را قاضی لقب دادند، و مدت بیست سال یا سی سال در آن‌جا قضاوت کرد. و از برای او مصنّفاتی است؛ مانند مهذب، معتمد، موجز، روضة،

---

۱. در حبیب السیر به جای «دل»، «حرم» است.

۲. در حبیب السیر به جای «کان»، «شهر» است.

۳. جامع الرواة، ج ۱، ص ۴۵۹؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۴۵؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۵۲.

۴. در مورد ابن برّاج ر.ک: بحار الأنوار، ج ۱۰۵، ص ۲۴۱؛ رجال بحر العلوم، ج ۳، ص ۶۰ـ۶۳؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۵۶؛ تأسیس الشیعه، ص ۳۰۴؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۴۶۰؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۵۲؛ اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۱۸؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن پنجم)، ص ۱۰۷؛ روضات الجنات، ج ۲، ص ۲۰۲؛ الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۲۲۴؛ ریحانة الادب، ج ۷، ص ۴۰۸؛ الذریعه، ج ۵، ص ۲۵۶ و ج ۱۳، ص ۱۷۸ و ج ۲۳، ص ۲۹۴؛ معالم العلماء، ص ۸۰؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۵، ص ۲۶۲؛ لغت‌نامه دهخدا، «ابن براج»، ص ۲۹۴؛ نقد الرجال، ص ۱۸۹؛ خاتمة مستدرک، ج ۳، ص ۳۶؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۴۸۰؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۴۱؛ مقابس الأنوار، ص ۸؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۳۸، ۳۹؛ منتهی المقال، ص ۱۸۱؛ مستدرک، ج ۴، ص ۹۳؛ لؤلؤة البحرین، ج ۴، ص ۹۳؛ هدیة الاحباب، ص ۵۰.

مقرب، عماد المحتاج فی مناسك الحاج، الجواهر، المعالم، المنهاج، الكامل، و شرح جمل العلم والعمل للسید المرتضی.

قرائت کرده برسید مرتضی و شیخ طوسی و نقل شده که، سید مرتضی علم الهدی شهریه می‌داد به شاگردان خویش: شهریهٔ شیخ طوسی هر ماهی دوازده دینار بود و شهریهٔ قاضی ابن البرّاج هر ماهی هشت دینار بود، و وقف فرموده بود قریه‌ای را برای کاغذ فقها. وفات کرد ابن براج در شب جمعه نهم شعبان سنهٔ ۴۸۱.

«ضا»: ثم إن المستفاد من كتاب الدرّة المنظومة لسيّدنا العلاّمة الطباطبائی ﷺ البهی ـ في بحث كيفيّة الصلاة على الأموات، إنّ من جملة ألقاب الرّجل أيضاً الحافي، مثل بشر بن حارث العارف المشهور، وذلك إنّه ﷺ يقول:

وَسَنَّ رَفعُ اليَدِ بالتَّكبيرِ ... وَالْمَكْثُ حتّى الرفع لِلسَرِيرِ

وَالْخَلْعُ للحذاء دُونَ الاِحتفا ... وَسَنَّ في قضائِه الحافِي الحَفا

إلاّ أنّی لم أظفر بذلك في شيء من تراجم الأصحاب وكتب الرّجال، حتّی في فوائد نفس السيد ﷺ فليلاحظ [1].

عبدالعزیز بن یحیی بن أحمد بن عیسی الجَلُودي البصري أبومحمّد [2]

شیخ بصره وثقه و امامی مذهب است و کتاب‌های بسیار در سیر و اخبار و فقه تألیف کرده و او در طبقهٔ جعفر بن قولویه قمی است. و جلود، کجعفر ـ بنا بر ضبط علّامه در خلاصه ـ و کغفور ـ بنابر ضبط ابن داود ـ قریه‌ای است در بحر و گفته شده که بطنی می‌باشند [از] ازد، که نمی‌شناسند نسّابون.

---

۱. روضات الجنات، ج۵، ص۲۰۵ـ۲۰۶.

۲. برای اطلاع بیشتر در مورد این دانشمند کثیر التألیف، ر.ک: رجال نجاشی، ص۱۶۷؛ رجال طوسی، ص۴۸۷؛ فهرست طوسی، ص۱۱۹؛ فهرست ابن النديم، ص۱۲۸؛ معالم العلماء، ص ۸۰؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن چهارم)، ص ۱۵۰؛ الاعلام زرکلی، ج۴، ص۱۵۵؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج۵، ص۲۶۳؛ تاریخ التراث، ج۸، ص۱۸۲؛ الذریعه، ج۲، ص۳۱۷، ج۱۶، ص۲۴۹، ج ۲۰، ص۱۴۷ و ج ۲۱، ص۲۸۹؛ منهج المقال، ص۱۹۵؛ سفینة البحار، ج۱، ص۱۶۷؛ هدیة العارفین، ج۱، ص۵۷۶ـ۵۸۷؛ اعیان الشیعه، ج۱، ص۱۵۴.

عبدالعظيم بن الحسين بن علي بن الحسني[۱] الحسيني

السيد عمادالدين نقيب السادة بقزوين. ادّعى فيه أهل الجيلان الإمامة، وكان بها صاحب الجيش ففرّ منها. فاضل فقيه صالح. «م».

عبدالعظيم بن عبدالله القزويني الجعفري[۲]

سید صدرالدین فاضل ثقه فقیه، از اولاد جعفر بن ابی طالب﵇ و از علمای مائه پنجم است. آقا رضی‌الدین او را در تاریخ علمای قزوین ذکر کرده.

عبدعلي بن أحمد بن إبراهيم البحراني

عالم فاضل فقيه، برادر شیخ یوسف صاحب حدائق از آل‌عصفور، صاحب کتاب اخبارالشریعه در فقه. ونسبت داده شده به او قول به وجوب جهر به تسبیحات در اخیرتین ـ «ضا». وزاد في «كملة»: له رسالة في الإرث. مات في كربلاء رجب سنة ۱۱۲۷ و دفن بالرواق المطهّر.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

عبدعلي بن اميد علي الرشتي الغروي

عالم فاضل صالح، من مصنفاته شرح كتاب الطهارة من الشرائع، شرحها شرحاً مزجياً يدل على فضله و تبحره، وعلى ظهر النسخة تقريظ الشيخ الأكبر صاحب كشف الغطاء والسيد صاحب الرياض، وصورة ماكتبه الشيخ:

بسم الله وله الحمد وصلّى الله على محمد وآله. لقد أجاد وأفاد وجاء بما فوق المراد، قرة العين ومهجة الفؤاد مَنْ نسبته إليّ نسبة الأولاد إلى الآباء والأجداد، العالم العلاّمة والفاضل الفهامة، والورع التقي، ذو القدر الجلي، جناب عالي الجناب الشيخ عبدالعلي، فيا له من كتاب جامع و مصنّف لطالب العلوم نافع، قد شهد لمصنّفه بطول الباع، ورقة التفكر وكثرة الاطلاع، فصح لي أن أجيز له أن يروي عنّي ما رويته من الأخبارالمروية عن النبي

---

۱. بحارالأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۴۹، (فهرست منتجب‌الدین)؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۵۳؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۴۶۰؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۵۷.

۲. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۵۳؛ ضیافة الاخوان، ص ۲۲۹.

وآله الأطهار في الكافي والفقيه والتهذيب والاستبصار وغيرها من الكتب المعتبرة كلّ الاعتبار بواسطة المشايخ الأعاظم الكبار خلفاً عن سلف، عن إمام بعد إمام، إلى النبي المختار ﷺ ثمّ عنه، عن جبرئيل، عن الملك الجبار، وأن يروي عنّي ماقررته وحررته وصنفته والّفته من قواعد أصولية ومطالب شرعية مع المحافظة على الاحتياط والاقتصار على الكتب المصححة السليم من الأغلاط وأرجو أن لاينساني من الدعاء لصلاح الدارين فإني أحد الوالدين. حرره بيده الراجي عفو ربّه جعفر. وصورة صكه. «رق الصادق جعفر».

وصورة ماكتبه السيد صاحب الرياض:

بسم‌الله والحمد لله تعالى والصلاة والسلام على رسول‌الله وآله المعصومين خلفاء الله على عباده. ولقد أجزته ـ أدام الله تعالى توفيقه ـ كما أجازه حضرة أخينا علاّمة العلماء، فريد الدهر ووحيد العصر، الشيخ جعفر ـ حرسه الله ـ ملتمساً منه الدعاء بالعافيةِ وحسن العاقبة. وكتب بيمناه الداثرة أوتي بيمنيه كتابه في الآخرة، فقير عفو الله الغني ابن محمد علي، على الطباطبائي تحريراً في شهر ربيع الثاني سنة ۱۲۲۶. و صورة صكه: «لا اله الاّ الله الملك الحق المبين علي بن محمد علي الطباطبائي».

ويروي الشيخ عبدالعلي، عن العلاّمة بحر العلوم بلاواسطة. قال صاحب التكملة: وأنا أروي عن الشيخ المولى الحاج علي بن الميرزا خليل الرازي الغروي، عن المولى الشيخ عبدالعلي المذكور، عن السيد بحر العلوم. و توفّي ﷺ في الغري، و دفن في حجرتنا في الصحن الشريف التي فيها قبر سيدنا العلاّمة السيد صدرالدين العاملي ﷺ. انتهى.

قلت: وأنا أروي عن صاحب التكملة بجميع طرقه، منها الطريق المذكور. والله الموفق.

عبدعلي بن جمعة العروسي، الحويزي[1]

ساكن شيراز، شيخ جليل عالم فاضل فقيه محدّث مفسر ثقه ورع شاعر اديب، جامع علوم و فنون، معاصر «ح مل»، صاحب شرح لامية العجم طغرائي، و كتاب نورالثقلين در تفسير قرآن (چهار مجلد).نقل كرده در تفسير آيات احاديث وارده از

---

۱. در مورد فقيه محدّث بارع شيخ عبدعلى حويزى شيرازى ر.ك: امل الآمل، ج۲، ص۱۵۴؛ روضات الجنات، ج۴، ص۲۱۳؛ ريحانة الادب، ج۴، ص۱۲۴ و ج۲، ص۸۹؛ الذريعه، ج۹، ص۶۹۰، ج۱۴، ص۳۴ و ج۲۴، ص۳۶۵؛ مقدمه تفسير شريف نور الثقلين كه با تصحيح و تعليق سيد هاشم رسولى محلاتى به چاپ رسيده است؛ اعيان الشيعه، ج۸، ص۲۹؛ مشاهير شعراء الشيعه، ج۳، ص۲۹.

حجج طاهره ﷺ را، و از غیر معصومین ﷺ نقل نکرده و شبیه است به تفسیر کنز الدقائق آمیرزا محمد قمی، و شبیه به این دو است تفسیر آسید هاشم بحرانی و جامع بین همه، جامعیت آنهاست احادیث امامیه را که متعلق است به مطالب کلام الله مجید. و این شیخ یکی از اساتید سید محدّث جزائری است. «ضا»: وقال السید نعمة الله الجزائري في كتابه المقامات [1]: رويت عن نفسي لمّا كنت أحصل العلم في شيراز عند شيخنا صاحب التفسير الموسوم بنور الثقلين إنّه لمّا فرغ من تأليفه، قلت لشيخنا الفاضل البحراني [2]، (وكان المراد به الشّيخ عبدالله بن صالح الآتي ترجمته، أو المراد به السيّد ماجد المشهور): إن كان هذا التفسير قابلاً للاستكتاب مشتملاً على جملة من الفوائد كتبناه، وإلّا فلا. فأجابني: مادام مؤلفه حيّاً فلاتساوى قيمته فلساً واحداً، وإذا مات فأوّل من يكتبه أنا، وهذا إخبار عمّا في الضّمير ثم أنشد:

تَرَى الْفَتَى يُنْكِرُ فَضلَ الْفَتىٰ ... مادامَ حَيّاً فإذا ماذَهَب

لجَّ بِهِ الحِرص على نُكتةٍ ... يَكتُبها عَنه بِماءِ الذَّهَب

وحكى السيد أيضاً ـ كما عن مقاماته: أنّه صنّف بعض الأفاضل من أهل عصره كتاباً مفيداً لكنه لم يشتهر مع وفور علمه. قيل له في ذلك. فقال: كتابي هذا لم يشتهر لأن له عدوّاً، فإذا ذهب أقبل الناس على كتابته. فقيل له: من هذا العدو؟ فقال: أنا. وكان الحال كما قال. انتهى.

والحويزى نسبته إلى حويزة ـ بصيغة التصغير مثل دويرة ـ وهي قصبة بخوزستان كما في القاموس أو كورة بين البصرة والخوزستان في وسط البطائح في غاية الرّداءة، أرضها رغام، و سماؤها قتام، و سحابها جهام، و سمومها سهام، و مياهها سمام، و خواصها عوام، و عوامها طَغام ـ كذا عن تلخيص الآثار.

عبدعلي بن الحسين الجزائري [3]

شيخ فاضل، صاحب كتاب المقلة العبراء في تظلم الزهراء ﷺ وغيره.

---

۱. مقامات النجاة در شرح اسماء حسنى ر.ک: نابغه فقه و حديث، ص ۱۱۷.

۲. ايشان شيخ جعفر فرزند كمال‌الدين بحرانى (م ۱۰۹۱) است. ر.ک: الانوار النعمانيه، ص ۴۶۷؛ نابغه فقه و حديث، چاپ جديد، ص ۱۷۶.

۳. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۵۴.

عبدعلي بن رحمة الحويزي[۱]

شیخ فاضل عارف به عربیت و عروض و غیره، شاعر ادیب، منشی، صاحب کتاب کلام الملوك ملوك الکلام در ادب و حاشیه بر تفسیر بیضاوی و شرح شواهد مطول و کتبی در نحو و حکمت و عروض و رمل و موسیقی و چند دیوان در شعر عربی و فارسی و ترکی. تلمیذ شیخ بهائی است و ترجمه کرده جامع عباسی را به عربی و نامیده به کتاب البرق اللامع فی ترجمة الجامع، و مدح و هجو کرده جماعتی از اکابر عصر خود را. و ظاهراً این مرد عبدعلی بن ناصر بن رحمت بحرانی است که در «فه» ذکر او شد و «ح مل» ترجمهٔ او را علی‌حده ذکر کرده، فلیلاحظ.

عبدالعلي بن محمود الخادم الجابلقي[۲]

عالم فقیه فاضل، شارح الفیه، شهید به امر سلطان حیدرآباد. و او خالوی شیخ محمد بن علی بن خاتون عاملی است. روایت می‌کند از او میرداماد، و والدش مولا محمود از بزرگان و شاگردان شیخ علی کرکی است، و شرح کرده مختصر نافع را.

عبدالقاهر بن[۳] الحاج عبدبن رجب العبّادي الحويزي[۴]

عالم فاضل متکلم فقیه ماهر جامع جلیل القدر شاعر منشی عابد، زاهد. صاحب کتاب العقائد الدینیه، و المستمسکات القطعیة الیقینیه، و صفو صفوة الأصول، و نفی هفوة الفضول، و ریاض الجنان، و حدائق الغفران فی الفروع، و الرسالة النیلوفریه، و

---

۱. همان؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۲۱۵؛ ریحانة الادب، ج ۲، ص ۸۹؛ اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۲۹؛ الاعلام، ج ۴، ص ۱۵۶؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۵، ص ۲۶۶؛ الذریعه، ج ۶، ص ۱۸۹، ج ۹، ص ۶۹۰، ج ۱۱، ص ۲۵۰، ج ۲۰، ص ۲۳۸ و ج ۲۳، ص ۲۴۲؛ مشاهیر شعراء الشیعه، ج ۳، ص ۲۷.

۲. امل الآمل، ج ۱، ص ۱۵۵؛ روضات الجنات، ص ۴، ج ۲۱۸؛ اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۳۱؛ ریحانة الادب، ج ۱، ص ۳۷۵؛ الذریعه، ج ۳، ص ۱۱۱؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۵۹؛ سفینة البحار، ج ۲، ص ۱۲۲؛ حدائق المقربین.

۳. کذا بخط (ح مل) عبدالغفار خ ل (منه ﷺ).

۴. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۵۶؛ روضات الجنّات، ج ۴، ص ۲۲۰؛ اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۳۲؛ ریحانة الادب، ج ۴، ص ۹۳؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۵، ص ۳۰۹؛ الذریعه، ج ۷، ص ۱۳۸، ج ۹، ص ۶۹۲ و ج ۱۱، ص ۲۴۳ و ۳۲۱؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۵۹.

حاشيه بر شرح جامی، و كتاب شرح هداية، و كتاب خبر الزائر المبتلى بالبلاء في طريق النجف و كربلاء، و تعليقاتی بر آيات الاحكام فاضل جواد[1]، و بر تفسير بيضاوی، و ديوان شعر و غير ذلك. «ح مل» چند شعر از او نقل كرده آن‌گاه فرموده كه: من ملاقات كردم او را در مشهد مقدس رضوی ـ على مشرفه السلام ـ انتهى.

والعبّادی ـ بالتشديد ـ نسبة إلى عبّادان الّتي هي جزيرة تحت البصرة قرب البحر الملح فإنّ دجلته إذا قاربت البحر تفرّقت فرقتين: فرقة تذهب إلى ناحية البحرين، و هي اليُمنى؛ واليسرى تذهب إلى عبّادان و سيراف وجبانة. و عبّادان في هذه الجزيرة وهي مثلّثة الشّكل لازرع بها ولاضرع، أهلها متوكّلون على الله يأتيهم الرّزق من أطراف الأرض فيها مشاهد ورباطات، و قوم مقيمون للعبادة، منقطعون من أمور الدّنيا أكثر مدارهم من النّذور وكذا عن كتاب تلخيص الآثار.

عبدالكريم بن أحمد بن الطاووس الحسنی[2]

غياث‌الدين، نادرهٔ زمان و اعجوبهٔ دوران صاحب مقامات و كرامات. شيخ جليل ابن داود در رجال خود، در وصف او گفته: سيدنا الإمام المعظم، غياث‌الدين الفقيه والنسّابة و النحوي و العروضی والزاهد العابد أبوالمظفّر ـ قدّس الله روحه. منتهى شد رياست سادات و صاحبان ناموس به سوی او و او اوحد اهل زمان خود بوده، مولدش در حائر، و نشو و نمايش در حله، و تحصيلش در بغداد، و خاتمه‌اش در كاظمين بوده. متولد شد در شعبان سنهٔ ۶۴۸ و وفات كرد در شوال سنهٔ ۶۹۳، مدت عمرش

---

۱. به نام سلوك مسالك المرام فی مسلك مسالك الأفهام.

۲. جامع الرواة، ج ۱، ص ۴۳۶؛ هدية العارفين، ج ۱، ص ۶۱۲؛ ايضاح المكنون، ج ۲، ص ۵۷؛ قاموس الرجال، ج ۵، ص ۳۵۳؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۰، ص ۶۲، رقم ۶۶۰۹؛ مجمع الآداب فی معجم الالقاب، ج ۲، ص ۴۴۲؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۵۸؛ اعيان الشيعه، ج ۸، ص ۴۲؛ طبقات اعلام الشيعه، (قرن هفتم)، ص ۹۱؛ الكنى و الالقاب، ج ۱، ص ۳۴۱؛ الاعلام، ج ۴، ص ۱۷۶؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۵، ص ۳۱۴؛ الذريعه، ج ۱۴، ص ۲۳۳؛ لغت‌نامه دهخدا، «ابن طاووس»، ص ۳۲۵؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۲۲۱؛ تنقيح المقال، ج ۲، ص ۱۵۹؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۴۶۳؛ سفينة البحار، ج ۲، ص ۱۲۲؛ مستدرك الوسائل؛ منتهى المقال، ص ۱۷۹؛ لؤلؤة البحرين، ص ۹۰؛ المقابس، ص ۱۶؛ نقد الرجال، ص ۱۹۱؛ نامه دانشوران، ج ۱، ص ۱۸۲؛ رجال ابن داود، ص ۲۲۶؛ رياض العلماء، ج ۳، ص ۱۶۴ ـ ۱۷۹؛ بلغة المحدّثين (آخر كتاب معراج اهل الكمال) ص ۳۷۴.

چهل و پنج سال و دو ماه و چند روز بوده، و من قرین او بودم از زمان طفولیت تا وفات کرد، و ندیدم پیش از او و بعد از او به خلق و نیکی و حلاوت معاشرت او کسی را و نه مثل ذکای قوه و حافظهٔ او مانندی. داخل نشد هرگز در ذهن او کلامی که فراموش آن کند. حفظ کرد قرآن را در مدت کمی در حالی که یازده سال از سنش گذشته بود. مستقل به کتابت شد و مستغنی شد از معلم در چهل روز و عمرش در آن وقت چهار سال بود و مناقب و فضایلش احصا نمی‌شود، و از برای اوست کتبی مثل کتاب شمل المنظوم في مصنفي العلوم که در میان اصحاب ما مثل ندارد، و دیگر کتاب فرحة الغري بصرحة الغري[1] است و غیر ذلك. انتهی.

فقیر گوید که: مرادش از مستغنی شدن او از معلم در چهل روز آن است که مستغنی شد از معلم خط و در مدت چهل روز خط را درک کرد، نه آن که مرادش آن باشد که در سن چهار سالگی در مدت چهل روز عالم به علوم شد و از معلم مستغنی شد. و بیاید در ترجمهٔ فخرالمحقّقین محمد بن الحسن بن یوسف ذکر اشخاصی که قبل از بلوغ به مرتبهٔ اجتهاد رسیدند.

و بدان که، کتاب فرحة الغری از کتب مشهوره است و علاّمهٔ مجلسی ـ رحمه الله تعالی ـ آن را فارسی کرده[2]، چنانکه بعض علما فرحه را ملخص کرده نامیده به الدلائل البراهینیة فی تصحیح الحضرة الغرویة. صاحب ریاض العلماء فرموده: دیدم من آن را در تهران و نشناختم مؤلّف آن را و با این حال بر قاضی نورالله مشتبه شده و در مجالس[3] در ترجمهٔ نجف اشرف آن را به سید رضی‌الدین علی بن طاووس نسبت داده.

ونیز بدان که از قول ابن داوود که خاتمهٔ سید عبدالکریم در کاظمین بوده، ظاهر می‌شود آن که آن‌جا وفات کرده، لکن در حله، مزار شریفی است منسوب به آن بزرگوار که مردم آن‌جا را زیارت می‌کنند و بدان تبرّک می‌جویند، و نقل او از کاظمین به حله بعید است و مثل همین اشکال بیاید در ترجمهٔ عموی مکرمش، سید رضی الدین علی بن طاووس﵀.

---

۱. بارها چاپ و اخیراً توسط آقای سید تحسین آل شبیب موسوی تحقیق گردیده است.
۲. این کتاب با پژوهش آقای جویا جهانبخش به وسیله نشر میراثِ مکتوب چاپ شده است.
۳. ریاض العلماء، ج ۳، ص ۱۶۶.

و از برای سید عبدالکریم دو پسر فاضل علیم است مسما به محمد و علی.

و روایت می‌کند این سید جلیل از علمای جمهور، از قاضی عمیدالدین زکریا بن محمود قزوینی صاحب عجائب المخلوقات.

عبدالکریم الإیروانی[1]

شیخ عالم معظم جلیل و فقیه اصولی نبیل محقّق مدقق از مشاهیر فضلا و افاخم علما، تلمیذ رشید آقا سید علی صاحب ریاض است، در قزوین سکنا داشت و کم تقریر بود و در جدل عجز داشت و به تدریس بی‌رغبت بود، و می‌فرمود که، میان تلامذهٔ آقا سید علی، ما سه نفر بودیم که سر آمد اهل زمان بودیم: من و شریف العلماء و میرزا احمد ترک. و از آن عالم علیم تألیفی بروز نیافته، مگر رساله‌ای در اصل برائت که آن هم ناقص مانده. و مرحوم آخوند امامت نمی‌فرمود و می‌گفت که، در بدو امر مرا به مسجد بردند که [نماز] جماعت کنم. چون جماعت گذاشتم، اوقات دیگر که به مسجد آمدم دیدم جمعیت نماز روی به نقصان گذاشت. دیدم از کم شدن مأمومین در نفس من تأثیری پیدا شد و خوشم نیامد، دانستم این جماعت قربة إلی الله نیست و فایده ندارد پس ترک کردم.

و از طرایف حکایات آن جناب آن که، فرموده: من زمانی که در بلدهٔ اردبیل در مدرسه به تحصیل اشتغال داشتم در آن شهر تاجری بود معروف به دنائت و بخل و خساست نفس به حدی که هرگز قطمیری به فقیری از سفرهٔ احسانش نرسیده و غالباً در اوقات غذا میهمان کسی می‌شد که مدیون او بود و از مال خود اکل نمی‌کرد به نحوی که وقتی از اوقات از مال او بدون اطلاع او طبخی کردند و او را میهمان ساختند چون خواست بخورد در گلویش ماند و قدرت بر اکل نداشت دانست که مال او در میان آن است که به گلویش نمی‌رود. بالجمله: شبی با طلاب در باب آن مرد گفتگو شد همه اتفاق کردند که ممکن نیست چیزی از او، کسی، برای فقرا بگیرد. پس من گفتم: من فردا به نزد او خواهم رفت و چیزی از او برای طلاب خواهم گرفت. ایشان انکار

---

۱. دربارهٔ ترجمه و یادکردی از این دانشمند اصولی قرن سیزدهم ر.ک: قصص العلماء (حروفی)، ص ۹۴ـ۱۰۰؛ مکارم الآثار، ج ۳، ص ۶۸۷ـ۶۸۹؛ الذریعه، ج ۶، ص ۵۳۷۴؛ مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۵۷.

این معنی نمودند. آخر الامر عهد و نذر کردیم که اگر چنین کاری را از پیش بردم طلاب هر کسی مقداری برای من، دادنی باشد، و آن شخص در دولت و ثروت ضرب المثل بود و همیشه مقدار ده هزار تومان در زیر فرش در حجرهٔ کاروانسرا گذاشته بود که اگر مالی برای فروش بیاورند و ثمن آن از خانه حاضر نمودن طولی داشته باشد ثمن حاضری موجود باشد که انعقاد مبایعه شود، و جمیع اصناف مدیون او بودند. پس بعد از انعقاد نذر، دامن همّت بر کمر زده به نزد آن مرد در کاروانسرا حاضر شدم و سلام کردم. جواب گفت و در گوشه‌ای نشستم تواضع جزیی و تحیت قلیله ادا کرد. از آن پس، گفتم که، مرا با شما مکالمه‌ای است موقوف به آن که حواس خود را جمع داشته استماع نمایید. گفت، بگو: پس من شروع کردم از بی‌اعتباری دنیا و روزگار غدّار و فنای اعمار و ملّاک، و اضمحلال آثار و عذاب روز شمار، و قهر و غضب حضرت جبّار، و اخبار ائمهٔ اطهار ﷺ و حکایات بسیار، مذکور داشتم به نحوی که دیدم اشک بر دیده‌اش حلقه‌زد؛ چون رقّت قلب او را مشاهده کردم با خود گفتم که بالفعل وقت به کار زدن معاهده و احتمال تأثیر است. پس گفتم که: چه می‌شود که این صدمات و لطمات و عقبات را دفع سازی به این که تنخواهی برای مدرسهٔ فلانیه به من داده که میان ایشان تقسیم نمایم تا حق تعالی در آن روز که روز خلّت و شفاعت و ثروت نیست، تو را ترحّم نماید و از این شداید خلاص فرماید؟ پس آن مرد بلافاصله بدون مسامحه و مساهله و مماکسه چهل تومان اشرفی به من تسلیم نمود که این را اخذ کرده و میان طلاب آن مدرسه قسمت نموده باشید. من با خود گفتم که، باید فوراً برخاست و رفت که مبادا به اغوای غیلان داخله و عفاریت خارجه و تسویلات آبالسه، از این عمل پشیمان شود. بلافاصله برخاستم و روی به جانب مدرسه آوردم همین که به در کاروانسرا رسیدم دیدم آن مرد از پشت‌سر فریاد می‌کند که ای آخوند، در همان جا باش که تو را ببینم. من دانستم که پشیمان شده است پس از سرعت و شتاب من اوهم سرعت نمود تا وسط بازار به من رسید و مرا گرفت من هم او را گرفتم و بنای مشاجره و مضاربه گذاشتیم. مصلحین خیر اندیش از پس و پیش جمع شدند و از او استفسار نمودند که، چرا با آخوند بیچاره مجادله داری؟ گفت که: آخوند امروز به منزل من آمد و مرا فریب داد و مبلغ گزاف تنخواه از من

درخواست نمود و مال مرا می‌برد. چون مردم ماجرا را فهمیدند او را منع کردند که بعد از قرنی و عمری تنخواه جزیی به این شخص ـ که فقیر و عالم است ـ داده‌ای اکنون پشیمان شدن بی‌معنی است. پس او را گرفتند و نگاه داشتند و نصیحت می‌نمودند. من از دست او بیرون آمدم و به مدرسه رفتم و طلاب را جمع نمودم و آن تنخواه را در میان ایشان قسمت[1] کردم و آن مبلغی که به آن نذر مجازات منعقد ساختم از ایشان گرفتم.

مؤلّف گوید که: شایسته است من در این مقام از شرح خود بر صد کلمهٔ مبارکه دو کلمه نقل نمایم: قال أمیرالمؤمنین ـ صلوات الله علیه: «اَلْبُخْلُ جامِعٌ لِمَساوِي الْعُيُوبِ، وَهُوَ زِمامٌ يُقادُ بِهِ إِلىٰ كُلِّ سُوءٍ»[2]؛ یعنی: جناب امیرالمؤمنین ـ صلوات الله علیه ـ فرمود: صفت بخل، جامع بدی‌های عیب‌هاست، و مهاری است که کشیده می‌شود به سبب او به سوی هر بدی.

و این مطلب مسلّم و مجرّب است و کسی که مراجعه کند به کتب اخلاق خواهد دانست که بسیاری از رذایل از توابع بخل است.

قال أبوجعفر ﷺ: «اَلْمُوبِقاتُ ثَلاثٌ: شُحٌّ مُطاعٌ، وهَوىً مُتَّبَعٌ، وإِعْجابُ الْمَرءِ بِنَفْسِهِ»؛[3] یعنی حضرت باقر ﷺ فرموده که: هلاک کنندگان سه چیز است: یکی، بخل یا حرصی که اطاعت آن شود، و دیگر، هویٰ و هوسی که دنبال آن گرفته شود، و سوم، عجب کردن و نازیدن آدمی به نفس خود.

و آیات و اخبار در مذّمت بخیل بسیار است، و بس است در مذمّت آن، که هیچ بخیلی را در عالم دوست نمی‌باشد و مردم حتی اولادش از او متنفرند و اهل و عیالش

---

۱. اگر کسی گوید که بنابراین تقریر، آن شخص، راضی نبود، پس چرا آخوند مال او را با عدم رضایت او تصرف و به مصرف فقراء رسانیده جواب آن است که: شاید به سبب نصایح مصلحین آن شخص بار دیگر راضی شده باشد یا مرحوم آخوند آن وقت، قابل حکومت شرعیه بوده، یا از حاکم شرع اذن داشته، چه حاکم شرع جامع الشرایع اگر علم به هم رساند که شخص اشتغال ذمه دارد به مظالم و حقوق ناس و خمس و زکات و امثال اینها می‌تواند از او بگیرد به اجبار ـ و الله العالم (علی بن المؤلف).
آیت‌الله لاجوردی در این صفحه از کتاب خود یادداشت کرده‌اند: حکایت فوق و توجیه ابن المؤلف از قصص اخذ شده است.

۲. نهج البلاغه، ص ۱۲۶۶، حکمت ۳۷۰؛ صد کلمه قصار از مؤلّف، ص ۲۹.

۳. خصال صدوق، ص ۸۴؛ صد کلمه قصار، ص ۲۹ ـ ۳۰.

پیوسته چشم به مرگش نهاده‌اند که در عزایش جامه‌های کهن بدرند و لباس‌ها[ی] نو از خز و دیبای چینی بِبُرَند، چه بزرگان گفته‌اند: سیم بخیل از خاک وقتی بیرون آید که در خاک رود.

بخیل توانگر به دینار و سیم　　طلسمی است بالای گنجی مقیم[1]

و بخیل را بعد از مرگ کسی یاد نکند؛ چه هرکس را در زندگی او نانش نخورند در مردگی نامش نبرند. پس بخیل بیچاره در دنیا خوار و در عقبا گرفتار است. ولقد أجاد أبوالفتح البستي في قوله:

من جاد بالمالِ مال النّاس قاطبة　　إليه و المال للإنسان فتّان

من كان منّاعاً للخير[2] فليس له　　عند الحقيقة إخوان و أخدان

وقال ﷺ: «لِكُلِّ امْرِئٍ في مالِهِ شَريكانِ: اَلْوارِثُ وَالْحادِثُ»؛[3] فرمود أمیرالمؤمنین ﷺ: از برای هرشخصی در مال او دو شریک است: یکی وارث که مال را می‌برد، و دیگر حوادث روزگار که مفنی اموال است.

و نظیر همین کلمهٔ مبارکه است قول آن جناب نیز: «بَشِّرْ مالَ الْبَخِيلِ بِحادِثٍ او وارِثٍ»[4]. پس آدم عاقل آن است که پیش از آن که شرکای او اموال او را ببرند برای آخرت خود کاری بکند.

خُذْ مِنْ تُراثِكَ مَااسْتَطَعْتَ فَإنَّما　　شُرَكاؤُكَ الأيّامُ وَالْوارِثُ

لَمْ يَقْضِ حَقَّ الْمالِ إلّا مَعْشَرٌ　　نَظَرُوا الزَّمانَ يَعِيثُ[5] فِيهِ فَعاثُ

خور و پوش و بخشای و راحت رسان　　نگه می چه داری زبهر کسان

زر و نعمت اکنون بده کان توست　　که بعد از تو بیرون زفرمان توست[6]

تو با خود ببر توشهٔ خویشتن　　که شَفْقَت نیاید ز فرزند و زن

غم خویش در زندگی خور که خویش　　به مرده نپردازد از حرص خویش

---

۱. کلیات سعدی، چاپ فروغی، ص۲۸۹.

۲. در کشکول شیخ بهایی، ج۲، ص۴۹ «من کان للخیر مناعاً فلیس له» علی الحقیقه ... است.

۳. نهج‌البلاغه، ص۱۲۴۵، حکمت ۲۲۹.

۴. شرح صد کلمه ابن میثم، ص۹۳.

۵. یعنی تباهی می‌رساند در آن. ر.ک: صد کلمهٔ قصار، ص۶۹.

۶. کلیات سعدی، ص۲۷۱.

به غمخوارگی چون سرانگشت تو نخارد کسی در جهان پشت تو[۱]

دانایان گفته‌اند که: دو کس مردند و حسرت بردند: یکی آن که داشت و نخورد و دیگر آن که دانست و نکرد. پس ای عزیز ارجمند، هرگز به مال دنیا دل مبند و بدان که مال از بهر آسایش عمر است نه عمر از بهر گرد کردن مال. چنانکه عاقلی را پرسیدند که: نیکبخت کیست و بدبخت چیست؟ گفت: نیکبخت آن که خورد و کشت و بدبخت آن که مرد و هشت. حضرت موسی﵇ قارون را نصیحت کرد که: «**أحسن کما أحسن الله إلیك**»[۲] نشنید و عاقبتش شنیدی که از اندوخته به وی چه رسیدی.

کسی نیک بیند به هر دو سرای که نیکی رساند به خلق خدای
خدا را بر آن بنده بخشایش است که خلق از وجودش در آسایش است[۳]
کرامت، جوانمردی و نان دهی است مقالات بیهوده طبل تهی است[۴]
چومردان ببر رنج و راحت رسان مخنّث خورد دست رنج کسان[۵]
ز نعمت نهادن بلندی مجوی که ناخوش کند آب استاده بوی
ندانست قارون دنیا پرست که گنج سلامت به کنج اندر است[۶]

عبداللطیف بن أبوطالب الموسوي التستري[۷]

سید فاضل عالم صاحب کتاب تحفة العالَم[۸] است که در تاریخ شوشتر و ذکر مآثِر سلف خود نوشته، ابتدا کرده از حال سید اجل محدّث سید نعمة الله جزائری﵀ تا زمان

---

۱. کلیات سعدی، ص ۲۶۶.
۲. قصص (۲۸) آیه ۷۷.
۳. کلیات سعدی، ص ۲۷۹.
۴. همان، ص ۲۸۰.
۵. همان، ص ۲۷۹.
۶. همان، ص ۳۶۱.
۷. درباره دانشمند نامی میر سید عبداللطیف خان (۱۱۷۲ ـ ۱۲۲۰) ر.ک: تحفة العالم به قلم خود او؛ مکارم الآثار، ج ۳، ص ۶۷۹ـ۶۸۷؛ شجرهٔ مبارکه؛ کتاب نابغه فقه و حدیث، ص ۳۰۷.
۸. در اعیان الشیعه، ج ۳۸، ص ۸۷، به کسر لام ضبط شده که صحیح نیست و تحفة العالم در شرح خطبه معالم تألیف سید جعفر آل بحرالعلوم است.

خویش و بسیاری از حالات سکنهٔ هند در آن ذکر شده و آن کتاب را برای عم‌زادهٔ خود، سید ابوالقاسم بن سید رضی مخاطب به «میر عالم»، به عنوان ارمغان گذرانیده در اوقاتی که در هند توقف داشته و به این سبب او را به تحفة العالم موسوم نموده.

عبداللطیف بن علي بن أحمد بن أبي جامع العاملي[1]

فاضل عالم محقّق صالح فقید، تلمیذ شیخ بهائی و صاحب معالم و مدارک و غیرهم. صاحب مصنفات مانند: جامع الأخبار فی إیضاح الاستبصار و کتاب رجال و غیره، و او یکی از اساتید سید علیخان حویزی است. و والدش از اجلای تلامذهٔ شهید ثانی است و شرح لمعه را بر او قرائت کرده و جدّش شیخ احمد نیز از علما و ثقات فقها بوده، و روایت کرده از شیخ علی بن عبدالعالی.

عبدالله بن جعفر بن محمّد بن موسی بن جعفر أبو محمّد الدوریستي[2]

قاضی نور الله گفته که، او یکی از فقهای شیعهٔ امامیه است، و خود را یکی از اولاد حذیفة بن الیمان می‌دانست و در سنهٔ ۵۶۶ به بغداد آمد و مدتی در آن‌جا اقامت نمود و از احادیث ائمهٔ اهل البیت علیهم السلام که از جدّ خود محمد بن موسی فرا گرفته بود در آن‌جا روایت نمود و بعد از آن به وطن اصلی مراجعت نمود و بعد از سال ششصد به اندک زمانی وفات کرد. انتهی[3].

أقول: وفي تعليقة الأستاذ الأكبر البهبهاني عن معجم البلدان: إنه من فقهاء الإمامية، وكان يدعي أنه من أولاد حذيفة بن اليمان. انتقل في سنة ستين و خمسمائة إلى بغداد و أخذ من أحاديث أئمة أهل البيت عليهم السلام عن جده محمد بن موسى. انتهى.

---

۱. برای مزید اطلاع ر.ک: امل الآمل، ج ۱، ص ۱۱۱؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۶۰؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۲۲۵.

۲. جامع الرواة، ج ۱، ص ۴۷۹؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۰۵؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۵۹؛ ریحانة الادب، ج ۲، ص ۲۳۸؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن هفتم)، ص ۹۲۳، (قرن ششم)، ص ۱۶۲؛ اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۴۹؛ الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۲۳۳؛ مجالس المؤلفین، ج ۱، ص ۴۸۲ و ۹۵. دوریست از قریه‌های ری است. معجم البلدان، چاپ دار الکتب العلمیه بیروت، ج ۲، ص ۵۵۰.

۳. مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۹۵.

فقیر گوید که: جعفر جدّ این مرد همان جعفر بن محمد دوریستی ثقهٔ جلیل است که روایت می‌کند از شیخین و سیدین و ابن عیّاش و والد خود، و در باب «جیم» ترجمه‌اش گذشت. و بیت او از بیوت جلیله است و من زیارت کردم جزء ثانی از کتاب ارشاد شیخ مفید را که در پشت آن نوشته بود:

قرأت هذه المجلدة على سيّدنا و مولانا النقيب الإمام العالم الزاهد الصدر الكبير كمال‌الدين، جمال الإسلام، فخر العترة، سيد نقباء شمس الأئمة أبي‌الفتوح حيدر بن الصدر الكبير شرف الدين محمد بن زيد بن محمد بن محمد بن زيد بن أحمد بن محمد بن محمد بن عبيدالله العلوي الحسيني ـ صلوات الله عليه و على آبائه ـ بحق رواية عن عبدالله بن جعفر بن محمد بن موسى بن جعفر بن محمد الدوريستي، عن جدّه أبي جعفر محمد بن موسى بن جعفر، عن جده أبي عبدالله جعفر بن محمد بن أحمد بن العباس، عن المصنّف أبي عبدالله محمد بن محمد بن النعمان ﷺ فسمعه السيد الإمام العامل الصدر كمال‌الدين أبوالحسن علي بن الحسين بن علي العلوي الحسيني.

قلت: السيد حيدر بن محمد بن زيد المذكور، وهو الذي يروي عن ابن شهرآشوب و تقدم اسمه الشريف وذكره «ح مل» في «مل»(۱).

عبدالله بن حرب بن مهزم بن خالد القزاز العبدي

أبوهفان مشهور في أصحابنا، امام في اللغة، له شعر في المذهب. و بنو مهزم بيت كبير في البصرة في عبدالقيس، وله كتاب شعر ابي طالب بن عبدالمطلب ﷺ و أخباره و كتاب طبقات الشعراء، و كتاب أشعار عبدالقيس و أخبارها، له ترجمة في «جش». قال في «كملة»: و نسخة كتاب شعر أبي طالب موجودة في خزانة آل السيد عيسى البغدادي سوق العطارين ببغداد كتبت عن نسخة في آخرها: كتبه عفيف بن أسعد لنفسه ببغداد في محرم سنة ۳۸۰ من نسخة بخط الشيخ أبي‌الفتح عثمان بن جنّي. قال: وعارضته به وقرأته عليه.

---

۱. ر.ک: امل الآمل، ج ۲، ص ۱۰۸.

عبدالله بن الحسين التستري[۱]

عزّالدين والشيخ الأجل، مروّج الملّة والدين و مربّي الفقهاء والمحدّثين، و تاج‌الزهاد والناسكين، جامع المعقول و المنقول، مجتهد في الفروع والأصول ـ أعلى الله مقامه و ضاعف إكرامه ـ جلالت شأنش زياده از آن است كه ذكر شود.

في «مل»: كان من أعيان العلماء والفضلاء والثقات، روى عن الشيخ نعمة‌الله[۲] بن أحمد بن محمد بن خاتون العاملي، عن الشيخ علي بن عبدالعالي العاملي الكركي. مات سنة ۱۰۲۱. انتهى[۳].

مجلسی اول در شرح مشیخهٔ فقیه در ترجمهٔ او فرموده: شیخ ما و شیخ طایفهٔ امامیه در عصر خویش، علاّمهٔ محقّق مدقق زاهد عابد ورع، بیشتر فواید این كتاب از افادات اوست. رسید در علم اخبار و رجال و اصول به مرتبه‌ای كه زاید بر آن نیست. و از برای اوست تصانیفی از جمله تتمیم شرح شیخ نورالدین علی بر قواعد حلّی[۴] (در هفت جلد). از مطالعه آن دانسته می‌شود مرتبهٔ فضل و تحقیق و دقت او، و او از برای من به منزلهٔ پدر مهربان بود، بلكه چنین بود نسبت به تمام مؤمنین. وفات كرد ـ رحمه الله تعالی ـ در دههٔ اول محرم الحرام و روز وفاتش به منزلهٔ روز عاشورا بود، و نماز گذاشت بر جنازهٔ او قریب صد هزار نفر و ما ندیدیم مثل این اجتماع از برای دیگری از فضلا[۵]. و در جوار إسماعیل بن زید بن الحسن دفن شد و بعد از یک سال

---

۱. برای اطلاعات گسترده‌تر ر.ک: امل الآمل، ج ۲، ص ۱۵۹؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۲۳۳؛ اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۴۸؛ الكنی و الالقاب، ج ۲، ص ۱۱۹؛ ریحانة الادب، ج ۱، ص ۳۳۴؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۶ ص ۴۴؛ الذریعه، ج ۵، ص ۶۵، ج ۷، ص ۲۷۳، ج ۱۱، ص ۴۷، ج ۱۵، ص ۷۵ و ج ۲۵، ص ۱۱۰؛ لغت‌نامه دهخدا، «عبدالله»، ص ۷۱؛ تاریخچه محله خواجو، ص ۳۵ـ۵۲؛ مقاله آقای سید مصلح‌الدین مهدوی؛ تذكرة القبور یا دانشمندان و بزرگان اصفهان، ص ۴۹۰؛ خاتمهٔ مستدرك، ج ۲، ص ۲۰۱.

۲. اجازه او در بحار الأنوار، ج ۱۰۶، ص ۹۴، چاپ شده است.

۳. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۵۹.

۴. نام آن، جامع الفوائد است كه تتمه جامع المقاصد كركی است ر.ک: الذریعه، ج ۵، ص ۶۵، ت ۲۶۰.

۵. شیخ مرحوم در «خک» از عالم آرا نقل كرده كه: مولانا عبدالله تستری در روز جمعه ۲۴ محرم سنه ۱۰۲۱ مریض شد و در شب یک‌شنبه ۲۶ نزدیک به صبح بعد از ادای نوافل لیلیهٔ خود بیرون رفت از اطاق كه ←

جنازهٔ او را حمل کردند به کربلا در حالتی که تغییر نکرده بود جنازهٔ او، و از برای آن بزرگوار کرامت‌های بسیار بوده از آنچه دیدم و شنیدم. و قرائت کرده بود بر شیخ طایفه، ازهد مردم در عهد خود، مولانا احمد اردبیلی و بر شیخ اجل احمد بن نعمت الله عاملی و بر پدرش نعمت‌الله، و از هر دو اجازه گرفته، و اجازه به من داده چنانکه ذکر کردم در اول کتاب[1]. و ممکن است گفته شود انتشار فقه و حدیث از او بوده و اگر چه غیر او از علما نیز بوده‌اند، لکن شغل آنها زیاد بوده و مدت درسشان کم، به خلاف این شیخ که مدت اقامتش در اصفهان قریب چهارده سال بوده بعد از حرکت او از کربلای معلّا به اصفهان، و زمانی که به اصفهان تشریف آورد از داخل و خارج پنجاه نفر طلبه نبود، و در وقت وفاتش زیاده از هزار نفر از فضلا و طلبهٔ علم بود و ممکن نیست در این مختصرات[2]. انتهی.

و سید مصطفی تفریشی در نقد الرجال در وصف او گفته: شیخ و استاد ما علّامه محقّق مدقق جلیل القدر، عظیم المنزله، یگانهٔ عصر و اورع اهل زمان خود، ندیدم احدی راکه اوثق از او باشد، مناقب و فضایلش احصا نمی‌شود، روزها صائم و شب‌ها به عبادت قائم است، و بیشتر فواید این کتاب و تحقیقات آن از اوست ـ جزاه الله [عنّی] أفضل جزاء المحسنین ـ از برای اوست کتبی از جمله شرح قواعد حلّی. انتهی[3].

← ملاحظه کند صبح شده یا نشده؛ چون برگشت بر زمین افتاد و اجل او را مهلت نداد که تکلمی کند که روحش به ملأ اعلا پیوست پس شرحی از کمالات و تقوای او نقل کرده آنگاه گفته که: روز وفات او نوحه‌گری مردم بر او بسیار بود و اشراف و اعیان سعی می‌کردند که به جهت تبرک و تیمن دست خود را به زیر جنازه او برسانند و ممکنشان نبود از کثرت جمعیت و ازدحام مردم، پس جنازه نازنین او را آوردند به مسجد جامع عتیق اصفهان و به آب چاه او را غسل دادند و سید داماد با جماعتی بر او نماز خواندند. آنگاه او را امانت گذاشتند در امام زاده اسماعیل، بعدها نقل [منتقل] کردند به مشهد ابوعبدالله الحسین ﷺ. انتهی. تاریخ عالم آرا، ج ۲، ص ۸۵۹؛ خاتمهٔ مستدرک، ج ۲، ص ۲۰۸.

و محدّث جلیل سید نعمت‌الله جزائری در شرح صحیفه کامله نقل کرده که: یکی از مجتهدین در خواب دید مرحوم آخوند ملاعبدالله شوشتری را بعد از فوتش که در هیأت نیکو و مکانی عالی است. پس از سبب آن پرسید. فرمود: سببش آنکه وقتی در دستم سیبی بود و از مسجد جامع اصفهان بیرون می‌آمدم پس طفلی در راه به من برخورد پس آن سیب را در دست او گذاشتم پس خوشحال شد و به من دادند آنچه را می‌بینی و گمانم این که گفت آن طفل یتیم بود (منه عفی عنه).

۱. روضة المتقین، ج ۱، ص ۲۱.

۲. همان، ج ۱۴، ص ۳۸۲.

۳. نقد الرجال، چاپ جدید، ج ۳، ص ۹۹.

و صاحب حدائق المقربين نقل کرده که، مولانا روزی به زیارت شیخ بهائی آمد و مدت یک ساعت نزد شیخ بود تا آن که مؤذن اذان گفت. شیخ به مولانا گفت که: همین‌جا نماز بخوانید تا ما هم به شما اقتدا کنیم و به فیض جماعت برسیم. مولانا تأملی کرد و قبول نکرد که نماز را در منزل شیخ بخواند، بلکه برخاست به سوی منزل خویش آمد. بعضی از اصحاب آن بزرگوار خدمتش عرضه داشت که: چگونه خواهش شیخ را اجابت نفرمودید و نماز در خانهٔ شیخ نخواندید، با شدّت اهتمام شما به نماز در اول وقت. فرمود: قدری تأمل کردم در حال خود دیدم حالم چنان نیست که اگر شیخ پشت سر من نماز بخواند فرقی نکند، بلکه تغییر پیدا می‌کند لاجرم اجابت نکردم.

و نیز نقل شده از آن بزرگوار که: پسرش ملا حسنعلی[1] را بسیار دوست می‌داشت. وقتی پسرش مریض شد مرض سختی، مولانا به مسجد رفت برای نماز جمعه با حواس متفرق، چون شروع کرد به سورهٔ منافقین و به این آیه رسید ﴿یا أیّها الّذین آمنوا لا تلهکم أموالکم ولا أولادکم عن ذکر الله...﴾[2] این آیه را مکرر کرد بعد از نماز سبب تکرار را از آن جناب پرسیدند، فرمود: چون به این موضع از سوره رسیدم یادم از پسرم آمد پس مجاهده کردم با نفس خود، به تکرار این آیه، تا آن که فرض کردم او را مرده و جنازهٔ او را در مقابل چشم خود، پس از آیه گذشتم[3].

و عبادت آن جناب به مرتبه‌ای بود که فوت نمی‌شد از او چیزی از نوافل، و صائم الدهر بود و حاضر می‌کرد در نزد خود، در جمیع شب‌ها جماعتی از اهل علم و صلاح را و مأکول و ملبوسش در مرتبهٔ قناعت به سهل‌تر وجهی بود و با این که صائم الدهر بود اغلب خوراکش مطبوخ غیر از گوشت بود.

و نقل شده که: عمامه‌ای خرید به چهارده شاهی و چهارده سال آن عمامه را بر سر داشت. و ملامحمدتقی مجلسی نقل کرده که، روزی در خدمت ایشان رفتیم به

---

۱. این عالم جلیل در سال ۱۰۷۵ رساله‌ای در حرمت نماز جمعه نوشت و برخلاف نظر پدر دانشمند خود که قائل به وجوب عینی آن بود اظهار نظر کرد.

۲. منافقون (۶۳) آیه ۹.

۳. ر.ک: سفینة البحار، ج ۲، ص ۱۳۱؛ الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۱۰۷.

زیارت شیخ ابوالبرکات واعظ در جامع عتیق اصفهان، و آن شیخی بود معمر که سنش به حدود صد رسیده بود. همین که جناب مولانا به مجلس او وارد شد و با هم تکلم کردند، شیخ ابوالبرکات گفت که، من روایت می‌کنم از آشیخ علی محقّق کرکی بدون واسطه و اجازه دادم به جنابت که روایت کنی از من، از محقّق کرکی پس امر کرد که، کاسهٔ شربت قندی آوردند و خدمت مولانا گذاشتند، مولانا را چون نظر بر آن آب قند افتاد فرمود: این مال مریض است و من که مریض نیستم. شیخ ابوالبرکات گمان کرد که، مولانا از جهت زهد خود این را فرمود، لاجرم آیهٔ ﴿قل من حرّم زینةَ الله﴾[1] خواند پس گفت: شما رئیس مؤمنین می‌باشید و امثال این نعمت‌ها خلق شده به جهت امثال شما. مولانا فرمود که، مرا معذور دارید در این کلام همانا تا به حال من گمان می‌کردم که آب قند را نمی‌آشامد مگر مریض[2].

«ضا»: وجدت بخطّ جدّي المتبحّر المبرور، السيّد أبي‌القاسم جعفر على حاشية أربعين سميّنا العلاّمة المجلسي﵀: إنّ المولى الفاضل التّقي، الورع المتّقى، مولانا عبدالله التستري ـقدس الله لطيفه ـكان يقول لابنه، وهو يعظه: يا بنيّ، إني بعدما أمرني مشايخي ـرضوان الله عليهم ـبجبل عامل بالعمل برأيي ما ارتكبت مباحاً بل ولا مندوباً إلى الآن، حتى الأكل والشّرب والنّوم والنِّكاح أو الجماع، وكان يعدّ ذلك بأصابعه، وكان لفظ النكاح أو لفظ الجماع رابع ماعدّه بأصبعه، وهو﵀ أصدق من أن يتوهم في مقاله غير مخلّ الحقيقة او محض الحقيقة. انتهى[3].

و بالجمله: این شیخ جلیل ترویج بسیار از مذهب کرده و او باعث شد که شاه عباس وقف کرد موقوفات معروفهٔ چهارده معصوم را و بنا کرد مدرسهٔ ملا عبدالله را به جنب میدان نقش جهان و مدرسهٔ مولا لطف الله را و برهه‌ای از زمان در مشهد مقدس بود به جهت عمارت روضهٔ منوره و از مؤلفات آن جناب است به غیر از شرح قواعد، شرح الفیهٔ شهید و حاشیه بر آن و بر شرح مختصر عضدی و بر ارشاد علّامه

---

۱. اعراف (۷) آیه ۳۲.

۲. روضات الجنات، ج ۴، ص ۲۳۸.

۳. همان.

و رسالهٔ فارسیه در وجوب صلاة جمعه.

و مخفی نماند که: این بزرگوار غیر از ملا عبدالله شوشتری[1] مقتول است که ترجمهٔ او موافق آنچه در عالم آراست چنین است، فرموده: مولانا عبدالله شوشتری مقتول، مولد شریفش دار الملک شوشتر است. در اوایل حال مدّتی در بلدهٔ شیراز، که آب و هوایش فضل پرور است به کسب علوم منقول مقصور بوده، متوجه سفر عربستان گشت به صحبت بسیاری از فضلا و دانشمندان آن دیار، خصوصاً فقهای جبل عاملی رسیده، در اصول شرائع و ارشاد مسترشدین درجهٔ کمال یافت. و از آن‌جا به اردُوی معلّا آمده بعد از استسعاد به سعادت بساطبوسی شاه جنّت مکان، رخصت توطن مشهد مقدّس معلّا و مجاورت روضهٔ متبرّکهٔ حضرت امام الجن و الانس حاصل نموده مدّتی در آن مکان شریف ـ که مهبط انوار الهی و فیوضات نامتناهی است ـ به افادهٔ علوم و هدایت و ارشاد خلق الله و ترویج شریعت غرّا و امر به معروف و نهی از منکر قیام می‌نمود و گاهی در جمعات متوجه وعظ گفتن شده، جمعی کثیر در مجلس موعظهٔ او مستفیض گشته، از برکات انفاس قدسیه‌اش بسیاری از خلق الله از مسلک غفلت و غوایت عدول نموده به شاه‌راه هدایت و آگاهی می‌رسیدند.

بالجمله: همگی اطوار حمیده‌اش، پسندیدهٔ اکابر و اصاغر، در اوان جلوس سعادت مأنوس حضرت اعلی شاهی ظل اللهی، اکثر اوقات در مشهد مقدس به نصایح ارجمند آن حضرت پرداخته موجب مزید آگهی می‌شد و همواره منظور انظار شفقت شاهانه بود تا آن که در سال اودئیل[2] سنهٔ ۹۹۷ هجری ـ که آن بقعهٔ متبرک چنانکه در صحیفهٔ دوم این جریدهٔ اقبال در محلّ خود تحریر خواهد یافت به دست ازبکیّه [در] آمده ـ جناب مولانا را گرفته به ماوراء النّهر بردند. میانهٔ او و علمای آن ولایت، مباحثات و مناظرات واقع شد، با وجود آن که به شعار اهل بیت علیهم السلام تقیّه کرده

---

۱. صاحب تذکره شوشتر، ص۵۳ آن دو را به هم اشتباه کرده و یکی دانسته است.

۲. در تاریخ عالم آرای عباسی با تصحیح دکتر محمد اسماعیل رضوانی، ج ۱، ص۲۴۵ در کروشه [سیچقائیل] مطابق سنهٔ فوق ثبت شده است.

خود را شافعی باز نموده خبائث ماوراء النهر و متعصبان مذهب حنفی در قتل او غلو کرده آن عالم سعادت کیش خیراندیش را بابوکده[1] خنجر و قلمتراش به درجهٔ بلند شهادت رسانیدند و به آن اکتفا نکرده جسد شریفش را در میدان بخارا به آتش بیداد سوختند[2]. رحمة الله علیه.

عبدالله بن الحسین الیزدی[3]

فاضل کامل عالم جلیل منطقی امامی ـ نوّر الله مرقده السامی ـ صاحب حاشیه بر تهذیب ملا سعد تفتازانی معروف به «حاشیهٔ ملا عبدالله»[4]، و حاشیه بر حاشیه خطائی، و حاشیه بر شرح شمسیه، و حاشیه بر استبصار وغیر ذلك. شریک بوده با مولانا احمد اردبیلی در درس، و قرائت کرده براو صاحب معالم و مدارك و تلمذ کرده او نیز نزد آن دو بزرگوار در علوم شرعیه.

و از «فه» نقل شده که، در وصف او گفته: عبدالله بن الحسین الیزدی استاد شیخ بهاء الدین، کان علّامة زمانه لم یدانه أحد فی العلم والورع وله مؤلفات مفیدة کثیرة کشرح القواعد فی الفقه و شرح العجالة و التهذیب فی المنطق وغیر ذلك، و در «ضا» از احسن التواریخ حسن بیک روملو نقل کرده که، وفات کرد ملا عبدالله یزدی در عراق عرب در اواخر دولت شاه طهماسب صفوی سنهٔ ۹۸۱.[5]

---

۱. در تاریخ عالم آرای عباسی چاپ رضوانی «بابکده و قلمتراش» است.

۲. از تاریخ روضة الصفویه نقل است که عبدالله خان ملک ازبک که در بخارا بود، پسرش عبدالمؤمن خان را ـ که حاکم بلخ بود ـ به مشهد مقدس فرستاد و آن ملعون مشهد را به قهر و غلبه گرفت و قتل جمیع من فی تلك البلدة و جلس علی صفة امیر علی شیر بها و امر بکسر باب الروضة و قتل من فیها أخذت الازبکیة فی حوالی الروضة المولی الجلیل خاتم المجتهدین المولی عبدالله التستری (علی بن المؤلف ﷺ). نیز ر.ک: روضة الصفویة، ص ۶۸۴ و کتاب روابط صفویه و اوزبکان.

۳. عالم آرای عباسی، ص ۱۱۸ و ۱۱۹ (چاپ دکتر رضوانی)، ج ۱، ص ۲۴۴ـ۲۴۵؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۶۰؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۲۲۸؛ اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۵۳؛ الاعلام، ج ۴، ص ۲۰۱؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۶، ص ۳۹؛ الذریعه، ج ۶، ص ۳۶ و ۱۱۵، ج ۷، ص ۱۴۵ و ج ۸، ص ۹۸؛ لغت نامه دهخدا، «عبدالله»، ص ۷۱؛ سلافة العصر، ص ۴۹۱؛ ماضی النجف و حاضرها، ج ۳، ص ۳۸۴؛ احسن التواریخ، ج ۱۲، ص ۴۵۸؛ سفینة البحار، ج ۲، ص ۱۳۲؛ معارف الرجال، ج ۲، ص ۴؛ خلد برین، ص ۴۴۳.

۴. روضات الجنات، ج ۴، ص ۲۳۰.

۵. حواشی این کتاب را در «کتابشناسی کتب درسی حوزه» معرفی کرده‌ایم.

عبدالله بن حمزة بن عبدالله الطوسي[۱]

الشيخ الفقيه العالم ابوطالب نصيرالدين عظيم‌الشأن جليل القدر، از اعيان علماى امامیه است، و تلميذ او قطب كيدرى او را مدح بليغ كرده. و از براى اوست مؤلفاتى كه علّامه، از پدرش، از شيخ حسين بن رده، از او نقل مى‌كند، و در رياض فرموده كه: ديدم من از مؤلفات او كتاب الوافى بكلام المثبت والنافى ـ و آن كتاب مختصرى است. و اين ابن حمزه غير از ابن حمزه صاحب وسيله است.

عبدالله بن شاه منصور القزويني مولداً، الطوسي مسكناً[۲]

معاصر «ح مل» فقيه محدّث صاحب شرح الفية ابن مالک به فارسى و رساله‌اى در اثبات امامت أميرالمؤمنين عليه السلام موسوم به غديريه. و او معروف بوده بـه مـلا عـبدالله و تدريس مى‌كرده در يكى از مدارس مشهد مقدس و تلمذ كرده بر علّامه مجلسى رحمه الله.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

عبدالله الشبّر لحسيني الكاظمي[۳]

السيّد العالم المحدّث الجليل الفقيه الخبير المتتبع النبيل، العالم الربّاني، المشتهر في عصره بالمجلسي الثاني ابن محمد رضا العلوى تـلميذ مـرحـوم آشـيخ جـعفر و آسيد على صاحب رياض و شيخ احسائى و آميرزا محمد مهدى شهرستانى و مـحقّق

---

۱. در مورد ابـن حـمزة ر.ک: امـل الآمـل، ج ۲، ص ۱۶۱؛ اعيان الشيعه، ج ۸، ص ۴۹؛ طبقات اعلام الشيعه، (قـرن ششـم)، ص ۱۶۳؛ ريـحانة الادب، ج ۷، ص ۴۸۰ و ج ۶، ص ۱۸۸؛ الذريعه، ج ۲، ص ۴۸۷ و ج ۲۵، ص ۱۵۱ و ۵۱۶.

۲. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۶۱.

۳. در مورد مرحوم شبّر (۱۱۸۸ ـ ۱۲۴۲) ر.ک: اعيان الشيعه، ج ۸، ص ۸۲؛ طبقات اعلام الشيعه، ج ۲، ص ۷۷۷؛ الكنى و الالقاب، ج ۲، ص ۳۵۳؛ مكارم الآثار، ج ۴، ص ۱۱۶۴؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۲۶۱؛ معجم المـؤلفين العـراقـيين، ج ۶، ص ۱۱۸؛ الذريـعه، ج ۱، ص ۲۸۶، ج ۲، ص ۵۲، ج ۵، ص ۷۱ و ج ۱۸، ص ۵۸؛ لغت‌نامه دهخدا، «شبّر»، ص ۲۱۷؛ ماضى النجف و حاضرها، ج ۲، ص ۳۱۹ و ج ۳، ص ۱۳۶؛ الغدير، ج ۴، ص ۱۹۰؛ مستند ترين و كامل ترين شرح حال وى را دو نفر از شاگردانش به نام‌هاى محمد بن مال‌الله بن معصوم (مقدمهٔ الاخلاق) و عبدالنبى كاظمى (تنقيح المقال، ج ۲، ص ۲۱۲) نوشته‌اند، النفحات القدسية، ص ۲۴۴.

قمی و غیره. صاحب تصانیف کثیرهٔ نافعه در تفسیر و حدیث و فقه و اصول مانند شرح مفاتیح (در هشت جلد) که مجموعش دویست و سی و سه هزار بیت می‌شود، و شرح مختصر آن موسوم به المصباح الساطع صد هزار بیت، جامع المعارف و الأحکام در اخبار در مجلدات کبار شبیه بحارالأنوار، مختصر آن، مختصر دیگر آن، مثیر الأحزان فی تعزیة سادات الزمان، چند کتاب در مزار، چند کتاب در تسلیهٔ حزین، چند کتاب در اصول دین، چند کتاب در اخلاق[1]، شروحی بر دعای سمات. و بر زیارت جامعه[2] و بر خطبهٔ حضرت زهراﷺ سه تفسیر قرآن کبیر و متوسط و صغیر، کتاب مطلع النیرین فی لغة القرآن و حدیث احد الثقلین، طب الأئمهﷺ[3]، شرح نهج‌البلاغه، کتب بسیار در فقه و عبادات، رساله‌ای در نجوم به حسب شرع، رساله‌ای در عمل یوم و لیله، مصباح الأنوار در شرح احادیث. و من زیارت کردم یک مجلد آن را که شرح کرده بود صد و شصت حدیث را، و جمله از کتاب‌های فارسیه علاّمهٔ مجلسی را تعریب فرموده؛ مانند حلاء العیون، و تحفة الزائر، و زاد المعاد. و این احقر نیز در ایّام مجاورت خود در نجف اشرف به جهت اعراب؛ زاد المعاد و تحفه را تعریب کردم؛ چون مطلع شدم که این بزرگوار این امر را اقدام فرموده به حال خود باقی گذاشتم لاجرم ناقص ماند.

و بالجمله: کتاب‌های این سید جلیل متجاوز از پنجاه مجلد است، و شیخ مرحوم [حاج میرزا حسین نوری] در دارالسلام اسامی آنها را با عدد أبیات آنها ذکر فرموده[4]، و نقل نموده از شیخ اجل محقّق مدقق آشیخ اسدالله صاحب مقابس الانوار که وقتی داخل شد بر سیّد مذکور و تعجب کرد از کثرت تصنیفات او و قلّت تصنیفات خود با آن فهم و استقامت و اطلاع و دقت که حق‌تعالی به او مرحمت فرموده بود. سرّ آن را از

---

۱. کتاب الاخلاق ایشان توسط آقای محمدرضا جباران به فارسی ترجمه و توسط انتشارات هجرت قم به چاپ رسیده است.

۲. این کتاب، الانوار اللامعة فی شرح الزیارة الجامعة نام دارد که توسط آقای عباسعلی سلطانی گلشنجی به نام با اختران تابناک ولایت به فارسی ترجمه و منتشر شده است.

۳. این کتاب بارها به چاپ رسیده است از جمله در سال ۱۴۱۰ هـ.ق. در مکتبة الألفین کویت.

۴. دارالسلام، ج ۲، ص ۲۵۰؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۱۲ـ۲۱۳؛ مقدمة الاخلاق، ص ۵ـ۱۷.

سیّد پرسید. سید گفت که، کثرت تصانیف من از توجه امام همام حضرت موسی بن جعفر﵇ است؛ چه آن که من آن حضرت را در خواب دیدم که قلمی به من داد و فرمود: بنویس! از آن وقت من موفق شدم به تألیف[۱]. پس هرچه از قلم من بیرون آمده از برکت آن قلم شریف است[۲].

فقیر گوید که، امر چنین است که سید فرموده؛ چه آن که این احقر نیز هرگاه متوسل به سادات خود می‌شوم توفیقی عظیم در خود می‌بینم و قلمم جاری می‌شود، و الّا گاهی شود که ماه‌ها بر من بگذرد که یک کُرّاس [چند برگ] نتوانم نگاشت. پس تمام آنچه نگاشته‌ام از برکات اهل‌بیت اطهار ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ است.

هر بوی که از مشک و قرنفل شنوی　　از دولت آن زلف چو سنبل شنوی

و بالجمله: قبر شریفش چنانکه در هدیة الزائرین نوشته‌ام واقع است در کاظمین در رواق حرم مطهّر در حجره‌ای که قریب به باب القبله است در یمین کسی که داخل شود. و از نخبة المقال معلوم می‌شود که این سید جلیل اجازه داده به والد او، چنانکه فرموده:

و ابن الرضا الشبر ذو المحامد　　صنّف مكثراً أجاز والدي

و سید محمد رضا[۳] والد صاحب ترجمه، سیدی جلیل القدر عالی الهمه بوده. صاحب «کمله» گفته که، خبر داد مرا شیخ محمد حسن آل یس از فضل و کرم سید محمّدرضا شبّر و گفت: سخاوتش به مرتبه‌ای بود که سائل را محروم نمی‌کرد و بسا بود که جبّهٔ خود را، که ماهوت بود، گرو می‌گذاشت به جهت ادای حاجت سائل هرگاه چیزی نداشت که به او دهد. و سیدی بود عالی همّت، کثیر السعی در قضای حاجت اخوان. وفات کرد در کاظمین در حدود سنهٔ ۱۲۳۰.

---

۱. بر اساس گزارشی دیگر، رمز سرعت تصنیف مرحوم شبّر عنایت امام حسین﵇ بوده است. ر.ک: مقدمهٔ الاخلاق، ص ۱۱.

۲. در مقدمه کتاب الجواهر الثمین او نام ۱۶۷ اثرش به ترتیب حروف الفباء ذکر شده است.

۳. ر.ک: الکرام البرره، ج ۲، ص ۵۶۶؛ مقدمه تفسیر الجوهر الثمین، ص ۱۵.

عبدالله بن صالح بن جمعة السيماهيجي، البحراني[۱]

شیخ محدّث متتبع خبیر ماهر شاعر صالح و عالم عامل و فاضل کامل، صاحب مؤلفات کثیره، مانند جواهر البحرین فی احکام الثقلین مرتب کرده در آن اخبار اربعه را به نهجی غیر از نهج وافی و وسائل، و کتاب صحیفه علویه، جمع کرده در آن ادعیه مولای ما أمیرالمؤمنین علیه السلام و سایر مناجات و عوذه و احراز آن حضرت را. و شیخ ما مرحوم ثقة الاسلام نوری حاجی میرزا حسین ـ نوّر الله مرقده ـ استدراک آن کرده و جمع نموده آنچه از قلم ایشان ساقط شده و نامیده آن را به صحیفهٔ ثانیه و دیگر از کتاب‌های اوست: مصائب الشهداء، و مناقب السعداء و ریاض الجنان المشحون باللؤلؤ والمرجان به منزلهٔ کشکول، و رساله‌ای در احقیت زوج به زوجه در تغسیل و نماز بر او از پدر و برادر و غیرهما، و رسالهٔ در اثبات توحید در ثلث وتر، و رساله‌ای در مسألهٔ تغسیل النبی صلی الله علیه و آله بسبع قرب من بئر غرس، و رساله در جواب دو مسأله: یکی افضلیت نماز راتبه ـ و لو قضاءً ـ بر تعقیب؛ و دیگر جواز تنفل ما بین نماز فجر و طلوع شمس، و منظومهٔ موسومهٔ به تحفة الرجال، و زبدة المقال در علم رجال، و کتابی در شرح اسانید من لایحضره الفقیه، و رسالهٔ در شرح حدیث مشکل از اصول کافی در اسماء الله، و منظومهٔ اثنی عشریه صلاتیه بهائیه، و المسائل الحسنیه، إلی غیر ذلك من الرسائل[۲] الکثیره.

و این شیخ عابد و ورع، در امر به معروف و نهی از منکر شدید بود و بسیار جواد و کریم و سخی بود و پیوسته ملازمت تدریس و مطالعه وتصنیف داشت و چون

---

۱. برای مزید اطلاع ر.ک: انوار البدرین، ص ۱۷۰؛ اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۵۳؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۲۴۷؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۶، ص ۶۳؛ ریحانة الادب، ج ۳، ص ۷۰؛ الاعلام، ج ۴، ص ۲۲۵؛ الذریعه، ج ۱، ص ۳۰۲، ج ۵، ص ۲۰۳، ج ۶، ص ۴۸، ج ۱۵، ص ۲۲، ج ۱۶، ص ۹۷ و ج ۲۳، ص ۲۱۰؛ لغت نامه دهخدا، «عبدالله»، ص ۷۲؛ الاسناد المصفی، ص ۳۴؛ لؤلؤة البحرین، ص ۹۶؛ مصفی المقال، ص ۲۴۸؛ مشاهیر شعراء الشیعه، ج ۳، ص ۵۱.

۲. وله ایضاً رسالة کتبها فی خراسان ـ علی مشرفها السلام ـ فی الرد علی ملا سلمان بن ملا خلیل القزوینی فی تحقیق الشر والرهط الذی تجب علیهم صلاةالجمعه و کتاب من لایحضره النبیه فی شرح من لایحضره الفقیه (علی بن المؤلف) رحمه الله.

خوارج بر بلاد بحرین غلبه کردند متوطن در بهبهان شد و در همان جا وفات کرد، در شب چهارشنبه نهم جمادی الآخره سنهٔ ۱۱۳۵. و او اخباری صرف بود و در مقدمهٔ کتاب ریاض الجنان[1] بعد از فراغ از دیباجهٔ آن، قصیده‌ای در مدح حدیث و اهل آن و ذم اجتهاد فرموده که از جملهٔ آن این چند بیت است:

بالعِلمِ يُرفَعُ قَدرُ كلّ وضيع ... وَالجَهل يَكسِر شأن كُلِّ رَفيعِ

وَالعِلمُ فَرض لَيسَ يَعْذَرُ واحِدٌ ... فِي تَرْكِ مَأخَذِهِ وَفي التَّضييعِ

لكِنَّه ليسَ الّذِي قد شَاعَ في ... هَذا الزّمان بِمنطِقٍ وَبديع

أو حِكمَةٍ نَظَرِيَّةٍ وسَفاسِطٍ ... مِن فَيلسُوفٍ كافرٍ مَخْدُوع

أو غَيرَ ذٰلِكَ مِن عُلوم لَمْ تَكُنْ ... وَصَلَتْ لَنَا مِنْ خَالِص اليُنبُوع

عَيْنُ النُّبوَّةِ وَالحَياةِ لِوارِدٍ ... وربيع كُلِّ حَديقَةٍ وَربيع

وَالله مَا العلمُ الصَّحيحِ سِوى الّذي ... قد جاء بِالْمَنْقُولِ وَالمَسمُوع

عِلْمُ الحَديثِ هُوَ الّدليلُ وغيرُهُ ... جَهلٌ وليسَ الجَهلُ بالمَتبُوع

لله دَرُّ جَماعة صَرَفُوا البَقَاء ... والعُمرَ في أصلٍ لَهُ وفرُوع

مِثلُ الكُلَينى والصَّدوقِ وشَيخِهِ ... والشَّيخ وَالصَّفّارِ وابْنِ بَزيع

وَالْقائِلِينَ بِقَولِهِم لاسِيَّما ... الثِّقَةَ المُؤيَّد رَأس كُلِّ مطيع

النِّعمةَ العُظمَى عَلَى مَن بَعدَهُ ... والحُجَّة المَنصوب بالتَّوقيعِ

كَشَفَ الضَّلالَةَ نُور بُرهَان الوَفا ... عَلَمُ الهِدَايَة مُبْطِلُ التَّلمِيع

الفَاضل الحُرّ الأمين العَاملى ... المَشهُور ذى التشديد والتَّشنيع

الاسترابادى والحرُّ الّذي ... خَلُصَت مَزاياهُ من التَّقريع

جَمَعَ النُّصوصَ المُعْجِزات هدايةً ... وَ وَسائِلاً كَجَواهر التَّرصيع

وَاليَلْمَعى الشَّهم والطّود الّذى ... خَضَعَت له أطوادها بِخُضوعِ

المُحسن بن المُرتضى المَرضِيّ با ... لوَافي وبالصّافي وبالمَجموعِ

---

۱. ریاض الجنان به نقل از روضات الجنات، ج۴، ص۲۵۲ـ۲۵۳.

يـــاكَـثَّر الرَّحـمانُ مـن أمـثالهم في كُـلِّ ربـعٍ فـي الوَرىٰ ورُبُـوع

إلى تمام خمسة و أربعين بيتاً، كلها في تنقيح هذه المرحلة.

عبدالله بن عباس البحراني[1]

عالم، فاضل، فقيه، و محدّث كامل، ورع زاهد، بقية علماء السلف في العلم والعمل، كثير العبادة، له شرح المختصر النافع، وتفسير القرآن، مختصر، و منية الراغبين في فقه الطـهارة والصلاة، وشرح على شرح السيوطى على الالفية، وعرض له رمد فذهبت عيناه ولم تختلف حاله في كلّ ماكان عليه، حتى في التصنيف، كان يملى على تلامذته ومـمّا أمـلاه كـتاب معتمد السائل فى الفقه، ثمّ عالج عينيه فبرءت واحـدة مـنها. قـرأ عـلى الشـيخ حسـين آل عصفور، و على أبيه الشيخ حسن. «كمله».

عبدالله بن علي بن أحمد البحراني

شیخ عالم کامل حکیم فاضل، صاحب رسایل متعدّده در مـعقول. در سـنهٔ ۱۱۴۸ سال جلوس نادر شاه ـ که مطابق بوده با کلمهٔ «الخیر فیما وقع»، یا «لاخیر فیما وقع» ـ در شیراز وفات کرد و در جوار شاه چراغ به خاک رفت. و این شیخ یکی از مشـایخ صاحب لؤلؤه و شیخ احسائی است، و روایت می‌کند از محقّق بحرانی شیخ سـلیمان ماحوزی.

عبدالله بن علي بن زُهرة الحسيني الحلبي[2]

سیّد عالم فاضل فقیه محقّق ثقه، صاحب التجرید در فقه، و کتاب تبیین المحجة فی کون الإجماع الإمامیة حجه، و کتاب التبیین لمسألتی الشـفاعة و عـصاة المسـلمین، و جواب‌های مسائلی، و رسائلی در فقه.

---

۱. علماء البحرین، ص۴۰۵؛ انوار البدرین، ص۲۳۳.

۲. امل الآمل، ج۲، ص۱۶۲؛ اعیان الشیعه، ج۸، ص۶۲؛ ایضاح المکنون، ج۱، ص۲۲۵ و ۲۲۸؛ تنقیح المقال، ج۲، ص۲۰۰؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج۶، ص۸۸

عبدالله بن عيسى التبريزي الأصفهاني[۱]

العالم الفاضل المتبحر النحرير والنقّاد المضطلع الخبير البصير الّذي لم يـر مـثله فـي الاطلاع على أحوال العلماء ومؤلفاتهم بديل ولانظير، تلميذ العـلاّمة المـجلسي﵀ ومـن جملة فضلاء حضرته المقدسة، بل بمنزلة خازن كتبه، وكان﵀ مشتهراً بـ«الأفـندي»؛ لأنّـه لمّا حجّ إلى بيت الله حصل بينه وبين الشريف مـنافرة فسـار إلى قسـطنطنية وتـقرب إلى السلطان إلى أن عزل الشريف ونصب غيره و من يومئذ اشتهر بـ«الأفندي»، وهو مؤلّف كتاب رياض العلماء وحَياض الفضلاء من العامة والخاصة في عشر[۲] مـج دات، رأيت بـعضها بخطه الشـريف، ومـنزلته فـي هـذا الفـن مـنزلة جـواهـر الكـلام فـي الفـقه، وله أيـضاً الصحيفة الثالثة وهي أدعية الإمام سيد الساجدين ـ صلوات الله عـليه ـ الخـارجـة مـن الصحيفة المشهورة، وأختها وهي الثانية التي جمعه الشيخ محمد بن الحسن الحر العاملي. هذا وقد عثر شيخنا المحدّث المتتبع الماهر النوري﵀ على جملة منها لايوجد فيها، فجعلها رابعة فصارت تلك الصحف الأربعة حاوية للدرر المكنونة التي خرجت مـن هـذا البـحر الإلهي العذب الفرات السائغ شرابه[۳].

---

۱. در مورد مورخ بصير و عالم خبير، ميرزا عبدالله اصفهانى مشهور به اَفَندى ر.ک: مصفى المقال، ص ۲۴۰؛ الفيض القدسي، ص۸۵؛ ريحانة الادب، ج ۱، ص۹۷؛ سفينة البـحار، ج ۲، ص ۱۲۴؛ الكـنى و الالقاب، ج ۲، ص۴۸؛ الذريعه، ج ۱، ص ۱۲۷، ج ۳، ص ۱۰۴ و ج ۱۱، ص ۳۳۱؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۲۵۵؛ تـرجـمه كتاب رياض العلماء، مقدمه مترجم دانشمند آقاى محمد باقر ساعدى، زهر الـريـاض در تـرجـمه صـاحب رياض از آية الله مرعشى نجفى﵀ (مقدمه عربى رياض العلماء)؛ لؤلؤة البحرين، ص ۲۰۵؛ مستدرك الوسائل، ج ۳، ص ۳۷۰؛ يادداشتهاى قزوينى، ج ۵، ص ۴۲؛ كشف الحجب، ص ۳۰۰، اول جلد سـوم ريـاض العـلماء؛ صفويه در عرصه دين، فرهنگ و سياست، ج ۱، ص ۴۱۱ به بعد.

۲. خمسة فى احوال العلماء العامة وخمسة فى علماء الامامية. والذى وصل إلينا من المجلدات الامامية الثانى و الثالث و الخامس، و لم نعثر على الاول والرابع من الخاصة. نعم، يوجد فى كشكول الشيخ يوسف البحرانى بعض من حروف الالف، وقد ذكره السيد عبدالله بن السيد نورالدين بن السيد نعمة الله فى اجازته المبسوطة. له حواش على «يب» و على المختلف و على الفقيه و على آيات الاحكام للشيخ جواد الكاظمى و على الوافى و على شرح الاشارات و على المقدمة الاصولية للمولى محمد طاهر القمى من كتاب حجة الاسلام فى شرح تهذيب الاحكام، و على الصحيفة الكاملة، وله كتاب روضة الشهداء و هو مشتمل على ثلاث لغات العربى والفارسى والتركى، وكتاب ثمار المجالس ونثار العرايس، على محاذات الكشكول و لسان الواعظين ـ «كمله».

۳. و نيز ر.ک: مقدمه صحيفه كامله سجاديه به قلم آيت الله مرعشى نجفى﵀.

وبالجملة: قد ذكر هذا الجناب ترجمة نفسه بالتفصيل في كتاب الرياض[۱] وفصل هناك مؤلفاته، وكان﵀ يعبر عن العلاّمة المجلسي بـ«الأستاذ الاستناد»، وعن المحقّق السبزواري بـ«استاذنا الفاضل»، وعن المحقّق الخوانساري بـ«أستاذنا المحقّق»، وعن المدقق الشيرواني بـ«أستاذنا العلاّمة»، وله كتابة إلى العلاّمة المجلسي﵀ ذكر فيها فهرست الكتب التي ينبغي أن تلحق ببحار الأنوار واطلع هو عليها ويذكر مكانها، كما في ذيل جملة منها: بهائي، أي عند المولى بهاءالدين موجود، و قد يقول: شفيعي أي عند المولى محمد شفيع وقد يقول: عند الفاضل الحري أي الشيخ المحدّث الحر العاملي، والمراد من بهاءالدين المولى محمد بن الحسن الأصفهاني المشهور بـ«الفاضل الهندي»، المتوفّى في سنة ۱۱۳۷ (وهي السنة التي توفّي فيها صاحب الترجمة) وهذه الكتابة في آخر كتاب الإجازات من البحار قال العلاّمة المجلسي: خاتمة: فيها مطالب عديدة لبعض أزكياء تلامذتنا تناسب هذا المقام و به نختم الكلام[۲].

بسم الله الرّحمن الرّحيم يقول أحقر الداعين لكم في آناء الليل وأطراف النهار: ما زلتم مقاراً[۳] لعلوم الله في هذه الحياة الدنيا وفي دار القرار، إنّ فهرست الكتب الّتي ينبغي أن تلحق ببحار الأنوار على حسب ماأمرتم به هي هذه:

كتاب المزار و شرح عقائد الصدوق ـ الخ.

قلت: وهي تنبئ عن كثرة اطلاعه وسعة باعه وقد تأدب فيها من أستاذه تأدباً عظيماً، ففي موضع منها: «واستغفر الله تعالى معتذراً إليه جل وعز، وإليكم من هذا العرائض الباردة الشبيهة بالإفادة في المكتوبات السابقة واللاحقة، ولنعم ماقيل: «لاحلم لمن لاسفه له».

وفي آخرها: ولأختم هذا المكتوب بإلقاء معاذير؛ فإنّي لأحقّ من كلّ أحد بأن تقرؤوا عليّ «إنّي أعلم ما لا تعلمون»[۴]. فأنشدكم بدم المظلوم وعليّ الأصغر الّذي فجع به أبوعبدالله الحسن ـ صلوات الله وسلامه عليهما وعلى آبائه وابنائه ـ إلّا أن تبادروا إلى

---

۱. رياض العلماء، ج ۳، ص ۲۳۰.

۲. ر.ک: بحار الأنوار، ج ۲۵، خاتمه و چاپ جديد، ج ۱۰۷، ص ۱۶۵.

۳. در بحار الأنوار «بقاراً» است.

۴. در بحار الأنوار «مالاتعلم» است.

إسعاف قضاء حاجتي المذكورة[۱]، إن كان فيها خير، وأن تعفوا وتصفحوا وتغفروا لي ماصدر عنّي فيه من الجفاء والبعد عن الحق عن الآداب، لكي يفعل بكم هكذا ربّ الأرباب، ألا تحبّون أن يغفر الله لكم[۲].

عبدالله بن محمّد تقي المجلسي[۳]

فقیه عالم واعظ صالح ناقد علم الرجال محدّث عابد ورع، برادر بزرگ علاّمهٔ مجلسی است، اوحدی زمان خود بوده در قدس و فضل. شرح کرده تهذیب شیخ را و تعلیقاتی نوشته بر حدیقة المتقین تألیف والد ماجدش. و آن جناب والد ملا محمد نصیر فاضل قلیل النظیر است که حواشی نوشته بر شرح لمعه و بر اکثر کتب فقهیه و حدیثیه و ترجمه کرده کتاب فتن بحارالأنوار را.

عبدالله بن محمّد التوني، البشروي[۴]

ساکن مشهد عالم فاضل ماهر فقیه صالح زاهد عابد ورع، شبیه مولانا احمد اردبیلی در تقوا، معاصر «ح مل»، صاحب کتاب وافیه و شرح ارشاد در فقه و فهرست بر تهذیب شیخ و حاشیه بر معالم و مدارک و رساله‌ای در اصول و رساله‌ای در جمعه و غیر ذلك.

و این شیخ جلیل، برادر ملا احمد است که بر شرح لمعه حاشیه نوشته و رساله‌ای در ردّ صوفیه تألیف کرده.

ومولا عبدالله در کرمانشاهان ۱۶ ربیع الأول سنهٔ ۱۰۷۱ وفات یافت و در نزد پل

---

۱. تقاضای شرح کتاب بحارالأنوار و دیگر الحاقات، ر.ک: بحارالأنوار، ج۱۰۷، ص۱۷۷.

۲. بر اساس بحارالأنوار، ج۱۰۷، اصلاح شد.

۳. در مورد عبدالله مجلسی (م ۱۱۳۴) ر.ک: اعیان الشیعه، ج۸، ص۷۰؛ ریحانة الادب، ج۵، ص۲۰۱؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج۶، ص۱۱۳؛ الذریعه، ج۲، ص۹۴ و ج۱۳، ص۱۵۷؛ تذکرة القبور یا دانشمندان و بزرگان اصفهان، ص۲۱۸؛ بحارالأنوار، ج۱۰۲، ص۱۲۲؛ مرآة الاحوال، ص۱۱۸.

۴. در مورد ملا عبدالله تونی ر.ک: امل الآمل، ج۲، ص۱۶۳؛ روضات الجنات، ج۴، ص۲۴۴؛ اعیان الشیعه، ج۸، ص۷۰؛ الکنی و الالقاب، ج۲، ص۱۳۷؛ ریحانة الادب، ج۱، ص۳۵۶؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج۶، ص۱۱۳؛ الذریعه، ج۱۵، ۷۴ و ج۲۵، ص۱۷؛ لغت‌نامه دهخدا، «فاضل تونی»، ص۲۵؛ مقدمه آقای سیدمحمدحسین کشمیری بر کتاب الوافیه.

شاه در یمین طریق به خاک رفت و بر سر قبر او قبه‌ای است و در آخر قبرستان.

«ضا»: وقد ذكره صاحب رياض العلماء فقال بعد الترجمة له: وهذا المولى على ما سمعناه ممّن رآه، قد كان من أورع أهل زمانه و أتقاهم، بل كان ثانى المولى أحمد الأردبيلي﵀ و كذلك كان أخوه المولى أحمد التّوني[1].

عبدالله بن محمّد رضا الشبّر

گذشت به عنوان عبدالله الشبر.

عبدالله بن محمّد بن عبدالحسين[2] الحسيني البحراني[3]

فاضل شاعر اديب معاصر «ح مل».

ذكره صاحب «فه» ومدحه وممّا قال في حقه: علم العلم ومناره و مقتبس الفضل ومستناره، فرع دوحة الشرف، الناظر المقرّ بسموّ قدره كلّ منازل ومناظر، أمّا العلم فهو بحر الّذي طما وزخر. وامّا الأدب فهو صدره الّذي سما به وفخر؛ إن نثر فالنثرة منه في خجل، أو نظم فالثريا من استلاب عقدها في وجل، وناهيك بمن تهابه النجوم في سمائها وتخشاه اللآلي في دامائها. وكان قد دخل ديار الهندية فاجتمع بالوالد و مدحه بمدائح نقضت غزل الحارث بن خالد، فعرف له حقه وقابله من الإكرام بما استوجبه واستحقه، وذكره عند مولانا السلطان بما قدمه لديه وملأ من المواهب الجليلة يديه، ولما قضى آماله من مطالبها، ارتحل إلى ديار العجمية وقطن بها. انتهى ملخصاً[4].

عبدالله بن محمّد بن علي بن محمّد بن الأعرج الحسيني[5]

سيد ضياءالدين عالم فاضل جليل القدر، از مشايخ شهيد است. روايت می‌كند از

---

۱. روضات الجنات، ج ۴، ص ۲۴۵.

۲. در امل الآمل، عبدالحسن.

۳. برای مزید اطلاع ر.ک: امل الآمل، ج ۲، ص ۱۶۳؛ سلافة العصر، ص ۵۱۳؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۶، ص ۱۳۷.

۴. سلافة العصر، ص ۵۱۳.

۵. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۶۴.

خالش علامه، و تهذیب علامه را شرح کرده.

عبدالله بن محمّد الفقعاني العاملي[1]

عالم فاضل عابد زاهد صالح محقّق، شریک درس «مل» در نزد مشایخ، ساکن اصفهان بوده.

عبدالله بن محمّد بن موسى بن جعفر أبومحمّد الدوريستي[2]

قال الحموی في المعجم: هو أحد فقهاء الشيعة، وكان يرى نفسه من أولاد حذيفة بن اليمان الصحابي، قدم ببغداد في سنة ۵۶۶، و أقام بها مدّة. كان يذكر فيهم من أحاديث جدّه محمّد بن موسى، ثمّ عاد إلى وطنه، ومات من بعد الستمائة بقليل. «كمله».

عبدالله بن محمود بن سعيد بن يوسف الشوشتري

عالم فاضل محقّق علاّمهٔ زاهد صالح مشهور، له مؤلفات كثيرة رأيت خطه في آخر نسخة من منتهى المطلب وذكر اسمه ونسبه وأنه قابل تلك النسخة بنسخة خط مؤلفه. «مل».

عبدالله بن نورالدين بن المحدّث النبيل السيد نعمة الله الجزائري[3]

سید اجل عالم متبحر نقاد ـ بلغه الله أقصى المراد يوم التناد ـ از أجلای این طایفه است، جمع شده بود در او جودت فهم و حسن سلیقه و کثرت اطلاع و استقامت طریقه، چنانکه ظاهر می‌شود از مراجعهٔ به مؤلفات شریفه‌اش، مانند شرح نخبه، و

---

۱. همان، ج ۱، ص ۱۱۳.

۲. مجالس المؤمنين، ج ۱، ص ۹۵.

۳. برای دریافت اطلاعات بیشتر ر.ک: تحفة العالم، ص ۶۹؛ تذکره شوشتر، ص ۶۰؛ معارف الرجال، ج ۲، ص ۸؛ مستدرك الوسائل، ج ۳، ص ۴۰۳ و چاپ آل البيت، ج ۲، ص ۱۴۶؛ مصفى المقال، ص ۲۴۶؛ نجوم السماء، ص ۲۵۱؛ سفينة البحار، ج ۲، ص ۱۳۸؛ الكنى و الالقاب، ج ۲، ص ۳۳۲؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۲۵۷؛ مقابس الانوار، ص ۱۷؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۵.

شرح مفاتيح الأحكام، والذخيرة الباقيه، والذخيرة الأحمديه، وأجوبة المسائل النهاونديه [۱] وغيرها. واجازه‌ای نوشته که در آن شرح کرده حال خود و حال والد وجدش و احوال جمله‌ای از مشایخ خود را، و در آخر یکی از اجازات خود شطری از بدی حال اهل علم و عدم مساعدت ملوک و اعیان و ابتلای ایشان به ضیق معیشت نقل کرده، آن گاه فرموده که، در قرن سابق حال به عکس بود و ملوک و اعیان و مردم، توقیر و اجلال می‌کردند علما را و بنا می‌کردند برای ایشان مجالس و مدارس و مهیا می‌کردند برای ایشان کتب و ایشان را فارغ می‌کردند از هر شغلی، پس این معنا را بسط داده تا آن که فرموده: پدرم از جدم نقل کرد که چون علامهٔ مجلسی﵀ خواست بحارالأنوار را تألیف کند تفحص می‌کرد از کتب قدیمه و سعی می‌کرد در تحصیل آن تا خبردار شد که کتاب مدینة العلم شیخ صدوق در بعض بلاد یمن یافت می‌شود. این خبر به سلطان زمان او رسید فرستاد امیری از ارکان دولت خود را به سوی پادشاه یمن با هدایا و تحف بسیار برای خصوص تحصیل این کتاب، و سلطان آن وقت وقف کرده بود بعض املاک خاصه خود را بر کتاب بحارالأنوار که از غلهٔ آن استنساخ بحارالأنوار کنند و وقف بر طلبه علوم نمایند و از این جاست که گفته‌اند:

«العلماءُ أبناء المُلوك»، إلى آخرما أفاده ـ رضوان الله عليه، بحقّ محمد وآله الأمجاد ـ صلوات الله عليهم أجمعين.

عبدالمحسن بن محمّد بن أحمد بن الصوري العاملي الشامي [۲].

فاضل شاعر ادیب. ابن شهرآشوب او را از شعرای اهل بیت﵈ شمرده.ابن خلکان

---

۱. الظاهر انّها هي الانوار الحلية في اجوبة المسائل الجبلية، وهو كتاب جمع فيه اجوبته للسؤالات الواردة عليه من السيد علي النهاوندي الذي هو من الفضل، كالسيد مهنا بن سنان المدني في مروره على بلاد الجبل، ويشتمل على تسعة و ستين سؤالاً وجواباً والسؤال الثالث في معنى قوله﵇: لو علم الناس ما في زيارة نصف شعبان، لقامت ذكور رجال على الخشب (علي بن المؤلف).

۲. در مورد شاعر اهل بیت عبدالمحسن صوری (۳۳۹ ـ ۴۱۹ هـ. ق.) ر.ک: امل الآمل، ج ۱، ص ۱۱۴؛ اعيان الشيعه، ج ۸، ص ۹۴؛ الكنى و الالقاب، ج ۲، ص ۴۳۰؛ الاعلام، ج ۴، ص ۲۹۵؛ ريحانة الادب، ج ۳، ص ۴۷۳؛ الذريعه، ج ۹، ص ۶۹۹؛ تاريخ التراث، ج ۲، ب ۴: ۱۰؛ الطليعه، ج ۱، ص ۵۳۰؛ مشاهير شعراء الشيعه، ج ۳، ص ۷۶.

ترجمهٔ[1] او را ذکر کرده و از اشعار دیوان او نقل کرده[2] چنانکه در «مل» است.

عبدالمطلب بن پادشاه الحسيني الحويزي الحلّي[3]

صاحب تصانیف سایره، فاضل عظیم الشأن. روایت می‌کند از او ابن معیه ـ «مل».

عبدالمطلب بن محمّد بن علي بن محمّد بن الأعرج عميدالدين الحسيني الحلّي المشتهر بـ«العميدي»[4]

سید جلیل محقّق مدقق، از مشایخ شیخ شهید است و والده‌اش دختر شیخ سدید الدین والد جناب علّامه است. شیخ شهید دراجازهٔ ابن نجده در حقّ او فرموده: عن عدّة من أصحابنا، منهم المولى السيد الإمام المرتضى علم الهدى شيخ أهل البيت عليهم السلام في زمانه، عميد الحق والدين أبوعبدالله عبدالمطلب بن الأعرج الحسيني. طاب الله ثراه و جعل الجنّة مثواه.

مصنّفات آن جناب مشهور است و اکثر آنها تعلیقات و شروحی است بر جمله‌ای از کتب خالویش علّامه؛ مانند منية اللبيب شرح تهذيب الأصول، و دیگر كنز الفوائد في حل مشكلات القواعد، و تبصرة الطالبين في شرح نهج المسترشدين، و شرح انوار الملكوت (للعلاّمة)، و شرح مبادئ الأصول (للعلاّمة) إلى غير ذلك.

ولادت شریفش شب نیمهٔ شعبان سنهٔ ۶۸۱ در حله، و وفاتش شب دهم شعبان سنهٔ ۷۵۴ واقع شده، و غیر از شیخ شهید، ابن معیه و سید ضامن نیز در تحفة الازهار او را مدح و ستایش کرده‌اند. و از مجموعهٔ شهید نقل است که فرموده: در بغداد وفات کرد و جنازه‌اش را به مشهد مقدس أميرالمؤمنين عليه السلام حمل کردند بعد أن صلّى عليه بالحلة

---

۱. معالم العلماء، ص ۱۵۱.
۲. وفيات الأعيان، ج ۲، ص ۳۹۷؛ امل الآمل، ج ۱، ص ۱۱۴.
۳. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۶۴.
۴. در مورد عمیدی ر.ک: روضات الجنات، ج ۴، ص ۲۶۴؛ طبقات اعلام الشيعه، (قرن هشتم)، ص ۱۲۷؛ الكنى و الالقاب، ج ۲، ص ۴۸۷؛ اعيان الشيعه، ج ۸، ص ۱۰۰؛ الذريعه، ج ۱، ص ۳۹ و ج ۳، ص ۳۱۸؛ لغت‌نامه دهخدا، «عميدى»، ص ۳۶۱؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۱، ص ۱۷۶.

في يوم الثلاثاء بمقام أميرالمؤمنين عليه السلام. انتهى.

وهو يروي عن جماعة، منهم: والده مجدالدين أبوالفوارس محمّد العالم الجليل، وقد بالغ في الثناء عليه في تحفة الأزهار. قال: واسمه مرقوم في حائر الحسين عليه السلام، ومساجد الحلّة، ويقال لولده «بنو الفوارس». عن آية الله العلاّمة ـ رفع الله مقامه ـ[1] انتهى.

وأخوه السيد ضياءالدين عبدالله بن محمد أيضاً من الفقهاء والعلماء، وقد يتوهم كون شرح التهذيب الموسوم بمنية اللبيب من تصنيف هذا السيد الجليل الحسيب. فعن رياض العلماء[2] قال: وله أيضاً شرح على كتاب تهذيب خاله العلاّمة ويوجد في أواخر كثير من نسخ منية اللبيب الرقم باسمه الشريف دون أخيه السيد عميدالدين إلاّ أن الشهرة مابين الطلبة على خلافه. انتهى.

ولايذهب عليك أن عميد الرؤساء الّذي قال المحقّق الداماد و جماعة: إنّه القائل لقول حدّثنا في أول الصحيفة الكاملة السجادية ـ على منشيها آلاف التسليم و التحية ـ هو هذا، بل هو هبة الله بن حامد من تلامذة السيد فخار ويأتي اسمه. إن شاء الله تعالى.

عبدالنبيّ الجزائري[3]

شيخ عالم محقّق جليل، صاحب شرح تهذيب الأصول، تلميذ شيخ على كركى عليه السلام[4] است و ظاهراً اين شيخ همان عبدالنبى بن سعد است كه ذكر مى‌شود.

عبدالنبي بن سعد الجزائري الغروي الحائري[5]

عالم جليل محقّق مدقق فقيه نبيه، صاحب مؤلفات شريفه است كه از جمله: كتاب

---

۱. خاتمة مستدرك، ج ۲، ص ۴۰۰.

۲. رياض العلماء، ج ۳، ص ۲۴۰.

۳. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۶۵.

۴. ظاهراً وى معاصر شيخ بهايى و از شاگردان حسن بن شيخ زين الدين و سيد محمد صاحب مدارك ـ رحمة الله عليهما ـ است و رتبه‌اش مقدم بر دوران كركى است. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۶۶.

۵. تنقيح المقال، ج ۲، ص ۳۳۲؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۶۵؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۲۶۸؛ ريحانة الادب، ج ۳، ص ۳۵۹؛ الذريعه، ج ۲، ص ۲۶۸، ج ۵، ص ۲۱۱، ج ۱۳، ص ۱۶۸، ج ۱۹، ص ۵۳ و ج ۲۴، ص ۳۹۸؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۶، ص ۲۰۰؛ فرهنگ تراجم‌نگاران؛ رياض العلماء، ج ۳، ص ۲۷۲؛ مصفى المقال، ص ۲، ۳۶، ۹۹، ۲۵۱ و ۳۹۷؛ اعيان الشيعه، ج ۳۹، ص ۱۷۰؛ مستدرك الوسائل، ج ۳، ص ۴۰۵.

حاوی الاقوال فی معرفة الرجال[1] است و آن کتاب شریفی است که شیخ ابوعلی در کتاب رجال خود از آن بسیار نقل می‌کند.

صاحب روضات[2] گفته که، نسخهٔ آن خیلی عزیز الوجود است و من در خدمت جناب آسید محمد باقر حجة الاسلام دیدم نسخهٔ صحیحه‌ای از آن را و آن قریب به رجال کبیر است و کتابش را چهار قسم کرده: ثقات و موثقین و حسان و ضعاف، و مجاهیل را ساقط کرده. و هم از کتاب او شمرده شرح تهذیب علّامه و مقداری از شرح ارشاد و حواشی بر تهذیب حدیث و بر مختصر نافع و کتاب مبسوط در امامت و آن قریب به پنج هزار بیت است، فارغ شده از تصنیف آن در جمادی‌الأولی سنهٔ ۱۰۱۳.

وفي «كملة»: يظهر من كتابه الحاوي أنه أدرك المولى أحمد الأردبيلي و أنه يروي عن تلميذه السيد محمد صاحب المدارك[3].

«ضا». و في كتاب تنقيح المقال للحسن بن عبّاس البلاغي النّجفي: إنه كان علّامة وقته كثير العلم نقيّ الكلام جيّد التّصانيف، من أجلّاء مجتهدي هذه الطّائفة، له كتب حسنة جيّدة، منها كتاب الرجال و شرح تهذيب الأصول للعلّامة الحلّي، وله تصانيف كثيرة. جزاه الله عن الإمامية أفضل الجزاء[4].

وفي «ضا» أيضاً: ثمّ ليعلم أنّ هذا الرّجل غير الشيخ أبي علي عبدالنبي بن أحمد بن عبدالله بن يوسف الهجري البحراني الذي قد يعبّر عنه بـ«عبد محمّد بن أحمد»، وهو من جملة معاصري صاحب الرّياض وله كتاب جامع مصائب الأنبياء وفي مقتل النّبيّ يحيى بن زكريا عليه السلام وقد ردّ فيه على الشّيخ ناصر البحراني في قوله: بنشر فرق يحيى عليه السلام بالمنشار، وأثبت كون ذلك المنشور هو أبوه زكريّا.

وله أيضاً كتاب الابتلاء والاختبار في مصائب الأئمة الأطهار عليهم السلام. انتهى[5].

---

۱. این اثر ارزشمند توسط مؤسسة الهداية لاحياء التراث قم تحقیق و توسط ریاض ناصری در سال ۱۴۱۸ هـ.ق. منتشر شده است.

۲. روضات الجنات، ج ۴، ص ۲۶۹.

۳. همان.

۴. همان، ص ۲۷۲.

۵. طبقات اعلام الشیعه، ج ۲، ص ۷۹۸؛ ریحانة الادب، ج ۴، ص ۴۵۳؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۶، ص ۲۰۰، الذریعه، ج ۳، ص ۳۳۷؛ لغت‌نامه دهخدا، «قزوین»، ص ۲۸۱؛ فرهنگ تراجم‌نگاران.

عبدالنبي بن علي بن أحمد العاملي[۱]

فاضل فقيه صالح عابد ورع شاعر اديب، برادر شيخ زين‌الدين شهيد ثانى است. روايت مى‌كند از او پسرش شيخ حسن، و او از برادرش شهيد و از شيخ على بن عبدالعالى الميسى. رحمة الله عليهم.

عبدالنبيّ القزويني اليزدي[۲]

شيخ عالم متبحر جليل، صاحب تتميم أمل الآمل است كه به امر علاّمهٔ بحرالعلوم ـ رضوان الله عليه ـ تأليف آن نموده، و از بحرالعلوم روايت مى‌كند چنانكه آن جناب نيز از او روايت مى‌كند، و آن بزرگوار ثناى عظيم و مدح بليغى از كتاب تتميم أمل الآمل او نموده و عبارات آن جناب را شيخ مرحوم در اول كتاب فيض القدسى[۳] ايراد فرموده.

عبدالواحد بن محمّد المحفوظ بن عبدالواحد التميمي الآمدي[۴]

هو السيد ناصح‌الدين أبوالفتح صاحب كتاب غرر الحكم ودرر الكلم[۵] من كلام مولانا أميرالمؤمنين عليه السلام، وقد حداه على جمعه ماجمعه أبوعثمان الجاحظ من المائة الحكمة

---

۱. امل الآمل، ج ۱، ص ۱۶۱؛ تنقيح المقال، ج ۲، ص ۳۳۲.

۲. ترجمه علاّمه فقيه و محقّق قزوينى دانشمند معروف قرن دوازدهم ر.ك: اعيان الشيعه، ج ۸، ص ۱۲۸؛ الكرام البرره، ص ۷۹۸؛ ريحانة الادب، ج ۴، ص ۴۵۲؛ مصفى المقال، ص ۲۵۳؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۶، ص ۲۰۰؛ مقدمه استاد سيد احمد حسينى، محقّق كتاب تتميم امل الآمل كه توسط انتشارات كتابخانه مرحوم آيت الله مرعشى نجفى در ۱۴۰۷ هـ. ق. به چاپ رسيده است؛ و فرهنگ تراجم نگاران؛ مستدرك الوسائل، ج ۳، ص ۳۹۶؛ نجوم السماء، ص ۳۰۷.

۳. فيض قدسى، ص ۴۷.

۴. الآمد المشهور ـ بضم الميم ـ ولكن ضبطه صاحب المراصد ـ بكسر الميم (منه رحمه الله) در ترجمه عالم شيعى آمدى رحمه الله ر.ك: معالم العلماء، ص ۸۱؛ روضات الجنات، ج ۵، ص ۱۷۰؛ ريحانة الادب، ج ۱، ص ۶۲؛ طبقات اعلام الشيعه، (قرن ششم)، ص ۱۶۹؛ الكنى و الالقاب، ج ۲، ص ۷؛ الذريعه، ج ۱۶، ص ۳۸؛ فهرست مشترك، ج ۴، ص ۲۳۹۵؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۶، ص ۲۱۳؛ لغت‌نامه دهخدا، «ابوالفتح»، ص ۷۰۶؛ مقدمه شرح جمال خوانسارى بر غرر الحكم و درر الكلم او.

۵. اخيراً اين كتاب توسط آقاى مصطفى درايتى به شكل موضوعى تحت عنوان تصنيف غرر الحكم و درر الكلم توسط دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه قم منتشر شده است.

الشاردة عن الأسماع الجامعة لأنواع الانتفاع الّتي جمعها عن أميرالمؤمنين ـ صلوات الله عليه ـ فاحتقره الفاضل المذكور، حيث إن الجاحظ مع تقدمه في العلم و تسنمه ذروة الفهم، كيف رضي بهذا المقدار، ثمّ جمع هذا الكتاب وهو كتاب كبير ضخم مشتمل على كلماته الحِكْمية، ورتّبه على حروف المعجم وجعل ماتطابق من أواخر حِكَمه مسجعاً مقرنا ليكون أوقع بسماع الآذان و أوقر في القلوب و الأذهان. جزاه الله تعالى خيرالجزاء.

و بالجمله: فاضل مذكور امامی مذهب است چنانکه تصریح کرده‌اند به آن جماعتی از علما، از جملهٔ آنها قطب المحدّثین ابن شهرآشوب است که یکی از اشخاصی است که از او اجازه دارد[1].

و کسی که در اخبار غررالحکم تدبّر کند بر او معلوم می‌شود امامی بودن او و صاحب ریاض العلماء با آن کثرت اطلاع و تبحر که جذیل محکک رجال است نقل نکرده احتمال سنی بودن او را از احدی از علما بلکه تصریح کرده جمله‌ای از فضلا، او را از علمای امامیه شمرده‌اند[2]. بلی، چیزی که هست کلام در سیّد بودن اوست و آن بعید است.

و جناب عالم محقّق آقا جمال‌الدین به أمر شاه سلطان حسین کتاب غرر[3] را فارسی کرده در دو مجلد کبیر. خداوند روزی فرماید زیارت آن را. و الآمد من بلاد الجزیرة بین دجلة والفرات من دیار بکر، علیها سور علی غایة الحصانة.

عبدالوحيد الأسترآبادي[4]

عالم عارف متكلم ماهر مفسّر فقيه علاّمة، له مصنّفات جليلة ككشف الغطاء و

---

۱. مناقب ابن شهرآشوب، ج ۱، ص ۱۲، و نیز ر.ک: خاتمهٔ مستدرک، ج ۳، ص ۹۲ به بعد.

۲. ریاض العلماء، ج ۳، ص ۲۸۲.

۳. این کتاب در ۷ جلد با مقدمه، تصحیح و تعلیق آقای میر جلال‌الدین حسینی ارموی محدّث توسط انتشارات دانشگاه تهران منتشر شده است و اخیراً آقای سید هاشم رسولی محلاتی غررالحکم و دررالکلم را به صورت موضوعی شرح و ترجمه کرده که توسط دفتر نشر فرهنگ اسلامی به چاپ رسیده است.

۴. ریحانة الادب، ج ۵، ص ۱۱۷؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۶، ص ۲۱۵؛ الذریعه، ج ۱، ص ۴۶، ج ۱۵، ص ۲۵۱ و ج ۲۴، ص ۲۱۶.

معراج السماء، و معارج السعادة، و معيار الصلاة، و مبادئ السالكين، و مونس الوصيد، و مصباح الهداية، و اثبات الشوق، و آينهٔ غيب نما، و انيس الواعظين، و البرزخ الجامع، و جنّة النعيم، إلى غير ذلك، و كان معاصراً للشيخ البهائي﵀. «كمله».

عبدالوهّاب بن الحسين الاسترآبادي[1]

ساكن مشهد رضوى ـ على ساكنه السلام ـ فاضل جليل محقّق صاحب كتابى در كلام، معاصر «حمل».

عبدالوهّاب بن علي الحسيني الاسترآبادي[2]

سيد فاضل متكلم صاحب شرح فصول نصيريه در كلام. وفي «كملة»: عالم فاضل محقّق ماهر في المعقول والمنقول أحد أركان الدهر فخر الشيعة و مروج الشريعة. كان قاضياً بجرجان، له شرح فصول نصيرالدين الطوسي﵀ فرغ منه سنة ۸۷۵، وله حاشية على شرح الهداية الاثيرية وشرح البردة بالفارسية وتنزيه الانبياء، ألّفه باسم السلطان بديع الزمان بن السلطان حسين ميرزا بايقرا، وهذا السيد هو أبوالأمير نظام‌الدين عبدالحى الاسترآبادي، و ينسبون إلى أبي‌على أحمد الصوفي وتخرج عليه جماعة، منهم السيد علي بن الحسين الزواري، المفسر صاحب لوامع الأنوار فى تفسير القرآن.

عبدالوهّاب القزويني

العالم الفاضل همان است كه به زيارت نجف اشرف مشرف گشته بود مريض شد در زمان احتضار گفت: مرا در تابوتى گذاريد و به حرم مطهّر حضرت أميرالمؤمنين﵇ برسانيد و بگذاريد پس او را در تابوت نهادند و او را آوردند در حرم مطهّر گذاشتند، و در همان‌جا وفات كرد. رحمة الله عليه.

---

۱. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۶۶.

۲. همان؛ اعيان الشيعه، ج ۸، ص ۱۳۳ ـ ۱۳۴؛ رياض العلماء، ج ۳، ص ۲۸۹؛ حبيب السير، ج ۴، ص ۶۱۴ ـ ۶۱۵؛ الذريعه، ج ۴، ص ۴۵۶ و ج ۱۳، ص ۳۸۴.

عبيد بن كثير العامري أبوسعيد[1]

عالم فاضل، صاحب تفسير غريب الصادقين عليهما السلام «م» و مشافهة الأشراف، و التجريح في الشصيبان ووالده. ذكر كرده اين را ابن شهرآشوب.

عبيدالله بن الحسن الملقّب بـ«حسكا» ابن الحسين بن بابويه القمي[2]

موفق‌الدين ابوالقاسم نزيل الرى فقيه والد شيخ منتجب‌الدين على. قرائت كرده بر والد خود شيخ الاسلام حسكا، فقيه عصر خويش جميع آنچه كه والدش قرائت و سماع كرده از شيخ طوسى و سالار و ابن براج و سيد حمزه. رحمهما الله تعالى.

عبيد الله بن عبدالله الحسكاني[3]

شيخ ابوالقاسم، صاحب شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، و خصائص على بن أبى طالب عليه السلام فى القرآن، ومسأله‌اى در تصحيح ردّ شمس و ترغيم نواصب الشمس. قاله ابن شهرآشوب.

عبيد الله بن عبدالله بن السدآبادي

صاحب عيون البلاغة، وانس الحاضرين و نقلة المسافرين والمقنع فى الإمامة. قاله ابن شهرآشوب[4].

أقول: ولقد عثرت على المقنع و نقلت عنه في كتابى المسمى ببيت الأحزان[5] ويذكر في

---

۱. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۶۶؛ معالم العلماء، ص ۸۲.

۲. بحارالأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۴۴؛ روضات الجنات، ص ۵۸۰؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۵۲۷؛ تذكرة مشايخ قم، ص ۵۱؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۶۷؛ خاتمة مستدرك، ج ۲، ص ۴۳۱.

۳. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۶۷؛ مقدمهٔ شواهد التنزيل با تحقيق و تعليق محمد باقر محمودى، الغدير، ج ۱، ص ۱۱۲.

۴. معالم العلماء، ص ۷۸؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۶۷.

۵. ر.ك: بيت الاحزان، فى مصائب سيدة النسوان، با تحقيق باقر قربانى زرّين، ص ۹۸ به بعد.

آخره أن له أيضاً كتاباً سماه بالتاج الشرفي في معجزات النّبيّ ودلائل أميرالمؤمنين والأئمة عليهم السلام، وله تلخيصه أيضاً حتى يحفظ ولا يلفظ.

عبيد الله بن عبدالله بن طاهر بن الحسين الخزاعي أبوأحمد الأمير البغدادي[1]

كان عالماً فاضلاً و شاعراً بارعاً وكاتباً ماهراً نحوياً لغوياً، ذكره الخطيب في تاريخ بغداد، وذكر أنه ولي بغداد و خراسان، وحدّث عن أبي‌الصلت الهروي، عن الزبير بن بكار الزبيري، وكان فاضلاً أديباً شاعراً فصيحاً، وكان أبوه شاعراً مجيداً وجواداً سخياً، وجدّه طاهر هو أحد الثلاثة الّذين قال المأمون فيهم: هم أجلّ ملوك الدنيا والدين وهم: الإسكندر وأبومسلم الخراساني وطاهر، وكان متشيعاً كجدّه المذكور، مات في ثاني عشر شوّال سنة ثلاثمائة، نقله صاحب نسمة البحر عن الخطيب في تاريخه. «كمله».

عبيد الله بن موسى بن أحمد بن محمّد بن أحمد بن موسى بن محمّد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمّد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام[2]

سيد عالم ثقه ورع فاضل محدّث، صاحب كتاب أنساب آل الرسول وأولاد البتول، كتاب الحلال والحرام، كتاب الأديان والملل. روايت می‌كند از او شيخ عبدالرحمان مفيد نيشابوری.

عبيد الله بن موسى بن علي الرضا عليه السلام[3]

السيد الأجل أبوالفتح، فاضل محدّث ـ «مل»، «م».

عدنان بن السيد الرضي محمّد بن الحسين الموسوي[4]

هو السيد المرتضى ابواحمد فاضل جليل كريم. وقتی كه عموی مكرمش

---

۱. تاريخ بغداد.

۲. جامع الرواة، ج ۱، ص ۵۳۰؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۴۴؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۶۸؛ روضات الجنات، ج ۱۲.

۳. بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۴۷، (فهرست منتجب‌الدين)؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۶۸؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۵۳۰.

۴. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۶۸.

سیدمرتضی علم‌الهدی رحلت کرد نقابت علویین به او تفویض شد، و بسیار عظیم‌الشأن و معظم بود نزد ملوک آل بویه، و شعرای عصر او؛ مانند ابن حجاج و مهیار او را مدح کرده‌اند. و قاضی نور الله در مجالس[1] او را ثنا گفته.

عربي بن مسافر العبادي[2] الحلّي[3]

شیخ فاضل جلیل عالم فقیه. روایت می‌کند از تلامذهٔ شیخ ابوعلی طوسی، مانند الیاس بن هشام حائری و غیره، و روایت می‌کند صحیفهٔ کامله را از بهاء الشرف به سند مذکور در اول آن.

فقیر گوید که، قائل «حدّثنا» در اول صحیفهٔ سجادیه ـ صلّی الله علی منشیها ـ عمید الرؤساء هبة الله بن حامد است بنا بر مشهور بین علما، و لکن منافات ندارد که این شیخ نیز روایت کرده باشد و راوی دیگر باشد.

عزّ الدّین بن السید ضیاءالدین أبي‌الرضا فضل الله الحسني الراوندي[4]

فقیه فاضل ثقه، صاحب کتاب حسیب النسیب للحسیب النسیب، وغنیة المستغنی[5] ومنیة المتمنّی، و مزن الحزن، و غمام الغموم و نثر اللآلی لفخر المعانی، و مجمع اللطائف و منبع الظرائف، و طراز المذهب فی إبراز المذهب و تفسیر قرآن ناتمام. «م».

عزيز الحسيني الجزائري[6]

سید عالم فاضل جلیل محقّق مدرس، معاصر «ح مل» صاحب مؤلفات کثیره. «مل».

---

۱. مجالس المؤمنین، ص۲۰۹.

۲. شیخ بهائی در حاشیهٔ اربعین خود فرموده: العبادی ـ به فتح عین مهمله ـ منسوب است به عباده، که نام قبیله‌ای است. خاتمهٔ مستدرک، ج۳، ص۶.

۳. امل الآمل، ج۲، ص۱۶۹؛ خاتمهٔ مستدرک، ج۳، ص۶؛ ریاض العلماء، ج۳، ص۳۱۰؛ مزار مشهدی، ص۸۲۰.

۴. جامع الرواة، ص۵۸۶؛ امل الآمل، ج۲، ص۱۶۹؛ بحار الأنوار، ج۱۰۲، ص۲۵۱، (فهرست شیخ منتجب‌الدین)؛ مجمع الالقاب، ج۱، ص۲۶۳؛ اعیان الشیعه، ج۸، ص۳۰۱؛ طبقات اعلام الشیعه، ج۲، ص۱۹۸؛ معجم رجال الحدیث، ج۱۲، ص۱۱۴.

۵. در بعض نسخ امل الآمل، «غنیة المستغنی و منیة المتمنی» است.

۶. امل الآمل، ج۲، ص۱۶۹.

عزيز الله بن محمّد تقي المجلسي[۱]

فاضل لبيب، عارف اديب، جامع الفضائل، صاحب ورع وتقوا، مهذب الأخلاق حسن العبارة والإنشاء، صاحب حواشي و تعليقات بر مدارك و تهذيب. و او برادر بزرگ علاّمهٔ مجلسی﵀، و جدّ ميرزا محمد تقی بن ميرزا محمد كاظم الماسی است كه بيايد ترجمه‌اش ـ ان شاء الله تعالى.

عطاء الله بن فضل الله الحسيني[۲]

عالم فاضل له كتاب الأربعين وغيره ـ كذا في «مل». والظاهر أنه السيد جمال‌الدين عطاء الله بن الأمير فضل الله الشيرازى الدشتكي المحدّث المشهور صاحب كتاب روضة الاحباب في سيرة النبى ﷺ والآل والأصحاب، الّذي يظهر منه أنه كان من علماء الجمهور وهو ابن عم السيد المتأله الحكيم الأمير غياث‌الدين منصور المشهور صاحب المدرسة المنصورية بشيراز من أجداد سيدنا الأجل السيد عليخان الشيرازى﵀.

في «ضا»: ذكره صاحب مجالس المؤمنين بعد ترجمة عمّه الأجل الأكمل، الأمير أصيل الدّين عبدالله الحسيني الدشتكي الشيرازي صاحب كتاب درج الدّرر في أحوال سيّد البشر ﷺ، ورساله مزارات هراة وغيرهما ونقله عن كتب السير: أنّ وفاته كانت في سابع عشر شهر ربيع الأول من سنة ۸۰۳، واعترافه بأنّ هذه السّلسلة الرفيعة لم يزل كانوا يدرّسون كتب أحاديث أهل السنة من شدّة مراعاتهم التقيّة، إلى أن رأى واحد من أكابرهم النبي ﷺ في منامه وأنّه أراه ﷺ كتاب المشكوة، وسأله عن صحة أحاديثه و ضعفها، فأخذه النّبي ﷺ من يده و تصفحه ورقة ورقة وضرب على موضوعات

---

۱. دربارهٔ ترجمه ملا عزيز الله (۱۰۲۵ ـ ۱۰۷۴) ر.ك: ريحانة الادب، ج۵، ص۲۰۱؛ تذكرة القبور يا دانشمندان و بزرگان اصفهان، ص۲۱۹؛ الذريعه، ج۶، ص۵۲ و ۲۲۳.

۲. امل الآمل، ج۲، ص ۱۷۰؛ اعيان الشيعه، ج۸، ص۱۴۵؛ روضات الجنات، ج۵، ص۱۸۹؛ الكنى و الالقاب، ج۲، ص۱۵۴؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج۶، ص۲۸۵؛ الذريعه، ج۱، ص۴۲۱، ج۲، ص۴۸۰، ج۶، ص۱۲۴ و ج۱۱، ص۲۸۵؛ حبيب السير، ج۴، ص۳۵۸؛ فارسنامه ناصرى، ج۲، ص۹۱؛ مجالس المؤمنين، ج۲، ص۵۲۸؛ رياض العلماء؛ هدية العارفين، ج۱، ص۶۶۴.

أحاديثه أنامل الرّدّ والمحو، بحيث بقي على نسخة كتابه المذكور أثر محو الحضرة النبويّة ﷺ إلى هذا الزّمان، وهي بعينها أيضاً موجودة في هذه السّلسلة العالية يزورونها بعد تقديم مراسم الطّهارة والحمد والصلاة ونحوها، وأوّل من ترك مطالعة أحاديث هذه الفرقة الغاوية من هذه السّلسلة ببركة ذلك المنام، و اشتغل بالحكمة والكلام، هو الأمير صدرالدين محمد الحسيني الدشتكي الشيرازي، والد الأمير غياث‌الدين منصور ـكما سيأتي في ترجمته ـإن شاء الله تعالى ـانتهى.[1] ونحن أيضاً نشير في ترجمته إلى ذلك. إن شاء الله تعالى.

عقيل بن الحسين بن محمّد بن علي بن اسحاق بن عبدالله بن جعفر بن عبدالله بن جعفر بن محمّد بن أميرالمؤمنين علي بن أبي‌طالب ﷺ[2]

ابوالعباس نقيب سيد فقيه محدّث، استاد مفيد نيشابوری، صاحب امالی و كتاب صلاة، و مناسك حج است، و كان حياً سنة عشرين و أربعمائة.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

علاءالدين گلستانه

بیاید در محمد بن ابی‌تراب الحسینی.

میر علّام[3]

عالم فاضل جليل نبيل فهامه، مانند اسم خود علّامه از افاضل تلامذهٔ مولانا احمد اردبيلی ـرفع الله مقامه ـبوده. و از برای او فوايد و افادات و تعليقاتی است بر كتب در اصناف علوم، و در ترجمهٔ مولانا الاردبيلی دانستی كه نزد وفات آن بزرگوار از او پرسيدند كه: «به كدام يک از شاگردان او رجوع كنند و اخذ علوم نمايند». فرمود: «اما در شرعيات، پس به امير علام، و در عقليات به

---

۱. روضات الجنات، ج۵، ص۱۸۹.

۲. جامع الرواة، ج۱، ص۵۴۰؛ امل الآمل، ج۲، ص۱۷۰؛ بحار الأنوار، ج۱۰۲، ص۲۴۵.

۳. اعيان الشيعه، ج۳، ص۸۱؛ شرح حال محقّق اردبيلی و معرفی تألیفات او، چاپ كنگره بزرگداشت مقدس اردبيلی، ص۱۴۶، ۵۶۵ و ۶۴۴؛ رياض العلماء، ج۳، ص۳۲۱؛ طبقات اعلام الشيعه، (قرن دهم)، ص۱۴۳.

امیر فیض الله». و از برای میر علام حکایتی است در مشاهده کردن او تشرّف مولانا اردبیلی را به خدمت امام زمان در مسجد کوفه چنانکه در نجم الثاقب شیخ مرحوم ما در حکایت ۶۳ مسطور است[۱].

علي بن إبراهيم بن أبي جمهور الأحسائي[۲]

شیخ زین‌الدین ابوالحسن فاضل ادیب عالم زاهد عابد، روایت کرده از او پسرش محمد در کتاب غوالی اللآلی[۳] و ثنا گفته بر او «مل».

علي بن إبراهيم بن هاشم القمي، أبوالحسن[۴]

ثقه فقیه نبیه ثبت معتمد محدّث عظیم‌الشأن عالم جلیل القدر، صاحب تفسیر معروف، و آن جناب یکی از مشایخ شیخ اجل ثقة الاسلام کلینی است و از این شیخ احادیث بسیار نقل می‌کند. و هم از مؤلفات اوست کتاب قرب الاسناد[۵]، و آن غیر از قرب الاسناد معروف است که از عبدالله بن جعفر حمیری قمی است و قرب الأسناد مثل امالی از مؤلفات شایعهٔ مابین محدّثین است؛ چه آن که محدّثین در سابق جمع می‌نمودند پاره‌ای از احادیث را که عالی السند و قریب الواسطه بوده تا به معصوم علیه السلام در رسالهٔ مخصوصی و او را قرب الاسناد[۶] می‌گفتند و به آن افتخار می‌جستند، و غیر

---

۱. نجم الثاقب، باب هفتم، ص ۳۹۲؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۷۴ ـ ۱۷۵.

۲. درباره او ر.ک: انوار البدرین، ص ۳۹۹؛ دائرة المعارف الاسلامیة الشیعیه، ج ۳، ص ۹۶، ماده «أحساء»؛ ریاض العلماء، ج ۳، ص ۳۲۶؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن نهم)، ص ۸۶؛ غوالی اللآلی، ج ۱، ص ۲۱۹۵ ـ ۲۱۹۶؛ مستدرکات اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۲۸۲؛ اعلام هجر، ج ۲، ص ۳۰۵.

۳. ر.ک: غوالی اللآلی، ج ۱، ص ۲۱.

۴. در مورد علی بن ابراهیم بن هاشم قمی ر.ک: خلاصه، ص ۴۹؛ قهپائی، ج ۴، ص ۱۵۲ ـ ۱۵۳؛ ابن داود، ص ۲۳۷؛ تذکرهٔ مشایخ قم، ص ۵۲؛ فهرست طوسی، ص ۸۹؛ معالم العلماء، ص ۶۲؛ رجال نجاشی، ص ۱۸۳؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن چهارم)، ص ۱۶۷؛ الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۸۴؛ ریحانة الادب، ج ۴، ص ۴۸۸؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۷، ص ۹؛ الذریعه، ج ۱، ص ۳۶۶، ج ۴، ص ۳۰۲ ـ ۳۰۹ و ۴۸۶ و ج ۲۱، ص ۲۸۹؛ منتهی المقال، ص ۲۲۳؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۶۰؛ معجم الادباء، ج ۱۲، ص ۲۱۵؛ ایضاح المکنون، ج ۱، ص ۳۰۹، ج ۲، ص ۱۹۷، ۲۷۳، ۲۹۱، ۳۰۹ و ۳۳۴؛ هدیة العارفین، ج ۱، ص ۶۷۸.

۵. یروي صاحب المناقب ابن شهرآشوب منه فراجع تاسع البحار، ص ۲۴۵ (منه ﷺ).

۶. ر.ک: الذریعه، ج ۱۷، ص ۶۷.

از این دو بزرگوار، محمد بن عیسی یقطینی و محمد بن ابی عمران ابوالفرج قزوینی و محمد بن جعفر بطه و علی بنْ بابویه قمی نیز قرب الأسناد داشته‌اند.

و بالجمله: در بلدهٔ طیبهٔ قم در قبرستان بزرگ آن در پشت قبر محمد بن قولویه قمی به فاصلهٔ شصت قدم قبری است که نسبت به علی بن ابراهیم قمی دهند. و بر لوح آن اسم مبارکش ثبت است: تغمده الله برحمته و حشره في الجنان مع ائمته.

و از باب فضل یوم الجمعه کافی معلوم شود که علی بن ابراهیم قمی را برادری است اسحاق نام، که علی از او روایت می‌کند، و از کلام علّامه مجلسی﵀ در مقدمات بحار معلوم می‌شود که پسر این شیخ ابراهیم بن علی نیز از محدّثین و کثیر الروایه بوده قال: «و کتاب مقصد الراغب الطالب في فضائل علي بن أبي طالب﵇ للشيخ الحسين بن محمد بن الحسن، و زمانه قريب من عصر الصدوق، و يروي كثيراً من الأخبار عن إبراهيم بن علي بن إبراهيم بن هاشم.»[1]

علي بن إبراهيم بن محمّد بن (أبي خ) الحسن بن زهرة بن[2] علي بن محمّد بن محمّد بن أحمد بن محمّد بن الحسين بن إسحاق المؤتمن بن الإمام جعفر الصادق﵇[3]

سید علاءالدین ابوالحسن عالم ثقه فقیه جلیل القدر، همان است که از جناب علّامه اجازه خواست، علّامه اجازه نوشت از برای او و پسرش ابوعبدالله الحسین و برادرش ابوعبدالله محمد و دو پسران برادرش احمد و حسن اجازهٔ کبیرهٔ مفصلهٔ

---

۱. بحار، مقدمه.

۲. قال تاج‌الدين ابن الزهرة الحسيني في غاية الاختصار: بيت الإسحاقيين و هم بنو اسحاق بن الصادق﵇ ويلقب بالمؤتمن.
اعيانهم و الحمد لله اهل بيت زهرة نقباء حلب، جدهم زهرة بن علي أبي المواهب نقيب حلب، ابن محمد نقيب حلب، ابن محمد أبي سالم المرتضى المدني، المنتقل إلى حلب الشهباء، ابن أحمد المدني المقيم بحران، ابن محمد الأمير شمس‌الدين المدني، ابن الحسين الأمير الموقر، ابن اسحاق المؤتمن، ابن الصادق﵇. ثم ذكر جملة من هذا البيت الشريف و قال في آخرهم: ولهم تربة معروفة مشهورة، بعد ان ذكر تربة أبي المكارم بن زهرة بحلب بفح جبل جوشن عند مشهد القسط (منه﵀). ر.ک: غاية الاختصار في البيوتات العلوية المحفوظة من الغبار، ص ۹۲.

۳. شذ الازار، ص ۴۹۲؛ طبقات اعلام الشيعه، (قرن هشتم)، ص ۱۳۳؛ ریحانة الادب، ج ۷، ص ۵۵۲؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۷۱.

پرفایده و ثنا گفته برایشان ثنای بلیغی، و صورت آن در جلد آخر بحارالأنوار (ص۲۱،[1] که در اجازات است) مسطور است، و در آن اجازه نقل فرموده که، امیر مقلّد بن رافع[2] ـ که امیر موصل بود ـ به توسط یکی از حجاج پیغامی کفرآمیز برای حضرت رسول ﷺ فرستاد، آن شخص چون به مدینه مشرّف گشت مقابل قبر آن حضرت ایستاد و با کمال وحشت و بیم آن پیغام را ادا کرد و چون در خواب رفت آن حضرت را با امیرالمؤمنین ﷺ در خواب دید و آن که مقلد با اِزار دیبقی در میان آن دو بزرگوار ایستاده رسول خدا به أمیرالمؤمنین ﷺ امر فرمود که: «او را ذبح کن». أمیرالمؤمنین ﷺ مقلد را بکشت و شمشیر خود را دو مرتبه بر ازار او مسح کرد که از خون شمشیر دو خط خون در ازار بماند، پس آن مرد از خواب وحشت‌زده برخاست و تاریخ آن را برداشت. چون به موصل مراجعت کرد احوال امیر مقلد را پرسید، گفتند: «در فلان شب، صبح او را مذبوح یافتند». پس آن مرد نزد غسال رفت و از او، تحقیق جامهٔ او را نمود ازار او را نشان داد در آن اثر دو دفعه مسح شمشیر و دو خط خون دید و مطابق کرد شب ذبح او را با تاریخ خواب خود مطابق یافت[3] و هم در آن اجازه نقل کرده عمل لیلة الرغائب را که شب جمعه اول ماه رجب باشد.

و بدان که: اسحاق مؤتمن، جد سید مذکور، شوهر مخدره معظمه ستی نفیسه بنت حسن بن زید بن حسن بن علی بن أبی‌طالب ﷺ است که در مصر مدفون است و دعا نزد قبرش مستجاب است. و سید مؤمن شبلنجی در نور الأبصار و شیخ محمد صبان در اسعاف الراغبین از کرامت و جلالت آن مخدّره بسیار نقل کرده‌اند.

---

۱. چاپ جدید بحارالأنوار، ج ۱۰۴، ص ۶۰ به بعد.

۲. درباره او ر.ک: شذرات الذهب، ج ۳، ص ۱۲۸؛ الوفیات، ج ۴، ص ۳۴۸؛ بحارالأنوار، ج ۱۰۴، ص ۱۱۹.

۳. مؤلّف گوید که از تاریخ مصر نقل شده که حسام الدوله مقلد بن مسیب را شعر نیکو و فاحش بود تا آن که از او نقل است که به یکی از حاجیان وصیت کرده بود که چون به مدینهٔ طیبه برسی سلام من به حضرت رسول ﷺ برسان و بگو که اگر شیخین در جوار تو مدفون نبودند هر آینه به سر و چشم به زیارت تو می‌آمدم.

فقیر گوید که: ظاهر آن است که این پیغام که نسبت به مقلد بن مسیب در تاریخ مصر داده است تهمت است و شاید برای آن باشد که واقعه قتل او را مبتنی کند بر این پیغام و این را از کرامات آن دو نفر بشمارد ولکن پیغام همان است که حضرت آیة الله علّامه نقل فرموده. والله العالم (منه ﷺ).

ولادتش در سنهٔ ۱۴۵ به مکه شده بود و نشو و نمایش در مدینه و پیوسته صائم النهار و قائم اللیل بود و سی مرتبه به حج مشرّف شده بود که اکثرش پیاده بود و وقتی با شوهرش اسحاق مؤتمن به زیارت حضرت ابراهیم خلیل﵇ مشرف گشتند در مراجعت، به مصر عبورشان افتاد کراماتی از آن مخدره سر زد[1] که مصریان خواهش توقف او را نمودند، پس در مصر متوقف گشت و پیوسته از برکات او استفاده می‌کردند. و شافعی ـ که رئیس مذهب شافعیه است ـ از آن مخدّره اخذ حدیث می‌کرده. و نقل شده که: آن جلیله قبری برای خود به دست خود کنده بود و پیوسته در آن قبر داخل می‌گشت و نماز می‌خواند و قرآن تلاوت می‌کرد تا آن که شش هزار ختم قرآن در آن قبر نمود، و در ماه رمضان سنهٔ ۲۰۸ وفات کرد، و در وقت احتضار روزه بود او را امر به افطار نمودند، فرمود: واعجبا سی سال است تا به حال که از خدای تعالی مسألت می‌کنم که با حالت روزه از دنیا بروم و حال که روزه هستم افطار کنم، پس شروع کرد به خواندن سورهٔ انعام چون رسید به آیهٔ مبارکهٔ ﴿لهم دار السلام عند ربّهم﴾ به دار السلام رحلت کرد.

و کراماتی از آن مخدره نقل کرده‌اند، بلکه کتابی در مآثر از او نوشته‌اند موسوم به مآثر النفیسه، لکن مقام گنجایش نقل بیش از این ندارد[2]. و صاحب عمدة الطالب گفته که: نفیسه دختر زید بن علی بن‌الحسن بن علی بن أبی‌طالب﵇ است.

علي بن أبي‌الحسن الموسوي العاملي الجبعي[3]

از اعیان علما و فضلای عصر خویش، زاهد عابد فقیه ورع جلیل القدر، از شاگردان شهید ثانی است.

---

۱. نک: گوهر خاندان امامت، ص ۸۲ از عطاردی.

۲. در مورد این بانوی با تقوا و فضیلت ر.ک: اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۲۷؛ اعیان النساء، ص ۶۱۵؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۳؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۳۲؛ العبر ذهبی، ج ۱، ص ۲۷۱؛ ریاض العلماء، ج ۵، ص ۸۵؛ النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۱۸۰؛ عمدة الطالب، ص ۶۷؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۲۱؛ فوات الوفیات، ج ۲، ص ۶۰۷؛ مرآة الجنان، ج ۲، ص ۲۳؛ وفیات الاعیان، ج ۵، ص ۴۲۳.

۳. امل الآمل، ج ۱، ص ۱۱۷.

علي بن أبي‌الحسين[۱] القطب الراوندي أبوالفرج

شیخ فاضل عالم ثقه، روایت می‌کند از او شیخ شهید﵀.

علي بن أبي سعد بن أبي‌الفرج الخياط أبوالحسن[۲]

شیخ فقیه صالح عالم ورع واعظ، صاحب کتاب الجامع فی الأخبار. روایت می‌کند شیخ منتجب‌الدین از او[۳].

علي بن أبي‌سهل حاتم بن أبي حاتم القزويني[۴]

خودِ او فی نفسه ثقه است، لکن از ضعفا روایت می‌کند. قریب سی کتاب نیکو در فقه و رد بر ملاحده تصنیف کرده که نجاشی و شیخ، اسامی آنها را ذکر کرده‌اند و از آن جمله است: کتاب الصفوة فی أسماء أمیرالمؤمنین﵇، و مختصر کتاب زهد ثقهٔ جلیل القدر حسین بن سعید اهوازی، که منتقل به قم شد و در آن‌جا وفات نمود.

علي بن أبي‌طالب بن عبدالله بن جمال‌الدين علي أبي‌المعالي[۵]

زاهدی جیلانی فاضل ادیب عارف لبیب، صاحب دیوان شعر کبیر و رساله‌های

---

۱. در امل الآمل، ج ۲، ص ۱۷۱ «أبی‌الحسن» است.

۲. در مورد ابن خیاط ر.ک: ریحانة الادب، ج ۷، ص ۵۱۱؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۷، ص ۹۹؛ الذریعه، ج ۵، ص ۲۷؛ لغت‌نامه دهخدا، «علی»، ص ۱۸۸؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۷۲.

۳. بحارالأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۴۸، (فهرست منتجب‌الدین).

۴. برای دریافت اطلاعات بیشتر ر.ک: امل الآمل، ج ۲، ص ۱۷۲؛ رجال النجاشی، ص ۲۰؛ فهرست شیخ، ص ۹۸؛ کامل الزیارات، ص ۲۵۰؛ خاتمهٔ مستدرک، ج ۳، ص ۲۵۴.

۵. حزین لاهیجی است. ر.ک: آتشکده آذر، ص ۳۷۷؛ تاریخ ادبیات براون، ج ۴، ص ۲۰۴؛ تاریخ ادبیات هرمان، ج ۱، ص ۱۹۶؛ تذکره اختر، ج ۱، ص ۶۰؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۱، ص ۳۴۹ـ۳۵۹؛ حریم سایه‌های سبز، ج ۲، ص ۲۸۵؛ حزین لاهیجی زندگی و زیباترین غزلهای او، طرایق الحقایق، ج ۳، ص ۲۴۷؛ مجمع الفصحا، ج ۴، ص ۲۱۰؛ ریاض العارفین، ص ۹۹؛ قاموس الاعلام، ج ۳، ص ۱۹۳۸؛ ریحانة الادب، ج ۱، ص ۳۲۵؛ سفینة المحمود، ج ۱، ص ۲۰۴؛ مقدمهٔ دیوان حزین لاهیجی، دویست سخنور، ص ۷۶؛ نقد ادبی، کاروان هند، ج ۲، ص ۹۶۹؛ مقدمه فتح السبل با تحقیق این‌جانب؛ تاریخ کامل ایران، معجم المؤلفی الشیعه، ص ۱۲۷؛ فرهنگ تراجم‌نگاران، مقدمه تذکرة المعاصرین ایشان با مقدمه، تصحیح و تعلیقات خانم معصومه سالک و کتابشناسی حزین لاهیجی از همو.

بسیار، و رسالهٔ تفسیر آیه نور، و کتابی در ذکر علمای معاصرین خود و ابتدا کرده به ذکر سید علیخان مدنی. ولادت این شیخ در اصفهان واقع شده و وفاتش در بنارس هند، و مرقدش مزاری است.

علي بن أبي الفضل بن الحسن بن أبي المجد الحلبي، علاءالدين أبوالحسن

شيخ فقيه متكلم نبيه، صاحب كتاب إشارة السبق إلى معرفة الحق في أصول الدين وفروعه إلى الأمر بالمعروف، وفي المقابس: وتاريخ كتابة نسخته الموجودة عندي سنة ثمان وسبعمائة ويظهر من الأمارات أنها كانت عند صاحب كشف اللثام وأن هذا الكتاب هو الذي يعبر عنه فيه بالإشارة.

علي بن أبي القاسم بن الحسن بن الحسين الموسوي الخوانساري

سید فقیه فاضل، از مبرزین شاگردان صاحب قوانین است. شرح کرده دره را شرح مبسوطی، لکن ناتمام مانده. وفات کرده در حدود سنهٔ ۱۲۳۸.

علي بن أبي محمّد بن الحسن زين الدين المعروف بـ«ابن الخازن»

عالم جلیل، همان است که شیخ شهید﵀ برای او اجازه نوشته. و بیاید ترجمهٔ او در علی بن الخازن.

علي بن أحمد بن محمّد العاملي نورالدين[1]

معروف به «ابن الحجة» فاضل جليل القدر، والد شهيد ثاني، قرائت كرده بر او پسرش مدتی طولانی.

---

۱. در مورد ابن الحجه: الکنی و الالقاب، کد معرفی ۴۶۰؛ امل الآمل، ج ۱، ص ۱۱۸.

علي بن أحمد بن محمّد الفنجكردي[۱] الأديب النيشابوري[۲]

صاحب تاج الأشعار وسلوة الشيعه که در اشعار أميرالمؤمنين عليه السلام است و در روضات است که او مدوّن ديوان حضرت أميرالمؤمنين است، و نزديک بوده عصر او به عصر سيد رضی رحمه الله و در مجالس در ترجمهٔ او گفته: گاهی به نظم مدايح اهل‌البيت عليهم السلام اشتغال می‌نمود و از جمله اشعار او که در باب روز غدير گفته اين چند بيت است:

يَوْمُ الغديرِ سِوَى العيدَيْنِ لی عيدُ ـ الابيات[۳].

فقير گويد که: شيخ مرحوم محدّث نوری رحمه الله در حاشيه کلمهٔ طيبه فرموده[۴] که: جامع ديوان أميرالمؤمنين عليه السلام در نزد مشهور مکشوف نيست، و لکن در کتب رجال در شرح حال چند نفر ذکر شده که ايشان اشعار آن جناب را جمع کردند؛ مثل عبدالعزيز بن يحيی بن احمد بن عيسی الجلودی که در ترجمهٔ او نجاشی و غيره فرمودند که: از برای اوست کتاب شعر علی عليه السلام[۵]؛

و مثل شيخ ابوالحسن علی بن احمد بن محمد الفنجکردی الأديب النيشابوری که زمخشری و ميدانی در عصر او بودند، و ميدانی کتاب السامی فی الاسامی را به اسم او نوشته، ابن شهرآشوب در معالم العلماء در ترجمهٔ او فرموده که: از کتب اوست تاج الاشعار و سلوة الشيعه[۶] و آن اشعار أميرالمؤمنين عليه السلام است؛

و مثل شيخ ابوالحسن قطب‌الدين محمد بن الحسين بن الحسن الکيدری السبزواری شارح نهج‌البلاغه که خود در شرح حديث همام خبر مصور شدن دنيا را

---

۱. فنجکرد يکی از دهات نيشابور است ر.ک: انساب سمعانی؛ معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۷۷.

۲. در ترجمه اديب توانا، فقيه، لغوی شيخ الافاضل (۴۳۳ ـ ۵۱۳) ر.ک: الغدير، ج ۴، ص ۳۱۹؛ اعيان الشيعه، ج ۸، ص ۱۵۶؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۷۵؛ معالم العلماء، ص ۷۱؛ طبقات اعلام الشيعه، (قرن ششم)، ص ۱۸۱؛ ريحانة الادب، ج ۴، ص ۳۵۶؛ الذريعه، ج ۳، ص ۲۰۵ و ج ۹، ص ۸۴۹؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۷، ص ۲۷؛ لغت‌نامه دهخدا، «علی»، ص ۲۳۹؛ الطليعه، ج ۲، ص ۱۳؛ مشاهير شعراء الشيعه، ج ۳، ص ۱۱۶.

۳. الطليعه، ج ۲، ص ۱۴. اشعار در مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۵۴۰ و مجالس المؤمنين آمده است.

۴. مناقب ابن شهرآشوب، ج ۱، ص ۵۴۰؛ مجالس المؤمنين، ص ۲۳۴؛ کلمه طيبه، ص ۱۶۰.

۵. ر.ک: الذريعه، ج ۱۹، ص ۱: ۱۰۱.

۶. اين ديوان نخستين مأخذ انوار العقول بوده است. الذريعه، ج ۲، ص ۴۳۲ و ج ۳، ص ۲۰۵.

برای حضرت به صورت نثیله[1] (بثینه ض لا) که زن خوش صورت معروفی بود نقل کرده و بعد از ذکر چند شعر که در مذمت دنیاست در آن خبر گفته که: «ما ذکر کردیم این ابیات و امثال او را در أنوار العقول من أشعار وصي الرسول ﷺ[2].

وعلاّمهٔ مجلسی﵀ در اول بحارالأنوار فرموده: کتاب دیوان، انتسابش به آن جناب مشهور است و بسیاری از اشعار مذکور در او مروی است در سایر کتب، و مشکل است حکم به صحت جمیع آن و مستفاد می‌شود از معالم ابن شهرآشوب که آن تألیف علی بن احمد ادیب نیشابوری است از علمای ما و نجاشی شمرده از کتب عبدالعزیز بن یحیی الجلودي کتاب شعر علی﵇. انتهی[3].

و تلمیذ فاضل ایشان میرزا عبدالله در ریاض العلماء احتمال بودن از جلودی را تضعیف کرده که ما دیدیم در نسخی از دیوان که از شیخ مفید و سید مرتضی بلکه متأخر از ایشان نقل کرده و جلودی مدت‌ها پیش از ایشان بوده، پس باید تألیف نیشابوری باشد[4] و لکن در باب «القاب» ترجیح داده که از کیدری باشد به جهت آن که بعض اسانید او در طبقهٔ کیدری است و تا حال نسخه‌ای مشتمل بر ذکر اسانید به نظر نرسیده اگر چه بعضی نقل کردند که دیدند و در جمله از نسخ موجوده از مطبوع مصر و غیره و آخر فتن بحار و در بعضی مواضع، از شیخ طوسی و شیخ طبرسی و ابوالفضل شیبانی نقل کرده، و از علی بن احمد واحدی. و وفات او در سنهٔ ۴۶۸ است و ابن شهرآشوب در مناقب گاهی از سلوة الشیعه فنجکردی نقل می‌کند، از آن جمله این رباعی است در باب تواضع:

ودع التجبّر والتکبّر یا أخي ... إنّ التکبر للعبید وبیل

واجعل فؤادك للتواضع منزلاً ... إنّ التواضع بالشریف جمیل

---

۱. در کلمه طیبه «مثیله» است.

۲. دیوانی است از شعرهای منسوب به امام که در آن، شعرها به ترتیب الفبایي قافیه‌ها گرد شده است. دیوان امام علی﵇ تصحیح دکتر امامی، ص۱۳.

۳. بحارالأنوار، ج۱، ص۴۲.

۴. ریاض العلماء، ج۳، ص۳۵۳.

. انتهى كلامه رفع مقامه[۱].

فنجكردى منسوب إلى فَنْجَكِرْد ـ بالفتح ثمّ السكون و جيم مفتوحة وكاف مكسورة وراء ساكنه ودال مهملة ـ قرية من نواحي نيشابور.

علي بن أحمد بن محمّد معصوم بن أحمد الحسيني[۲]

المدني الشيرازي صدرالدين، السيد النجيب والجواهر العجيب، العالم الفاضل الماهر الأديب والمنشئ الكاتب الكامل الأديب، الجامع لجميع الكلمات والعلوم والذي له في الفضل والأدب مقام معلوم، الصاحب ذيل البلاغة على سحبان سيدنا الأجل السيد عليخان ـ أفاض الله على تربته شآبيب الرحمة والرضوان وأسكنه أعلى غرفات الجنان ـ الذي إذا نظم لم يرض من الدر إلّا بكباره و إذا نثر فالأنجم الزهر بعض نثاره، حائز الفضائل عن أسلافه السادة الأماثل. صاحب مؤلفات رائقه و مصنّفات فائقه، مانند سلافة العصر من محاسن أعيان العصر[۳]، والدرجات الرفيعه، وسلوة الغريب وأسوة الأريب، وأنوار الربيع في أنواع البديع (و آن شرح منظومهٔ اوست در علم بديع و به طبع رسيده)، و موضّح الرشاد في شرح الإرشاد في النحو، و طراز اللغه، و الزهرة في النحو، و ديوان شعر، و كتاب التذكرة في الفوائد النادرة، وظاهراً اين كتاب غير از كتاب مخلاة اوست كه شبيه است به كشكول، و رساله‌اى در اغلاط صاحب قاموس، و الكلم الطيب في الأدعيه، والشروح الثلاثة على الصمديه، و شرح صحيفه سجاديه، و از ملاحظهٔ كتب او

---

۱. كلمه طيبه، ص ۱۶۰ ـ ۱۶۱.

۲. در مورد ابن معصوم ر.ك: امل الآمل، ج ۲، ص ۱۷۶؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۹۴؛ اعيان الشيعه، ج ۸، ص ۳۸، ۴۱ و ۱۵۳؛ ريحانة الادب، ج ۲، ص ۹۰؛ الكنى و الالقاب، ج ۲، ص ۴۱۲؛ الاعلام، ج ۵، ص ۶۴؛ فرهنگ سخنوران، ص ۱۴؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۷، ص ۲۸؛ الذريعه، ج ۲، ص ۴۲۶، ج ۴، ص ۵۵، ج ۸، ص ۶۰، ج ۹، ص ۷۵۴، ج ۱۸، ص ۷۵ و ج ۲۳، ص ۲۶۶؛ مقدمه الدرجات الرفيعه؛ مستدرك الوسائل، ج ۳، ص ۳۸۳؛ مصفى المقال، ص ۲۶۹؛ نزهة الجليس، ج ۱، ص ۳۲۰؛ سرو آزاد، ص ۲۸۶؛ سفينة البحار، ج ۲، ص ۲۴۵؛ الغدير، ص ۵۲؛ رياض العلماء؛ سبحة المرجان، ص ۸۶؛ مقدمه رياض السالكين، چاپ جامعه مدرسين؛ الطليعة من شعراء الشيعه، ج ۲، ص ۷؛ مشاهير شعراء الشيعه، ج ۳، ص ۱۶۸؛ مآثر الكرام في تاريخ بلگرام، ص ۲۸۶؛ تذكرة المعاصرين، ص ۹۸.

۳. حاوى ترجمهٔ ادباى قرن يازدهم، شروع به تأليف: اواخر سال ۱۰۸۱ هـ. ق. در هند و تاريخ فراغت ربيع الثانى ۱۰۸۲ هـ. ق. ر.ك: ذريعه، ج ۹، ص ۷۵۴. اين كتاب چندين ذيل و تكمله داشته است.

خصوص شرح صحیفه معلوم می‌شود که درچه مرتبه از علم و کمال بوده.

شیخ محدّث مرحوم فرموده که، ولادتش در جمادی الأولی[1] سنهٔ ۱۰۵۲ در مدینه واقع شده، و والدش سید نظام‌الدین احمد، فاضل ادیب در حیدرآباد هند بود و دختر والی حیدرآباد عبدالله قطب شاه را گرفته بود لاجرم سید علیخان در سنهٔ ۱۰۶۶ به حیدر آباد تشریف برد و بعد از یک سال والدش وفات فرمود. سلطان هند خواهان ملاقات او شد در برهانپور سیّد را ملاقات کرد و او را مقرّب خویش گردانید و رئیس کرد او را بر هزار و سیصد سوار و لقب «خانی» به آن جناب عنایت کرد. همین که سلطان به بلد احمدنگر رفت، سید را حارس اورنگ‌آباد قرار داد. مدتی در آن‌جا سید اقامت فرمود پس او را والی ماهور و توابع آن قرار داد پس سید استعفا جست. سلطان او را در دیوان برهانپور قرار داد پس از مدتی سید رخصت طلبید به جهت مشرف شدن به زیارت حرمین شریفین رخصت یافت، مهاجرت کرد به حجاز پس سفر کرد به عراق و زیارت نمود ائمهٔ عراق﵈ را پس سفر کرد به اصفهان و سلطان آن وقت شاه سلطان حسین صفوی بود، از سید اکرام بسیار کرد. پس سید به وطن اصلی خود شیراز تشریف برد و در آن‌جا اقامت فرمود و مرجع فضلا گردید و مقرّ بحث و تدریسش مدرسهٔ منصوریه بود و در سنهٔ ۱۱۲۰ وفات فرمود. انتهی[2].

فقیر گوید که، کتاب سلوة الغریب سفرنامهٔ سیّد است و کتاب لطیف است و من آن کتاب را با کتاب درجات ـ که در طبقات است ـ در کتابخانهٔ شیخ خود مرحوم محدّث نوری﵀ زیارت کرده‌ام و در حین تألیف این کتاب ظفر نیافتم بر درجات، که از آن نقل کنم. بلی، سلافه نزد من موجود است، و گاه گاهی از آن نقل کرده‌ام و رمز آن را «فه» قرار داده‌ام چنانکه در اول کتاب به آن اشاره کردم و در مجلد اجازات بحار مختصری از سلافه نقل شده است.

و تاریخ وفات او چنانچه سبط او حاج میرزا حسن ضبط کرده سنهٔ ۱۱۱۸[3] است،

---

۱. در غروب نیمه جمادی الاولی متولد شده (منه﵀).

۲. خاتمهٔ مستدرک، ج ۲، ص ۵۹: گفتنی است که قبر سه تن از اجداد سیدعلی خان در مدرسهٔ منصوریه است.

۳. ۱۱۱۹ یا ۱۱۲۰ را نیز ذکر کرده‌اند.

موافق «سر مقر شیراز».

و بدان که این سید جلیل غیر از سید علیخان بن سید خلف حویزی است که ترجمه‌اش خواهد آمد.

و نسبت سید علیخان مدنی به بیست و هفت واسطه منتهی می‌شود به محمد بن زید بن علی بن الحسین علیه السلام چنانکه در مقدمهٔ شرح صحیفه تصریح به آن فرموده[1] و از محمد بن زید مذکور[2] قضیهٔ لطیفه‌ای نقل کرده از عفو و بخشش او از محمد بن

---

۱. ریاض السالکین، ج ۱، مقدمه، ص ۷۹۶؛ انوار الربیع، ج ۱، ص ۵؛ الغدیر، ج ۱۱، ص ۳۴۶.

۲. قال صاحب عمدة الطالب في احوال محمد بن زيد الداعي: وهو ابن محمد بن إسماعيل بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن أبي طالب علیه السلام و يحكى انه كان اذا اجتمع * الخراج نظر إلى ما في بيت المال من خراج السنة الماضية، ففرّقه في قبائل قريش على دعواهم، ثمّ في الأنصار و الفقهاء و أهل القرآن و سائر طبقات الناس، حتى لايبقى منه درهم. فجلس في بعض السنين يفرّق فبدأ ببني عبدمناف، فلمّا فرغ من بني‌هاشم دعا سائر بني عبدمناف، فقام رجل، فقال له محمد بن زيد الداعي: من أيّ بني عبدمناف انت؟ قال من بني أُميّة: قال: من أيّها؟ فسكت. قال: لعلّك من ولد معاوية؟ قال: نعم. قال: فمن أيّ ولده؟ فاسمك. قال: لعلّك من ولد يزيد؟ قال: نعم. قال: بئس الاختيار اخترت لنفسك، تقصد ولاية آل أبي طالب و عندك ثأرهم و قد كان لك مندوحة [عنهم] بالشام و العراق عند من يتولّى جدّك و يحب برّك. فان كنت جئت على جهلك في نسبة منك بهذا فما يكون بعد جهلك جهل؟ و إن كنت جئت مستهزئاً بهم فقد خاطرت بنفسك. قال: فنظر اليه العلويون نظراً شديداً فصاح بهم محمد و قال: كفّوا عنه، كأنّكم تظنون أن في قتل هذا دركاً لثأر الحسين علیه السلام أبي؟ اى جرم لهذا انّ الله عزّوجلّ قد حرّم أن تطالب نفس بغيره ما اكتسبت، والله لايعرض له أحد بسوء إلّا أقدمته به؛ واسمعوا حديثاً أحدّثكم به يكون لكم قدوة فيما تستأنفون؛ حدّثني أبي، عن أبيه، قال: عرض على المنصور جوهر فاخر ـ و هو بمكّة ـ فعرفه، وقال: هذا جوهر كان لهشام بن عبدالملك و قد بلغني انّه عند محمد ابنه ولم يبق منهم غيره ثم قال للربيع: إذا كان غداً وصليت بالنّاس في المسجد الحرام فأغلق الأبواب كلّها و وكّل بها ثقاتك، ثم افتح باباً واحداً وقف عليه، فلا تخرج إلّا من تعرفه. ففعل الربيع ذلك و علم محمد بن هشام انّه هو المطلوب فتحيّر، وأقبل محمد بن زيد بن علي الحسين بن علي بن ابى طالب علیه السلام فرآه متحيراً، وهو لايعرفه. فقال له: يا هذا، أراك متحيراً فمن أنت؟ قال: ولي الأمان؟ و قال: و لك الأمان و أنت في ذمتي، حتى أخلصك. قال: انّا محمد بن هشام بن عبدالملك، فمن أنت؟ قال: محمد بن زيد بن علي فقال: عندالله احتسب نفسي إذن، فقال: لا بأس عليك يا بن عم؛ فانّك لست تقابل زيد ولا في قتلك درك بثأره. و انا الآن بخلاصك أولى مني باسلامك، ولكن تعذرني في مكروه أتناولك به وقبيح أُخاطبك به يكون فيه خلاصك. قال: أنت و ذاك. فطرح رداءه على رأسه و وجهه ولبته و أقبل يجره، فلما وقف على الربيع لطمه لطمات و قال: يا أبا الفضل، إن هذا الخبيث جمّال من اهل الكوفة أكراني جماله ذاهباً و راجعاً، وقد هرب منّي في هذا الوقت وأكرى بعض قواد الخراسانية ولي عليه بذلك بيّنة، فضم إليّ حرسين يصيران به معي إلى القاضي ويمنعان الخراساني من اعواره فضم اليه حرسين فمضيا معه فلما بعد عن المسجد، قال له: يا خبيث، تؤدي إليّ حقي؟ قال: نعم، يابن رسول الله. فقال للحرسين: انصرفا عنه. ثم أطلقه فقبّل محمد بن هشام رأسه و قال: بأبي أنت و امي ـ الله اعلم حيث ←

هشام بن عبدالملک بن مروان و خلاصی دادن او، محمد بن هشام را از قتل در مکهٔ معظمه با آن که هشام والد محمد قاتل زید بوده. پس سید فرموده:

أولئك آبائي فجئني بمثلهم إذا جمعتنا يا جرير المجامع

فقیر گوید که، محمد بن زید مذکور، والد محمد محروق است که در سنهٔ ۲۰۳ مأمون او را به شربت سمی شهید کرد در مرو، چنانچه در نتمة المنتهى في وقايع أيام الخلفاء[1] قتل او را نگاشته‌ام. فيقال: «إنّه كان ينظر إلى كبده يَخرج من حلقه قِطعاً، فيلقيه في طست وكان سنه عشرين سنة».

وبالجمله: محمد محروق پدر ابوعبدالله جعفر وجعفر پدر احمد سکین است که قدوة المتقين و برهان ذوی اليقين نصيرالدين ابی‌جعفر است که مقرب خدمت حضرت رضاؑ بود و آن حضرت فقه الرضاؑ را به خط مبارک خویش برای او نوشته و آن کتاب شریف در جمله کتب سید علیخان مذکور در بلاد مکه بوده چنانکه صاحب ریاض فرموده[2] و سید صدرالدین محمد دشتکی ـ که یکی از اجداد سید علیخان است ـ فرموده:

«ثمّ إنّ أحمد السكين جدّي صحب الإمام الرضاؑ من لدن كان بالمدينة إلى أن اشخص تلقاء خراسان، عشر سنين، فأخذ منه العلم، وإجازته عندي، فأحمد يروي عن

← يجعل رسالاته. ثم اخرج له جوهراً له قدر فدفعه اليه وقال: تشرفني بقبول هذا. فقال: يابن عم انّا أهل بيت لانقبل على المعروف شيئاً، وقد تركت لك أعظم من هذا، دم زيد بن علی، فانصرف راشداً و وار شخصك حتى يرجع هذا الرجل، فانّه مجد في طلبك. قال: ثم امر محمد بن زيد الداعی للأموی بمثل ما أمر به لسائر بنی عبدمناف وأمر جماعة من مواليه أن يوصلوه إلى الری ويأتوا بكتابه بسلامته. فقام الأموی وقبّل رأسه ومضى والقوم معه، حتى أوصلوه إلى مأمنه و جاؤوا بكتابه إلى الداعی محمد بن زيد بن محمد بن إسماعيل جالب الحجارة (منه؛). ر.ك: عمدة الطالب فی انساب آل أبی‌طالب، ص ۲۷۴ و ۲۷۵ (با اختلاف بسیار اندک).

* در عمدة الطالب، چاپ انصاریان قم، ص ۲۷۴ «افتتح» است.

۱. نتمة المنتهى، ص ۲۰۱. آیت الله حاج سید مهدی لاجوردی در یادداشت خود نوشته‌اند: اگر پدر محمد محروق را مأمون در بیست سالگی در مرو مسموم نمود، چگونه نوادهٔ او در زمان حضرت رضاؑ بوده و حضرت فقه الرضاؑ را برای او نوشته. و خود مؤلّف وفات حضرت رضاؑ را در کتاب منتهی الآمال در سال ۲۰۳ ثبت کرده است. و نیز اگر مأمون او را در مرو مسموم نموده، چرا قبرش در خارج نیشابور است. علاوه بر این، فقه الرضا را حضرت رضاؑ نوشته است بعضی می‌گویند رسالهٔ عملیه ابن بابویه است و اقوی نزد این‌جانب عدم حجیت آن است و ادله آن را در رسالهٔ جداگانه ذکر کرده‌ام.

۲. ریاض العلماء، ج ۳، ص ۳۶۴.

الإمام الرضاﷺ، عن آبائه، عن رسول الله ﷺ وهذا الإسناد أيضاً ممّا أنفرد به لايشركني فيه أحد، وقد خصّني الله تعالى بذلك ـ والحمد لله».[۱]

بالجمله: سید علیخان مذکور پنج حدیث نقل کرده از پدر از پدر تا به أمیرالمؤمنینﷺ از رسول خداﷺ که آن را «مسلسل به آباء» گویند و این از خصایص آبای کرام این سید است.

ثم قال: «هذه الأخبار الخمسة من مسلسل الحديث بالآباء بسبعة وعشرين أباً، وقلّما اتّفق ذلك في أخبار الخاصّة حتّى قال شيخنا الشيخ زين‌الدين الشهيدﷺ في شرح الدّراية ـ بعد إيراده لحديث المسلسل المروي عن أبي محمد الحسين بن علي بن أبي طالب البلخي بأربعة عشر أباً: هذا أكثر ما اتّفق لنا روايته من الأحاديث المسلسلة بالآباء. انتهى، ولله الحمد.[۲]»

وقال في «فه» في ترجمة والده: «إمام بن امام، وهمام بن همام، وهلّم جرّاً إلى أن أجاوز المجرة مجراً، لا أقف على حد حتى انتهى إلى أشرف جدّ، وكفى شاهداً على هذا المرام، قول أحد أجداده الكرام، ليس في نسبنا إلّا ذو فضل وحلم، حتى نقف على باب مدينة العلم». انتهى[۳].

ثمّ إنه قد سرق من شرحه على الصحيفة المكرمة بعض معاصريه وأضافه إلى نفسه، ثمّ لمّا اطلع السيد على تلك الخيانة والسرقة احترق قلبه وصدّر شرح كلّ دعاء من الأدعية المباركة من الصحيفة الكاملة بخطبة على حدة وذكر في آخر الكتاب كلمات في التشنيع على ذلك المعاصر، وبالغ في الطعن عليه بعبارات فصيحة، قلّما يوجد نظيرها في شيء من مؤلفات المتقدمين و المتأخرين ولاأحبّ نقلها.

ثمّ قال: «وأنت إذا تأملت هذه الرياض المفعمة الحياض، فاقتطفت من ثمارها وأزهارها ووردت من عيونها و أنهارها علمت أن ليس ذلك إلّا في وسع من أمده أهل البيتﷺ بآلائهم مدداً بصنيعه، إذ تمسك بولائهم، واستنجدهم فأنجدوه واستوجدهم

---

۱. مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۴۱ به نقل از مقدمه الفقه المنسوب للامام الرضاﷺ، ص ۱۴ـ۱۵.
۲. رياض السالكين، ج ۱، ص ۳۹ـ۴۰.
۳. سلافة العصر، ص ۱۰.

فأوجدوه، وإلّا فأين العيوق من باع المتطاول، وأين الثريا من يد المتناول، وبالله أقسم إني كنت إذا اعتاص[1] على معنى فقرة من الفقرات و كادت النفس تذهب عليه حسرات مددت كف الضراعة والاضطرار لاستسقاء غيث فضلهم المدرار، فما هو إلّا أن تبلّج تبلّج الصبح غب الظلام وانفتحت على فيه مغاليق الكلام، فقرب منّي ماقصى ودان لي ما عصى، ولا أقول ذلك تبجحاً[2] وفخراً، بل تحدّثاً بنعمة الله وشكراً على أني لاأنكر جهلا بأني لست لذلك أهلاً ولكن نهر فيوضهم شامل و بحر عروضهم كامل»[3].

وله﵀ كلمات قصار، منها قوله: السعيد من اتسم بالتقى واعتصم بالعروة الوثقى، الكبر كبيرة لاتغفر، والتواضع نعمة لاتكفر؛ اقتران العلم بالعمل كاقتران النحج بالأمل؛ من صدقت لهجته ظهرت بهجته؛ من علت شيمته غلت قيمته؛ ما كلّ كلمة تقال، ولا كلّ عثرة تقال؛ ماكلّ ثمرة حلوة المجتنى، ولا كلّ درة تدخر وتقتنى؛ ماكلّ ناظم مجيد، ولاكلّ منظوم يناط بالجيد. من كثرت عطاياه غفرت خطاياه؛ عذر الشحيح ليس بالصحيح؛ من اتسع صدره ارتفع قدره، إلى غير ذلك.

توفّي﵀ عام تسعة عشر أو عشرين ومائة بعد الألف بشيراز، ودفن بحرم الشاه چراغ بقرب السيد ماجد البحريني.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

علي بن أحمد بن موسى العاملي النباطي[4]

عالم، فاضل و صالح عابد جليل القدر، در نجف اشرف ساكن بود و در همان جا وفات كرد. تلميذ شيخ محمد بن صاحب معالم است، و شرح كرده اثنى عشريه صلاتيه

---

۱. اعتاص الأمر عليه: اشتد. والتاث عليه فلم يهتد للصواب ـ ق.

۲. التبجح ـ بتقديم الجيم على الحاء المهملة ـ بمعنى الفرح.

۳. الكامل من شطور العروض، متفاعلن ست مرات (منه﵀).

۴. امل الآمل، ج ۱، ص ۱۱۸؛ الغدير، ج ۱۱، ص ۳۶۴؛ معجم رجال الفكر و الادب في النجف، ص ۳۰۲ و ۲۴۰؛ رياض العلماء، ج ۳، ص ۳۶۷؛ ماضي النجف، ج ۳، ص ۵۱؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۷، ص ۳۱؛ اعيان الشيعه، ج ۸، ص ۱۶۱؛ مصفى المقال، ص ۲۳۸، ۲۵۵، ۳۵۴ و ۴۴۵؛ نجوم السماء، ص ۳۶۳؛ سفينة البحار، ج ۱، ص ۱۳۷؛ معارف الرجال، ج ۲، ص ۹؛ مقدمه ارشاد المستبصر او كه توسط آقاى رضا استادى تحقيق و هم مستقل و هم در ضمن الوسائل الاربعة عشر منتشر شده است؛ مقدمه الانوار اللامعه او به قلم شيخ محمدرضا هادى آل كاشف الغطاء؛ مقدمه تفسير الوجيز او به قلم حفيدش سيد ابراهيم شبر؛ مقدمه تفسير الجواهر الثمين او به قلم دكتر سيد محمد بحر العلوم چاپ مكتبة الألفين كويت.

بهائیه را. و پدرش نیز عالم صالح فاضل عابد بود و در نجف سکنا داشت و در آن‌جا وفات یافت.

علي بن أحمد بن يحيى المزيدي الحلّي[۱]

رضی‌الدین ابوالحسن فاضل فقیه ملك الأدباء غرة الفضلاء. روایت می‌کند از علّامه و ابن داوود و از والدش، شیخ اجل سعید جمال‌الدین احمد، و روایت می‌کند از او شیخ شهید[۲]. و مزیدی نسبت است به بطنی از بطون بنی اسد که معروفند و از قدیم الأیام شیعه بوده‌اند. و وفات کرد این شیخ جلیل در غروب عرفهٔ سنهٔ ۷۵۷، و مدفون شد به نجف اشرف[۳].

علي الأسترآبادي شرف‌الدين[۴]

شیخ عالم فقیه، شارح کتاب جعفریهٔ محقّق کرکی، و تلمیذ آن جناب است، کذا فی «مل».

وقال العلاّمة المجلسي ﷺ في مقدمة البحار: وكتاب تأويل الآيات الظاهرة[۵] في فضائل العترة الطاهرة للسيّد الفاضل العلّامة الزكيّ شرف‌الدين عليّ الحسيني الأسترآبادي المتوطّن في الغريّ، مؤلّف كتاب الغرويّة في شرح الجعفريّة، تلميذ الشيخ الأجل نورالدين عليّ بن عبدالعالي الكركي، وأكثره مأخوذ من تفسير الشيخ الجليل محمد بن العبّاس بن علي بن مروان بن الماهيار. وذكر النجاشي ـ بعد توثيقه ـ: إنّ له كتاب ما نزل من القرآن في أهل البيت ﷺ وكان معاصراً للكليني ﷺ[۶].

---

۱. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۷۶.

۲. ر.ک: اربعین شهید، ج ۱۹، ص ۲۸.

۳. مجموعة الشهید، ص ۱۳۷.

۴. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۷۶؛ ریحانة الادب، ج ۳، ص ۱۹۸؛ الذریعه، ج ۳، ص ۳۰۴؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۷، ص ۳۳؛ لغت‌نامه دهخدا، «علی»، ص ۱۳۳. مقدمهٔ تأویل الآیات.

۵. تأویل الآیات الظاهره زیر نظر آیت الله سید محمد باقر موحد ابطحی اصفهانی تحقیق و توسط مدرسهٔ امام مهدی ـ عجّل الله تعالی فرجه ـ منتشر شده است.

۶. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۳.

علي بن إسحاق أبوالقاسم البغدادي الإمامي[۱]

ادیب شاعر در مدیح اهل‌بیت علیهم‌السلام شعر بسیار گفته، و سیف الدوله و وزیر مهلبی و دیگر از اعیان شیعه را مدح کرده. وفات کرد در روز بیستم صفر سنهٔ ۳۵۲، و در مقابر قریش به خاک رفت، و اتفاقاً بیستم صفر روز ولادت او بوده نیز در سنهٔ ۳۱۰.

نظیر این است فوت مرحوم محقّق مدقق اصولی حاج میرزا ابوالقاسم تهرانی صاحب تقریرات که در سیم ماه ربیع الثانی که مطابق با روز میلادش بوده به سن پنجاه و پنج سالگی در سنهٔ ۱۲۹۲ در تهران وفات یافت.

علي أصغر بن محمّد [بن] يوسف القزويني[۲]

عالم فاضل ماهر صالح، معاصر «ح مل» تلمیذ ملاخلیل قزوینی وبرادر ملاخلیل محمدباقر وغیر ایشان. صاحب سفینة النجاة ـ که کتاب بزرگی است در دعا به فارسیه ـ و فهرست اشعار مغنی اللبیب، و رموز التفاسیر الواقعة في الكتب الأربعة، و تنقیح المرام و ظاهراً این کتاب همان حواشی اوست بر حاشیهٔ عدهٔ ملاخلیل.

و پسر او محمد مهدی نیز از علما و فضلا و صاحب تألیفات است چنان‌که بیاید ذکرش. إن شاء الله تعالى.

علي أكبر بن محمّد باقر الإيجي الأصفهاني[۳]

عالم فقیه متکلّم واعظ متبحّر عابد متهجد مرتاض کثیر الزهادة و العبادة قلیل الأكل و الراحة، صاحب رسالهٔ لطیفه در نماز شب و ردّ بر پادری نصرانی و ردّ بر بعض رساله‌های شیخ احمد احسائی، و ردّ بر طریقهٔ میرزا محمد اخباری، و رسائلی در

---

۱. درباره زاهی بغدادی ر.ک: الطلیعه، ج ۲، ص ۱۵؛ الغدیر، ج ۳، ص ۳۸۸ـ۳۹۸؛ یتیمة الدهر، ج ۱، ص ۲۳۳.

۲. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۷۶.

۳. دربارهٔ ترجمهٔ او ر.ک: اعیان الشیعه، ج ۴۱، ص ۸۵؛ الذریعه، ج ۱۲، ص ۳۲؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۴۰۶؛ رجال اصفهان، ص ۵؛ تذکرة القبور یا دانشمندان و بزرگان اصفهان، ص ۴۳۸؛ مکارم الآثار، ج ۳، ص ۹۴۵.

معراج و در مواریث، و در مسائل عبادات، ودر زکات و خمس و قضا و شهادات، و رساله‌ای در این که نماز نافله به یک سلام است که همان سلام آخر باشد و جایز نیست اتیان به سلام‌های دیگر. و جناب آقا سید محمدباقر ردّ آن را نوشته و ملاعلی اکبر ردّی بر آن نوشته، دیگر باره جناب سید ردّی بر آن نوشته. وفات کرد در یازدهم شوال سنهٔ ۱۲۳۲ در اصفهان و در تخت فولاد در بقعهٔ لسان الأرض نزدیک به مقبرهٔ ملااسماعیل خاجوئی به خاک رفت.

علي بن جعفر بن علي بن عبدالله الجعفري السيد تاج‌الدين[1]

عالم فاضل، قرائت کرده بر علمای خوارزم انواع علوم را و قرائت کرده نیز برخی از تصانیف فخر رازی را بر خود او و تفویض کرده شد به او منصب فتوا در دهستان، کما کان مفوّضاً إلی والده السید عمادالدین جعفر ویتحنف تقیة.

علي بن حجة الله بن شرف‌الدين الطباطبائي الشولستاني

گذشت در شرف‌الدین علی.

علي بن جمشيد النوري

بیاید در علی النوری

علي بن الحسن بن إبراهيم بن علي بن جعفر بن محمّد بن علي بن الحسن بن عيسى بن محمّد بن عيسى بن علي بن الإمام جعفر الصادق[2]

معروف است به «سید مجدالدین حلبی عریضی» فاضل جلیل القدر، از مشایخ محقّق است. روایت می‌کند از حسین بن رطبه و از أبی‌طالب حمزة بن محمد بن احمد بن شهریار الخازن از شیخ ابوعلی از والدش شیخ ابوجعفر طوسی، و من

---

۱. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۷۷.
۲. همان، ج ۱، ص ۱۷۸.

احـوال جـدّ او عـلی بـن جـعفر عـریضی را و اخـتلاف در قـبر شـریف او را در تحفة الاحباب [1] نگاشتم.

علي بن الحسن الزواري [2]

عالم فاضل مفسر تلمیذ شیخ عـلی بـن عـبدالعـالی و اسـتاد مـلافتح‌الله کـاشانی وصاحب تألیفات است، از جمله: تفسیر فارسی کبیر معروف به تفسیر زواری موسوم به ترجمة الخواص، و شرح نهج‌البلاغه [3]، و ترجمهٔ کشف الغمة، تألیف کـرده آن را در سنهٔ ۹۳۸، و نیز ترجمه کرده هر یک از کتاب مکارم الأخلاق و عدّة الداعی، و احتجاج طبرسی، و اعتقادات شیخ صدوق، و تفسیر منسوب به امام حسن﵇، و نیز از مصنفات اوست مجمع الهدی در قصص انبیاء، و تحفة الدعوات در اعمال سنه، و لوامع الأنوار [4] إلی معرفة الأئمة الأطهار، و مرآة الصفاء، و این [5] کتاب‌ها تمام به فارسی است.

و زواری منسوب است به زواره، که قصبه‌ای است از اعمال اصـفهان قـریب بـه اردستان معروف به «قریة السادات» [6] به جهت کثرت علویین در آن‌جا.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

علي بن الحسن بن شدّقم الحسيني المدني زين‌الدين [7]

عالم فاضل محقّق ادیب شاعر، له مسائل إلی شیخنا البهائی﵀. «مل».

---

۱. تـحفة الاحباب، ص ۳۲۰؛ نـیز ر.ک: تـنقیح المـقال، ج ۲، ص ۲۷۹، ش ۸۱۹۸؛ رجـال نـجاشی، ص ۲۵۱، ش ۶۶۲؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۵۶۱؛ رجال کشی، ج ۲، ص ۵۴۰، ش ۴۷۸ و ص ۷۶۰، ش ۸۷۰.

۲. در مورد زواری ر.ک: روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۷۶؛ الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۳۰۰؛ اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۱۸۶؛ ریحانة الادب، ج ۲، ص ۳۹۳؛ الذریعه، ج ۴، ص ۱۳۹، ج ۵، ص ۳۱۵، ج ۷، ص ۲۲۷، ج ۱۵، ص ۱۵۹ و ج ۲۵، ص ۸۸؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۳۷۱؛ ریاض العلماء؛ هدیة الاحباب، ص ۱۴۶؛ احیاء الدائر من القرن العاشر، ص ۱۵۲؛ مجله آینهٔ پژوهش، ش ۹؛ گلشن جلوه، ص ۲۴۴ـ۲۴۵.

۳. نسخهٔ خطی این شرح با خط زیبا و کاغذ ممتاز در کتابخانه آیت‌الله لاجوردی در قم نگاهداری می‌شود.

۴. آیت الله لاجوردی نوشته اند: این کتاب مختصر احسن الکبار است و نسخهٔ خطی آن نزد ایـن جانب موجود می‌باشد.

۵. و نیز ترجمه کرده منهاج الکرامه علّامه حلّی را و نسخه‌ای در قم موجود است.

۶. سادات طباطبائی از این قریه‌اند.

۷. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۷۸. میراث اسلامی ایران، دفتر هشتم، ص ۴۹۹ مقدمة الاعتقادات به کوشش محمد رضا انصاری قمی؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن یازدهم)، ص ۴۰۱.

علي بن الحسن بن علي بن محمّد الحرّ العاملي[۱]

برادر «ح مل» فاضل صالح زاهد عابد، قرائت کرده بر پدر و بر برادر، و در سنهٔ ۱۰۸۷ در طریق مکه بعد از مراجعت وفات کرد، و این مرتبهٔ سیم بود که متوالیاً به حج مشرف شده بود.

قال أخوه الشيخ أحمد في الدر المسلوك: وفي سنة سبع و ثمانين و ألف أخذت الأعراب حجاج العجم، في طريق لحسا بعد ما حجّوا، وفقد منهم خلق كثير، وكان فيمن فقد، أخي الأصغر الشيخ علي وسلم أخي الأكبر الشيخ محمد، وكان قد مضى على طريق البحرين ومعه ابن ملاخليل القزويني الأخباري وجماعة، ونظم قصيدة مطلعها: «ركبنا منون البحر في لجة الأسرى». الأبيات.

علي بن الحسين بن أبي‌الحسن الموسوي العاملي[۲]

سید نورالدین، تلمیذ شهید ثانی و داماد او، والد صاحب مدارك است. روایت می‌کند از او، امیر فیض الله تفریشی و میرداماد، شیخ ابن العودی در رساله‌ای که در احوال شهید ثانی نوشته، او را ذکر کرده و مدح و ثنای بلیغی بر او نموده.

علي بن الحسين بن حسان بن باقي[۳]

سید عالم زاهد عابد فقیه صالح، صاحب کتاب اختیار المصباح و غیره، ذکر کرده او راکفعمی در مصباحش وفي «ضا» نقلاً عن رياض العلماء أنه قال: قد رأيت نسخاً من كتابه المذكور، وعندنا منه نسخة وطالعت كلّها، وأخذت منها مواضع الحاجة، وأوردتها في كتابنا لسان الواعظين وغيره. ثمّ إنّ السيّد ابن باقي هذا، قد كان معاصراً للمحقّق الحلّي ونظرائه؛ لأنّي قد وجدت في آخر بعض نسخه أنّه فرغ من تأليفه سنة ۶۵۳ ثلاث وخمسين

---

۱. همان، ج ۱، ص ۱۱۸.

۲. امل الآمل، ج ۱، ص ۱۱۸؛ اعیان الشیعه؛ خاتمهٔ مستدرك، ج ۲، ص ۸۵.

۳. روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۳۹؛ اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۱۹۱؛ ریحانة الادب، ج ۷، ص ۴۰۵؛ الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۳۳۰، معجم المؤلفین العراقیین، ج ۷، ص ۷۲؛ لغت‌نامه دهخدا، «ابن باقی»، ص ۲۹۳.

وستمائة. تمّ كلامه[1].

علي بن الحسين بن حماد الواسطي شيخ أبوالحسن[2]

فاضل فقيه زاهد، از مشايخ ابن معيه است. سيد اجل عبدالكريم بن طاووس او را اجازه داده و بر اوثنا فرموده.

علي بن الحسين الصائغ الحسيني العاملي[3]

سيد فاضل عابد فقيه محدّث محقّق فخر السادة الأعلام، و علم العلماء الفخام ـ أحله الله في دارالسلام ـ تلميذ شهيد ثانى و استاد صاحب معالم و مدارك الاحكام و صاحب شرح شرائع و شرح ارشاد مسما به مجمع البيان في شرح ارشاد الأذهان است.

از در منثور نقل است كه، شهيد ثانى را اعتقاد تمامى بود به سيد مذكور[4] و از خدا اميد داشت كه او را پسرى عنايت فرمايد كه در خدمت سيد تعلم كند و تربيت شود و چنان شد كه او اميد داشت. حق تعالى شيخ حسن را به او عنايت فرمود و با شريک خود در درس، خواهرزاده خود سيد محمد، صاحب مدارك در خدمت آسيد علي صائغ و سيد نورالدين علي، والد سيد محمد تلمذ كردند و تربيت شدند و اكثر علوم را بر عليّين علويّين خصوص بر سيد علي صائغ قرائت كردند[5] و چون سيد علي صائغ وفات كرد. شيخ حسن در مرثيهٔ او قصيده‌اى گفته ۲۴ بيت، منها:

لاخير في مهجة لم‌تحترق أسفا ... منه ولاطرف عين بعده هجعا

كيف السبيل إلى نهج السداد وقد ... بان الهدى وابن خير المرسلين معا

---

۱. روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۴۰.

۲. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۷۹.

۳. همان، ج ۱، ص ۱۱۹؛ اعيان الشيعه، ج ۸، ص ۲۰۵؛ الكنى و الالقاب، ج ۱، ص ۳۲۵؛ الذريعه، ج ۱۳، ص ۳۲۵ و ج ۲۰، ص ۲۳؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۷، ص ۷۹؛ ريحانة الادب، ج ۸، ص ۶۱؛ لغت نامه دهخدا، «علي»، ص ۲۲۲؛ خاتمهٔ مستدرك، ج ۲، ص ۸۶؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۵، ص ۱۳۹.

۴. الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۹۲.

۵. همان، ص ۲۰۰.

كم[1] قد فقدنا من الإرشاد تبصرة ومن دروس بيان بعده لمعا

علي بن الحسين العاملي مشهور به «شهفيني»

شاعر فاضل قصيده گفته در مدح حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام كه شرح كرده آن را شهيد اول. رضوان الله عليه.

علي بن الحسين بن علي الهذلي[2]

شيخ اجل عالم كامل ماهر خبير بصير، سايح در اقطار عالَم و عالِم مطلع مسلم ابوالحسن، معروف به «مسعودى» مورخ امين و معتمد عند الفريقين ـ أسكنه الله في أعلى علّيين ـ صاحب تصنيفات رايقهٔ نافعه، مانند كتاب مروج الذهب ومعادن الجوهر[3]، و كتاب اثبات الوصية لعلي بن ابي طالب عليه السلام، و المقالات في أصول الديانات، و الاستبصار، و نشر الحياة[4]، و نشر الأسرار، و الصفوة في الإمامة، و الهداية إلى تحقيق الولاية، و المعانى، و الدرجات، و أخبار الزمان من الأمم الماضية، و الأخبار الخالية و الأوسط و التنبيه و الاشراف، و الانتصار، و القضاء، و التجارب، و مزاهر الأخبار و طرائف الآثار، و حدائق الأزهار في أخبار آل محمد صلى الله عليه و آله و رساله‌اى در اثبات امامت أميرالمؤمنين عليه السلام وغير ذلك.

علاّمهٔ مجلسى رحمه الله وفات او را در سنهٔ ۳۳۳ ذكر كرده، وبعضى گفته‌اند كه تا سنهٔ ۳۴۵

---

۱. در امل الآمل، ج ۱، ص ۱۲۰ «لقد» است.

۲. در ترجمه مورخ شهير مسعودى ر.ك: امل الآمل، ج ۲، ص ۱۸۰؛ اعيان الشيعه، ج ۴، ص ۱۹۸؛ تأسيس الشيعه، ص ۲۵۳؛ تنقيح المقال، ج ۲، ص ۲۸۲؛ تذكرة الحفاظ، ج ۳، ص ۷؛ خلاصة الاقوال، ص ۱۰۰؛ الذريعه، ج ۳، ص ۳۴۷؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۲۸۱؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۳۷۱؛ العبر، ج ۲، ص ۲۶۹؛ فهرست ابن النديم، ص ۲۲۵؛ فوات الوفيات، ج ۲، ص ۴۵؛ الكنى و الالقاب، ج ۳، ص ۱۸۴؛ لسان الميزان، ج ۴، ص ۲۲۴؛ مجمع الرجال، ج ۴، ص ۱۸۵؛ معالم العلماء، ص ۱۱۷؛ معجم الادباء، ج ۵، ص ۱۴۷؛ منهج المقال، ص ۲۳۱؛ الوافى بالوفيات؛ النجوم الزاهره، ج ۳، ص ۳۱۵؛ فرج المهموم، ص ۱۲۶؛ مقدمه مروج الذهب، چاپ دارالاندلس، و السعاده مصر.

۳. اين كتاب، بارها و بارها در كشورهاى مختلف به چاپ رسيده است و برخى چون محمد محى‌الدين عبدالحميد آن را با تحقيق به چاپ رسانده‌اند.

۴. در بعض منابع، «سرّ الحياة» است.

را درک کرده.

وينبغي لنا في هذا الموضع أن نأتي بما ذكره صاحب كتاب آداب اللغه العربية في ترجمته قال: المسعودي (توفّي سنة ۳۴۶) هو علي بن الحسين بن علي، من ذرية عبدالله بن مسعود، ولذلك قيل له: المسعودي. نشأ في بغداد و جاء مصر ورحل في طلب العلم، إلى أقصى البلاد، فطاف فارس وكرمان سنة ۳۰۹ حتى استقر في اصْطَخْرَ، وفي السنة التالية قصد الهند إلى ملتان والمنصورة، ثمّ عطف إلى كنباية فصيمور فسرنديب «سيلان» ومن هناك ركب البحر إلى بلاد الصين، وطاف البحر الهندي إلى مداغسكر وعاد إلى عمان، ورحل رحلة أخرى سنة ۳۱۴ إلى ماوراء آذربيجان و جُرْجَان ثُم إلى الشام وفِلَسْطين، وفي سنة ۳۳۲ جاء أنطاكية والثغور الشامية إلى دمشق واستقرّ أخيراً بمصر، ونزل الفُسْطَاطَ سنة ۳۴۵، وتوفّي في السنة التالية. ولم يَفْتُرْ في أثناء أسفاره عن الاستقصاء والبحث واكتساب العلوم على اختلاف مواضيعها، فجمع من الحقائق التاريخية والجغرافية ما لم يسبقه إليه وألّف كثيراً من الكتب المفيدة. انتهى [۱].

و بدان که این شیخ جلیل از اجلای علمای امامیه است، وبسی عجیب است از جناب عالم فاضل ماهر آقا محمدعلی [صاحب مقامع] ابن صاحب اکبر [۲] که این شیخ را از علمای عامه شمرده [۳]. شیخ ما در «خک» کلام این فاضل را نقل کرده و رد فرموده. و با آن که این بزرگوار شیعی مذهب است علمای سنیه بر قول او اعتماد دارند. و کتاب مروج الذهب او در نهایت اتقان است و در مطبعهٔ بولاق به طبع رسیده و من در تاریخ ایام الخلفاء از آن بسیار نقل کردم. و مُروج کعُروج جمع مَرْج است که به معنای چمن و مرغزار است، وفي القاموس: المرج: الموضع ترعى فيه الدواب. انتهى [۴].

وقال الحريري في المقامات: إلى أن نلتهي بالخروج في بعض المروج. و بفتح راء و تشديد واو اشتباه است، چنانکه در نخبة المقال است:

وذو مروج هو المسعودي　　الثقة العريف بالعهود

---

۱. تاريخ اللغة العربيه، ج ۲، ص ۳۱۳.

۲. کذا شاید ابن علّامه وحید بهبهانی.

۳. منتهی المقال، ص ۲۱۳؛ مقامع الفضل، ج ۲، ص ۳۸۳؛ شفاء الصدور، ج ۲، ص ۲۷۰.

۴. خاتمهٔ مستدرک، ج ۱، ص ۱۱۷ به بعد؛ القاموس المحيط.

ويؤيد ماقلناه بقية اسم الكتاب وهو قوله: معادن الجوهر.

و نیز بدان که: مسعودی بر جماعتی از عامه و خاصه اطلاق می‌شود، لکن معروف نزد ما همین شیخ معتمد جلیل است. و گفته‌اند: چون نسبش به عبدالله بن مسعود صحابی می‌رسد از این جهت او را مسعودی گفته‌اند، و صاحب ریاض العلماء گفته که: عجب است که مسعودی جدّ شیخ طوسی است از طرف مادر چنانکه نقل شده، و با این حال شیخ در فهرست و رجال ترجمهٔ او را ذکر نفرموده و نجاشی و علّامه و امثال ایشان او را ذکر کرده‌اند.

علي بن الحسين بن محمّد بن أحمد بن الهيثم بن عبدالرحمن بن مروان بن عبدالله بن مروان بن محمّد بن مروان بن الحكم القرشي الأموي المرواني معروف به «ابوالفرج اصفهاني»[1]

شیعهٔ زیدی صاحب اغانی[2] و مقاتل الطالبیین[3]، و کتاب ما نزل من القرآن في أمير المؤمنين عليه السلام، وكتاب كلام فاطمة عليها السلام في فدك، إلى غير ذلك.

در مجالس المؤمنین است که، یافعی گفته که او اصفهانی الأصل بغدادی المنشأ است، و از عجایب آن که مروانی شیعی بوده[4]، به خدمت بسیاری از علما رسیده و علّامهٔ زمان خود گردیده بود، و در علم تاریخ و انساب ماهر و در کتابت و شعر

---

۱. در مورد ابوالفرج اصفهانی ر.ک: امل الآمل، ج ۲، ص ۱۸۱؛ اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۱۹۸؛ روضات الجنات، ج ۵، ص ۲۲۰؛ فهرست ابن النديم، ص ۱۲۷؛ الكنى و الالقاب، ج ۱، ص ۱۳۸؛ الاعلام، ج ۵، ص ۸۸؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۷، ص ۷۸؛ الذريعه، ج ۲، ص ۲۴۹، ج ۸، ص ۲۸۷، ج ۹، ص ۷۴۲ و ج ۲۱، ص ۳۷۶؛ تاريخ التراث، ج ۱، ب ۲، ص ۲۸۰؛ لغت‌نامه دهخدا، «ابوالفرج»، ص ۷۱۶؛ ترجمه مقاتل الطالبیّن مقدمه از سید هاشم رسولی محلاتی؛ البداية و النهايه، ج ۱۱، ص ۲۳؛ تاريخ ابن الوردی، ج ۱، ص ۴۰۷؛ تاريخ بغداد، ج ۱۱، ص ۳۹۸؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۵۷۴؛ الكامل في التاريخ، ج ۸، ص ۵۸۱؛ شذورات الذهب، ج ۳، ص ۱۹؛ العبر، ج ۲، ص ۳۰۵؛ مرآة الجنان، ج ۲، ص ۳۵۹؛ معجم الادباء، ج ۵، ص ۱۴۹؛ المنتظم، ج ۷، ص ۴۰؛ نامه دانشوران، ج ۴، ص ۴۴؛ النجوم الزاهره، ج ۴، ص ۱۵؛ وفيات الاعيان، ج ۲، ص ۴۶۸؛ يتيمة الدهر، ج ۳، ص ۱۱۴.

۲. برای نخستین بار در بیست جزء در سال ۱۲۸۵ هـ.ق. در بولاق مصر به چاپ رسید و جزء ۲۱ آن را مستشرق هندی در سال ۱۹۰۵ م. در لیدن چاپ کرد.

۳. در سال ۱۹۴۹ م. با تحقیق سید احمد صقر در قاهره منتشر شده و به فارسی نیز ترجمه شد. در این کتاب، شهدا و کشته‌های خاندان ابوطالب معرفی شده‌اند.

۴. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۲۳، شماره ۵۸۲۵؛ مرآة الجنان، ج ۲، ص ۳۵۹، سنه ۳۵۶.

به غایت قادر بود و از اغانی و اشعار و سیر و اخبار و آثار و احادیث مسنده آن قدر حفظ داشت که مانند او کسی هرگز ندیده و در علوم دیگر، مانند نحو و لغت و مغازی و موسیقی و علم جوارح و بیطره و طب و نجوم و غیر آن به مرتبهٔ کمال رسیده، و شعر او جامع اتقان علما و نزاکت شعرای ظرفاست. و او را مصنفات شریفه است، مانند کتاب اغانی که اتفاق است بر آن که مانند آن درباب خودش هرگز تصنیف نشده و گفته‌اند که: آن را در مدت پنجاه سال تألیف نموده بود و بعد از اتمام آن را به رسم تحفه نزد سلطان سیف الدولة بن حمدان برد و سلطان هزار دینار زر به او بخشید و عذر طلبید. منقول است که: صاحب بن عباد در ایام سفر، سی شتر از کتب ادبیه جهت مطالعه بر می‌داشت و چون کتاب اغانی به او رسید از دیگر کتب مستغنی شده من بعد به همان اکتفا می‌نمود و تفصیل باقی کتب او در تاریخ مذکور، مسطور است. انتهی[1].

و گویند که: صاحب بن عباد چون شنید که سیف الدوله هزار دینار در ازای اغانی به ابوالفرج داده گفت: سیف الدوله در ادای حقّ وی کوتاهی کرده؛ چه او چندین برابر هزار دینار را شایسته بود. آن گاه گفت: «ولقد اشتملت خزانتي على مائتي ألف مجلد و سبعة عشر ألف مجلد، مامنها ماهو سميري غيره»؛ یعنی کتابخانهٔ من بر دویست و هفده هزار مجلد مشتمل است در میان همهٔ این کتب، یکی که همه شب مسامر من باشد و مرا به اعجاب در آورد غیر از اغانی نیست.

و بالجمله: ابوالفرج در ۱۴ ذی‌حجه سنهٔ ۳۵۶ در بغداد وفات کرد، و نیز در همان سال ابوعلی قالی و معزّ الدوله احمد بن بویه و سیف‌الدولهٔ حمدانی و کافور اخشیدی، ممدوح متنبی وفات کردند، لاجرم مردم گفتند در این سال دو عالم بزرگ و سه نفر از ملوک کبار وفات کردند.

«ضا»: وكان كما ذكره الصّفدي أيضاً من خواصّ أصحاب الوزير أبي محمد المهلبي قال: وكان وسخاً في نفسه، قذراً في ثوبه، لم‌يكن يغسل دراعة يلبسها إلى أن تبلى، وكان له قطّ اسمه «يقق» مرض ذلك القط بقولنج، فحقنه[2] بيده ـ إلى أن قال: وكان يوماً على مائدة

---

۱. مجالس المؤمنين، ج ۱، ص ۵۶۰.

۲. و يشبه هذه الحكاية و انقل عن ابي الحسن علي بن [أبي علي بن] محمد سيف‌الدين الآمدي الشافعي ←

الوزير المذكور، فقدمت سكباجة، فوافقت أباالفرج سعلة، فبدرت من فمه قطعة بلغم وقعت في وسط السكباجة. فقال الوزير: ارفعوها وهاتوا من هذا اللّون بعينه في غير هذه الغضارة، ولم يبين علّته؛ ولا ظهر في وجهه إنكار، ولا داخل أباالفرج استحياء ولاانقباض، مع أنّ الوزير كان من الصَلف بحيث إذا أراد أكل شيء بملعقة وقف من الجانب الأيمن غلام معه ثلثون ملعقة زجاجاً مجروراً، فيأخذ ملعقة ويأكل بها لقمة واحدة، وناولها لغلام آخر واقف على يساره، ثم يتناول ملعقة أخرى جديدة ويأكل بها لقمة واحدة، ثم يدفعها إلى الغلام الذي على يساره، حتى لايدخل الملعقة في فمه مرّة أخرى، وكان مع هذه الحالة يصبر على مؤاكلة أبي‌الفرج ويحتمله؛ لأدبه ومحادثته[1]. انتهى.

وله هذا الشعر أنشده للوزير، حين تحرز من الأكل معه لبشاعته وقذارة ثوبه وإن نسب بعضهم إلى المتنبي:

أ بعين مفتقر إليك نظرتني ... فكأنّما ألقيتني من حالق

لست الملوم أنا الملوم لأنني ... أنزلت أمالي بغير الخالق

أقول: ولاغرو من تحمل الوزير من أبي‌الفرج ماذكر لأدبه وعلمه. فقد روى ابوالفرج المذكور في الأغاني في ترجمة العتابي، وهو كلثوم بن عمرو بن أيوب الشاعر البليغ المترسل المطبوع المقدم من شعراء الدولة العباسية عن المفضل، قال: رأيت العتابي جالساً بين يدي المأمون، وقد أسن، فلما أراد القيام قام المأمون فأخذ بيده واعتمد الشيخ على المأمون، فما زال ينهضه رويدا حتى أقله، فنهض فعجبت من ذلك وقلت لبعض الخدم: ما أسوء أدب هذا الشيخ، فمن هو؟ قال: العتابي.

وقال صاحب كتاب آداب اللغة العربية في شعراء العصر العباسي الأول: وقد تبسط شعراء ذلك العصر في العيش وتوسعوا في مظاهر الأبهة فكان لأبي‌تمام والبحتري قهارمة وكتاب وبلغ من دالة أبي‌نواس على الرشيد أنه كان يمر به بنوهاشم والقواد والكتاب

← العامل المشهور عند الجمهور، انه ماتت له قطة بحماة، ودفنها و لما جاء إلى دمشق نقل عظامها فى كيس و دفنها فى كيس بقاسيون. والقاسون الجبل المشرف على مدينة دمشق فيه عدة مقابر يرى فيه آثار الصالحين و فيه ايضاً سيف‌الدين المذكور (منه*). درباره سيف‌الدين آمدى ر.ك: طبقات الفقهاء الشافعيه از ابن قاضى شهبة، ج ۱، ص ۳۹۷.

۱. روضات الجنات، ج ۵، ص ۲۲۴.

يسلمون عليه، وهو متكئ ممدود الرجل فلايتحرك لأحد منهم.

علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي أبوالحسن[1]

شيخ أقدم، طود اشمّ عالم فقيه محدّث جليل شيخ القميين فی عصره وفقيههم وثقتهم، صاحب مقامات باهره و درجات عاليه كه خبر می‌دهد از آن توقيع شريف حضرت عسكری ﷺ.

قاضی نور الله در مجالس فرموده: ابوالحسن علی بن الحسين بن موسی بن بابويه القمی، المشهور به «ابن بابويه» از اعاظم مجتهدان قم و از اكابر موالیان صاحب غديرخم است. ناشر ناموس هدايت، و كاسر ناقوس غوايت بود. سمير ضمير الهام‌پذيرش، مانند آل‌بويه اعلای لوای احكام عترت و كتاب، و صرير خامهٔ حقايق تصويرش، مانند نام بابويه فتح الباب احباب و صراخ عذاب ذوی الأذناب است.

و در كتاب خلاصه مسطور است كه، علی بن بابويه شيخ اهل قم بود در عصر خود، و فقيه و ثقهٔ ايشان بود، و او به عراق آمد و به صحبت ابوالقاسم حسين بن روح ـ كه وكيل ناحيهٔ مقدسهٔ مهدويه بود ـ رسيد و از او بعضی مسائل دينيه پرسيد و بعد از مفارقت، كتابتی نوشته، به علی بن جعفر اسود داد و به او فرستاد و در آن كتاب استدعا نموده بود كه، رقعهٔ او را كه در آن‌جا التماس دعای فرزندی نموده بود به نظر شريف امام ﷺ رساند و چون آن رقعه به نظر شريف امام ﷺ رسيد در جواب او نوشتند كه:

---

۱. در مورد ايشان ر.ك: خلاصة الأقوال، ص ۴۶؛ رجال ابن داود، ص ۲۴۱؛ رجال قهپائی، ج ۴، ص ۱۸۶ ـ ۱۸۹؛ تذكرهٔ مشايخ قم، ص ۵۳؛ رجال نجاشی، ص ۱۸۴؛ معالم العلماء، ص ۶۵؛ فهرست طوسی، ص ۹۳؛ فهرست ابن النديم، ص ۲۴۶؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۲۷۳؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۷، ص ۸۱؛ الاعلام، ج ۵، ص ۸۷؛ طبقات اعلام الشيعه، (قرن چهارم)، ص ۱۸۵؛ الذريعه، ج ۱، ص ۳۸۲، ج ۴، ص ۱۸۰، ج ۲۴، ص ۲۹۸ و ج ۱۵، ص ۵۸؛ لغت‌نامه دهخدا، «ابن بابويه»، ص ۲۹۲؛ تأسيس الشيعه، ص ۲۸۰؛ تنقيح المقال، ج ۲، ص ۲۸۳؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۵۷۴؛ مستدرك الوسائل، ج ۳، ص ۵۲۷ و چاپ جديد آل البيت ﷺ، ج ۳، ص ۲۷۶؛ مجالس المؤمنين، ج ۱، ص ۴۵۳؛ الكنی و الالقاب، ج ۱، ص ۲۲۲؛ لؤلؤة البحرين، ص ۳۸۸؛ كامل الزيارات، ص ۲۱؛ تعليقات نقض، ج ۱، ص ۱۰۳؛ مصفی المقال، ص ۱۴۴، ۴۲۳؛ لسان الميزان، ج ۲، ص ۱؛ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۷ و ۲۶، ج ۴۹، ص ۱۰۶ و ج ۱۰۴، ص ۷۰؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۳۶۸ ـ ۳۷۰؛ منتهی المقال، ص ۲۱۳ ـ ۲۱۴؛ اختيار معرفة الرجال، ص ۶۰۵؛ هدية العارفين، ج ۱، ص ۶۷۸؛ نامهٔ دانشوران، ج ۱، ص ۱؛ رجال بحر العلوم، ج ۲، ص ۷۷؛ مقابس الانوار، ص ۷. و مقدمهٔ آثار ايشان.

«قد دعونا الله لك بذلك وسترزق ولدين ذكرين خيّرين»[۱]. و به برکت دعای آن حضرت خدای تعالی او را دو پسر داد: ابوجعفر و ابوعبدالله. و از ابوجعفر منقول است که، می‌گفت: من به دعای صاحب الأمر﵇ متولد شدم و به آن افتخار می‌نمود.

و علی بن بابویه در سال ۳۲۹ وفات یافت جمعی از اصحاب ما گفته‌اند که: روزی در خدمت ابوالحسن علی بن محمد السیمری ـ که یکی دیگر از وکلای صاحب الامر﵇ است ـ نشسته بودیم که ناگاه بر زبان او گذشت که: «رحم الله علي بن حسين بن بابويه». بعضی از حاضرین گفتند: او زنده است. ابوالحسن گفت: در همین روز وفات یافت﵀. و آن جماعت ضبط تاریخ نمودند و آخر خبر رسید که در آن روز وفات یافته بود. انتهی[۲].

پس قاضی نورالله صورت توقیع شریف را که از حضرت عسکری﵇ برای او رسیده و مصنفات او را ذکر کرده و در آن توقیع شریف است: أوصيك يا شيخي ومعتمدي و فقيهي، أبوالحسن. الخ[۳].

و بدان که: علما، فتاوای این شیخ بزرگوار را از جملهٔ اخبار می‌دانند[۴].

قال شيخنا الشهيد﵀ في محكي الذكرى: إن الأصحاب كانوا يأخذون الفتاوى من رسالة علي بن بابويه إذا أعوزهم النص، ثقة واعتماداً عليه[۵]. انتهى.

والظاهر أن هذه الرسالة كتاب الشرائع، وهي الرسالة إلى ابنه، كما قال النجاشي، وله أيضاً كتاب الإمامة والتبصرة من الحيرة[۶]، يروي عنه المجلسي[۷] في البحار.

---

۱. رجال نجاشی، ص ۲۶۱.

۲. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۴۵۳.

۳. مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۴۵۳؛ ریاض العلماء، ج ۴، ص ۷؛ خاتمهٔ مستدرک، ج ۳، ص ۲۷۶؛ مستدرك الوسائل، ج ۳، ص ۵۲۸؛ لؤلؤة البحرين، ص ۳۸۴ـ۳۸۵.

۴. مجموعة الشهيد، ص ۳۵۵.

۵. ذكرى الشيعه، ص ۴.

۶. این کتاب ارزنده به کوشش سید محمد رضا حسینی جلالی در ۱۴۰۷ ق. در بیروت منتشر شده است.

۷. نقل العلاّمة المجلسي﵀ عن السيد ابن طاووس، قال: وجدت فيما وقفت عليه أن علي بن الحسين بن بابويه القمي كان ممن اخذ طالبه في النجوم، وأن ميلاده بالسنبلة وقال ابوعلي في منتهى المقال: واولاد بابويه كثيرون جداً، واكثرهم علماء اجلة. وقد كتب المحقّق البحراني في تعداد هم رسالة و مع ذلك شذ عنه غير واحد (منه﵀).

و بدان نیز که سال وفات این شیخ سنهٔ ۳۲۹ ـ که موافق است با عدد «یرحمه الله»، همان سال تناثر نجوم ـ بوده و در همان سال بسیاری از علما و محدّثین شیعه به عالم بقا ارتحال نمودند و جناب علی بن محمد سیمری که آخر نواب امام عصر ـ أرواحنا فداه ـ بود نیز در آن سال رحلت نمود چنانکه در نخبة المقال است:

السیمری عادل ذو العزم وقد توفّي لسقوط النجم

قبر شریف علی بن بابویه قمی در قبرستان بزرگ قم واقع است در بقعهٔ بزرگی. و بدان که مجلسی اول در شرح فقیه در باب «جفاف بعض وضو» گفته که: در زمان علی بن بابویه از محدّثین در قم، دویست هزار محدّث بودند و ظاهراً وجهش این بوده است که عوام و خواص همه عمل به حدیث می‌کردند و احادیث را حفظ می‌نمودند.

فقیر گوید: برای رفع استبعاد این مطلب نقل کنم آنچه در باب «تعزیهٔ میت» نقل کرده که، چون حضرت امام رضاؑ در نیشابور رسیدند محدّثان آن بلاد همه در در خانهٔ آن حضرت ایستاده بودند و نقل کرده‌اند که: در آن زمان در اصل نیشابور سیصد هزار محدّث بودند از خاصه و عامه که بر بخاری اجتماع نمودند. الخ.

و این قضیه را احقر در کتاب تحفة الاحباب [1] در ترجمهٔ فضل بن شاذان نقل کردم. و بالجمله: پس از این، مجلسی اول فرموده: مجملاً نقل کرده‌اند که در درِ خانهٔ حضرت، دویست هزار از فضلا و محدّثین اجتماع کرده بودند.

علي بن الحسين بن موسى بن محمّد بن [موسى بن] إبراهيم بن [موسى بن] الإمام موسى الكاظمؑ.

سيّد العلماء الأمة وأفضل الناس، حاشا الأئمة [2]، محي آثار أجداده الأئمة الطاهرين،

---

۱. تحفة الاحباب، ص ۳۸۰.

۲. اعیان الشیعه، ج ۴۱، ص ۲۱۳؛ انباه الرواة، ج ۲، ص ۲۴۹؛ البدایة و النهایة، ج ۱۲، ص ۵۳؛ بغیة الوعاة، ج ۲، ص ۱۶۲؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۴۰۲؛ تأسیس الشیعه، ص ۲۱۴؛ تتمة الیتیمه، ص ۱۳؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۸۴؛ جمهرة الانساب، ص ۵۶؛ الدرجات الرفیعه، ص ۴۵۸؛ الذریعه، ج ۲، ص ۴۰۱؛ رجال ابن داود، ←

وحجتهم البالغة الدامغة على أعداء الدين ذو المجدينِ و صاحب‌الفخرين والرياستين، سيّدنا أبوالقاسم المشهور بـ«المرتضى» والملقب من جدّه المرتضى ﷺ في الرؤيا الصادقة السيماء بـ«علم‌الهدى»، جمع من العلوم ما لم يجمعه أحد، وحاز من الفضائل ما توحد به[1] وتفرد، وأجمع على فضله المخالف والمؤالف، واعترف بتقدّمه كلّ سالف، كيف لا وقد أخذ من المجد طرفيه، و اكتسى بثوبيه، و تردى ببرديه:

أمّا النسب فهو أكرم الناس أمّاً و أباً وأعلاهم حسباً و نسباً، بينه وبين سيدنا موسى بن جعفر الإمام، خمسة آباء كرام ـ عليه من التحيات أكرمها ومن التسليمات أفضلها ما غرد القمرى و ناح الحمام ـ.

در ترجمهٔ احمد بن فهد حلّی و شیخ زین‌الدین شهید ثانی دوخوابی نقل شده که دلالت داشت بر جلالت سید مرتضی[2]. و در قضیهٔ جزیره خضراء است که در آن‌جا ذکر نمی‌شد از علمای شیعه، مگر پنج نفر: سید مرتضی و ابوجعفرین ثلاثة و محقّق حلّی[3].

و والدهٔ سید مرتضی، فاطمه[4] بنت سید اجل حسین بن احمد بن ابومحمد الحسن، ناصر كبير مالك بلاد ديلم وطود العلم والعالم العيلم، صاحب مؤلفات كثيره است. از جمله: صد مسأله که سید مرتضی او را تصحیح فرمود و ناصریات نام نهاده و در زمان خلافت مقتدر بالله در طبرستان خروج کرد و مابین او و سامانیه حروب

← ص ۲۴۰؛ رجال النجاشي، ص ۱۹۲؛ ريحانة الادب، ج ۳، ص ۱۱۶؛ عمدة الطالب، ص ۲۰۴؛ الفوائد الرجاليه، ج ۳، ص ۱۳۶؛ فهرست طوسی، ص ۱۲۵؛ لسان الميزان، ج ۴، ص ۲۲۳؛ لؤلؤة البحرين، ص ۳۱۳؛ مجالس المؤمنين، ج ۱، ص ۵۰۰؛ مجمع الرجال، ج ۴، ص ۱۸۹؛ مرآة الجنان، ج ۳، ص ۵۵؛ مستدرك الوسائل، ص ۳؛ معالم العلماء، ص ۶۹؛ معجم الادباء، ج ۵، ص ۱۷۳؛ المنتظم، ج ۸، ص ۱۲۰؛ ميزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۲۳؛ النجوم الزاهره، ج ۵، ص ۳۹؛ وفيات الاعيان، ج ۳، ص ۳؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۲۹۴؛ سید مرتضی پرچمدار علم و سیاست از آقای محمود شریفی؛ مقدمه آثار تحقیق شده ایشان به قلم حضرات آقایان: فارس حسّون کریم، سید احمد حسینی، سید مهدی رجائی، شیخ محمد رضا ثبیبی، شیخ یعقوب جعفری و دکتر مصطفی جوادی؛ مشاهیر شعراء الشیعه، ج ۳، ص ۱۶۱.

۱. ر.ک: بحارالأنوار، ج ۵۲، ص ۱۷۴ ـ ۱۵۹؛ تبصرة الولی، ص ۲۴۳ ـ ۲۵۱ داستان جزیرهٔ خضرا.

۲. ر.ک: الدرجات الرفيعه، ص ۴۵۹.

۳. ر.ک: بحارالأنوار، ج ۵۲، ص ۱۷۴.

۴. درباره او ر.ک: الغدير، ج ۴، ص ۱۸۱؛ عمدة الطالب، ص ۲۰۵؛ الدرجات الرفيعه، ص ۴۵۸.

عظيمه واقع شد و در سنهٔ ۳۰۴ از دنيا در گذشت و قبرش در آمل است. و فاطمه والدهٔ سيدين ظاهراً همان است كه شيخ مفيد كتاب احكام النساء را براى او تأليف كرده و در اول آن فرموده: فإنّي عرفت من آثار السيدة الجليلة الفاضلة ـ أدام الله إعزازها ـ جميع الأحكام التي تعم المكلّفين من الناس، وتختص النساء منهن على التميز لهن والإيراد ـ إلى أن قال: وأخبرتني برغبتها ـ أدام الله تعالى توفيقها ـ في ذلك. الخ[1]. ولما ماتت رثاها ابنها الرضي بقصيدته التي أولها:

أبكِيكِ لَوْ نَفَعَ الغَلِيلَ بُكائِي، وارد[2] لَوْ ذَهَبَ المَقالُ بِدائي
وألوذ[3] بالصَّبْرِ الجَمِيلِ تَعَزِّياً لو كان في[4] الصبرِ الجَمِيلِ عَزائي
لَوْ كانَ مِثلَكِ كُلُّ أُمّ بَرَّةٍ غَنِيَ البَنُونَ بِها عَنِ الآباءِ

وللسيد المرتضى ﷺ مصنّفات مشهورة، كالشافي في الامامة، و الغرر والدرر، و تنزيه الأنبياء، والذريعة في أصول الشريعه، والنقض على ابن جني، وشرح القصيدة المذهبة للحميري، والانتصار، والرسالة الباهرة في العترة الطاهرة ومسائل ميافارقين، والمسائل التبانيات، والمسائل الناصرية، إلى غير ذلك من مسائل مفردات في فنون شتى نحواً من مائة. قال العلاّمة ﷺ: وبكتبه استفادت الإمامية منذ زمنه ﷺ إلى زماننا هذا، وهو سنة ثلاث وتسعين وستمائة وهو ركنهم ومعلمهم ـ قدّس الله روحه وجزاه عن أجداده خيراً ـ انتهى.

وله ديوان شعر يزيد على عشرين ألف بيت. قال «ح مل»: وقد رأيت نسخة من ديوان شعره قرئ عليه، وعليه خطه، فكتبته بخطي في نحو عشرة أيام، وهو أقل من سبعة آلاف بيت، وكأنه منتخب ديوانه. ومن شعره، كما في «مل» أيضاً:

وَقَدْ عَلِمَ الْمَغْرُورُ بِالدَّهْرِ أَنَّهُ وراء سرور المرء في الدَّهرِ غَمُّهُ
وَمَا المرءُ إلّا نَهبُ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ تخبُّ به شهبُ الفناء ودهمُهُ
وكان بعيداً عن منازعة الرّدى وألقتهُ في كفِّ المنيّة أُمُّهُ

---

۱. احكام النساء (ضمن مجموعه رسائل)، ص۳.
۲. در ديوان الشريف الرضي، ج ۱، ص ۲۶ «و أقُولُ» است.
۳. در همان، «و أعوذ» است.
۴. در همان «بالصَّبر» است.

ألا إنّ خـــير الزّاد مـاسدَّ فـاقةً وخـيرُ تِـلادىّ الّـذي لاأجُـمُّهُ
وَإنّ الطَّوى بالعزِّ أحسـنُ للـفتى إذا كان مِن كَسب المذلّةِ طَـعْمُهُ[1]

ثمّ اعلم: أنّ كتاب عيون المعجزات ليسَ منه كما نسب إليه السـيد هـاشم البـحرانـي واحتمله العلاّمة المجلسي﵀ بل هو مـن مـؤلفات مـعاصره الشـيخ الجـليل حسـين بـن عبدالوهّاب﵀ وقد بسط القول في بيان ذلك صاحب الرياض[2]. فلاحظ.

وقال شيخنا﵀ في «خك»: وقال القاضي التنوخي صـاحب السـيد المـرتضى ـ عـلى ما وجدته بخطّ بعض الأفاضل ـ: إن مولد السيد المذكور سنة ٣٥٥، وخلف بعد وفاته ثمانين ألف مجلد من مقروّاته ومصنّفاته ومحفوظاته، ومـن الأمـوال والأمـلاك مـايتجاوز عـن الوصف، وصنّف كتاباً يقال له: الثمانين، وخلف من كلّ شيء ثمانين، وعمّر إحدى وثمانين سنة، من أجل ذلك سمي بـ«الثمانيني»، وبلغ في العلم وغيره مرتبة عظيمة، قلّد نقابة الشرفاء شرقاً وغرباً، وإمارة الحاج والحرمين، والنظر في المظالم وقضاء القضاة، وبقي عـلى ذلك ثلاثين سنة.[3] انتهى.

وهي مدّة حياته بعد وفات أخيه الرضي، ومنه انتقلت هـذه المـناصب إليـه. ثـم نـقل شيخنا﵀ فضائل السيد عن الجزري[4] وطبقات السيوطي[5] وابن خلكان[6] واليافعي[7]. ثـم قال: وممّا يستغرب من حاله أنه﵀ كان إليه النقابة والنظر إلى قضاء القضاة وديوان المظالم، وإمارة الحاج، وهذه الأموال الكثيرة الّتي لابد من صرف برهة من الأوقات فـي تـدبيرها وإصلاحها وإنفاقها، ومع هذه المشاغل العظيمة التي تستغرق الأوقات في مدة ثلاثين سنة، يبرز منه هذه المؤلّفات الكثيرة الرائقة، وأغلبها عقليات و فكريات ونـظريات، لايـرجـى بروزها إلّا ممن حبس نفسه على الفكر والبحث والتدريس، فلو عدّ هذا من كراماته فلايعدّ شططاً من القول، وهذراً من الكلام.

---

١. ديوان المرتضى، ج ٣، ص ١٦٨؛ امل الآمل، ج ٢، ص ١٨٥.
٢. رياض العلماء، ج ٢، ص ١٢٣.
٣. همان، ج ٤، ص ٥٣.
٤. مختصر وفيات الاعيان؛ خاتمة مستدرك، ج ٣، ص ٢١٨.
٥. بغية الوعاة، ج ٢، ص ١٦٢، ترجمه ١٦٩٩.
٦. وفيات الاعيان، ج ٣، ص ٣١٣.
٧. مرآة الجنان، ج ٣، ص ٥٥.

وقال العلاّمة الطباطبائي في رجاله بعد ذكر شطر من فضائله: وقد كان مع ذلك أعرف الناس بالكتاب والسنة، ووجوه التأويل في الآيات والروايات؛ فإنه لما سدّ باب العمل بأخبار الآحاد اضطر إلى استنباط الشريعة من الكتاب والأخبار المتواترة والمحفوفة بقرائن العلم، وهذا يحتاج إلى فضل اطلاع على الأحاديث، وإحاطة بأصول الأصحاب ومهارة في علم التفسير، وطريق استخراج المسائل من الكتاب، والعامل بأخبار الآحاد في سعة من ذلك.

وأمّا مصنّفات السيد: فكلّها أصول وتأسيسات غير مسبوقه بمثال ممن تقدمه من علمائنا الأمثال.[1] انتهى كلام شيخنا﵀.

وقال شيخنا البهائي في أول المجلد الثاني من كشكوله: تولّى ابن البرّاج قضاء طرابلس عشرين سنة أو ثلاثين، وكان للشيخ أبي جعفر الطوسي ايّام قرائته على السيد المرتضى كلّ شهر إثنى عشر ديناراً ولابن البراج كلّ شهر ثمانية دنانير، وكان سيد المرتضى يجري على تلامذته. وكان ـ قدس الله سره ـ يدرس في علوم كثيرة، وفي بعض السنين أصاب الناس قحط شديد فاحتال رجل يهودي في تحصيل قوت يحفظ به نفسه، فحضر يوماً مجلس المرتضى واستأذنه في أن يقرأ عليه من النجوم، فأذن له السيد وأمر له بجراية تجري عليه كلّ يوم فقرأ عليه برهة ثمّ أسلم على يده، وكان السيد﵀ نحيف الجسم، وكان يقرأ مع أخيه الرضي على ابن نباته صاحب خطب ـ وهما طفلان ـ وحضر المفيد مجلس السيّد يوماً فقام من موضعه وأجلسه فيه وجلس بين يديه، فأشار المفيد بأن يدرس في حضوره وكان يعجبه كلامه إذا تكلّم، وكان السيد قد وقف قرية على كاغذ الفقهاء. انتهى.

وقال الشيخ الأجل الكاظمي في مقابس الأنوار: وحكى بعضهم عن السيد فخار بن معد: إن المفيد﵀ رآى في المنام أنّ فاطمة الزهراء ـ صلوات الله عليها ـ دخلت عليه وهو في مسجده، ومعها الحسنان﵈ صغيرين، فسلمتهما إليه وقالت: علّمهما الفقه. فانتبه متعجباً من ذلك. فلما تعالى نهار تلك الليلة دخلت إليه في المسجد فاطمة بنت الناصر مع جواريها وولديها المرتضى والرضي صغيرين، فقام إليهما وسلّم عليها فقالت: أيّها الشيخ، هذان ولداي قد أحضرتهما إليك لتعلّمها الفقه. فبكى وقصّ عليها وتولّى تعليمهما إلى أن بلغا

---

١. خاتمة مستدرك، ج٣، ص٢١٧ـ٢١٨.

مابلغا من العلوم والفضائل الباقية إلى آخر الدهر، والقصة معروفة[۱].

ويقرب منها مارأى أيضاً في منازعة علمية وقعت بينه وبين المرتضى، أنّ جدّه ﷺ قال: يا شيخي ومعتمدي، الحق مع ولدي.

وربما نقل هذا بطريق المكالمة أو المكاتبة السرية في اليقظة ـ والله العالم. ولا يسع المقام ذكر أمثال ذلك في شأن العلماء وهي كثيرة جداً. انتهى[۲].

وتوفّي ﷺ لخمس بقين من شهر ربيع الأول سنة ۴۳۶. قال في نخبة المقال:

وسبط موسى الموسوي المرتضى انشدا(۳۵۵) مولود وفي تلو مضى(۴۳۶)

وهو جليل القدر في الدارين وذو الثمانين وذو المجدين

ويوم توفّي كان عمره ثمانين سنة وثمانية أشهر وأيام ـ نضر الله وجهه ـ. وتولى غسله جماعة كالنجاشي والشريف أبي يعلى الجعفري وسلّار بن عبدالعزيز وصلّى عليه في داره ابنه ودفن فيها، ثمّ نقل إلى مشهد الكاظمي في مزاره المعروف، وقيل: إلى مشهد الحسين ﷺ كذا في المقابس. وقال: ولم نعرف مزاره فيه وربما اشتبه بأخيه الرضي وهو أيضاً مختلف فيه. وقيل: إنّ أباهما أباأحمد الحسين سيد النقباء الطالبين وأمير الحاج والسفير بين الخلفاء العباسية والملوك البويهية وسائر الأمراء، دفن أولاً في داره ببغداد، ثمّ نقل إلى مشهد الحسين ﷺ. وقيل: إنه دفن في مقابر قريش في مشهد باب التين. انتهى.

قال العلاّمة الطباطبائي في ترجمة السيد المرتضى: وفي كتاب زهر الرياض وزلال الحياض[۳] للسيد الشريف الحسن بن علي بن الحسن بن علي بن شدّقم الحسيني المدني، صاحب مسائل شيخنا البهائي ـ بعد أن ذكر نقله إلى مشهد الحسين ﷺ ـ قال: وبلغني أن بعض قضاة الأورام وأظنه سنة اثنين وأربعين وتسعمائة نبش قبره فوجده كما هو لم يغيّر منه الأرض شيئاً. وحكى من رآه أن أثر الحنّاء في يديه ولحيته، وقد قيل: إن الارض لا تغيّر أجساد الصالحين[۴].

وقال: والظاهر أن قبر السيد وقبر [أبيه و] أخيه في المحل المعروف بـ«إبراهيم المجاب»

---

۱. نيز ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج ۱، ص ۴۱.

۲. کشکول شيخ بهايى، ج ۲.

۳. اين کتاب در سال ۹۲۳ هـ. ق. تاليف شده است ر.ک: الذريعه، ج ۱۲، ص ۷۰.

۴. و نيز ر.ک: وقايع الشهور و الايام، ص ۷۸؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۲۹۷.

وكان إبراهيم هذا، هو جدّ المرتضى وابن الإمام موسى عليه السلام وصاحب أبي السرايا الّذي ملك اليمن ـ والله اعلم[1] ـ. وقال (أي بحر العلوم) في إبراهيم: إن لموسى بن جعفر ابنين مسميين بإبراهيم الأكبر والأصغر، وإن جدّ السيدين إبراهيم الأصغر الملقب بـ«المرتضى» وأمه النجيبة النوبية وأعقب من رجلين موسى وجعفر وأعقب موسى من ثمانية، منهم: محمد الأعرج من موسى الأصغر وحده ويعرف بـ«الأبرش» وأعقب موسى الأصغر من ثلاثة، منهم: أبوأحمد الحسين بن موسى النقيب والد السيدين.

ثمّ اعلم أن إبراهيم المجاب المدفون في الحائر المقدس هو ابن محمد العابد بن موسى الكاظم عليه السلام ولقب أبوه محمد بـ«العابد»، لكثرة عبادته وصومه وصلاته، كما ذكره المفيد في الإرشاد. انتهى ملخصاً، وفيه كما ترى.

أقول: قال السيد تاج الدين بن محمد بن حمزة بن زهرة الحسيني الحلبي في كتاب غاية الاختصار في أخبار البيوتات العلوية المحفوظة من الغبار، وهو كتاب ألّفه للوزير الأعظم والصاحب الكبير المعظم، ملك الأفاضل الحكماء قدوة أماثل العلماء، أصل الحق والدين أبي محمد الحسن بن نصير الملّة والحق والدين، الخواجه نصيرالدين الطوسى في ذكر السيدين في أولاد موسى بن جعفر عليه السلام ما هذا لفظه: جدّ آل المرتضى موسى بن إبراهيم كان صالحاً متعبداً ورعاً فاضلاً يروي الحديث. قال: رأيت له كتاباً في سلسلة الذهب. يروي عنه المؤالف والمخالف. كان يقول: أخبرني أبي إبراهيم. قال: حدّثني أبي موسى الكاظم. قال: حدّثني الإمام الصادق جعفر بن محمد. قال: حدّثني أبي محمد الباقر. قال: حدّثني أبي زين العابدين. قال: حدّثني أبي الإمام الشهيد بكربلاء. قال: حدّثني أبي أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام. قال: حدّثني رسول الله صلى الله عليه وآله. قال: حدّثني جبرائيل عن الله تعالى، أنه قال: لا إله إلا الله حصني، فمن قالها دخل حصني، ومن دخل حصني أمن من عذابي.

توفّي أبوشبحة ببغداد و قبره بمقابر قريش مجاوراً لأبيه وجدّه عليهما السلام فحصت عن قبره فدللت عليه، وإذا موضعه في دهليز حجيرة صغيرة ملك المنازل الجوهري الهندي.

وأبوه الإمام الأمير إبراهيم المرتضى، كان سيداً أميراً جليلاً نبيلاً، عالماً فاضلاً، يروي

---

١. رجال السيد بحر العلوم، ج٣، ص١١١.

الحديث عن آبائه عليهم السلام. مضى إلى اليمن، وتغلب عليها في أيام أبي السرايا، ويقال: إنه ظهر داعياً إلى أخيه الرضا عليه السلام فبلغ المأمون ذلك فشفعه فيه وتركه. توفّي في بغداد، وقبره بمقابر قريش عند أبيه عليه السلام في تربة مفردة معروفة. قدس الله روحه[1].

وقال أيضاً: وبنو المجاب إبراهيم بن موسى. قالوا: سمي المجاب برد السلام، وذلك لأنه دخل إلى حضرة أبي عبدالله الحسين بن علي عليه السلام فقال: السلام عليك يا أبي، فسمع صوت: وعليك السلام يا ولدي. والله اعلم، انتهى[2].

وأمّا سبب اشتهاره بـ«علم الهدى» فقد ذكر الشهيد في أربعينه[3]، وغيره في غيره وهو إنه مرض الوزير[4] أبوسعيد محمد بن الحسين بن عبدالرحيم سنة عشرين وأربعمائة فرأى في منامه أمير المؤمنين عليه السلام وكان يقول له: قل لعلم الهدى يقرأ عليك الفاتحة حتى تبرأ. فقال: ياأمير المؤمنين، ومن علم الهدى؟ فقال: علي بن الحسين الموسوي. فكتب الوزير إليه فقال المرتضى: الله الله في أمري؛ فان قبولي لهذا اللقب شناعة عَلَيّ. فقال الوزير: والله ما أكتب إليك إلّا ما أمرني به مولاي أمير المؤمنين عليه السلام[5].

وعن رياض العلماء قال: كان سماعي من المشايخ أنّ قرى السيّد المرتضى كانت ثمانين، وكانت واقعة فيما بين بغداد و كربلاء، وكانت معمورة في الغاية، ولكن لم يبق منها أثر. وقد نقل في وصف عمارتها أنّ بين بغداد و كربلاء كان نهر كبير، وعلى حافّتي النّهر كانت القرى إلى الفرات، وكان يعمل في ذلك النهر السّفائن، فإذا كان في موسم الزوّار كانت السّفائن المارّة في ذلك النّهر يمتلئ من سقطات تلك الأشجار الواقعة على حافتي النّهر، وكان النّاس يأكلون منها من دون مانع. انتهى.

ونقل أن السيد المرتضى عليه السلام اشترى كتباً قيمتها عشرة آلاف دينار أو أزيد، فلما حملت إليه وتصفحها رآى في ظهر كتاب منها مكتوب:

---

۱. غاية الاختصار، ص ۸۷ـ۸۸.

۲. همان، ص ۸۹ـ۹۰.

۳. اربعين شهيد اول، ص ۱۳.

۴. وزير القادر بالله ببست و پنجمين خليفهٔ عباسى (۳۸۱ـ۴۲۲ هـ. ق.).

۵. رياض العلماء، ج ۴، ص ۱۹؛ الدرجات الرفيعه، ص ۴۶۰؛ مجالس المؤمنين، ج ۱، ص ۵۰۱؛ خاتمهٔ مستدرك، ص ۵۱۵.

وقد تحوج الحاجات يا أم مالك إلى بيع أوراق بهن ضنين

فأمر بإرجاعها إلى صاحبها ووهبه الثمن.

أقول: وينبغي أن يخاطب السيد، ويقال له:

إن الفضائل والمكارم والعلى طبع جبلت عليه غير تطبع

والمجد والشرف المُوَثَّل والعلى وقف عليك وليس بالمستودع

وحكي عن أحمد بن عبدالله بن سليمان الأعمى المعروف بـ«أبي العلاء المعرّي»، الشاعر الأديب المشهور: إنّه دخل ذات يوم على السيّد المرتضى رحمه الله فعثر رجل. فقال الرجل: من هذا الكلب؟ فقال أبوالعلاء: الكلب من لايعرف للكلب سبعين اسماً، فقرّبه المرتضى، فوجده علّامة. ثم إنه جرى في بعض الأيام ذكر المتنبي في خدمة السيّد، فتنقصه المرتضى وذكر معايبه. فقال المعري: لو لم يكن للمتنبي من الشعر إلّا قوله: «لك يامنازل في القلوب منازل» لكفاه فضلاً وشرفاً، فغضب المرتضى وأمر بإخراجه من مجلسه. ثمّ قال: أتدرون أيّ شيء أراد بذكر هذه القصيدة؟ فإن للمتنبي أجود منها إنّما أراد قوله:

«وإذا أتتك مذمتي من ناقص فهي الشهادة لي بأنّي كامل»[1]

وله أيضاً مع السيد محاجّة بالرمز في مراتب التوحيد وقدم العالم فليطلب من أواخر كتاب الاحتجاج. حكي أن المعري لما خرج من العراق سأل عن السيد المرتضى فقال:

يا سائلي عنه لما جئت سأله إلّا هو الرجل العاري من العاري

لو جئته لرأيت الناس في رجل والدهر في ساعة والأرض في دار[2]

مخفي نماند كه: اين سيد مرتضى غير از سيد مرتضى بن الداعي رازي است كه از مشايخ شيخ منتجب‌الدين است، ومتأخر است از اين سيد بزرگوار به قرب صد سال و

---

۱. ويقرب من هذه الحكاية ما يحكى عن المنصور إنه وعد الهذلي بجائزة ونسي، فحجّا ومرّا في المدينة النبوية ببيت عاتكة، فقال الهذلي: يا أميرالمؤمنين، هذا بيت عاتكة الذي يقول فيه الأحوص: «يا دار عاتكة التي أتغزل» فانكر عليه المنصور ذلك، لانه تكلم من غير أن يسئل فلما رجع الخليفة نظر في القصيدة إلى آخرها، ليعلم ما أراد الهذلي بانشاد ذلك البيت من غير استدعاء. فإذا فيها و «أراك تفعل ما تقول و بعضهم مذق اللسان يقول ما لايفعل». فعلم المنصور أنه أشار إلى هذا البيت فتذكر ما وعده به و انجزه له و اعتذر إليه من النسيان (علي بن المؤلف رحمه الله).

۲. اگر چه اين داستان در اغلب تواريخ آمده، ولى از شهرتهاى بى‌اساس است، و با تعريضى هم كه ابوالعلاى معرى از سيد مرتضى داشته ناسازگار است. الغدير، ج ۴، ص ۲۷۳.

ملاقات کرده غزالی او را در طریق سفر. و اوست صاحب کتاب تبصرة العوام فی مقالات و آن کتاب نفیسی است و شایسته است که من چند سطری از آن در این‌جا نقل نمایم:

در باب یازدهم آن در مقالات مُشَبِّهه و مُجسِّمه گفته: حمّاد بن سلمه روایت کند که: حق تعالی روز عرفه در عرفات فرود آید بر اشتری نشسته و پیراهنی زرین پوشیده.[۱]

گویند: در اصفهان یکی از فقهای مشبهه بود و پاره‌ای پشم شتر در حقّه نهاده بود و به مشک و عود مبخّر کرده گفتی: چون احمد حنبل به کعبه رفت خدا را در عرفات بر اشتری نشسته دید که جامهٔ زرین پوشیده احمد او را بشناخت و در آن شتر آویخت خدا شتر برانگیخت و برفت، و پاره‌ای از پشم در دست احمد بماند و این، آن پشم است. و چون مشبّهی بیمار شدی زری چند نزد آن شخص فرستادندی تا او آن حقّه را برگرفتی به خانهٔ بیمار رفتی و آن پشم را به گلاب برآورده به آن رنجور دادی و پاره‌ای در وی مالیدی.[۲]

و گویند: شبی که رسول خدا ﷺ به معراج رفت خواست که نشیند کوزه بلوری در آن‌جا بود پایش به کوزه برآمد و کوزه بشکست. خدا ـ العیاذ بالله ـ دست دراز کرد و ردای رسول را به گرو کشید و گفت: کوزه باز فرست و ردای خود بستان.[۳]

و گویند: شخصی پیش معاذ رفت دید که طعام می‌خورد از وی پرسید: که خدا را مأکول و مشروب هست؟ گفت: بلی، همچنانکه شما را هست.[۴] [تعالی الله عن ذلك.]

و گویند: روز قیامت فاطمهٔ زهراء ﷺ بیاید و پیراهن خون آلود امام حسین ﷺ بر دوش افکنده داد خواهد. خدا چون او را بیند یزید را گوید: در زیر عرش رو که فاطمه تو را نبیند. یزید در زیر عرش پنهان شود و چون فاطمه برسد فریاد برآورد، داد خواهد. خدا پای برهنه کند دستارچه به روی بسته و گوید: ای فاطمه، اینک پای من همچنان از زخم تیر نمرود مجروح است و او را عفو کردم تو او را نیز عفو کن. فاطمه یزید را عفو کند. [تعالی الله عن ذلك علوّاً کبیراً.][۵]

۱و۲. تبصرة العوام، ص ۷۹.

۳ـ۵. همان، ص ۸۰.

و در باب چهاردهم در ذکر خوارج تـاهرت عـلیا ـ کـه از اهـل مغرب زمـینند ـ می‌گوید که: یکی از افعال آن ملاعین آن است که نعل‌های اسب به مسمار بر در خانه‌ها زنند و آن را بسیار مبارك دانند و گویند: چون امام حسین ﷺ را شـهید کـردند اسـبان برجسد او راندند تا استخوان‌های وی جمله درهم شکست و بدین سـبب نـعل‌های اسب را عزیز دارند و از بهر آن بر در خانه‌ها زنند تا در حین دخول و خروج دست‌ها بر آن نهند و بر روی مالند و در عشر محرم سر خر مرده برچوب کنند و شادی کنان در شهر گردانند و حلوا و قطایف کنند تا چون کودکان بر در خانه‌ها روند و گویند: سِتّی الْمَرْؤُسة اِطْعِمِینا المُطَنَّفسة. یعنی ستّی، مرؤسه آورده‌ایم ما را مطنفّسه بخورانید.[۱]

صد هزار لعن بر آن قوم باد و بر زبانشان که از مطنفّسه قطایف خواهند و از مرؤسه آن چوب که سر خر مرده بر آن چوب کرده باشند، و ده روز مـحرم بـدین طـریق در محل‌ها گردانند و آن را به فال نیک دانند.

علي بن حمزة بن الحسن الطوسي نصيرالدين[۲]

شیخ فاضل جلیل صاحب مـصنفات کـه روایت مـی‌کند آنـها را عـلی بـن یـحیی الخیاط. «مل».

علي بن حيدر علي القمي نورالدين[۳]

عالم فاضل، همان است که در حدود نهصد و هفتاد و چیزی، خـلاصهٔ عـلّامه را مهذب و مرتب کرده و شرط کرده در اول آن که خاتمه‌ای ملحق سازد به آن که ذکر کند در آن از متقدمین کسانی را که علّامه ذکر نفرموده و هم ذکر نماید فضلای مشهورین در طبقهٔ علّامه و مَنْ تأخّر از او را، و آن کتاب را نامیده بـه نـهایة الآمـال فـی تـرتیب خلاصة الأقوال.

---

۱. تبصرة العوام، ص ۹۶.

۲. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۸۶.

۳. دربارهٔ ترجمه یا یاد کـردی از وی ر.ک: احیاء الدائر، ص ۱۶۴؛ مـصفی المـقال، ص ۲۷۹؛ الذریـعه، ج ۲۴، ص ۳۹۱؛ معجم مؤلفی الشیعه، ص ۳۲۴؛ تذکرهٔ مشایخ قم، چاپ استاد حسین مدرسی طباطبائی.

علي بن الخازن الحائري زين‌الدين أبوالحسن[۱]

فقيه فاضل عالم كامل، استاد شيخ احمد بن فهد حلّی﵀، و تلميذ شيخ شهيد است.

قال شيخنا الشهيد﵀ في إجازته له. ولما كان المولى الشيخ العالم التقيّ الورع المحصّل القائم بأعباء العلوم الفائق أولي الفضائل والفهوم، زين‌الدين أبوالحسن علي بن المرحوم السّعيد الصدر الكبير العالم عزّالدين أبي‌محمّد [بن] الحسن بن المرحوم المغفور سيّدنا الإمام[۲] شمس‌الدين محمّد الخازن بالحضرة الشريفة المقدّسة المطهّرة، مهبط ملائكة الله، ومعدن رضوان‌الله، الّتي هي من أعظم رياض الجنّة المستقرّ بها سيّد الانس والجنّة إمام المتقين وسيد الشهداء في العالمين، ريحانة رسول الله وسبطه وولده أبي (أبوض) عبدالله الحسين بن سيد العالمين (الثقلين خ) أميرالمؤمنين أبي‌الحسن علي بن أبي‌طالب ـصلوات الله عليهم أجمعين ـ ممّن رغب في اقتناء العلوم العقلية والنقلية والأدبية والشرعية. الخ.

علي‌خان بن خلف بن [عبد]المطلب بن حيدر[۳]

الموسوي المشعشعي الحويزي[۴] السيد الأصيل والفاضل النبيل والعالم الجليل والشاعر الأديب، والصالح الأريب، فريد عصره وعزيز مصره. نورالله تربته وأعلى في الجنان مرتبته.

---

۱. بحارالأنوار، ج ۱۰۴، ص ۱۸۶؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۸۶؛ الذريعه، ج ۱، ص ۲۴۷.

۲. در بحارالأنوار، ج ۱۰۴، ص ۱۸۷ که اجازه را نقل می‌کند «سید الامناء» است.

۳. برای مزید اطلاع ر.ک: امل الآمل، ج ۲، ص ۱۸۶؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۹۷؛ تاریخ المشعشعین، ص ۱۳۳؛ مشعشعیان درتاریخ، ص ۵۶؛ الغدیر، ج ۱۱، ص ۳۱۲؛ اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۲۳۵؛ ریحانة الادب، ج ۲، ص ۹۰؛ الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۴۱۲؛ الذریعه، ج ۹، ص ۷۵۵، ج ۷، ص ۲۸۵ و ج ۲۴، ص ۳۰۳؛ فرهنگ سخنوران، ص ۱۷۴؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۷، ص ۱۶؛ لغت‌نامه دهخدا، «علی»، ص ۱۸۴؛ خاتمة مستدرک، ج ۲، ص ۱۶۶؛ الکواکب المنتثره، ص ۳۹۵؛ الاجازة الکبیره، ص ۸۱؛ نخبة المقال؛ ریاض العلماء، ج ۴، ص ۷۷؛ سلافة العصر، ص ۵۴؛ الطلیعه، ج ۲، ص ۴۰.

۴. در مجالس المؤمنین از صاحب معجم نقل کرده که گفته: «حویزه» تصغیر حوزه است به معنای گرد آورده شده، و آن موضعی است که آن را حیازت نمود امیر ویس بن غصب اسدی در ایام خلافت الطائع بالله. با قوم خود در آن‌جا نزول نمود و خانه‌ها ساخت و گفته که این ویس نه آن ویس است که از بنی مزید بود و بنای شهر حله نمود، اما از همان طائفه بود و گفته که: این موضع میان بصره و واسط و خوزستان واقع است (منه﵀). ر.ک: مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۶۷.

نسب شریفش به نوزده واسطه منتهی می‌شود به جناب أحمد بن الإمام موسی الکاظم﵇ که هزار بنده در راه خدا آزاد کرده و قبرش در شیراز است و معروف است به «شاه‌چراغ». در نخبة المقال در وصف او گفته:

شاه چراغ أحمد بن الکاظم　　أعتق ألفاً سید الأعاظم

و سید علی‌خان مذکور حاکم حویزه بود و مثل والد ماجدش صاحب تألیفات کثیرهٔ نافعه است حتی آن که صاحب ریاض العلماء فرموده که: گمان می‌کنم که اکثر فواید کتاب‌های سید نعمت‌الله شوشتری معاصر، مأخوذ از کتاب‌های این سید عالی مقام باشد؛ چه آن که مابین این دو سید الفت و قرب جوار بود[1]. و سید نعمت‌الله در انوار نعمانیه او را به علم و ادب و عبادت و صلاح و شعر ستوده و فرموده که: حاکم بود بر بلاد عرب، مثل حویزه و اطراف آن و ما به شوشتر بودیم و در هر سال می‌فرستاد به سوی ما مکاتیب و رسایلی، و ما را ترغیب می‌فرمود در وصول به حضرتش و تشرف به خدمتش تا آن که فرموده که: آن سید در فنون علم تصنیف بسیار کرده، و حفظ کرده بود از قصاید با کبر سن شریفش چندان که احصا نتوان نمود و از برای اوست دیوان نفیسی و ما نمی‌شنیدیم در مجلس او سوای «روی جدنا، عن جبرئیل، عن الباري». و منتقل شد به رحمت الهی در سال ۱۰۵۲ (۱۰۵۸خ)، و نشست به جای او پسر بزرگش. انتهی[2].

و مخفی نماند که در تاریخ مذکور اشتباهی شده چه فراغ سید علی‌خان از تألیف نکت، سنهٔ ۱۰۸۴ بوده[3].

---

۱. ریاض العلماء، ج ۴، ص ۸۰ در کتاب نابغه فقه و حدیث، این نظر رد شده است ر.ک: ص ۱۳۴.

۲. از سید نعمت الله﵀ منقول است که وقتی به خدمت سید علی‌خان رسیدم، دیدم محاسن مبارکش سفید است. پرسیدم که: چرا شما محاسن شریف را خضاب نفرمودید؟ فرمود که: من خواستم تفسیری بر قرآن مجید بنویسم استخاره کردم به کلام الله این آیهٔ شریفه آمد: وإنّ لَهُ عِندَنا لَزُلفیٰ و حُسنَ مَآب*. دانستم که اجلم نزدیک است شروع به تفسیر مختصری نمودم و ترک خضاب کردم تا با ریش سفید خداوند را ملاقات نمایم. پس بعد از یک سال آن بزرگوار عالم فانی را وداع نمود و این از کرامات اوست ـرحمة الله و رضوانه علیه (علی بن المؤلف﵀).

۳. وفات او در ۱۰۸۸ واقع شده است. الانوار النعمانیة، ص ۳۰۸؛ الغدیر، ج ۱۱، ص ۳۱۰.

---

* ص (۳۸) آیه ۴۰.

وبالجمله: این سید و پدران او از همان کسانند که حضرت أمیرالمؤمنین و جناب صادق﵇ فرموده‌اند که: گاهی حق‌تعالی جمع می‌فرماید دنیا و آخرت را برای اقوامی.

و از برای اوست مؤلفاتی، مانند: نورالمبین فی الحدیث و موضوع آن اثبات نص بر أمیرالمؤمنین است، و خیر المقال در شرح قصائد در مدح پیغمبر و آل، و تفسیر القرآن و نکت البیان[1]، و دیوان شعر مسمّا بخیر جلیس و نعم أنیس، إلی غیر ذلك.

و اما آن که در بعضی مجامیع از مصنّفات این سید، شرح صمدیه و شرح صحیفه را شمرده اشتباه کرده او را به سید علی‌خان شیرازی مدنی. و از اشعار سید علی‌خان صاحب ترجمه است در یکی از قصاید خود:

ولولا حسام المرتضی أصبح الوری ... وما فیهم من یعبد الله مسلما
وأبناؤه الغرّ الکرام الأولی بهم ... أنار من الإسلام ما کان مظلما
وأقسم لو قال الأنام بحبّهم ... لما خلق الربُّ الکریم جهنما[2]
وما منهم إلّا إمامٌ مسوّدٌ ... حسامٌ سطا بحر طما عارضٌ هما

وقوله من قصیدة:

وصیّرت خیر المرسلین وسیلتي ... وألزمت نفسي صمتها ووقارها
وعترته خیر الأنام وفخرهم ... أبت أن یشقَّ العالمون غبارها

ومن شعره أیضاً:

وصیّر وسیلتك المصطفی ... الأمین أبا القاسم المؤتمنْ
وصنو الرّسول ومن قد علا ... علی کتفه یوم کسر الوثنْ
وبضعته وإمامي الشهید ... من بعد ذکر إمامي الحسنْ

---

۱. فی «ضا» نقلاً عن ریاض العلماء قال: و امّا تفسیر القرآن فقد سمّاه منتخب التفاسیر، و طریقته فیه أن یذکر أولا کلام المفسرین الذین کان تفاسیرهم موجودة عنده من النیشابوری و الکشاف و القاضی و مجمع البیان و تفسیر العیاشی و علی بن ابراهیم، ثم یذکر من فوائد نفسه من رد کلامهم أو مما لم یتفطنوا له، و کان ابتداءه، فیه فی جمادي‌الآخرة سنة ۱۰۸۶، و قد وصل فی شهر ربیع‌الأول سنة ۱۰۸۷ إلی تفسیر سورة الرّحمن، کما یظهر من اوّل تلك الرسالة المشار إلیها، ولست أدری هل وفق لإتمامه أم لا وأظن أن أکثر فوائد کتب السید نعمة الله الشوشتری المعاصر﵀ مأخوذة من تصانیف هذا السید الوالی (منه﵀).

۲. مأخوذ از حدیث نبوی است.

وبـالعترة الغـرّ أرجـو النـجاة فـحبّهُم لي أو فـي الجـنّ[1]

ولهذا السيد أخ عالم ورع كامل أديب، اسمه أحمد لم‌يدخل في شيء من أمر السلطان، مكتف بزرعه متعففاً عن جوائزهم، جاور أئمة العراق عليهم السلام إلى أن مات بها. له مسائل أجاب عنها السيد عبدالله بن نورالدين الجزائري.

علی‌خان الشیرازي المدني

گذشت در علی بن احمد بن محمد معصوم.

علي بن خليل الرازي[2]

الشيخ الأجل العالم الزاهد فخرالشيعة وذخر الشريعة أُنموذج السلف وبقية الخلف العالم الربّاني الحاج المولى علي الطهراني المتوطّن في أرض الغريّ والمتوفّى فيها في آخر صفر سنة ۱۲۹۰ (سنة ۱۲۹۶[3] ظ).

همانا آن جناب در زهد و تقوا و اعراض از دنیا به مرتبهٔ اقصا رسیده بود، و اقتداکرده بود به مولای خویش أمیرالمؤمنین علیه السلام در خشونت ملبس و جشوبت مأکل. و در زیارات مخصوصه حضرت ابوعبدالله الحسین علیه السلام پیاده می‌رفت تا آن که به سن پیری رسید و از قوهٔ پیاده رفتن افتاد.

و از برای او کراماتی نقل شده که شیخ ما در دارالسلام به پاره‌ای از آنها اشارت فرموده[4]. و آن جناب یکی از مشایخ اجازهٔ شیخ مرحوم است و والد جلیلش جناب

---

۱. الغدیر، ج ۱۱، ص ۳۱۴؛ امل الآمل.

۲. دربارهٔ ترجمه یا یادی از فقیه بزرگوار، رجالی و محدّث عالی مقدار خلیل تهرانی ر.ک: مستدرك الوسائل، ج ۳، ص ۴۰۱؛ ماضی النجف و حاضرها، ج ۲، ص ۲۳۸؛ معجم رجال الفکر و الادب فی النجف، ص ۱۶۴؛ نظم اللئال، از سید محمد هندی؛ تکملة امل الآمل؛ دارالسلام؛ معجم ادباء الاطباء از محمد خلیلی، ج ۱، ص ۱۴۷؛ خاتمهٔ مستدرك، ج ۲، ص ۱۳۷؛ مکارم الآثار، ج ۳، ص ۸۲۷؛ اعیان الشیعه، ج ۴۱، ص ۲۵۳ و چاپ جدید، ج ۸؛ نجوم السماء، ج ۱، ص ۳۳۸؛ الذریعه، ج ۷، ص ۱۵۳، ج ۱۲، ص ۱۳۵ و ج ۱۶، ص ۵۸؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۷، ص ۸۸.

۳. سنه ۱۲۹۷ ظ.

۴. دارالسلام، ج ۲، ص ۹۹ ـ ۲۰۰؛ بحارالأنوار، ج ۵۳، ص ۲۵۷.

حاجی میرزا خلیل[۱] در سداد و صلاح و فنّ طب سرآمد دهر و مقبول عامه و خاصه و مطبوع و محبوب تمامی علمای عراق بود و شیخ مرحوم در کلمه طیبه حکایت والدش مرحوم حاجی میرزا خلیل را نقل کرده که در کربلا احسان کرد به یک زن علویهٔ محترمهٔ هندیه، و معالجه کرد مجانی دست او را که آکله شده بود. بعد از آن در خواب کسی خبر فوت او را به او داد و گفت: از عمر تو ده روز باقی است. پس از بیدار شدن ناخوش گشت و روز به‌روز مرضش شدّت کرد و آن علویه او را پرستاری می‌کرد تا آن که روز دهم شد خود آن مرحوم فرمود که، ناگاه خود را دیدم که منتقل شدم از عالمی به عالمی دیگر و از آنهایی که در دور من جمع بودند احدی را نمی‌دیدم و من در آن عالم بودم که ناگاه دیدم دیوار خانه شکافته شد دو نفر از آن‌جا بیرون آمدند

---

۱. از مرحوم حاجی میرزا خلیل نقل شده که فرموده که: من در علم طب چندان درس نخوانده بودم و استادی ندیده بودم. همهٔ این مهارت و بصیرت از برکت دادن یک نان بود و آن، چنان بود که، در ایّام جوانی به قصد زیارت حضرت معصومه علیها السلام مشرف شدم به قم و در آن‌جا، بلکه در جاهای دیگر، گرانی سختی بود که نان به زحمت به دست می‌آمد، و در آن زمان نزاع بود ما بین دولت ایران و روس و اسرا آورده بودند و در بلاد متفرق کرده بودند از زن و مرد و صغیر و کبیر، و من در یکی از حجرات دارالشفاء (که عمارتی است در زیر مدرسه متصل به صحن شریف و در او حجراتی است که غربا و مترددین منزل می‌کنند) منزل کرده بودم. روزی به بازار رفته بودم و رنج فراوانی کشیدم تا نانی به دست آوردم و قصد منزل کردم در بین راه به زنی از اسرای نصارا رسیدم که طفلی در بغل گرفته بود و از گرسنگی رخسارش زرد شده بود؛ چون مرا دید گفت: شما مسلمانان رحم ندارید که خلق را اسیر می‌کنید و گرسنه نگاه می‌دارید، پس بر او رقت کردم، و آن نان را به او دادم و از او گذشتم. روز چیزی نخورده و شب نیز چیزی نداشتم تنها در منزل نشسته بودم ناگاه مردی داخل حجره شده و گفت: بی‌بی مرا دردی رسیده که بی‌طاقت شده و نام آن را برد. اگر طبیبی سراغ داری که علاجش را بپرسم؟ بر زبانم جاری شد که فلان چیز خوب است. گمان کرد که من طبیبم، رفت و گفت پس ساخت و خورد و فوراً بهبودی یافت. ساعتی نکشید که همان مرد با یک مجموعه که در آن الوان اطعمه بود با یک عدد اشرفی و معذرت و تشکر بسیار. فردا آن زن قضیهٔ درد و دوای فوری خود را برای آشنایان نقل کرد که، چنین طبیب و مداوا ندیده بودم و بعض از ایشان به پاره‌ای امراض مبتلا بود، جویای منزل من شد و پرسید به همان نحو از مفردات بدون معرفت به اصل مزاج و طبیعت آن دوا چیزی گفتم رفت و خورد و شفا یافت. خبر منتشر شد بر من هجوم آورد[ند] به همان نحو چیزی می‌گفتم و خوب می‌شدند، سود زیادی به دستم آمد. پس تحفهٔ حکیم مؤمن ـ که در طب است ـ پیدا کردم و مراجعه کردم که لامحاله اسامی مفردات و امزجه آنها را یادگیرم چندی در آن‌جا ماندم آنگاه برگشتم به تهران و به مراجعهٔ کتب مشغول شدم در اندک وقتی، معروف و مشهور و نامم در اسامی استادان ثبت شد و همهٔ آن از اثر ایثار آن قرص نان بود. والله العالم (منه عفی عنه).
دربارهٔ ترجمه حاج میرزا خلیل بن شیخ علی (۱۱۸۰ـ۱۲۸۰ هـ.ق.) ر.ک: الحصون المنیعه، ج ۶، ص ۱۸۶؛ معجم أدباء الأطباء، ج ۱، ص ۱۴۴؛ معجم رجال الفکر، ص ۱۶۴؛ الکرام البرره فی القرن الثالث بعد العشره.

که به غایت مهیب بودند: یکی از آن دو بالای سر من نشست و دیگری در زیر پای من و ایشان چیزی از بدن من مس نمی‌کردند و لکن چنان خود را می‌یافتم که از عروق من چیزی متعلق و متصل است به ایشان به نحوی که از وصف کردن آن عاجزم تا آن که جان خود را چنین دیدم که به حنجره رسید، در این حال باز دیوار شکافته شد و مردی بیرون آمد و به آن دو نفر گفت: بگذارید او را. همانا حسین بن علی‌ؑ شفاعت کرد نزد خداوند که رجوع کند به دنیا. پس برخاستند و رفتند و من برگشتم به عالم اول و آن جماعت را که در اطراف من بودند دیدم که در تهیّهٔ اسباب مردن منند. پس چشم خود را گشودم ایشان مسرور شدند که ناگاه علویه داخل شد و گفت: بشارت باد شما را به شفای فلان که جدم حسینؑ شفاعت کرد نزد خداوند در شفای او. پس حکایت کرد رفتن خود را در حرم مطهّر حسینیؑ و تضرّع و زاری کردن و توسّل جستن برای شفای حاجی و خواب رفتن او و دیدن آن حضرت را و فرمودن به او که: عمر فلانی منقضی شده و عرض کردن او که: ای آقای من، من این را نمی‌فهمم شفای فلانی را می‌خواهم، و دعا کردن آن حضرت برای او و فرمودن به آن علویه که بشارت باد تو را به درستی که خدای تعالی دعای مرا مستجاب فرمود در شفای فلانی، و عمر مرحوم حاجی میرزا خلیل در آن وقت بیست و هفت یا بیست و هشت سال بود، پس چندان عمر کرد که در وقت وفات قریب به نود سال داشت. پس شیخ مرحوم فرموده که، خداوند به آن مرحوم پنج پسر بعد از آن مرض عطا فرمود: دو از علمای مبرزین و سه از اطبای ماهرین؛ یکی از ایشان مرحوم مرقوم بود؛ یعنی حاجی ملا علیؑ که آیتی بود از آیات خداوندی در زهد و تقوا و کرامت و حسن خلق و معاشرت و نمونه‌ای بود از خُلَص اصحاب ائمهؑ و کملین علمای گذشته. در سفر و حضر مدتی با او مصاحبت کردم و اگر بخواهم صفات حمیده و عبادات و رفتار و حالاتش را ذکر کنم از وضع کتاب بیرون خواهم رفت. حشره الله تعالی مع موالیه، انتهی[1].

---

۱. این داستان راست را بسیاری از شعراء به نظم شیوا کشیده‌اند از جمله علّامه جلیل شیخ محمد سماوی در ارجوزه تاریخی معروف به مجال اللطف فی ارض الطف گوید:

و حدّث النوري ذوالفضل الجليّ　　عن شيخه بدر النقي المولى عليّ

←

و نیز شیخ مرحوم در نجم‌الثاقب در باب هفتم در ذکر حکایات و قصص آنان که در غیبت کبریٰ به خدمت امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه رسیده‌اند گفته:

حکایت[1]: خبر داد مرا مشافهة عالم عامل فخر الأواخر و ذخر الأوائل، شمس فلک زهد و تقوا و حاوی درجات سداد و هدا، فقیه نبیل شیخنا الأجل حاجی ملاعلی تهرانی خلف مرحوم حاجی میرزا خلیل طبیب ـ أعلی الله مقامه ـ که مجاور نجف اشرف بود حیاً و میتاً و آن مرحوم در اغلب سال‌ها به زیارت ائمهٔ سامراء علیهم‌السلام مشرف می‌شد، و انس غریبی به سرداب مطهّر داشت و از آن‌جا استمداد فیوضات می‌کرد و در آن‌جا رجای رسیدن به مقامات عالیه داشت و می‌فرمود: هیچ وقتی نشد که زیارتی بکنم و مکرمتی نبینم و در ایام مجاورت حقیر به سامراء دو مرتبه مشرف شدند و در منزل حقیر منزل کردند و آنچه می‌دیدند پنهان می‌کردند و اصرار داشتند در ستر، بلکه در ستر سایر عبادات. وقتی التماس کردم که از آن مکرمات چیزی بگویید فرمود:

→ عن الخليل إذ أتى لكربلا ... من بلد الري بها مستبدلا
و كان في الطب هو النطاسي ... تعرف عنه ذاك كلّ الناس
فاستحقرته علوية و قد ... أصابها سقم أضرّ بالكبد
فقال هذا مرض يحتاج ... لمدّة يلزمها العلاج
قالت فكيف بي وكفى صفر ... فقال عندي ما أردتِ وفر
فانصاع بالصباح والسماء ... يأتي لها بالقوت والدواء
حتى شفاها الله في شهرين ... وسقم الخليل سقم حين
تبادرت السبط في عويل ... تدعو الاله في شفا الخليل
ثم تقول أدْ يا جد العوض ... فقد شفا بنتك من ذاك المرض
فرأت الحسين في المنام ... يقول خذ خلص من حمام
و قد صاه الله في اولاد ... أربعة للعلم والسداد
فانتبهت وأسرعت إليه ... ودخلت بنفسها عليه
ومذ رآها قال قد أدّى العوض ... عمراً و ولداً و شفاء للمرض
إنّي سمعت من أتى لجدي ... يقول قد تركت للحسين
و قد حبيت بالشفاء ومعه ... عمراً وإعزازاً ولداً أربعة
وهم علي والحسين الزافر ... علمهما وحسن وباقر
فعادت الروح إلى جثماني ... ونلت من حبائه الأماني

...

معجم ادباء الاطبّاء، ج ۱، ص ۱۴۹.

۱. نجم الثاقب، باب هفتم، ج ۹۱، ص ۴۲۶.

مکرر شده که در شب‌های تاریک که مردم همه در خواب، و حس و حرکتی از کسی نبود مشرف می‌شدم. پس در نزد سرداب پیش از دخول و پایین رفتن از پله‌ها می‌دیدم نوری راکه از سرداب غیبت می‌تابد بر دیوار و دهلیز اول و حرکت می‌کند از محلّی به محلّی چنانکه گویی در دست کسی در آن‌جا شمعی است و از مکانی به مکانی حرکت می‌کند و پرتو آن نور در این‌جا متحرک است پس پایین می‌روم و داخل در سرداب مطهّر می‌شوم نه کسی را در آن‌جا می‌بینم نه چراغی. وقتی مشرف بودند آثار استسقا در ایشان پیدا شد و خیلی صدمه می‌زد پس مشرف شدند به سرداب مطهّر و فرمودند: امشب استشفای عوامی کردم. رفتم به سرداب مطهّر و داخل شدم در آن صفهٔ کوچک و پاهای خود را به قصد شفا داخل در آن چاه که عوام آن را «چاه غیبت» می‌گویند کردم و خود را آویزان نمودم اندکی نکشید که مرض بالمره زایل شد. و آن مرحوم عازم شد به مجاورت آن‌جا و لکن پس از مراجعت به نجف اشرف مانع شدند. مرض عود کرد، و در آخر صفر سنهٔ هزار و دویست و نود و شش (ظ) مرحوم شدند. حشره الله تعالی مع موالیه.

وقال شیخنا المحدّث الأجل في أواخر کتاب دار السلام[1] نقلاً عن السید المؤید مولانا السیّد محمّد بن العالم السیّد هاشم بن میر شجاعت علي الموسوي النجفي الهندي، الّذي کان من أوثق أئمة الجماعة في حرم أمیرالمؤمنین ﷺ قال: قال ـ دام علاه ـ: وأخبرني الثقة الجلیل الحاج مولی علي بن الحاج میرزا خلیل أنه أراد زیارة الحسین ﷺ، فاستخار الله في کتابه الشریف علی طریق السفن ظهرت الآیة المشتملة علی وصف البحر بقوله تعالی: ﴿تستخرجون منه حلیة تلبسونها وتأکلون لحماً طریاً﴾. فلما کان في السفینة وثبت سمکة من الماء إلی جوف السفینة وهم سائرون فیها، فقبض علیها بیده الشریفة وطبخوها وأکلوها، ولما خرج عن السفینة مد کفه إلی الماء فاغترف للوضوء غرفة، فإذا في یده مع الماء فصّ أحمر مشتبه بین الیاقوت الغیر الجید وبین الدرّ الأحمر، ورأیت ذلك الفص بیده متختماً به.

قال ـ زید فضله ـ: وإنه ـ سلمه الله ـ استخار یوماً علی حفر بئر في صحن میثم في

---

۱. دارالسلام، ج ۴، ص ۴۱۵.

مواضع متعدّدة، حتى انتهت به الاستخارة إلى موضع خاص، فأمرهم بالحفر فيه، فحفروا قليلاً فوجدوا بئراً قديمة معمولة مسقوفة فاستراح من كثرة المصرف.

قال ـ دام توفيقه ـ: ودعاني يوماً إلى زيارة الحسين عليه السلام فكنت في ضيافته فرأيت منه بعض التيسيرات الغريبة له في سفرنا ذلك، بحيث يبعد اتفاقه في العادة، ثم ذكر اثنين منها. ثم قال: ونقل عنه بعض الناس كرامات عجيبة وهو حريّ بها؛ لأنه لم‌يزل مجاهداً للنفس حابساً لها على الزهد والطاعة والتنزه من السجايا الردية، حتى إني رأيت إمامنا المهدي ـ صلوات الله عليه ـ مرّتين بصورته ولاأحسّ بأنها صورته إلا بعد ما استيقظت من نومي. انتهى[1].

قال في التكملة: المولى الحاج ملاعلي بن الميرزا خليل الطبيب الطهراني أصلاً الغروي مولداً ومسكناً ومدفناً، عالم ربّاني ومجاهد روحاني، فقيه محدّث رجالي، أزهد أهل زمانه وأورعهم وأعبدهم، كان أنموذج السلف الصالح في الزهد والعبادة، عاشرته زماناً طويلاً في النجف الأشرف، فما رأيت منه إلّا مايذكر الله. بلغ من الزهد و التجافي عن الدنيا مقاماً لايحويه الخيال خشن اللباس جشب المأكل جلّ قوته السويق يهس دقيق الشعير بشيء من التمر، فيقتات به، حتى إنه حج بيت الله مرّتين ولم‌يزد له غيره، وكان يزور الحسين عليه السلام ببعض خاصّته ماشياً، وشاهدت منه كرامات تدل على خطره. زار العسكريين عليهما السلام وأنا في جوارهما سنة ١٢٩٢، ونزل عندي فقدمت له ذات يوم عند الغداء بطيخاً وخبزاً وجبناً، فقال: لاآكله فالتمسته عليه، فامتنع، فأصررت عليه، فأبى. فقلت له: إنك في منزلي وأنا ألتمسك على أكله، فأين الأخبار المأثورة في إجابة المؤمن وهل يراد به إلّا الإمامي، وأنا مع ذلك ذو عناوين آخر تقضي في الشرع رعايتي كانتسابي إلى الإمام الكاظم عليه السلام ومهاجرتي إلى العلم، كلّ هذا لاأثر له عندك وظهرت علي طلائع الغضب. فقال لي: والله، لأذيتك أعظم أمر عندي وقد ألزمتني أن أبوح بسري. إني عاهدت وألزمت نفسي الحيوانية أن لاأعطيها ماتشتهيه وتميل، وقد خرجت اليوم من الصحن الشريف، وكان هذا البطيخ عند بابه فصارت رائحته إلى شامتي دهشت إليه نفسي، فقلت لها: لن أذيقك منه شيئاً ولا أتابعك في هذه الشهوة الحيوانية، وهل أنت ترضي أن أكون ممن أتّبع هوى نفسه؟

---

١. همان، ص ٤١٦.

فقلت له. فماذا تأكل اليوم؟ قال: أكل الخيار المعروف بأبي زغيب مع الخبز، ولمّا كان آخر الليل أخذني معه إلى السرداب الشريف للتهجد هناك، وقال: يا أخي، إنه مكان شريف ولا يوجد فيه الآن أحد«فذهبنا وفتحت أنا» باب الصحن وقصدنا السرداب فوقفنا على باب الدرج للاستيذان، وهو مظلم ليس فيه ضياء، فلما فرغنا من الاستيذان تقدمني بالنزول، فنزلت خلفه بدرجتين فبينما أنا أنزل إذ رأيت نوراً ظهر في السرداب الأوّل الصغير، فلمّا شاهدته ارتعدت فرائصي، أما هو فلم يكلمني غير أنه قال: ترى؟ قلت: نعم، ثم توجه النور إلى السرداب الكبير الّذي فيه الصفة الشريفة فوقفنا في السرداب الأول ونحن على حال شريفة عظيمة ولمّا دخلنا إلى السرداب الكبير لم أر أنا شيئاً ولم أسأله أنه رأىٰ أم لا، وكان﵀ كثيراً ما يذكرني بذلك.

وبالجملة: كان مجاهداً مراقباً زاهداً عابداً، كنت ليلة في مسجد السهلة وليس فيه أحد والشيخ يومئذ مريض بالاستسقاء متورم قدمه قبل مجيء السهلة في داره، فلمّا جنّ الليل اشتغلت بكتابة بعض الدروس الّتي فاتتني كتابتها في النجف الأشرف، وجئت السهلة لمحض كتابتها، فرأيت رجلاً جسيماً طويلاً عظيم الهامة، مكشوف الرأس، حافي الأقدام، فظننته من الدراويش، ثمّ رأيته يقصد المقامات، ويصلي و يناجي ويبكي ويدعو بأدعية الصحيفة السجادية ـ سلام الله على منشيها ـ فقلت في نفسي: إن الدراويش لايكونون كهذا وتعجبت منه وكان لم يزل على هذه الحالة يقوم من مقام إلى آخر، حتى طلع الفجر، فلم أسمع له صوتاً، ولم أر له شخصاً، فلما فرغت من الصلاة وجلست للتعقيب جائني الشيخ حسن خادم المسجد بالسماور والشاي. فقلت له: إن في المسجد لرجل غريب وحكيت له ما رأيت. فقال: إنه الحاج ملاعلي بن الميرزا خليل، فقلت له: إنّ الحاج مريض بالاستسقاء تركته في النجف ملقى. فقال: نعم، وهو الآن كذلك، وقد جاء به الشيخ صالح بن الشيخ مهدي الزريجاوي صاحبه في القجاوه وهو يريد كربلاء وإن اردت مواجهته فهو في هذه الحجرة ملقى وأشار إلى حجرة فتركت الشاي وقمت مسرعاً فدخلت عليه وهو متورم كما رأيته في النجف فطار عقلي عند ذا و ذكرت قول الشاعر:

وإذا حلّت الهداية قلباً نشطت للعبادة الأعضاء

فسلمت عليه فردّ عليّ السلام، ورحب بي. فقلت له: ماجاء بك وأنت بحالك هذه؟ فقال:

يا أخي، إنها سنة سبعين من عمري وأنا أظن أني أموت فيها. فقلت في نفسي: إني أودع الحسين عليه السلام قبل موتي وفكرت أنّي إن مت في الطريق لزيارة الحسين، فلابأس، وإن وصلت إليه فزرته و مت عنده فلابأس، وإن خرجت منه و مت في رجوعي، فلابأس، فلم أر مانعاً عن عزمي وأنا اليوم متوجه من مكاني إلى كربلاء و زميلي صاحبي في القجاوه، الشيخ صالح. فقلت له: حاز الله لك. ثمّ ذكر صاحب التكملة استجازته إيّاه في الرواية عنه، وإجازته له بكلّ طرقه.

وله من المصنّفات: خزائن الاحكام في شرح تلخيص المرام للعلاّمة الحلّي ـ طاب ثراه ـ في عدّة مجلدات تمام الفقه، وسبيل الهداية في علم الدراية وغير ذلك.

وكان تلميذ شريف العلماء وصاحبي الفصول والجواهر، ويروي عن صاحب الجواهر، وعن الشيخ جواد ملا كتاب، وعن الشيخ عبدعلي الرشتي، والسيد محمد بن السيد جواد صاحب مفتاح الكرامة، والشيخ الأنصاري. توفّي في النجف الأشرف بعد رجوعه من زيارة الحسين عليه السلام بيومين أو ثلاث، ۱۲۹۶، ودفن بوادي السلام على يسار الذاهب إي الكوفة وعليه قبر عظيم يزوره المؤمنون.

أقول: وأنا أروي عنه عليه السلام بتوسط صاحب التكملة ـ دام علاه ـ و بتوسط شيخي المحدّث النبيل الجليل ثقة الإسلام النوري الطبرسي. رحمة الله عليه.

وبدان كه: اين شيخ جليل بزرگوار غير از معاصر او، عالم نبيل و معظم جليل، شيخ الفقهاء والمجتهدين عالم ربانى و زندهٔ جاودانى، حاجى ملاعلى كنى تهرانى محقّق مدقق صاحب تأليفات نافعهٔ فايقه است؛ مانند: كتاب قضاء و شهادات، و كتاب توضيح المقال[1] و غيرهما. و جلالت شأن و علو مرتبهٔ آن عالى مقام زياده از آن است كه در اين مختصرات بگنجد. حق تعالى آن عالم عامل و فقيه كامل را به فرط ثروت و طول عمر و نفاذ امر اختصاص بخشيده بود اكثر علما و رؤساى تهران به تربيت و ترويج او اعتبار يافتند و به مدارج و مقامات رسيدند.

و لنكتف في هذا المقام بما ذكر من ترجمته في آخر كتابه توضيح المقال في

---

۱. اين كتاب با تحقيق آقاى محمد حسين مولوى و به وسيله دارالحديث منتشر شده است.

علم الرجال، قال: سُمّيت بعلي، ووُلدت في سنة عشرين بعد ألف ومائتين من الهجرة الشريفة، في قرية قرب بلدة طهران بفرسخين، في سفح جبل هناك، المسماة بـ«كنّ» ـ بفتح الكاف وتشديد النون ـ لتسترّها بانخفاض محلها. قال تعالى: «وجَعَلَ لَكُم مِنَ الجِبالِ أكناناً»[1].

وذهبت إلى المعلّم بسعى منّى والتماس، فاستغنيت عنه في مدة قليلة، ثمّ كنت مصرّاً على الدخول في العلوم العربيّة الأدبيّة، واستمرّ علىّ المنع إلى قرب عشرين سنة، فوقّفت عند ذلك لذلك بدعوات شافية وشفعاء كافية، إلى أن وفّقت لمجاورة الروضات الساميات والعتبات العاليات، فببركاتهم وشفاعاتهم عليهم السلام شرعت في تصنيف الأصول، وكتبت فيها جملة وافية وعمدة نافعة برز منها أكثر مسائل الأوامر والنواهي والمفاهيم والاستصحاب في رسالة مستقلّة، بل لم يبق منها إلّا نزر يسير وذلك في سنة أربع وأربعين بعد الألف ومائتين، إلى أن وقع الطاعون العظيم في أكثر البلاد وخاصّة في العراق، فعاقني ذلك وغيره ـ كغيرى ـ عن الاشتغال، وصرنا مدّة سنين او أزيد في حلّ وارتحال، إلى أن وفّقت ثانياً للمجاورة، فاشتغلت بتصنيف الفقه؛ لما رأيت من ذهاب الرجال ودنوّ الآجال وانقطاع الآمال، فحيث لم يكن عندى مايحتاج إليه من الكتب والأسباب لعدم مساعدة الدهر مع معاضدة شدّة الفقر، كنت أكتب في كلّ موضع يتيسّر لي ـ بعد كدّ شديد وشدّ أكيد. ما يحتاج إليه في ذلك الموضع.

فبرز في الطهارة مجلد وفي الصلاة مجلد، وفي البيع مجلد، وفي القضاء مجلدان، والآن أنا في ثالثهما في بقيته مع الشهادات، دخلها الفصل بكتابة هذه الرسالة بالتماس جمع من أزكياء الطلبة والأحبة، مع المسافرة إلى زيارة سيدنا ومولانا الرضا ـ عليه وعلى آبائه الطيبين وأبنائه المعصومين آلاف صلاة وسلام وتحية ـ ثم زيارة الوالد الماجد مع غيره من الأرحام.

نسأل الله الرحمة والعصمة والتوفيق على الدوام، وأن يخصّنا بمزيد اللطف والإنعام، بجاه محمد وعترته البررة الكرام.

---

۱. نحل (۱۶) آیه ۸۱.

وذلك في سنة اثنتين وستين بعد الألف ومائتين من الهجرة الشريفة النبوية [۱۲۶۲ق] ـعلى هاجرها ألف سلام وصلاة وتحيّة ـ[۱] انتهى.

وبالجمله: جناب حاجی ملاعلی کنی[۲] که وجودش مذهب جعفری را قوتی و قوامی بود و شرع شریف را استظهاری و استحکامی، وفات کرد درتهران در صبح پنج شنبه ۲۷ محرم سنهٔ ۱۳۰۶ پس از اقامهٔ مجالس فاتحه در تهران، بلکه در جمیع بلاد ایران. روز غرهٔ صفر سال مذکور جنازه‌اش را با ازدحامی عظیم به شاهزاده عبدالعظیم حمل کردند و در مسجد عتیق بین الحرمین مدفون گردید﵀ و فعلاً قبر شریف آن جناب مزاری است مشهور، و قبر مرحوم سلطان ناصرالدین شاه قاجار نیز در همان بقعه در طرف پشت‌سر آن جناب واقع است.

ولمّا توفّي المولى المذكور رثاه السيد جعفر الحلّي بقصيدة أولها:

واحرقتاه[۳] لخطب هائل هجما ... أحال مذ حل ايجاد الورى عدما

رزء أناخ بأقصى الأرض كلكلة ... فشل ركناً من الإسلام فانهدما

قد حلت اليوم بالإسلام حادثة ... فهونت كلّما يأتي وما قدما

قضى عليَّ فما عذر العيون إذا ... لم تمزج الدمع من فرط البكاء دماً

علي الخوئي النجفي[۴]

كان من كبار تلامذة العلاّمة الأنصاري، وكان عالماً فاضلاً محقّقاً مدقّقاً عميق النظر في علم الأصول والفقه. كان يدرّس بعد أستاذه الرسائل ويحضر درسه أفاضل طلبة العرب،

---

۱. توضیح المقال، ص ۴۴۱.

۲. دربارهٔ ترجمه عالم مجاهد فقیه بلند آوازه، رجالی معروف ملا علی کنی و آثارش ر.ک: اعیان الشیعه، ج ۴۲، ص ۱۴؛ الاعلام، ج ۵، ص ۱۳۸؛ ریحانة الادب، ج ۳، ص ۳۹۲؛ معارف الرجال، ج ۲، ص ۱۱۱؛ مؤلفین کتب چاپی، ج ۴، ص ۳۵۴؛ الذریعه، ج ۳، ص ۴۸۲ و ج ۴، ص ۴۲۷؛ لباب الألقاب، ص ۱۰۰، معجم رجال الفکر و الادب، ص ۳۸۱؛ علماء معاصرین، ص ۲۵؛ نجوم السماء، ج ۱، ص ۳۵۸؛ نقباء البشر، ج ۴، ص ۱۵۰۴؛ المآثر و الآثار، ص ۱۳۸؛ قصص العلماء، ص ۱۲۶؛ مقدمه توضیح المقال با تحقیق آقای محمد حسین مولوی.

۳. در سحر بابل و سجع البلابل، ص ۴۲۶ «واحر تاه» است.

۴. دربارهٔ ترجمه فقیه اصولی خوئی نجفی ر.ک: زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۲۹۲؛ الذریعه، ج ۴، ص ۳۷۹ و ج ۶، ص ۱۵۸؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۷، ص ۸۸؛ معجم رجال الفکر و الادب، ص ۱۷۱؛ نقباء البشر، ج ۴، ص ۱۳۱۸؛ اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۲۴۰.

وكان ورعاً تقياً، لا أوثق منه في قلوب أهل العلم وكان وقوراً قليل الكلام حسن التقرير في الدرس، له رسالة على حجية الظن. توفّي في النجف الأشرف في أوائل محرم سنة ۱۳۰۹ ودفن بوادي السلام. رحمة الله عليه.

علي بن داود الأسترآبادي

شیخ فاضل عالم صالح جلیل روایت می‌کند از شیخ بهائی و از برای اوست کتبی، از جمله کتاب انساب النواصب در طعن بر انساب خلفای ایشان و علمای ایشان، و آن کتاب عجیبی است و غیر ذلك. «مل».

مؤلّف گوید که، کتاب انساب النواصب را این داعی مجملاً سیر کرده‌ام و چنان است که «ح مل» فرموده، و مناسب دیدم که در این‌جا حکایتی ظریف از آن کتاب نقل کنم در باب سی و چهارم که در کردار یزید است. فرموده:

حکایت: بعد از واقعهٔ کربلا، یزید پلید را به خاطر رسید که به کفارهٔ قتل حضرت امام حسین﵇ آب انبار و برکه‌ای بسازد که مردم از آن آب خورند و بدین سبب تخفیفی در عذاب او شود و امید آن داشت که خدای تعالی از تقصیرات او بگذرد و حضرت رسول ﷺ شفاعت او کند، فنعم ماقیل: «أترجو أمة قتلت حسيناً»؟ الأبيات.

وچون آن برکه به اتمام رسید و پر آب کردند. اول بار فرشتهٔ آمده از آن حوض آب خورده لعنت بر یزید کرد به نوعی که جمیع اهل شام و آن ملعون، آن ندای غیبی را شنیدند و هر که بعد از آن آب می‌خورد لعنت بر یزید می‌کرد، و هرگاه آن مردود پلید آب می‌خورد بی‌اختیار بر خود لعن می‌کرد و از ساختن آب انبار فایده‌ای که به او رسید این بود که هرکه آب می‌خورد او را به لعنت و دوری و حرمان و مهجوری از رحمت و مغفرت خدا یاد کرد.

آب بی‌چاشنی لعن یزید　　بر گلوی کسی گوارا نیست

و این شیخ در ذکر نسب زبیر بن العوام اشتباهی کرده و چیزی ذکر کرده و احقر حاشیهٔ مفصلی بر آن نگاشته‌ام.

علي بن دقماق (ن خ) الحسيني[۱]

سيد اجل مؤلّف كتاب نزهة العشّاق في الأدب است. و دقماق معرب طخماق است[۲] و اسم او چنانكه از بعضى اجازات معلوم مى‌شود محمد بوده. روايت مى‌كند از على بن دقماق، شمس‌الدين مؤذن جزينى، و او از ابن القطان محمد بن شجاع الانصارى حلّى﵀ صاحب كتاب معالم‌الدين فى فقه آل يس، تلميذ فاضل مقداد﵀.

علي الرشتي المعروف بالفاضل المقدّس الرشتي النجفي[۳]

عالم فاضل فقيه أصولي عابد زاهد ناسك مجاهد من العلماء الربانيين. كان من كبار تلامذة العلاّمة الأنصاري وحجةالإسلام الميرزا الشيرازي ـ قدّس الله سرهما ـ هاجر إلى لار من بلاد الفارس بأمر السيد الأستاذ فجاور هناك و اهتدى به خلق كثير، وترتب على وجوده آثار كثيرة حسنة و ترويجات للدين مستحسنة و بعد مدة مرض فغلط الطبيب في الدواء فتوفّي﵀ فعظمت مصيبته على المؤمنين و ذلك في سنة ۱۲۹۵. و أقام شيخنا المحدّث النوري له فاتحة في سامراء ورثاه سيدنا الأجل السيد الصدر﵀ وأرخ وفاته في البيت الأخير بقوله: «ألاغاب عنّا علي وحيداً». «كمله».

ومدحه شيخنا العلاّمة النوري في حكاية الرابعة والأربعون من جنة المأوى، و حكايت هفتاد و يكم نجم‌الثاقب.

علي‌رضا الشيرازي[۴]

عالم فاضل شاعر مشهور به تجلى از تلامذهٔ مرحوم محقّق خوانسارى است. چندى به ديار هند سفر كرد پس به ايران آمد و در اصفهان ساكن شد و تدريس مدرسهٔ

---

۱. خاتمهٔ مستدرك، ج ۲، ص ۲۷۴.
۲. رياض العلماء، ج ۴، ص ۸۲.
۳. زندگانى و شخصيت شيخ انصارى، ص ۲۹۳.
۴. نجم الثاقب، ص ۴۰۴.

والده به وی مفوض شد. پس از چندی استعفا جست و به مکه مشرف گشت و پس از مراجعت به شیراز رفت و بعد از زمان قلیلی در سنهٔ ۱۰۸۵ وفات نمود. و اوست صاحب رسالهٔ منع از نماز جمعه در حال غیبت و تفسیر قرآن و دیوان شعر و سفینة النجاة در امامت. و تمام این کتاب‌ها به فارسی است.

علي‌رضا اليزدي[1]

قال السيد محمد تقي البشت مشهدي في بعض إجازاته في ذكر مشائخه: منهم الشيخ العالم العلاّمة الفاضل الفهامة الآميرزا عليرضا خان اليزدي مولداً ومسكناً، والحائري مدفناً. وقد دفن عند باب الرواق الشرقي في الرواق. وقد كان أعجوبة عصره و نادرة دهره، وصنّف كتباً ـ إلى أن قال: وكان جامعاً للمعقول والمنقول ومتمرناً في العلم والعمل ـ رفع الله درجاته في بحبوحة جنانه ـ يروي عن الشيخ البارع الشيخ جعفر النجفي.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

علي بن زيرك القمّي أبوالحسن[2]

واعظ فاضل محدّث فقيه راويه. قرائت كرده بر فقيه أمير كابن أبي‌اللجيم بقزوين. «م».

علي بن سعيد بن هبة الله الراوندي شيخ عمادالدين[3]

نجل جليل قطب راوندی فقيه ثقه است. «م».

---

۱. اعيان الشيعه، ج۸، ص ۲۴۰؛ الكنى و الالقاب، ج۲، ص۱۱۸؛ ريحانة الادب، ج۱، ص۳۲۸؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج۷، ص۹۳؛ فرهنگ سخنوران، ص ۱۱۰؛ الذريعه، ج۶، ص ۶۱، ج۹، ص ۱۶۷، ج۱۲، ص ۲۰۱ و ج۱۹، ص۱۲۹؛ لغت‌نامه دهخدا، «علیرضا»، ص۱۹۷؛ فهرست مشترک، ج ۸۶، ص ۱۶۲۱.

۲. بحار الأنوار، ج۱۰۲، ص۲۴۷، (فهرست منتجب‌الدين)؛ امل الآمل، ج۲، ص۱۸۸؛ خاتمهٔ مستدرک، ج۳، ص ۱۰؛ جامع الرواة، ج۱، ص۵۸۱؛ تنقيح المقال، ج۲، ص ۲۹۰؛ طبقات اعلام الشيعه، ج۲، ص ۱۹۰؛ معجم رجال الحديث، ج۱۲، ص۳۳؛ رياض العلماء، ج۴، ص۹۸.

۳. بحار الأنوار، ج۱۰۲، ص ۲۵۰، (فهرست منتجب‌الدين)؛ امل الآمل، ج۲، ص۱۸۸؛ جامع الرواة، ج۱، ص۵۸۷.

علي بن سليمان البحراني[۱]، الشيخ الجليل جمال‌الدين[۲]، الحكيم العالم الربّاني

عالم به علوم عقليه و نقليه و عارف به قواعد حكما، صاحب مصنّفات حسنه، مانند: مفتاح الخير في شرح ديباجة رسالة الطير للشيخ ابن سينا، و شرح قصيدهٔ ابن سينا[۳] در نفس:

هبطتْ إليك من المحلّ الأرفع ورقاءُ ذاتُ تَعَزُّز وتمنّع[۴]

و اين شيخ همان است كه فرستاد خدمت جناب خواجه نصيرالدين طوسى رسالهٔ علم استاد خود، كمال‌الدين شيخ احمد بن على بن سعيد بن سعادهٔ بحرانى را و التماس كرد از جناب خواجه كه او را شرح نمايد. جناب خواجه او را شرح فرمود و در اول آن كلماتى در مدح شيخ على و اشعارى در مدح كتاب فرموده كه از جمله اشعار اوست:

أتاني كتاب في البلاغة مُنتهٍ إلى غاية ليست تُقارب بالوصف

و آية الله علّامه حلّى روايت مى‌كند از اين شيخ به توسط كمال‌الدين ميثم بحرانى و به توسط پسرش شيخ حسين بن على بن سليمان، و در وصف او فرموده: وهذا الشيخ كان عالماً بالعلوم العقلية والنقلية، عارفاً بقواعد الحكماء، له مصنفات حسنة.[۵] انتهى.

علي بن سليمان البحراني القدمي[۶]

فقيه جليل القدر، ملقب به «زين‌الدين» و مشهور در ديار عجم به «امّ الحديث»

---

۱. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۸۹؛ طبقات اعلام الشيعه، (قرن هفتم)، ص ۱۰۵؛ اعيان الشيعه، ج ۸، ص ۲۴۷؛ ريحانة الادب، ج ۵، ص ۸۶؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۷، ص ۱۰۳؛ الذريعه، ج ۲۱، ص ۳۲۹ و ج ۲۴، ص ۴۲۴؛ لغت‌نامه دهخدا، «على»، ص ۱۴۹؛ خاتمهٔ مستدرك، ج ۲، ص ۴۱۲.

۲. يا كمال‌الدين.

۳. قصيدهٔ عينيه شروح فراوانى دارد ر.ك: كشف الظنون، ج ۲، ص ۱۲۴۱؛ الذريعه، ج ۲، ص ۴۴.

۴. شرح و ترجمهٔ قصيدهٔ عينيهٔ روحيهٔ ابن‌سينا در اسرار الحكم مرحوم سبزوارى ص ۲۷۵ به‌بعد آمده است.

۵. بحار الأنوار، ج ۱۰۷، ص ۶۵، در ضمن اجازه علّامه به بنى زهره.

۶. ريحانة الادب، ج ۲، ص ۶۰۴؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۷، ص ۱۰۳؛ الذريعه، ج ۶، ص ۱۹ و ج ۵۲، ص ۱۹۳؛ لغت‌نامه دهخدا، «على»، ص ۱۴۹؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۸۹؛ خاتمهٔ مستدرك، ج ۲، ص ۶۸؛ رياض العلماء، ج ۴، ص ۱۰۲ ـ ۱۰۳؛ الدر المنثور، چاپ قم، ج ۱، ص ۱۸۱؛ نجوم السماء، چاپ قم، ص ۵۶ ـ ۵۷؛ لباب الالقاب، چاپ ۱۳۷۸ ق، ص ۴۸؛ كشكول بحرانى، چاپ نجف، ج ۳، ص ۱۰؛ انوار البدرين، ص ۱۱۹ ـ ۱۲۰.

به جهت شدّت ملازمت و ممارست او در حديث، معاصر «ح مل». و اوست اول كسى كه نشر كرد علم خود را در بلاد بحرين و گرديد رئيس در آن‌جا، و قطع كرد دست ظلمه و حكّام جور را از آن‌جا. و روايت مى‌كند از شيخنا البهائى و از براى اوست حواشى بر تهذيب و استبصار و مختصر نافع و رساله‌اى در نماز و رساله‌اى در جواز تقليد. وفات كرد در سنهٔ ۱۰۶۴. قبر شريفش در قريهٔ قدم مزارى است معروف.

ويروي عنه صاحب بلغة الرجال بواسطة شيخه وسميه، سليمان بن علي بن راشد البحراني، وذكر عنه أنّه كان قبل وصوله إلى خدمة شيخنا البهائى يقرأ عند الشيخ الفاضل الفقيه محمد بن حسن رجب المقابي البحراني، أول من صلّى صلاة الجمعة في البحرين بعد فتحها على أيدي سلاطين الصفوية، ولما رجع من خدمة المرحوم الشيخ البهائي بالغاً مبلغه من العلم بالحديث ونشره فيها. كان الشيخ محمد المذكور من جملة من يحضر حلقة درسه، فعوتب على ذلك بأنه بالأمس كان تلميذاً لك فكيف تكون تلميذاً له؟ فقال: ـ وكان على غاية من التقوى والورع والإنصاف ـ إنه قد فاق عليّ و على غيري مما اكتسبه من علم الحديث. وفيه أيضاً من الدلالة على غاية مهارة شيخنا المكتسب منه هذه المزية المسلمة للشيخ زين‌الدين المذكور مالا يخفى.

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

علي بن سيف النبيّ بن المنتهي الحسني المرعشي[1]

السيد قوام‌الدين صالح ديّن. «م».

علي بن شاه محمود البافقي[2]

فاضل صالح عابد، معاصر «ح مل». صاحب كتبى است از جمله منهاج الفلاح فى عمل السنة و مجمع‌المسائل در فقه. طهارت و صلات را با ادله و فروع و احاديث و اقوال نوشته.

---

۱. بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۵۷، (فهرست منتجب‌الدين)؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۸۹؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۵۸۳.

۲. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۸۹.

علي بن شهرآشوب[۱]

شیخ عالم فاضل محدّث فقیه، روایت می‌کند [از او] پسرش محمد.

علي بن طراد المطارآبادي[۲]

فاضل صالح، از تلامذهٔ علّامه است. روایت می‌کند از او شیخ شهید و ثنا گفته بر او در یکی از اجازات.

علي بن عبدالجليل البياضي[۳]

شیخ زین‌الدین، نزیل دارالنقابة به ری، ورع مناظر متکلّم، صاحب تصانیفی در اصول و از جمله کتب اوست: کتاب اعتصام فی علم الکلام، والحدود ومسائل المعدوم و الأحوال. قرائت کرده بر او شیخ منتجب‌الدین.

علي بن عبدالحميد بن فخّار بن معد الموسوي[۴]

همان علم‌الدین مرتضی بن عبدالحمید، عالم جلیل القدر فقیه محدّث است که روایت می‌کند از او شهید و ابن معیه. «ح مل» گفته که، از کتب اوست کتاب الانوار المضیئة فی أحوال المهدی عليه السلام.

علي بن عبدالحميد النيلي نظام‌الدين[۵]

ابوالقاسم، شیخ فاضل جلیل القدر. روایت می‌کند از فخرالدین محمد بن علّامه.

---

۱. همان، ص ۱۹۰؛ خاتمهٔ مستدرک، ج ۳، ص ۶۶؛ معالم العلماء، ص ۱۳؛ ریاض العلماء، ج ۴، ص ۱۰۶؛ طبقات اعلام الشیعه، ج ۲، ص ۱۹۱؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۶۲

۲. بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۴۶، (فهرست منتجب‌الدین)؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۹۰؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۵۸۸.

۳. بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۴۶، (فهرست منتجب‌الدین)؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۹۱؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۵۸۸.

۴. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۹۱؛ خاتمهٔ مستدرک، ج ۲، ص ۳۱۶؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن هشتم)، ص ۱۴۱.

۵. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۹۲.

علي بن عبدالرحمان أبوالحسن[۱]

شيخ عالم صانع. مصنف كتاب فضائل أهل البيت عليهم السلام. «م».

علي بن حسين بن عبدالعالي الكركي[۲] العاملي نورالدين[۳]

مروّج المذهب والملّة وشيخ المشايخ الأجلة، محيي مراسم المذهب الأنور، مروض رياض الدين الأزهر، شيخ الطائفة في زمانه وعلاّمة عصره وأوانه، العالم الرّباني والفقيه الصمداني الملقّب تارة بـ«الشيخ العلائيّ»، وأُخرى بـ«المحقّق الثاني». بلغه الله في الجنان إلى أقصى الأعالي ومنتهى الأماني.

جلالت این شیخ معظم و مقامات او در علم و فضل و کثرت تحقیق و تدقیق وجودت تصنیف و متانت و اتقان در تألیف بالاتر از آن است که در این مختصر ذکر شود.

مدح، تعریف است و تخریق حجاب فارغ است از مدح و تعریف آفتاب

مادح خورشید مدّاح خود است که دو چشمم روشن و نامرمد است[۴]

مصنفاتش مشهور، مانند: جامع المقاصد[۵] في شرح القواعد تا بحث تفويض بُضع و رسالة جعفرية[۶]، و صيغ العقود و الإيقاعات، و نفحات اللاهوت في لعن الجبت

---

۱. بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۵۷، (فهرست منتجب الدين)؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۹۲؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۵۸۸.

۲. الكرك بالتحريك: اسم برية صغيرة في ناحيه جبل عامل بقرب قرية جبع لها نحو من عشرين داراً تقريباً، خرج منها جماعة من العلماء. (منه ﷺ)

۳. امل الآمل، ج ۱، ص ۱۲۲؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۷۳؛ خاتمة مستدرك، ج ۲، ص ۲۷۷؛ اعيان الشيعه، ج ۸، ص ۲۶۲؛ احسن التواريخ، ج ۱۲، ص ۲۵۸؛ طبقات اعلام الشيعه، (قرن دهم)، ص ۱۶۵؛ الكنى و الالقاب، ج ۳، ص ۱۶۱؛ ريحانة الادب، ج ۶، ص ۸۰؛ الذريعه، ج ۱۳، ص ۱۷۵، ۳۶۳؛ لغت‌نامه دهخدا، «علی»، ص ۲۷۳؛ مقدمهٔ جامع المقاصد.

۴. مثنوی، چاپ رمضانی، دفتر پنجم، ص ۲۷۹، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی از محمد تقی جعفری، ج ۱۱، ص ۱۲۰.

۵. این اثر بسیار ارزنده با تحقیق مؤسسه آل البیت علیهم السلام تحقیق و منتشر شده است.

۶. رأيت بخط «ح مل» في حاشية «مل» عند ترجمة الشيخ زين‌الدين جعفر بن الحسام العاملي العيناثي ←

والطاغوت، و شرح شرائع، و شرح الفيه، و رسايلى در رضاع و خراج و اقسام ارضين و جمعه، و سبحه، و جنايز و قبله، و سجود بر تربت، و احكام سلام، و حواشى بر ارشاد، و مختلف، إلى غير ذلك.

از صاحب جواهر الكلام منقول است كه فرموده: «هركه نزد او جامع المقاصد و وسائل و جواهر باشد محتاج نخواهد بود به كتاب ديگر ـ للخروج عن عهدة الفحصّ الواجب على الفقيه فى آحاد المسائل الفرعية[1].

وبالجمله: اين شيخ بزرگوار در اول امر از علماى شام اخذ علم فرمود پس مسافرت كرد به بلاد مصر و از علماى مصر اخذ كرده، و بعد مسافرت كرد به سمت عراق عرب و زمان طويلى در آن‌جا اقامت فرمود پس مسافرت كرد به سمت ايران، و در نزد سلطان مرتبهٔ عظيمه پيدا نمود. و از براى آن جناب كراماتى نقل شده.

و از بعض تواريخ نقل است كه: آن جناب ازهد اهل عصر خود بوده و وصيت كرد به قضاى جميع نماز و روزهٔ خود و حجة‌الإسلام، با آن كه حج به‌جا آورده بود. در روز عيد غدير در سنهٔ ۹۴۰ در نجف اشرف وفات فرمود[2]. و آنچه در «مل»[3] است كه وفات او در سنهٔ ۹۳۷ بوده از سهو قلم شريفش است.

و شيخ حسين والد شيخ بهائى فرموده كه: محقّق كركى را شهيد كردند[4]؛ يعنى به زهر، چنانكه ابن عودى گفته كه، شيخ مذكور در نجف اشرف در روز هيجدهم ذى حجهٔ سنهٔ ۹۴۰ وفات نمود مسموماً.

اعلم أنّ هذا الشيخ لمّا قدم أصفهان وقزوين في عصر السلطان العادل الشاه طهماسب ـ أنار الله برهانه ـ مكّنه السلطان من الملك، وقال[ﷺ]: أنت أحقّ بالملك؛ لأنّك النّائب عن الإمامﷺ وإنّما أكون من عمّالك، أقوم بأوامرك ونواهيك. فكانﷺ في دولته عزيزاً مسلّطاً. له

← الفاضل الزاهد العابد من المشايخ الأجلاء ما صورته: لا يبعد أن يكون الشيخ علي بن عبدالعالي الكركي ألّف الجعفرية لأجل جعفر هذا فان أباه كان من تلامذته ولم أتحقق ذلك (منه عفى عنه).

۱. جواهر الكلام، ج ۱، ص ۱۴؛ المستدرك، ج ۳، ص ۴۳۱، «الفائدة الثالثة».

۲. رياض العلماء، ج ۳، ص ۴۴۸.

۳. امل الآمل، ج ۱، ص ۱۲۲.

۴. رياض العلماء، ج ۳، ص ۴۴۲.

رسائل إلى الممالك الشّاهيّة، إلى عمّالها فيها تتضمّن قوانين العدل وكيفية سلوك العمّال مع الرعية في أخذ الخراج و كيفيته، والأمر لهم بإخراج علماء المخالفين وأمر بتغيير قبلة كثير من بلاد إيران باعتبار مخالفتها لما يعلم من كتب الهيئة، وأمر بأن يقرر في كلّ بلد وقرية إمام يصلي بالناس ويعلّمهم شرائع الدين، والشاه كتب إلى العمّال بامتثال أوامر الشيخ.

وحكي أنه كتب السلطان شاه طهماسب الاول بخطّه في جملة ماكتب في ترقي هـذا المولى:

بسم الله الرحمن الرحيم

چون از مؤدّای حقیقت انتهای کلام امام صادق﵇ که: «انظروا إلى من كان منكم قد روى حديثنا، ونظر في حلالنا وحرامنا، وعرف أحكامنا، فارضوا به حكما؛ فإنّي قد جعلته حاكماً. فإذا حكم بحكم، فمن لم يقبله منه، فإنّما بحكم الله استخفّ، وعلينا ردّ، وهـو رادّ على الله، وهو على حدّ الشرك»، لایح و واضح است که، مخالفت حکم مـجتهدین کـه حافظان شرع سیّد المرسلین‌اند با شرک در یک درجه است پس هر که مخالفت حکم خاتم المجتهدین و وارث علوم سید المرسلین و نائب الائمة المعصومین﵈ لا یزال کاسمه العلي علیّاً عالیاً کند و در مقام متابعت نباشد، بی شایبه، ملعون و مردود و در این آستان ملایک آشیان مطرود است، و به سیاسات عظیمه و تأدیبات بـلیغه مـؤاخـذه خواهد شد ـ کتبه طهماسب بن شاه اسمعیل الصفوي الموسوي[1].

وبالجمله: هذا النحرير يدعى بمروّج المذهب وكان شيخ الإسلام في زمن سلطنة الشّاه طهماسب الكبير، وبالغ في ترويج مذهب الإماميّة، وإظهار البرائـة مـن التّـيم والعـدي و بني أُميّة، بحيث لقّبه بعض أهل السّنة بمخترع مذهب الشيعة، وكان السلطان يعظّمه كثيراً.

وحكي أنّ في عصره الشّريف ورد سفير مقرّب من جهة سلطان الرّوم، على حضرة ذلك السلطان الموسوم، فاتّفق إن اجتمع به يوماً جناب شيخنا المـعظّم المـحقّق الكـركي فـي مجلس الملك، فلمّا عرفه السفير، أراد أن يفتح عليه باب الجدل، فـقال: يـاشيخ، إنّ مـادّة تاريخ مذهبكم و اختراع طريقتكم (٩٠٦) «مذهب ناحق»، «وهو أوّل سلطنة الصفوية» أي مذهب غير حق، وفيه إشارة إلى بطلان طريقتكم. فأُلهِم الشيخ في الجواب وقال ارتجالاً

---

١. روضات الجنات، ج ٤، ص ٣٦٢ـ٣٦٣؛ تاريخ كركك نوح، ص ٩١.

وبديهة: بل نحن قوم من العرب. وألسنتنا تجري على لغتهم لا على لغة العجم، وعليه فمتى أضفت المذهب إلى ضمير المتكلّم يصير الكلام «مذهبنا حقّ». فبهت الّذي كفر، وبقى كأنّما ألقم الحجر.

وتوفّي﵀ فى ۱۸ ذى‌الحجة سنة ۹۴۰ و تاريخ فوته: «مقتداى شيعه».

قال فى نخبة المقال:

ثـمّ عـلي بـن عـبدالعـالي — مـحقّق ثـان وذو المـعالي

بـالحقّ أمـحى السـنّة الشـنيعة — للفوت قـيل: «مـقتداى شـيعه»

وكان من تلامذته الشيخ على المنشار زين‌الدين العاملي من أجلة الفضلاء صهر شيخنا البهائي﵀ وصار بعد وفات شيخه من مقربي الحضرة السلطان شاه طهماسب وصار شيخ الإسلام بإصبهان، ثمّ انتقل هذا المنصب الرفيع بعد وفاته إلى خَتَنه شيخنا البهائي. رحمة الله عليهم أجمعين.

علي بن عبدالعالي العاملي الميسي[1]

الشيخ الأجل، العالم الفاضل الكامل علامة العلماء ومرجع الفضلاء جامع الكمالات النفسانية و حاوى محاسن الصفات الكاملة العلية، زين الحق و الملة والدين، ابوالقاسم نورالدين استاد شهيد ثانى وشوهر خاله، و والد زوجهٔ كبراى آن جناب. مقامات آشيخ على مذكور در علم و عمل و زهد و تقوا و وثاقت و ديانت و جلالت ارفع از آن است كه من بتوانم ذكر كنم. از جماعتى از اجلاى مشايخ روايت مى‌كند، مانند: سمىّ خود شيخ على محقّق كركى و شيخ محمد بن مؤذن الجزينى و غيره. و شيخ كركى اجازه به او داده، و بر او ثناى بليغ گفته، و از براى اوست شرح رسالهٔ عقود و ايقاعات و شرح جعفريه و غير ذلك.

و در «مل» است كه وفات كرد سنهٔ ۹۳۳[2] و صاحب رياض العلماء گفته كه: ديدم به

---

۱. امل الآمل، ج ۱، ص ۱۲۳؛ اعيان الشيعه، ج ۸، ص ۲۶۲؛ طبقات اعلام الشيعه، (قرن دهم)، ص ۱۶۵؛ احسن التواريخ، ص ۲۴۸؛ الذريعه، ج ۱۳، ص ۱۷۵ و ۳۶۳؛ الكنى و الالقاب، ج ۳، ص ۱۶۱؛ ريحانة الادب، ج ۶، ص ۸۰؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۷۲؛ لغت‌نامه دهخدا، «على»، ۲۷۳؛ خاتمهٔ مستدرك، ج ۲، ص ۲۷۲.

۲. امل الآمل، ج ۱، ص ۱۲۳.

هرات به خط شیخ حسین بن عبدالصمد والد شیخ بهائی﵀ در مجموعه‌ای این عبارت را: توفّي شيخنا الإمام العلّامة التقي الورع الشيخ علي بن عبدالعالي الميسي ـ أعلى الله نفسه الزكية ـ ليلة الأربعاء عند انتصاف الليل، ودخل قبره الشريف بجبل صديق النبي ليلة الخميس الخامس أو السادس والعشرين من شهر جمادى الأُولى سنة ثمان وثلاثين وتسعمائة، وظهر له كرامات كثيرة قبل موته وبعده، وهو ممن عاصرته وشاهدته ولم أقرأ عليه شيئاً لانقطاعه وكبره. انتهى[1].

والميسي نسبة إلى ميس ـ بكسر الميم، ثمّ الياء المثنّاة من تحت ـ إحدى قرى جبل عامل.

علي بن عبدالكريم بن أحمد بن موسى بن طاووس الحسني سيد رضي‌الدين أبوالقاسم[2]

فاضل صدوق. روايت كرده شيخ شهيد از ابن معيه از او. روايت می‌كند آن جناب از پدر بزرگوارش، غياث‌الدين سيد عبدالكريم بن طاووس. رضوان الله عليهم.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

علي بن عبدالكريم غياث‌الدين بن عبدالحميد بن عبدالله بن أحمد بن حسن بن علي بن محمّد بن علي غياث‌الدين[3]

عالم تقی، و او همان است كه جمعی از اعراب در شط سوراء بر او حمله كردند و لباس‌های او را ربودند خواستند سراويل او را بربايند مانع شد. او را شهيد كردند. ابن سيد جلال‌الدين عبدالحميد كه محمد بن جعفر المشهدی در مزار كبير از او روايت می‌كند كه مادرش خواهر وزير ابوالقاسم مغربی سبط نعمانی است. در سنهٔ ۴۵۲ امر نقابت به وی منتقل شد، و در سنهٔ ۴۷۲ وفات كرد. اين عالم فاضل

---

۱. رياض العلماء ج ۴، ص ۱۲۱.

۲. خاتمهٔ مستدرك، ج ۲، ص ۳۱۹؛ رياض العلماء، ج ۴، ص ۱۲۳.

۳. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۹۲؛ تأسيس الشيعه، ص ۲۹۵؛ الذريعه، ج ۲، ص ۴۱۶؛ رياض العلماء، ج ۴، ص ۱۲۴؛ ريحانة الادب، ج ۱، ص ۲۹۴؛ سفينة البحار، ج ۱، ص ۱۱۴؛ الكنى و الالقاب، ج ۲، ص ۱۰۶؛ مستدرك الوسايل، ج ۳، ص ۴۳۵؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۴۷؛ مصفى المقال، ص ۲۸۵؛ هدية الالقاب، ص ۲۹۷. و مقدمة منتخب الانوار المضيئه؛ منية الراغبين في طبقات النسابين، ص ۳۷۹؛ طرائف المقال، ص ۴۲۳.

محدّث، عبدالله التقی النسابة ابن نجم‌الدین اسامه نقیب عراق ابن نقیب شمس‌الدین احمد بن نقیب ابوالحسن علی بن ابوطالب سید فاضل نسابه محمد بن ابوعلی الشریف عمر، رئیس جلیل که امیر حاج بود و در سنهٔ ۳۳۹ حجرالاسود به دست او به جای خود برگشت در واقعهٔ قرامطه که در سنهٔ ۳۲۳ به مکه آمدند و حجر الاسود را کندند و به کوفه بردند و چندی او را در ستون هفتم مسجد نصب کردند و به این واقعه اشاره کرده بود أمیرالمؤمنین علیه السلام در اخبار غیبیهٔ خود که روزی در کوفه فرمود: «لابُدّ أنْ یُصْلَبَ في هٰذِهِ السّارية؛ نیست چاره‌ای از آن که آویخته شود در این ستون» و اشاره فرموده به ستون هفتم. و این قصه طولانی است.

و این سید جلیل همان است که قبهٔ جدش أمیرالمؤمنین علیه السلام را بنا کرد از خلّص مال خود، ابن ابوالحسین یحیی النسابة نقیب النقباء القائم بالکوفة ابن الحسین النسابة النقیب الطاهر ابن ابی عاتقه، احمد محدّث شاعر ابن علی عمر بن ابی‌الحسین یحیی - که از اصحاب حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است که در سنهٔ ۲۵۰ او را شهید کردند و سرش را در قوصره گذاشتند و برای مستعین بردند - ابن ابی‌عاتقه زاهد عابد حسین ملقب به «ذی الدمعه»؛ همان کسی که حضرت صادق علیه السلام او را تربیت کرده و علم بسیاری به او کرامت فرموده پسر زید شهید، پسر حضرت سجاد علیه السلام.

مؤلّف گوید که، ذکر شهادت یحیی بن حسین ذی الدمعه در این‌جا به نحوی که اشاره کردم مطابق است با آنچه که شیخ ما در خاتمهٔ مستدرك ذکر فرموده، لکن آنچه را که نزد من معتبر است آن است که، آن که شهید شد در زمان مستعین بالله، یحیی بن عمر بن یحیی بن الحسین بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن أبی‌طالب علیه السلام است که مادرش امّ‌الحسن دختر حسین بن عبدالله بن إسماعیل بن عبدالله بن جعفر بن أبی‌طالب است و در ایّام متوکّل در خراسان خروج کرد و او را مأخوذ داشتند و به نزد متوکّل بردند و او را تازیانه چندی زدند و در محبس فتح بن خاقان حبسش نمودند. مدتی در حبس بود تا آن که رها شد به بغداد رفت چندی در بغداد بود پس به کوفه رفت و إعداد کار خود کرد، و در ایام مستعین خروج کرد و چند جنگ مابین او و لشکر خلیفه شد، آخر الأمر در جنگ با حسین بن اسماعیل، پسر عم محمد بن

عبدالله بن طاهر، يحيى به قتل رسيد، سر او را به بغداد بردند و در بغداد نصب كردند و اهل بيت او را اسير كردند و به بغداد بردند.

ابوالفرج حديث كرده كه گاهى كه اسيران از اهل بيت يحيى و اصحاب او را به بغداد مى‌بردند به سختى تمام با پاهاى برهنه و دوانيدن ايشان را مى‌بردند، و هرگاه يكى از ايشان از كثرت خستگى و تعب عقب مى‌ماند او را گردن مى‌زدند و تا آن زمان شنيده نشده بود كه با اسيرى اين نحو بد رفتارى كنند.

وقال أبوالفرج في وصف قوة يحيى: فحدّثني محمد بن أحمد الصيرفي أبوعبيد وأحمد بن عبيدالله بن عمار وغيرهما أنّه كان مقيماً ببغداد وكان له عمود حديد ثقيل يكون معه في منزله وكان ربما سخط على العبد أو الأمة من حشمه فيلوي العمود في عنقه فلا يقدر أحد أن يحلّه عنه حتى يحلّه يحيى.

رجوع كنيم به ذكر حال صاحب ترجمه، سيد اجل اكمل مؤيد، علاّمهٔ نحرير بهاء الدين على نيلى نجفى نسابه، كه جلالت شأنش بسيار و مناقبش بى‌شمار، كه از جمله تأليفات شريفهٔ اوست كه نقدهٔ اخبار و سدنهٔ آثار بر آن ركون و اعتماد نموده و از آن نقل كرده‌اند؛ مانند: كتاب انوار المضيئه[1]، و الدر النضيد في تعازى الإمام الشهيد[2]، و كتاب السّلطان المفرّج عن أهل الإيمان[3]، و كتاب سرور أهل الإيمان في علامات ظهور صاحب الزمان ـ صلوات الله عليه[4] ـ و كتاب فى الغيبة[5]، و الإنصاف في الردّ على صاحب الكشّاف[6]، و شرح مصباح صغير شيخ مسمّا به إيضاح المصباح لأهل الصلاح[7] وغير ذلك. وأحسن از همه چنانكه شيخ مرحوم فرموده كتاب انوار المضيئة

---

۱. منتخب الانوار المضيئه با تحقيق آقاى سيد عبداللطيف كوه‌كمرى و مؤسسه الامام الهادى تحقيق و منتشر كرده‌اند.

۲. ر.ك: بحارالأنوار، ج ۱، ص ۱۷.

۳. از مصادر بحارالأنوار است، مانند قبل ر.ك: بحارالأنوار، ج ۱، ص ۳۴.

۴. از مصادر بحارالأنوار است، ر.ك: بحارالأنوار، ج ۱، ص ۳۴.

۵. بعضى احتمال داده‌اند منتخب الانوار المضيئه باشد، ولى اين احتمال را بعضى محقّقين رد كرده‌اند.

۶. ايشان دو كتاب ديگر نيز در رد صاحب كشاف داشته: يكى به نام تبيان انحراف صاحب الكشاف و ديگرى النكت اللطاف الواردة على صاحب الكشّاف؛ ر.ك: الذريعه، ج ۳، ص ۱۷۸ و ۳۳۲، رقم ۱۲۰۳ و مقدمهٔ كتاب منتخب الأنوار المضيئه، ص ۳۶.

۷. ر.ك: الذريعه، ج ۲، ص ۵۰۰؛ طبقات اعلام الشيعه، (قرن هشتم)، ج ۳، ص ۱۴۳.

في الحكمة الشرعيه اوست كه در پنج مجلد و در اصول خمسه است. و در آن كتاب در ابواب فضايل حضرت أميرالمؤمنين﵇ به مناسبتي اين حكايت را از والدش نقل كرده كه در قريهٔ نيله ـ كه قريهٔ خودشان باشد ـ شخصي بود كه توليت مسجد آن قريه با او بود روزي از خانه بيرون نيامد او را طلبيدند عذر آورد كه نمي‌توانم. چون تحقيق كردند معلوم شد كه بدن او به آتش سوخته، سواي دو طرف ورک او تا طرف زانوها كه از آسيب سوختن محفوظ مانده و ديدند درد و ألم او را بي‌قرار كرده. سبب آن را از او پرسيدند گفت: در خواب ديدم كه قيامت برپا شده و مردم در حرج عظيمند و بسيار به آتش مي‌روند، و به بهشت كم مي‌روند و من از آن كساني بودم كه به بهشت مرا فرستادند. همين كه رو به بهشت مي‌رفتم به پلي رسيديم كه عرض و طول آن بزرگ بود گفتند كه: اين «صراط» است. پس ما از روي آن عبور كرديم و هرچه از آن طي مي‌كرديم عرضش كم و طولش بسيار مي‌گشت تا به جايي رسيد كه مثل تيزي شمشير شد نگاه كرديم در زير آن ديديم كه وادي بسيار بزرگي است و در آن آتش سياهي است و مي‌جهد در آن جمره‌هايي، مثل قله‌هاي كوه‌ها، و مردم بعضي نجات مي‌يابند و بعضي در آتش مي‌افتند و من پيوسته ميل مي‌كردم كه از طرفي به طرف ديگر، مثل كسي كه بخواهد بيفتد تا خود را رسانيدم به آخر صراط به آن‌جا كه رسيدم نتوانستم خودداري كنم كه ناگاه در آتش افتادم و فرو رفتم در ميان آتش پس خود را رسانيدم به كنار وادي و هرچه دست انداختم دستم به جايي بند نشد و آتش مرا پايين مي‌كشيد به قوت جريان خود، و من استغاثه مي‌كردم و عقل از من پريده بود. پس ملهم شدم به آن كه گفتم: يا علي بن أبي‌طالب. پس نظر افكندم ديدم مردي به كنار وادي ايستاده در دلم افتاد كه او علي بن أبي‌طالب است. گفتم: اي آقاي من، ياأميرالمؤمنين. فرمود دست خود را بيار نزديک. پس كشيدم دست خود را به جانب آن حضرت، پس گرفت دست مرا و كشيد مرا بيرون و افكند مرا در كنار وادي. پس آتش از دو ورک من دور كرد به دست شريف خود كه من وحشت‌زده از خواب بيدار شدم و به اين حال خود را ديدم كه مي‌بينيد و سالم نمانده بدن من از آتش، مگر آن‌جايي كه امام﵇ دست ماليده پس مدت سه ماه مرهم كاري كرد تا سوخته‌ها بهتر شد و بعد از آن كم بود كه نقل كند اين

حکایت را به جهت احدی، مگر آن که تب می‌گرفت او را.

وبـالجمله: ایـن سـید جـلیل اسـتاد شـیخ حسـن بـن سـلیمان حـلّی، صـاحب مختصر البصائر است و ابن‌فهد حلّی، و تلمیذ شیخ شهید و فخر المحقّقین و سید عمید الدین است. رضوان الله علیهم أجمعین.

علي بن عبدالله بن علي القزويني[1]

فاضل متبحر زاهد، تلمیذ سید فضل الله راوندی است، و مقدار ده هـزار بـیت در مدایح آل الرسول ﷺ و در فنون شتّی گفته.

علي بن عبدالمطّلب القمي[2]

رشیدالدین، شیخ واعظ فقیه. «م».

علي بن عبيد الله بن الحسن الملقب بـ«حسكا» الرازي بن الحسين بـن الحسـن بـن الحسين بن علي بن [موسى بن] بابويه القمي[3]

شیخ ثقهٔ سعید عالم فاضل ثقهٔ صدوق محدّث حـافظ شـیخ الأصـحاب وقـطب

---

۱. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۹۳.

۲. در مورد این فقیه و واعظ ر.ک: بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۵۳، (فهرست منتجب‌الدین)؛ جامع الرواة، ج ۱، ۵۹۱؛ تذکرهٔ مشایخ قم، ص ۵۷؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۹۳.

۳. در مورد این فقیه، مورخ و محدّث نـامی ر.ک: امـل الآمـل، ج ۲، ص ۱۹۴؛ اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۲۸۶؛ روضـات الجنـات، ج ۴، ص ۳۱۶؛ طبقات اعلام الشیعه، (قـرن ششـم)، ص ۱۹۶؛ الکنی و الالقـاب، ج ۳، ص ۲۰۹؛ الاعلام، ج ۵، ص ۱۲۵؛ الذریـعه، ج ۱، ۴۳۲ و ۴۳۴، ج ۳، ص ۲۶۷ و ج ۱۶، ص ۳۹۵ـ۳۹۶؛ مـعجم المؤلفین العراقیین، ج ۷، ص ۱۴۴؛ لغت‌نامه دهخدا، «علی»، ص ۲۴۶؛ یادداشتهای قزوینی، ص ۱۸۳۹؛ التدوین فی تاریخ قزوین، ج ۳، ص ۲۷۲؛ ضیافة الاخوان، ص ۲۷؛ مـقدمه فـهرست مـنتجب‌الدیـن؛ تأسیس الشیعه، ص ۲۷۳؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۴۶۵؛ لسان المیزان، ج ۱، ص ۵۵؛ ریـاض العـلماء، ج ۴، ص ۱۴۰ـ۱۴۹؛ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۸، ۳۵ و ۱۰۵؛ الاجازة الکبیره، ص ۱۱۵؛ منتهی المقال، ص ۲۱۹؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۹۷؛ هدیة الاحـباب، ص ۲۴۸؛ تـذکرة المـتبحرین، ص ۴۸۸؛ کشـف الحـجب و الاسـتار، ص ۳۴ و ...؛ فهرست کتابهای چاپی عربی، ص ۶۸۷؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج ۴، ص ۳۱۸ـ۳۱۹؛ مصفی المقال، ص ۴۶۳؛ الایـرانیون و الادب العربی، ج ۳، ص ۳۰۱ـ۳۰۸؛ تـعلیقة امـل الآمـل، ص ۲۰۷؛ لؤلؤة البـحرین، ص ۳۳۴؛ مـجمع الآداب، ج ۵، ص ۵۱۳، رقـم ۵۶۰۰؛ مستدرکات علم رجـال الحـدیث، ج ۵، ص ۴۰۲، رقم ۱۰۱۶۱.

المحدّثین شیخنا الأجل منتجب‌الدین. رضوان الله علیه.

صاحب کتاب فهرست معروف که جمع کرده در آن علمای امامیه را از زمان شیخ طوسی تا عصر خود، به منزله تذییل فهرست شیخ است و مسمّاست به لقبش منتجب و آن رساله در مجلد آخر بحارالأنوار[1] مسطور است و من در این کتاب در هرکجا که حرف «م» نهاده‌ام علامت منتجب است؛ یعنی این ترجمه از منتجب شیخ منتجب‌الدین، نقل شده، و نیز از مصنّفات آن جناب است کتاب الأربعین عن الأربعین من الأربعین فی فضائل سیدنا أمیرالمؤمنین ﷺ و آن چهل حدیث است از چهل نفر مشایخ خود از چهل نفر از صحابه پیغمبر ـ صلوات الله علیه وآله[2] ـ. و بعضی نسبت داده‌اند به او رسالة العصره در احکام صلاة قضا، و محقّق نکردم آن را.

و این شیخ معاصر ابن شهرآشوب است و کثیر الروایه و المشایخ است، و مشایخش زیاده از صد نفر[3] است و از جمله ایشان است شیخ ابوالفتوح رازی، و شیخ ابوعلی طبرسی و سید مرتضی رازی صاحب کتاب تبصرة العوام در مذاهب، که در ذیل ترجمهٔ سید مرتضی از آن کتاب نقل کردم. و سید فضل‌الله راوندی و والد خود شیخ فقیه ابوالقاسم عبیدالله و پسر عمش شیخ بابویه بن سعد بن محمد بن الحسن بن الحسین بن بابویه و سید ذوالفقار بن محمد الحسینی المروزی است که روایت می‌کند از سید مرتضی و شیخ طوسی و اشاره به همین است در نخبة المقال قال:

و ابن عبید الله ذو الفهرست قد ... روی عن الصدوق جدّاً بعد جدّ

منتجب معاصر الحلّي ... عن ذي الفقار عن أخي الرضيّ

و روایت می‌کند جناب خواجه نصیرالملة والدین، محمد بن محمد بن حسن طوسی از شیخ برهان‌الدین محمد بن محمد بن علی الحمدانی القزوینی نزیل الری از شیخ منتجب‌الدین مذکور.

و بدان که، از کسانی که تلمذ کرده بر شیخ منتجب‌الدین از علمای عامّه، رافعی

---

۱. بحارالأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۰۰ ـ ۲۹۹.

۲. این کتاب با تحقیق مدرسة الامام المهدی ﷺ قم منتشر شده است.

۳. محقّق طباطبائی در مقدمه بر کتاب اسماء علماء الشیعة و مصنفیهم ۱۴۶ نفر را شمرده است.

شافعی معروف است، و او را ذکر کرده در کتاب تدوین در تاریخ قزوین[1] و مدح و ثنای او را بسیار گفته، و گفته که، اگر من طول دادم کلام را در ذکر او، همانا بسیار شده انتفاع من به مکتوبات و تعلیقات او، پس ادا کردم حق[2] او را به اشاعهٔ ذکر او و احوال او، و گفته که، ولادت او در سنهٔ ۵۰۴، و وفاتش در سنهٔ ۵۸۵ بوده. انتهی[3].

و شیخ ما در کلمهٔ طیبه حکایتی از کتاب اربعین این شیخ جلیل نقل کرده که نقلش در این‌جا شایسته است و این حکایت را شیخ شاذان بن جبرئیل و سید ضامن مدنی در تحفة الازهار و ذکره المجلسي في تاسع البحار (ص۵۹۷) و دیگران به اسانید متعدّده از ابراهیم بن مهران روایت کرده‌اند و آن چنان است که: ابراهیم گفت که: در همسایگی ما در کوفه مردی بود فامی و کنیهٔ او ابوجعفر و او خوش معامله بود در سودا. هرگاه شخصی علوی نزد او می‌رفت و چیزی می‌خواست منع نمی‌کرد. اگر قیمت آن را داشت می‌گرفت و گرنه به غلامش می‌گفت بنویس این مبلغی است که گرفته آن را علی بن أبی‌طالب﵇. و به روایتی بنویس چیزی را که علی﵇ گرفته، و باقی ماند آن مرد بر این حال مدتی مدید تا آن که فقیر و معسر شد و در خانه نشست و در دفتر خود نظر می‌کرد پس اگر می‌یافت یکی از بدهکاران خود را که زنده است، کسی نزد او می‌فرستاد که آن مال را از او بگیرد و اگر می‌دید که وفات کرده و چیزی ندارد خطی بر اسمش می‌کشید. پس در آن ایام روزی بر در خانهٔ خود نشسته بود و در دفتر نظر می‌کرد که گذشت بر او مردی از ناصبیان پس به طریق استهزاء و طعنه به او گفت: که چه کرد بدهکار بزرگ تو علی بن ابی طالب﵇؟ پس مرد فامی به جهت سخن او غمگین شد و برخاست و داخل خانهٔ خود شد. چون شب درآمد در خواب دید حضرت رسول ﷺ را که با او بود حسن و حسین﵈ که در پیش روی آن

---

۱. التدوين في اخبار قزوين، ج۳، ص۳۷۲ـ۳۷۸.

۲. وقال في خلال أحوال الشيخ المذكور إنه ينسب إلى التشيع و قد كان ذاك في آبائه، و أصلهم من قم، ولكن وجدت الشيخ بعيداً منه، و كان يتبع فضائل الصحابة ويؤثر روايتها، ويبالغ في تعظيم الخلفاء الراشدين ـ انتهى، منه التدوين، ج۳، ص۳۷۷.

۳. در فهرست منتجب‌الدین با تحقیق مرحوم دکتر سید جلال‌الدین محدّث ارموی، تاریخ ولادت و وفات منتجب‌الدین به طوری که محدّث قمی﵀ ذکر کرده اشتباه دانسته شده است و در این‌باره توضیحاتی دارد ر.ک: ص۳۹۴ به بعد.

حضرت راه می‌رفتند، پس حضرت به ایشان فرمود: کجاست پدر شما؟ پس أمیرالمؤمنین﵇ جواب داد که: اینک حاضرم یا رسول‌الله، و در پشت سر آن حضرت بود. پس آن حضرت به او فرمود: چه شده تو را که نمی‌دهی حق این مرد را؟ گفت: یا رسول‌الله، این حق اوست در دنیا که آورده‌ام. فرمود: بده به او پس داد به آن‌مرد کیسه‌ای از صوف سفید [و] فرمود: این حق توست. پس فرمود رسول خداﷺ: بگیر این را و رد مکن هرکس که بیاید نزد تو از فرزندان من و او بخواهد چیزی را که نزد توست. برو که نیست بر تو فقری بعد از امروز.

آن مرد گفت: بیدار شدم و حال آن که کیسه در دستم بود و بیدار کردم زوجهٔ خود را گفتم: بیداری یا در خواب؟ گفت: بیدارم. گفتم: چراغ را روشن کن. پس روشن‌کرد. چون نظر کردم هزار اشرفی در آن بود. پس آن زن گفت: ای مرد از خدا بترس فقر تو را وا نداشته باشد که فریب داده باشی بعضی تجار را و مالش را گرفته‌باشی! گفتم: نه والله، ولکن قصه چنین است. پس خواست دفتری را که حساب در آن بود پس دید که در آن آنچه نوشته بود بر علی بن أبی طالب﵇ هزار اشرفی بود نه کمی و نه زیادی.[1] انتهی.

اقول: وهذه الحکایة ذکرها الشیخ منتجب‌الدین في ملحقات کتاب الأربعین عن الأربعین من الأربعین. و ینبغی أن نزیّن کتابنا بذکر حکایتین أُخریین عن کتابه المذکور لیصیر نوراً در فوق نور.

الأولی: روی بسنده عن سعید بن جبیر، قال: مرّ ابن عباس بنفر من قریش، وقد کفّ بصره ومعه ابن له یقوده، فسمع صوتهم فوقف علیهم وسلّم، فقاموا وردّوا السلام علیه(ط) و مضی.

فقال له ابنه: أسمعت ماقالوا؟

قال: لا، وما قالوا؟

قال: سبّوا علیّاً ونالوا منه.

---

۱. کلمه طیبه، ص۴۲۹ ـ ۴۳۰؛ جواهر العقدین، ص۳۶۱؛ غرر البهاء الضوی، ص۴۹۲؛ رشفة الصادی، ص۲۵۲؛ کتاب الفضائل، ص۹۴.

فقال: رُدّني إليهم.

فقال: أيّكم السابّ الله تعالى؟!

فقالوا: يابن عباس، من سبّ الله فقد كفر.

فقال: أيّكم السابّ رسول‌الله؟!

فقالوا: يابن عباس، من سبّ رسول‌الله فقد أشرك.

فقال: أيّكم السابّ علياً؟ فقالوا: أما علي فقد نلنا منه.

فقال ابن عباس: أُشهد بالله وأشهد الله لقد سمعت رسول‌الله ﷺ يقول:

من سبّ عليّاً فقد سبّني، ومن سبّني فقد سبّ الله، ومن سبّ الله فقد كفر. ثم التفت إلى ابنه وقال: قل فيهم فداك أبي وأمّي. فقال الغلام:

نـظروا إليَّ بأعـين مـحمّرة ... نظر التيوس إلى شفار الجـازر

قال: زدني ياغلام، فداك أبي وأمي، فقال:

خـزز الحـواجب خـاضعى أعـناقهم ... نـظر الذليـل إلى العـزيز القـاهر

قال: زدّني فداك أبي وأمي.

فقال: ماعندي غير ماسمعت. فقال ابن عباس:

سـبّوا الإله وكـذّبوا بـمحمّد ... ووصـيّه الزكـي التـقيّ الطـاهر

هم تسـعة لعـنوا جـميعاً كـلّهم ... والله مـلحقهم غـداً بـالعاشر

أحـياؤهم عـار عـلى مـوتاهم ... والمـيّتون فـضيحة للـغابر

قال: وكانوا عشرة. فلما قال لابنه: قل فيهم. قام واحد، فلذلك قال: هم تسعة[1].

الثانية: بسنده عن عبدالواحد بن زيد قال: كنت حاجّاً إلى بيت الله الحرام، فبينا أنا في الطواف؛ إذ رأيت جاريتين واقفتين عند الركن اليماني، إحداهما تقول لأختها: لا، وحق المنتجب بالوصيّة، والحاكم بالسويّة، العادل في القضيّة، العالي البينة، الصحيح النية، بعل فاطمة المرضية، ماكان كذلك. كذا وكذا.

قال عبدالواحد: وكنت أسمع، فقلت: ياجارية، من المنعوت بهذه الصفة؟

---

١. الأربعون حديثاً عن اربعين شيخا من اربعين صحابياً، ص٩٦؛ مناقب ابن مغازلي، ص٣٩٤؛ كفاية الطالب، ص٨٢؛ فرائد السمطين، ج١، ص٣٠٢، ح٢٤١؛ الغدير، ج٢، ص٢٩٩؛ احقاق الحق، ص٤٢٨ به بعد.

فقالت: ذاك والله، علم الأعلام، وباب الأحكام وقسيم الجنّة والنار، وقاتل الكفّار والفجّار، وربّانى الأمة ورئيس الامّة، ذاك أميرالمؤمنين عليه السلام وإمام المسلمين، الهزبر الغالب أبوالحسن علي بن أبي طالب.

وقلت: من أين تعرفين عليّاً؟

قالت: وكيف لاأعرف من قتل بين يديه في يوم صفين، ولقد دخل علي أمّي ذات يوم، فقال [لها]: كيف أصبحت يا أمّ الأيتام؟ فقالت له أمي: بخير، ياأميرالمؤمنين. ثمّ أخرجتنى وأختى هذه إليه، وقد أصابنى من الجدرى ماذهب به والله بصرى، فلما نظر إلى تأوه، ثم طفق يقول له عليه السلام:

مـاإن تَأَوَّهْتُ فـي شـيء رُزِئْتُ بـه ... كَـما تَأَوَّهْتُ لِـلأطفالِ فـي الصِّـغَرِ

قَدْ ماتَ والِدُهُمْ مَـنْ كَـانَ يَكْـفُلُهُمْ ... في النّائِباتِ وفي الأسفارِ والحَضَرِ[1]

ثم أمرّ بيده المباركة على وجهى، فانفتحت عيناى بوقتى وساعتى، فوالله يابن أخى، إنى لأنظر إلى الجمل الشارد فـي الليلة الظلماء. كـلّ ذلك بـبركة أمـيرالمـؤمنين عـلي بـن أبي طالب عليه السلام ثمّ أعطانا شيئاً من بيت المال، وطيّب قلبنا، ورجع.

قال عبد الواحد: فلمّا سمعت هذا القول قمت إلى دينار من نفقتى فأعطيتها وقلت: خذى يا جارية هذه واستعينى بها على وقتك.

فقالت: إليك عنّي يا رجل، فقد خلّفنا خير سلف على خير خلف. نحن والله اليوم في عيال أبي محمد الحسن بن علي عليه السلام فولّت وطفقت تقول:

ما نيط حبّ علي في جنان[2] فتى ... إلا له شـــهدت بـــالنعمة النـــعم

ولا له قـــدم زلّت[3] زمـــان بـــه ... إلّا له تـــثبّت مـــن بـــعدها قـدم

ما سرّنى أن أكن من غـير شـيعته ... لو أنّ لى ماحوته العـرب والعـجم

---

١. الاربعون حديثاً عن الأربعين شيخاً من الأربعين صحابياً از شيخ منتجب‌الدين، ص٧٥؛ امل الآمل، ج ١، ص١٢٤؛ اعيان الشيعه، ج ٨، ص٢٨٩؛ ريحانة الادب، ج ٣، ص ١٤٢ و ج ٦، ص ٢٥٢؛ الكنى و الالقاب، ج ٣، ص٢٦٩؛ الذريعه، ج ٢، ص ٤٢١، ج ٤، ص ٩٣، ج ١٤، ص ٢٤٤ و ج ١٦، ص ٣٥٩؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ٧، ص ١٥٣؛ سلافة العصر، ص ٣٠٢؛ بحار الأنوار، ج ١٠٦، ص ١١٢؛ بشارة المصطفى، ص ٨٦؛ مناقب ابن شهرآشوب، ج ٢، ص ٣٣٤؛ مدينة المعاجز، ص ١٠٥، ح ٢٨٠ از خرائج.

٢. در الأربعون حديثاً عن الأربعين شيخاً من الأربعين صحابياً، ص ٧٦: في خناق.

٣. در الأربعون حديثاً عن الأربعين شيخاً من الأربعين صحابياً «زلّ الزمان» است.

علي بن عثمان بن خطّاب الهمداني معروف بـ«ابن أبي‌الدنيا[1]»

معمر مغربی، همان است که درک کرده حضرت أمیرالمؤمنین﵇ و صاحب قصص و حکایات معروفه[2] است که در بحار[3] و نجم ثاقب و غیرهما[4] ذکر شده و من در تحفة الأحباب ترجمهٔ او را مختصراً نگاشتم و نقل کردم که: شیخ محمد حرفوشی در شام او را ملاقات کرده، و از او اجازه روایت گرفته، و شیخ محمد اجازه داده به آسید هاشم احسائی و آن سید، به سید نعمت‌الله جزائری و این یک طریق روایت سید محدّث جزائری است که عالی السند است[5].

علي بن علي بن الحسين بن أبي‌الحسن الموسوي الحسيني العاملي الجبعي المكّي، نورالدين[6]

سید عالم فاضل ادیب شاعر منشی جلیل القدر عظیم الشأن، برادر صاحب مدارک و برادر امی صاحب معالم است و بر پدر و دو برادر خود قرائت کرده و از برای اوست کتبی؛ مانند: انوارالبهیة شرح اثنی عشریة شیخ بهائی﵀ و فوائد مکّیه در ردّ بر فوائد مدنیه، و شرح مختصر نافع (ناتمام) و رساله‌ای در تفسیر آیهٔ مودّت، و رسالهٔ غنیة المسافر عن المنادم والمسامر وغیر ذلك. و در سنهٔ ۱۰۶۸ در مکه وفات کرد.

صاحب سلافه در حق او فرموده: طود العلم المنیف و عضدالدین الحنیف، ومالك

---

۱. تنقیح الرجال، ج۲، ص۲۹۸ـ۲۹۹، ش ۸۳۹۴؛ کمال‌الدین، ص۵۳۸ـ۵۴۷، باب ۵۰، حدیث معمر المغربی؛ تحفة الاحباب، ص۳۳۵، مرحوم محقّق شوشتری در قاموس الرجال، کلام محقّقانه‌ای درباره مترجم فوق دارد.

۲. در معجم رجال الحدیث، ج۱۲، ص ۹۰ـ۹۱، آمده است: «بدون شک این قصه خیالی و دروغ است.»

۳. بحارالأنوار، ص ۵۱، ۲۲۵ـ۲۲۹.

۴. الزام الناصب، ج۱، ص۲۹۴.

۵. الانوار النعمانیه، ج۲، ص۷.

۶. خاتمهٔ مستدرك، ج۲، ص ۷۰؛ الغدیر، ج۱۱، ص۲۹۱؛ امل الآمل، ج۱، ص۱۲۴؛ لؤلؤة البحرین، ص ۴۰؛ تکملة امل الآمل، ص۳۰۴؛ ریاض العلماء، ج۴، ص۱۵۵؛ تنقیح المقال، ج۲، ص ۲۶۰؛ معجم رجال الحدیث، ج۱۱، ص۲۱۴؛ طبقات اعلام الشیعه، ج۵، ص۳۸۴.

أزمّة التأليف والتصنيف الباهر بالرواية والدراية والرافع لخميس المكارم أعظم راية، فضل يعثر في مداه مقتفيه، و محلّ يتمنّى البدر لو أشرق فيه، وكرم يخجل المزن الهاطل، وشميم يتحلّى بها جيد الزمن العاطل. پس فرموده که در مبدأ امر در شام بود پس عطف عنان به جانب مکه معظّمه نمود و او کعبهٔ دوم مکّه است، و من در آن‌جا او را زیارت کردم و سنش مشرف بر نود بود، و در سنهٔ ۱۰۶۸ وفات کرد. و اشعار او دلالت دارد بر علوّ محلّ او، پس از اشعار او بسیار نقل کرده[1].

و «ح مل» فرموده که، من در صغر سن او را ملاقات کردم و در شام چند روزی به درس او حاضر شدم و در مکّه نیز او را ملاقات کردم و زیاده از بیست سال بود که در مکّه اقامت داشت و چون وفات فرمود من در یک روز مرثیه گفتم برای او به قصیده‌ای طولانی مشتمل بر هفتاد و شش بیت، اوّلش این است:

على مثلها شقّت حشاً وقلوب ... إذا شُقِقَتْ عند المصاب جيوب

لحا الله قلباً لايذوب لفادح ... تكاد له صمّ الصخور تذوب

ثم نقل ثلاثة عشر بيتاً آخر، من هذه القصيدة[2].

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

علي بن علي بن عبدالصمد السبزواري النيشابوري التميمي، ركن‌الدين[3]

عالم فاضل محدّث فقيه ثقه يكى از مشايخ ابن شهرآشوب است و همان كس است كه منتهى مى‌شود به او روايت حرز جواد عليه السلام مشهور.

ففي مهج الدعوات: علي بن عبدالصمد، عن محمد بن أبي‌الحسن، عم والده وساق السند إلى حكيمة بنت الجواد ـ عليها وعلى آبائها السلام ـ قالت: لما مات محمد بن علي الرضا عليه السلام أتيت زوجته أمّ عيسى بنت المأمون. الخ.

ثمّ إنّ في هذه الرواية وفي أكثر الإجازات علي بن عبدالصمد، والظاهر أنّه من باب الاختصار والنسبة إلى الجد؛ فإنه من مشاهير الرواة.

---

۱. سلافة العصر، ص ۳۰۲.

۲. امل الآمل، ج ۱، ص ۱۲۶.

۳. خاتمهٔ مستدرک، ج ۳، ص ۶۳.

علي بن علي بن محمّد بن طي العاملي الفقعاني، أبوالقاسم[1]

عالم عامل فاضل مشهور به «علی بن طی»، صاحب مسائل ابن طی و رساله‌ای در عقود و ایقاعات. روایت می‌کند از او شیخ محمد بن محمد بن داود الجزینی. وفات کرده سنهٔ ۸۵۵

علي بن عيسى[2] بن أبي‌الفتح الإربلي[3] بهاءالدين أبوالحسن[4]

عالم نحریر فاضل محدّث، ثقه، جلیل القدر شاعر ادیب منشی جامع فضایل و محاسن صاحب کشف الغمة في معرفة الأئمه علیهم‌السلام[5] فارغ شده از تألیف آن در ۲۱ ماه

---

۱. روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۵۴؛ ریحانة الادب، ج ۸، ص ۸۵؛ اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۲۹۴؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن نهم)، ص ۹۳؛ الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۳۴۴؛ الذریعه، ج ۶، ص ۱۷۳ و ج ۲۰، ص ۳۳۱؛ لغت‌نامه دهخدا، «علی»، ص ۲۳۹؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۷، ص ۱۵۷؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۶۶؛ ریاض العلماء، ج ۴، ص ۱۵۸.

۲. در مورد عیسی اربلی ر.ک: تلخیص مجمع الآداب، ج ۴، ص ۲۷۴ـ۲۷۵.

۳. إربل ـ کد عبل ـ مدینة إلی الموصل یومان (منه علیه السلام). اربل در شمال شرقی عراق و جنوب شرقی موصل واقع شده و از شهرهای قدیمی این ناحیه است درباره آن ر.ک: بلدان الخلافة الشرقیه از لسترنج، ص ۱۲۱، ۱۲۲ و پاورقی ۲۱.

۴. درباره این دانشمند ادیب بزرگ قرن هفتم ر.ک: امل الآمل، ج ۲، ص ۱۹۵؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۴۱؛ شذالازار، ج ۱، ص ۴۲۵؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن هفتم)، ص ۱۰۷؛ الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۱۸؛ الاعلام، ج ۵، ص ۱۳۵؛ الذریعه، ج ۹، ص ۷۴۵، ج ۱۵، ص ۱۹۵ و ج ۱۸، ص ۴۷؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۷، ص ۱۶۳؛ لغت‌نامه دهخدا، «علی»، ص ۱۳۱ و علی بن عیسی اربلی و کشف الغمه از رسول جعفریان؛ الطلیعه، ج ۲، ص ۶۷؛ مشاهیر شعراء الشیعه، ج ۳، ص ۲۲۲.

۵. درباره نسخ متعدّد خطی و چاپی کتاب کشف الغمه ر.ک: فهرست الفبایی کتب خطی آستان قدس رضوی، ص ۴۶۴؛ فهرست نسخه‌های عکسی کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی، ج ۱، ص ۳۵۰ـ۳۵۱، علی بن عیسی اربلی و کشف الغمه. این کتاب چند ترجمه به فارسی دارد:

۱. ترجمه حسن بن حسین شیعی سبزواری از فضلای قرن هشتم هجری که در سال ۷۵۳ صورت گرفته است و نسخه خطی آن در فهرست کتابهای خطی کتابخانه مجلس، ج ۱۳، ص ۴۸ـ۴۹، ش ۴۶۶۴ شناسانده شده است.

۲. محراب القلوب، از علی بن فیض اربلی، نسخه‌ای از آن در کتابخانه مجلس به شماره ۴۰۲۰ وجود دارد. ر.ک: الذریعه، ج ۲۰، ص ۱۴۷.

۳. ترجمه المناقب از علی بن حسن زواره‌ای از دانشمندان قرن دهم هجری که در سال ۹۳۸ انجام شده است و با متن کتاب، توسط انتشارات اسلامیه در سال ۱۳۸۱ به چاپ رسیده است.

←

رمضان سنهٔ ۱۶۸۷[۱]، و رسالهٔ طیف[۲]، و دیوان شعر[۳] و غیره. واشعار بسیار در مدح ائمه علیهم السلام گفته که بعضش را در کشف الغمه درج فرموده[۴]. ومن شعره في مدح أمیرالمؤمنین علیه السلام:

یاراکِباً یَفْلی الْفَلاةَ بِجِسْرَةٍ ... زَیّافَةٍ کَالْکَوْکَبِ السَّیّارِ
عَرِّجْ عَلیٰ أرْضِ الغَرِیِّ وَقِفْ بِهِ ... وَالْثَمْ ثَراهُ وَزُرْهُ خَیْرَ مَزارِ
وقل: السلام علیك یامولی الوریٰ[۵] ... وأبا الهداة السادة الأبرار[۶]

ومنه في مدح السجاد علیه السلام:

مدیح علیّ بن الحسین فریضة ... علیَّ؛ لأنّی من أخصّ[۷] عبیده
إمام هدیً فاق البریة کلّها ... بآبائه خیر الوری وجدوده[۸]

ومنه في أبي جعفر الباقر علیه السلام:

کم لي مدیحٌ فیهم شائعٌ ... وهذه تَخْتَصُّ بالباقر
إمام حقّ فاق في فضله ... العالم من باد ومن حاضر[۹]

← ۴. ترجمه نعمت‌الله بن قریش رضوی حسینی مشهدی از دانشمندان قرن دهم که در سال ۹۵۵ هجری به اتمام رسیده است.

۵. ترجمه‌ای به شماره ۳۰۰۸ در کتابخانه مرحوم آیت الله مرعشی نگاهداری می‌شود که مترجم آن ناشناخته است.

۶. سیر الائمه از میرزا محمد بن محمد رفیع شیرازی ملک الکتاب.

۷. ترجمه ملا عبداللطیف آذربایجانی ملا باشی. ر.ک: علی بن عیسی اربلی و کشف الغمه.

۱. جلد اول کشف الغمه در سال ۶۷۸ و جلد دوم در سال ۶۸۷ یا به نوشته شیخ آغا بزرگ تهرانی رحمه الله ۶۸۲ (ر.ک: الانوار الساطعه، ص۱۰۸) تألیف شده است.

۲. در فوات الوفیات، ج۳، ص۵۸ با عنوان «رسالة الطیف المشهوره» یاد شده است و احتمالاً در ۶۶۰ تألیف شده است.

۳. ر.ک: امل الآمل، ج۲، ص۱۹۵؛ الذریعه، ج۹، ص۶۷، ش ۳۷۹؛ التذکره، ص۲۱.

۴. مرحوم شیخ محمد سماوی در سال ۱۹۵۱ مجموع اشعار ایشان در کشف الغمه را گردآوری کرده و نسخه‌ای از آن در ضمن بیست برگ در کتابخانه مرحوم آیت الله حکیم موجود است. ر.ک: مقدمه جبوری بر رسالة الطیف، ص۲۴.

۵. در کشف الغمه «یا خیر الوری» است.

۶. کشف الغمه، ج۱، ص۲۷۰ ـ ۲۷۱.

۷. در کشف الغمه «من أقل» است.

۸. در مصدر کشف الغمه، ج۲، ص۳۲۷ «بابنائه خیرالوری» است.

۹. همان، ص۳۶۵.

وفي الصادق عليه السلام:

مناقب الصّادق مشهورةٌ ... بنقلها عن صادقٍ صادِقُ
جرى إلى المجد كآبائه ... كما جرى في الحلبة السّابقُ[1]

وفي الكاظم عليه السلام:

مدائحي وقف على الكاظم ... فما على العاذل واللائم
ومن كموسى أو كآبائه ... أو كعلي أو إلى القائم[2]

وفي الرضا عليه السلام:

والْثَمْ تَرى الأرض إن مررت على[3] ... مشهد خير الورى علي بن موسى
وأبلغنه تحية وسلاماً ... كشذى المسك من علي بن عيسى[4]

و از برای هر یک از ائمه علیهم السلام مدح گفته. و این شیخ از جناب سید ابن طاووس رحمه الله روایت می‌کند، و کتابش کشف الغمه از کتب مشهوره بین علماست و بهتر توجیهی که علمای ما می‌فرمایند در معنای «عصیان» و «ذنوب» که ائمه علیهم السلام به خود نسبت می‌دهند با آن که معصوم و منزّهند از معاصی و گناهان، همان است که این شیخ معظّم در کشف الغمه در ذیل دعای سجدهٔ حضرت موسی بن جعفر علیه السلام: «ربّ عصیتُك بلسانی» ـالخ ایراد کرده و فرموده که، این فایده از برکات حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به من عاید شده.

و هم این شیخ، نسخهٔ عهد مأمون را برای حضرت امام رضا علیه السلام به خط مأمون ـ که در پشت آن و در بین سطور آن خط مبارک حضرت امام رضا علیه السلام بوده ـ زیارت کرده و مواقع اقلام آن حضرت را بوسیده و بعینه آن را در کشف الغمه نقل کرده. و این شیخ از کسانی است که استبعاد کرده شهادت امام رضا علیه السلام را به سم مأمون، و رد کرده کلام شیخ مفید را در این باب و گفته که، سید ابن طاووس رحمه الله با آن کثرت تبحّر و اطلاع و مطالعهٔ او کتب را و تفتیش او از این نوع مطالب، قبول نکرده که مأمون، آن حضرت را

---

۱. همان، ص ۴۲۲.
۲. همان، ج ۳، ص ۴۸.
۳. در مصدر «و الثم الأرض إن رأیت ثری» است.
۴. همان، ج ۳، ص ۱۳۱.

زهر داده باشد. و تأیید می‌کند این امر را کثرت محبّت و شفقت و میل مأمون به آن حضرت و اختیار کردن او آن جناب بر اهل و اولاد خود. و شیخ مفید در این مقام چیزی ذکر کرده است که عقل من قبول نمی‌کند پس بعضی ایرادات ذکر کرده و اگر جای ذکرش بود نقل می‌کردم و رد آن را مشروحاً بیان می‌کردم، لکن از رشتهٔ کلام خارج است و من در تتمة المنتهی فی وقایع ایام الخلفاء اشاره کردم به شیطنت و نکرای مأمون دنیاپرست[1] و آن که به حسب ظاهر در تعظیم و توقیر جناب امام رضاؑ می‌کوشید و احترام آن حضرت را فروگذار نمی‌کرد؛ اما در باطن بر طریقهٔ نفاق با آن حضرت رفتار و دشمنی می‌کرد و پیوسته کاسه‌های زهر از کارهای ناملایم خود به کام مبارک آن حضرت [می‌ریخت]. مثل معروف است «شیطان الفقهاء، فقیه الشیاطین» چه آن که مأمون نجم بنی‌العباس و اعلم ایشان بود و شیطنت او معلوم می‌شود از ملاحظهٔ آخر حدیث رجاء ابن ابی‌ضحّاك[2] معروف و از سیر و روایات رفتن آن حضرت به نماز عید و نگذاشتن مأمون که آن جناب نماز عید بخواند و از وضع معاشرت و سلوک آن عفریت دنیاپرست که به جهت طلب خلافت و ریاست امر کرد برادرش محمد امین را بکشتند[3] و سرش را از بغداد برای او آوردند و در صحن خانهٔ خود آن سر را بر چوبی نصب کرد و امر کرد جنود و عساکر خود را که هرکس برخیزد بر این سر لعنت کند و جایزهٔ خود را بگیرد!، آیا چنین کسی که این قدر طالب خلافت و ملک است امام رضاؑ را از مدینهٔ طیّبه به مرو می‌طلبد و تا دو ماه اصرار می‌کند که من می‌خواهم خود را از خلافت خلع کنم و لباس خلافت را بر تو بپوشانم، آیا جز شیطنت و نکرا نکتهٔ دیگری ملحوظ نظر اوست؟ و حال آن که خلافت، قرة العین مأمون بوده و در حقّ سلطنت گفته‌اند: «الملك عقیم»، لاجرم از زمانی که آن حضرت

---

۱. تتمة المنتهی، ص ۲۷۹.

۲. این حدیث را در عیون اخبار الرضاؑ، ج ۲، ص ۱۸۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۹۱ و منتهی الآمال، ج ۲، ص ۴۶۹ ـ ۴۷۴ مطالعه فرمایید.

۳. در یادداشت‌های آیت الله لاجوردی بر این کتاب، آمده است: مأمون دستور قتل امین را نداد، بلکه مأمون در مرو بود و طاهر را برای جنگ با سردارهای امین و دفع آنها فرستاد و طاهر بغداد را محاصره نمود و امین را بی‌اجازهٔ مأمون کشت.

ولی عهد مأمون شد اوّل مصیبت و اذیت و صدمات آن حضرت شد و پیوسته درد در دل نازنینش بود و به کسی نمی‌توانست اظهار بکند مگر به بعض خواصّ خود، مثل جناب حسن بن جهم و ابوالصلت و امثال ایشان، و آخر الأمر چندان به تنگ آمده بود که مثل جدش أمیرالمؤمنین﵇ پیوسته تمنّای مرگ می‌کرد، چنانکه شیخ صدوق﵀ از یاسر خادم روایت کرده که در روز جمعه آن حضرت از مسجد جامع مراجعت می‌کرد به همان حالتی که عرق‌دار و غبار آلوده بود دست‌ها را به درگاه الهی بر می‌داشت و عرض می‌کرد: بار الها، اگر فَرَج و گشایش من در مرگ من است، پس همین ساعت مرگ مرا برسان و پیوسته در غم و حزن بود تا از دنیا رحلت فرمود. صلوات الله علیه.

و در حدیث معتبر یزید بن سلیط است که، ثمّ قال لي أبوإبراهيم﵇: إنّي أؤخذ في هذه السنة، والأمر هو[1] إلى ابني علي سمّي علي وعليّ فأمّا علي الأول فعلي بن أبي طالب﵇، وأمّا الآخر فعلى بن الحسين﵇ أعطى فهم الأول و حكمته وبصره وودّه[2] ودينه ومحنة الآخر وصبره على مايكره، وليس له أن يتكلم إلّا بعد موت هارون بأربع سنين. الخ.[3]

وذكر علي بن محمد بن علي الحسين الحنفي المشتهر بالمير سيد شريف الجرجاني في محكي شرحه على المواقف للقاضي عضد الإيجي في مبحث الإمامة منه: إن الجفر والجامعة كتابان لعلي﵇ قد ذكر فيهما علي طريقة علم الحروف الحوادث إلى انقراض العالم وكان الأئمة المعروفون من أولاده﵈ يعرفونها، ثمّ ذكر بعد ذلك كيفية استخراج مولانا الرضا﵇ شرح حاله مع المأمون العباسي وإنه يقتله بالعنب المسموم.[4]

وبالجمله: آنچه در این مقام در نظر دارم اگر ذکر نمایم از وضع کتاب بیرون می‌شوم، و این چند کلمه‌ای بود از بابت نفثهٔ مصدور و شقشقه‌ای ازین شکسته مهجور وإلى الله المشتكى وهو المستعان.

---

۱. در بحار، «هو» وجود ندارد.
۲. در بسیاری از نقلها رداه.
۳. بحار، ج۵، ص۲۷. (براساس بحار تصحیح شده).
۴. شرح المواقف، ج۶، ص۲۲.

وشیخ محدّث فقیه جناب آقا شیخ عبدالرحیم مشهدی﵀ در کتاب مستطاب هدیة الرضویة علی من نسب إلیه السلام والتحیه نیز متعرّض این مقام گشته[۱].

و بدان که، قبر جناب علی بن عیسی در بغداد در وسط عمارت کارپرداز خانهٔ دولت ایران واقع است و من بر سر مزار او رفته‌ام و برای روح پرفتوح او فاتحه خوانده‌ام. قدّس الله تربته وأعلی فی الجنان رتبته[۲].

ثمّ اعلم أنّ هذا الرجل غیر علي بن عیسی الوزیر أبي‌الحسن البغدادی الکاتب وزیر المقتدر (کان في الغیبة الصغری)، وهو الّذی کان معروفاً بکثرة البرّ والصدقة والإحسان علی الناس، صاحب کتاب جامع الدعاء، وکتاب معانی القرآن، وحکی عنه أنّه کان یستغل ضیاعه في السنة سبعمائة ألف دینار یخرج منها في وجوه البر ستمائة ألف دینار وستین ألف دینار وتنفق أربعین ألف دینار علی خاصه و خدم السلطان سبعین سنة، وأحصی له أیام وزارته نیف وثلاثون ألف توقیع من الکلام السدید، ولم یقتل أحداً ولا سعی في دمه، وکان علی خاتمه: الله صنع خفي في کلّ أمر یخاف». وکان یجری علی خمسة وأربعین ألف إنسان جرایات تکفیهم. ونقل عن القشیری إنه قال: رکب علي بن عیسی الوزیر في موکب عظیم، فجعل الغرباء یقولون: من هذا؟ فقالت امرأة قائمة علی الطریق: إلی متی تقولون: من هذا؟ هذا عبدسقط من عین الله فأبلاه الله بما ترون، فسمع علي بن عیسی ذلك، ورجع إلی منزله واستعفی من الوزارة وذهب إلی مکّة وجاور بها ووهم من نسب هذه الحکایة إلی شیخنا المحدّث الجلیل علي بن عیسی صاحب کشف الغمه. وله حکایة مع علوی فقیر مکتوبة في کلمة طیبة نقلها من کتاب وسیلة المآل لأحمد بن الفضل بن کثیر، وهذه عباراتها.

باز در آن‌جا از کتاب مذکور نقل کرده یعنی در وسیلة المآل از کتاب توثیق عری الایمان نقل کرده که: گفت علی بن عیسی وزیر که، من احسان می‌کردم به علویه

---

۱. و نیز علّامه مجلسی در بحارالأنوار، ج ۴۹، ص ۳۱۳ به اشکال‌های اربلی پاسخ داده است. ر.ک: زندگانی سیاسی امام رضا﵇ از سید جعفر مرتضی عاملی، ص ۳۹۳ـ۳۹۴.

۲. مرحوم شیخ آغا بزرگ تهرانی نیز می‌نویسد: در سال ۱۳۴۵ هـ.ق. به اتفاق علّامه میرزا محمد طهرانی عسکری به زیارت قبر علی بن عیسی رفتیم، اما امروز (۱۳۸۹) اثری از آن باقی نیست. ر.ک: الذریعه، ج ۲۱، ص ۱۲ و ج ۱۸، ص ۴۷.

و اجرا می‌داشتم برای هریک در سال در مدینهٔ طیّبه آن مقدار که کفایت کند عیالش را، و این کار را در وقت آمدن ماه رمضان می‌کردم تا سلخ او، و از جملهٔ ایشان شیخی بود از اولاد موسی بن جعفر ﷺ و من مقرر داشته بودم برای او در هر سال پنج هزار درهم و چنین اتفاق افتاد که من روزی در زمستان عبور می‌کردم پس دیدم او را که مست افتاده وقی کرده و به گِل آلوده شده و او در بدترین حالی بود در شارع عام، پس در نفس خود گفتم: من می‌دهم مثل این فاسق را در سال پنج هزار درهم که آن را صرف کند در معصیت خداوند هر آینه منع می‌کنم مقرری امسال او را. چون ماه مبارک داخل شد حاضر شد آن شیخ در نزد من و ایستاد بر در خانه. چون رسیدم به او، سلام کرد و مرسوم خود را مطالبه کرد. گفتم: نه، و اکرامی نیست برای تو. مال خود را به تو نمی‌دهم که صرف کنی در معصیت خداوند. آیا ندیدم تو را در زمستان که مست بودی؟ بر گرد منزلت و دیگر نزد من میا. چون شب شد پیغمبر ﷺ را در خواب دیدم که مردم در نزدش جمع شده بودند پس پیش رفتم اعراض نمود از من. پس بر من دشوار آمد و مرا بد گذشت پس گفتم: یا رسول‌الله، به من چنین می‌کنی با کثرت احسان من به فرزندانت و نیکی من به ایشان و وفور انعام من بر ایشان، پس مکافات کردی مرا که اعراض نمودی از من؟

فرمود: آری، چرا فلان فرزند مرا برگرداندی از در خانه‌ات به بدترین حالی، و ناامید کردی او را، و جایزهٔ هرساله‌اش را بریدی؟ پس گفتم: چون او را بر معصیتی قبیح دیدم ـ و قضیه را نقل کردم و گفتم ـ جایزهٔ خود را منع کردم تا اعانت نکرده باشم او را در معصیت خدای تعالیٰ. پس فرمود: تو آن را به جهت خاطر او می‌دادی یا برای من؟ گفتم: بلکه برای تو. فرمود: پس می‌خواستی بپوشانی بر او آنچه از او سر زد به جهت خاطر من و این که از احفاد من است. گفتم: چنین خواهم کرد با او به اکرام و اعزاز. پس از خواب بیدار شدم چون صبح شد فرستادم از پی آن شیخ، چون از دیوان مراجعت کردم و داخل خانه شدم امر کردم که او را داخل کردند و حکم کردم به غلام که بیاور نزد او ده هزار درهم در دو کیسه و گفتم: به او اگر به جهت تو چیزی کم آمد مراخبر کن و او را خشنود برگرداندم، چون به صحن خانه رسید برگشت نزد من و

گفت: ای وزیر، چه بود سبب راندن دیروز و مهربانی امروز تو و مضاعف کردن عطیهٔ من؟ گفتم: جز خیر چیزی نبود برگرد به خوشی. گفت: والله برنمی‌گردم تا از قصه مطلع نشوم. پس آنچه در خواب دیدم به او گفتم. پس اشک از چشمش ریخت و گفت: نذر کردم نذر واجبی که دیگر عود نکنم به مثل آنچه دیدی و هرگز پیرامون معصیتی نگردم و محتاج نکنم جدّ خود را که با تو محاجه کند. پس توبه کرد و توبه‌اش نیکو شد[1].

علي بن فتح الله النهاوندي النجفي[2]

عالم فاضل محقّق مدقق ومؤسس، أستاذ كثير من العلماء كان من تلامذة الشيخ الأنصاري، غير أنه لم ينهج منهجه في علمي الأصول والفقه، بل كان يشنع على طريقة المشهور. له تشريح الأصول، وكتاب الطهارة في الفقه. قال: كنت برهة من الزمان على طريقة شيخي المرتضى في الأصول حتى زرت الإمام الرضاؑ ففتح الله عليّ هذا النهج والمسلك الّذي أنا عليه. وكان مبتلى بمرض الرعشة ومع ذلك لايكل عن التدريس والتصنيف. توفّي غرة شهر ربيع الأول سنة ۱۳۲۲، ودفن بمقبرته بأول وادى السلام. «كمله».

علي بن فضل الله بن علي الحسني الراوندي

بیاید در ترجمهٔ والدش.

علي الكني

گذشت در علی بن خلیل الرازی.

---

۱. کلمه طیبه، ص ۴۳۱ـ۴۳۲.

۲. در مورد ملا علی نهاوندی ﷺ ر.ک: احسن الودیعه، ج ۲، ص ۱۶۳؛ طبقات اعلام الشیعه، ج ۱، ص ۱۴۹۷؛ اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۳۰۱؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۷، ص ۱۶۵؛ ریحانة الادب، ج ۶، ص ۲۶۸؛ الذریعه، ج ۴، ص ۱۸۵؛ لغت‌نامه دهخدا، «علی»، ص ۲۷۷؛ علماء معاصرین، ص ۷۴؛ زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۲۹۷؛ مؤلفین کتب چاپی، ج ۴، ص ۳۳۰؛ شهداء الفضیله، ص ۳۸۷؛ آثار الحجه، ج ۱، ص ۱۶۳؛ معجم رجال الفکر و الادب، ص ۴۵۵.

علي بن المحسن الشريحي الشيخ بهاءالدين أبوالحسن[1]

از اولاد شُرَیح قاضی است، و مردی صالح بوده. «م».

فقیر گوید: شریح قاضی[2] همان است که عمر بن الخطاب او را به قضاوت کوفه بازداشت[3] و تا زمان حجّاج بن یوسف ثقفی قاضی بود. گویند: جناب امیرالمؤمنین﵇ در زمان خلافت خود خواست او را از قضاوت خلع نماید فریاد کشید: واعمراه! واعمراه! لاجرم به حال خود گذاشته شد.

و او و احنف بن قیس و عبدالله بن زبیر و قیس بن سعد بن عباده را «سادات الطلس» گویند به جهت آن که مو بر صورت این چهار نفر نرویید و قضایا و نوادر[4] شریح بسیار است.

علي بن محمّد بن أسدالله الأصفهاني المعروف بـ«الإمامي»، نوّر الله مرقده السامي[5]

سید فاضل کامل، حسیب نسیب ادیب اریب، تلمیذ علاّمهٔ مجلسی﵀ و صاحب کتاب تراجیح در فقه و ترجمهٔ شفا، و اشارات شیخ الرئیس، و کتاب هشت بهشت است، و آن ترجمهٔ هشت کتاب است از کتب اصحاب مانند: خصال و کمال‌الدین و عیون اخبار الرضا﵇ و امالی و نحو ذلك.

---

۱. جامع الرواة، ج ۱، ص ۵۶۸؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۹۸؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۵۳، (فهرست منتجب‌الدین).

۲. فرزند حارث و از طایفه کنده و یمنی است که در سال ۸۷ هـ. ق. و یا ۷۶ و یا ۱۹۷ از دنیا رفته است. ابن سعد سال درگذشت او را ۷۹ هـ. ق. ثبت کرده است.

۳. وی از سال ۱۸ یا ۲۳ هجری در سن چهل سالگی به قضاوت کوفه منصوب و در حدود شصت سال این سمت را داشته و در قضاوت خبیر و کاردان بوده و بسیاری از قضات برجسته نزد او دورهٔ کارآموزی قضائی دیده‌اند. وی در سال ۷۹ که زمان حکومت حجاج است از این منصب استعفا کرده است. وی عالمی حلیم، عدالت گستر و شاعری شیرین سخن و بسیار زیرک بوده است. دربارهٔ او ر.ک: الاصابه، ج ۲، ص ۱۴۴؛ طبقات اعلام الشیعه، ج ۶، ص ۹۰ و ج ۷، ص ۱۴۱ و ۱۶۱؛ تحفة الاحباب، ص ۲۱۳.

۴. نک: طبقات اعلام الشیعه، ج ۶، ص ۹۲، ۹۳ و ۹۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۳۰۲؛ نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۴۴۴؛ تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۳۲۶؛ معجم رجال الحدیث، ج ۹، ص ۱۷.

۵. اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۳۱۳؛ الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۵۶؛ ریحانة الادب، ج ۱، ص ۱۷۳؛ الذریعه، ج ۴، ص ۶۲، ۷۸، ۱۱۰؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۷، ص ۱۸۳؛ لغت‌نامه دهخدا، «علی»، ص ۱۴۲.

نسب شریفش منتهی می‌شود به علی بن جعفر عریضی ـ عطر الله مرقده ـ که در میان اولادهای ائمه علیهم السلام به کثرت جلالت و مناقب و عظمت شأن مشهور است، چنانکه به برخی از آن در تحفة الاحباب اشاره کردم[۱]. و سید صاحب ترجمه را «امامی» می‌گفتند به جهت نسب او به امام زاده زین‌العابدین مدفون به محلهٔ جملان اصفهان که یکی از اجداد اوست[۲].

علي بن محمّد بن إسماعيل المحمّدي، جمال الساده[۳]

ثقة فاضل دیّن سفير للإمام علیه السلام. «م».

علي بن محمّد الجزري العاملي الشامي[۴]

شیخ فاضل شاعر أديب، ذكره الباخرزي في دمية القصر وأثنى عليه، و نسبه إلى الغلوّ في التشيّع، وذكر أنه لازم قبر معاوية سنة كاملة، وكان يسلح على جدثه ويظهر التبرك به للناس، ولما خاف أن يشعروا به هرب[۵].

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

علي بن محمّد الحرّ العاملي، جدّ «ح مل»[۶]

عالم فاضل عابد، كريم الأخلاق، شاعر اديب منشی، تلميذ صاحب معالم و مدارك است. در «مل» است که در نجف اشرف مسموماً وفات کرد، ودر در مسلوك است که،

---

۱. تحفة الاحباب، ص ۳۲۰.

۲. همان؛ دانشمند متتبع سید مصلح‌الدین مهدوی ـ سلمه الله ـ در تذکرة القبور یا دانشمندان و بزرگان اصفهان، ص ۴۳۶، می‌نویسد: «سید امیر ابوطالب امامی از علمای زمان شاه طهماسب صفوی بوده (اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۲۹۳) و تولیت امام زاده درب امام با ایشان بوده و بدین جهت به امامی مشهور شد، در علم و حکمت بر اقران خود مقدم بود. ایشان جد سید علی امامی معروف است».

۳. جامع الرواة، ج ۱، ص ۵۹۶؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۹۹؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۴۵، (فهرست منتجب‌الدین).

۴. امل الآمل، ج ۱، ص ۱۲۶؛ إنباة الرواة، ج ۲، ص ۳۰۹.

۵. دمية القصر، ص ۵۲.

۶. امل الآمل، ج ۱، ص ۱۲۹.

مسافرت کرد به مصر و مکه و عراق و در سنهٔ ۱۰۰۷ در کربلای معلا وفات کرد، و در ایوان شمالی حضرت ابوعبدالله الحسین علیه السلام به خاک رفت.

علي بن محمّد بن الحسن التهامي العاملي الشامي مشهور به «أبوالحسن التهامي»[۱]

عالم فاضل کاتب شاعر، ادیب منشی صاحب[۲] قصیدهٔ:

حكمُ المَنيَّةِ في البَريَّةِ جار ... ما هذهِ الدُّنيا بِدارِ قَرارِ

و از جملهٔ اشعار این قصیده است این بیت معروف، که بعضی از ذاکرین از روی ندانستگی نسبت به سیدالشهداء علیه السلام می‌دهند:

ياكوكباً ماكان أقصرَ عُمْرَهُ ... وكذا تكون كواكب الأسحارِ

در نهم جمادی الأولی سنهٔ ۴۱۶ به قتل رسید و تِهامی ـ به کسر تاء ـ منسوب است به تهامه که ناحیهٔ جنوب از حجاز و مکه باشد و به همین جهت رسول خدا صلی الله علیه و آله را تهامی می‌گفتند.

قال في «مل»: قال أبوالحسن الباخرزي في دمية القصر عند ذكره: هو وإن توّج تاج[۳] تهامة بالانتساب إليها، وطرز كم الصناعة بالاشتمال عليها، فإنّ مقامه لم‌يزل بالشام، حتى انتقل من جوار بنيها الأجلة الكرام إلى جوار الله ذى الجلال والإكرام، وله شعر أدق من دين الفاسق وأرق من دمع العاشق، وكانت له همة في معالى الأمور تسول له خلافة الجمهور، وقصد مصر و استولى على أموالها وملك أزمة أعمالها [و عمالها]، ثم إنه غدر به بعض أصحابه حتى أنه صار سبباً للظفر به وأودع السجن حتى مضى لسبيله. انتهى[۴].

وله مدائح في أهل البيت علیهم السلام وقد ذكره ابن خلكان في تاريخه وأثنى عليه[۵] وذكر

---

۱. روضات الجنات، ج۵، ص۲۳۷؛ الكنى و الالقاب، ج۱، ص۴۸؛ ريحانة الادب، ج۱، ص۳۵۶؛ الاعلام، ج۵، ص۱۴۵؛ طبقات اعلام الشيعه، (قرن پنجم)، ص۱۲۵؛ الذريعه، ج۹، ص۳۹؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج۷، ص۲۱۹؛ تاريخ التراث، ب۴، ۲: ۹؛ لغت‌نامه دهخدا، «علی»، ص۱۶۵؛ دمية القصر، ص۴۴؛ امل الآمل، ج۱، ص۱۲۷.

۲. أقول: القصيدة الرائية للتهامى التى يرثى بها ابنه قد سارت مسيرة الشمس و هى قصيدة لطيفة، منها.

۳. در دمية القصر «هام» است.

۴. دمية القصر، ص۴۴ـ۴۹ با اختلاف؛ امل الآمل، ج۱، ص۱۲۷.

۵. وفيات الاعيان، ج۳، ص۶۰ـ۶۲.

من شعره قوله:

قُلْتُ لخلِّي وثُغُورَ الرُّبـا ... مبتسماتٌ وثغور الملاح
أيّهما أحلى تَرَىٰ مَـنظراً ... فقالَ: لاأعلَمُ كُـلّ أقـاح

وقوله:

بـين كـريمين مـجلس واسـع ... والودّ شـيء يـقرب الشاسع
والبيت إن ضـاق عـن ثـمانية ... مـــتسع بـــالوداد التـــاسع

إلى أن قال: وقوله من قصيدة:

إنّـــي لأرحـــم حـــاسديّ لحـــرّما ... ضـمت[1] صـدورهم مـن الأوغـار
نـــظروا صـــنيع الله بـــي فـعيونهم ... فـــي جـــنة وقـــلوبهم فـــي النار
لاذنب لي قـد رمتُ كـتمَ فـضائلي ... فكأنّـــما بـــرقعت وجـــه نـــهار
ألا ســـعوا سـعي الكـرامِ فأدرِكُـوا ... أو ســـلّموا لمـــواقـــع الأقـــدارِ

وغير ذلك، وديوانه عندنا ولكن اكتفينا بما نقله. انتهى.

علي بن محمّد بن الحسن بن الحسين بن بابويه القمي[2]

شيخ نجم‌الدين ابوالحسن، فقيه فاضل. «م».

علي بن محمّد بن الحسن بن زين‌الدين الشهيد الثاني[3]

شيخ كامل، زاهد عابد متبحر متتبع. امر او در علم و فضل و فقه و تبحر و تحقيق و

---

١. در دمية القصر «ضمنت».

٢. بحارالأنوار، ج ١٠٢، ص ٢٥٤، (فهرست منتجب‌الدين)؛ جامع الرواة، ج ١، ص ٥٩٧؛ تذكرة مشايخ قم، ص ٥٧.

٣. دربارهٔ ترجمه فقيه محدّث مفسر شيخ علي كبير بن محمد بن حسن بن زين‌الدين عاملي ر.ك: امل الآمل، ج ١، ص ١٢٩؛ روضات الجنات، ج ٤، ص ٣٩٠؛ ريحانة الادب، ج ٢، ص ٤٢٨؛ الكنى و الالقاب، ج ٢، ص ٣٩٠؛ الاعلام، ج ٥، ص ١٦٨؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ٧، ص ١٩١؛ الذريعه، ج ١، ص ٢٠٨، ج ٦، ص ٢٤، ١٩٤ و ج ٨، ص ٧٩؛ لغت‌نامه دهخدا، «علي»، ٢٢٣؛ لؤلؤة البحرين، ص ٨٥؛ مستدرك الوسائل، ج ٣، ص ٤٠٣؛ هدية العارفين، ج ١، ص ٧٥٩؛ الدر المنثور من المأثور و غير المأثور، مقدمه ـ كه برگرفته از روضات الجنات است ـ و ج ٢، ص ٢٣٨؛ اجازات الحديث، ص ٢٤٢ و ٢٧٥؛ وقايع السنين، ص ٥٣٩.

جلالت به شهرت پیوسته و از برای اوست تألیفاتی، مانند کتاب الدر المنظوم من کلام المعصوم ﷺ، شرح کافی، و کتاب الدر المنثور من المأثور و غیر المأثور[۱]، و رساله‌ای در رد بر صوفیه[۲]، و رسالة الرد علی من یبیح الغناء[۳]، و حواشی بر صحیفهٔ کامله، و بر شرح لمعه و بر فوائد المدنیه.

ولادتش در سنهٔ ۱۰۱۳ بوده، و در اصفهان سکنا داشته. والدهٔ والده‌اش دختر محقّق کرکی است. و شرح احوالش در درّ منثور (در جلد دوم)[۴] آن مسطور است. و من در مشهد مقدس رضوی نسخه‌ای از رجال کبیر به خط او دیدم و شیخ احمد برادر «ح مل» در درّ مسلوك فرموده که: در سنهٔ ۱۱۰۴ در جمادی در اصفهان وفات کرد. جنازه‌اش را به خراسان حرکت دادند و در مدرسهٔ میرزا جعفر او را دفن کردند. و در حقّ او گفته: وحاله وشرف نفسه وجلالة قدره أشهر من أن یذکر. کلف بأمور جلیلة فلم یقبل شیئاً منها، و بقی علی حاله، إلی أن بلغ عمره نحو تسعین سنة. انتهی.

و نجل جلیلش[۵] حسین بن علی، فاضل صالح محقّق بوده. قرائت کرده بود بر پدر. وفات کرد به اصفهان، و دفن شد در مشهد مقدس. ذکر کرده او را والدش در درّ منثور.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

علي‌بن محمّد بن الحسن بن محمّد الخازن بکربلاء الشیخ زین‌الدین[۶]

فاضل فقیه جلیل، از تلامذهٔ شیخ شهید است، و اجازه از شیخ شهید ـ رضوان الله علیه ـ دارد.

---

۱. این کتاب ارزنده در سال ۱۳۹۸ هـ.ق. در انتشارات مهر (قم) به چاپ رسیده است.

۲. نام رساله «السهام المارقة من أغراض الزنادقه» است.

۳. نام رساله «تنبیه الغافلین و تذکیر العاقلین» است و توسط آقای حسین شفیعی تحقیق و منتشر شده است.

۴. امل الآمل، ج ۲، ص ۱۸۶؛ الحقائق الراهنه، ص ۸۲؛ روضات الجنات، ج ۱، ص ۷۲؛ الروضة البهیه، ص ۱۱۰؛ ریحانة الادب، ج ۵، ص ۳۲۱؛ الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۲۷۳؛ مدینة الحسین، ج ۲، ص ۳۷؛ دائرة المعارف، ج ۵، ص ۳۲۱ و ج ۲۲، ص ۳۰۵.

۵. بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۴۷، (فهرست منتجب‌الدین)؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۲۰۰؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۶۰۶.

۶. وی در سن ۲۲ سالگی در ۲۱ یا ۲۲ ذیحجه ۱۰۷۸ هـ.ق. درحال حیات پدر فوت کرد. ر.ک: درّ المنثور، ج ۲، ص ۲۴۵ ـ ۲۴۹.

علي بن محمّد بن الحمدان الحمداني

الشيخ الإمام وجيه‌الدين ابو طالب فقيه ورع. «م»[1].

علي بن محمّد بن حيدر بن بابويه[2]

شيخ فاضل فقيه، روايت می‌کند از ابو علی طوسی﵀. «م».

علي بن محمّد الرازي المتكلّم الشيخ زين‌الدين، أبوالحسن

استاد علمای طایفه در زمان خویش، صاحب مناظرات مشهوره با مخالفین. از برای اوست اشعار رایقه در مدایح آل الرسول﵈، واز مصنّفات اوست: کتاب الواضح، و دقائق الحقائق و غیره. و قرائت کرده بر او شیخ منتجب‌الدین ـ أحلهما الله فی أعلی علیین.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

علي بن محمّد العلقمي الوزير شرف‌الدين أبوالقاسم

عالم جلیل شاعر ادیب، تلمیذ محقّق حلّی است، و پدرش، مؤیدالدین، شیعی و وزیر مستعصم آخر خلفای عباسیه بوده.

علي بن محمّد العلوي العُمري[3] الشجري[4]

نجم‌الدین ابوالحسن معروف به «ابن الصوفی». امام عالم نسابه، صاحب رسالة

---

۱. امل الآمل، ج ۲، ص ۲۰۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۴۵، (فهرست منتجب‌الدین)؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۲۰۰؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۵۹۷.

۳. منسوب است به جدش عمر الأطرف فرزند امیرالمؤمنین﵇ است.

۴. در مورد امام عالم ابن صوفی ر.ک: کتاب المجدی فی حیاة صاحب المجدی از آیة‌الله مرعشی نجفی مطبوع بر مقدمهٔ کتاب المجدی که با تحقیق دکتر احمد مهدوی دامغانی و توسط مکتبهٔ مرحوم آیة الله مرعشی نجفی در سال ۱۴۰۹ هـ.ق. به چاپ رسیده است. و نیز ر.ک: امل الآمل، ج ۲، ص ۲۰۱.

عیون[1] و شافی[2] و کتاب مجدی[3] در انساب طالبیین. ذکر کرده ترجمهٔ او را ابن شهرآشوب﵀. و روایت می‌کند از او سید اجل فخار بن معد موسوی به سه واسطه.

علي بن[4] محمّد بن علي بن أبي‌المعالي[5] الصغير ابن السيد أبي‌المعالي الكبير

السيد الأجل الأكمل مشكاة البركة والكرامة المتفرع من دوحة الرسالة والإمامة، سيد المحقّقين وسند المدققين العلاّمة النحرير، مالك مجامع الفضل بالتقرير والتحرى، نادرة الزمان خلاصة الأفاضل الأعيان، النور الجلى، والمجتهد الأصولى، أبوالمحاسن والفضائل، صاحب كتاب رياض المسائل فى بيان أحكام الشرع بالدلائل شرح نافع معروف به «شرح كبير» مقابل شرح مختصر او، و دیگر از کتب اوست شرح مفاتیح، و رسائلی در مسائل اصولیه، و در منجّزات مریض، و در حجیت شهرت، و در جواز اکتفا به یک ضربت در تیمم، و حواشی بر مدارک و معالم و حدائق و غیرها.

والده‌اش خواهر استاد اکبر وحید بهبهانی، و زوجه‌اش دختر استاد اکبر است که والدهٔ سید سند سید محمد صاحب مناهل و مفاتیح و داماد علاّمهٔ بحرالعلوم و والدهٔ سیدِ زاهد آسید مهدی می‌باشد. و جد صاحب ریاض، ابوالمعالی کبیر داماد مرحوم ملاصالح مازندرانی می‌باشد.

ولادت آسیدعلی در دوازدهم ربیع‌الأول سنهٔ ۱۱۶۱ در کاظمین، و وفاتش در کربلا در سنهٔ ۱۲۳۱ واقع شده و قبرش نزدیک قبر خالش استاد اکبر در رواق حرم مطهّر جناب سید الشهداء﵇ پایین پای شهدا واقع است، و از تاریخ ولادت و وفات معلوم شد که آن جناب هفتاد سال عمر فرموده و در نخبة المقال تصریح

---

۱. ر.ک: معالم العلماء، ص۶۸.

۲. ر.ک: معالم العلماء، ص۶۸؛ فرج المهموم، ص۱۲۵ (در ترجمه ابن الاعلم).

۳. الذریعه، ج ۲۰، ص ۲ و ج ۲، ص ۳۷۴، ردیف ۱۵۰۵.

۴. کتب ترجمته في رجال ابی علی به عنوان «علی بن محمد بن علی الطباطبائی» (منه﵀).

۵. تحفة الابرار، ج ۱، ص ۱۱۵؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۹۹؛ تحفة العالم، ص ۱۷۶؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۸۲؛ ریحانة الادب، ج ۳، ص ۳۷۰؛ الذریعه، ج ۱۱، ص ۳۳۶؛ منتهی المقال، ص ۲۲۹؛ هدیة الاحباب، ص ۴۱۴؛ مقدمهٔ شرح الصغیر فی شرح المختصر النافع با تحقیق سید مهدی رجائی از انتشارات کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی؛ کشف الحجب والاستار، ص ۳۰۰.

به این شده قال:

وصاحب الرياض سيّد الأجل　　محقّق عن خاله الأقا نقل

قد عاش سبعين بعلم وعمل　　مقبضه «مؤلّف الرياض حل».

بالجمله: گویند عادت آن جناب بر آن بود که شب‌های جمعه را تا به صبح احیا و به عبادت حق‌تعالی اشتغال می‌داشته، و در جدل و مباحثه و مناظره ید طولایی داشته به حدی که کسی بر او فایق نمی‌آمده.

و در روضات است که: در سنهٔ ۱۲۱۶ روز غدیر طایفهٔ وهّابیه در کربلا ریختند وکردند آنچه کردند از جمله عزم کردند در قتل آسید علی و عیال او و نهب اموال او، و سید عیالات خویش را به جای دیگر که مأمون بود فرستاد و خودش ماند با یک طفل شیرخوار که آن ملعون‌ها در خانهٔ او ریختند سید بچه را دربر گرفت و در یکی از بالاخانه‌ها که محل هیزم بود ـ در زیر سبدی پنهان شد و آن طفل را به سینه چسبانید متوکلاً علی الله تا چه شود. آن ملعون‌ها تمام خانه را کاوش کردند سید را ندیدند، آن‌گاه آمدند در همان بالاخانه سید را ندیدند و به خیال این که مبادا سید زیر هیزم‌ها پنهان شده باشد یک‌یک هیزم‌ها را برمی‌داشتند و روی سبد می‌گذاشتند تا تمام هیزم‌ها را برداشتند و دیگر زیر سبد را ندیدند مأیوس بیرون شدند و حق تعالی ایشان را کور کرد که سید را نیافتند و هم آن بچه را ساکت کرد که گریه نکرد و الّا آن جناب را می‌یافتند و با آن طفل شهید می‌کردند. پس آن اشقیا بعد از آن که کشتند مردم را و نهب کردند اموال مؤمنین را در صدد هتک احترام بقعهٔ مطهّرهٔ حسینی ﷺ شدند پس با اسبان داخل در صحن مطهّر شدند و در بقعهٔ مبارکه داخل شدند و آنچه از اشیای نفیسه بود درحرم منوّر برداشتند، بل قلعوا ضريحه الشريف، وكسروا صندوقه المنيف، ووضعوا هاون القهوة فوق رأس الحضرة المقدسة على وجه التخفيف، ودقوها وطبخوها وشربوها إلى آخر ماقال[1].

قلت: ولسيدنا أبي‌عبدالله الحسين المظلوم ﷺ أسوة برسول‌الله ﷺ فقد وقع لحضرته الشريفة من الهتك والإهانة من عسكر يزيد بن معاوية في واقعة الحرّة ما هو مشهور وفي

---

۱. روضات الجنات، ج۴، ص۴۰۵ـ۴۰۶.

الدفاتر مسطور[۱].

وتأسى بهما مولانا أبوالحسن الرضا ـ صلوات الله عليه ـ في هذه الأعصار من هتك بقعة الشريفة على أيدى أشرار الكفار بما ضاق عن شرحه نطاق البيان ولايتصوره الإنسان وبلغ الأصقاع وقرع الأسماع وسارت به الركبان، وإلى الله المنتقم المتشكى وهو المستعان.

وقبرٌ بطوسٍ يا لها مِن مُصيبةٍ ألحَّت عَلىٰ الأحشاء بالزفراتِ[۲]

علي بن محمّد بن علي الخزّاز القمي[۳]

ـ بالخاء المعجمة، والزاى قبل الالف وبعدها ـ أبوالقاسم شيخ اقدم، فقيه ثقه جليل القدر. طيّب الله ثراه و رفع في الجنّة مثواه.

نجاشى و علّامه او را توثيق كرده‌اند. از براى او كتبى است در كلام و در فقه از جمله كتاب ايضاح در اصول دين بر مذهب اهل بيت عليهم‌السلام و كتاب كفاية الأثر فى النصّ على الأئمة الإثنى عشر[۴]، والاحكام الشرعية على مذهب الإماميه. روايت مى‌كند از شيخ صدوق و ابن عياش و غيرهما.

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

علي بن محمّد بن علي بن زيد الأسترآبادي[۵]

مشهور به «فصيحى» ابوالحسن شيخ فاضل اديب نحوى شاگرد شيخ عبدالقاهر

---

۱. در مورد داستان حره ر.ك: سفينة البحار، ج ۱، ص ۶۱۶؛ فيض العلام، ص ۱۳۲؛ تتمة المنتهى، ص ۳۷؛ منتهى الآمال، ج ۲، ص ۲۵؛ ده رساله استادى، ص ۳۵۴.

۲. از دعبل خزاعى است ر.ك: الغدير، ج ۲، ص ۳۵۵ـ۳۵۶.

۳. مقدمهٔ كتاب ارزشمند كفاية الاثر خود او؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۲۰۱؛ اعيان الشيعه، ج ۸، ص ۳۳۰؛ طبقات اعلام الشيعه، (قرن پنجم)، ص ۱۲۷؛ معالم العلماء، ص ۷۱؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۱۳؛ الكنى و الالقاب، ج ۲، ص ۲۰۶؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۷، ص ۲۱۷؛ الذريعه، ج ۲، ص ۴۸۹ و ج ۱۸، ص ۸۶؛ ريحانة الادب، ج ۲، ص ۱۲۷؛ تاريخ التراث، ب ۳، ج ۱، ص ۲۹۸؛ لغت‌نامه دهخدا، «علي»، ص ۱۸۶؛ مشاهير دانشمندان اسلام، ج ۴، ص ۳۴.

۴. اين كتاب ارزنده توسط آقاى سيد عبداللطيف حسينى كوه‌كمرى خوئى تحقيق و در سال ۱۴۰۱ هـ.ق. توسط انتشارات بيدار در قم منتشر شده است.

۵. استرآباد نامه، ص ۱۱۵ـ۱۱۷؛ رياض العلماء، ج ۴، ص ۲۲۴ـ۲۲۵؛ مجالس المؤمنين، ج ۱، ص ۵۶۴ـ۵۶۸؛ تأسيس الشيعه، ص ۱۱۲؛ طبقات ابن قاضى شهبه، ص ۴۴۶؛ إنباه الرواة، ج ۲، ص ۳۰۶؛ معجم الادباء، ج ۱۵، ص ۶۶؛ بغية الوعاة، ج ۲، ص ۱۹۶.

جرجانی و استاد ملك النحاة بود: «این چنین استاد و شاگردی که دید». بعد از خطیب تبریزی در مدرسهٔ نظامیه بغداد مدرس بود و چون او را بـه تشیّع متهم نـمودند و حقیقت حال از او پرسیدند گفت: انکار مذهب خود نمی‌توانم و از فرق تا به قدم خود را شیعی می‌دانم. بنابراین، او را از تدریس آن‌جا معزول ساختند و ابومنصور جوالیقی را به جای او تعیین نمودند. و بعد از آن شیوهٔ عزلت ورزید و از آمیزش مردم دوری گزید و هر کس که به جهت استفاده پیش او می‌رفت با وی می‌گفت: منزلی الآن بالکِراء، و الخبز بالشراء، وأنتم تزحزحون[1]؛ اذهبوا إلی من عُزِلنا به. و از برای اوست اشعاری در رد اشعار ابن سکرهٔ ناصبی که در حرمت «متعه» گفته[2]، ذکر کرده آن را شیخ اجل مفسّر ابوالفتوح رازی در تفسیر آیهٔ: «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ» ـ الآیة[3].

وفات کرد به بغداد در ۱۳ ذی الحجة سنهٔ ۵۱۶. واشتهر بالفصیحی لإکبابه علی کتاب الفصیح في النحو لثعلب النحوی.

علي بن محمّد بن علي بن القاسم العلوي الشعراني عين السّادة أبوالحسن[4]

صـالح عـالم هـمان کسی کـه حـضرت صـاحب الامـر ـ صـلوات الله عـلیه ـ را مشاهده کرده، و روایت کرده از آن حضرت احادیثی را. «م».

علي بن محمّد بن علي القاشي الحلّي[5] ـ أفاض الله علی تربته شآبـیب لطـفه الخـفي والجلي ـ

نصیرالدین شیخ حکیم متأله عالم فاضل از اجلهٔ متکلّمین اصحاب، و از بـزرگان

---

۱. در بغیة الوعاة، ج ۲، ص ۱۹۷ «تدّخرون» است.

۲. ر.ک: الطلیعه، ج ۲، ص ۸۱.

۳. و نیز صاحب مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۵۶۴؛ تفسیر رازی، ج ۱۰، ص ۴۸ـ۵۳.

۴. جـامع الرواة، ج ۱، ص ۶۰۰؛ امـل الآمـل، ج ۲، ص ۲۰۲؛ بـحار الأنـوار، ج ۱۰۲، ص ۲۴۵، (فـهرست منتجب‌الدین).

۵. بـرای دریـافت اطـلاعات بـیشتر ر.ک: امـل الآمـل، ج ۲، ص ۲۰۳؛ اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۳۱۶؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن هشتم)، ص ۱۴۹؛ ریحانة الادب، ج ۶، ص ۱۸۸؛ الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۲۵۳؛ الذریعه، ج ۴، ص ۱۰۶، ج ۱۳، ص ۳۶۵ و ج ۲۱، ص ۲۴۰؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۷، ص ۲۱۹ و ۲۳۶؛ لغت‌نامه دهخدا، «علی»، ص ۲۴۹؛ خاتمهٔ مستدرک، ج ۲، ص ۳۲۳.

فقهاست. ولادتش در كاشان شده، و در حله نشو و نما كرده، و معاصر بوده با علّامه و فخر المحقّقين و قطب رازى ـ رضوان الله عليهم أجمعين ـ و معروف بوده بـه دقت طبع و حدّت فهم، و پيوسته در حله و بغداد مشغول بوده به افادهٔ علوم دينيه. قاضى نورالله در مجالس[1] احوال او و تأليفات او را نگاشته.

قال: وقال السيد حيدر الآملي في كتاب منبع الأنوار في مقام نقل اعتراضـات أربـاب الاستدلال بعجزهم عن الوصول إلى مرتبة تحقيق الحال: إنى سمعت هذا الكلام مراراً من العليم العالم [العامل ظ]، والحكيم الفاضل، نصيرالدين الكاشى، وكان يقول: غاية ماعلمت في مدّة ثمانين سنة من عمرى أن هذا المصنوع يحتاج إلى صانع، ومع هذا، يقين عجائز أهل الكوفة أكثر من يقينى. فعليكم بالأعمال الصالحة، ولاتفارقوا طريقة الأئمّة المعصومين عليهم السلام فإن كلّ ما سواه فهو هوى ووسوسة، ومآله الحسرة والندامة والتوفيق من الصمد المعبود[2]. انتهى.

وذكره المحقّق الشيخ اسد الله التسترى فـي المقابس وأثـنى عـليه، ثـمّ قـال: وله حاشية على شرح التجريد للأصفهانى وعـلى شرح الشمسية للرازى، وشـرح عـلى طوالع[3] البيضاوى، رسـالة لطـيفه مشـتملة عـلى عشـرين إيـراد عـلى تـعريف الطـهارة من قواعد العلاّمة وأثنى عليه الشهيد وحكى عنه بعض المطالب وروى عنه ابن معية و بالغ في مدحه.

علي بن محمّد بن علي بن يونس العاملي

بيايد در على بن يونس.

---

۱. مجالس المؤمنين، ج ۲، ص ۲۱۶.

۲. منبع الانوار ـ مخطوط.

۳. الطوالع كتاب فى الكلام لعبدالله بن عمر بن محمد الفارسى البيضاوى القاضى ناصرالدين صاحب مختصر الكشاف، و شرح المطالع في المنطق، و شرح الكافية، و شرح مختصر ابن الحاجب وغيره. مات سنه ۶۸۵ بتبريز و مختصر الكشاف، هو تفسيره الموسوم بانوار التنزيل (منه عليه الرحمة).

علي بن محمّد بن محمّد بن علي بن محمّد بن محمّد بن السّكون[1] أبوالحسن الحلّي
ـعطّرالله مرقده ـ

فاضل عالم و عابد ورع نحوی لغوی شاعر فقیه، معروف به «ابـن السّكـون» ثـقهٔ جلیل از علمای امامیه است. و سیوطی او را در طبقات ذكر كـرده و مـدح بـلیغ از او نموده: قال: قال یاقوت: كان عارفاً بالنّحو واللّغة، حسنَ الفهم، جیّد النّقل، حریصاً عـلی تصحیح الكُتب؛ لم‌یَضَعْ قطّ في طِرْسه إلّا ما وعاه قلبه وفهمه لُبّه، وله تصانیف، مـات فـي حدود سنة ۶۰۶[2].

وتفقّه علی مذهب الشّیعة، وبرع فیه ودرسه، وكان متدیّناً مصلّیاً باللّیل، سخیاً ذا مروءة، ثمّ سافر إلی مدینة النّبی ﷺ، وأقام بها، وصار كاتباً لأمیرها، ثم قدم الشام. انتهی[3].

وبالجمله: او معاصر است با عمید الرؤساء هبة الله بن حامد راوی صحیفهٔ كامله و هر دو تلمیذ ابن عصار لغوی‌اند. جماعتی از شیخ بهائی نقل كرده‌اند كه: گویندهٔ حدثنا ـ كه در اول صحیفهٔ مكرمه است ـ ابن سكون است، و میرداماد انكـار ایـن مـطلب فرموده. شیخ مرحوم فرموده كه، سند صحیفه شایعهٔ منتهی می‌شود به نسخهٔ شـیخنا الشهید﵀ و او روایت می‌كند از سید تاج‌الدین محمد بن قاسم بن مـعیه از والدش و والدش روایت می‌كند از هر دو.

وقال السید الداماد: ویروي السید شمس‌الدیـن فـخار بـن مـعد المـوسوی، تـلمیذ ابـن إدریس، الصـحیفة عـن ابـن السكـون، و عـمید الرؤسـاء المـذكورین، وكـان فـي نسخة الصحیفة لابن السكون اخـتلافات مـع النسـخ المشـهورة، وقـد ضـبط عـلماؤنا جمیع اختلافات نسخها نقلاً عن خطّه الّـذي وجـده الشـیخ عـلي بـن أحـمد المـعروف

---

۱. دربارهٔ ترجمه ابن سكون ر.ك: امل الآمل، ج ۲، ص ۲۰۳؛ اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۳۱۳؛ روضـات الجنات، ج ۵، ص ۲۵۱؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن هـفتم)، ص ۱۱۵؛ الكنی و الالقاب، ج ۱، ص ۳۱۴؛ ریحانة الادب، ج ۳، ص ۴۷ و ج ۷، ص ۵۶۹؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۷، ص ۲۲۹؛ لغت‌نامه دهـخدا، «عـلی»، ص ۱۷۹؛ خاتمهٔ مستدرك، ج ۳، ص ۵۱؛ ریـاض العلماء، ج ۴، ص ۲۳۹؛ هـدیة العـارفین، ج ۵، ص ۷۰۴؛ الطلیعه، ج ۲، ص ۸۲؛ ادب الطف، ج ۳، ص ۱۷۵؛ مشاهیر شعراء الشیعه، ج ۳، ص ۲۴۰۸.

۲. معجم الادباء، ج ۱۵، ص ۷۵.

۳. بغیة الوعاة، ج ۲، ص ۱۹۹.

بـ«السديدى». الخ.

أقول: من بركات مجاورة مولانا الرضا عليه السلام عندى نسخة من أمالي الشيخ الصدوق بخط ابن السكون المذكور، آخره هكذا: فرغ من كتابته بتوفيق الله سبحانه علي بن محمد بن محمد بن علي بن السكون يوم الخميس رابع عشر ذى الحجة من سنة ثلاث وستين وخمسمائة ـ والحمد لله ربّ العالمين [1]. وفي ظهر هذا الكتاب خط العالم الفاضل الفقيه المدقق الشيخ محمد بن نظام الدين بن علي الاسترآبادي صاحب شرح الفية الشهيد وغيره وتاريخ خطه أول شهر ربيع الأول سنة ٨١٣.

علي بن محمّد بن مكّي الشهيد العاملي رحمه الله [2]

شيخ ضياءالدين، عالم فاضل محقّق صالح ورع جليل القدر ثقه روايت می‌کند از والد ماجدش، و روايت می‌کند از او شيخ محمد بن داود الجزينى.

علي بن محمّد بن مكّي العاملي الجبعي نجيب‌الدين [3]

شيخ عالم فاضل فقيه محدّث مدقق متكلم شاعر اديب منشى جليل القدر، تلميذ صاحب مدارك و معالم و شيخ بهائى است. شرح كرده اثنى عشريهٔ شيخ حسن را و جمع كرده ديوان او را و رساله نوشته در حساب خطائين. روايت می‌كند از پدر از جد خود از شهيد ثانى، و خطش چون شعرش حسن بوده و من زيارت كرده‌ام خط او را. وقال السيد علي بن ميرزا أحمد فيه في «فه»: نجيب أعرق فضله وأنجب، وكماله في العلم معجب، وأدبه أعجب، سقى روض آدابه صيب البيان، فجنت منه أزهار الكلام أسماع

---

١. كتاب امالى مذكور كه به خط ابن سكون است فعلاً در كتابخانهٔ شخصى اين حقير موجود است و بسيار كتاب نفيسى است (على بن المؤلف).

٢. براى مزيد اطلاع ر.ك: امل الآمل، ج ١، ص ١٣٤؛ خاتمهٔ مستدرك، ج ٢، ص ٢٧٢.

٣. براى دريافت اطلاعات بيشتر ر.ك: امل الآمل، ج ١، ص ١٣٠؛ الكنى و الالقاب، ج ٣، ص ٢٤٢؛ ريحانة الادب، ج ۶، ص ١٤٧؛ الذريعه، ج ١، ص ١۶٧، ج ٧، ص ٩ و ج ١٣، ص ۶٠؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ٧، ص ٢٣٣؛ لغت‌نامه دهخدا، «على»، ص ٢١۵؛ سلافة العصر، ص ٣١٠، خاتمهٔ مستدرك، ج ٢، ص ١٩۴؛ بحار الأنوار، ج ١٠۶، ص ١۶٢؛ الطليعه، ج ٢، ص ٨۶.

الأعيان، فهو للإحسان داع ومجيب، وليس ذلك بعجيب من نجيب. وله مؤلفات أبان فيها عن طول باعه، واقتفائه لآثار الفضل واتباعه. وكان قد ساح في الأرض، وطوى منها الطول والعرض، فدخل الحجاز واليمن والهند والعجم والعراق ونظم في ذلك رحلة أودعها من بديع نظمه مارق و راق، وقد حذا فيها حذو الصادح والباغم[١]، ورد حاسد فضله بحسن بيانها وهو راغم، وقفت عليها فرأيته الحسن عليها موقوفاً، واجتليت محاسن ألفاظها ومعانيها أنواعاً وصنوفاً، واصطفيت منها لهذا الكتاب ماهو أرق من لطيف العتاب[٢]، فمنها قوله:

عـــلة شـــيبى قـــبل إبـــانه ... هجر حبيبى في المقال الصريح[٣]

ويـــدعى[٤] العـــلّة فـــي هـــجره ... شـــيبى وفـــي ذلك دور صريح

ثمّ ذكر من أشعاره نحو مائة بيت و أنا أذكر يسيراً من شعره نقلاً من «مل»، فمنه قوله. لله دره:

يـا أميرالمؤمنين المرتضى ... لم أزل أرغب في أن أمدحك

غـير أنـى لا أرى لى فسحة ... بـعد أن ربّ البرايـا مـدحك

وقوله:

لى نـفس أشكـو إلى الله مـنها ... هـــي أصـــل لكـلّ مـاأنا فـيه

فـمليح[٥] الخـصال لايـرتضينى ... وقـبيح الخـصال لا أرتـضيه

فـــالبرايـــا لذا وذاك جـــميعاً ... لى خـصوم مـن عـاقل و سـفيه

وقوله:

يـا رب مـالى عـمل صـالح ... به أنـال الفـوز فـي الآخـرة

إلّا ولائـــى لبـــنى هـــاشم ... آل النـــبى العـترة الطـاهرة

---

١. اعلم أنّى تفحصت عن بيان المراد من هذه الكلمة إلى أن عثرت على أنّ الصادح والباغم اسم منظومة لابن الهبارية الهاشمي المتوفّى سنة ٥٠٩ على أسلوب كليله ودمنه فى ألفى بيت (منه*).

٢. سلافة العصر، ص ٣١٠.

٣. در امل الآمل، ج ١، ص ١٣٣ «الصحيح» است.

٤. در سلافه «ويجعل» است.

٥. در سلافه «فجميل» است.

وقوله:

يـــامن تـــحار البـــرايـــا فـــي وصف عزّ جـلاله
حرّم عـلى النّـار وجـهي بـــــــالمصطفى وبآله

وقوله من قصيدة يرثى بها الشيخ حسن والسيد محمد. طـاب الله ثـراهـما ورفـع فـي الرياض مثواهما:

أسفاً لفـقد أئـمة لفـواتـهم أيدى الفضائل والعلى جذّاء
هم عزة كانت لجبهة دهـرنا مـيمونة وضّـاحة غـراء
إن عدّ ذو فضل وعلم زاخـر فهم لعـمرى القـادة العـلماء
أو عدّ ذو كرم وفضل شـامخ فهم لعمرى السادة الكـرماء
حبران ما لهما وحقك ثـالث فاعلم[1] بأن الثـالث العـنقاء
بحران ماؤهما فـرات سـائغ عذب وفـيه رقـة وصفاء[2]

وله رحلة منظومة لطيفة نحو ألفين وخمسمائة بيت كتبها «ح مل» بخطه في أوائل شبابه وكتب على ظهرها:

يا رحلة بديعة فـي فـنها كاملة في لطفها وحسنها
بـسليغة أنـيقة طـريفة لطـيفة رشـيقة شـريفة

الأبيات[3].

علي بن محمّد الوشنوي[4]

نزيل كاشان، شيخ شمس‌الدين، فاضل فقيه. «م».

فقير گويد: ظاهراً وشنوى منسوب باشد به وشنوه كـه يكـى از قـراى قـم است و بسيار خوش آب و هواست.

---

١. در اعيان الشيعه «واعلم» است.
٢. در اعيان الشيعه «وتزين ذلك رقة وصفاء» است.
٣. ر.ك: امل الآمل، ج ١، ص ١٣٣.
٤. جـــامع الرواة، ج ١، ص ٥٠٢؛ امـل الآمـل، ج ٢، ص ٢٠٣؛ بـحار الأنـوار، ج ١٠٢، ص ٢٥٥، (فـهرست منتجب‌الدين).

علي بن محمّد بن يوسف بن مهجور[۱]

ابوالحسن الفارسی معروف به «ابن خالویه» شیخ ثقهٔ جلیل، از اصحاب امامیه، صاحب کتاب عمل رجب و کتاب عمل شعبان و کتاب عمل شهر رمضان است. نجاشی و علّامه او را توثیق کرده‌اند.

علي بن محمود العاملي المشغري[۲]

خال والد «ح مل». عالم فاضل فقیه صالح، صاحب رساله‌های کثیره در درایه و عروض و منطق و غیرها. تلمیذ شیخ محمد بن صاحب معالم و شیخ محمد بن علی الحرفوشی و امیر فیض الله تفریشی وغیرهماست.

علي بن المزيدي الحلّي رضي‌الدين أبوالحسن[۳]

از افاضل تلامذهٔ محقّق حلّی است، و اسم والدش احمد بن یحیی است. روایت می‌کند از او شیخ شهید﵀ و در یکی از اجازات خویش او را ثنا گفته.

علي بن المطهّر الحلّي رضي‌الدين[۴]

شیخ عالم فاضل، از تلامذهٔ محقّق ـ رضوان الله علیه ـ است.

علي بن مقرّب أمير كبير[۵]

فاضل عالم جلیل القدر شاعر ادیب صاحب دیوان کبیر، معاصر جناب خواجه

---

۱. برای مزید اطلاع ر.ک: امل الآمل، ج ۲، ص ۲۰۳؛ رجال نجاشی، ص ۱۹۱؛ روضات الجنات، ج ۳، ص ۱۵۴؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن چهارم)، ص ۲۰۸؛ ریحانة الادب، ج ۷، ص ۴۹۵.

۲. امل الآمل، ج ۱، ص ۱۳۴.

۳. اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۲۶۲؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۲۰۴؛ ریاض العلماء، ج ۴، ص ۲۵۴؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۷، ص ۲۳۹؛ نجوم السماء، ص ۷۷؛ ایضاح المکنون، ج ۱، ص ۵۵۹.

۴. امل الآمل، ج ۲، ص ۲۰۴.

۵. همان.

نصيرالدين طوسى است. و از اشعار اوست كه در يكى از قصايد طويله خود گفته:

يـا بـاكـيا لدمـنة ومـربع[1]	ابك عـلـى آل النـبى أودع
يا ليت شعرى من أنوح مـنهم	ومـن له يـنهل فـيض أدمـعى
أللوصى حـين فـي مـحرابـه	عـمم بـالسيف ولمـا يـركع
أم للـبتول فـاطم إذ دفـعت	عن إرثها[2] الحق بأمر مـجمع
أم للذى أردتـه فـي مـحرابـه	جـعدتهم بكأس سـم مـنقع
وإنّ حـزنى لقـتيل كـربلاء	ليس على طول المدى بـمقلع

علي بن منصور بن محمّد الحسيني الشيرازي[3]

از علماى دولت شاه طهماسب صفوى است و رساله‌اى در امامت به اسم سلطان مذكور نوشته.

علي المنشار زين‌الدين العاملي[4]

كان من أجلّاء الفضلاء، تلمّذ على المحقّق الكركى﵀ وكـان صـهراً لشـيخنا البـهائى، وكان له كتب كثيرة جاء بها مـن الهـند وقـد صـار فـي بـلاد إيـران مـن مـقرّبي حـضرة السلطان شاه طهماسب الصفوى بعد وفاة شيخه المحقّق، وجعل شيخ الإسلام بأصفهان، ثم انتقل ذلك المنصب الرفيع منه بعد وفاته إلى خَتَنه الشيخ بهائى وكان هو الباعث أيضاً على قدوم الشيخ حسين بن عبدالصمد إلى بلاد العجم وتقرّبه عند السلطان المذكور بما لا مزيد عليه.

---

۱. در اعيان الشيعه «يا واقفاً برمنة ومربع» است.

۲. در اعيان الشيعه «إذ منعت عن إرثها» است.

۳. روضات الجنات، ج۴، ص۳۶۵.

۴. در ترجمه زين‌الدين على بن احمد كركى عاملى (م۹۸۴۲) ر.ك: خاندان شيخ الاسلام اصفهان، ص۳۲؛ ريحانة الادب، ج۴، ص۸۹.

علي بن موسى بن جعفر بن الطاووس الحسني الحسيني[۱]

السيد رضي‌الدين ابوالقاسم الأجل الأورع الأزهد الأسعد قدوة العارفين ومصباح المتهجدين، صاحب الكرامات الباهرة و المناقب الفاخرة طاووس آل طاووس السيد بن طاووس. قدّس الله سرّه ورفع في الملأ الأعلى ذكره.

نسب شریفش در ترجمهٔ برادر اعزّش آسید احمد گذشت. امر آن بزرگوار در زهد و عبادت و دعا و فقه و وثاقت و جلالت و ورع اشهر از آن است که ذکر شود وأنا إذا مدحته كنت كمن قال لذكاء: ما أنورك! ولخضارة: ماأغزرك! و بس است در حق آن جناب مدایحی که آیة الله علامه حلّی ـ رضوان الله علیه ـ از او فرموده در اجازهٔ بنی زهره[۲]، و آن که آن جناب صاحب کرامات باهره و مقامات عالیه مجمع کمالات سامیه بوده، حتی شعر و ادب و انشا، «وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء». و از برای آن جناب است مصنّفات مشهورهٔ فایقهٔ نافعه از جمله رساله‌ای است در اجازات که ذکر کرده در آن جمله‌ای از مؤلفات خود را که از جملهٔ آنهاست: کتاب مصباح الزائر و جناح المسافر، و کتاب فرحة الناظر، و بهجة الخواطر، و کتاب روح الأسرار و روح الأسمار، و کتاب الطرائف[۳] فی مذهب الطوائف، و کتاب طرف من الأنباء و المناقب[۴] فی التصریح بالوصیة و الخلافة لعلی بن ابی طالب علیه السلام و کتاب غیاث سلطان الوری لسکان الثری فی

---

۱. در مورد ابن طاووس رحمه الله ر.ک: امل الآمل، ج ۲، ص ۲۰۵؛ اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۳۵۸؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۲۵؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن هفتم)، ص ۱۱۶؛ الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۳۳۹؛ الاعلام، ج ۵، ص ۱۷۸؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۷، ص ۲۴۸؛ الذریعه، ج ۲، ص ۴۹، ج ۴، ص ۱۸۹، ج ۵، ص ۱۲۹، ج ۱۱، ص ۵۹، ج ۱۶، ص ۷۳، ج ۲۱، ص ۱۳۵ و ج ۲۵، ص ۲۷۹؛ لغت‌نامه دهخدا، «علی»، ص ۱۲۵؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۱۰؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۶۰۳؛ مصفی المقال، ص ۲۹۷؛ المقابس، ص ۱۶؛ منتهی المقال، ص ۳۵۷؛ منهج المقال، ص ۲۳۹؛ نقد الرجال، ج ۱، ص ۱۶۲؛ نامهٔ دانشوران، ج ۱، ص ۱۶۲؛ ریحانة الادب، ج ۸، ص ۷۶؛ عمدة الطالب، ص ۱۹؛ لؤلؤة البحرین، ص ۲۳۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۴۶۷؛ و مقدمه آثار ارزندهٔ ایشان.
و نیز ر.ک: سید بن طاووس سورهٔ پرواز از عباس عبیری.

۲. معروف به اجازه کبیره است که در سال ۷۲۳ نوشته شده است.

۳. این کتاب ارزنده توسط آقای سید علی عاشور تحقیق و توسط مؤسسهٔ اعلمی بیروت منتشر، و توسط آقای داود الهامی ترجمه و تحقیق و نگارش یافته و در بهار ۱۳۷۱ توسط دفتر نشر نوید اسلام، در قم منتشر شده است.

۴. این کتاب با تحقیق آقای قیس عطار و به وسیلهٔ مؤسسه پژوهش مطالعات عاشورا منتشر شده است.

قضاء الصلاة عن الأموات، وكتاب فتح الأبواب بين ذو الألباب و ربّ الأرباب فى الإستخارات[1]، و كتاب فتح محجوب الجواب الباهر فى شرح وجوب خلق الكافر، و كتاب مهمات لصلاح [فى صلاح ظ] المتعبد و تتمات لمصباح المتهجد، خرج منه مجلدات، منها كتاب فلاح السائل[2] و نجاح المسائل فى عمل اليوم و الليلة، و مجلد فى أدعية الأسابيع و مجلدان فى صلوات و مهمات للأسبوع، ومجلد فى عمل ليلة الجمعة ويومها ومجلد فى أسرار ودعوات وقضاء حاجات و ما لا يستغنى عنه، و كتاب مسالك المحتاج إلى مناسك الحاج، و كتاب ربيع الألباب، و كتاب القبس الواضح من كتاب الجليس الصالح، و كتاب المحجّة لثمرة المهجة[3] فى ذكر أولاده وأمّهاتهم، و كتاب كشف المحجّة لثمرة المهجة (وكتاب إسعاد ثمرة الفؤاد على سعادة الدنيا والمعاد)، وكتاب الملهوف على قتلى الطفوف.[4]

وهم از مصنّفات آن جناب است كتاب الاصطفاء فى تواريخ الملوك والخلفاء، وكتاب التوفيق للوفاء بعد تفريق [فى] دارالفناء، وكتاب الأسرار فى ساعات الليل والنهار، و كتاب محاسبة الملائكة الكرام آخر كلّ يوم من الذّنوب والآثام، و كتاب الأمان من أخطار الأسفار والأزمان[5] و كتاب الدروع الواقية من الإخطار فيما يعمل [فى أيام] كلّ شهر على التكرار، و كتاب محاسبة النفس، و كتاب سعد السعود[6]، و رسالة فى الحلال و الحرام من علم النجوم و كتاب مهج الدعوات و منهج العنايات، و كتاب المجتنى من الأدعية المجتبى، كتاب اليقين باختصاص مولانا علىؑ بإمرة المؤمنين، كتاب الاقبال

---

۱. اين كتاب با تحقيق آقاى حامد الخفّاف و به وسيله مؤسسه آل‌البيتؑ منتشر شده است.

۲. فلاح السائل با تحقيق آقاى غلام حسين مجيدى توسط دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه قم منتشر شده است، ترجمه‌هاى فراوانى دارد از آنهاست «ادب حضور».

۳. اين كتاب با تحقيق آقاى محمد حسّون، توسط دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه قم منتشر شده و چند ترجمه به زبان فارسى دارد. و محدّث بزرگ، محمد بن مرتضى فيض كاشانى آن را تلخيص كرده است. الذريعه، ج۴، ص۱۸۲.

۴. اين كتاب چند ترجمه به زبان فارسى دارد.

۵. اين كتاب توسط آقاى عبدالعلى محمدى شاهرودى به فارسى ترجمه و با عنوان «آداب سفر در فرهنگ نيايش» منتشر شده است.

۶. فهرست كتابهاى كتابخانهٔ ابن طاووس است كه متأسفانه تنها بخش مربوط به قرآن و تفاسير آن موجود است و بقيه از ميان رفته است و بيشتر آنها توسط محقّقان تحقيق شده است.

بصالح الأعمال کبیر فی أعمال السنة، کتاب جمال الأسبوع بکمال العمل المشروع. و این دو کتاب از تتمات مصباح المتهجد است و کتاب جمال الأسبوع شاید همان مجلدان فی صلوات و مهمات للاسبوع باشد که مذکور شد، و «ح مل» فرموده که: نزد من یکی از مؤلفات سید بن طاووس است که مسمّی به کتاب التشریف بتعریف وقت التکلیف که نوشته شده از روی نسخه‌ای که به خط شهید ثانی بوده، و او نوشته نسخهٔ خود را از روی خط ابن طاووس و متضمن است این کتاب این مطلب را که سزاوار است قرار دادن وقت تکلیف را عید در هرسال و شایسته است تعظیم آن و معرفت آن و من نوشتم در پشت آن، آنچه حاصلش این است که در مطالب این کتاب نظر است از وجوهی:

یکی: عدم نص بر وجوب یا استحباب این کار پس چگونه جایز باشد قول به آن.

و منها: إنه یمکن معارضة بمثله. الخ.

و شیخ محمد امین کاظمی در هدایة المحدّثین از کتاب‌های سید بن طاووس شمرده، کتاب [تقریب] السالك إلی خدمة المالك [1] در ادعیه و علامهٔ مجلسی﵀ در اول کتاب بحارالأنوار، کتاب ربیع الشیعه را از جمله کتب سید ابن طاووس شمرده و لکن فرموده که: چون موافقت داشت با کتاب اعلام الوری طبرسی در جمیع ابواب و ترتیب، ما ترک کردیم نقل از آن را و فرموده‌اند: این از چیزهایی است که باعث عجب است. انتهی.

و چون ربیع الشیعه مثل اعلام الوری است بدون کم و زیاد، مگر در خطبه که مختلف است بعضی دیگر نیز از سید این را عجیب شمرده‌اند، لکن ظاهراً عجبی ندارد؛ چه آن که این کتاب اعلام الوری بوده که به دست سیّد رسیده و چون خطبه در اولش نبوده به سبب سقطورق اول آن یا نوشته شده بوده که بعد خطبه‌اش نوشته شود و نوشته نشده بود سید آن را که ملاحظه فرموده از آن کتاب خوشش آمده و چون بر آن بزرگوار معلوم نبوده کتاب اعلام‌الوری طبرسی لاجرم خود آن بزرگوار خطبهٔ در اول آن نوشته بعد از فوت آن جناب تلامیذش خیال کردند که آن از مؤلفات سید است

---

۱. هدایة المحدّثین، ص ۳۰۶.

لاجرم نسبت به او دادند و به همان نحو که در سایر کتاب‌ها سید در اول آن می‌نوشتند: «یقول السید الأجل العالم العامل ـ الخ». در اول آن نیز نوشتند لاجرم خیال کرده شد که آن از مؤلفات سید است. و شاهد بر این آن است که در فهرست کتبش و در اجازاتش و در کشف المحجة از آن ذکری نشده و در هیچ محلّی به آن اشاره نفرموده و بر آن حواله نداده. و این مطلب از افادات شیخ العراقین، شیخ ما عالم ربانی آشیخ عبدالحسین تهرانی ـ نوّر الله مرقده ـ است.

وبالجمله: روایت می‌کند از سید ابن طاووس پسر برادرش سید عبدالکریم و جناب علّامه و علی بن عیسی اربلی﵀ و علّامه در اجازهٔ کبیره فرموده: وکان رضی‌الدین علی صاحب کرامات حکی لی بعضها وروی لی والدی عنه البعض الآخر[1].

فقیر گوید که، کرامات این سید بزرگوار بسیار است و مقام نقلش نیست و جمله‌ای از آنها در تضاعیف کتب خود سید است از جمله در امان الأخطار[2] فرمودند که: آمدند به نزد من بعضی کنیزان و عیال در حالتی که هراسان بودند و من در آن وقت مجاور بودم با عیالم مر مولای خود علی﵇ را پس گفتند: دیدیم در محل رخت‌کن حمام که حصیرها پیچیده می‌شود و باز می‌شود نمی‌دیدیم که کی است این کار را می‌کند. پس حاضر شدم در نزد رخت‌کن و گفتم: سلام علیکم. همانا به من رسید از شما آنچه راکه کردید و ما همسایگان مولای خود علی﵇ می‌باشیم و اولاد او و مهمان اوییم و ما را بد نیامده همسایگی شما، پس مکدر مکنید بر ما مجاورت آن جناب را و اگر از این کارها کاری کردید شکایت شما را به سوی آن جناب خواهم برد! پس ندیدیم از ایشان

---

۱. بحار الأنوار، ج ۱۰۴، ص ۶۴ در ضمن اجازه علّامه به بنی زهره.

۲. ومنها: ما ذکره في أمان الأخطار في ذیل قوله: «إن المؤمن إذا کان والله مخلصاً أخاف الله منه کلّ شيء» فذکر جماعة کانوا في الصلاة، فدخلت الأفعی في ثیابهم أو تطوقت في عنقهم فلم یتغیروا من حالهم حتی انفصلت الأفعي* منهم علی الزاهد بن الحسن بن الحسن [مَثنَی] بن الحسن بن علي بن أبي طالب، ثم قال: و من ذلك أنني کنت أصلّی المغرب بداری بالحلّة، فجاءت حیة فدخلت تحت خرفة کانت موضع سجودي فتممت الصلاة ولم تتعرض لی بسوء** وقتلتها بعد فراغی من الصلاة وهذا أمر معلوم من رآه او رواه (منه﵀).

* ر.ک: رجال کشی و الأمان، فصل ۱۳.

** الامان، فصل ۱۲؛ مقاتل الطالبیین، ص ۱۹۱.

که پس از آن متعرض رخت‌کن حمام شده باشند.[۱]

وذكر شيخنا المحدّث النوري﵀ في ترجمة هذا السيد الجليل جملة من كراماته[۲]، ثمّ قال: ويظهر من مواضع من كتبه خصوصاً كتاب كشف المحجّة أنّ باب لقائه إيّاه (أي القائم ـ صلوات الله عليه ـ) كان له مفتوحاً[۳]، قد ذكرنا بعض كلماته فيها في رسالتنا جنّة المأوى[۴].

وقال أيضاً وكان﵀ من عظماء المعظمين لشعائر الله تعالى، لا يذكر في أحد من تصانيفه الاسم المبارك (الله) إلّا ويعقبه بقوله: جلّ جلاله.

وقال العلاّمة في منهاج الصلاح في «مبحث الاستخارة»: ورويت عن السيد السند السعيد رضي‌الدين علي بن موسى بن طاووس، وكان أعبد[۵] من رأيناه من أهل زمانه. انتهى.

وكان دأبه في زكاة غلاته ـ كما ذكره في كتاب كشف المحجة ـ أن يأخذ العشر منها، ويعطى الفقراء الباقي منها[۶]. وكتابه هذا مغن عن شرح حاله و علو مقامه و عظم شأنه، فلنذكر في ترجمته مطالب أخرى نافعة مهمّة: عدّ العلاّمة المجلسي﵀ في أول البحار من كتبه، كتاب ربيع الشيعة[۷] ثم ذكر شيخنا في هذا المقام ما أشرنا إليه آنفاً.

ثم قال: الثاني: أغرب السيد الفاضل المعاصر﵀ في الروضات في ترجمة هذا السيد الجليل، فأراد مدحه وتبجيله فقدحه وأخرج كتابه الشريف مصباح الزائر عن الاعتبار،

---

۱. الأمان، فصل ۱۳.

۲. خاتمة مستدرك، ج ۲، ص ۴۴۰؛ و نيز ر.ك: الأمان في أخطار الأسفار والأزمان، ص ۱۲۸؛ منهج الدعوات، ص ۲۹۶.

۳. كشف المحجه، ص ۱۵۱.

۴. در ضمن بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۳۰۲ چاپ شده.

۵. نقل است در كلمهٔ طيبه از آن جناب كه به جهت آية نهى از خوردن حيوانى كه به غير نام خداى كشته، احتياط (خودداری) كرده از هر غذايى كه از براى غير خدا ترتيب داده شده.
فقير گويد كه قريب به همين است آنچه شيخ بهائى﵀ در كشكول نقل فرموده كه مخلوط شد گوسفند غارتى با گوسفندان كوفه پس يكى از اهل «ورع» از عباد كوفه اجتناب كرد از گوشت گوسفند تا هفت سال به جهت آن كه پرسيد كه: گوسفند چند مدت مى‌ماند در دنيا؟ گفتند: هفت سال (منه﵀).

۶. كشف المحجه، ص ۱۴۳.

۷. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۲.

وأخرج جملة من الأدعية والزيارات عن حريم ساحة الأخبار، لمجرّد الخرص والتخمين، ومتابعة ما دار في أفواه القاصرين.

فقال في [مقام] ذكر مناقب السيد وفضائله: ومنها كونه في فصاحة المنطق وبلاغة الكلام بحيث تشتبه كثيراً ما عبارات دعواته الملهمة، وزياراته الملقمة بعبارات أهل بيت العصمة عليهم السلام، بل أراه في كتاب مصباح الزائر ـ وأمثاله ـ كأنه يرى نفسه مأذوناً في جعل وظائف مقررة لمواضع مكرمة ومواقف صالحة، كما ترى أنه يذكر أعمالاً من عند نفسه ظاهراً لمسجد الكوفة وأمثالها غير مأثورة في شيء من كتب أصحابنا المستوفين لوظائف الشريعة في مؤلفاتهم، ولامنسوبة في كلمات نفسه إلى أحد من المعصومين عليهم السلام، مع أنّ ديدنه المعروف ذكر السند المتصل إليهم في كلّ مايجده من الجليل والحقير، ولا ينبئك مثل خبير[1]. انتهى.

ثمّ شرع في ردّ كلامه مبسوطاً ـ إلى أن قال: الثالث: قال في اللؤلؤة: وأمّهما (أي السيد رضي الدين علي وجمال الدين أحمد) ـ على ماذكره بعض علمائنا ـ بنت الشيخ المسعود الورّام بن أبي الفوارس بن فراس بن حمدان وأُمّ أُمّهما بنت الشيخ الطوسي، وأجاز لها ولأختها أمّ الشيخ محمد بن إدريس جميع مصنّفاته، ومصنّفات الأصحاب[2]، ونقله صاحب الروضات أيضاً معتمداً عليه، وزاد: ووقع النص على جديتهما له من جهته الأم في مواضع كثيرة من مصنّفات نفسه، فليلاحظ. انتهى[3].

ولايخفى أن الّذي يظهر من مؤلفات السيد أن أمّه بنت الشيخ ورّام الزاهد، وأنه ينتهي نسبه من طرف الأب إلى الشيخ أبي جعفر الطوسي رحمه الله، ولذا يعبر عنه أيضاً بالجدّ، وأمّا كيفيّة الانتساب إليه فقال السيد في الإقبال: فمن ذلك ما رويته عن والدي ـ قدّس الله روحه ونوّر ضريحه ـ فيما قرأته عليه من كتاب المقنعة بروايته عن شيخه الفقيه حسين بن رطبة رحمه الله عن خال والدي السعيد أبي علي الحسن بن محمّد، عن والده محمد بن الحسن الطوسي، جدّ والدي من قبل أمّه عن الشيخ المفيد[4] ـ الخ. فظهر أنّ انتساب السيّد إلى الشيخ من طرف

---

١. روضات الجنات، ج ٤، ص ٣٣٠ و ٤٠٥.
٢. لؤلؤة البحرين، ص ٣٣٦.
٣. روضات الجنات، ج ٤، ص ٣٢٥.
٤. الاقبال، ص ٨٧.

والده أبي إبراهيم موسى الّذي أُمّه بنت الشيخ، لا من طرف أُمّه بنت الشيخ ورّام.

وما ذكروه من أنّ أُمّ السيد، يعني زوجة ورّام بنت الشيخ، فباطل من وجوه:

أمّا أوّلاً: فلأن وفاة ورّام في سنة ٦٠٦[١]، ووفاة الشيخ سنة ٤٦٠ فبين الوفاتين مائة وخمسة وأربعون سنة، فكيف يتصوّر كونه صهراً للشيخ على بنته؟ وإن فرضت ولادة هذه البنت بعد وفاة الشيخ، مع أنهم ذكروا أن الشيخ أجازها.

وأمّا ثانياً: فلأنّه لو كان كذلك لأشار السيد في [موضع] مؤلفاته، لشدة حرصه على ضبط هذه الأمور.

وأمّا ثالثاً: فلعدم تعرّض أحد من أرباب الإجازات وأصحاب التراجم لذلك. فإنّ صهريّة الشيخ من المفاخر الّتي يشيرون إليها، كما تعرّضوا في ترجمة ابن شهريار الخازن وغيره.

ويتلو ماذكروه هنا في الغرابة ما في اللؤلؤة[٢] وغيرها: أنّ أمّ ابن ادريس بنت شيخ الطائفة؛ فإنه في الغرابة بمكان يكاد يلحق بالمحال في العادة: فإنّ وفاة الشيخ في سنة ستّين بعد الأربعمائة، وولادة ابن إدريس كما ذكروه في سنة ثلاث واربعين بعد خمسمائة، فبين الوفاة والولادة ثلاثة وثمانون سنة. ولو كانت أمّ ابن إدريس في وقت إجازة والدها لها في حدود سبعة عشر سنة مثلاً كانت بنت الشيخ ولدت ابن إدريس في سن مائة تقريباً، وهذه من الخوارق الّتي لابدّ أن تكون في الاشتهار كالشمس في رابعة النهار. والعجب من هؤلاء الأعلام كيف يدرجون في مؤلفاتهم أمثال هذه الأكاذيب، بمجرّد أن رأوها مكتوبة في موضع من غير تأمل ونظر.

ثم إنّ تعبيرهما عن الشيخ ورّام بالمسعود الورّام أو مسعود بن ورام اشتباه آخر، لعلّنا نشير إليه فيما بعد ـ إن شاء الله تعالى ـ فإن المسعود الورّام أو مسعود بن ورّام غير الشيخ ورام الزاهد صاحب تنبيه الخواطر، فلاتغفل. انتهى[٣].

أقول: الرابع: قال السيد ﷺ في المحكي عنه: واعلم أنّني إنّما اقتصرت على تأليف كتاب

---

١. ٦٠٥.

٢. لؤلؤة البحرين، ص ٢٧٨.

٣. خاتمة مستدرك، ج ٢، ص ٤٥٩.

غياث الورىٰ لسكان الثرى من كتب الفقه في قضاء الصلاة عن الأموات ولم أصنّف غير ذلك من الفقه وتقرير المسائل والجوابات، لأنّني كنت قد رأيت مصلحتي في دنياي وآخرتي في التفرغ عن الفتوى في الأحكام الشرعية، لأجل ما وجدت من الاختلاف في الرواية بين فقهاء أصحابنا في التكاليف الفعلية وسمعت كلام الله جلّ جلاله يقول عن أعزّ موجود من الخلائق عليه، محمدﷺ: ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الأقَاوِيلِ لأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ[1]﴾ الآيات، فلو صنّفت كتباً في الفقه يعمل بعدي عليها كان ذلك نَقضاً لتورعي عن الفتوى ودخولاً تحت خطر الآية المشار إليها؛ لأنه جلّ جلاله إذا كان هذا تهديده للرسول العزيز الأعلم لو تقوّل عليه، فكيف يكون حالي إذا تقوّلت عليه جلّ جلاله وأفتيت أو صنّفت خطأً أو غلطاً يوم حضوري بين يديه، إلى آخر ما ذكرﷺ[2].

أقول: وببالي أنّهﷺ ذهب إلى القرعة للمسافر المتحيّر في أمر القبلة والظاهر أنّ ذلك في كتابه أمان الأخطار، وينقل عن السيد هذا المذهب في كتب الفقه.

وفي «ضا» ومن جملة مصنّفاته كتاب الاستخارات وقد ذكر فيه: إنّ بعض أرباب المناصب طلبني، وكنت يومئذٍ في الجانب الغربي من بغداد، فاستخرت الله في ملاقاته، وبقيت هناك اثنين و عشرين يوماً، وأنا أستخير الله تعالى في ذلك كلّ يوم، ولا يخرج في شيء منها غير «لاتفعل»، إمّا ثلاثة متوالية أو في ضمن أربع رقاع.[3]

وذكر أيضاً: أنّ في زمن مقامي ببغداد خرجت أيّاماً إلى الحلّة المحروسة، فأشار إليّ بعض أقربائي في ملاقات بعض حكّامها، فاستخرت الله في ذلك، فلم يساعدني، فبقيت بهذه الحالة شهراً كاملاً، وأنا أستخير الله في كلّ يوم مرّتين بكرة وعشيّاً، ويجيء في كلّ مرّة منها «لاتفعل» ثلاثة حتى انتهى الأمر إلى خمسين استخارة كلّها يجيء كذلك؛ فانكشف لي بعد زمن من هذه الواقعة أنّ مصلحتي كانت في عدم ملاقاته، وأنّه كان يصيبني الضرر العظيم في صحبة ذلك الرجل.[4]

---

۱. حاقه (۶۹) آیه ۴۴ـ۴۵.

۲. و نیز ر.ک: نامهٔ دانشوران، ج ۱، ص ۱۶۲ـ۱۶۳.

۳. فتح الابواب، ص ۲۲۳؛ بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۲۳۴ از کتاب یاد شده؛ مفاتیح الغیب مجلسی، ص ۱۷۹.

۴. فتح الابواب، ص ۲۲۳؛ بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۲۳۲ و ۲۲۳؛ مفاتیح الغیب، ص ۱۷۹ ـ ۱۸۰.

أقول: وحكاية الاستخارة وظهور تأثيراتها الغريبة في هذا العالم أمر عجيب وحيرة لكلّ متفكر لبيب، وهي مفتاح للمغيب، إلى آخر ماذكره في فضل الاستخارة بعبارات مسجعة[۱].

وبالجمله: از مجموعهٔ شهید ـ رضوان الله علیه ـ نقل شده که سید ابن طاووس نقابت علویین داشت از جانب هلاکوخان و عرضه شده بود بر او در زمان مستنصر بالله و ابا فرموده بود از آن. و ما بین او و وزیر مؤیدالدین محمد بن احمد بن العلقمی و برادر او و پسر او ابوالفضل، محمد خزانه‌دار، دوستی و صداقت تمامی بوده و قریب پانزده سال در بغداد بود، پس رجوع به حله کرد، پس ساکن شد در مشهد شریف، یعنی مشهد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برهه‌ای از زمان، و در ایام سلطنت مغول عود فرمود به بغداد و پیوسته به حال خیر و آداب و عبادات و تنزّه از دَنیّات بود تا صبح دوشنبه پنجم ذی‌القعدة سنهٔ ۶۶۴ وفات فرمود. و مولد شریفش روز پنج‌شنبه نیمهٔ محرم سنه ۵۸۹، و مدت ولایتش نقابت را، سه سال و یازده ماه بوده. انتهی[۲].

وفي بعض كتب الأنساب: ولمّا تولّى السيد رضي‌الدين علي بن موسى بن طاووس النقابة، وقد جلس في مرتبة خضراء، وكان الناس عقيب واقعة بغداد قد رفعوا السواد ولبسوا لباس الخضرة، قال علي بن حمزة الشاعر:

فهذا عليّ نجل موسى بن جعفر ... شبيه عليّ نجل موسى بن جعفر عليه السلام

فذاك بِدَسْتٍ للإمامة أخضر ... وهذا بِدَسْتٍ للنقابة أخضر

لأنّ المأمون لمّا عهد إلى الرضا عليه السلام ألبسه لباس الخضرة وغير السواد والخبر معروف. انتهى[۳].

و از کلمات سید ابن طاووس معلوم می‌شود که آن بزرگوار کفن خود را مهیّا کرده بود و به مکه برده و آن را لباس احرام خود قرار داده و پهن کرده آن را بر کعبهٔ معظمه و

---

۱. روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۲۸ ـ ۳۲۹.

۲. مجموعة الشهيد، ص ۱۴۳. و نیز ر.ک: نامهٔ دانشوران ناصری، ج ۱، ص ۱۷۶ ـ ۱۷۷.

۳. و نیز ر.ک: الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۳۲۸.

حجرالاسود و بر حجرهٔ رسول خدا ﷺ و به روضهٔ ائمه بقیع ﷺ و به ضریح أمیرالمؤمنین ﷺ و امام حسین و کاظمین و سامره و سردابهٔ مطهّره به تمام این مواضع آن را متبرّک کرده و آن را وسیله‌ای به شفاعت ایشان و نجات از فزع آخرت قرار داده بود و فرموده که: چون مستحب است آدمی نظر افکند بر کفن خود هر وقتی از ایام حیات خود، من نیز بیرون می‌آوردم کفن خود را و نظر می‌افکنم بر آن.

و هم فرموده که: من یافتم در اخبار که جناب محمد بن عثمان بن سعید عمری ﷺ که او و پدرش از سفرای مولای ما حضرت صاحب الزمان ﷺ بودند قبر خود را در ایام حیات خود مهیا کرده بودند من نیز موضع قبر خودم را معین کردم و امر کردم کسی را که آن را حفر کند به همان نحوی که قرار دادم با او در جوار جدم و مولایم علی بن ابی طالب ﷺ در حالی که میهمان و پناهنده و واردم بر آن جناب و سائل و آرزومند و متوسلم به او به هر نحوی که توسل بجوید به او یکی از خلایق، و قرار دادم آن قبر را پایین پای والدینم ـ رضوان الله علیهما ـ به جهت آن که یافتم که حق تعالی امر فرموده مرا به خفض جناح از برای ایشان و وصیت کرده مرا به احسان به ایشان پس خواستم مادامی که در قبرم سرم در زیر پاهای ایشان باشد.[1]

و هم فرموده که جدم ورّام بن ابی‌فراس ـ قدس الله جلّ جلاله روحه ـ از کسانی بود که اقتدا کرده می‌شود به فعل ایشان. آن جناب وصیت کرده بود که در دهان او بگذارند بعد از وفاتش نگین عقیقی که بر آن نقش باشد اسماء ائمه ﷺ پس من نیز نقش کردم بر نگین عقیقی: «اللهُ رَبّی، ومُحَمَّدٌ نبیّی وعلیٌّ (و نام بردم یک‌یک امامان را تا به آخر) ائمتی ووسیلتی» و وصیت کردم که بگذارند در دهانم بعد از موت، تا بوده باشد جواب آن دو مَلک در وقت سؤال در قبر. إن شاء الله تعالی.

فقیر گوید که: به مقتضای این کلمات باید قبر آن بزرگوار در نجف اشرف باشد و اگر در بغداد فوت شده باشد بنابر آنچه ظاهر می‌شود از مجموعهٔ شیخ شهید باید قبر آن جناب در کاظمین باشد، مگر آن که وصیت کرده باشد که او را به نجف حمل

---

۱. فلاح السائل، ص ۷۳.

نمایند. ولکن با این همه در حله در خارج بلد در بستانی قبه‌ای است عالیه که نسبت دهند آن قبر را به آن جناب[۱] و زیارت می‌کنند مردم آن را و به آن تبرک می‌جویند و این بعید است اگر وفات در بغداد شده. والله العالم.

و پوشیده نماند که: بنی طاووس در میان علما جماعتی بودند از افاضل آل طاووس اشهر ایشان، سید جلیل رضی‌الدین صاحب ترجمه است و آنچه در کتب ادعیه و زیارات و فضایل گویند مراد اوست.

دوم: برادر او عالم نبیل و سید جلیل جمال‌الدین احمد که در فقه و رجال یگانهٔ عصر بوده و مراد از «ابن طاووس» در کتب فقهیه و رجالیه اوست[۲].

سیم: پسر او غیاث‌الدین عبدالکریم بن احمد صاحب کتاب فرحة الغری که از اجلهٔ علما و یگانه روزگار بود در حفظ وجودت فهم.

چهارم: پسر سید عبدالکریم رضی‌الدین أبوالقاسم علی.

پنجم: سید رضی‌الدین علی بن رضی‌الدین علی بن طاووس صاحب کتاب زوائد الفوائد که در اسم و لقب با پدر امجد خود شریک بوده. و کتاب زوائد الفوائد او همان کتاب است که علامهٔ مجلسی﵀ در زاد المعاد حدیث مشهور در نهم ربیع را که در باب هلاک بعضی اعداء الله از احمد بن اسحاق قمی روایت شده از آن کتاب نقل کرده، و آن حدیث طولانی است و مشتمل است بر نام‌های بسیار از برای آن روز شریف و من آن کتاب شریف را در مشهد غروی زیارت کرده‌ام.

و بالجمله: سادات بنی‌طاووس همه از اتقیا و اجلّا بوده‌اند.

سدتم النّاس بالتقی وسواکم　　سودته البیضاء والصفراء

علي بن نصر الله الجزائري[۳]

عالم فاضل جلیل مشهور فقیه معاصر بوده با شیخ بهائی. زید بهائه.

---

۱. سید حسن کاظمی در خاتمه کتاب تحفة اهل القبور بما هو مأثور، آن را قبر سید علی بن طاووس می‌داند.
۲. و نیز ر.ک: ریحانة الادب، ج۸، ص۷۶.
۳. امل الآمل، ج۱، ص۲۰۸.

علي‌نقي الكمرئي الشيرازي[1]

فاضل محدّث حكيم فقيه جليل زاهد شاعر ورع، قاضى شيراز، تلميذ شيخ بهائى و سيد ماجد بحرانى ـ قدس الله أرواحهم ـ صاحب كتاب مناسك الحاج و المقاصد العاليه در كلام و حكمت، و رساله‌اى در حدوث عالم، و رساله‌اى در ادعيه و احراز و رساله‌اى در حرمت نماز جمعه، و رساله‌اى در تحريم تتن و ديوان بزرگى از شعر خود، و كتاب جواب مفتى روم در امامت و غير ذلك.

قال في «خگ» في ذكر مشايخ الشيخ علي بن جمعة العروسى صاحب تفسير نور الثقلين، عن شيخه الجليل العالم قاضى القضاة عزّالدين: المولى على نقى بن الشيخ أبي العلاء محمد هاشم الطغائى الكمرئى الفراهانى الشيرازى الأصفهانى، المتوفّى سنة ۱۰۶۰ صاحب المؤلفات العديدة الّتي منها جامع الصفوى «في مجلدين» في الإمامة، في جواب ماكتبه نوح أفندى[2] الحنفي المفتي في وجوب مقاتلة الشيعة وقتلهم، ونهب أموالهم وسبى نسائهم وذراريهم وسبب كفرهم وارتدادهم، سنة ورود السلطان مراد لمحاصرة بغداد، أرسل إليه صورة ذلك الأمير شرف‌الدين الشولستاني من النجف الأشرف، وهو كتاب حسن لطيف[3]. انتهى.

قلت: وقد أورد في «ضا»[4] صورة ماكتبه نوح افندى المفتى بغير ما أنزل الله في هذا المقام، و ذكر أيضاً جماعة ممن حكموا بتحريم شرب الدخان والقليان غير صاحب الترجمة، كالمولى خليل القزوينى والسيد نصرالله الحائرى وشيخ فخرالدين الطريحى[5]

---

۱. براى دريافت اطلاعات بيشتر ر.ك: روضات الجنات، ج۴، ص۳۸۲؛ ريحانة الادب، ج۶، ص۲۳۴؛ الذريعه، ج۱، ص۵۵، ج۶، ص۲۹۴، ج۹، ص۱۲۲۲ و ج۲۲، ص۳۸۴؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج۷، ص۲۵۵؛ الأعلام، ج۵، ص۱۸۲؛ لغت‌نامه دهخدا، «علی»، ص۲۷۷؛ صفويه در عرصه دين، فرهنگ و سياست، ج۳، ص۱۱۶۶.

۲. درگذشت سال ۱۰۷۰ و مفتى دولت عثمانى.

۳. خاتمهٔ مستدرك، ج۲، ص۱۵۹. نسخه‌هايى از جامع صفوى به شماره‌هاى ۲۹۰، ۳۶۵۴، ۴۰۴۶ در كتابخانهٔ مرحوم آيت الله مرعشى نجفى وجود دارد.

۴. روضات الجنات، ج۴، ص۳۸۳. نيز ر.ك: العقود الدرّية في تنقيح الفتاوى الحامدية از ابن‌عابدين، ج۱، ص۱۰۲.

۵. يظهر من هذا الكلام أن الشيخ فخرالدين الطريحي من العلماء الأخباريين، مع أنه يأتي في ترجمته أن مشربه مخالف الأخباريين، فراجعه (منه ﷺ).

والشيخ علي بن سليمان البحراني وشيخنا الحر العاملي، وكثير من أخبارية زمانه وغيرهم، ونقل بعض كلماتهم، وذكر أيضاً عن السيد الجزائري ـ طاب ثراه ـ أنّ التقي المجلسي ـ طاب ثراه ـ كان يشرب في الصوم المتطوع به ويترك استعماله في الصوم الواجب حذراً من كلام العوام وذكر أيضاً في «ضا» لغزاً باسم التنباكوا ونبذاً من أشعار ديوان صاحب الترجمة للشيخ علي نقي الكمرئي.

دانی که چرا میانه این کلمات شد حرف علی در صلوات از ادوات
تصحیف علی عَلیٰ است، یعنی مفرست بی نام علی تو بر محمّد صلوات

علي النوري ثمّ الأصفهاني[1]

حكيم ربّاني و فهيم ايماني و نور شعشعاني ابن المولى جمشيد المازندراني ـ بلغه الله في الجنان إلى أعلى الدرجات، و منتهى الأماني. امر آن جناب در علم و حكمت و معارف الهيه و مواظبت به سنن و آداب احمديه بالاتر از آن است كه ذكر شود. از شاگردان آقا محمد بيدآبادي و اميرزا ابوالقاسم مدرس اصفهاني بوده و ما بين او و محقّق قمي صاحب قوانين صداقت و مودت و مراسلات و مكاتبات بوده، چنان‌كه صورت بعضي از آن مكاتيب در آخر كتاب سؤال و جواب آن مرحوم درج شده. و جناب ملاعلي مذكور را تعليقات شريفه است در حكمت و كلام و تحقيقات لطيفه در معارف حقه و اصول اسلام و ردي نوشته بر پادري و تفسيري نوشته بر سورهٔ توحيد[2] زياده از سه هزار بيت. و به جناب آسيد محمد باقر حجة الإسلام و مرحوم ثقه الاسلام حاجي كرباسي ارادت تمام داشت و به نماز ايشان حاضر مي‌شد. و آن دو بزرگوار احترام او را مرعي مي‌داشتند و او را در مجالس و راه رفتن برخود مقدم مي‌داشتند. در ماه رجب سنهٔ ۱۲۴۶ در اصفهان وفات كرد. جنازهٔ او را بعد از اين كه

---

۱. روضات الجنات، ج ۴، ص ۴۰۸؛ ريحانة الأدب، ج ۶، ص ۲۶۱؛ مكارم الآثار، ج ۴، ص ۱۲۶۴؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۷، ص ۵۴؛ الذريعه، ج ۵، ص ۲۲۷، ج ۶، ص ۱۲۷، ج ۹، ص ۱۲۳۴، ج ۱۱، ص ۲۴۷ و ج ۱۲، ص ۲۴۶؛ رياض العارفين، ص ۵۵۹.

۲. نسخه خطي سورهٔ توحيد و نسخه خطي رقيمه شريفه نوريه تاليف اين بزرگوار در كتابخانه آيت الله لاجوردي نگاهداري مي‌شود.

سید حجة الاسلام بر او نماز گذاشت به نجف حمل کردند و در عتبهٔ باب طوسی از حرم مطهّر زیر پای زوار، او را دفن نمودند. یکی از علما که در وقت دفن او حاضر بود تکبیری بلند گفت. سبب پرسیدند. گفت: پانزده سال قبل تقریباً خواب دیدم که این مرحوم داخل صحن مطهّر شد و به دستش عصایی بود و می‌گفت: من مأمورم یا مأذونم از جانب حضرت مرتضویه که تعیین کنم دراین بقعهٔ منوّره، قبور مردم را. پس با همان عصا اشاره به مواضع می‌کرد و نامی می‌برد تا رسید به همین موضع شریف، اشاره کرد به آن و گفت: **هذا منزل نفسی و محل رمسی، أعددته لیوم کریهتی و بأسی**؛ یعنی این موضع قبر من است.

علي بن[1] وصيف الناشيء أبوالحسن المتكلّم البغدادي الطاقي[2]

از شعرای اهل بیت علیهم‌السلام است. در «مل» از ابن شهرآشوب نقل کرده که، او را آتش زدند. و ابن خلکان در ترجمهٔ او گفته که: او از شعرای مجیدین است و در حق اهل بیت علیهم‌السلام قصاید بسیار گفته، و مردی متکلم و بارع در کلام بوده، و اخذ کرده علم کلام را از أبی‌سهل اسماعیل بن علی بن نوبخت متکلم، که از بزرگان شیعه بوده، و از برای اوست مصنّفاتی، و پدرش صنعت می‌کرد حلیهٔ سیوف را، پس نامیده شد حلاء. پس، از شعرا و نقل کرده، آن گاه گفته که به کوفه رفت و متنبی شاعر در مجلس او حاضر می‌گشت و کتب من إملائه:

كأنّ سِنَان ذابِلِهِ ضميرٌ ... فليسَ عن القلوب له ذهابُ

وصارمه كبيعته بخُمٍّ[3] ... مَعاقدُها من الناس الرّقابُ

---

۱. در وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۲۶۹ و الطلیعه، ج ۲، ص ۶۳: «علی بن عبدالله بن وصیف» است.

۲. برای مزید اطلاع ر.ک: معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۲۱۷؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۲۰۸؛ فهرست ابن ندیم، ص ۱۵۴؛ اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۳۶۹؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۷، ص ۲۵۸؛ ریحانة الادب، ج ۲، ص ۱۳۶؛ الذریعه، ج ۹، ص ۲۹۵، ج ۱۵، ص ۸۸ و ج ۱۶، ص ۳۲۰؛ لغت‌نامه دهخدا، «علی»، ص ۱۸۶؛ معجم الادباء، ج ۱۳، ص ۲۸۰؛ لسان المیزان، ج ۴۴، ص ۲۳۸؛ الیتیمه، ج ۱، ص ۲۴۸؛ فهرست طوسی، ص ۱۱۵؛ معالم العلماء، ص ۶۳؛ وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۳۶۹؛ لسان المیزان، ج ۴، ص ۲۳۸؛ مجمع الرجال، ج ۴، ص ۲۳۳؛ ریاض العلماء، ج ۴، ص ۳۷، ص ۲۷۶؛ الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۲۲۹.

۳. در امل الآمل «و صارمه لبغتته کبخم مقاصدها ـ الخ». و در وفیات الاعیان «مقاصدها من الخلق الرقاب» است.

فنظم المتنبی [هذا وقال]:

كأنّ الهام في الهيجاء عيونٌ وقد طُبعت سيوفك من رقاد

وقد صُنعت[1] الأسنة من هموم فما يخطرن إلّا في فؤاد

. انتهی.

علي بن هبة الله بن دعويدار تاج‌الدين أبوالحسن[2]

فقيه وجيه قاضی قم بوده. «م».

علي بن هبة الله بن عثمان الموصلي أبوالحسن[3]

شيخ كبير حافظ ورع ثقه، صاحب كتاب المتمسك بحبل آل الرسول، و الأنوار في تاريخ الأئمة الأطهار عليهم السلام و كتاب اليقين في اصول‌الدين، روايت می‌كند از او مفيد نيشابوری. «م».

علي بن هلال الجزائري زين‌الدين أبوالحسن ـ عليه رضوان الله الكريم ذي المنن ـ شيخ مشايخ الإمامية في عصره[4]

عالم فاضل متكلم صاحب كتاب الدر الفريد في التوحيد. روايت می‌كند از شيخ احمد بن فهد حلّی و روايت می‌كند از او محقّق كركی و ابن ابی جمهور احسائی. و محقّق كركی در اجازات خود از او مدح بليغ كرده و در يكی از اجازات تعبير كرده از

---

۱. در امل الآمل «صفت» است.

۲. همان، ج ۲، ص ۲۰۹.

۳. همان، ص ۲۱۰.

۴. در مورد زين‌الدين ابوالحسن علی بن محمد بن هلال (زندهٔ ۹۰۰ هـ. ق.) ر.ک: امل الآمل، ج ۲، ص ۲۱۰ و ج ۱، ص ۱۲۲؛ الاجازة الكبيره، ج ۱۷، ص ۱۰۴؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۸، ص ۲۸؛ طبقات اعلام الشيعه، (قرن دهم)، ص ۱۶۹؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۵۶ و ۳۶۰؛ رياض الجنه، ص ۸۱؛ مستدرك الوسائل، ج ۳، ص ۴۳۴؛ مصفی المقال، ص ۳۰۳؛ سفينة البحار، ج ۲، ص ۲۵۲؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۷، ص ۲۳۷؛ هدية العارفين، ج ۱، ص ۷۳۹؛ كشف الحجب و الاستار، ص ۳۳۶؛ اعيان الشيعه، ج ۸، ص ۳۶۹؛ منتخب التواريخ، ص ۶۷۸.

او به «شيخ الاسلام و فقيه أهل البيت‌ﷺ في زمانه» و در اجازهٔ ديگر فرموده: فممن قرأت عليه وأخذت عنه، و اتصلت روايتي به، ولازمته دهراً طويلاً و أزمنة كثيرة، وهو أجلّ أشياخي وأشهرهم، وهو شيخ الشيعة الإمامية في زماننا غير منازع، شيخنا الشيخ الإمام السعيد علاّمة العلماء في المعقول والمنقول ـ إلى أن قال: وكثيراً ما أقتصر على ذكره في أسانيدي مع كثرة مشايخي ـ نظراً إلى جلالة قدره وإسناده. انتهى[1].

و سيد محدّث جزائری در مقامات فرموده كه: حكايت كرد از برای من كسی كه وثوق داشتم به او كه، شيخ عالم علی بن هلال جزائری طول می‌داد تسبيح حضرت زهراءﷺ را زياده از يک ساعت؛ **لأنّ كلّ لفظة من أذكارها تجری علی لسانه تتقاطر دموعه معها**؛ به جهت آن كه هر لفظ از اذكار آن را كه بر زبان جاری می‌كرد می‌چكيد اشكش با آن[2]. و از بعضی اجازات چنين معلوم شده كه شيخ علی مذكور، عموی شيخ ابراهيم قطيفی می‌باشند و احقر آن اجازه را ندیدم.

علي بن يحيى الحنّاط[3] أبوالحسن

شيخ عالم فاضل جليل روايت می‌كند از ابن ادريس و ابن بطريق و غيرهما.

علي بن يوسف بن المطهّر الحلّي رضي‌الدين[4]

شيخ عالم فاضل برادر آية الله علّامه ـ رفع الله مقامه ـ صاحب كتاب العدد القوية لدفع المخاوف اليوميه است. روايت می‌كند از پدرش شيخ سديدالدين يوسف، و از محقّق نجم‌الدين الحلّی و روايت می‌كند از او فخر المحقّقين و سيد عميدالدين پسر

---

۱. بحار الأنوار، ج۱۰۸، ص ۷۰.

۲. خاتمهٔ مستدرک، ج۲، ص۲۹۲.

۳. امل الآمل، ج۲، ص ۲۱۰؛ فلاح السائل، ص۱۴؛ جمال الاسبوع، ص۲۳؛ اربعين الشهيد، ص۲.

۴. برای مزيد اطلاع ر.ک: امل الآمل، ج۲، ص ۲۱۱؛ روضات الجنات، ج۴، ص۳۴۴؛ طبقات اعلام الشيعه، (قرن هشتم)، ص۱۵۴؛ اعيان الشيعه، ج۸، ص۳۷۲، الذريعه، ج۱۵، ص۲۳۲؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج۷، ص۲۶۶؛ ريحانة الادب، ج۲، ص۳۱۹؛ لغت‌نامه دهخدا، «علی»، ص۱۷۹؛ خاتمهٔ مستدرک، ج۲، ص۴۰۱.

برادر و پسر خواهرش. و کتاب العدد القویه[۱] کتاب نفیسی است و علاّمهٔ مجلسی به نصف اولش ظفر نیافته و از نصف آخر آن در مجلد بیستم بحارالأنوار در ادعیهٔ ایام شهور و در سوانح شهور، بسیار از آن نقل می‌کند و فرموده: هرگاه خداوند کسی را موفق فرمود که بر نصف اول آن ظفر یافت منّت گذارد بر من و ادعیهٔ ایام سابقه را ملحق نماید به بحارالأنوار[۲].

علي بن يونس العاملي، النباطي، البياضي زين‌الدين[۳]

شیخ عالم فاضل محقّق مدقق ثقه متکلم شاعر ادیب متبحر، صاحب کتاب الصراط المستقیم إلی مستحقّی التقدیم[۴]، و اللمعة فی المنطق، و مختصر المختلف، و مختصر مجمع البیان، و مختصر الصحاح و رساله‌ای در کلام و رساله‌ای در امامت و رسالة الباب المفتوح إلی ما قیل فی النفس و الروح. و این رساله را علاّمه مجلسی﵀ در جلد چهاردهم بحار ایراد کرد، و در «ضا» چند کتاب دیگر نیز از برای او شمرده و صراط المستقیم کتاب نفیسی است در امامت و من در نجف اشرف آن را زیارت کردم و شاید بعد از شافی علم الهدی سید مرتضی، کتابی در امامت به خوبی آن کمتر دیده شده باشد و نقل کرده در آن از زیاده از دویست کتاب از مصنّفات فریقین، ولو رزقت زیارته و تملکه لأکتب علی ظهره «صراطُ علیٍّ حقّ نمسکه».
توفّي﵀ سنة ۸۷۷

---

۱. این کتاب توسط جناب آقای سید مهدی رجائی تحقیق و در سال ۱۴۰۸ هـ.ق. توسط انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی﵀ به چاپ رسیده است.
۲. بحارالأنوار، ج ۹۷، ص ۲۲۴.
۳. اعیان الشیعه، ج ۴۲، ص ۳۱؛ امل الآمل، ج ۱، ص ۱۳۵؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۵۳؛ الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۱۱۱؛ هدیة الاحباب، ص ۱۱۰؛ ریحانة الادب، ج ۱، ص ۳۰۰؛ الذریعه، ج ۱۵، ص ۳۶؛ ریاض الافاحی فی ترجمة العلاّمة البیاضی از مرحوم آیت‌الله مرعشی و مقدمه اربع رسائل کلامیه چاپ انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم؛ کشف الحجب، ص ۷۵، ۱۳۲ و...؛ ریاض العلماء، ج ۴، ص ۲۵۵؛ الأعلام، ج ۵، ص ۳۴؛ طبقات اعلام الشیعه، ج ۴، ص ۸۹.
۴. این کتاب ارزشمند با تصحیح و تعلیق آقای محمد باقر بهبودی و توسط انتشارات مرتضویه تهران منتشر شده است.

عناية الله بن شرف‌الدين علي القهپائي النجفي زكي‌الدين[۱]

عالم فاضل رجالی محدّث امین صاحب مجمع الرجال[۲] وکتاب ترتیب اختیار رجال الکشی و ترتیب رجال النجاشی و حواشی کثیره بر آن. آن جناب از تلامذهٔ محقّق اردبیلی و شیخ بهائی و ملا عبدالله تستری است ـ عطر الله مراقدهم و رفع فی الملأ الأعلی ذکرهم ـ وقهپائی منسوب است به قهپایه که مردم تعبیر می‌کنند ازاو به کوهبا [کوهپایه] و آن قصبه‌ای است واقع در دو منزلی اصفهان از طرف شرقی آن.

عيسى بن محمّد بن علي بن عيسى الأربلي[۳]

فاضل شاعر. روایت می‌کند کشف الغمه را از جدش، علی بن عیسی و از او اجازه دارد.

عين العارفين الحسيني القمي العاشوري[۴]

سید مسدد و عالم مؤید، جامع کمالات و حایز سعادات، تلمیذ علاّمهٔ مجلسی ـ أفاض الله علیه صفو فیضه القدسی ـ است و بر او قرائت کرده کتاب تهذیب را، و علاّمهٔ مجلسی از برای او اجازه نوشته به خط شریفش در ظهر کتاب تهذیب. و من ظاهراً زیارت کردم آن خط مبارک و آن صورت اجازه را در دارالایمان قم در کتابخانهٔ شیخنا الممجد آقای حاجی میرزا محمد قمی[۵]. دام مجده السامی.

---

۱. در مورد رجالی کبیر قهپائی ر.ک: روضات الجنات، ج ۴، ص ۴۱۰؛ اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۳۸۱؛ ریحانة الادب، ج ۴، ص ۴۹۷؛ الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۱۹۶؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۸، ص ۱۴؛ الذریعه، ج ۴، ص ۶۶ و ۷۰ و ج ۲۰، ص ۲۹؛ لغت‌نامه دهخدا، «قهپائی»، ص ۵۳۸؛ مصفی المقال، ص ۳۴۳ و مقدمه مجمع الرجال.

۲. قال المحقّق الکنی فی توضیح المقال: و منهم المولی عنایة الله کتابه مجمع الرجال من أقوی الشواهد علی عروجه إلی اقصی مدارج الفضل و الکمال و زیادة غوره و تعمقه فی علم الرجال ـ الخ (منه).

۳. امل الآمل، ج ۲، ص ۲۱۲.

۴. میر محمد حسین عاشوری فرزند صدرالدین محمد، تلامذة العلاّمة المجلسی، ص ۹۱؛ الکواکب المنتثره، ص ۲۰۹؛ زندگی‌نامه علامه مجلسی، ج ۲، ص ۲۸؛ اجازات الحدیث، ص ۱۹۱؛ مفاخر اسلام، ج ۸، ص ۳۷۷.

۵. در یادداشتهای آیت الله لاجوردی آمده است که اصل ایشان از جبل عامل لبنان است.


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب الغين

غازي بن أحمد بن أبي‌منصور السّاماني[1]

امير فاضل زاهد ورع فقيه صاحب كتاب النور، و كتاب المفاتيح، و كتاب النيات [البيان ظ]. قرائت كرده بر شيخ طوسي‌ﷺ و در كوفه وفات فرموده. «م».

غانم العصمي الهروي الشيعي الإمامي[2]

فقيه صدوق، متكلم روايت كرده از سيد مرتضى‌ﷺ.

غياث‌الدين منصور الدشتكي

بيايد به عنوان منصور.

---

۱. جامع الرواة، ج ۱، ص ۶۵۷؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۲۱۳؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۵۷، (فهرست منتجب‌الدين)؛ تنقيح المقال، ج ۲، ص ۳۶۵؛ رياض العلماء، ج ۴، ص ۳۱۱؛ ريحانة الادب، ج ۲، ص ۴۱۵.

۲. امل الآمل، ج ۲، ص ۲۱۳.


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب الفاء

فتحعلي السلطان‌آبادي الحائري[1]

شیخ عالم جلیل و مفسر بی بدیل، عالم ربانی و ابوذر ثانی، مجمع تقوا و ورع و ایقان و مخزن اخبار و تفسیر آیات قرآن، صاحب کرامات باهره ـ حشره الله مع العترة الطاهرة ـ شیخِ شیخِ محدّث ما ـ نور الله مرقده ـ است، و جلالت شأن و رفعت مقامش زیاده از آن است که ذکر شود. شیخ مرحوم اعتقاد عظیمی در حقّ او داشت و در کتب خود مدح و ثنای بسیار از او می‌فرماید.

قال في دارالسلام: حدّثني شيخ الأتقياء، واوني القرى، وأبهجها الّتي أمرنا بالسير فيها ليالي وأياماً آمنين من فتك الأعداء، معدن المعالي والفضائل الّتي قصرت عنها أيدي الراسخين من العلماء، شيخنا الأجل الأكمل المولى فتحعلي السلطان‌آبادي ـ جعله الله في كنفه وزاد في علاه وشرفه ـ الخ.

وقال أيضاً في حقه: وقد جمع من كلّ مكرمة أعلاها، ومن كلّ فضيلة أسناها، ومن كلّ خصلة أشرفها، ومن كلّ خير ذروته، ومن كلّ علم شريف جوهره وحقيقته، صاحبته منذ سنين في السفر والحضر والليل والنهار والشدّة والرخاء، فلم أجد له زلة في مكروه وعثاراً في مرجوح، وما رأيت لخصلة واحدة من خصاله الّتي تزيد على ماذكره أميرالمؤمنين ـ صلوات الله عليه ـ لهمّام بن عبادة في صفات شيعته مشاركاً ونظيراً، وما أظن أحداً يتمكن من استقصاء معاليه وإن وجد ناصراً وظهيراً.

---

۱. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص۲۹۹؛ علماء معاصرین، ص۳۳۷؛ اعیان الشیعه، ج۴۲، ص۲۵۹؛ تاریخ حکماء و عرفاء، ص۱۴۱ـ۱۴۸؛ گروهی از دانشمندان شیعه، ص۳۵۷؛ المآثر والآثار، ص۱۴۹.

أمّا علمه: فأحسن فنه معرفة دقائق الآيات ونكات الأخبار بحيث يتحيّر العقول عن كيفية استخراج تلك الجواهر عن كنوزها وترجع الأبصار حاسرة عن إدراك طريقة استنباط إشاراتها ورموزها لم يسأل قطّ عن آية و خبر إلّا وعنده منها من الوجوه والاحتمالات والبواطن والتأويلات، فما تتعجب منه العقول ولم يحم حوله لطائف افكار الفحول كأنّه فرغ من التأمل والنظر فيه الآن وعكف عليه فكرته برهة من الزمان، كلّ ذلك بما لا يخالف شيئاً من الظواهر والنصوص ولا يختلط بمزخرفات جماعة هم للدين لصوص، وهو مع ذلك ضنين بإظهاره مصرّ على كتمانه.

وأمّا العمل: فهو دائم الذكر طويل الصمت والفكر، قانع من الدنيا من المأكل والملابس وغيرها بأدون مايمكن التعيش مع شدة الكياسة في مأخذه، لا ستجماعه شرائطه الّتي تأتي في الباب الثاني، مواظب لكلّ سنة يتمكن منها، مؤد لميسور دقائق حقوق الإخوان الّتي سنفصّلها. أشدّ من رأيناه بلاء في البدن وغيره، وأشكرهم بمراتبه عليه وأصبرهم فيه ما رآى متكلماً في شيء من أمور الدنيا، إلّا بعد ملاحظة رجحان كثير ولا مثير إلى أحد بسوء في فعله أو قوله في حياته أو مماته، ولم يذكرهم إلّا بخير.

و بالجمله: فوجوده آية من آيات وجود الأئمة الّذين هم الآية الكبرى، وعمله وطريقه مثبت لإمامتهم وجداناً من غير ترتيب صغرى ولاكبرى، يذكّر الله تعالى رؤيته، ويزيد في العلم منطقه، ويرغب في الآخرة عمله. ماقام أحد، من مجلسه إلّا بخير مستفاد جديد، وشوق إلى الثواب،وخوف من الوعيد، لم يتعش قطّ بلاضيف، ولم ير منه أذى على أحد ولا حيف ولا يختار من الأعمال المندوبة، إلّا أتعبها ولايأخذ من السنن إلّا أحسنها، أفعاله منطبقة على كلامه، وكلامه مقصور على ماخرج عن إمامه وهو ـ دام علاه ـ سبب تأليف هذا الكتاب ـ الخ.

و از این بزرگوار کرامات بسیار نقل شده که اگر جمع شود رسالهٔ نافعه می‌شود و شیخ مرحوم در کلمهٔ طیبه و دارالسلام به بعضی از آنها اشاره کرده و من در این جا به دو حکایت مختصر تبرّک می‌جویم.

در کلمهٔ طیبه در ضمن حکایات کسانی که در جوار ائمهٔ ﷺ مورد الطاف شده‌اند، فرموده:

حکایت چهارم:عالم ربّانی و فاضل صمدانی،مؤید مسدد، قطب دائرهٔ رموز اخبار

و اسرار قرآنی، جناب آخوند ملا فتحعلی سلطان‌آبادی ـ أیده الله تعالی ـ نقل کرد که وقتی در انگشتشان مادهٔ مشهور در عربستان به طلوع و عقربک ظاهر شد و درد این ماده قبل از انفجار چنان است که چندین شب و روز خواب را از چشم می‌برد مکرر شده، محل ماده ـ که غالباً انگشتان است ـ ناقص می‌شود، فرمود: چون درد شدید شد داخل در حرم مطهّر حضرت امیرالمؤمنین﵇ شدم و موضع درد را به ضریح مالیدم فوراً درد ساکن شد و تا زمانی که ماده منفجر شد و بعد از آن ابداً دردی ندیدم.[1]

حکایت پنجم: وأیضاً زمانی مشغول تداوی بود به جهت مرض مزمن سودایی که داشته و دارد، اتفاقاً برای زیارت مخصوصه به کربلا مشرّف شد و به دستورالعمل طبیب بنا شد شیر میل کند و تا در بلد بود عمل کرد و چون از آن‌جا به سمت نجف اشرف حرکت کرد و در کاروانسرای بین راه منزل کرد و در آن وقت که تابستان بود آبادی منحصر بود به دو سه خانوار عرب، پس همراهان در صدد تفحص شیر بر آمدند و در نزد آنها نیافتند، بلکه اصلاً گاو و گوسفند نداشتند و غیر از ایشان نیز احدی در بیرون و اندرون کاروانسرا نبود پس مأیوس شده برگشتند و با افسردگی زیاد، سفره را باز کردند، و جناب ایشان متحیّر که با آن مزاج با نان خشک مانده چه کند لقمه برداشت هنوز به دهان نبرده از پهلوی دیوار ایوانی که در آن نشسته بود دستی ظاهر شد باکاسهٔ شیری و آن را در وسط سفره گذاشت و صاحب دست، خود را ظاهر نکرد، و مانند زنی که در پشت دیوار خود را پنهان کرده باشد و به دست آن را داده پس بعد از شکر الهی و صرف غذا در مقام جستجوی او برآمدند از داخل و خارج و اطراف اثری از او و از شیر و اسباب شیر ظاهر نشد و غیر از آن دو سه خانهٔ اعراب احدی را نیافتند[2]. انتهی.

و حقیر از اشخاص ثقات کرامات بسیاری برای آن جناب شنیده‌ام.

وبالجمله: چند سال قبل از وفات شیخ مرحوم آن جناب در کربلای معلا به رحمت ایزدی پیوست. جنازهٔ شریفش را به نجف اشرف حمل کردند و در روز ورود جنازه به نجف اشرف من در خدمت شیخ مرحوم به استقبال رفتیم پس به اعزاز و اکرام آن جنازهٔ شریفه را آوردند و در صحن مقدس در جوار امیر﵇ دفن کردند در

۱و۲. کلمهٔ طیبه، ص۱۲۶ـ۱۲۷.

همان حجره که در ترجمهٔ سید صدرالدین محمد بن صالح موسوی به آن اشاره شد و شیخ مرحوم در ایام حیات صبح‌ها قبل از آفتاب سر مقبرهٔ ایشان می‌آمد و قرآن می‌خواند برای روح پرفتوحش. أسأل الله تعالی أن یجمعنی وإیاهما في مستقر رحمته.

فتح الله[1] المعروف بـ«الشریعة الأصفهاني»

العالم الفاضل الکامل، الفقیه الأصولی، المحدّث البارع الخبیر الماهر، جامع المعقول والمنقول، حاوی الفروع والأصول، کان شیخ علماء زماننا، ومرجع فضلاء وقتنا في النجف الأشرف، وعنه استفدت قلیلاً من الزمان في أیام اقامتی في الغری السری، وقد جاءنا نعیه بالمشهد الرضوی في الثالث والعشرین من شهر ربیع الثانی سنة ۱۳۳۹، وعطّلت الأسواق والدکاکین، وأقیمت له فاتحة عظیمة في مسجد گوهرشاد. رحمة الله علیه.

فتح الله بن شکر الله الکاشاني[2]

شیخ محدّث کامل عالم جلیل مفسر فاضل شارح کتاب نهج‌البلاغه[3] و احتجاج[4] طبرسی و تفاسیر قرآن مجید به فارسی، و ترجمهٔ قرآن، و زبدة التفاسیر و آن عربی است. عالم زمان شاه طهماسب صفوی و تلمیذ مفسّر جلیل علی بن الحسن زواری

---

۱. در ترجمه شیخ الشریعه اصفهانی ر.ک: اعیان الشیعه، ج۸، ص ۳۹۱؛ مکارم الآثار، ج۵، ص ۱۸۱۶؛ ریحانة الادب، ج۳، ص ۲۰۶؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج۸، ص ۵۲؛ الأعلام، ج۵، ص ۳۳۳؛ الذریعه، ج ۱، ص ۵۹، ج۷، ص ۱۹۵، ج۱۵، ص ۴۴ و ج۲۵، ص ۶؛ احسن الودیعه، ج ۱، ص ۲۱۱؛ مصفی المقال، ص ۱۹۳؛ زندگی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۳۶۰؛ مؤلفین کتب چاپی، ج ۴، ص ۷۶۸؛ معجم رجال الفکر و الادب، ص ۲۴۹؛ خاندان شیخ الاسلام اصفهانی (از عصر صفویه تا دوران معاصر)، ص ۱۸۴؛ مقدمه کتاب صیانة الابانة او که با تحقیق محمد فاضل قائینی به چاپ رسیده است؛ معجم مؤلفی الشیعه، ص ۳۵؛ القول الصریح فی البخاری و صحیحه الجامع، (مقدمه)؛ نخبة الازهار، (مقدمه).

۲. طبقات اعلام الشیعه، (قرن دهم)، ص ۱۷۷؛ روضات الجنات، ج۵، ص ۳۴۵؛ ریحانة الادب، ج۵، ص ۲۰؛ اعیان الشیعه، ج۸، ص ۳۹۲؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج۸، ص ۵۱؛ الذریعه، ج ۴، ص ۴۴۷، ج۷، ص ۲۳۳، ج۱۲، ص ۲۳ و ج۲۳، ص ۱۹۳؛ لغت نامه دهخدا، «کاشانی»، ص ۱۸۵؛ تاریخ کاشان، ص ۲۷۹؛ کشف الحجب، ص ۲۵۲؛ لباب الالقاب، ص ۸۱؛ هدیة العارفین، ج ۱، ص ۸۱۵.

۳. تنبیه الغافلین و تذکرة العارفین؛ ترجمه و شرح فارسی نهج‌البلاغه او در پاییز سال ۱۳۶۴ توسط انتشارات میقات تهران چاپ شده است.

۴. ترجمه احتجاج طبرسی است که کشف الاحتجاج نام دارد.

است، در سنهٔ ۹۸۸ وفات کرد، و تاریخ وفاتش مطابق است با عدد «ملاذ الفقهاء» چنانکه شاعر گفته در مرثیهٔ او:

مفتی دین متین، کاشف قرآن مبین　　واقف سرّ قَدَر، عالم أسرار قضا

تا آن که گفته:

فقها را چون ملاذی به جز آن قدوه نبود

بهر تاریخ نوشتند: «ملاذ الفقهاء»(۹۸۸)[۱].

و مشهور است بین مردم نسبت سکته و مدفون شدن و زنده شدن در قبر و نذر کردن نوشتن تفسیر بر قرآن مجید و بیرون شدن از قبر به سبب نبّاش به این جناب. و لکن در ریاض و روضات نسبت داده‌اند آن را به شیخ ابوعلی فضل بن حسن طبرسی و من در ترجمهٔ او نقل می‌کنم آن حکایت را.

فتح الله بن هبة الله بن عطاء الله الحسيني الشامي[۲]

عالم فاضل کامل، صاحب کتاب ریاض الابرار فی مناقب الکرار. از کتاب ثاقب‌المناقب شیخ عمادالدین ابوجعفر محمد بن علی بن حمزه طوسی بسیار نقل می‌کند.

فخار بن مَعدّ[۳] بن فخار الموسوي الحائري[۴]

شمس‌الدین ابوعلی سید سند عالم فاضل محدّث ادیب نسّابهٔ علّامه ـ رفع الله

---

۱. ر.ک: روضات الجنات، ج۵، ص۳۴۵.

۲. همان؛ اعیان الشیعه، ج۸، ص۳۹۳؛ ریحانة الادب، ج۳، ص۱۷۳؛ الذریعه، ج۱۱، ص۳۱۶؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج۸، ص۵۳.

۳. معد: بفتح المیم و العین المهملة المفتوحتین. ثم الدال المهملة المشددة. ذکره الفیروزآبادي في القاموس.

۴. در مورد دانشمند معروف اوائل قرن هفتم هجری ر.ک: امل الآمل، ج۲، ص۲۱۴؛ تنقیح المقال، ج۲، ص۳؛ اعلام العرب، ج۲، ص۵۴؛ لؤلؤة البحرین، ص۲۸۰؛ روضات الجنات، ج۵، ص۳۴۶؛ مستدرک الوسائل، ج۳، ص۴۷۹؛ و چاپ جدید خاتمهٔ مستدرک، ج۲، ص۳۱۶ و ج۳، ص۲۲؛ شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج۱۲، ص۴ و ج۱۴، ص۸۳؛ هدیة العارفین، ج۱، ص۸۱۶؛ الذریعه، ج۱۰، ص۱۹۵؛ مقدمه کتاب الحجه علی الذاهب الی تکفیر ابی طالب خود او؛ طبقات اعلام الشیعه، ج۳، ص۱۲۹؛ معجم رجال الحدیث، ج۱۳، ص۲۵۱.

مقامه ـ صاحب كتاب الحجة على الذاهب إلى تكفير أبي طالب[1]، و آن كتاب لطيفی است و من نسخهٔ عتيقی از آن در كتاب‌خانهٔ شيخ مرحوم محدّث نوری ديدم. و چون سيد آن كتاب را تأليف كرد برای ابن ابی‌الحديد فرستاد. ابن ابی‌الحديد در پشت آن مدحی از جناب ابی طالب نوشت بدون آن كه تصريح به اسلام آن بزرگوار نمايد. على ابن ابی‌الحديد ما يستحقه، وقد صرّح بذلك نفسه في الجزء الرابع عشر[2] من شرحه على النهج فقال: وصنّف بعض الطالبيين في هذا العصر كتاباً في إسلام أبي طالب، وبعثه إليّ، وسألني أن اكتب عليه بخطّي نظماً أو نثراً أشهد فيه بصحة ذلك، وبوثاقة الأدلّة عليه، فتحرّجت أن أحكم بذلك حكماً قاطعاً، لما عندی من التوقّف فيه، ولم أستجز أنْ أقعد عن تعظيم أبي طالب؛ فإنّي أعلم لولاه لما قامت للإسلام دِعامة وأعلم أنّ حقّه واجب على كلّ مسلم في الدنيا إلى أن تقوم الساعة، فكتب على ظهر المجلّد:

وَلَـوْلا أبـوطالبٍ وَابْـنُهُ ... لما مُثِّل الدّين شَخْصاً فـقامَا

فـذَاك بـمكّةَ آوى وَحـامی ... وهذا بيثربَ جَسَّ الحِـماما

ـ إلى آخر الأبيات.

ثمّ قال: فوفّاه حقّه من التعظيم والإجلال، ولم أجزم بأمر عندی فيه وقفة. انتهى.

وبالجملة: هذا السيد الجليل كان من عظماء وقته وكبراء زمانه فی‌الدين والدنيا فـخراً وفخارة، بحيث لم يخل منه سند من أسانيد علمائنا الأطياب، يروي عنه المحقّق الحـلّی، وهو يروي عن الشيخ الفقيه عربی بن مسافر، والسيد عبدالحميد، والشاذان بـن جـبرئيل القمی، وابن ادريس الحلّی، وابن العز محمد بن على الفويقی وابن بطريق الحلّی و غيرهم. و مات﵀ سنة ۶۳۰[3]، و فخّار ـ بفتح الفاء وتخفيف الخاء ـ كما أنّ اسم أبـيه مـعد[4] كـمرد

---

۱. اين كتاب گران‌سنگ يک بار با تصحيح و تعليق آقای طباطبائی حسنی و توسط مطبعهٔ علويه نجف اشرف در سال ۱۳۵۱ چاپ شده است. و بار ديگر با تحقيق دكتر سيد محمد بحرالعلوم و توسط دار الزهراء بيروت.

۲. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحديد، ج ۱۴، ص ۸۳ و چاپ ميمنية مصر، ج ۳، ص ۳۱۷.

۳. مؤلّف اعيان الشيعه تاريخ وفات او را ۶۰۳ ثبت كرده كه صحيح نيست هم نواده او و هم تراجم‌نگاران تاريخ فوت او را ۶۳۰ نوشته‌اند.

۴. قال تاج‌الدين بن زهرة الحسينی فی كتاب غاية الاختصار فی ذكر بيت الموسويين، و منهم النقيب الطاهر ←

ـ بتشديد الدال ـ مراد فالاسم أبي العرب، معد بن عدنان.

و«ابن بطريق» هو يحيى بن الحسن الإمامي صاحب كتاب العمدة والمناقب. وبطريق ـ ككبريت ـ القائد من قُوّاد الروم تكون تحت يده عشرة آلاف رجل.

ثمّ اعلم أنه نقل عن دراية شيخنا الشهيد الثاني﵀ أنه قال: ذكر الشيخ جمال‌الدين أحمد بن صالح السبتي[1] ﵀ أنّ السيد فخّار الموسوى اجتازَ بوالده مسافراً الحج قال: فأوقفني والدى بين يدى السيد، فحفظت منه أنّه قال لى: يا ولدى، قد أجزت لك مايجوز لى روايته، ثمّ قال: وستعلم فيما بعد حلاوة ما خصّصتك به.

وعلى هذا جرى السلف والخلف، وكأنهم رؤوا الطفل أهلاً لتحمّل هذا النوع من أنواع حمل الحديث النبوى ﷺ ليؤدّى به بعد حصول أهليته حرصاً على توسّع السبيل إلى بقاء الإسناد الّذي اختصّت به هذه الأمة. انتهى.

وقال تاج‌الدين بن زهرة الحسينى في كتاب غاية الاختصار في أخبار البيوتات العلوية: وبيت فخّار في الحلة، ومنهم شمس‌الدين النسّابة السيد الفاضل الديّن الفقيه، الأديب الشاعر المؤرّخ. كان سيداً جليلاً فقيهاً نبيلاً، نسّابة عالماً بالأصول والفروع متورعاً ديّناً مورخاً صادقاً أميناً.

حدّثني أبوطالب شمس‌الدين محمد بن عبدالحميد﵀ قال: أصعد فخار إلى المدينة

← كان ذاجاه عريض، وبسطة عظيمة، وتمكن تام. هو الذى تولّى سكر الفلّوجة. مدحه شرف‌الدين النقيب أبوجعفر بن أبي زيد نقيب البصرة الشاعر الشهير بقوله:

جزى الله خيراً آل موسى بن جعفر ... بني الكاظم العف الإمام المطهّر
فيتهم فبيتهم خير البيوت ومجدهم ... له مفخر يسمو على كلّ مفخر
فقد كان ذو المجدين أبناه بعده ... و قد شاهدوا عدنان قبل المعمر
فإن كذب الأقوام حذق* مقالتي ... ولم يعرفوها فانظروا فى المشجر

ثم قال تاج‌الدين: وأما آل معد، فهم أجدادي لأمي، ولما مات الشريف معدّ، صلّى عليه بالنظامية، ودفن بالحائر، قال: ورثاه السيد شمس‌الدين فخار بن معدّ بن فخار العلوى النسابة بقوله:

أبا جعفر إما ثويت فقد ثوى ... بمثواك علم الدين والحزم والفهم
سيبكيك حل المشكل الصعب حله ... بشجوٍ ويبكيك البلاغة والعلم

على بن المؤلف.

غاية الاختصار، ص ۸۰ و ۸۲

* صدق ظ.

۱. در الدرايه چاپ مطبعة النعمان نجف، ص۹۸ «السبتى»، و در چاپ دفتر تبليغات، ص ۱۴۱ «السيبى» است.

مدينة دارالسلام في أيام القمى الوزير، وحضر عند ولد الوزير القمى، وهو فخرالدين أحمد ومدحه بأبيات يقول من جملتها:

إنّي أمت بما بين الوصي أبي ... وبين والدك المقداد في النسب

قال ذلك، لأنّ القمّيين ينسبون إلى المقداد:

ولى أواصر أخرى هنّ معرفتى ... بالفقه والنحو والتاريخ والأدب

ولى خراج ثقيل لا أقوم به ... إلّا بسعيد مشقات تبرج بى

كن شافعى عند مولانا أبيك أكن ... لك الشفيع غداً في الحشر عند أبي

فلما سمعها ولد الوزير قال له: أيها السيد أحمدُ[1]، الله شاهد عليك إن شفعك لك إلى أبي تشفع لى غداً عند أبيك؟ قال: نعم. فدخل إلى أبيه وعرفه الصورة: فخففت خراجه ووصله. انتهى.

فخرآور بن محمّد بن فخرآور القمي[2]

شمس‌الدين سيد فاضل فقيه، صاحب كتابى است در كيميا، و كتابى در منطق. شيخ منتجب‌الدين فرموده كه: من او را در خيره [حنزه ظ] ديدم.

فخرالدين بن محمّد بن علي[3] بن أحمد بن طريح النجفي الرماحي[4]

شيخ عالم فاضل محدّث ورع زاهد عابد فقيه شاعر جليل القدر، معروف به «شيخ طريحى»، صاحب كتاب مجمع البحرين، و المنتخب فى جمع المراثى والخطب

---

۱. غاية الاختصار، چاپ حيدرية نجف، ص ۸۸.

۲. بحارالأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۵۹، (فهرست منتجب‌الدين)؛ جامع الرواة، ج ۲، ص ۲؛ تذكرهٔ مشايخ قم، ص ۶۱.

۳. در معجم رجال الفكر «فخرالدين بن محمد على بن احمد» است.

۴. أعلام العرب، ج ۳، ص ۱۱۱؛ رياض العلماء، ج ۴، ص ۳۳۲؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۲۱۴؛ روضات الجنات، ج ۵، ص ۳۴۹؛ اعيان الشيعه، ج ۸، ص ۳۹۴؛ ريحانة الادب، ج ۴، ص ۵۳؛ الكنى و الالقاب، ج ۳، ص ۴۴۸؛ الاعلام، ج ۵، ص ۳۳۷؛ الذريعه، ج ۱، ص ۱۱۴، ج ۵، ص ۷۳ و ج ۲۴، ص ۱۱۵ و مجلدات ديگر؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۸، ص ۵۵؛ لغت‌نامه دهخدا، «فخرالدين»، ص ۷۶؛ اعلام العرب، ج ۳، ص ۱۱۱؛ لؤلؤة البحرين، ص ۶۶؛ ماضى النجف و حاضرها، ج ۲، ص ۴۲۷؛ مستدرك الوسائل، ج ۳، ص ۳۸۹؛ سفينة البحار، ج ۲، ص ۸۲؛ مصفى المقال، ص ۳۴۹؛ شعراء الغرى، ج ۷، ص ۶۸؛ الحصون المنيعه، ج ۸، ص ۳۳۵؛ لباب الالقاب، ص ۱۳۱؛ هدية الاحباب، ص ۲۱۴؛ معجم رجال الفكر و الادب، ص ۲۹۰؛ الطليعه، ج ۲، ص ۱۰۴.

در مقتل، والفخريه در فقه، وجامع المقال فی تميز المشتركة من الرجال. واوست اول كسي كه در تميز مشتركات تأليف كرده و بعد از او ملا محمد امين كاظمي. و ديگر از كتب اوست ضياء اللامع فی شرح مختصر النافع، و اربعين، و نزهة الخاطر فی لغات القرآن المجيد، إلى غير ذلك.

و پسرش شيخ صفی‌الدين در بعض اجازات خويش مؤلفات والد خود را ذكر كرده و از جملهٔ آنها شمرده فخريهٔ كبرى در طهارت و صلات، وفخريهٔ صغرى مختصر آن، و شرح رسالهٔ شيخ حسن صاحب معالم، و حاشيه بر معتبر، و اثنى عشرية الاصول، و فوائد الأصول، و شرح مبادى علامه، و الاحتجاج فی مسائل الاحتياج، و كشف غوامض القرآن، وغريب القرآن، وجواهر المطالب في فضائل علي بن ابي طالب عليه السلام، والكنز المذخور في عمل الساعات و الأيام و الليالي و الشهور، و مراثی الحسين ثلاثة، و تحفة الوارد و عقال الشارد، و مجمع الشتات، و شرح صحيفه و مستطرفات نهج‌البلاغة، و عواطف الاستبصار، و جامعة الفوائد در رد بر محمد امين قائل به بطلان اجتهاد و تقليد، وكتاب ترتيب خلاصهٔ علامه و غير ذلك.

و شيخ فخرالدين و پسرش شيخ صفی‌الدين[1] صاحب حاشيه بر مجمع و ملحقات آن و كتاب الرياض الزهرية فی شرح رسالة الفخريه، و اولاد برادرش و اقربا و خويشانش تمامی علماء و فضلا و صلحا بوده‌اند. و شيخ فخرالدين در سنهٔ ۱۰۸۵ در رماحيه وفات كرد. گويند كه مانند روز وفات او ديده نشد از كثرت ازدحام مردم بر نماز بر او و كثرت گريستن مخالف و مؤالف بر فقدان او. و عن الرياض، قال: هو أعبدأهل زمانه وأورعهم، ومن تقواه أنه ماكان يلبس الثياب الّتي قد خيطت بالإبريسم وكان يخيط ثيابه بالقطن. انتهى[2].[3]

وكان عليه السلام قد طعن في السنّ جدّاً، يروي عنه ابنه صفی‌الدين والسيد العلاّمة السيد هاشم التوبلی البحرانی والعلاّمة المجلسی ـ عطّر الله مراقدهم ـ ويروي هو عن شيخه محمد بن

---

۱. درباره شيخ صفی‌الدين ر.ك: همين كتاب، ص ۲۱۶.

۲. رياض العلماء، ج ۴، ص ۳۳۲.

۳. اين كتاب با تحقيق آقای مهدی هوشمند در دست چاپ است.

حسام المشرقی عن الشیخ بهاء الملة والدین العاملی.

فرات بن إبراهیم بن فرات الکوفي شیخ أقدم[1]

محدّث حمید و مفسّر عمید صاحب تفسیر کبیر[2] بر قرآن مجید که اکثر اخبارش در شأن ائمهٔ هدی﵈ است. روایت می‌کند از او، شیخ صدوق به واسطهٔ حسن بن محمد بن سعید الهاشمی، و روایت می‌کند نیز از او حاکم ابوالقاسم الحسکانی در شواهد التنزیل. و علاّمهٔ مجلسی﵀ در بحار از تفسیر فرات بسیار نقل می‌کند و رمز آن را «فر» قرار داده.

فرج الله بن درویش بن محمّد بن حسین الحویزي[3]

شیخ فاضل محقّق شاعر ادیب معاصر «ح مل». صاحب مؤلفات کثیره؛ مانند کتاب رجال، و کتاب بزرگی در کلام مشتمل بر ذکر هفتاد و سه فرقه، و کتاب الغایة فی المنطق و الکلام، و کتاب الصفوة فی الأصول، نظیر زبده، و تذکرة العنوان و آن کتاب عجیبی است بعض الفاظش را به سیاهی نوشته و بعضی را به سرخی، و خوانده می‌شود از جهت طول و از جهت عرض، پس مجموعش یک علم است و هر سطری از سرخی، علمی در نحو و منطق و عروض [است] و وجه تسمیه او به تذکرة العنوان آن است که بعضی از علمای عامه تألیف کرده کتابی که نامیده آن را عنوان الشرف مشتمل بر علوم خمسه: فقه شافعی و علم نحو و تاریخ و عروض و قوافی.

---

۱. برای مزید اطلاع ر.ک: روضات الجنات، ج۵، ص۳۵۳؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن چهارم)، ص۲۱۶؛ اعیان الشیعه، ج۸، ص۳۹۶؛ ریحانة الأدب، ج۵، ص۱۰۴، تاریخ التراث العربی، ب۳، ۱: ۲۸۹؛ الذریعه، ج۴، ص۲۹۸؛ تأسیس الشیعه، ۳۲۲؛ تنقیح المقال، ج۲، ص۳؛ هدیة العارفین، ج۱، ص۸۱۶؛ مقدمهٔ تفسیر او.

۲. تفسیر فرات الکوفی بارها چاپ شده است. اخیراً با تحقیق آقای محمد الکاظم و توسط وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تجدید چاپ شده است.

۳. امل الآمل، ج۲، ص۲۱۵؛ اعیان الشیعه، ج۸، ص۳۹۵؛ روضات الجنات، ج۵، ص۳۵۵؛ ریحانة الأدب، ج۲، ص۹۴؛ الذریعه، ج۲، ص۴۸۷، ج۴، ص۳۰۰، ج۹، ص۸۱۸ و ج۲۲، ص۲۷۶؛ فرهنگ سخنوران، ص۴۳۸؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج۸، ص۵۹؛ الأعلام، ج۵، ص۳۴۱؛ مصفی المقال، ص۳۵۳؛ هدیة العارفین، ج۱، ص۸۱۶.

روزی در مجلس شیخ فرج الله اسم این کتاب برده شد، و تعریف از آن کرده شد. حضّار مجلس بسی تعجب کردند شیخ مذکور این کتاب را تألیف کرد پیش از آن که کتاب عنوان الشرف را ببینند.

فقیر گوید که: کتاب عنوان الشرف کتاب عجیبی است و الحق مؤلفش شرف‌الدین اسماعیل بن ابی‌بکر بن عبدالله الحسنی الیمنی که متولد در سنهٔ ۷۶۵ شده و وفات کرده در سنهٔ ۸۳۷ اِعمال صنعت در آن کرده، و آن کتاب طبع شده، و نسخه‌ای از آن، روزی حقیر شده، و سیوطی هم یک کُرّاس شبیه به عنوان الشرف در یک روز نوشته در مکه معظمه و نامیده آن را به النفحة المسکیة و التحفة المکّیه.

و هم از مؤلفات شیخ فرج الله است شرح تشریح الافلاک، و شرح خلاصة الحساب شیخ بهائی و منظومه‌ای در معانی و بیان، تاریخ کبیری و دیوان شعر کبیر و رساله‌ای در حساب و شاید این رساله همان شرح او بر خلاصه باشد، و غیر ذلك، ومن شعره:

أحسن إلی من قد أساء فعاله ... لو کنت توجس من إسائته العطب

وانظر إلی صنع النخیل فإنّها ... تُرمی الحجارة وهي ترمی بالرطب[1]

و حاصل معنی این دو بیت به فارسی این است:

با تو گویم که چیست غایت حلم ... هرکه زهرت دهد شکر بخشش

کم مباش از درخت سایه فکن ... هر که سنگت زند ثمر بخشش

هر که بخراشدت جگر ز جفا ... همچو کان کریم زر بخشش

فرج الله بن سليمان بن محمّد الجزائري[2]

عالم فاضل فقیه محدّث ثقه عابد زاهد ورع کریم معظم بین الناس مطاع أقواله وأفعاله، وکانت السلاطین یقصدونه ویتبرّکون بدعائه. کذا عن السید المحدّث نعمة الله الجزائری، وقال: رأیته وهو کبیر السن وکنت أتیمّن بدعائه. مات عشر الستین بعد الألف.

---

۱. در روضات الجنات «ترمی باحجار وترمی بالرطب» است و در الطلیعه، ج ۲، ص ۱۰۶ با اندک اختلاف، همین آمده.

۲. اجازهٔ کبیره، ص ۷۱؛ نابغهٔ فقه و حدیث سید نعمت الله جزائری، ص ۱۹۸.

الفضل بن الحسن بن الفضل الطبرسي[۱]

أبوعلی الشیخ الأجل الأقدم السعید، و الحبر الفقیه الفرید، فخر العلماء الأعلام، أمین الملة و الإسلام، ابن الفضل و أبوه و المذعن لفضله اعداؤه و محبوه، مفسر جلیل، عالم کامل نبیل، ثقه جلیل القدر و فقیه عظیم‌الشأن ـ أسکنه الله أعلی غرفات الجنان ـ صاحب کتاب مجمع البیان[۲]، و الوسیط، و الوجیز، و جوامع الجامع[۳] و الآداب الدینیه[۴]، للخزانة المعینیه، و غنیة العابد، و منیة الزاهد، و تاج الموالید، و کنوز النجاح، و عدة السفر، و عمدة الحضر، و النور المبین، و الفائق، و اعلام الوری باعلام الهدی. و این کتاب بر نهج ارشاد شیخ مفید است و نسبت به ارشاد نسبت مثیر الاحزان شیخ ابن نماست با کتاب ملهوف. و در ترجمهٔ سید رضی‌الدین علی بن موسی بن جعفر بن طاووس بیانی کردیم برای رفع استعجاب اتحاد ربیع الشیعه منسوب به سید و اعلام الوری.

و از روایات این شیخ است صحیفة الرضا و قرائت کرده آن را در حرم مطهّر حضرت امام رضاؑ بر شیخ امام سید زاهد ابوالفتح عبدالله بن عبدالکریم بن هوازن القیسری‌ؒ.

---

۱. در مورد این بزرگ مفسر شیعی ر.ک: اتقان المقال، ص۱۰۸؛ امل الآمل، ج ۲، ص۲۱۶؛ روضات الجنات، ج۵، ص۳۵۷؛ اعیان الشیعه، ج۸، ص۳۹۸؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن ششم)، ص۲۱۶؛ الاعلام، ج۵، ص۳۵۲؛ الکنی و الالقاب، ج ۲، ص۴۴۴؛ الذریعه، ج ۱، ص۱۸، ج ۲، ص ۲۴۰، ج۵، ص۲۴۸ و ج ۲۰، ص۲۴؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی، ج۸، ص۱۵۳۴؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج۸، ص۶۶؛ تأسیس الشیعه، ص ۳۴۰؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص۷؛ جامع الرواة، ج ۲، ص۴؛ المقابس، ص۴؛ نقد الرجال، ص۱۶؛ منتهی المقال، ص۲۴۱؛ مجالس المؤمنین، ج ۱، ص۳۷۲؛ کشف الحجب والاستار، ص۲۸۵؛ لؤلؤة البحرین، ص۳۴۶؛ معالم العلماء، ص۱۳۵؛ شهداء الفضیله، ص۴۵؛ ریاض العلماء، ج ۱، ص۴۸؛ هدیة العارفین، ج ۱، ص ۲۸۰؛ طبرسی و مجمع البیان؛ بحارالأنوار، ج ۱۰۲، ص۲۵۹؛ النقض، ص۱۹۴؛ نامهٔ دانشوران، ج ۲، ص۶۶۳؛ بهجة الآمال، ج۶، ص۳۱؛ المستطرفات فی الالقاب و الکنی بروجردی، ص۹۷؛ سفینة البحار، ج ۲، ص۸۰؛ مستدرک الوسائل، ج۳، ص۴۸۷؛ مرآة الکتب، ج ۲، ص۵۸ و ۱۵۰؛ کشف الظنون، ج ۱، ص۱۲۶ و ج ۲، ص۱۶۰۲؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۳، ص۲۸۵؛ ایضاح المکنون، ج ۲، ص۴۳۳؛ مقدمه آثار او از جمله کتاب المؤلف من المختلف بین أئمة السلف که منتخب خلاف است و توسط آقای سید مهدی رجائی تحقیق و توسط بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس چاپ شده است؛ کاوشی در زندگانی علامه فضل بن الحسن طبرسی.

۲و۳و۴. این سه کتاب به فارسی ترجمه شده است.

و روایت می‌کند شیخ ابوعلی مذکور از ابوعلی ابن شیخ طوسی، و عبدالجبار بن علی مقری رازی[۱]. و روایت می‌کند از او جماعتی از علمای اعلام؛ مانند پسرش حسن بن الفضل و ابن شهرآشوب و شیخ منتجب‌الدین و قطب راوندی و سید شرف شاه افطسی و شیخ عبدالله بن جعفر دوریستی و شاذان بن جبرئیل قمی و غیر ایشان. علیهم الرحمة و الرضوان.

گویند که: چون این شیخ جلیل تفسیر مجمع را نوشت کشاف را ندیده بود و بعد از تألیف مجمع که کشاف را ملاحظه کرد او را خوش آمد جوامع[۲] را تألیف نمود و در او جمع نمود لطایف کشاف و فواید مجمع را و شاید تفسیر وسیط او همان جوامع الجامع باشد. و تفسیر وجیز او همان کتاب مسما به الکاف الشاف من کتاب الکشاف باشد.

و در روضات کتاب‌های دیگری نیز به او نسبت داده؛ مثل کتاب معارج السؤل، و اسرار الائمة یا امامه، و مشکاة الأنوار فی الأخبار، و حقائق الامور، و الوافی فی تفسیر القرآن، و العمدة فی أصول‌الدین، و الفرائض و النوافل و الشواهد و الجواهر فی النحو.

وبالجمله: این بزرگوار پدر ابونصر حسن بن فضل صاحب مکارم الاخلاق و جد ابوالفضل علی بن حسن صاحب مشکاة الأنوار فی الأدعیه[۳] است، و سلسلهٔ او از علما بوده‌اند و در سنهٔ ۵۲۳ از مشهد رضوی به سبزوار منتقل شد و در شب سحر سنهٔ ۵۴۸ از سبزوار به دار آخرت منتقل شد. جنازهٔ مقدسش را به ارض اقدس حمل کردند و در مغتسل الرضا﵇ به خاک رفت[۴]، و فعلاً قبر شریفش در قبرستان معروف به «قتلگاه» معروف و مزار است اگر چه بر قبر او بقعه‌ای بنا نکرده‌اند، لکن سنگ مرمر بزرگی بر روی آن قبر شریف فرش کرده‌اند که امتیاز از سایر قبور دارد. و قتلگاه همان موضعی است که در اواخر دولت صفویه در آن‌جا قتل عام شده به اشارهٔ عبدالله خان

---

۱. ر.ک: خاتمهٔ مستدرک، ج۳، ص ۷۰؛ فهرست شیخ منتخب الدین، ص۷۵، ۲۲۰.

۲. چاپ و تحقیق دکتر گرجی بهترین چاپ جوامع است.

۳. مشکاة الأنوار در اخلاق است.

۴. لقد أخذت هذه الفقرة من کتاب المقابس. قال: ونقل أیضاً أن مرقده فی المشهد الشریف موجود معلوم، و أنه دفن فی مقتل الرضا﵇ بطوس (منه﵀).

افغان، چنانکه صاحب روضات گفته.

صاحب ریاض العلماء گفته که: شهرت گرفته بین خاص و عام که شیخ طبرسی سکته کرد به گمان آن که وفات کرده او را دفن کردند. در قبر به هوش آمد راه بیرون شدن را بر خود مسدود دید در آن حال نذر کرد که اگر حق تعالی او را خلاص بفرماید از آن بلیه، کتابی تألیف کند در تفسیر قرآن. پس اتفاق افتاد که یکی از گورکنان به قصد دزدیدن کفن شیخ، قبر شیخ را نبش کرد و چون خواست کفن از تنش بیرون کند که ناگاه شیخ دست او را گرفت نبّاش را ترس شدیدی عارض شد. شیخ شروع کرد با او تکلّم کردن، وحشت او زیادتر شد. شیخ فرمود: مترس من زنده‌ام و سکته کرده بودم الحال به هوش آمدم و چون شیخ قادر بر راه رفتن نبود از کثرت ضعف، فرمود: مرا به دوش‌گیر به خانه ببر. پس نباش او را به خانه برد. شیخ او را خلعت پوشانید و مال جزیلی به او مرحمت کرد. نباش توبه نمود بر دست شیخ و آن کار قبیح را ترک نمود به برکت شیخ، پس آن جناب شروع کرد به تألیف مجمع البیان به جهت وفای به نذر خویش و خداوند او را توفیق اتمام داد. انتهی[۱].

شیخ محدّث ما فرموده که: با این شهرت که ایشان فرمودند من این حکایت را در کتاب احدی قبل از صاحب ریاض نیافتم و بعضی نسبت می‌دهند آن را به عالم جلیل ملافتح‌الله کاشانی، صاحب تفسیر منهج الصادقین و خلاصهٔ آن و شرح نهج، که در سنهٔ ۹۸۸ وفات کرده ـ والله العالم، انتهی[۲].

وبالجمله: محامد امین‌الدین الطبرسی أكثر من أن يكتب، و مقالته في الرضاع معروفة[۳]، وهي قوله بعدم اعتبار اتحاد الفحل في نشر الحرمة وكذا قوله، بأنّ المعاصي كلها كبيرة وإنما يكون اتصافها بالصغيرة بالنسبة إلى ما هو أكبر[۴].

---

۱. ریاض العلماء، ج ۴، ص ۳۵۷.

۲. خاتمهٔ مستدرک، ج ۳، ص ۷۰. این کلام مرحوم حاجی نوری حکایت از نوعی تردید در صحّت داستان دارد. راستی اگر این داستان واقعیت داشت در مقدمهٔ تفسیر به آن اشاره می‌شد و به آن فخر می‌فروخت!

۳. ر.ک: مسالك، ج ۱، کتاب النکاح، مبحث دفاع؛ ضوابط الرضاع، ضمیمهٔ رضاعیات و خراجیات، ص ۳۰؛ الحدائق، ج ۶، ص ۷۶؛ مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۷ ـ ۲۸، چاپ اسلامیه؛ جوامع الجامع، چاپ اسلامیه، ص ۲۴۷.

۴. از بحث رضاع او استفاده می‌شود که ایشان فقیه نیز بوده است. ر.ک: اللمعة الدمشقیه، ج ۷، ص ۳۵۲.

ثمّ اعلم أنّ هذا الطبرسي غير أحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي صاحب كتاب الاحتجاج، و إن كان قد يشتبه الأمر في ذلك على بعض من لا اطلاع له على هذا العلم.

والطبرستان، المازندران[1] وقد توجد النسبة إليها الطبرى أيضاً على غير القياس بخلاف الطبرانى فإنه نسبة إلى طبرية قصبة بالأردن من بلاد الشام.

فضل الله الشهيد[2]

شیخ ما محدّث نوری ـ نوّر الله مرقده ـ در «خک» فرموده که: او از نیکان علمای دولت سلطان شاه طهماسب صفوی و از صلحا و اتقیا ایشان بوده ساکن بود به مشهد رضاؑ و از برای او وظایفی بود از اوقات حضرت شریفه و بود او در نهایت ورع و تقوا، و امامت می‌کرد در مسجد جامع مشهد مقدس و خلق بسیار به او اقتدا می‌کردند. در فتنهٔ اوزبکیه[3] که غلبه جستند بر آن بلاد، آن شیخ جلیل با سایر اهل آن روضهٔ منوره به درجهٔ شهادت رسیدند و این در اوایل سلطنت شاه عباس ماضیؒ بود.

قلت: وكان له سميّ[4] فی علماء زماننا ختم له بالشهادة بأن صلب وقتل في الثالث عشر

---

۱. ر.ک: مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۵، و ج ۳، ص ۳۸، چاپ اسلامیه؛ جوامع الجامع، ص ۲۵۲، (چاپ اسلامیه).

۲. در ۹۹۷ه‍. ق. که شرح آن در تواریخ عهد صفوی، مانند تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۳۹۸۰ ـ ۲۷۶، آمده است.

۳. اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۴۰۷؛ ریحانة الادب، ج ۶، ص ۲۶۲؛ مکارم الآثار، ج ۵، ص ۱۶۰۵؛ الذریعه، ج ۴، ص ۴۲، ج ۱۲، ص ۲۴۸ و ج ۲۱، ص ۴۱؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۸، ص ۷۴؛ لغت‌نامه دهخدا، «نوری»، ص ۸۷۹؛ رجال بامداد، ج ۳، ص ۹۶؛ یادداشتهای قزوینی، ص ۱۵۰۴.

۴. این بزرگوار مرحوم حجة الاسلام حاج شیخ فضل الله نوری ـ نورالله مرقده ـ است که به تحریک اجنبیان شهید شد و قبر نازنینش در صحن مطهّر حضرت معصومهؑ است.
مرحوم آقا سید احمد رضوی مشهور به ادیب پیشاوری متوفّا در سنه ۱۴۴۹ در رثای مرحوم حجة الاسلام آقای حاج شیخ فضل الله نوری ـ نورالله مرقده ـ چنین می‌گوید:

لازال من فضل الإله وَجُودِه ... جود يَفيضُ على ثَراكَ هُمُولا
روّى عظامك وابل من سيبه ... يعتاد لحدك بكرة وأصيلا
←

من شهر الله الحرام الفرد في سنة «غشكز» المطابق لاسمه منضماً بوصفه الشهيد، ولقد عظمت مصيبة في قلوب المؤمنين، و لكن ليست المصيبة في قتل من استشهد ذابّاً عن دينه مطيعاً لربه ناهجاً سبيل أباة الضيم ذوى النفوس الآبية والمعرضين عن الدنية، وإنما المصيبة فيمن قلّت بصيرته وخمل ذكره بعد موته.

إن يقتلوك فإنّ قتلك لم يكن ... عاراً عليك وبعض قتل عار

← تكلم عظام كدن أن يأخذن من ... جوّ إلى عرش الإله سبيلا
همت عظامك أن تشايع روحها ... يوم الزماع إلى الجنان رحيلا
فتصعدت معه قليلا ثم ما ... وجدت لسنة ريها تبديلا
فالروح ترقى و العظام تنزّلت ... كالآية اليوحى بها تنزيلا
آمنت إذا حادوا بربّ «محمد» ... و صبرت في ذات الإله جميلا
فعل اللذين بربّ «موسى» آمنوا ... و رأوا تمتّع ذي الحياة قليلا
رفضوا الحياة وآثروا منها الردى ... وعلوا جذوعا بسقاً ونخيلا
والفعل يبغى في الزّمان حديثه ... إن أذهب الدهر الغشوم فعولا
ورأيتَ «فضل الله» دين محمد ... وَسواهُ زَندقَةَ الغُواةِ فُضُولا
خَنقُوك لا خَنقاً عليك وإنّما ... خنقوك كيما يخنقُوا التّهليلا
مسكت بالدين القويم ولم يمل ... بك زيعة كالمارقين مميلا
وأظل يوم الابتلاء فلم تكن ... في الدين منهماً ولا مدخولا
كالمشرفي مجرّداً عن غمده ... يهتز في ايدي الكماة صقيلا
فلو أنهم فلقوا به رضوى لما ... وجدوا عليه نبوّة وفلولا
ما كان فى حكم القضاء مدلها ... منك الفؤاد ولا اللسان كليلا
ثبت الخطاب وللحتوف هزاهز ... حوليك مائلة إليك مثولا
هل ينفع البر الشفي بيانه ... في معشر نطقوا السفاهة قيلا
ذو مرّة لم تضطرب أحشاؤه ... والموت ينسج مبرماً وسحيلا
ايقنت أنّ نكالهم بك نازل ... فشربت صاب مصابهم معسولا
و كذاك من كان الإله معاذه ... والحقّ معتصماً له ووكيلا
صلى الإله عليك من متصلّب ... مستخشع صعب القياد ذلولا

علی ابن المؤلف﵀

شاعر بزرگ و زبردست ادیب پیشاوری فرزند سیدشهاب‌الدین (معروف به سید شاه بابا) در حدود سال ۱۲۶۰ هـ. ق. در کشور هندوستان به دنیا آمد و در سال ۱۳۰۰ هـ. ق. به تهران آمد و تا سال ۱۳۴۹ در آن شهر بود. و دیوان اشعار او به چاپ رسیده است. رثائیه با ۲۳ بیت در شهداء الفضیله، ص۳۵۸ـ۳۵۹ و دیوان ادیب، ص ۱۹۰ـ۱۹۱ ر.ک؛ از صبا تا نیما، ج ۲، ص ۳۱۷ مقدمه دیوان او که با حواشی، تعلیقات و مقدمه علی عبدالرسولی در تهران چاپ شده است. و آقای علی ابوالحسنی (منذر) کتابی بس ارزنده درباره او و اشعارش تحت عنوان «آینه‌دار طلعت یار» نوشته که آخری در سال ۱۳۷۳ در نشر بنیاد (متعلق به بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی) چاپ شده است. و نیز ر.ک: شهیدان دانش.

فضل الله بن عليّ بن عبيد الله بن محمّد بن عبيدالله بن محمّد بن أبي‌الفضل[1] عبيد الله بن الحسن بن علي بن محمّد السليق بن الحسن بن جعفر بن الحسن بن المثنّى الحسن المجتبى عليه السلام

نسب كأن عليه من شمس الضحى نوراً ومن فلق الصباح عموداً

هو السّيد الإمام ضياءالدين الرّاوندى، أبوالرّضا العالم العليم والطود الأشم والبحر الخضم، معدن العلم ومحتده ومصدر الفضل وموردہ، علّامة زمانهٖ وعميد أقرانه، فريد دهره وأستاذ أئمة عصره، جمع مع علوّ النسب كمال الفضل والحسب ـ أعلى الله تعالى رتبته في حظائر القدس، وبوّأه مع آبائه في أعالى الفردوس ـ. له مصنفات فائقة نافعة كضوء الشهاب في شرح الشهاب، والأربعين في الأحاديث، ونظم العروض للقلب المروض، والحماسة، والموجز الكافي في علم العروض والقوافي وشرح على الرسالة الذهبية سماه ترجمة العلوى للطلب الرضوى، والتفسير، وكتاب النوادر، وكتاب ادعية السر و غير ذلك وأدعية السر راكفعمى بتمامها در بلد الأمين ذكر فرموده[2]، و ضوء الشهاب شرح اوست بر كتاب شهاب قاضى ابوعبدالله محمدبن سلامة القضاعى المغربى. و آن متضمن است كلمات حكميه نبويه ـ صلوات الله عليه وآله ـ را. و آن كتاب را جماعتى از علما شرح كرده‌اند و در ترجمهٔ ابوالفتوح حسين بن على رازى دانستى كه از براى او نيز شرحى است بر آن كتاب و سيد مذكور در ضوء الشهاب قضيه‌اى در شرح قول

---

۱. درباره این دانشمندان قرن ششم هجری ر.ک: جامع الرواة، ج ۲، ص ۹؛ بحارالأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۵۸؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۲۱۷؛ روضات الجنات، ج ۵، ص ۳۶۵؛ طبقات اعلام الشيعه، (قرن ششم)، ص ۲۱۷؛ اعيان الشيعه، ج ۸، ص ۴۰۱؛ ريحانة الادب، ج ۴، ص ۹؛ الكنى و الالقاب، ج ۲، ص ۴۳۵؛ الذريعه، ج ۹، ص ۳۵۲، ج ۱۴، ص ۱۴۳، ج ۱۵، ص ۱۲۰ و ج ۲۴، ص ۳۲۷؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی، ج ۸، ص ۱۵۳۴؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ۸، ص ۷۵؛ لغت‌نامه دهخدا، «ابوالرضا»، ص ۴۵۹؛ الانساب، ج ۹، ص ۱۸۱؛ تنقيح المقال، ج ۲، ص ۱۳؛ الدرجات الرفيعه، ص ۵۰۶؛ مجالس المؤمنين، ج ۱، ص ۵۲۶؛ رياض العلماء، ج ۴، ص ۳۶۴؛ مستدرك الوسائل، ج ۳، ص ۴۹۳؛ خاتمة مستدرك، چاپ جديد، ج ۱، ص ۱۷۳ و ج ۳، ص ۱۰۸؛ تأسيس الشيعه، ص ۱۸۱؛ هدية العارفين، ج ۱، ص ۱۲۱؛ الغدير، ج ۴، ص ۱۸۶؛ هدية الأحباب، ص ۱۹۰؛ الثقات العيون، ص ۲۱۷؛ خصائص الائمه عليهم السلام مقدمه دكتر محمد هادى امينى؛ لمعة النور والضياء از آيت الله نجفى مرعشى.

۲. الذريعه، ج ۱، ص ۳۹۷.

رسول خدا ﷺ: «كادَ الحَسَدُ أنْ يَغْلِبَ الْقَدَرَ» نقل كرده كه، علامهٔ مجلسی ﷺ آن را در پانزدهم بحارالأنوار، و شیخ ما در «خک» صفحهٔ ۴۹۴ آن را نقل كرده.

و این سید بزرگوار صاحب مقامات عالیه و درجات سامیه است و از اساتید ابن شهرآشوب و شیخ محمد بن الحسن الطوسی والد جناب خواجه نصیرالدین است. و اولاد و احفاد و اسباط او تمامی علما و اتقیا و از جملهٔ ایشان است: السید أبوالمحاسن أحمد بن فضل‌الله سید عالم فاضل قاضی كاشان[۱]. و دیگر السید عزالدین أبوالحسن علی بن ضیاءالدین أبی‌الرضا فضل الله.

قال شیخنا في «خك» نقلاً عن «فه»: هو شبل ذلك الأسد و سالك نهجه الأسدّ، والعلم بن العلم ومن يشابه أبه فما ظلم. كان سيداً عالماً فاضلاً فقيهاً ثقة أديباً شاعراً ألّف وصنّف وقرّط بفوائده الأسماع وشنّف، ونظم ونثر، وحمد منه العين والأثر، فوائده في فنون العلم صنوف وفرائده في آذان الدهر شنوف[۲].

ومن تصانيفه تفسير كلام الله المجيد، لم يتمّه. والطراز المذهب في إبراز المذهب، ومجمع اللطائف ومنبع الطرائف، وكتاب غمام الغموم، وكتاب مزن الخزن وكتاب نثر اللآلي لفخر المعالي، وكتاب الحسيب النسيب للحسيب النسيب، وهو ألف بيت في الغزل و التشبيب[۳]. وكتاب غنية المتغني ومنية المتمني، ومن نظمه الباهر المزري بعقود الجواهر[۴] ثم ساق جملة من أشعاره. انتهى.

قلت: وللسيد ضياءالدين صاحب الترجمة مشايخ كثيرة من الأجلاء[۵]، منهم: الإمام الشهيد أبوالمحاسن عبدالواحد بن إسماعيل الرُويانی، والسيد أبوالبركات محمد بن إسماعيل الحسيني المشهدي، وأبوتراب المرتضى وأبوحرب المنتهى ابنا السيد الداعي الحسينی والسيد علي بن أبي‌طالب الحسني، والشيخ البارع الحسين بن محمد بن

---

۱. تاریخ وفات او ۵۵۰ هـ. ق. ثبت شده است.

۲. در صفحه ۲۶۲ همین کتاب، شرح حال مختصر او آمده است.

۳. این اثر را به نام ابوالقاسم یحیی حسینی (=امامزاده یحیی) که توسط خوارزمشاه به شهادت رسیده، نامگذاری کرده است.

۴. الدرجات الرفیعه، ص ۵۱۱.

۵. ر.ک: ایضاً: مقدمة النوادر، ص ۱۸ ـ ۲۴.

عبدالوهّاب البغدادي وعلي ومحمد ابنا علي بن عبدالصمد و أبوعبيدالله جعفر بن محمد الدوريستي والسيد أبوالصمصام ذوالفقار، إلى غير ذلك من الأجلاء الكبار. عليهم رضوان الله الملك الغفّار.

وقال السّمعاني في كتاب الأنساب [١] ما معناه: إنّي لما وصلتُ إلى كاشان قصدت زيارة السّيد أبي الرّضا المذكور، فلما انتهيت إلى داره، وقفت على الباب هنيئة أنتظر خروجه، فرأيت مكتوباً على طراز الباب هذه الآية المشعرة بطهارته و تقواه: ﴿إنّما يُريدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أهلَ البيتِ ويُطَهّركم تطهيراً﴾ [٢] فلما اجتمعت به، رأيت منه فوق ما كنت أسمعه عنه، وسمعت منه جملة من الأحاديث، وكتبت عنه مقاطيع من شعره، ومن جملة أشعاره الّتي كتبها لي بخطّه الشّريف هذه الأبيات:

هل لكَ يا مَغرور من زاجر ... أو حاجزٍ عن جهلِكَ الغامرِ [٣]
أمسِ تَقَضّى وغداً لم يجئ ... واليوم يمضى لَمحةَ الباصِرِ
فذلِكَ العُمرُ كذا ينقضى [٤] ... ما أشبهَ الماضى بالغابر [٥]

فيض الله بن عبدالقاهر الحسيني التفرشي الغروي [٦]

سيد محدّث متكلم صالح عابد جليل القدر فاضل فقيه ثقه عظيم القدر حسن الخلق لين العريكة، جمع شده بود در او صفات صلحا و علما و اتقيا. ولادتش در تفرش واقع شده و تحصيلش در مشهد رضوي ﷺ و توطنش در ارض اقدس غرى، و از مصنّفات اوست: كتابي در اصول و شرح اثنى عشريهٔ صاحب معالم موسوم به

---

١. الانساب، ص ٤٣٧.
٢. احزاب (٣٣) آيه ٣٣.
٣. در روضات الجنات «تنجو بِهِ من جهلك الغامر» و در بعض منابع: «فترعوي عن جهلك الغامر» است.
٤. در روضات الجنات «فذلك العُمر قضى ما انقضى» است.
٥. خاتمهٔ مستدرك، ج ١، ص ١٧٣ به نقل از انساب سمعاني و الانساب، ج ٤، ص ٤٢٧.
٦. در ترجمه فقيه متتبع، عالم بافضيلت تفرشي ر.ك: امل الآمل، ج ٢، ص ٢١٨؛ روضات الجنات، ج ٥، ص ٣٦٨؛ اعيان الشيعه، ج ٨، ص ٤٣٢؛ ريحانة الادب، ج ١، ص ٣٤٠؛ الذريعه، ج ١، ص ٤٢٤، ج ٢، ص ٤٣٩، ج ١٣، ص ٦٠ و ج ١٤، ص ٧٠؛ معجم المؤلفين العراقيين، ج ٨، ص ٨٥؛ نقد الرجال، ص ٢٦٩؛ هدية العارفين، ج ١، ص ٨٢٣؛ رياض العلماء، ج ٣، ص ٦٥٠؛ مصفى المقال، ص ١٧٣، ٣٦٥؛ معجم رجال الفكر و الادب، ص ٩٢؛ مستدرك الوسائل، ج ٣، ص ٤٠٩؛ تنقيح المقال، ج ٢، ص ٣١٤.

انوار القمریة، و حاشیه بر مختلف. روایت می‌کند از شیخ محمد صاحب معالم، و روایت می‌کند از او امیر شرف‌الدین علی الشولستانی. و در ترجمهٔ مولانا احمد اردبیلی دانستی که سید مذکور از خواصّ شاگردان آن جناب بوده، و صاحب روضات گفته که: استفاده می‌شود از بعض مصنفات سید نعمت‌الله جزائری آن که سید مذکور کتابی در رجال شیعه نوشته شبیه کتاب رجال امیر مصطفی، هم ولایتی او.[1] انتهی.

وحقیر چنان گمان می‌کنم که، حواشی بر آیات الاحکام مولانا احمد اردبیلی که آخرش فیض رقم شده از این سید باشد.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

---

۱. روضات الجنات، ج۵، ص۳۶۸.

باب القاف

قاسم بن عباد عزالدين[1]

سيد فاضل ثقه صاحب نظم و نثر ـ «م».

القاسم، الكاظمي المولد، النجفي المسكن والمدفن[2]

شيخ عالم عابد فاضل زاهد معاصر «ح مل»، صاحب مقامات عاليات و كرامات باهرات، و صاحب شرح استبصار[3] و جامع الأحاديث و أقوال الفقهاء است. و اين شيخ در نجف اشرف مجاور بود و سبب مجاورتش را فرزند جليل آن جناب شيخ ابراهيم ـ رضوان الله عليه ـ در ظهر كتاب مزار جامع ابواب استبصار والد مرحوم خويش نقل كرده، فرموده: شنيدم از او چند دفعه كه مى‌فرمود: كيفيت مجاورت من سيد الوصيين عليه السلام را چنان بود كه به دّينى مبتلا شدم كه براى او چاره‌اى نديدم و

---

۱. بحار الأنوار، ص ۱۰۲، ص ۲۶۱، (فهرست منتجب‌الدين)؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۲۱۹.

۲. دربارهٔ ترجمه فقيه محدّث ثقه قاسم كاظمى ر.ك: اعيان الشيعه، ج ۸، ص ۴۴۵؛ ريحانة الادب، ج ۷، ص ۳۹۰؛ الذريعه، ج ۲، ص ۱۷، ج ۵، ص ۳۹ و ج ۶، ص ۱۸۳؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۲۱۹؛ جامع الرواة؛ رياض العلماء، ج ۴، ص ۳۹۸.

۳. و اين احقر در ارض اقدس يک قطعه از كتاب شرح استبصار آن جناب را زيارت كردم كه مشتمل بر كتاب وصيت و فرائض، و مبسوط و مفصل بود و جمع كرده بود احاديث و اقوال را، و در آخر كتاب وصيت نوشته بود: وقد تمّ كتاب الوصايا بحمد الله و توفيقه من كتاب اسرار العلماء ويتلوه كتاب «الفرائض» ـ انشاء الله تعالى ـ من الاستبصار وبالله التوفيق. و حرر ذلك في يوم الثلاثاء، العشرين من شهر ذي‌القعدة الحرام من سنة سبع وتسعين وألف بإملاء جامعه القاسم بن محمد الكاظمى اللائذ العائذ بحامي النجف الأشرف، والحمدلله أوّلاً وآخراً و صلّى الله على محمّد وآله (منه عفى الله عنه).

ترسیدم که مشغول الذمه بمانم و از دست ظلمه پاره‌ای هموم به من رسید، پس عزم کردم مسافرت به سمت دیار عجم پس خواستم تجدید عهد کنم با جناب امیرالمؤمنین علیه السلام چون به نجف اشرف رسیدم در آن شبی که فردای آن را عزم سفر داشتم آمدم به جهت بوسیدن عتبهٔ مقدسه پس با قلب حزین با امام خطاب کردم و عرض کردم یا امیرالمؤمنین: من عزم کردم مسافرت به سوی عجم و از وارد شدن بر خان و وزیر و بزرگ چاره ندارم و اگر لسان مقال من از ایشان سؤال نکند لسان حالم فریاد می‌کند بر حال من، و اگر لسان مقام ایشان با من تکلّم نکند، اما لسان حالشان با من سخن می‌گوید که تو واگذاشتی چنگ زدن به دامان ائمهٔ معصومین علیهم السلام را و متمسک شدی به دامان ما. آن گاه رفتم خوابیدم که سحر رحلت کنم، چون به خواب رفتم مردی را دیدم که بر من صیحه می‌زند و در او بود آثار عظمت و بزرگی و صلاح، و اسمش حاجی علی بود که با من او را لطف بسیار بود و رفاقت نیکویی داشت. دیدم که غضبناک بر من نظر می‌کند و چشمش مشتعل است بر من؛ چون [او را بدان‌گونه] دیدم شکستگی خاطرم زیادتر شد، و گفتم: ای حاجی علی، چنین غضبی از تو معهود نبود به این سختی و شدت، در این حال ندای عظیمی از منار آمد که گوینده‌ای می‌گوید: ای غافل، این [نجف اشرف] موضعی است که پادشاهان عتبهٔ آن را می‌بوسند و تو قصد داری که از او رحلت کنی؟! پس بیدار شدم و عزم کردم بر توطّن و فرستادم عیالم را آوردند و سال منقضی نشد که دینم ادا و عیشم به رفاهیت شد و پیوسته از آن جناب لطف و مرحمت می‌بینم.

صاحب ریاض العلماء فرموده که: در نجف اشرف به خدمت این شیخ رسیدم و از رخسارش نور ساطع بود و او مصداق قول خدا بود که: ﴿**سیماهم فی وجوههم من أثر السجود**[1]﴾ وبعد از هزار و صد مرحوم شد[2].

فقیر گوید که: این حکایت به نحو دیگر نیز نقل شده: عالم فاضل ألمعی سید شمس الدین رضوی، سرکشیک روضهٔ رضویه در عهد صفویه در کتاب حبل المتین

---

۱. فتح (۴۸) آیه ۲۹.

۲. ریاض العلماء، ج ۴، ص ۳۹۸.

نقل کرده از شیخ محمدقاسم مذکور که: قرض بسیاری پیدا کردم، پس عزم نمودم که به سمت عجم روم. پس داخل روضهٔ منوّره شدم و زیارت وداع کردم که صبح بیرون روم. پس شب در خواب دیدم که شخصی در بالای مناره‌ای ـ که مؤذن در آن‌جا اذان می‌گوید ـ ندا می‌کند که: آیا نمی‌دانی که علی﵇ امیرالمؤمنین و سلطان سلاطین است؟ چون صبح شد فسخ عزیمت کردم پس به زودی قرضم ادا شد و حال سی سال است که در نجفم و به احدی محتاج نشدم.

فقیر گوید که: امر چنین است، و در این نحو مطالب، محتاج به نقل حکایات گذشتگان نیست؛ چه مراحم و الطاف عترت طاهره و سادات دنیا و آخرت، ائمهٔ ما ـ صلوات الله علیهم ـ بر مجاوران و زائران، از کشف هموم و رفع غموم و ادای دیون و شفای امراض و دفع دشمنان و قضای حوایج و امثال ذلك، به نحوی است که هر کس آنچه را که خود در حقّ خود دیده جمع نماید کتابی می‌شود و در هر عصری هزارها از آن می‌توان جمع کرد و هرکس خیال می‌کند که این مراحم نسبت به حال او تنها شده، و چنین نیست، بلکه با کافهٔ شیعیان و موالیان خود چنین می‌باشند:

چنان مهربانیش با هر تن است　　که هر بنده گوید خدای من است

و این احقر در ایام مجاورتم در ارض مقدسه، چندان الطاف و عنایات از آن بزرگوار دیدم که ممکنم نیست نقل آن.

سفینهٔ دلم از مدح شاه پر گهر است　　گواه حال بدین علم، عالم العلّام

البته مولای ما علی﵇ چنان است که آن منادی در بالای مناره گفته: امیرالمؤمنین و سلطان سلاطین است.

و از داوود بن سلیمان نقل است که: پیرمرد بزرگواری را دیدم که سوار بر استری است و مردم در اطراف او جمع شده‌اند پرسیدم: کیست این مرد؟ گفتند: شاهنشاه عرب است. این علی بن ابی طالب﵇ است.

قلت: و یناسب في هذا المقام قول من قال في حقّه﵇:

تَطوفُ مُلوكُ الأرضِ حَوْلَ جنابِه　　وتسعىٰ لِكَيْ تَحْظىٰ بِلَثْمِ تُرابِه

فكانَ كَبَيْتِ الله بيتٌ علا به　　(تَزَاحَم تيجانُ المُلوك ببابِه

ويَكْثُرُ عِنْدَ الاِسْتِلامِ ازْدِحامُها)

أتاه ملوك الأرض طوعاً وأمّلَتْ مليكاً سَحابُ الفضلِ منهُ تَهلّلَتْ
ومهما دَنَتْ زادتْ خُضوعاً به عَلَتْ (إذا ما رأته من بعيدٍ تَرَجّلَتْ
وإنْ هِيَ لم تَفْعَلْ تَرَجَّلَ هامُها)[۱]

ولنعم ما قال الشيخ الأُزري ـ قدّس الله روحه:

أيّها الراكب المجدّ رويداً بقلوب تقلّبت في جواها
إن تراءت أرض الغريّين فاخضع واخلع النعل دون وادي طواها
فتواضع فثَمّ دارة قدس تتمنّى الأفلاك[۲] لثم ثراها
قل له والدموع سفح عقيق والحشا تصطلي بنار غضاها:
يا بن عمّ النبيّ أنت يد الله الّتي عمّ كلّ شيء نداها
أنت قرآنه القديم[۳] وأوصا فك آياته الّتي أوحاها
ليت عيناً بغير روضك ترعى قذيت واستمرّ فيها قذاها
أنت بعد النّبيّ خير البرايا والسماء خير ما بها قمراها
لك ذات كذاته حيث لولا أنّها[۴] مثلها لما آخاه
قد تراضعتما بثدي[۵] وصال كان من جوهر التجلي غذاها
لك نفس من معدن اللطف صيغت جعل الله كلّ نفس فداها[۶]

جامع این کتاب، عباس قمی، کلب آستان شاه ولایت علی بن أبی طالب﵇ گوید: «سری البرقُ من نجدٍ فجدّد تِذکاری»[۷]، همانا تا من خود را شناخته‌ام جبههٔ خود را بر این آستان ملایک پاسبان سوده‌ام، و گوشت و خون خود را به مراحم و ألطاف این خانوادهٔ عصمت و طهارت پرورده‌ام، لاجرم در مقام مدایح ایشان خودداری نتوانم،

---

۱. از علّامه طباطبائی سید بحر العلوم﵀ است.
۲. مؤلّف در رساله قرة الباصرة في تواريخ الحجج الطاهرة «الاملاك» آورده است.
۳. در همان «المجيد» است.
۴. در همان «لا انّها» است.
۵. در همان «بثديي» است.
۶. از قصیدهٔ هائیه ازری است.
۷. از قصیده شیخ بهائی در مدح مهدی موعود﵇ است.

پس اگر چه این کتاب در بیان احوال علمای اطیاب است، و مناسبتش با نقل فضایل کم است، لکن مراعات این مطلب را در این مقام لازم ندانم.

من خود چه کسم که در شماری باشم — یا در صف اهل دل سواری باشم
مقصود همین است که در شأن علی — گویم سخنی چند و به کاری باشم

و أقول ـ متمثّلاً عند الشوق إلى تقبيل عتبتهم، متوجهاً إلى شطر كعبتهم ـ:

ما إن تقاعد جسمي عن لقاكم — إلّا وقلبي إليكم شيق عجل
وكيف يقعد مشتاق يحرّكه — إليكم الباعثان الشوق والأمل
وإن نهضت فما لي غيركم وطر — وكيف ذاك ومالي عنكم بدل
وكم تعرّض بي الأقوال قبلكم — يستأذنون على قلبي فما وصلوا

فعلى هذا. چون رشتهٔ کلام بدین جا منتهی شد دوست می‌دارم که سه چهار حکایت از مراحم خاصهٔ ایشان به مجاورین و به کسانی که التجا به ایشان برده‌اند ذکر کنم و رجای واثق و امید صادق که این مقصّر درگاه و مجرم نامه سیاه را دستگیری نمایند و در دنیا و آخرت از جوار خودشان مرا بیرون ننمایند، الحمد لله الّذی جعلني من المتمسّكين بولايتهم.

اول: از جماعتی از صلحای علمای نجف اشرف نقل شده که، کسی در خواب دید که از هر قبری که در بلدهٔ طیبه نجف اشرف است چه در شهر و چه در بیرون شهر، ریسمانی کشیده شده به قبهٔ مطهّرهٔ حضرت حبل الله المتین امیرالمؤمنین﵇ پس این اشعار را انشاد کرد:

إذا مِتُّ فَادفِنّي إلىٰ جَنْبِ حَيْدَرٍ — أبي شبّرٍ أُكْرَمُ به وَشُبَيْرٍ
فَلَسْتُ أَخافُ النّارَ عِنْدَ جَوارِهِ — ولا أَتّقي مِنْ مُنْكِرٍ ونكيرِ
فَعارٌ عَلىٰ حامِي الحِمىٰ وهُوَ في الحمى — إذا ضَلَّ في الْبيداءِ عِقالُ بَعيرِ

ولنعم ما قيل:

از گرمی آفتاب محشر غم نیست — تاسایهٔ مرتضی علی بر سر ماست

دوم: از استاد اکبر بهبهانی﵀ نقل است که: در خواب دیدم حضرت

ابوعبدالله الحسین﵇ را پس گفتم: ای سید و مولای من، آیا سؤال می‌کنند از کسی که دفن شده در جوار شما؟ فرمود: کدام مَلک است که او را آن جرأت باشد که از او سؤال کند.

سوم: علاّمهٔ مجلسی﵀ در مجلد ۲۲ بحار نقل فرموده که: خبر داد مرا جماعتی از ثقات که در وقت محاصرهٔ روم، نجف اشرف را در سنهٔ ۱۰۳۴ و بستن اهل نجف دروازه‌ها را و مدافعهٔ آنها با کمی عدد و تهیه و کثرت دشمن و استعداد ایشان، مدت‌ها طول کشید و ظفر نیافتند و گلولهٔ توپ و تفنگ بر آنها مثل باران می‌ریختند و بر یکی از آنها برنمی‌خورد حتی آن که اطفال در کوچه‌ها منتظر بودند که کی گلوله می‌افتد که با او بازی کنند، بلکه روزی دختری دست خود را بالا کرده بود به جهت حاجتی پس گلوله آمد و از آستین او داخل شد و از پیراهنش بیرون رفت و آسیبی به او نرسید و بعضی از صلحا شبی حضرت امیرالمؤمنین﵇ را در خواب دید که در دستش سیاهی بود پس از سبب آن پرسید فرمود: از بس که گلوله را از شما برگرداندم.

چهارم: از کتاب حبل المتین نقل است که میر معین‌الدین اشرف که یکی از صلحای خدام روضهٔ رضویه ـ سلام الله علی ساکنها ـ است نقل کرده که، در خواب دیدم که در دارالحفاظ یا در کشیک‌خانهٔ مبارکه هستم و بیرون آمدم از روضهٔ متبرکه به جهت تجدید وضو، پس چون رسیدم به صفهٔ میر علی شیر دیدم جماعت بسیاری را که داخل در صحن مطهّر شدند و در جلو آنها شخص نورانی خوش صورت عظیم‌الشأنی بود و در دست جماعتی از آن اشخاص که پشت سراو بودند کلنگ‌ها بود پس همین که به وسط صحن مقدس رسیدند آن شخص که در جلو آن جماعت بود به آنها فرمود که، بشکافید این قبر را و بیرون بیاورید این خبیث را و اشاره فرمود به قبر مخصوصی. پس چون شروع کردند به کندن قبر. من از شخصی پرسیدم که، این شخص بزرگوار که امر می‌فرماید کیست؟ گفت: امیرالمؤمنین﵇ است. پس در این حال دیدم که امام هشتم امام رضا﵇ از روضهٔ مبارکه بیرون آمد و خدمت امیرالمؤمنین رسید و سلام کرد. آن حضرت ردّ سلام کرد. پس حضرت رضا﵇ عرض کرد که، ای جداه، از شما مسألت و خواهش می‌کنم که عفو بفرمایید از این

شخصی که مدفون است در این‌جا و ببخشید به من تقصیر او را. فرمود که، می‌دانی این فاسق فاجر شرب خمر می‌کرده؟ عرض کرد: بلی، لکن وصیت کرد در وقت مرگ خویش، که او را در جوار من دفن کنند پس ما امیدواریم از شما که عفو بفرمایید از او. فرمود: به تو بخشیدم تقصیرات او را. پس تشریف برد آن حضرت و من از وحشت بیدار شدم و بیدار کردم بعض خدام آستانهٔ مبارکه را و آمدیم به همان موضع که در خواب دیدم دیدیم که قبر تازه‌ای است و بیرون ریخته شده است قدری از خاک آن پس پرسیدم که، صاحب این قبر کیست؟ گفتند: مردی از اتراک است که دیروز در این‌جا دفن شده است.

پنجم: شیخ مرحوم﵀ در دار السلام از کتاب عیون الذکاء نقل کرده که، دو برادر بودند یکی از طلاب علم و دیگر از اجزای دولت. پس آن برادر که عالم بود قصد کرد تشرّف به زیارت حضرت امام رضا﵇ را، آمد در خانهٔ برادر خود تا با او وداع کند. اتفاقاً برادرش در خانه نبود با اهل و عیال او وداع کرد و به خراسان حرکت نمود. چون برادرش به خانه آمد و از حرکت برادر به خراسان مطلع شد سوار بر اسب خود شد و به جهت دیدن برادر حرکت کرد و بیرون آمد تا به برادر رسید و با او وداع کرد، چون خواست مراجعت نماید با خود فکر کرد و گفت که: برادرم قصد زیارت دارد و من نیز خوب است خود را از این فیض محروم ننمایم با آن که اشتیاق بسیار دارم. پس با برادر رفاقت کرد به همراهی برادر و زوارها به خراسان حرکت کرد و لکن چون از اجزای سلطان بود و ریاست داشته و عادت کرده بود به ظلم و بدگویی و اذیت به مخلوق، نتوانست در این سفر خودداری کند. پیوسته زوّار را می‌رنجانید به زبان و ظلم می‌کرد بر ایشان و دشنام می‌داد ایشان را. آن بیچارگان به برادر مؤمن او شکایت می‌کردند. آن مؤمن موعظه می‌کرد برادر ظالم را [ولی] فایده نمی‌کرد و از عمل خود باز نمی‌ایستاد و آن مؤمن پیوسته در خجالت بود نزد زوّار از دست برادر ستم‌پیشهٔ خویش، تا آن که به حکم «البغي آخر مدّة الملوك» آن ظالم مریض شد و وفات کرد پیش از رسیدن به مشهد مقدس و زوّار از مرگ او خوشحال شدند. پس برادرش او را غسل داد و کفن کرد و بر اسبش او را حمل کرد و آورد او را به حرم امام رضا﵇ و طواف داد او را

دور قبر شریف و در جوار آن حضرت او را به خاک سپرد. پس چون شب شد به خواب رفت. در خواب دید که گویا زیارت کرد امام﵇ را و بیرون آمد از حرم، باغی را دید در جنب صحن مقدس داخل در آن باغ گشت دید عجب باغ با صفایی است، نهرها در آن جاری و درخت‌ها و میوه‌های بسیار در آن است و بناهای عالیه در آن است و خدام بسیار در آن‌جا هستند و شخص عظیم عزیز مقتدری در آن‌جا نشسته و از طرف راست و چپش صفوف بسیاری از نوکر و خدم می‌باشند. آن مؤمن متفکّر شد در آن اوضاع و آن که از کیست که ناگاه دید آن شخص که نشسته بود برخاست و به نزد او آمد و افتاد بر روی پاهای او. آن مؤمن چون خوب نگاه کرد به او، دید برادرش است. پرسید: ای برادر، تو از اتباع ظلمه بودی چگونه به این مقام رسیدی؟ گفت: تمام این نعمت‌ها که مشاهده کردی از برکات توست و برای تو نقل کنم حال خود را از اول امر، همین که من به حالت احتضار رسیدم جان کندن بر من دشوار شد و چون وفات کردم و مرا در تابوت گذاشتی و بر اسب بستی آن تابوت و آن اسب برای من آتش شد و دو نفر نزد من آمدند با نهایت سختی و خشونت و قبح منظر و به دست ایشان حربه‌ای بود از آتش، و پیوسته مرا شکنجه می‌کردند و من هر چه استغاثه می‌کردم به تو و به زوارها سودی نداشت و پیوسته در عذاب و در آتش بودم تا داخل شهر شدیم پس چون به صحن مقدس رسیدیم آن دو شخص از من دور شدند و آن تابوت چوب شد و اسب آتشی اسب شد و اثری از آتش دیگر نبود. پس گذاشتند جنازهٔ مرا و رفتند و آن دو شخص از دور مقابل من ایستاده بودند و جرأت نزدیک شدن نداشتند و من متغیر بود حالم از دست ایشان و هر چه می‌گفتم به شماها که مرا خلاص کنید از دست این دو نفر، فایده نداشت تا آن که وقت عصر، جنازهٔ مرا آوردید برای طواف به حرم مطهّر پس چون مرا داخل روضه نمودید شیخی نورانی دیدم که در حرم ایستاده نزدیک مولای ما حضرت رضا﵇ و آن حضرت بر روی صندوق مطهّر یا نزدیک آن نشسته. پس من سلام کردم بر آن جناب [ولی آن حضرت] روی مبارک از من برگردانید آن شیخ به من گفت: التماس کن به حضرت که از تو عفو فرماید. التماس کردم فایده‌ای نکرد و آن جناب جواب مرا نداد؛ چون به طواف دوم به نزدیک آن پیر

مرد رسیدم باز به من فرمود که، التماس کن. التماس کردم به آن حضرت که مرا ببخشید. باز جواب نفرمود و رو از من برگردانید. چون به مرتبهٔ سوم رسید. آن شخص به من فرمود که، التماس کن به حضرت و قسم بده او را به حق جدّش که تو را ببخشد و گرنه چون تو را بیرون ببرند معذب خواهی بود به آنچه که دیدی. پس گفتم: به آن حضرت که قسم می‌دهم به حقّ جدت که از تقصیرات من بگذری؛ چه آن که من از جمله زوّار تو هستم و طاقت به عذاب ندارم. آن حضرت رو کرد به آن شیخ و فرمود: «لا یَدَعون لنا وجهاً للشفاعة؛ یعنی منزلت و جاهی برای ما نمی‌گذارند برای شفاعت خودشان». پس با انگشت مبارک کاغذی مرحمت فرمود. پس چون از حرم بیرون آوردند مرا ندا کرد آن که در جلو من بود: «هذا عتیق الرضاؑ؛ این آزاد کردهٔ حضرت امام رضاؑ است». و مرا به این باغ آوردند و دیگر آن دو شخص بد هیأت را ندیدم و من در نعمتم چنانکه می‌بینی و همه از لطف و برادری و مهربانی تو است بر من؛ زیرا که اگر مرا نمی‌آرودی به این مکان شریف پیوسته در عذاب بودم تا روز قیامت پس آن مؤمن خوشحال از خواب بیدار شد[1].

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

القاسم بن محمّد الطباطبائي القهپائي[2]

سید فاضل ماهر محدّث جلیل صاحب تحقیقات شریفه در علم رجال از شیخ بهائیؒ روایت می‌کند، و روایت می‌کند ازاو علاّمهٔ مجلسیؒ، و از تلامذهٔ اوست ملامحمد علی استرآبادی صاحب کتاب مشترکات الرجال و یکی از شیوخ روایت ملامحمد سراب.

قطب‌الدین الرازي

بیاید در محمد بن محمد.

---

۱. دارالسلام، ج ۱، ص ۲۷۸.

۲. در مورد میر سراج‌الدین قاسم قهپائی ر.ک: الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۹۷؛ ریحانة الادب، ج ۴، ص ۴۹۸؛ لغت‌نامه دهخدا، «قهپائی»، ص ۵۲۳۷؛ تذکرة القبور یا دانشمندان و بزرگان اصفهان.

قطب‌الدين الراوندي

گذشت در سعيد بن هبة‌الله﵀[1].

قطب‌الدين الكيدري

بيايد در محمد بن الحسين البيهقي.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

---

۱. قطب‌الدين الشيرازي محمود مسعود بن مصلح الكازروني الفارسي، الفاضل الفهّامة الملقّب بالعلّامة تلميذ الخواجه نصيرالدين الطوسي.

قيل: كان وحيد عصره في المعقول، وكان في غاية الذكاء، وله تلاميذ كثيرة وتصانيف شهيرة، منها: شروحه على القسم الثالث من المفتاح، وعلى المختصر الحاجبي، وعلى كليات ابن سينا. كان مولده بشيراز ودخل بغداد ودمشق واستوطن بالآخرة بتبريز.

حكي عن شدّة ذكائه أنّه سئل في مجمع من الشيعة والسنّة عن أفضل الناس بعد النبي ﷺ: هل هو أميرالمؤمنين ﷺ أو أبوبكر؟ فأجاب:

خير الورى بعد النبي من بنتُه في بيته ... من في دجى ليل العمى ضوء الهدى في زيته

حكي أنّه كان مواظباً على الجماعة، لايصلّي فرائضه إلّا بالجماعة.

توفّي بتبريز سنة ۷۱۰(ذى)، و دفن بقرب البيضاوي، ورثاه ابن الوردي بقوله:

لقد عدم الأعلام حبراً مبرزاً ... كريم السجايا فيه من بعده قرب

عجبت و قد دارت رحى العلم بعده ... و هل للرحى دور و قد عدم القطب؟

على ابن المؤلف﵀.

و نيز ر.ك: الكنى و الالقاب، ج ۳، ص ۷۳.

باب الكاف

كاظم بن محسن الحسيني الأعرجي[1]

عالم فاضل أصولي فقيه من أجلّاء علماء الكاظمين، تلمذ على أبيه، وكان أكبر أولاده. مات سنة ١٢٤٦، وله ولدان السّيد محمد من فحول العلماء، مات في حياته والسيد حسن، مات بعده فانقطع عقبه ـ «كمله».

كاظم بن محمّد [بن عبدالصمد[2]] بن مراد بن المهدي التميمي البغدادي[3]

المعروف بـ«الشيخ الأزرى». كان مولده غرة جمادى الأولى سنة ١١٤٣ ببغداد، وتوفّي بها سنة ١٢١٢ كان فاضلاً، متكلّماً، حكيماً، أديباً، شاعراً، مغلقاً لا يباري ولا يجاري، تقدّم على كلّ شعراء عصره، وهو صاحب الهائية: «لمن الشمس في قباب قباها»، وكانت تزيد على ألف بيت، أكلت الأُرضة جملة منها، وبقي منها ما في أيدي الناس. أخرجه السيد الإمام السيد صدرالدين من تلك اللولة الّتي أكلت الأرضة جملة منها[4].

---

١. برای مزید اطلاع ر.ک: اعیان الشیعه، ج٩، ص٩؛ تتمة امل الآمل.

٢. اضافه از: الطلیعه، ج٢، ص١٣٦.

٣. در مورد ازری بغدادی ر.ک: اعیان الشیعه، ج٩، ص١١؛ الکنی و الالقاب، ج٢، ص٢٣؛ مکارم الآثار، ج٢، ص٣٩٥؛ الأعلام، ج٦، ص٦٧؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج٨، ص١٣٩؛ الذریعه، ج٤، ص١٣، ج٩، ص٦٩ و ج١٧، ص١٣٥؛ حدیقة الشعراء، ج١، ص١٢٢ ـ ١٢٤؛ الطلیعه، ج٢، ص١٣٦؛ الموسوعة الاسلامیه، ج٤، ص١٥٢؛ معجم المطبوعات، ج٢، ص١٥٤٠ و ١٥٤١؛ ادب الطف، ج٦، ص٢٦.

٤. قصیدهٔ هائیه را جمعی از ادبا از جمله شیخ جابر کاظمینی تخمیس کرده‌اند و ما در این جا ابیاتی از آن که ←

وكان هذا الشيخ من أجلّاء فضلاء عصره، معظّماً عند الوزراء والعلماء حتى أنّ السيد بحر العلوم كان يقدّمه على العلماء الأجلّاء إذا دخل عليه، وكان يراه بالعين الّتي كان الإمام الصادق عليه السلام يرى بها هشام بن الحكم لما كان يظهر من حسن مناظراته مع الخصوم، وبراعته في الكلام معهم في ذلك العصر الّذي كان سوق الخصوم فيه قائماً، والتقية شديدة، ومع ذلك كانت كلمته هي العليا، كان سريع الجواب، حادّ الذهن، متبحّراً في الحديث والتأريخ، طويل الباع في الكلام والتفسير، وفيعلم المقالات والسير والفرق، له مع علماء أهل السنة مناظرات و حكايات تجرى مجرى الكرامات، وكان من بيت فضل، وأدب، وجلالة في بغداد، وكان قصير القامة، سميناً لا يفارقه السلاح، وحجّ بيت‌الله سنة نيّف وستّين ومائة بعد الألف، وله أخوان فاضلان: أحدهما أكبر منه، وهو الشيخ محمد يوسف أبوالشيخ مسعود الشاعر، والشيخ راضي الفاضل الأديب، والأخ الآخر: الشيخ محمد رضا، إمام الأدب

← در قصه عمرو بن عبدود است ذكر مى‌كنيم:

ظهرت منه في الورى سطوات ... ما أتى القوم كلّهم ما أياها
يوم عضّت بجيش عمرو بن ود ... لهوات الغلا و ضاق فضاها
و تخطّى إلى المدينة فرداً ... لايهاب العدى ولا يخشاها
فدعاهم وهم ألوف و لكن ... ينظرون الذي يشبّ لظاها
أين أنتم من قسور عامري ... تتّقى الاسد بأسه في شراها
أين من نفسه تتوقّ إلى الجنا ... ت أو يورد الجحيم عداها
فابتدى المصطفى يحدث عمّا ... يؤجر الصابرون في أخراها
قائلاً أنّ للجليل جناناً ... ليس غير المجاهدين يراها
من لعمرو و قد ضمنت على ... له من جنانه أعلاها
السله ... لاتراها مجيبةً من دعاها
فالتووا عن جوابه كسوام* ... ترجف الأرض خيفة أن يطاها
و إذا هم بفارس قرشي ... هذه ذمّة عليّ وفاها
قائلاً ما لها سواي كفيل ... خماص الحشى إلى مرعاها
و مشى يطلب البراز كما يمشي ... ساق عمرو بضربة فبراها
فانتضى** مشرفية فتلقى ... يملأ الخافقين رجع صداها
و إلى الحشر رنة السيف منه ... لم يزن ثقل أجرها ثقلاها
يا لها ضربة حوت مكرمات ... هذه من علاه إحدى المعالي
وعلى هذه فقس ماسواها

---

* سوام: چيزى كه براى فروختن نمايش دهند.
** نضى السيف: سله.

ولسان العرب وللأُزريّين مقبرة معروفة في الكاظمين تجاه قبر السيد المرتضى في السرداب المقابل لقبّة السيد، فيه قبر الشيخ كاظم وإخوته وآبائه، وأصل تلك المحوّطة من متعلّقات مقبرة الأزريّين.

ومعنى الأُزري، بيّاع الأُزر، كان جدّهم الأعلى تاجراً ببغداد يبيع الأُزر، وعقب هذا البيت من البنات، وهم بيت شريف جليل،فيهم التجار والصلحاءوالمشتغلون بالعلم - «كمله».

كاظم بن محمّد بن نورالدين بن نعمة الله الموسوي الجزائري[1]

كان من أفاضل علماء عصره، معروفاً بالعلم والتقوى، وصفه صاحب تحفة العالم بالعلم والعمل والزهد والرياضات الشرعية، حتى قال فيه: ثاني سلمان الفارسي. وقال فيه: توجّه إلى كربلاء واشتغل هناك على علمائها، ثمّ توجه إلى المشهد الرضوي لتحصيل الحكمة الإلهيّة والمعارف الحقّة من العالم الربّاني السيد الفيلسوف الأعظم الميرزا مهدي الشهيد الخراساني، وكان إماماً في الحكميات والإلهيّات وهو الّذي لقّب السيد المهدي الطباطبائي بـ«بحرالعلوم» لمّا جاء لزيارة مشهد الرضاعليه السلام - «كمله».

كرامة الجشمي أبوسعد[2]

له جلاء الأبصار في متون الأخبار، ورسالة إبليس إلى المجبرة، قاله ابن شهرآشوب.

كردي بن عكبر بن كردي الفارسي[3] (نزيل حلب)

شيخ فقيه ثقه صالح. قرائت كرده بر شيخ طوسى و ما بين او و شيخ مكاتباتى و سؤالاتى و جواباتى واقع شده - «م».

---

١. تحفة العالم.

٢. امل الآمل، ج٢، ص٢٢١؛ معالم العلماء، ص٩٣.

٣. بحار الأنوار، ج١٠٢، ص٢٦١، (فهرست منتجب‌الدين)؛ امل الآمل، ج٢، ص٢٢١؛ جامع الرواة، ج٢، ص٢٩؛ فهرست طوسى، ص٢٢؛ رجال بحرالعلوم، ج٤، ص٦٧؛ تنقيح المقال، ج٢، ص٣٨؛ معجم رجال الحديث، ج١٥، ص١١٨؛ طبقات اعلام الشيعه، ج٢، ص١٤٣.

كمال‌الدين محمّد بن معين‌الدين محمّد الفسوي الفارسي الشيرازي[۱]

عالم فاضل ادیب اریب معروف به «میرزا کمالا» شارح شافیه ابن الحاجب و قصیدهٔ دعبل. از اجلّهٔ علمای اوایل مائهٔ ثانیه بعد الألف است، واو یکی از دامادهای مجلسی﵀ اول است.

كيكاوس بن دشمن بن يار[۲] بن كيكاوس الديلمي الطبري[۳]

عالم زاهد فاضل، صاحب کتبی در نجوم و کتابی در اوقات صلوات خمس. شیخ منتجب‌الدین از او اجازه دارد[۴].

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

---

۱. دربارهٔ ترجمه میرزا کمالا ر.ک: تذکره حزین، ص ۳۱؛ الذریعه، ج ۳، ص ۱۳، ۱۷۰؛ روضات الجنات، ج ۵، ص ۳۸۰؛ ریحانة الادب، ج ۶، ص ۶۳؛ فارسنامه ناصری، ج ۲، ص ۲۳۰؛ الفیض القدسی (بحار الأنوار)، ج ۱۰۵، ص ۱۳۸؛ الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۲۲۷.

۲. زیار ظ.

۳. امل الآمل، ج ۲، ص ۲۲۲؛ طبقات اعلام الشیعه، (قرن ششم)، ص ۲۳۴؛ ریحانة الادب، ج ۴، ص ۴۵؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۱۳، ص ۴۱۵.

۴. بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۶۲، (فهرست منتجب‌الدین)؛ امل الآمل، ص ۴۹۳؛ جامع الرواة، ج ۲، ص ۳۹؛ تنقیح المقال، ج ۳، ص ۴۲.

باب اللام

لطف الله بن عبدالكريم بن إبراهيم بن علي بن عبدالعالي العاملي الميسي[1]

شیخ عالم فاضل صالح فقیه متبحر محقّق عظیم‌الشأن جلیل القدر، معاصر شیخنا البهائی﵀، شیخ بهائی﵀ اعتراف داشت به علم و فضل وفقه او، و امر می‌فرمود که به او رجوع کنند.

در اوایل عمر خویش از میس رحلت کرد به ارض اقدس خراسان و تلمذ کرد بر مولانا عبدالله تستری و غیره، تا آن که منتظم گردید در سلک مدرسین حضرت مقدسه و موظفین به وظایف تدریس و نظارت خدام آستانهٔ شریفه. پس از آن منتقل شد به قزوین و چندی در قزوین بود آن گاه رحلت کرد به اصفهان و متوطن شد در آن‌جا، و شاه عباس ماضی بنا کرد برای او مسجد و مدرسهٔ معروفهٔ منسوبهٔ به او را در مقابل عالی‌قاپی در میدان نقش جهان. وله رسائل کثیرة[2] في مسائل عديدة وتعليقات سديدة، وهو وابنه الشيخ جعفر و والده وعمّه الحسن وجدّاه من مشاهير الفقهاء الإماميّة ـ رضوان الله عليهم أجمعين ـ وقد تقدّمت ترجمة جدّيه.

---

۱. برای مزید اطلاع ر.ک: امل الآمل، ج ۱، ص ۱۳۶؛ روضات الجنّات، ج ۵، ص ۳۸۱؛ اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۳۸؛ الأعلام، ج ۶، ص ۱۰۷؛ ریحانة الأدب، ج ۸، ص ۲۲۰؛ الذریعه، ج ۲، ص ۲۳۰، ج ۱۹، ص ۱۱ و ج ۲۵، ص ۲۶؛ معجم المؤلفین العراقیین، ج ۸، ص ۱۵۴؛ لغت‌نامه دهخدا، «لطف الله»، ص ۲۰۷؛ تذکرة القبور، ص ۴۶۷؛ عالم آراء، ج ۱، ص ۱۵۷ و ج ۲، ص ۱۰۰۷؛ الطلیعه، ج ۲، ص ۱۴۹؛ صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۳، ص ۱۱۵۵، مقدمهٔ رسالهٔ اعتکافیه او به قلم احمد عابدی؛ مشاهیر شعراء الشیعه، ج ۴، ص ۱۸.

۲. ر.ک: الذریعه، ج ۲، ص ۲۳۰، ج ۵، ص ۲۶ و ۷۳، ج ۷، ص ۱۰۰، ج ۱۴، ص ۲۵ و ج ۲۰، ص ۳۶۲.

وهذا الشيخ ممّن فاز بعلوّ الشأن في الدنيا والآخرة، وكان يعتقد وجوب صلاة الجمعة عيناً في زمن الغيبة، وكان يقيمها في المسجد المذكور. مات﵀ أوائل سنة ١٠٣٢[١].

لطف الله بن عطاء الله بن أحمد الحسني الشجري النيشابوري[٢]

سيد فاضل متبحّر. قال الشيخ منتجب‌الدين﵀: ديوانه قدر عشرة آلاف بيت. شاهدته وقرأت عليه كتباً بنيشابور، وكان يروي عن الشيخ أبي علي بن الشيخ أبي جعفر الطوسي﵀.

لطف الله بن عطاء الله الحويزي[٣]

عالم فاضل متبحّر، معاصر «ح مل» و صاحب كتاب شرح الشرائع و غيره.

لطف الله اللاريجاني المازندراني النجفي[٤]

عالم عامل، فقيه كامل، أصولي ماهر، من أفاضل تلاميذ العلّامة الأنصاري قال في «كملة»: رأيته يدرس الفقه والأصول في النجف، ويصلّي بأتقياء الناس في الصحن الشريف. شيخ يعلوه نور عليه آثار الصلاح والعبادة. حضرت درسه في الفقه أيّاماً قلائل.

له مصنّفات، منها شرحه على قواعد العلّامة في عدّة مجلدات لم يتمّ، وله حاشية على حجّيّة الظنّ للشيخ أستاذه، وحاشية على القوانين وغير ذلك، لم تحصل له مرجعيّة في التقليد، وكان فقيراً من جهة المعيشة الدنيوية مع كمال الشهرة في الفضيلة العلميّة في الفقه وكثرة حضور المشتغلين عنده. مات في النجف الأشرف سنة ١٣١١، ودفن في الصحن الشريف في المكان الّذي يصلّي فيه من جهة باب الطوسي.

---

١. طبق نقل اسكندر بيك، ر.ك: رياض العلماء، ج ٤، ص ٤١٩، آغابزرگ تهرانى﵀ در الروضة النضره، ص ٤٧٨، ١٠٣٣ ذكر كرده است.

٢. بحار الأنوار، ج ١٠٢، ص ٢٦٢، (فهرست منتجب‌الدين)؛ ريحانة الادب، ج ٦، ص ٢٨٠، معجم المؤلفين العراقيين، ج ٨، ص ١٥٦؛ فرهنگ سخوران، ص ٥٠١؛ الذريعه، ج ٩، ص ٩٤٤؛ لغت‌نامه دهخدا، «لطف‌الله»، ص ٢٠٧؛ روضات الجنّات، ج ٥، ص ٣٨٢؛ جامع الرواة، ج ٢، ص ٣٣؛ مشاهير شعراء الشيعه، ج ٤، ص ١٩.

٣. براى مزيد اطلاع ر.ك: امل الآمل، ج ٢، ص ٢٢٣؛ روضات الجنّات، ج ٥، ص ٣٨٢.

٤. در ترجمه اين عالم پرهيزكار ر.ك: المآثر و الآثار، ص ١٥٤؛ احسن الوديعه، ج ٢، ص ١٨؛ معارف الرجال، ج ٢، ص ١٧٠؛ زندگى و شخصيت شيخ انصارى، ص ٣٠٠.

لطف الله بن محمّد مؤمن بن تاج‌الدين علي الخاكي[۱] الشيرازي[۲]

عالم فاضل، صالح عابد اديب ماهر معاصر «ح مل» و صاحب حواشى بر كافى و فقيه و تهذيب و حاشيهٔ كبيره بر تفسير جوامع الجامع تا سورهٔ قصص و رسالهٔ فارسيه در رياضى و حاشيهٔ بر لغز زبده و غير ذلك.

لطف الله النيشابوري[۳]

كان له كتاب غاية المطلوب في الواجب والمندوب. كان معاصراً للأمير تيمور گوركان. توفّي سنة ۸۱۰ﷺ «ض».

لنجر بن منوچهر بن كرساسف الديلمي[۴]

امير زاهد و برادرش ليالواكوش دو فقيه صالح مى‌باشند ـ «م».

ليث بن سعد بن ليث الأسدي شيخ أبوالمظفر، نزيل زنجان[۵]

فقيه صالح ناظم ناثر، صاحب كتاب الطهارة، و كتاب الإيمان، و الأمالى فى مناقب أهل البيت ﷺ و روايات الأشج. روايت مى‌كند از او مفيد نيشابورى ﷺ.

---

۱. در امل الآمل «الخالى».
۲. در بعض منابع ۱۳۱۲ ذكر شده است ر.ك: معجم الرجال الفكر و الادب في النجف، ص۳۹۳.
۳. نويسنده محترم كتاب مع موسوعات رجال الشيعه، در ج۳، ص۴۴۵ مى‌نويسد: صاحب فوائد الوضويه در نقل اين ترجمه در حق صاحب عنوان، اشتباه كرده است، زيرا با مراجعه به قسم ثانى از أمل الآمل أواسط صفحه ۲۲۳، ترجمه لطف‌الله، جز ترجمه دو نفر وجود نداشته: يكى ترجمه لطف‌الله حويزى و ديگرى سيد لطف‌الله فرزند عطاءالله نيشابورى است و اين ترجمه مربوط به دومى است.
۴. امل الآمل، ج۲، ص۲۲۴.
۵. امل الآمل، ج۲، ص۲۲۴؛ بحار الأنوار، ج۱۰۲، ص۲۶۲، (فهرست منتجب‌الدين)؛ جامع الرواة، ج۲، ص۳۳.


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ملخّص

كتاب الفوائد الرضوية (سيرة حياة علماء الشيعة) هو احد أعمال المرحوم الحاج الشيخ عباس القمي (١٢٩٤ ـ ١٣٥٩ هش) و قد كتبه في سيرة حياة علماء الشيعة وفقاً للحروف الأبجدية. و قد سبق طبع الكتاب مرات عديدة لكن هذه الطبعة انجزت من قبل «مؤسسة بوستان كتاب» و تتميز علىٰ سابقاتها بمميزات مختلفة و قد اضطلع بها الباحث المبجّل السيد ناصر باقري البيدهندي، فقد قام بالتحقيق والتنقيح الأحترافي و تخريج مصادر الآيات والأحاديث والفهارس اللازمة و وضع الحركات الأعرابية و رسم الخط العصرى و تنضيد الحروف و رَصّ الصفحات بصورة حديثه.

الناشر

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

مؤسسة بوستان كتاب
مركز الطباعة والنشر التابع لمكتب الإعلام الإسلامي
الناشر اكثر نجاحاً على المستوى الوطني
عنوان المكتب المركزي: ايران، قم، اول شارع شهداء، ركن الزقاق ١٧، ص ب: ٩١٧
الهاتف: ٩٨٢٥١٧٧٤٢١٥٥+، الفاكس: ٩٨٢٥١٧٧٤٢١٥٤+، التوزيع: ٩٨٢٥١٧٧٤٣٤٢٦+

الفوائد الرضويّة

سيرة حياة علماء الشيعة

المجلد الأوّل

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

خاتم المحدثين الحاج الشيخ عباس القمي

التحقيق: ناصر باقري البيدهندي

مؤسسة بوستان كتاب

١٣٨٥/١٤٢٨

Abstract

"al-Fawā'id ar-Raḍawīyyah", or "The Story of Shī'ah Scholars", is among the lasting works of the late Hāj Sheykh Abbās-e Ghomī (1294-1359 A.H.). This major encyclopedic work is a biographical account of the life of Shī'ah scholars organized in an alphabetic order.

This work has been published on numerous occasions before. However, this last edition, thoroughly researched by Nāser-e Bāgherī-ye Bīd-Hendī and published by Būstān-e Ketāb Publishers, has particular advantages of its own including: additional research and technical editing; the extraction of sources used by the book; the index of Qur'ānic āyahs (verses); the index of ḥadīths (traditions); the index of sayings; other necessary listings; the addition of vowel points to the original text; the usage of a modern typescript; new typesetting and pagination; etc.

The Publisher

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

Būstān-e Ketāb Publishers

Frequently selected as the top publishing company in Irān, Būstān-e Ketāb Publishers is the publishing and printing house of the Islāmic Propagation Office of Howzeh-ye Elmīyeh-ye Ghom, Islāmic Republic of Irān.
P.O. Box: 37185-917
Telephone: +98 251 774 2155
Fax: +98 251 774 2154
E-mail: info@bustaneketab.com
Web-site: www.bustaneketab.com

al-Fawā'id ar-Raḍawīyyah
Sargozasht-e Ālemān-e Shī'eh

al-Fawā'id ar-Raḍawīyyah
The Story of Shī'ah Scholars

Volume 1

Hāj Sheykh Abbās-e Ghomī

Research
Näser-e Bāgherī-ye Bīd-Hendī

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

Būstān-e Ketāb Publishers
1385/2007